

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228044

UNIVERSAL
LIBRARY

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

THE HONORABLE
SIR THOMAS HERBERT MADDOCK, K^T.

President of the Council of India and Deputy Governor of Bengal,

8c. 8c. 8c.

I N T H E H O P E,

THAT THIS TRIBUTE OF

PROFOUND RESPECT AND ADMIRATION

FOR HIS

PUBLIC AND PRIVATE WORTH AND VIRTUES,

WILL BE ACCEPTABLE,

THE FOLLOWING PAGES

ARE,

WITH THE WARMEST SENTIMENTS OF ESTEEM AND GRATITUDE,

DEDICATED BY

HIS MOST SINCERE FRIEND,

GHOOLAM MOHUMED.

RUSSAPUGLAH, *4th September, 1846.*

KÁRNÁMA I HYDARY,

OR

MEMOIRS

OF THE

BRAVE AND NOBLE HYDER SHAH,

SURNAMED

HYDER ALLY KHÁN BAHÁDUR.

TO WHICH IS ANNEXED

A SKETCH OF THE HISTORY OF HIS ILLUSTRIOUS SON,

TIPPOO SULTAN.

COMPILED FROM THE DIFFERENT WORKS

WRITTEN BY

ENGLISH, FRENCH, AND ORIENTAL AUTHORS.

CALCUTTA :

PRINTED BY J. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS, CIRCULAR ROAD.

1848.



کارنامه حیدری

سیر سردری

و آثار صغری

حیدر شاه عرف حیدر علیخان مغنور

بانی دولت اسلامی مسور

مذیل

بحال و مال فزنده ارجمندش طیوسالطان مه در

فرا گرفته

از روایات مندرجه کتب سه قوم انگریز و فرانسیس و هندوستانی

که لقب تاریخیش

تواریخ گزیده

۱۲۶۳

است

در دارالاماره بکرمه

در مطبعه شن پریس در سنه ۱۲۴۸ ع بمیرایه از طباع پوشیده

جناب محامد انتساب

محترم و معظم سرطاس هر برط مادک بهادر سرکرده کونسلیان
دیوان دولت برطیہ ہندوستان و نائب ناظم بنگالہ
بالتقابہ الشریفہ و صفاتہ المنیفہ،

بدین امید داری

کہ این ہدیہ ستایش بل باج واجب الادای نیایش از برای خاصہ
خجستہ ملکات و عامہ فرخندہ اخلاق آن برگزیدہ انفس و آفاق

مقبول خواهد بود

این سواد آئندہ را دوستدارش صادق الولا شاہزادہ محمد سلطان
(عرف غلام محمد) ابن طیو سلطان جنت مکان بنام نامی و لقب گرامی
آن والا نظر ستودہ سیر

باغایت مهر جوئی و سپاس گستری
و نہایت آزر م خوئی و ستایش پروری
اخصاص بخشید؛

چہارم سپتمبر سنہ ۱۸۴۶ع

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوایف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، وعترته الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تجدّد عوالم کن فکان، بتجدّد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فواید
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صحراست

اگرچه درین منزلگاه اسکانی دایرمان سراسی فانی، که بسبب
تجدّد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان دهر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگر وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

مطلع

درین دیر فنا یکره اگر از چشم جان بینی
 دما دم کار و انهایی روان هر جا روان بینی
 هر پاره خاک در نظر دیده در آن کامل ادراک تماشا گاه هست
 مشحون، از غرائب کن فیکون و عجائب بو قلمون؛

بیت

هر زمان هر زمان دگر نیرنگ هر نفس هر نفس دگر باز
 و یا از نیرد که نهمین از تصاریف لیل و نهار، مظهر کونیه را
 کسوتهای گوناگون از بود و نمود در کنار، و از تقالیب خزان
 و بهار، خلعتهای وجودشان بافته رنگارنگ بود و تاری باشد، بلکه
 از قبل تغییر اعمار و تبدل از منته روزگار پیش نیز هر موی و دیرا
 از موالید، از آغاز میلاد، تا اوان مرگ و فساد، در طی
 مراحل اسنان در هر زمان منزلی است نو و مقامی جدید،
 عارفان از باب ینش در تماشاگاه آفرینش، در عرصه
 استداد بود و هستی هر ذیحیات، هزاران فساد و ممات،
 در نظر دارند، و در پی هر فساد کونی دیگر، و ازینجهت که سیر و
 مآثر عالم بشری را که معظم آن در عرف عام انسانی آنگونه
 واردات و دقایع اند که ددی و درندگی را در آن گرمی بازار،

و احکام مردمی و لوازم انسانیت در آن یکسر معطل و یسار می باشد ، در ضمن کتاب الحیوان از اصل صحائف آفرینش بر نگاشته انگشت پاک یزدان ، یکشم سر راست نگرشاهده می نمایند ، بمطالعه کتب اخبار و آثار رقمزده کلک و بنان انسانی نسخه گرفته از آن صحائف آسمانی کمتر سه فرد می آرند که گفته اند ،

بیت

چشمی داری و عالمی در نظرت دیگر چه معلّم و کتابت باید ؛
و لیکن بنظر تقسیم فوائد و تکثیر عوائد نسبت بطبقات مردم
و اصناف امم توان گفت که تذکار سرگذشت پیش
رفتگان ازین دارمجاز ، و معبر جواز ، بهین سرمایه اعتبار از برای
پس آینده گان جویای اخبار و آثار است ، که بذریعه آن بی
می برند که چنان آنان در هر عهد و اوان خیل خیل از هر قومی
از اقوام در هر جا و مقام در گذشته اند ، و نیک و بدی که کرده
و خوب و زشتی که بعمل آورده ، بیادگار باز پس گذاشته
و آنچه کاشته اند همان صد چندان در دوده ، آنان که تخم نیکی
کاشتند و دستکام زیستند نیک فرجام مردند رحمت و آفرین
بردند و آنانکه تخم بدی کاشتند دشمن کام زیستند بد انجام مردند

لغنت و نفرین بردند ؛ مادامیکه اینان خودشان نیز
بر سیل استمرار بر همان د تیره و هنجار برابر و یکان
شتابان اند و ددان ، و هر شام و بامدادان کاروان
کاروان روان ؛

مثنوی

شکاریم یکسر همه پیش مرگ	سری زیر تاج و سری زیر ترک
چنین است کردار چرخ بلند	بدستی کلاه و بدستی کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه	بخم کمندش رباید ز گاه
کجا آنکه بر سود تاجش بابر	کجا آنکه بودی شکارش هزبر
نهایی همه خاک دارند و خشت	خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت
زمین گر کشته کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارشش پراز تاجداران بود	برشش پراز خون سواران بود
پراز مرد دانا بود دانشش	پراز خوب رخ چال پیراهنش

قطعه

جانان بنگر قوافل جان	زمین دیر چگونه همین گذشتند
گریان زادند و مانده پیرمان	چندی ، زار و عزین گذشتند
چون ریگردان سپاه و شاهان	چالش کن و گرم کین گذشتند
بیش از که و دانه کشتورزان	خرمن بر و خوشه چین گذشتند

دزموی فزون گلیم پوشان از کوچه آن داین گذشتند
 دز سبزه و برگ گل زیاده خوبان سمن جبین گذشتند
 دز عرف کتاب هم فزون تر دانشمند ان دین گذشتند
 در زیر همین زمین حفریدند بر روی همین زمین گذشتند
 تا درین پنجره اقامت راه راستی و سلامت پویند،
 و از طریق کینه توزی و آتش فتنه افروزی کناره جویند، و اگر
 بجبهتی از جهات بد داعی اقبال و ایثار فرار کنند بدان
 چند ان نازند و بسیار بر خود بنالند، بلکه آنرا از محض عطیات
 ربانی بر شمارند، و بر سپاس و ستایش او سر نیایش
 فرد آورند، که او سبحانه مویهای دل‌های شکسته و کلید درهای
 بسته بدیشان ارزانی فرموده؛ و اگر سببی از اسباب
 بابواعت اذ بار و اعصار دوچار شوند تا توان با آن سازند
 و زار ننالند، بلکه آنرا سرمایه خود شناسی و عبرت‌پذیری
 انگارند، و بر احوال آن‌کان که نسبت بخودشان
 مستمند تر و بیچاره تر اند بسیارند و بیشتر، نظر بر گمارند
 که یکی از فرزندگان پیشین گفته است و گوهر انصاف سفته،

قطعه

زمانه پندی آزاده دارد ادما زمانه را چونکو بنگری همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
 بسا که بروز تو آرزو مند است

و همواره در آن کوشند که این دوره حیاتِ ستعار خرسند
 و بی آزار بسر آرند، و درین میان از فحوای این ابیات
 نظر برندارند،

نظم

بدین زور و زردنیاشو غره چو کالوسان
 که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
 که گهر عرشی بفرشش آئی و گهر ماهی بچاه افی
 و گهر بحری ببر گردی و گهر بانگی خزان بینی
 گهی اعضا را حمال، موران زمین یابی
 گهی اجزات را نقال، ماران زمان بینی
 چه باید باش و ناش باقبایی و ادباری
 که تا بر همزنی دیده نه این بینی نه آن بینی

اکنون ای خواننده سعادت یار بهریر خامه داستان نگار
 گردش دار که مطالعه سیر و آثار اسلاف عالی مقدار از
 ارباب فضل و کمال و اصحاب عز و اقبال که مورد عطایای
 بزمیانه یزدانی و مصدر مزایای جمیله انسانی بوده اند عموماً و نظر

وقایع و اخبار بادشاهان نامدار و سلاطین ذوی الاقمار
پیشین که عزامت و سطوات شان زاینده تقالیب
اوضاع و اطوار در کافه بشر از خواص و عوام، و دانماینده
گوناگون خرد شربت بطوایف انام گشته است
خصوصاً و ملاحظه نوادر صفات و بدایع ملکات آن دالامنشان
ارجمند و گرامیایگان هست بلند که بعالی فطرت و فرخنده نهاد،
و عزایم ماضیه و آرای خداداد، مبدای فتوحات جلیله، و موسس
ریاسات نبیله شده اند علی الخصوص، کشاینده ابواب تجارب
گوناگون و رنگارنگ خبرت و آزمون بر روی اعقاب
سعید تجربت آموز و اخلاف رشید عبرت اندوز
می باشد، سیما ازین طبقه علیه پسین مطالعه کارنامه آن
اقبال مندان نامجوی و دولتیان خجسته خوی که غرائب و اقعاعات
و عجائب و اردات ایشان از جهت قرب از مننه و وقوع
آن هنوز بر اسنہ جمهور جاری و مذکور، و مانند امثال سائر در میان
مردم دائر مشهور اند، چه ازینرو که رادیان سیر و اطوار
و حاکیمان اخبار و آثار ایشان بسیار اند، تصحیح روایت
آن واقعات که بسبب تخالف مراتب ردات
اختلاف و دوگونگی در آن راه یافته است سیر است
و آسان، و انتقاد سره از ناسره آن متیسر، نزد ناقدان متبهر؛

و خداوندان آن غرائب و اقعاعات و عجایب و اردات
هم ولایت و هم اقلیم می باشند نسبت بخوانندگان آن،
زیرا که مردم هر اقلیم از مطالعه سوانح مملکت خویش نسبت
بوقایع ممالک بیگانه یث تر فائده بر میدارند و بداعیه غیرت
قومی که در جبلت اصناف بشر مضر است ساکنان
هر ولایت بمطالعه آن گونه بدایع و قایع که مصدر آن یلان نامور
و گرانمایگان و الاگر آن کشور شده اند بدل رغبت می نمایند، و بدان
فقاع می کشایند؛ و نیز آن عالی همستان اولی العزم خداوند درایت
و کفایت و عزم، باطوائف امم گوناگون مطارحه و معامله و محاربه و
مجادله داشته اند، و مطالعه آثار و اخبارشان بالاجمال ملاحظه احوال
آن طبقات مردم و طوائف امم است، و بناچار اسفار حاکی سیر
و اخبار آن اشخاص و الامقام از مقوله اسفار حاکی آثار جمهورانام
است و خوانندگان آنرا در اثنای تذکره و تکرار آثار آن ناموران
بزرگوار بر خصوصیات عباد گوناگون نظر، و بر کیف و کم بلاد
بو قلمون گذرمی افتد؛ مبین این مقال و مفصل این اجمال
اخبار و آثار نواب حیدر علیخان مغفور، بانی اساس دولت
اسلامیه میسور است که نوادر و اقعاعاتش گویی دیرزیست
و خواندن آن نسبت بهماهند و ستانیان باغثه دلگرمی
دردان فروزی که ازین تیره ظلمتستان خاصه درین زمان،

آنچنان نیرمی درخشان بر تافته که عالمی از ان فروغ و ضیایافه ،
و کارنامه بدایع آغاز و نوادر انجام و اخبار و وقایع غرائب اسام
او ، تماشاگاه ناظران ادلی الابصار ، در دوز باز از جویندگان عجائب
سیر و آثار است ؛ چه این همایون بخت خجسته نهاده بمشائلی
رای رزین و فکر متین ، سلطنت آبائی را رنگ و آب
و فروغ و تاب داده بلکه بقیادت همت بلند و هدایت
سلطه ارجمند ، دولت گرانمایه جدید را بنیاد نهاده و با همه
فقدان تعلیم و تربیت عرفی آنچنان آئینه های گزیده و دستورهای
پسندیده در باره رفاهیت عامه رعایا و استمالت کافه برای ایجاد
کرده که بدان ایشان نهمین خود را مصروف خیرسگالی و هواخواهی
ادعی داشتند ، بلکه تخم مهر و محبت او (که اعلا درجه سعادت
سلطنت در یاست است) در مزرع سینه می کاشتنه ؛ معالمانه او
باقاطبه شکر یان و سپاهیان بدان جوانمردی در ادی قرین بود که
ایشان نهمین رطب اللسان سپاس و ستایش او بودند ، بلکه

* درباره حق شناسی و قدر دانی مردان نبرد از حیدر علی خان روایتی است ، اگرچه
در کتابی دیده نشد که تربتی هنگامیکه سپاهیان پر دل انگریزی بر بعض قلاع او حمله آورده
بودند و با کمال جلاوت و جگرداری با وجود شدت مدافعه و آتشباری که از قلعیان بعمل
می آمد ، بکار قلعه گیری اشتغال میداشتند ، از دور بر کریوه بلند این واقعه را مشاهده نموده
بر زبان آورد ، ای کاش اینچنین سپاه دلاور و جانباز مرابودی زهار نگذاشتی که احدی
از ایشان هنگام چالش و لشکر کشی زحمت پیاده پائی کشیدی ، بلکه مانند یوز و پلنگ
شکاری ایشانرا در میان گرد و غبار سواره بردمی و هنگام یورش و حمله بر عادی مرداد می ؛

بسبب دلداري و شیرين کاري که نسبت بايشان در معاشرت
 مراعات مي فرمود ، و بجهت مجازات حقوق عرقريزي
 و جانفشاني شان ، جوانمردانه ، و مقاسات محن شکرکشي
 و شدائد جنگ و پیکار با ايشان ، برا برانه ، مانند رعایا ،
 لواي و الای او ، برمي افراشتند ؛ بعلو درجه حسن تدبير
 و اصابت رای منير او در مهمات ديواني ، از پنجابي توان
 برد که هم از عريفان پخته کار پيش بين و پرفنون (که عبارت
 از طبقه انگریزان باشد) و هم از غنيان کج باز مکيدت آئين
 و پرفسون (که کنایت است از جماعه مرهته) عیارانه داو می برد ،
 و هر دو فريق را با همنگام در ششدره حیرت می انداخت ؛
 و سمو مرتبه شجاعت و بالت او را در کار و بار میدانی
 برين قیاس توان کرد که در مصاف دلیران جنگي آتش دست
 شعله بار ، و پردلان سنگي آزموده کار در شیوه رزم
 و پیکار ، قدم ثبات و پایداري می افشرد ، و با همنگام علای
 ظفر و فیروزي بلند می ساخت ؛ لک و او با قریبان و خویشان
 هماغوش غایت مدارا و شیرین زبانی ، و نهایت مواساد مهربانی

* مهرباني و موالاتش با قریبان و خویشان و دلسوزي و مواساتش با ايشان بدان
 منابه بود که موشیرم د ل ط فوط ظهور این سچی بهیه و شیمه کریمه نفس انسانی را
 از در ضعف فطرت حیدر علیخان انگاشته و از جمله نقائص آن مهر پرور محبت
 توأمان پنداشته ؛

بوده ، و رفتار او با تاجران و دیگر اهل معامله ، مقارن راستی و دیانت و درستی و امانت ؛ چنانچه اینهمه دعای از سواد آینده که شمل نفسانی حیدر علیخان ، درست و راست و امی نماید ، نیکو و واضح و روشن ، و بگوای شاهدان عدل مبین و مبرهن ساخته خواهد شد ، و چون از میان شر ائط سیرنگاری ، این دو امر آینده پر مهم بوده ، و مراعات آن بر تصدی این کار واجب و مستحکم یعنی تصحیح یا تحقیق روایت ، و تنقیح یا تدقیق حکایت ، تصحیح روایت ، نقد کردن روایت آن سیر و اخبار است که داستان نگار ثبت کردنش مطمئن نظر میدارد ، تا سره از ناسره ممتاز و راستی از کاستی منخاز گردانیده شود ، و هر سیر اخبار که ازین اصل اصول سیرنگاری بی بهره و عاریست ،

* زیرا که راویان تمامی این سیر و اخبار مردم فرنگستان اند خاصه انگریزان که در ملت و دین و رسم و آئین یکسر مباین و مخالف و در ادعای حکومت دکن ، خصیم مطالب و حریف غالب حیدر علیخان بودند و خیلی مستبعد و دور از قیاس خود می نمایند که اینچنین کسان که حیدر علیخان دشمن جانی ایشان و همواره در صدد استیصال شان از هندوستان بوده بجای اینکه در افشای رذائل (چنانچه از عادات مستمره مردمان دنیا است) و اخفای فضائل او کوشند ، یا بجای آنکه بفریاد عجز بس برون خاصه رخصمان قومی اقراری ، باقرار خشک و اعتراف سرسری اکتفا نمایند ، به تبیان مکارم صفات و محاسن ملکات او تر زیان بوندی ؛ و بجد پرداختندی ؛ بناچار چون این دشمنان فرزانه بیشتر نسبت بخویشان یگانه بلطائف خفیه از شمائل روحانی او وارسیده داد استحضار محامد و مذاقب او داده اند ، همانا کمالات نفسانی حیدر علیخان نه از مقوله خواهد بود که کسی را از مخالف و موافق در آن مجال چون و چرا باشد *

همانا از قبیل دستان و افسانه پاستان شمرده خواهد شد
نه از مقوله داستان ، و کارنامه عهد راستان ؛ و تنقیح
حکایت ، و نمودن آن اخبار و آثار نقد کرده شده است ،
بدان گونه عبارت سلیس و طرز ساده که گت و مت
بران دلالت کند بی شائبه از شواذب بیشنی و کمی ،
و بدون اضافه از اضافات مدحی و ذمی ، بحدیکه داستان طراز ،
زنگ بست تشبیه و استعاره گردانیدن عبارت ساده را
از باب هتک حمای سیرنویسی انگارد ، و بمشابه مرآت
صیقل زده ، دشمنی و دوستی محکی عنه یا موضوع سخن را
هیچ منظور نداشت بیگانه دار آینه داری او کند ، و بمنزله مصور شبیه
پرداز ، و نمودن خط و خال و خم و چم واقعی او را وظیفه خود
گرداند ، و هر کارنامه که ازین جوهر گوهری عاقل و بریست
همانا از عالم ترآت خیالی شاعران گزاف پسته خواهد بود
نه از دادی اخبار واقعی سیرنگاران تنقیح اندیشه ؛
و نیز چون این دو امر ، تعیین از منته دار دات که بتخصیص
بنام توارخ ، و تشخیص اکنه آن که بنام جغرافیای آن خوانده
می شود ، از لوازم ناگزیر داستان طرازی است
و از جهت پرنماگزیری و عظمت شان شان ، این دو امر ،
دو دیده آن علم نامیده میشوند که تحقیق ردایت ، نیروی

جانی و تدقیق حکایت، کالبد جسمانی او است، و هیچ کتاب از کتب متکفل شرح احوال حیدر علیخان و خلف الصدق او (طیو سلطان) نبود که بدست محتوی براین شرایط چارگانه که گوئی عناصر اربعه علم سیر و اخبار اند، باشد، یا از عهده مراعات لوازم و شرایط شان چنانکه باید و شاید برآید، جز آن کارنامه که برنگاشته، خامه تحقیق اهل فرنگ، خاصه انگلیزان خداوند دانش و فرهنگ است، زیرا که این طبقه علیه در خصوص اخبار نگاری زنهاردانه و سامم را روانی شمارند، و در تبیین محاسن و مطاعن خویش و بیگانه هرگز افراط و تفریط را جایز نمی انگارند، و در حکایت آنگونه روداد که در میان خودشان و دشمنان ایشان صورت گرفته است، میتوان گفت که اخفا نمودن خطای خویش و اصابت آرای بداندیش را از باب کفر شریعت داستان نگاری می پندارند، و باینهمه درستی و راستی در روایت و حکایت، در پر و هس اخبار پنهان و کادش اسرار نهان، و تمیز جد و هزل، و بی بردن به نیت و ارادت خفی از ظاهر کار و عمل، و استتاج نتایج از علل، به نیکو دادرسی و امثال آن که مبادی در بایست داستان طرازی است، از دیگر طبقات ناس بجز اودا و قدح معلا

ممتاز اند. بنا برآن شاهزاده عالی فطرت بلند همت ستوده
خوی حقجوی موین دل مومن جهان محمد سلطان ابن طیپو
سلطان، جرت خیوانه، وسرت مبرآنه، بمولف این ادراق
اشارت فرمود تا احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان را از
ساله موسومه به تذکره حیدر علیخان و طیپو سلطان که میجر
چارلس استوارط مدرس السنه خاور زمین در مدرسه
شرقی هند وستانی کپنی که در قصبه هرطور د از قصبات
انگلستان واقع است از چندین کتب التقاط نموده
جزوی از آن صحیفه لطیفه اش گردانیده که آنرا بنام دسکر
طیپو کله لاگ اف اُریننطل لیبری اف طیپو سلطان
[یعنی تفسیری فهرست (که متکفل اجمالی بیان مقاصد کتب
باضمیمه ذکر تختی هر کتاب و نحو خط و اسمای مصنفان آن
باشد) شرقی کتبخانه طیپو سلطان] نامیده، در پارسی
زبان ترجمه کند؛ و ازین رو که در اثنای ترجمه معلوم گردید
که میجر موصوف را درین تالیف غرض اصلیش استیفای
احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان، و تدوین کتابی جامع و کافی
در آن خصوص (چنانچم خودش درین باب بحرسی

• معروف به غلام محمد و تلقب الابن بلقب ابیه احمد؛

† در خصوص تالیف تذکره نواب حیدر علیخان و طیپو سلطان که ضمیمه کله لاگ گردانیده ام

جنبانیده) نبوده ، بلکه بر سیل تذکره و ترجمه ایشان ، کلمه چند برنگاشته و یادگاری مختصر از ایشان باز پس گذاشته است ، و بناچار میجر مدوح اکثر درین تذکار راه اقصاء می پوید و بعضی از وقایع نامدار آن شور شای دولتیار را یکسر میگذارد ، و بعضی را با بجا ز مغل میگذارد ، مؤلف این ادراکشان نشان بران آورده شد که از بهر تکمیل این تدوین از دیگر کتب انگریزی که همین آهنگ میسر آیند ، ردداد های مقصود را که در رساله مسطور ناقص یا مفقود است ترجمه نموده منضاف اصل کتاب سازد ؛ — این است تفصیل کتابها که از ان القاط صورت گرفته ؛

- ۱ مسطور ی اف حیدر علیخان نواب بهادر ، در دو جلد تالیف کرده مؤشیر م د ل ط سر کرده ده هزار سپاهی در لشکر دولت مغولیه و پیشتر سپهبد ار فرمانده توپخانه حیدر علیخان و سردار جماعه فرنگستانیان در خدمت همان نواب ، و منطبع گردانیده در دار السلطنت لندن سنه ۱۷۸۲ء ،
- ۲ بریطش ملیطری بیا گریفی یا تذکره بهادران انگلستان ،

هیچگونه دعوی استحسان از جمهور خوانندگان ندارم مقصود من ازین تدوین همین بوده که بعضی از خوانندگان کتاب من از مطالعه اجمالی بیان وابسته احوال آن بزرگواران گونه منفعت یا سود خواهند درود ، و بسیاری از روایات درباره نسب و عروج حیدر علیخان که بر غلط نزد مردم شهرت گرفته بذریعه این تذکره از خواطر محو گردانیده خواهد شد :

محتوي بر شكري اخبار آن مملكت از عهد پاستان تا زمان حال ، که در دار السلطنت لندن سنه ۱۸۴۱ء نخست صورت انطباع پذيرفته ،

۳ آتھنظک مہاريس اف طيہو سلطان متضمن ترجمہ و شمائل حيدر عليخان کہ بعضي از منصبہ اہل ان کينسي آنرا تاليف کرده و فليپ پريرا آنرا در دار الامارت کاکتہ دوم بار در سنہ ۱۸۲۰ء کت طبع پوشانيدہ ؛

۴ مارکوکس و يانزيس دسپاچيز ، در پنج جلد مطبوعہ دار السلطنت لندن سنہ ۱۸۳۶ء ،
۵ ئسطانديہ گزيديتر تاليف کرده و الطرہ ماظن در دو جلد مطبوعہ لندن سنہ ۱۸۲۸ء ،

۶ مستوري اف نادر شاہ تاليف کرده جيمس فريزر مطبوعہ لندن سنہ ۱۷۴۲ء ،

۷ کتاب فتوحات حيدر ري تاليف کرده لالہ کھيم نرائن ،

۸ کتاب نشان حيدر ري تاليف کرده مير حسين علي کرمانی ،

۹ کتاب جار جناہ نظم کرده ملا فيروز ،

۱۰ تواريخ حميد خاني تاليف کرده منشي حميد خان کہ در مہم دکن ملازم رکاب گورنر جنرل مارکوکس کار نواس بودہ ؛

*List of Authorities from which the following work is either wholly
or partly translated.*

- 1.—Memoirs of Hyder Aly Khan, and his son Tippoo Sultan, By Charles Stewart, Esq: M. A. S.
- 2.—The History of Hyder Aly Khan, Nabob Bahader, By M. M. D. L. T.
- 3.—British Military Biography, from Alfred to Wellington.
- 4.—Authentic Memoirs of Tippoo Sultan, By an Officer in the East India Service.
- 5.—The History of Nader Shah, to which is prefixed a Short History of the Mogol Emperors, By James Fraser.
- 6.—The Despatches, Minutes, and Correspondence, of the Marquess Wellesley, K. G.
- 7.—The East India Gazetteer, By Walter Hamilton.
- 8.—A view of the origin and conduct of the war with Tippoo Sultan, by Lt. Col. A. Beatson.
- 9.—The United Service Journal, and Naval and Military Magazine for 1841, part 2.
- 10.—Historical Sketches of the South of India, in an attempt to trace the History of Mysoor, By Lieut. Colonel Mark Wilks.

اجمالي بيان در تحصيل هندوستان، در عهد حال
و پاستان، و توصيف بعض اعظم عطاياي خاصه آن،



اين ولايت وسيع و فراخ، در جنوبي بهره از براعظم
اشيه يا بلادِ سمران واقع است، و جنوباً و شمالاً بتقريب
محاط است در ميان هشت، دسي و پنج درجه عرض شمالي،
و شرقاً و غرباً در ميان شصت و هشت، و نود و دو درجه
طول شرقي از نصف النهار گرينويچ (رصدگاه انگلستان که
ساب طول امكنه در نقشه های انگريزي از انجا گرفته ميشود)
از اين بيان روشن است که طول اين ولايت از جنوب
بشمال ميگردد و اعظم اطوالش قريب ۱۹۰۰ ميل انگريزي
است، و عرضش از مشرق بمغرب محمد ميگرده و اعظم
عرضش قريب ۱۵۰۰، وليکن از رهگذر ناموزوني شکل
دي (يعني بودن طول و عرض آن در همه جا يکسان اي
نه طول در همه مقام ۱۹۰۰ و نه عرض ۱۵۰۰) مساحت روي
زمين آن بيش از ۱۲۸۰۰۰۰ مربع ميل انگريزي حساب
کرده نميشود؛

بر حسب روايت هندو پيشين، وسعت و فراخيش

(در اعلا در جات حدودش) بر استمداد چهل درجه در یکیک طول و عرض احتوا داشت و تقریباً بر آنقدر روی زمین که سادی آن فرنگستان باشد محیط بود، حد غربی آن که از ممالیک ایران و ایرامتاز گرداند کوهستان سیستان، و حد شرقیش بهره های چینی بود از سر زمین جزیره های شرقی بیرون گنگ، و بر جانب شمالی محدود بدشت ترکستان و خفجاق، و بر جانب جنوب، استمدادش تا بحر ارسند محدود میگردد؛ این حدود محدود محتوی است بر جبال شامخ بت و وادی جنت نظیر کشمیر و تمامی ممالک قدیم اند و سیته (ای هند و تورانی) و خط های نیپال و بهوتان و کامرد و آشام باضمیمه سیسم و آوادارکان یا رخنک و ریاسات مجادر آن تا آنقدر که چین هند و آن است و صین جغرافیا دانان عربستان و تمامت غربی و یار زمین جزیره های هند و جزیره سیلان؛

این معنی بدشواری توان یافت که براهمه قدیم این کشور وسیع را که بران کیش و عقیدت شان استیلا داشت و آنرا گاهی بترکیب اضافی و گاهی بتوصیفی میخوانند بچه نام اختصاص میدادند، ایشان گاهی آنرا بدین ترکیب توصیفی مدھیاما (مرکزی بهره) میخوانند (چه بگمان ایشان موقع هندوستان بر مرکزی

بهره پست آن کشف واقع است که کره زمین بر پشت دارد، و گاهی بدین ترکیب اضافی پُنیابھومی (زمین خیرسانی) و میگویند که این بهره از بسط زمین، بخش بهارته بوده یکی از نه پسران آن پدر که بر تمامت روی زمین فرمانروائی داشت، و بنام بهارته کهنده خوانده شده؛ و این ولایت مملوک بهارته را ایشان مرکز می بهره یا پاره میانگی جنوب دیپ می پندارند،

و گاهی برهمنان، ولایت خود را آنقطه از بسط زمین می انگارند که در میان جبال هماله و رامیسرام (ستون رام) که جزیره ایست کوچک در میان آبهای مابین جزیره سراندیپ و زمین جزیره نمای هندوستان؛ هندوستان که نام جدید این کشور است ترکیب پارسی است یعنی بوم و برسیان، ولیکن بهمین نام از مدت متدیدی در میان هندوستانیان و دیگر طبقات انام شهرت گرفته است؛

نزد سیرنگاران اسلامی، لفظ هندوستان عبارتست از آن مملکت، که در تصرف بادشاهان دہلی بود، و این مملکت در ۱۶۸۲ بمفرمان جلال الدین اکبر بادشاه نخست دریا زده بهره تقسیم کرده شده و هر بهره بنام صوبه خوانده، بدین تفصیل،

۱ صوبہ لاہور ۲ صوبہ ملتان ۳ صوبہ اجمیر ۴ صوبہ دہلی
 ۵ صوبہ آگرہ ۶ صوبہ آلہاباد ۷ صوبہ اودھ ۸ صوبہ بہار ۹ صوبہ بنگالہ
 ۱۰ صوبہ مالوہ ۱۱ صوبہ گجرات ، و از ان پس بر حسب
 توسیع حوزه حکومت و از دیاد شوکت و مکت ، این صوبجات
 آئندہ بدان مضاف گردید ، ۱۲ صوبہ کابل ۱۳ صوبہ کشمیر
 ۱۴ صوبہ سند ۱۵ صوبہ برار ۱۶ صوبہ خاندیس ۱۷ صوبہ احمد نگر
 یا اورنگباد ۱۸ صوبہ بیدر ۱۹ صوبہ حیدر اباد ۲۰ صوبہ سیجاپور ۲۱ صوبہ
 اودیسی ، ہمگی بیست و یک صوبہ ؛ در اد اغر عہد عالمگیر
 تمامی دولت دہلی بر این بیست و یک صوبہ محتوی بودہ ؛
 این است تحدید پاستانیان از ہنود و تحدید پسینیان از
 اہل اسلام ،

ولیکن در عہد حدیث کہ عہد سیمیان خوردہ گیرد شخوار
 پسند است ، حدود ہندوستان را بہمان طول و عرض پنداشتہ
 میشود کہ در عہد قدیم ہنود پنداشتہ میشہ ؛ و ہمانا این نقشہ
 را ازین جہت بالائی و رجحانست کہ محاط است بسرحدات
 گوہری استوار تر از سہ سکندری ، و در ان ہیچگونہ احتیاج
 بتحدید صناعی نیست ؛ بر حسب این قرار داد ، نقشہ
 ہندوستان بر جانب شمال از بر و بوم ثبت جدا ساختہ
 شدہ است بکوہستان ہمالہ یا نیپال کہ از ملک سند

بقریب ۳۵ درجه عرض شمالی می آغازد ، و بر همان عرض بر سر زمین کشمیر گذشته از انجا بسوی جنوب شرقی بر مسافت نامستحق گذشته تا به انجانب بهوتان میگردد؛ و بر جانب جنوب یکسره محاط است ببحر محیط و بجانب مغرب برود خانه سند ؛ ولیکن بر جانب مشرق ، تحدید سرحد هندوستان بسیار دشوار است مگر سرحد این جانب که بغایت ممتاز باشد سلسله کوهستان و جنگلستان است که بر مرز دہوم چانگانو و تپیرا از صوبہ بنگالہ مشرف است ، و بسوی شمال میکشد تا رود برہمپتر کہ در ان نزدیکی آن رود عظیم پس از جریان تا در سمت راست مغرب ناگهان سمت جنوب متوجہ میگردد ، در میان اینخود کہ حالی مسطور گشت هندوستان در چار بہرہ عظیم منقسم میگردد؛



بہرہ اول ، ہندوستان شمالی ،

ان بہرہ وسیع نامہوار بسوی مغرب از رود ستلج می آغازد و از انجا بسوی جنوب گرایان بمشرق میکشد تا آنکہ میرسد برودخانہ تپستا کہ طول شرقیش فحل است ، و بسوی شمال محدود است بجدال نیپال کہ منخاز میگردد آنرا از جنوبی مرزد ہوم تا نار و تبت ، و بسوی جنوب ممتاز میگردد از قدیم

حکومت اسلامی بدان سرحد که سلسله کوهاچه در انجا بوسیع بادیه شرق رود گنگ متصل میگردد؛ بوم و بریا اقطاع و اراضی واقع این بهره بدین تفصیل است؛

۱ سرزمینیکه در میان رودخانه ستلج و رود جمین واقع است؛

۲ گردال که بنام سرینگر اشتها دارد؛

۳ خطه که بنام سرچشمه یا منبع گنگ اختصاص مییابد؛

۴ کماؤن که محتویست بران عرصه که در میان رود گنگ

و رود کالی است؛

۵ پینکھانندی؛

۶ بهوتان؛

۷ ممالک نیپال؛

چون ساکنان این مرز بوم کوستانی تا قریب زمانه حال با ساکنان سواد اعظم هندوستان اختلاط و آمیزش کمتر میداشته اند، بنابراین نسبت بایشان در تهذیب و دانش بسیار فرومایه تر اند؛



بهره دوم، هندوستان خاص،

این بهره نسبت بدیگر بهره های سه گانه بغایت فسیح و وسیع است که بجانب جنوب منتهی میگردد و برودن زبده که

شمالی حد دکن است و محتویست بریازده صوبه کلان که
 هر یک ساوی ریاستی یا مملکتی است باضمیمه دو صوبه
 دیگر که کشمیر و سنده باشد؛ ۱ بنگاله ۲ بهار ۳ آلباباد ۴
 اوده ۵ آگره ۶ دهلی ۷ لاهور ۸ کشمیر ۹ اجمیر ۱۰ مالتان
 ۱۱ سنده یا کچه ۱۲ گجرات ۱۳ مالوه؛ این صوبجات از دیر باز
 سیر حاصلی و غنای ممتاز، و مستقر حکومت بادشاهان گردن فراز
 بوده اند؛ قبائل سخت کوش شمالی مغرب زمین
 هندوستان بارها بتسخیر آن پرداخته اند؛ اکثر باشندگان
 این بهره بر ساکنان دیگر صوبجات فضل و بالائی دارند
 هم در تدارکی و زور مندی. همانی و هم در ظرافت و
 نیرو مندی نفسانی؛ بر ابراهیم قدیم این بهره را از هندوستان
 از بهر تمیز آن از شرقی و جنوبی بهره یاش بنام امید صیادیس
 یا مرکز ی بهره موسوم ساخته بودند؛



بهره سیوم، جنوبی هندوستان

سرحد شمالی آن محدود است قدری برودن رنده و قدری
 بجانب شرق بحد خیالی که می کشد در همان عرض تا جنوبی
 هوگلی یا غربی شاخ رود گنگ، و جنوبی، بحد و شمالی دکن که
 رود کتنه و تنبهده باشد، و شرقی، بخلیج بنگاله، و غربی، بسحر هند؛

این بهره هندوستان، ممالک آینده را تقریباً احاطه میکند؛
 ۱ کندوانه ۲ اودیسه ۳ شمالی سرکارات
 ۴ خاندیس ۵ برار ۶ بیدر ۷ حیدرآباد ۸ اورنگ آباد
 ۹ بیجاپور؛



بهره چهارم، دکهن یا خاص جنوبی هندوستان

این بهره با هنگام بنام جزیره نما اختصاص داده میشود؛
 اگر چه شکل این بهره بسیار مانا است بمثلث متساوی
 الساقین که حد شمالی آن رود شتنه، قاعده، و هر دو ساحل
 شرقی و غربی یعنی کرد مندل و ملیبار، و ساق، و راس کرمان،
 سه آن مثلث است؛

بر و بوم واقع این بهره بدین تفصیل است؛ ۱ کنره
 ۲ ملیبار ۳ کوچین ۴ تراونکور ۵ بالاگهات ۶ میسور
 ۷ کونبائتور ۸ سالم و باره محال ۹ کرناٹک؛
 اکنون دانستنیست که هیچ جزیره در خور اعتبار،
 متصل هندوستان بجز سراندیب نیست و آن مرز
 و بوم که در جوار و همایکی هندوستان واقع اند بدین
 تفصیل اند (بجانب مغرب) ۱ بلوچستان ۲ افغانستان
 (بوی شمال) ۳ تبت ۴ بهره شمالی هندوستان

۵. بهتان، (بوی شرق) ۶ آشام ۷ ریاسات متصل
آشام ۸ آواد ملک برهما؛

مبایات و نازش هندوستان، رودهای خمسته نهاد اداست
خاصه رود گنگ پاک رودان پرستش را شایان که
هم سر زمین آنرا شاداب و سیر حاصل میدارد و هم
حاصلات و اجناس آنرا از جائی بجائی میرساند، در موسم
بارش از قبل سیل ریزان از کوستان این رود
را عظیم طغیان و فراخی پدید می آید؛ اگرچه در اکثر ناهای
خط و بلاد هندوستان از جهت اختلاف السنه و ادیان
حکام تغیر راه یافته است، ولیکن اسمای انهار و رودخانه ها
هنوز ازین تغیر پاک و مصون است؛

این است ناهای انهار مشهوره هندوستان با تقریبی
سافتهای خاصه شان از منبع تا بحر محیط و تارود گنگ
درودند،

رودهای شمالی هندوستان

میل انگریزی

- ۱ سند ۱۷۰۰
- ۲ گنگ ۱۵۰۰
- ۳ جمین (تالما قاش بارود گنگ ۷۸۵) ۱۰۰۰

میل انگریزی

- ۴ ستلج (تالماقات رود سنہ ۹۰۰) ... ۱۴۰۰
 ۵ جھیلیم (تالماقات رود سنہ ۷۵۰) ... ۱۲۵۰
 ۶ گندک (تالماقات رود گنگ ۴۵۰) ... ۹۸۰



رودهای جنوبی هندوستان

میل انگریزی

- ۷ گوداوری ... ۸۵۰
 ۸ کشتنه ... ۷۰۰
 ۹ نربده ... ۷۰۰
 ۱۰ مہاندی ... ۵۵۰
 ۱۱ پتشی ... ۴۶۰
 ۱۲ کاویری ... ۴۰۰

دیگر رودها که مسافت شان نیکو معلوم نیست
 از بزرگ و کوچک بسیار اند، چون برمهپتر و گھاگھرہ
 و رابتی و گوتمی و سون و رادی و بیاہ و چناب و غیرہ ؛
 از میان جبال ہندوستان، دو سلسلہ شرقی و غربی
 کوہستانست در ممالک دکن کہ بنام شرقی گھات
 و غربی گھات خواندہ میشود و غربی گھات از راس
 کمران کہ نہایت جنوبی بہرہ دکن است تا رود پتشی

یازد و سورت میکشد؛ قله های این سلسله جبال جایجا از پنجهزار تا شش هزار فُط یا ذراع از سطح دریای شور بلندتر است، ولیکن قله های سلسله کوهستان شرقی نسبت بغربی پستتر اند؛ و این سلسله محمد میشود از یک عرض شمالی تارود کشته یو عرض شمالی وجد میکند بروم بالا گهات را از پائین گهات که محمد میگردد در سواحل شرقی کار و مندل؛ در حدود مدراس بغایت مرتفع قله آن سه هزار ذراع بلندتر است نسبت بسطح دریای شور، و طبل لند بنگلور سمت هکوتۂ نسبت به بیط دریاسه هزار ذراع بلندتر است؛ ولیکن از عجائب این عالم کوه هماله است که بار تفاع آن کوهی در دنیانست، این کوه و الاشکوه که از حدود ملک خراسان تا سرحد غربی هند میکشد و در محاذات چندین بلاد میگردد و در هر کشور بنامی یالقبی خاص موسوم می شود، و در ممالک غربی رودسند مردم ملک بالاغراسانیان و کابلیان آنرا بنام هندوکش میخوانند، و ساکنان بلاد شرقی آن رود بنام هماله (یعنی

* قطعه زمین هموار واقع سر کوه که قابل بود و باش است در انگریزی زبان بنام طبل لند خوانده میشود، چنانچه سرزمین میسورو غیره که بالای غربی گهات است نیز طبل لند آن کوهستان نامیده میشود.

مادای برف (می ناسند) از شمال شرقی کشمیر این جبل
 بر سمت جنوب مشرق گرایده بر منابع تمامی رودهای
 پنجاب بجز رود ستلج مردور میکند، و درین حدود کوهستانی
 بهره لاهور را از بت کوچک منخاز میسازد و بر همان سمت
 بیشتر شافته سرچشمه رود گنگ و جمن را قطع میکند
 و مجرای شان بسوی جنوب بر میگردد، و امتداد سلسله اش
 ازین بیش بسوی مشرق اختلال می پذیرد و شاید
 سبب این اختلال نفوذ رود گنگ در کناره دارن و کوسی
 و قستی است در قواعد آن، بپیرد بسوی بختان سر رشته
 سلسله اش در بر و بوم نامعلوم گم میگردد و میگویند تا بحیره
 چین می کشد، تا آنکه در ازین سلسله که محاذی هندوستان
 است ارتفاع قلّه هایش عظیم است و میوان گفت که
 بدان ارتفاع کوهی در تمامی روی زمین نیست؛ بلندترین
 قلّه هایش قلّه دھوله گیری است که از بیط دریا بیست
 و هفت هزار ذراع یا قریب پنج میل انگریزی بلندتر
 است؛

گرانمایه اجناس تجارتی که هندوستان بدان اختصاص دارد
 و گوئی تمامی اقلیم عالم درینخصوص ممنون ادیند تو ابل یا ابازیر
 و است که از جزائر شرقی هندوستان از قدیم الایام

بها لک دیگر می برده اند و هنوز می برند و جواهر گرانبها و مردارید نیز
 زنان اجناس طبیعی است که سبب مزید غنا و زینت
 دی، و گردن اصناف اُمم درین خصوص زیر بار منت
 ادا است؛ القصه خیرات طبیعی این خیرالبقاع از آنگونه
 که هم حاجات گوهری بشری بدان روا نموده و هم
 هوهای بر بسته عالم انسانی بدان زدوده شود بدان
 موفوری درین بلاد عشرت بنیاد پیدا میگردند که ازین
 رهگذر توان گفت که مختلف اقوام از سوائف ایام
 بالطبع بسوی وی مائل و راغب بوده اند و خیرات
 و برکات او را خواه بوسیله ملک گیر و تجارت
 خواه به بهانه اشاعت دین و ملت طالب و جالب؛
 و ازین جهت است که ساکنان این دیار، ابواب
 تجارتی ضروری حیات بسیار میفروشند و حاجت خریدن
 بسیار کمتر دارند؛ سیم و زر فرادان از بلاد دور دست
 بوجه تجارت در آن فراهم می آید و سرمایه توکل و غنای
 اهل آن بدان می افزاید، الحق روز افزون ثروت
 دیار اهل این دیار از چیز حساب و شمار بیرون
 بودی اگر حکام معدلت اتمام در اخذ باج و خراج راه
 انصاف پیمو ندی و سلوک طریق نهیب و تاراج بحبله

باج و خراج که در حقیقت مرث و پاسبانی یا چوپانی است
 جائزند استندی یا کم از آنکه این زرهای بیاج و خراج برده را
 در همین بلاد خرج کردند و بدیاری بیگانه نبردندی ؛ اگر
 فردانی خیرات گوهری هندوستان در ثروت و تونگریش
 افزوده است و ابواب برگات گوناگون بر روی آبی
 آن کشوده مفاسد لازمیه سرو فراخی که از فرط تنعم و تناسانی
 میخیزد ، و گوناگون خاک مذلت و خواری بر سر اصحابش
 می پیزد ، نیز بسیار است و اعظم آنها این ، پر دله ادگی
 بدواعی طرب و نشاط و صحبت زنان ، و کثرت اولاد
 و احفاد ، و تناسانی و آسایش دوستی ، و زحمت
 دشمنی و ملازمت اِدْطان ، و منافرت از سفر و
 سیاحت ببلد آن ، و تقاعص هم از ارتکاب اخطار و احوال ،

* از جلائل صفات که مردم این دیار خاصه هندو بدان ممتاز و شاید کمتر از اصناف
 بشر در آن با ایشان انباز اند این ستوده خصال و گزیده اعمال اند ، نرم دلی ، و مهر
 جوئی ، و خاکساری و آزر خورئی ، ناجان آزادی بل برضعاف جانداران رحم آری ،
 و کثرت خیرات و صدقات و اجتناب از لحوم حیوانات ، و تعظیم مظاهر علیّه یزدانی
 از ارکانی و اکوانی نباتی و حیوانی ، زود آموزی زبان و ورش و هنجار مردم
 بیگانه و غیره ؛

+ اگرچه این ستوده صفت مستلزم قباحت عظیم گردیده است و آن بدید آمدن
 گوناگون طبقات درویشان و فقیران و جوگیان و سنّاسیان و غیر ایشان است ؛

و عدم ترقی و فردونی در هر گونه هنر و کمال ، و دادن همتی و فردیایی ،
و بشیوه های رذل انسانی تن در دهی ، و فرط طمع زر بهر
طریقه از زور و خدیغتگاری یا بذلت و خواری که دست دهد ،
و سه بذلت مردوسی بیگانه مردم فرد و آری ، (آری
چه خواری و دونی و ناکسی و زبونی ازین بیشتر خواهد بود
که مردم ملکی ، بقوت و قوت بیگانگان را یادری نمایند
و خودشان زیر بار گران بندگی و فرمانبرداری ایشان بنفرسایند)
و تکثر مراسم کیش و کنش که بزرگ سبب اختلاف
و نفاق و سترگ علی دشمنی و شقاق گردیده و خوش
خوش سنگ تفرقه در جمعیت تمدنیش انداخته ؛
و از همین جهاتست که از عهد پاستان ، ساکنان این دیار ،
مقهور و مغلوب اقوام ممالک بالا بوده اند و از مدت
متمادی غاشیه بل یوغ حکومت بیگانگان بر دوش تسلیم و انقیاد
برداشته و کشیده ؛ و بهمین اسباب نسبت
توان کرد آنهمه استنکاف و نفرت را از توطن درین بلاد
که سلاطین پاستان که تسخیرش همت برگماشته اند

* همان کرباس یا پارچه های نخئی و کلفت یا گنده ابریشمی که پیش ازین
نچند هزار سال یافته میشد حالا نیز همانست و سلیقه خاص شان در دیگر حرفت
و صناعت و شیوه زراعت و عمارت همان خام و ناتمام است که بود بقلیلی از تفاوت
که سبب آن ، اختلاط و آمیزش با مردم فرنگستان گردیده ؛

می نموده اند ، چنانچه این ابیات گرشاسپ نامه اسدی که
 ضحاک ، گرشاسپ سپهسالار خود را که از بهر کفایت بعضی
 از همتا بهند و ستانش فرستاده بود در آن وصیت میکند
 بهمین معنی اشارت می نماید ؛

مثنوی

وصیت چنین کرد گرشاسپ را که در هند پدر و دکن خواب را
 نداری ز خون سیاهان دریغ همی کار فرما در خشنده تیغ
 بچستی ده انجام کار بزرگ برایشان چنان زن که برگله گرگ
 نمایی در آن بوم سالی تمام که لشکر کران گیرد از تنگ و نام
 گرت بگذرد چار موسم در آن ز فرهنگ و مردی نیایی نشان
 و اگر کسی را در یناب اریاب باشد که آب و هوای
 هند و ستان و معیشت کدائی هند و ستان چگونہ نامردی
 و انونث خیز است باید بحال خاندانهای قدیم مغولیه
 و افغانیه نظر کند که چنان نیاز و نیازادگان آن امیران شیردل
 پلنگینه پوش از گریبان رو باه و خرگوش سر بر آدریده اند و از غایت
 بیش ر می و ددنی خصال زنانه را بر ملکات مردانه برگزیده ؛
 اگر چه طبقه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ که از میان
 فرهنگیان فرنگ بمنزید تجربت و آزمون ممتاز اند و توان

گفت که بسزا و استحقاق بحکمرانی این بلاد سرافراز بمفاسد
تعدیه آب و هوای نامردم خیز این ممالک نیکو دار سیده اند
و از گزین تدابیر ملکی شان یکی این است که سرداران ایشان را
از توطن بدین ممالک نهی میکند و ز نهار جائز نمی شمارد
که اعظم این دولت درین بلاد سکنا برگزینند بلکه بمقتضای
همت بلند و آرای ارجمند درین باره نیکو بذل جهد میکنند
که هندیان را بریت و تلقین از اسفل نساقلین جهالت
و نامردانگی به اعلایین بسالت و فرز انگی برسانند و بجای
ایکه خود شان متسن بنن نگویند شان گردند ایشانرا
متادب آداب پسندیده خود گردانند شکرت بالخیبر
مساعیهم و نصرت بالفوز و داعیهم ؛ ولیکن مفاسد فرط زر
دوستداری و غایت تنعم و استنکاف از رنجبرداری
که آن صفت گوهری عالم سوداگری و تجارت ، و این لازمه
ناگزیر حالت ثروت و امارتست بسیار است و یکسر
از ان پاک دبری تادیر ماندن دشوار و چه دشوار ؛
اکنون سطری چند دابسته حکومت قوم بر اطنه در
هندوستان بترتیب از منہ ، تاریخ دار برنگاشته میشود که چگونه در
امتداد مدت دو صد سال گام بگام افزوده است ؛
شهر مدراس با ضمیمه بوم و بر پنج میل بر ساحل دریا در طول

صوبه کرناٹک محتوي برتسمائي خط متصرفه نواب
 سنين مسيحي
 ۱۸۰۱ کرناٹک

دهلي آگره دواب بالا هريانه سهار پور ميرتھ
 ۱۸۰۳ علي گره اتاده بوندل كهنده كٹك بالاسور جگر ناتھ وغيره

حصه مملوكه دچ از دروني بهره جزيره سيلان
 ۱۸۰۳ بوم و برداداده پيشوا دگيكوار در صوبه گجرات

خط مفتوحه از مملكت نيپال مشتمل بر برد بوم
 كوہستاني واقع در ميان رود ستلج و جمن
 ۱۸۱۵ و گردال و كمدان

مملكت كاندي در سيلان
 ۱۸۱۵ انجار و مندادي و ديگر ناحيه در كچه
 ۱۸۱۶

پونه و تسمائي ممالك يث و اخنديس ساگر و ديگر بوم
 و برد در صوبه مالوه و اجمير در راجپوتانه سنبهليپور سرگوجه
 ۱۸۱۸ گرامندله و ديگر خطه هاي واداده راجه ناگپور

خط مفتوحه از مملكت برمه يعني آشام و كاچار و منيپور
 ۱۸۲۵ در خنگ و مارتبان دئي و تواني و تينا سيم و جزائر مرگائي

از بين اجمالي بيان بر پژهنده هوشمند واضح خواهد گرديد كه اکنون
 تمامت هندوستان كه در تحت تصرف دولت تيموريه
 (هنگام غايت اقتدارش) بود بجز اين چهار صوبه كابل و کشمير

د لاهور و ملتان باضمیمه مرز و بوم شرقی از مملکت برمه و خطه های
 جنوبی تا اقصای دکن با جزائر شرقی و بوم و برشمالی از مملکت
 نپال یکسر و تمام در قبضه تصرف دولت برطانیه هندیه است که
 حدود در اربعه اش بسوی مغرب رودخانه ستلج و بسوی
 مشرق بقیه مملکت برمه و بسوی جنوب اقصای دکن و بسوی
 شمال کوهستان نپال است مگر اینک بر بعضی از مرز بانان و
 ناحیه داران قدیم چون بادشاه اوده و نواب حیدرآباد و راجه
 میسور و راجه ترانکور و راجه کوچین هنوز مصالح ملکی دولت
 برطانیه نام حکمرانی و فرمان ردا می داشته است و از ایشان
 بر رسم نعلبندی خراج می گیرد و فوجی از طرف خود در مملکت
 ایشان نگاه داشته تا هم حافظ و ناصر شان باشد از سطوت و
 صولت بیگانه و هم قاضی و دادرشان در فصل خصومات خانگی
 و هم ضابط و قاضی ایشان بر ملازمت جاده اعتمد ال و اقتصاد عدم
 سلوک طریق فتنه و فساد؛ این طبقه را از مرز بانان، هوخواهان
 ملکی دولت برطانیه توان نامید؛ و بعضی دیگر از راجگان
 سبکی اند چون راجه بهرپور و مجهری و سرداران اطراف دهلی
 و سکهان جوار ستلج که ایشان نیز مانند طبقه نخستین
 هوخواهان ملکی دولت برطانیه اند ولیکن فوج انگریزی در بوم
 و برایشان نمی باشد؛

و بعضی دیگر زمینداران و راجگان از خانواده های پاستانی اند
چون راجه بوندی و کوته و بهوپال که حالا حوزه ریاست شان
نسبت بسابق گونه افزوده است و پنج راجه نامدار عهد قدیم راجپوتانه
راجه جیپور و راجه جودهپور و راجه ادوی پور و راجه یکانیر و راجه
جیسلمیر که ایشان هواخواه معاهد دولت برطینه هندیه خوانده می شوند
و از هر گونه تکالیف دولت برطینه آزاد و فارغ می زیند همچنانکه
پیشتر می زیستند ؛ همانا نظر مرحمت و نوازش دولت
برطینه بدیشان بیشتر است ؛



تخته حاصل ز رواج و باج دولت برطینه

در حدود سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ تمامی حاصل مملکت بنگاله

روپیه

۱۳ ۳۴ ۰۵ ۰۲۰

و هندوستان بابت خراج زمین

۵ ۵۵ ۷۱ ۲۹۰

و آن مملکت مدراس

۲ ۸۵ ۵۷ ۴۱۰

و آن مملکت بنبئی

جملا

۲۱ ۷۵ ۳۳ ۷۲۰

که جمله آن بیست و یک کروڑ و هفتاد و پنج لک و سی
و سه هزار و هفصد و بیست و دو پی می باشد ؛

دور حدود همین سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲

روپيه ۶۸۰ ۰۷ ۰۶

حاصل تجارت خاصه نمک

۲۷۵ ۵۷ ۱۲

حاصل تجارت خاصه افیون

۶۰۰ ۵۷ ۲۱

حاصل کاغذ اسطام

۴۷ ۹۰ ۰۱

باج ممالک قدیمه

۸۴ ۷۴ ۴۹۰

باج ممالک جدیده

جملا ۸۴ ۷۴ ۴۹۰

۴ ۷۲ ۸۷ ۰۵۹

در عهد عالمگیر که نصاب زر خراج و باج بسبب اضافه و صوبه

مفتوحه جدیده حیدرآباد و سیحاپور خیلی افزوده بود زر حاصل تسمات

روپيه ۹۲۱ ۹۶ ۴۲ ۳۱

بیست و یک صوبه بدین مبلغ میرسید

یعنی سی و یک کرد و در چهل و دو دکل و نود و شش هزار و

نه صد و بیست و یک روپيه حال افزونی زراعت یا حاصل

زمین را درین روزگار نسبت بسابق ازینجا قیاس توان کرد

که اگر خراج واجب الادا بر کار حاکم فرمانده ۱۰ باشد حاصل

خاص زمیندار درین روزگار ۵ است و در عهد پیشین همین

۱ بوده و تفاوت در میان ۱۱ و ۱۰ چهار و بناچار توان

گفت که در زمان حال حاصل زراعت قریب یک

ثلث نسبت بحاصل عهد سابق افزوده است

تخته تریع یا مساحت سطحی روی زمین هندوستان
 بگونه تفصیل اقطاع و اضلاع و تعداد تقریبی
 نفوس انسانی در آن و ابستة سنه ۱۸۲۰ ع

عدد مرعات میل انگریزی

عدد نفوس

۱۶۲۰۰۰ ۳۹۰۰۰۰۰

بنگاله و بهار و بنارس

بوم و برمنضا فہ ہندوستان بعد این

۱۸۰۰۰۰۰ ۱۴۸۰۰۰

سنہ ۱۷۶۵ ع

گردال و کماؤن و عرصہ در میانہ

۵۰۰۰۰۰ ۱۸۰۰۰

رود ستلج و جمن

۵۷۵۰۰۰۰ ۳۲۸۰۰۰

جملہ اندر حکومت بنگالہ

۱۵۰۰۰۰۰ ۱۵۴۰۰۰

جملہ اندر حکومت مدراس

۲۵۰۰۰۰ ۱۱۰۰۰

جملہ اندر حکومت بنڈی

خطہ های دکھن و غیرہ حاصل کردہ

سنہ ۱۸۱۵ ع از ریاست پیشوا

و غیرہ کہ از ان باز اکثری از ان

۸۰۰۰۰۰۰ ۶۰۰۰۰

منضاف ممالک برطینہ گردیدہ ؟

۸۳۰۰۰۰۰ ۵۵۳۰۰۰

جملہ تخت سلطنت برطینہ ہند یہ

ممالك هواخواهان و خراج گزاران دولت برطنیه

عدد نفوس	عدد مربعات میل انگریزی	
۱۰۰ ۰۰ ۰۰۰	۹۶ ۰۰۰	آن نظام علی خان
۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۷۰ ۰۰۰	آن راجہ ناگپور
۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۲۰ ۰۰۰	آن بادشاہ اودہ
۲۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۸ ۰۰۰	آن گیگوار
۱۵ ۰۰ ۰۰۰	۱۴ ۰۰۰	} آن کوٹہ ۶۵۰۰ آن بونڈی ۲۵۰۰
		آن بھوپال ۵۰۰۰
۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۲۷ ۰۰۰	آن راجہ میسور
۱۵ ۰۰ ۰۰۰	۱۴ ۰۰۰	آن راجہ ستارہ
۱۰ ۰۰ ۰۰۰	۸ ۰۰۰	} آن راجہ ترانکور ۶۰۰۰، آن راجہ
		کوچین ۲۰۰۰

حمایاتین دولت برطنیه یعنی راجہ

بیگانیزاد دیور جو دھپور جیسلمیر وغیرہ

سرکردگان راجپوت و ہلکمر

امیرخان درادکچھ و بھرتور و مچھری

وغیرہ و امیران سندھ و سکھان و

راجگان گتہ دانہ و جیل و کوی و کاتی، ۲۸۳ ۰۰۰ ۱۵۰۰۰ ۰۰۰

جملہ ممالک دولت برطنیه و آن

۱۲۳۰۰۰ ۰۰۰ ۱۱۰۳ ۰۰۰

ہواخواہان

ریاستهای مستقل

عدد نفوس	عدد مربعات میل انگریزی	
۲۰ ۰۰ ۰۰۰	۵۳ ۰۰۰	آن راجه نیپال
۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۵۰ ۰۰۰	آن راجه لاهور
۱۰ ۰۰ ۰۰۰	۲۲ ۰۰۰	آن امیران سند
۴۰ ۰۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰۰	آن سیند هیبه
۱۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰۰	آن شاه کابل
۱۳ ۴۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۲ ۸۰ ۰۰۰	جمله کلي آن هندوستان



تخته مكتوي برتقريبي شمار نفوس بعضی

از شهرهای مشهور هندوستان

عدد نفوس	عدد نفوس	
۱ ۱۵ ۰۰۰	۶۰۰ ۰۰۰	بنارس
۱۰۰ ۰۰۰	۵۰۰ ۰۰۰	کامکته
۱۰۰ ۰۰۰	۴ ۶۲ ۰۵۱	مدراس باحوالي آن
۱۰۰ ۰۰۰	۳ ۱۲ ۰۰۰	عظیم آباد
۷۰ ۰۰۰	۳۰۰ ۰۰۰	لکهنو
۶۰ ۰۰۰	۲۰۰ ۰۰۰	میدرآباد
		ناگپور
		بروده
		احمدآباد
		کشیر
		فرخ آباد
		مرزاپور

(۴۴)

عدد نفوس	عدد نفوس	دھاکہ
۶۰ ۰۰۰	۱۸۰ ۰۰۰	آگرہ
۶۶ ۰۰۰	۱۷۰ ۰۰۰	بنہی
۶۰ ۰۰۰	۱۶۰ ۰۰۰	سورت
۵۴ ۰۰۰	۱۵۰ ۰۰۰	دہلی
۵۰ ۰۰۰	۱۵۰ ۰۰۰	مرشد آباد
۴۳ ۰۰۰	۱۱۰ ۰۰۰	پونہ
		چمپرہ

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهرۀ هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 از منہ ظلمت و ضیا زاینده خیرات حسان و بركات
 بیکران است و محامد نواب مکارم انتساب حیدر علی خان
 فردوس مکان که موسس بنیان حکومت اسلامی
 سریر نگین، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکهن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیو سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زیبنده افسردولت
 و مکنیت بوده، مدّیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیّه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و از سواحل شرقی ارض
 جزیره نمای هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکهن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



طربزا مرز بومی دل نشینی	همایون کشوری خرم زمینی
طرب گاهی پری و آدمی را	وطن گاهی نشاط و خرمی را
ریاح باد مشکینش توان بخش	صفای آب شیرینش روان بخش
بعنبر پیازی و گوهر فزائی	مزاجش ز اعتدال استوائی

هوایش را نشاط زعفران زار
 چباش معدن یاقوت و گوهر
 گیاهش زعفران و آس و سنبل
 کُهبستان در کُهبستان لاله زارش
 مغاص در و مرجان ساحل او
 ابا زارش بیابان در بیابان
 برند از دی ابا زار پروا بل
 ز ساج و آبنوس و عود و صندل
 بهشتی گشته اش یابی بیابان
 ندیده کس چنین آب و هوایی
 زبان در وصف آن فرخنده کشور
 بسعت این فضل کش بر هر تخوم است
 و کهن زینرو شده دار الخلافت
 خنک باش ای زمین مهر پرور
 جمادات تو بار گمر دن حور
 نه تنهانا تو انرا توان بخش
 بدین نحو بی گیاه است و جمادات
 گلست گمر باشد این بستان چه باشد
 چو دهمی را چراغ سلطنت مرد

سیمش را شمیم زلف دلدار
 بحارشش مخزن لولو و عنبر
 نباتش فلفل و جوز و قمر نفل
 گلستان در گلستان نو بهارش
 خراج جمله گیهان حاصل او
 ریاحینش خیابان در خیابان
 بکشور باقوا فل در قوا فل
 زبان وید مشک و رند و مندل
 بداغ رشک از و فر دوس رضوان
 بدین خوبی همانا نیست جائی
 بود لال و کند خامه نگون سر
 که آدم بوالبشر از ادبوم است
 مصون باد از هر آسیب و آفت
 نواز شکر سعادت بار آور
 نباتات تو ان توان جان رنجور
 که جانر انیر و افزای و روان بخش
 چه باشد گلشن و جان بخش بادت
 ستانت این بود ایوان چه باشد
 گل و بستان او افسرد و پر مرد

د کهن مانده تهي از تاجداري
 د لير نامجوي بر د باري
 بهر بوم و بر آن از تباهي
 مهي بر کرده سراز جيب شاهي
 نخستين حاکمانش راجه بودند
 که بر هر خطم دارائي نمودند
 از ایشان زان سپس باز در دستان
 سپهدار مهين شير سلکشور
 چو سام اندر توانائي و چستي
 چو رستم در کمانداري و رستي
 قوي را ي و قوي باز و قوي بخت
 سرش زيب کاهه باش افسر تحت
 نمود از تف تيغ گند ناگون
 دل را يان ملک هند را خون
 اميران د کهن از سطوت او
 چو روزه دشمنان از وي با روزه
 نشان چيد ري از کارزارش
 د کهن بد بيشه آتش بر شوزه
 کلیدش را نهاد اقبال در چنگ
 سبامت مهتري پيدا ز کارش
 دوان در پيش مرکب طر قوگو
 بهر بار که غزمش کرده آهنگ
 بتختش خسرو آفاق بنشست
 ظفر از چادوشان موکب او
 هامي سلطنت ظل الهي
 چو آن داراي دين رخت از همان بست
 هامي سلطنت ظل الهي
 شهبان نشان زيباي شاهي
 طرفدار د کهن سلطان طيبو
 مهي بهرام کين و مشتري خو
 دليري گرم کين و برق پیکار
 خديوي نامجوي و رنج بردار
 بر زم اسکنند و در بر زم پرديز
 بکين و مهر نهد و انگين ريز
 جهانداري بکاک پهلوي زاد
 جهانداري بکاک پهلوي زاد

بآب تیغ برق کشت پیداد ز بد دینان چهارا شست و شوداد
 رواج دین احمد بود کارش چو عهد مہدی آمد رزگار شس
 صنعت خانہ بنیاد کرداد جهان از داد دین آباد کرداد
 بسی آئین شاهی کرد ایجاد بسی دولت سرا بنہا و بنیاد
 ز گوناگون عمارات نو آئین زر نگار نگ باغات و بہاتین
 ز بس آرایش و سامان و سازش کہ بست این مملکت رازان طرازش
 شدہ یکسر دکن چون خلد رضوان پراز ناز و نعیم دحور و غلمان
 ازان غیرت کہ ادر ابد در اسلام چو پردانہ بر آتش زد سر انجام
 ہمد دینک نامی از جہان برد چو ماند نام نیکو خوش توان مرد
 چو دولت نوبت است و خم گمردون بہر نوبت رز رنگی دگرگون
 زمانہ آن ورق را در نوشتہ بٹستہ نقش دیگر بر بنٹستہ
 کنون آن تاج و تخت از داد دالمن در آمد زیر فرمان بر یطن
 کنون اینجامہ اعجاز پرواز برا گلن پردہ از روی سخن بانہ
 فراتر ان منہ از حد خود پای سخن سنجیدہ گوی و سٹختہ بسر ای
 گویم راہ مدح و شاعری پوی ہر آنچت فرض شد گفتن ہمان گوی
 ز مہر داد این دولت سخن ران حدیث شرم و آزر مش فروخوان
 ز ارکان وز اعیانش نشانی بدہ بانغزد زیبا تر بیانی
 کہ نبود زو بیانی و رد ری بہ خرد احسن گوید دانشت نہ
 ہ دولت مظهر الطاف یزدان چہ دولت مطلع اوصاف یزدان

همه آئین و دستورش همایون
اساسش برسد ادو مهر داد است
بنامیزد خرد پرور گروهی
ولیر و چابک و چست و سبکخیز
براه نیک نامی گرم پویان
همه خوشخوی و آزاد و هنرمند
همه لطف و همه مهر و همه شرم
بهر آینه تختن فرخنده دین شان
ز حکمت هر همه سرمایه دارند
چو آئینه مصفا سینه ها شان
جهان پیا چو سیاحتان افلاک
چو مرغان هوا آزاده و خوش
بهر گلشن زمانی خوش بپایند
بدان سامان و ساز درخت و کالا
همه آزاده بزیند و بگردح
سلیمان دارند مرکب باد
گزمین دستور ها را تازه کردند
هنر را عهد شان شد روز بازار
شده از فرشان این ظلمتستان

گزمین هنجارش و فرخنده قانون
از آن پاینده چون صبح شد اد است
صفا پرور نو از شکر گروهی
شگرف و کار دان نفزد و لادیز
بکیش دل نوازی نرم خویان
همه و لجوی و دراد و پاک پیوند
تبی از کینه و لبریز از آرم
ز کین بگسختن آئین گزمین شان
همه شان یکدل ار صد گره دارند
عیان زان مهر و کینه ها شان
چو صحن خانه شان این خط خاک
بسیار اینجهان دلداده و خوش
در آیند و سر آیند و بر آیند
کز ایشان هر یکی دارد دنیا
گران و تیز رو چون کشتی نوح
ازین کشور بدان گردند دل شاد
زدانش دهر پر آوازه کردند
چه دانش را که نگر فتمد در کار
فردغ آگین چو یونان حکمتستان

عجب نبود ازین پس گراز این بوم صایع را برید در چین و در روم
 بدید و بدانش کار سازند بتاب فکر خار را راگدازند
 شکیب و آگهی و دور بینی همه آلات کارشان به بینی
 قلم در کار یا بی تیغ بیکار سپر حزم و زبان شان تیغ پیکار
 فگنده اسلحه در تاب آتش و زان زنجیرها پر داخته خوش
 گزین بند دست و پای اثرار نه زان برند یخ و شاخ ابرار
 سخن کوتاه بسی هشیار کارند دور و زده زندگانی خوش گذارند

دروانمایش چگونگی مملکت میسور و شهر سریرنگپشن
 دارالملک آن که اساس دولت اسلامی دران، بنانهاده
 نواب حیدر علیخان مبرور بود و آرایش و پیروایش داده
 طیبو سلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم دبرش
 مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوار،
 ارتفاع آن از روی دریای شور، سه هزار ذراع، جا بجا
 از ان کوهچه های سه بهوا بر کشیده از رهگذر بلندی آن

بر دہوم، آب دہوایش صحت آگین و باغایت اعتدال
 ہمقرین است؛ در اواسط صد ہیتر دہم مسیحی نو آب
 حیدر علی خان آن مملکت را از تصرف راجہ فرمانروایش
 کہ پیشتر یکی از خراج گزاران دولت دہلویہ بود انتزاع
 نمودہ باستقلال دران حکومت راندہ؛ سریرنگپتن
 دارالملک میدسور شہر است حصین و اسنوار در جوار
 غربی ساحل ملیبار واقع در میان کیبی و گوہ گرداگرد آن زمین
 سنگلاخ است در و دبار و بناچار ملاذست ایمن از آفات
 و اخطار، حیدر علی خان نخستین کسیست کہ در افزونی رونق و بہای
 این بقعہ افزودہ و طیو سلطان در نیکو آرایش و پیرایش آن
 بذل جہد نمودہ عرض شمالیش **بِابِ آلہ** است و طول شرقی از
 گرینویچ (رصد گاہ انگلستان) **عومآ**؛ این دارالملک در جزیرہ
 واقع است کہ آنرا دو شعبہ رود کادیری احاطہ میکند طول
 جزیرہ چار میل و عرضش یک و نیم میل انگریزیست؛ قلعہ
 سریرنگپتن، مجاور حد غربی جزیرہ، دران مقام واقع است کہ
 ہر دو شعبہ کادیری از ہم جدا میگردد، و بر حد شرقیش جائیکہ
 آن دو شعبہ باز باہم می پیوندند بادشاہی بوستانست مشہور
 بنام لعل باغ، سابق برین ایام درین جزیرہ شہری بود نیکو
 آبادان بنام گنجنام خواندہ کہ بر تمامی زمین جزیرہ جز باغ کو چاک

موسوم دولر باغ یا باغ راجه بر شمالي شاخ کاویري، محتوي بوده؛
 و لیکن هنگام یساق و چاش افواج متفقہ سرداران ہم عهد،
 کلان ترین بہرہ شہر قدیم منہدم گردانیدہ شدہ بود تا بجای آن
 دمد مدومور چال توپ از بہر حمایت و عراست جزیرہ بر پا
 ساختہ شود؛ بہرہ کوچک از شہر قدیم قریب مربع نیم
 میل انگریزی کہ باقی گذاشتہ شدہ از بہر مصلحت اقامت
 تجارت مسافر و سکونت افواج سلطانی بودہ؛ و این قطعہ
 باقیماندہ کہ بنام پیٹہ (یا آثار باقی) شہر گنجام نامیدہ می شود
 و متصل است بہ بوستان لیل باغ، بسور گلین استوار محاطست
 و آنچه درین مقام بیشتر شایستگی تذکار دارد این است
 کہ خارج جزیرہ بیردن سوی ہر دو شاخ رود کاویري، عرصہ
 ایست از زمین احاطہ کردہ بخاربت در ہم بافتہ تا بمنزلہ
 سرحد بیردن دارالملک باشد هنگام ہجوم و تاخت افواج
 اعادی سکنہ جوارد ہمسایگان آخذ و دران محوطہ کہ ملجائیست
 حصین پناہ جو میگرددند؛ محوطہ بیردن جنوبی شاخ رود، یکسر معور
 و آباد است و لیکن محوطہ شمالی در تصرف افواج دولت
 میسوریہ می باشد در دن این محوطہ کہ بہرہ آنرا نہری پھناور
 و عطفات رود لکونی برگرفتہ و فرو پوشیدہ است شش قلچہ
 یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن بر آردہ شدہ است تا سپاہ

حراست پیشه بحماییت و پاسداری جزیره از سطوات
اعادی خیره پردازند ؛

عمارات شهر سریرنگپتن که از خشت و سنگ برآورده
شده اند نیک شگرف و سوزون و باقرینه اند ، مردان
آنجا اکثر تادرو صحت آگین ، زنان ، شیرین شمایل و پد رام
و کامل اندام ، دل داده آرایش و تزئین ، اغلب رختهای
شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از
فرزند ان توأم باقتضای رسم و سواس انگیز آن مملکت
در دریای اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک
بوده است مگر از عهد نواب حیدر علی خان منسوخ شده)
و بر حسب عقیده هندو اکثر زنان عفت بنیان این ملک
پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را با جد
ایشان زنده می سوزند ؛ سرزمین آن خطه دلگزمین سیر حاصل
میوه خیز است گوناگون اشمار و اصول (یعنی بیخهای خوردنی
نباتات) و غلات و حویج و غیره در آن پیدا می شود ؛ اغلب
قوت اسافل ناس برنج و ماهی است گوشت آنجا لاغر و ناخوشگوار
می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و تونگر خداند گله نرگادان
و حلقه فیلان ، اکثر مال و نعمت از ان غنایم است که از معورات
نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

مملکت میسور در حدود سال ۱۷۶۳ء و مرز بوم بد-نور در میان سال ۱۷۶۳ء و ۱۷۶۵ء و سونده در ۱۷۶۶ء باره محال در میان سال ۱۷۶۵ء و ۱۷۶۴ء و خطه های کوچک از آن را جگان یازمیداران و پیرسرام بحد در اواسط سال ۱۷۷۴ء و ۱۷۷۷ء کر ناتک بالاگهات بیجا پوری در سال ۱۷۷۶ء کر ناتک بالاگهات حیدر آبادی در میان ۱۷۷۶ء و ۱۷۷۹ء بقصر ف نواب حیدر علی خان در آمد؛ و طیو سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانردائی، نواح ادهونی بلاری کورگ گئی اناگندی را بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده؛ این امیر مولع مکنت و جاه که بسزایکی از جبابره یا فرمان فرمایان جبار شرقی دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث، سرمایه نعمت و مکنت گرانمایه اند و حقه بود چنانچه حوزه حکومتش کمتر از هشتاد هزار مربع میل آنگریزی نبوده مبلغ زر سالانه خراج و باج آن پس از وضع اغراجات در بایست ملکه اری سه کز در روپیه در خزانه عامره می رسید و شمار عباد ساکنان آن بلاد از شش کز در بالاتر؛ از آن میان یک لک و سی و پنج هزار سپاه بودند در فنون سپاهیکری و ساحشوری ماهر و پرکار که از بهر حمایت کافه رعایا و رعایت عامه برابا در حصون و ثغور و قلعات ممالک محروسه متعین

بودند ، علاوه این جمیعت سطور قریب یک لک
و هشتاد هزار نفر از سپاه ، ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداری
و حمایت جان و خانمان و خزاین و قلعه و شهر سلطان
از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده
چون جانداران و حارسان و قلعه داران و توپچیان و نیزه داران
و بان داران و کمانداران و گرز برداران و غیر ایشان از
گوناگون طوائف انام چون دکهنیان و کرناکیان و ایرانیان
و حبشیان و فرانسیسان و مانند شان ؛

باشندگان سه سرنگپتن در باره دین و کیش یارسم و
عادت خویش تخصیص سخت گیر اند و متعصب و باجماعه
مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند ؛ پیشتر ازین ایام مخالف
عقاید عوام سبب خونریزی و کشت و خون عام گردیده
است اگر چه این مرز بوم بکثرت مال و نعمت ، موسوم
است ، ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه
بسیار مالدار و تونگر و بفرادانی سیم و زر مخصوص و شتهر اند
و بس ، غله و ابواب جلیله تجارت را از آن سرکار ساختن از
آئینهای پسندیده نواب حیدر علی خان بود و طپو سلطان
این عادت نخست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراث
در گرفته ؛

در اشارت بد و اعی فساد و از نظام افتادگی دولت کلمیه
 تیموریه که علت موجب کون و هستی پندیری ریاستهای
 جزئی در دیار جنوبیه و ممالک شرقیه و غربیه شده

چون پرتنگی و قسوت اورنگ زیب عالمگیر
 (پسین فرمانفرمای نامدار دولت تیموریه) که اورانی با کانه
 بر ریختن خون برادران و کشتن پدرش در زندان و سفاک
 دمای بسیاری دیگر از خدایندگان دلیر کرده بود، و فرط جلادت
 و هوس از دیاجاه و مکنش که دیرانی محابا بر تغلب و تصرف
 مرز بوم (مجاور ممالک محروسه) ملوک مرزبانان و دیگر، قائد
 گشته، و مزید گریزی و ددایش که خویشان و نزدیکانش را
 با هم در مقام کینه و رزی و نامهربانی و با خودش در محل توهم و
 بدگمانی داداشته، و شدت تشرع و تعصب در دین
 و ملت (زاینده هزار گونه رنجوری و علت) که راجگان
 و طرفداران هندوستان را با طبع بر بد سگالیش باعث گردیده؛
 ادلاستیر سلطنت تیموریه را گونه نست بنیان و متزلزل
 ارکان، دارکان دولت و اعیان حضرت آن دولت
 عظیمه را بد دل و بدگمان ساخته بود، و ثانیاً جنگ و پیکار

و ستیزه و شمار اولاد و بنائرش که پس از انتقال ادا زین دار ناپایدار صورت گرفته و تنعم و بیزاری ایشان از رنجبرداری در تمشیت مهمات شهریاری، و در صحبت زنان نابکار هندوستان و فرومایگان نابسامان آن، در مستی و بیخبری شب و روز بغفلت بسر آری، یوما فیوما در جمعیت و انتظام آن سلطنت و مکنّت، سنگ تفرقه و پریشانی در انداخته، حاکمان صویجات آن مملکت وسیع الفضا سر از گریبان استقلال بر آورده و از تسلیم و اطاعت ظلّ الهی که وجود ظلیش رود بکا هیش و تباهی نهاده چون سایه نیمروزان از ان جز نام نشانی باقی نمانده بود، سر عصبیان بر تافتند؛

و از جهت بر افتادن نواحی و اطراف مملکت از نسق و نظام بسبب خالی ماندن تخت سلطنت از وجود پادشاهی خداوند اقتدار و شکوه که حدود و اطراف آنرا سیاست و هیبت نیکو نگاه، و ایادی جماعه ظلمه و فتنه متغلبه را از تعدی و تجاوز کوتاه داشتی، در هر ناحیه سرداری و در هر خطم و عویداری سر از زادیه خمول بر آورده علم ریاست بر افراشت؛ احمد شاه درانی در افغانستان و فرقه مرهتّه در مرز و بوم دکن و جماعه انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربی سرزمین جزیره نمای هندوستان، و نواب حیدر علی خان مبرور در بوم و بر میسور

دکانور و کترپه و بد نور و شانور و کتره و نگر و کلیکوت و ملهبار و دیگر
نواحی و اقطار آن دیار، مبنای حکومت را اساس نهادند؛
آن حوادث و تقلیب اوضاع روزگار که در دیار دکن
کار حیدر علیخان را از حالت سپهداری و سرگردی،
در گذرانیده او را بر سریر فرمانروایی و کشور خدیوی و دارایی
مستمكن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح و انقلابات ادوار بوده
در صوبه بنگاله که دنباله آن منجر به ان گشته که شرقی اندیه کنینی
یعنی تابعان انگریزی نامزد شرقی صوبه هندوستان از حالت
تجارت مختصر بمنصب جلیل دیوانی این صوبه بنگاله و بهار
داد و دیسم اختصاص یافته و از آن پس از مطلع دیوانی در اندک زمانه
نیز جهانفروز سلطانی طلوع نموده بر تمامی مرز بوم محتوی برناز و
نعمت افرادان زاینده خیرات یکم آن پر توانه اخت،

داعیه ارتقای حیدر علی خان بر معارج حکومت در حدود جنوبی
هندوستان همان باعثه عروج کنینی انگریزان بوده بر مدارج سلطنت
در ممالک شرقی آن، و علت مشترک آن داعیه و این باعثه
هرج مرجی نمایان بود که از رهگذر یغ و تاراج افواج غربیه بقیادت
نادر شاه ایرانی و احمد شاه درانی در ممالک هندوستان صورت
گرفته، و بناچار، پس از آنکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالا به ان
اشارت رفت) آن دولت مشرف باختلال شده و از

جنگ و جدال بسیار و کشت و خون خانگی فراوان که در میان
اولاد و اخفادش بوقوع آمده کارش بغتور و زوال گراییده بود و از
نهب و تاراج نادرشاهی اولاد از یغما گری و غارت گستری
احمد شاه ابدالی چند باره اثری از آثار سلطنت باقی نمانده و دست
روزگار خاک مذلت گوناگون بر مفارق واپس ماندگان دوده
شهریاری افشاند؛ حاکمان و صوبه داران آن دولت
عظیم اشان که بر چندین صوبجات فراخ و وسیع که یکیک
از ان بسر خود مملکتی بود اعتقاد داشت از اطاعت و نیابت
آن دولت سر بر تافته دم از استقلال و استبداد زدند
و بد داعی رشک و هم چشی در صدد اتصال یکدیگر
شدند؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمین کنپی تا بران
طبقه انگریزی و حیدر علیخان را درین زمان دعوت کرده بود
که بنای حکومتی در ان نهند و این چنین فرصت کار را از
دست ندهند؛ بلکه جماعه مرهتہ را نیز که بنیان ریاست شان
پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود و نیک
قبو داده تاقوتات خود را از سر کار شمالی مملکت حیدر آباد
تا حدود دہلی و آگره و از خلیج کنپی که بر سواحل غربی زمین جزیره
سنای هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل شرقی
آن، وارسایند و هیبت و سطوت خود را در سر تاسر

ممالک که مابین اینخود داند در انداخته ؛ و از بجهت که
دارالملک این فرقه متغلبه در مرکز ی بهره مند وستان
است و اسپان آنمکان خاصه ماویان سرزمین ایشان خیلی
سبکتاز و تیز جولان می باشد یکسر مصائب صوبجات شکسته
بسته گردیش خود را باخیول تیزنگ و باد رفتار و افواج
ینماگر جبار خویش و دولا ساختند ؛



در بیان فطرت ارجمند و همت بلند و مطامع دور و دراز
نواب حیدر علیخان و سلیقه درست خدادش در کفایت
مهام سپهسالاری و مهمات ملکلاری و شمائل نفسانی
آن سپهبد کامگار دولت جدید را بانی ؛

اگر چه اختلال نظام مهمام دولت دهلویه سبب بروز
چندین طرفدار فرصت و قوت غنیمت شمار گردیده ،
ولیکن از میان آنهمه جاده جویان ، نواب حیدر علیخان ممتاز و بزمید
قابلیت کشور کشائی و صلاحیت دارائی منجاز بود چه این
سپهبدار بختیار نه مانند دیگر نوابان و صوبه داران ، پس از نیابت
و با جگزار ی دعوی استقلال در حکومت و طرفداری کرده ؛
و نه مانند قدیم را بگلان هندوستان سر از اطاعت و فرمانبری بر تافته
باسترداد مرز بانی خاندانی خویش ، قدم هست بر افشوده ؛ و نه چون

رئیسان قبیله و آلوس، که در هوس بلندی نام و از دیادنگ
و ناموس بهد استانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
در ممالک توران و ایران مصدر امور جلیله میگردد، رنگی
بر روی کار آورده؛ و نه بهر افراشتن رایت امامت یا ولایت
و گرد آوردن خلایق بدعوت چنانچه اکثری از پیشینیان
و کمتر کی از پسینیان بدان جیل و بدین وسیله از مرتبه ولایت
و پیری بدرجه علیّه حکومت و امیری رسیده اند، از حفیض مروسی
باوج رئیسی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع
و بلندی فطرت و علوی هست و مزید هوای جاه و مکنّت و فرط
آرزوی بلندی نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تنیزی
و قوت حواس ظاهر و دیندی و اصابت قوای باطن و کمال
تفرّس و تظنّ و دفور تیظّ و دیداری در مهمام ملکداری و تطّاع برآثار
و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحص از ضمائر و سایر اعدا
و تحمل مشاق روز و سحّا و نجشش و بخشایش بجا و تدبیر و مشورت
در مهمام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، ادر
نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حفیض
سپهداری باوج گرانمایه کشور خدیوی و شهر یاری ترقی نموده؛
هست و الانهست او در هوای کشور کشائی دهند خدیوی نهمین
مقصود بود بر اینکه دولت دوده تیموریه از آب و تاب رفته را

بردنق و بهای پیشین باز آرد و سطوت باغبان و غاصبان آنرا
 بر شکند، سپس بر آن آب بجو باز آمده را بسوی دوده حیدریه
 (یعنی خاندان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر و لتیاریت را برایت
 و کفایت خود در باره کشور کشائی و تاسیس بنیان دارائی
 آنقدر وثوق داشت که مطمئن نظر بلند و فطرت ارجمندش این
 بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهد و حوزه آنرا چنان
 سعی دهد و مدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت
 به نخستین بنا استوار تر و فراختر و بناچار پایدار تر باشد؛ و امیران
 باغی بست بنیاد و صوبه داران طاعی خدیعت نهاد را که بر خرابه
 آن دولتمراود ویرانه آن شاهانه بنا بمواد و خرد و ریزه باقیانده اش
 عمارت امارت برآورده بودند آنچنان خوار و مبتذل می پنداشت
 که زنها را شایدگی آنمیزلت و مقام که بر حسب اقتضای بخت
 و اتفاق، متصرف آن شده بودند نمیداشتند و از شعار و دثار
 مردی و مردمی و کفایت و درایت که در روز میدان، همت
 رزم آرائی و دشمن شکنی را شایستی، و در روز دیوان مصالح
 مملکت اندیشی و رعیت پروری را بایستی، یکسر عاری و دریان
 اند، و بجای آنکه آن امیران پست فطرت را خلل انداز
 عزایم جلیله خود انگاشتی اموال و رجال ایشان را بتدبیر
 شایسته خود بر حسب اقتضای مقام زاینده، نقت و وبال خود

شان می پنداشت، در میان امیران عهد خویش، همین جماعه مرهقه را مختل مقصد و مرام خود توهم میکرد، ولیکن چون از مدت متناهی با آن غافلان ناعاقبت اندیش آنگونه نزد حریفانه می باخت و آنچنان حيله و فسون بر همزن جمعیت آن یغماگران که وضع خاص حکومت شان بدان بآسانی برهم میخورد بکار می برد که در آن بکام دل فیروز میگردید و او را از نیمعنی مایوس می نمود که بمقتضایس زردلهای ایشان بر باید یا بقتله انگیزی خانگی اتفاق واقعه را ایشان معطل و بیکار دارد تا آن زمانکه افزودنی اقتدار دولت ر در افزودنش دست تجاوز ایشان بسته گرداند و پای یگاپوی شان در شکستن عز و شان شکسته؛ ولیکن تمامی اندیشه های دور و درازش در باره افزایش دولت و جاه خام ماند و یکسر منصوبه ییش ناتمام و جنگ و جدال متناهی ملالت انگیز که در کرنا تک صورت گرفته بود او را مشر سودی و مستج امید بهبودی نگردید؛ و اگر در تمشیت مصالح دشمنانش خلل انداخت مفاسد آن برابرا نه بسوی او عائد گشت؛ و او برای پیش پیش در یافته بود که عهد آشتی و اتفاق در میان انگریزان و جماعه مرهقه اگر حالی صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بهل آید و این معنی بدلائل عقلی قبل از وقوع نزد وی ثابت شده بود که سبب همدستانانی این دو فرقه بدگلان که از افزایش جاه

و جلالتش در تب رشک می سوختند و از دست و بازوی مردانه او سرچنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم ممالک محروم اوست که مطلق نظر ایشانست، و نیز به نظر دور نگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را بسوی او متوجه خواهند کرد، و جنود بنی و بنگاله تمامست جد و جهد خود را بر رغم او در حدود ملیار بکار خواهند برد جایکه سپاه حمایت پیشه اش بسیار کم است و یسیر و بناچار آن ناحیه بی پناه از ممالک او یورش ایشان تباهی پذیرد؛

القصة عهد صلاح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از دمیت رسید در میان فریقین به اندیشش بوساطت ماده هوجی سینه هیه بسته و بکار دانی و سابقه شعاری سطر اندرسن سر بر اه نموده شد؛ شرطنهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که حیدر علی خان همگی بوم و بر را که از دولت انگریزیه تصرف کرده بود باز پس دهد و تمامی اسیران را که برگرفته و اگذار و در آینده از ناخت و یورش احترام کند؛

بر حسب پیش گوئی حیدر علی خان از بنی جمعیتی از سپاه بقیادت جنرال ماتھیوس بسواحل ملیار بیاریگری کرنیل هسبر سلون که بگام اغطرا ر خائب و خاسر از پلاچری میرفت فرستاده می شود طیو صاعب با سماع این خبر بر سیل ایلغار از کرنا تک

تیزبشتافت تاراه تلاقی شان زند و با جمعیت گران از سپاه
محبوب سطرلابی سپهدار قشون فرانسیسمیه بهیست
مجموعی برافواج انگریزی حمله آورد و لیکن بدافعه پردلانه کرنیل
مالیودنا کام بازگردانیده شد؛ آنگاه طیپو صاحب بزدوی خیمه را برکنده
از راه پلاچری بر جناح استیصال بازگشت؛

موجب بازگشت ناگهان طیپو صاحب، خبر وحشت اثر
بیماری یا مرگ حیدر علی خان بود که بدو رسیده؛ مرگ این سپهسالار
نامی اگرچه چندی پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین
است که در اخیر سال ۱۷۸۲ء این واقعه ناگزیر صورت گرفته؛
الحق نواب حیدر علی خان یکی از فرمانروایان عظیم الشان و
سپهداران بدیع العوان هندوستان بوده فطرتش
عظمتی داشت و سعی که یک مرتبه بر تمامی خصوصیات سپهسالاری
و شهریاری میرسید و برخطوب میدان و مهمانی و یوانی احتوا
می نمود؛ از کار و بارش چنان پیدامیگشت که گویی تمامی هنر و کمال
که در بایست تاسیس و تأیید سلطنت جلیله باشد مانند عطایای
و هبای یا طبعی از فطرت او برآمده بود، و کمال ژرف
نگاهی از کوچکترین نمایش یا آغاز امری بانجام آن بی می برد که زینهار
از نظر شاملش غایب نمیگردید؛ ساختن آنچنان جیش ساحشور
پرچابک و چست از مردم هندوستان که از ان گاهی برتفاسته

و شاید برخواهد خاست ، و تسخیر کردن بعض ممالک بزور شمشیر ، و بدست آوردن دیگر بلاد بقوت رای و تدبیر ، و برداشتن این ممالک و بلاد را بدان درجه از عمارت و رفاهیت و امنیت و شکفتگی که پیشتر از آن در آن نشانی نبود کرشمه ، بود از درایت و کفایت نواب حیدر علی خان و ششم از فطنت و فراست آن بانی سلطنت جدید در هندوستان ، علاوه بنیاد نهادن دولت جلیله و فرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سر باوج حکومت و ایالت برداشتن می خواستند بحضیض حالت نخستین شان که تجارت و کارخانه داری باشد تا مثابه دیگر رعایا یکسر تحت حمایت و فرمانبرداری سلطنت هندوستانی زندگانی میکردند باشند ، همست و الایش بدان مرتبه علیه رسیده بود که نهمین میخواست که مرتبه عظیمه ملک التجاری را که از آن برتر پایه در عالم تجارت نباشد از آن دولت هندی در آشیه یا بلاد سمران قایم گرداند ، بلکه ازین مقام بالاتر پرواز کرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک شرقیه هیچ همست بلند می کنند بکنگه اش ننند اخته یعنی مطمع نظرش این بود که بنای سنگاری از جهازات یا جمعیتی گرانمایه از مراكب جنگی دریائی برنهد ، تا بوسیله آن سواحل شرقی و غربی هندوستان از تاخت و تاراج و تغلب و تصرف بیگانگان همواره محفوظ و از رفاهیت و امنیت محظوظ بوده باشد ، اگر چه حیدر علی خان

آئینگرمی و قانون سازی را شیوه نورزیده باری در ممالک
محروسه خویش ظاهراً بهتر و کمال گوهریش آنچنان دستور است
آرمیده فرمانروایی و قوانین سنجیده دارائی را تاسیس نهاده که
نهمین رعایای چندین بلاد تسخیر کرده جدید، هو خواهد و مهر در وجود
کرامت است آموذش باقصی الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور
ممالک محروسه اش بدل آرزوی آن داشتند که در کنف
حمایت و حر است او در آیند و در سایه عطف و عام او خوش
و غم زندگانی کنند؛ همین جماعه نائران از میان رعایای او سرکشی و
طغیان که خاصه آن طبقه است تشنا بودند چه اینجماعه طاغی اگر چه ظاهراً
بسوالت تسخیر گردیده بودند هنوز سرشت عاصی و سرکش
شان از تسلیم و انقیاد ابا می نمود؛

نهمین حریفان جنگجو در امور دابسته رزم و پیکار با حیدر علی خان
در مقام ترس و باک بودند بلکه در فنون و تدابیر ملکه داری نیز از و حساب
میگرفتند و پر حذر زندگانی میکردند؛ البته هیچ ارباب درین باب
نیست که ادیکی از جلیل القدر ترین مردم روزگار خود بود در خصوص
ملکه داری خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقی آن،
(از همین ملکات ادیکی این بود که) از ستمگرمی و بیرحمی آنقدر پاک و
بریمی زیست و از مردم آزادی آنچنان مجتنب و محتاط می بود که
می توان گفت که او درین باب از تمامی کشور کشایان قدیم بلاد

شرقیه که اخبار ایشان بار رسیده گوی سبقت ر بوده یا برزید
 شرف ممتاز بوده، ولیکن چون او از خیانت و ناهنجاری خانگی
 پرستغفر بود و امانت و دیانت را خودش بجو کار می بست
 و شرایط جنگ و پیکار را نیک مراعات میکرد، بنا بر آن در
 عقوبت مجرمان و مکافات خانیان بغایت سختگیری می نمود
 چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از
 حقیقت واقعه آگاهی نداشتند و در پرومیش آن اعتنا نه، چنان
 مخیل میشد که مگر او از طبقه جباران یا جرگه سنگدلان و خدادور است
 و (از گزیده عادات ادیکی این بود که) از بیهوده دانمیش
 و حشمت و نخوت آمیزشان و شوکت که از همین عادات
 در بارهای هندوستان است نفرت میداشت، و بادوستان
 و در باریان و منصبداران باغایت همدی و موافقت و آشنائی
 و مباحثه می زیست؛ و از تمنع و احتشام که سبجیه امیران
 شرقی است می پرهیزید و در خانه و در حضر چنان بی تکلف
 و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،

اگر چه نواب حیدر علی خان نسبت بطبقه انگریزان
 از رهگذر خطاهای خودشان و قدری از جهت رخنه گری و خلل
 اندازی ایشان در منصوبه یارش کار عداوت و عناد را بغایت
 رسانیده بود و گویی دشمن جانی ایشان گردیده از امارات

دونی و ناکسی حلیه نگار یا ترجمه نویس او (که افرقه انگریزانست) پنداشته خواهد شد که بدین سبب در اظهار کمالات او از خود بقصور راضی گردید یا گرانمایه ملکات او را پوشه عیبی که هنرهای او را گونه داغدار کند، (و کیست که بمضمون

بیت

سیر کردیم درین دیر ز مه تاهای
 هیچکس نیست که یید اغ بود در عالم

یکسر از عیب بشری پاک دبر یست، این بود که در افزودن سرمایه
 ثروت و غناد رنهب و تاراج بلاد و قتل و سفک دامای عباد
 هیچگونه و ایستادی و تاملی نمیکرد و ازین رهگذر نام جباری را
 گوئی نقش نگین خود گردانده؛

مجملی از احوال اسلاف کرام و آبای والا مقام نواب
محامل انتساب حیدرعلی خان بهادر مغفور، بانی دولت
اسلامیه میسور؛



اجداد اجماد نواب فرخنده القاب به قبیله جلیله قریش انتساب
داشتند بر تعیین این معنی که در چه عهد و کلام کس از ایشان
از عربستان تخت در هندوستان وارد شده روایت
ساعت نمیکند آبای عظام نواب همایون فرجام در قصبه کولار
بغزت و احترام زندگانی میکردند و بعضی از ایشان بمنصب قضا
از میان اقران ممتاز بودند؛

“ (میگویند که پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ دلی محمد
بغزیمت زیارت بقاع متبرکه که در زتی صوفیه از بلده دهللی برآمده
در عهد حکومت محمود بن ابراهیم عادلشاه فرمانفرمایی سیحاپور بشهر کلبرگ
دکن در جوار مزار سید محمد گیسو در از که از مریدان شیخ نصیر الدین
چراغ دهللی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشان را دران دیار
بلقب شاه بنده نواز میخوانند سکنه گزیده خودش سجاد آرای
عبادات و ادراک و تلقین و ارشاد گردید و پس سعادت مند خود را

(که محمد علی نام داشت و همپای شیخ از دهلی آمده بود) بتحصیل علوم دینی و معارف یقینی مشغول گردانید چون آن نونهال سعادت و اقبال از اقتنای سرمایه فضل و کمال پرداخته بسن شباب رسید پدر عالیقدر دختر بعض موالی آن درگاه را که بشرافت نسب و کرامت حسب امتیاز داشت بسلاک ازدواج فرزند ارجمندش در کشید ازین صدف بحر عفت و شرف چهار گوهر شاهوار پدیدار شدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس ۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ؛ شیخ ولی محمد پس از آنکه روزگار دراز تا او را در حکومت علی عادلشاه در طاعت و عبادت جناب احدیت بسر برد بجوار ایزد پاک ازین تیره خاک انتقال نمود و شیخ محمد علی که بعلی صاحب شهرت داشت پس از ارتحال پدر بزرگوار از شهر کلبرگم با اهل و عیال به بیجاپور انتقال کرده بمحله شایخ پوره بخانه برادران حلیاء اش که هفت تن ، در درفاقت شیخ منہاج الدین سپهسالار والی بیجاپور در جرگه رساله داران منسلک بودند رحل اقامت افکند و ایشان از رهگذر فرط محبت که با خواهر داشتند قدم شیخ محمد علی را فوز عظیم انگاشته در تقدیم لوازم خدمت گزاریش بجان میکوشیدند و دقیقه از ملاطفت و دلجوئی نامرعی نمیکند داشتند شیخ نیک نام هنوز روزکی چند در آن مقام با آسایش و آرام بایشان بسر برده بود که

اددار بوقلمون زمان ، سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت و آن
 برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان دهلوی که باستخلاص
 ییجاپور آمده و افواج والی آنولایت که بسرکردگی شیخ منجهاج الدین
 بدافعه آن تعیین نموده شده بود اتفاق افتاده و تلافی فئین در ظاهر
 کلبه گر روداده و لیرانه جنگیده هر هفت تن شید شدند ؛ و نام
 نیک پردلی ازین جهان بردند ؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه
 جانگل نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین بیش بود
 و باش آنجاخنک و بیمزه انگاشت بنابران باخاتون غمزده و محزونش
 (که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر ، دل نالانش برآذر بود
 و مشاهده آثار باقیمانده آن از نظر نور فیکان هر زمان وحشت
 تازه اش می افزود) معه دیگر داب تگلان بصوب کرناٹک
 بالاگات نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد دکنی
 که مردی ستوده صفات و از قبل قاسم خان صوبه دار خطه سیرا
 بحکومت آن مکان می پرداخت بابقه معرفتی که باشیخ
 داشت درود او را در آن مقام بتعظیم و اکرام تلقی نموده مقامی
 شایسته از بهر سکونت ایشان تعیین فرمود و پس از چندی
 از جهت وفور دیانت و مزید امانت که در شیخ بزرگوار
 معاینه کرد زمام نظم و نسق تمامی امور خود بکف کفایت او واسپرد
 تا آن نیکو نهاد مدتی مدید در آن مقام بعزت و احتشام بسربرد ؛

و چون شیخ علی صاحب در سنه ۱۱۰۹ ازین جهان فانی رخت
 بسرای جادوانی کشید پس کلانش شیخ محمد الیاس به نیابت
 پدر مرحوم پرداخته در نظم مهمات وابسته سربراه کاری و امور
 متعلقه خانه داری کفایت و درایت را کار فرموده و برادران
 و منتسبان خود را بیکو پرورش نموده ؛



عروج شیخ فتح محمد بواج سپهبداری و طلوع اختر
 ولادت نواب حیدر علیخان از افاق توفیق باری؛

چون شاه محمد حاکم کولار رحلت نمود شیخ فتح محمد بفتوای بسالت
 و پردلی گوهری بیکار در خانه نشستن را ننگ مقام نامجوئی
 و مردانگی دانسته بی اجازت برادر کلانش که مرد درویش
 مشرب قناعت پشیم بود در مگر ای کرنا تک پائین گهاست
 گردید و در آنجا بسایقه ستیمی که در تحصیل معاش داشت بزودی
 در سرکار نواب سعادت الله خان صوبه دار ارکات راه مدخلت
 پیدا ساخته اولاً بسر گردگی پانصد پیاده و پنجاه سوار سرمایه اعتبار
 انداخت و با سم سپهبدار موسوم گشت و آنگاه برور زمان
 مصدر تردات شایان شده بمرتب بلندتر متمکن گردیده بقیادت
 ششصد پیاده و پانصد سوار پرداخت در هر معرکه که میرفت مظفر و منصور
 باز میگشت تا آنکه در اواخر حکومت نواب موصوف در

جنگلیکه بمقام چنچی از اعمال کرنا تک راجه سیسکه را بانواب
 اتفاق افتاده در راجه شیردل با چهارده نفر سوار از رود سکراتیرت
 که در عین طغیان بود در گذشته خود را بنی محابا بر فیل سواری
 نواب که در قلب یسجادرمیان پانج هزار سوار و سیزده هزار
 پیاده دیگر طرف رود صف آراسته مستعد جدال استاده
 بود زده میخواست که سنان نیزه از سینه نواب بگذرانند
 درین زمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامی افواج
 پیشتر شتافته سپر حمایت نواب از ان نایب گردید و
 به ضرب شمشیر، راجه بنی باک را بر خاک هلاک انداخت بجلدوی
 این کار مردانه بانعام علم و نقاره سر بلندی یافت؛ سپس چون
 نواب سعادت الله خان وفات کرد و از رهگذر نزاع و پرخاش
 که در میان عزیزان و خویشان او صورت گرفت اختلال
 تمام در ان ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش
 ارکات دل برکنده با حشم و خدم خود بسوی بالاگهات معاودت
 نمود و اهل و عیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات
 برادر زاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رفقت
 راجه میسور روزگاری بکام داشت بمیسور بشتافت و
 در ان سرکار بنده متنی شایسته منصوب گردیده بخطاب
 نایک (که در زبان سنگرت مرادف سپهدار

است) غرض اختصاص یافت ؛ و پس از آنکه نظام امور سرکار
 میسور برهم خورد فتح محمد نایک از ان خدمت استعفا خواسته
 بکولار مراجعت کرد و چندی در انجا بیا سود هنگام اقامت کولار
 حضرت آفریدگار ادراد و پسر کرامت فرمود نخستین ایشان
 با اسم شهباز صاحب نامیده شد و دویین که بعد دو سال
 بعمر سه شهود آمده بود (و با اسم ولی محمد خوانده) در عهد گوارگی
 در عهد فنا خفته ؛

چون هست و الان هست فتح محمد نایک هنوز جویای نام
 باند و پایه ارجمند بود با جمعیت چار صد پیاده و دو صد سوار آن
 سپه ارنجتار متر صد منصب جدید پیش درگاه قلیخان صوبه دار
 سیرا رفت خان قدر دان مردم شناس سؤل ادراد بشرف
 قبول پذیرفتاری نموده بقاعه داری حصار بالا پور نامزدش فرمود
 و سپهدار کامگار با جمعیت پیاده و سوار که همراه رکاب داشت
 بدانصوب گرائیده بو ظائف قلعه داری پرداخت و چون آب
 و هوای آن مکان بمزاج ادخیلی سازگار آمد و آبستگان خود را از
 قصبه کولار در جوار خود طلبید و روزگاری در ان دران ناحیه با بهجت
 و شادمانی بسر آورد درین مقام سعادت قرین ایند جهان آفرین
 ادراد در سال ۱۱۳۲ هجری فرزند بیخیتار از زانی فرمود که از انوار

جسدنش دو دمان منور گردید و از شواهد طالع بمایون و دلایل زایچه میبوش چنان معلوم گردید که آن لعل شبحراغ درج سعادت و بختیاری گوهر شاهوار زبینه و یهیم امارت و شهر یاری خواهد گردید و چون آثار سروری و ایالت و نشان پردلی و بسالاب از صحفیات و جنات ادوید ابود آن گل سربد دوده علی بنام حیدر علی خوانده شد؛) " اینست آنچه مردم عالمی درین باب روایت کرده اند؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمد علی جد برزگوار نواب حیدر علی خان پس از آنکه دختر سید پارسا که یکی از اعیان کولار بود در حباله نکاح خود آورد و دابستگلن خود را بد آنجا نقل کرده طرح سکوئت در انتمقام انداخت از بطن این بانو او را یک پسر و یک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علی موسوم گردید و دختر بنوز نزاده بود که پدر جهان فانی را مروت نمود؛ فتح علی بخانه جد مادری خویش تربیت و تعلیم یافت و از جهت سیادت خوکت (یا نانه ان مادری) او را بمیر فتح علی میخواندند؛ میگویند که میر فتح علی خداوند ملکات نامی و صفات گرامی بود و چون بسن شباب رسید جمعیتی از سپاه از پیروان پدر مرحومش و غیر آن فراهم آورده در رفاقت نواب دلادر خان حاکم سراجندی بعزت و احترام بسربرد؛ و در آن مقام مصدر کارهای شایسته شده آخر کار

بسپهداری دو هزار پیاده و پانصد سوار سرمایه اعتبار اندوخت
و با لقب نائک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری مرین منوال
بگنشت باری چنان اتفاق افتاد که میر فتح علی نائک بابر ات
مبالغ خطیر در وجه بقیه تنخواه خود که حاکم سراج میر علی اکبر خان زمیندار
بعضی از نواحی آن خطه نوشته بود بدان ناحیه رفت میر نامبرده
چون زر نقد نداشت قطعه تمسک آن بمیعاد ششماه به میر موصوف
داد؛ ولیکن هنوز زمانه ادای برات طی شده بود که برات
زندگانی میر پایان رسید؛ و آنچه از نقد و جنس از دوازده پس مانده
بعالت بقیه خراج که بر ذمه او بود کارکنان حاکم سراج نیز ضبط
در آوردند فتح علی نائک بر میعاد موعود با تمسکی که داشت
پیش یوه میر مرحوم رفته درخواست زر یا دختر (که از میر مرحوم
یادگار مانده بود) نمود یوه سکین چون استطاعت ادای زر
نداشت و دامادی نائک را ناپسندیده نمی دانست زر
تمسک را کابین آن نازنین شمرده او را بمیر فتح علی نائک
بزنی واسپرد؛

میگویند هنگام بارداری این خاتون که مجیده بیگم نام داشت
او را بزیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن در آن
مواطن موصوف بود و بنام حیدر شاه معروف از بهر دریوزه
همت بردند؛ آنمرد خدا پرست بشارت فرزند زینه داد و فرمود

تا اورا بنام حیدر علی موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سعدا تمند در سال
یکهزار و یکصد و بیست و نه هجری مطابق یکهزار و هفصد و هجده عیسوی
که بچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیونہلی در جوار کولار از
مادر بزراد و درهای فیروززی و اقبال بر روی دودمان واکشاد ؛

فتح علی سپہدار در خدمت حاکم خطۂ سرا باہمان جمعیت
روزگاری در از غر سند و کامگار بسر آورد و ہوای از دیاد مکننت
و جاہ پیرامون خاطرش نگردید تا آنکہ امور حکومت دلا در خان از
نظام در افتاد ؛ و کار سپاہ از جہت بی زری بہ تنگی و عسرت
کشید ؛ در بحال بفتوای ضرورت سپہدار موصوف بجمستیجی
خدمت دیگر در آمدہ عزیمت سریرنگپتن نمود و در انجار و زگار
باد سازگاری و بخت و دولت یاری کرد تا در سرکار راجہ
میسور سپہداری دو ہزار پیادہ و پانصد سوار کہ ہمراہ خود داشت
سرافراز گردید ؛ داین رداد کہ سرمایۂ تمامی جاہ و مکننت و شان
و شوکت آیندہ او بود در سنہ یکہزار و یکصد و چہل ہجری یا یکہزار
و ہفصد و بیست و ہفت عیسوی صورت گرفت ؛

از قدیم الایام زمیندار خطۂ میسور کہ محتوی بود برسی و دوقریہ
خراج گزار راجہ چکراپتن ، داین راجہ یکی از باج گزاران خدیو اعظم
ہمارا راجہ انا گندی بود کہ نبش بدودمان و الا شان راجگان

و یگانگرمی پیوند که در بعضی از از منتهی سالف بر سر تا سر
 ممالک هندوستان واقع زمین جزیره نمای هند فرمانروائی داشتند ؛
 اگر چه بتقالیب روزگار از شهر چکرا پتن اکنون بجز نام
 نشانی در میان نیست ولیکن از آثار عمارت آن می توان
 پی برد که مقام آن بر شمالی کناره رود کایدیری بقرب سه میل
 از سریرنگپتن بوده است ؛ پسین راجه این مقام سری رنگه
 رائل بود و چون او در سال یک هزار و شصت و ده عیسوی
 مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او
 بر اجداد و آریار زمیندار میسور باز گردید از ان باز اهل خانواده میسور
 لقب راجگی بر خود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند
 و بمرد و ایام گام بگام به تسخیر املاک و اراضی ریسان قرب
 و جوار ، حوزه مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند ؛
 در میان این خاندان دستور می بود ستمگر که هرگاه راجه
 از ایشان لادله مردی خویشان و قریبان ، تمامی نوزادگان
 خورد و بزرگ خاندان را که بار اجداد مرحوم در یک ساله نسبی
 منظوم می بودند در انجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی
 سه ساله یا پنج ساله را به بهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا
 مدت دراز خودشان بتکفل مهم امور حکومت بنام اولیای
 راجه صغیر پرداختندی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

مملکت در میان سرکردگان آن خاندان منقسم بودی و یکی از ایشان بنام دلوائی یعنی دستور کار فرمایا وکیل مطلق ممتاز ساخته شدی ؛

رودادی ازین مقوله پس از آمدن فتح علی ناک درین سرکار بزمانه قلیل صورت گرفت چون راجه در سال یک هزار و هفصد و سی و شش عیسوی جامه عنصری گذاشت و فرزندى جا نشین نداشت بدستور دستور کودکی سه ساله را بر گزیده بنام چیک کشنه راجه موسوم کردند و زمام حل و عقد حکمرانی بدست گوراچری نند راج و اسپردند ؛ و این دستور خیانت پیشه بمکائد و فتنی که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگی را بر پنج غصب ، خودش متصرف گردید فتح علی ناک بحسن سلایقه که در استماله و استرضای این دستور بکار برده و بمساعی جمیله که در کفایت مهام مرجوعه بوی بتقدیم رسانده آنچنان در دلش راه پیدا ساخت که در کفایت تمامی مهمات عظیمه ، دستور کار فرمای میسوراد را بر دیگر منصبداران رجحان دادی و فوج او را بر دیگر افواج مزیت نهادی ؛

چون فتح علی ناک در سال یک هزار و هفصد و سی و هفت عیسوی سرای فانی را پرود کرد و زمام سپهرداری

جمعیت پیر وانش بطریق میراث بدست فرزندانش
 علی نائک شهباز خان و حیدر علی در افتاد این جوانان چالاک
 در قلیلی از زمان از پیشگاه دستور کار فرمانخطاب سپهداری
 ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این روداد از جهت
 بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیر شده رقم عزل
 بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع و اشیاع
 خویش راه ارکات پیش گرفتند و در آنجا بر کار نواب
 صفدر علی خان که در آن زمان از بهر مقادست افواج مرهقه که
 در سال یک هزار و هفصد و چهل و پنج در سرزمین کرناٹک تاراج
 و یغما گری را بنانهاوه دست ستمگری بر رعایای آخند و و کشاده
 بودند در نگاهداشت افواج جدید اشتغال میداشت نوکر شدند؛
 در عنفوان جوانی حیدر علی نائک را باد و دمانی باند اتفاق رشته
 و پیوند دست داد یعنی دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرپه خواهر
 میر علی رضا را در سلک ازدواج کشید از بطن همین بانوی نیکخوی
 در حدود سال یک هزار و هفصد و چهل و نه عیسوی فرزند گرامیش
 طیبو صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یک هزار و هفصد و چهل و دو عیسوی نواب
 صفدر علی خان بر دست خویشاوندش مرزا علی دیلوری کشته شد
 این هر دو برادر باز از منصب خویش معزول گشتند، آنگاه

مکتوبی در خدمت دستور کار فرمای میسور ار سال داشتند و ادب تصور فواید عائد شدنی از رفاقت این پر دلان و جمعیت پیروان شان مانتسمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید حیدر علی نایک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زوجه دیگر، خواهر مخدوم صاعب دختر قاضی سریر نگپتن را بجباله نکاح خود در آورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات کرد همگی اموال و جهات پدر را متصرف و بر تمامی چند و چشم بر سبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس او را از سپهداران بلند نام شمر دندی و بلقب حیدر علی نایک خواندندی ؛

اکنون حیدر علی نایک بجای پدر و الا مقام در مرتبه سپه سالاری متمکن گردید و دستور کار فرمای میسور بر درایت و کفایت او و ثوقی تمام داشت و سپهدار نامجوی بتقدیم مساعی جمیله و کار سازی مشاغل جلیله بنا کید استحقاق خود میکوشید ؛ چنانچه در آخر شرف کاری و حقگزاری نایک موصوف آسچنان در دل دستور میسور ثابت و راسخ گردید که در هر مهمی که پیش آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر متین او کردی ؛ و هر جنگ و پیکار که رونمودی استعانت از دست و بازوی مردانه آن سپهدار چابک و فرزانه جستی ؛ درین

ایام کارگزاری و شگرف کاری حیدر علی نایک زباز و خاص
و عام گردیده بود و از ان شیرینکاری و خوشنویسی دپایمردی
و دلجوئی که در بدست آوردن دلهای کافه سپاهیان خاصه
جماعه اسلامیان بکاری برد ایشان را اسیر دام هواخواهی
و محبت خود گردانیده؛

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین منوال
بود که از رهگذر تزلزل دستی که در اساس دولت
و بجاگیر در اواسط شانزده صد سال عیسوی راه یافته تمامی
زمینداران و باجگزاران این دولت، گردن حال خود را از بند
بندگی و اطاعت آزاد ساخته هر یکی از ایشان لقب خواجگی
بر خود بر بسته بود و از ننگ فرمانبرداری و باجگزاری دارسته،
گر انمایه و تونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود لچمن راج نام
که بر مرز دوم فراخ و وسیع مجاور سمت شمال غربی میسور
فرمانزدا بوده؛ و علاوه دارالملکاش که مدینه بود محکم نهاد قوی
بنیاد، قلعه سیون درک که در ان روزگار حصار نداشت و دور
از در افتتاح شمرده می شد در دست تصرف او بود این
راج سده نهاد از جهت پندار سطوت و اقتدار خویش
و حسن ظنی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایام
با وی در مقام غایت مودت و ایلاف بودند میداشت

از نگه داشتن آنقدر عدت سپاه که از عهده رعایت و حمایت آن مملکت و وسیع الفضا بیرون آمدی تا اهل و اساک می درزید و از انجام کار این شیوه نماند بخوار نمی اندیشید؛ و چون این غفلت نمایان از راجه بنگلور نه ازان جنس امور بود که بر مرآت ضمیر سپهدار میسور که در استخبار نهانی اسرار و انتهاز فرصت کارید بیضا داشت پر تو ظهور نینداختی بنا بران بیاعثه حرص افزونی که اکثر غشاوه دیده راستی و دیانت خاصه نوجاه طلبان میگردد دستور کار فرمای میسور را از راه اطماع و تحریص بران آورد که ادرا ا اجازت دستبرد ی ناگهان بر بنگلور یان غفلت تو امان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اغوا از راه رفته بدین نماند بخاری رضاداد؛ و حیدر علی ناک در سال یک هزار و هفصد و چهل و شش عیسوی با جمعیت بیست هزار مرد برگزیده اش از سر یرنگپشن تنخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگلور که در عین بی سرو سامانی درین بلای ناگهانی مبتلا شده بود هیچ تدبیر بجز این ندید که درون حصار استوارش متحصن گردید، و بدینوسیله تا یکماه اندرون آن حصن حصین محصور و از آسیب افواج غنیم دور ماند؛ و پس از انتضای آن مدت سپه سالار میسور بدین شرط که راجه بنگلور چهار لک روپیه نقد حالی بد و سپارد و ضعف آنمبلغ هر سال بطریق خراج بر راجه میسور میداده باشد از محاصره

دست برداشت؛ و سنبه و ناتھ نامی را بنیابت خویش در بنگلور
گذاشته مظفر و منصور بصوب میسور رحلت نمود و دستور
میسور بدین روداد نصرت بنیاد آنچنان سرور و دشا گردید
که سپهدار نامدار را با کمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع
عطوفت و نوازش نسبت بوی سبذ دل نمود و بقلب بلند
فرزند ارجمند ممتاز فرمود؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از هجوم این بلیه مشوّم رهایی یافت
در صدد انتقام در آمده بمست برنگاهداشت جنود نو بر گماشت
و بر تهیه اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجه
گردید و چون ازین جهات و اپرداخت کوس بغادت
و عصیان بر سبیل اعلان بنواخت و نیز نائب حیدر علی نائک
را بنزدان محبوس ساخت، چون این خبر بمیسور میرسد
بزودی حیدر علی نائک با جمعیّت بیست هزار پیاده و سوار نیزه
گذار باز متوجه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یک هزار
ویکصد و شصت هجری مطابق یک هزار و هفصد و چهل و هفت
عیسوی بر دوری بیست و چهار میل از دارالملک بنگلور
با فوج راجه دو چار می شود؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر پر دی خویش
و وفاداری سپاه جدید نموده با میسور یان پخته کار آزموده کارزار
گرم رزم و پیکار میگردد؛ پس از آنکه تا دیر آسیای ستیزه آویز

سخت گردان ماند سپاه راجه همگی پشت دادند و راجه خودش
در دست سپاه مظفر اسیر گردید ؛

سپهبد ار نامدار انتهاز فرصت نموده بمحاصره دارالملک
پرداخت محصوران تاب محاصره نیاورده بزودی شهر را
و اسیردند و بر همین غلط دیگر قلاع و اضلاع آن مملکت بدست
تصرف میسوریان درآمد ؛ سپهسالار نامدار فتنه نامه این ظفر نامور
باغنائیم و اسرار وانه میسور نمود ؛ و لختی از جنود خاصه خود را
بحراست و حمایت دارالملک بسرکردگی سندهو ناتھ
نائبش وا گذاشت ؛

و انگاه سپهبد ار دولت یار همت بر پرورش احوال
آن مملکت مصروف نمود و پس از آنکه براتب جزوی
دکلی آن نیک دار سیده بود دستور العلی گزیده از بهر تحصیل
باج و غراج معین فرمود و نقل این دستور العمل پیش دستور
کار فرمای میسور ار سال داشت ؛ دستور پخته کار بدر یافت
مساعی جمیله آن سپهبد ار بختیار بسیار شادمان گردید ؛
و لیکن چون میترسید که مبادا خویشان و نیک اندیشان
راجه اسیر ، مصدر شورش و بلوائی گردند و باسراع آن مملکت
شکر کشند ، نواحی بنگلور را در وجه تنخواه سپاه خاصه آن سپهبد ار
نامجوی بر سبیل جایداد بروی وا گذاشت ؛ سپهبد ار نامدار

فرصت کار غنیمت شمرده بیهانه حراست و حمایت این مملکت، عدت سپاه را از آنچه بود و چند نمود و گام بگام حوزه حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران در اجکان همسایه و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگر چه از رهگذر ساخته جدید که درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنهمه عزایم که سپهبدار جاه طلب در باره فزونی مکنّت و شوکت خود در نظر داشت و در تمثیلت آن همت و الانهت بر می گماشت چندی در حین تأخیر مانده بود و لیکن چون اختر اقبالش یار و بخت دولت پیدا بود همگی موانع در آخر کار از میان راهگذر برخاست و درخت خار دار میوه خوشگوار بار آورده که کام امیدش بدان شیرین گشت؛ توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه در سال یک هزار و هفصد و پنجاه و یک عیسوی محمد علی خان نواب کرناٹک چینی که در دست انواع محن مبتلا بود و افواج حریف غالبش چند اصحاب و جماعه از فرانسینان او را در قلعه تر چناپلی تنگ محصور داشتند بذریعہ ارسال سفیری پیش راجه میسور، سالت امداد و اعانتش بپناه دزد نمود؛ سفیر مسطور تعلیم کرده شده بود تا در تحریض راجه میسور بر امداد و اعانت مزبور نیکو جد و جهد کند و آنهمه مراتب بدگالی و عداوت که چند اصحاب نسبت بآن راجه داشت خاطر

نشین او گرداند که چگونه هنگام حکومت ترچناپلی چند محال
 نیکو آبادان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصن
 حصین کار در متعلقه آن سرکار را محاصره نموده بود، بنابراین این معنی
 خیلی قرین مصاحبت ملکه اری خواهد بود که در هدم بنیان این
 دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ ورنه در صورت فیروزسندیش
 در استخلاص کرناٹک هیچ شک، نیست که دست
 تطاول بر آن حدود خواهد کشود، و آنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد
 کرد و نیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری
 نبخشید بوعده گرانمایه مبلغ زر در تحریض راجه بران کار کوشد و هر شرط
 که راجه از برای انجام مرام پیشش کند انگشت قبول بردیده نهد؛
 دستور کار فرمای میسور که مردی ذوفنون و عیار و یکی از
 بزرگ محنتالان روزگار بود و از دیر باز بدل میخواست که حوزه
 ریاست رای میسور از آنکه بود فراختر گرداند و تمامی بلوکات
 وابسته ترچناپلی را منضاف آن سازد، در مقابل آن مبلغ زر
 و کمک سپاه درخواست بهیچ شرطی از شروط راضی نشده
 جز اینکه نواب آن بلوکات و قلعه را بر اجه و اسپارد؛ اگر چه
 پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود بفتوای خردت
 بسوگند و میمن پذیرفته شد که پس از آنکه چند اصاعب هزیمت
 داده و دشمنانش از ممالک محروسه اش بدر کرده خواهند شد قلعه

ترچناپایی بابلوکات وابسته آن بکارکنان میسور تسلیم نموده
خواهد شد ؟

القصة بر حسب این عهد و پیمان جنود میسور در کار و در فراهم
آمده و پس از آنکه دستور میسور شش هزار نفر دیگر از جماعه
مرهته نوکر داشته بود با تمامی شتم و سپاه در آغاز سال یک هزار
و هفصد و پنجاه و سه عیسوی بصوب کرناٹک نهضت کرد
و در ششم فبروری با جمعیت دوازده هزار سوار و هشت هزار
پیاده در ترچناپایی رسید ؟

بر دایت ثقات بثبوت رسیده که در اثنای این جنگ
و ستیز که هنگام محاصره ترچناپایی صورت گرفت حیدر علی خان
سپهدار که بار ساله خاصه اش یجا بکیه های نمایان و دستبرد های
شایان از میانه تمامت سپهداران خود را ممتاز ساخته
بود ، با اوقات تنها با معدودی از پیردانش محرک سلسله
جنگ و پر خاش میگردید ؟ چنانچه درین وقایع چندین کمانرا
از جماعه اعداد در صف جنگ تن تنها کشته سه های شان
بمعسکر بطریق نشان و نمونه فیروز مندی و ظفر خویش
آدرده ؟ بوسیله این نوع کار های مردانه منظور نظر خاص و
عام گردیده ؟

پس از هزیمت و قتل چند اصحاب و شکست جماعه

فرانسیس هوآخواانش، کار فرمای میسور از نواب محمد علی خان
درخواست ایفای عهد و پیمان نمود و لیکن بیاعثه بی انتظامی امور
سرکار نواب و بلحاظ حمایت و خویشان داریش این مغی
از چیز امکان نواب بیرون بود که آن حصن حصین حواله چنان
حریف غالب و متین کند بنابران چنگ بزیل معاذیر ناد پذیر
زده بجای آن، بدادن قلعه مدرا و بلوکاتش با ضمیر دیگر پیش کشهای
ارجمند راضی شد؛ و لیکن کارکنان دولت میسور از قبول
آن ابا نمودند و پس از آنکه هر دو فریق دم گرم از یاری و دوستداری
میزدند سر از گریبان دشمنی و جفاکاری برآوردند؛ آری

بیت

عشقهای کزین رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

آغاز جنگ حیدر علیخان با انگریزان و آموختن رسم
وراه اهل فرنگ در جنگ و پیکار و بر سر آمدن درین
شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار،

اگرچه راویان حالات بسالت سمات نواب
حیدر علی خان در باره تادری و نیرومندی و پردلی و همت بلندی
و بیادری و هوشیاری و چابکی و رنج برداری و دلجوئی طبقات
سپاه و استطلاع بر اخبار اعادی کینه خواه و دیگر گزیده ملکات

دیندیده صفات که لازمه پایه علیّه ملکه اری و سپهسالار است
 اتفاق دارند که این همه عطایای نیلوه و مزایای جمیله در ذات
 نواب حیدر علی خان بر وجه ابلغ و احسن فراهم آمده بود؛ ولیکن
 درین خصوص که آداب عرب و پیکار و تعبیه صفوف کارزار
 و فنون دشمن شکنی و حصار کشائی بآلات ایجاد کرده اهل
 فرنگ در رسم و راه یتاق و طلایه داری و دیده بانی روز میدان
 و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماهر
 و بنا بران باندک جمعیت سپاه بر شکر گشن ممالک دیگر
 غالب و قاهر می باشند، (داین شیوه جلیله بجز در زش
 و ممارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر پر جوهر نواب
 حیدر علی خان (که درین فنون آیتی بود) پیدا شده و از کجا
 فراهم آمده و در چه عهد و چنان با کتساب آن پرداخته همدستان
 نیستند؛ و قایع نگاران فارسی درین باب عظیم هیچگونه
 بیان شافی ندارند؛ مگر ملا فیروز صاحب فتوحات بر طینه در
 ممالک هندی که سر رشته روایتش بحقایق نگاران انگریزی
 میرسد چنین می نویسد،

مثنوی

ز گاه سیجا شماره ز سال چو شد هشت بابیست بر غین و ذال
 ز مادر جدا گشت آن نامور شده شاد از آن پور فرخ پدر

چو می تافت ز دفرهٔ پهلوی در ا نام بنهاد حیدر علی
 پیرورد تا شد ز خور دی بزرگ بر زم و به پیکار کردن سترگ
 ده و بیست ساله چو شد نامور سوی فلجری شد بگفت پدر
 بهمراه او بود پنجم سوار دو صد هم پیاده و را بود یار
 که بوده فرانسیس را یار جنگ پدید آور رسم و راه پلنگ
 رسیده بد انخایگه سرفراز بیا سوده از رنج راه دراز
 بدیدار آتشهر بنهاده روی بدیده دژ و باره د شهر و کوی
 ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ همان راه و آئین جنگ فرنگ
 سپه دیده هر روز در شوق کین فرادان شگفتید و کرد آفرین
 در خشان چو آئینه آلات حرب همان راه و آئین پیکار و ضرب
 چویدار بد بخت هشیار مرد پسندید آن رسم و راه نبرد
 خود و لشکر خویش تن نامور دل و جان پیر دخته از خواب و خور
 هنر ها که آید که کار زار دلیران پیکار جو را بکار
 یکایک بیا موخته آن هنر به پیش فرانسیس پر خاشنخ
 چنان شد که در هند از هندیان نه بد کس که با او بیند میان
 مر آنرا که یاور بود کردگار گزیند همه نغز و شایسته کار
 ندارد ز آموختن هیچ ننگ اگر رفت باید بچین و فرنگ
 فردمایه مردم شود از هنر گر امی تراز کان گنج و گهر
 خدادند سازد هنر بنده را سرافراز مرد سرافکنده را

هنر بی نیازی دهد از نژاد کسی از نژادش نیارد و ییاد
اگر شاهزاده بود بی هنر به ننگ آرد و دودمان پدر
و سطرچارلس اسطوارطور مآثر نواب حیدر علی خان و طیبو سلطان
که این ادراک از انجا ترجمه کرده شده چنین بر می نگارد؛ که در جنگهای
آینده که حیدر علی خان را با سطرلارنس و کلیو دست داده
اد آن هنر دیده و ری در امور جنگ آوری آموخته بود که
سپس بدان بر تمامی مهتران و سرکردگان دیار دکن که با او
بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفر و فیروز گردید و بر قتل عام
کردن یکسره و قشون انگریزی نیر و مند و توانا گشت و نیز بر مقابله
کردن با تمامی افواج هندیه بر طنیه در میدان کارزار جرات
و یار ا پیدا کرد؛

هفدهم آگست یک هزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوی در جوار ترچناپالی
جنگی عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسیس که هر دو طایفه
افواج هواخواهان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش
همراه داشتند صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ
حیدر علی خان سپهدار (که سطرلارنس بهین سپهداران
میسورش میخواند) چون می بیند که بنگاه لشکر انگریزی پناه داز
بد رقه خالیست قشونی را از فوج خود فرمان میدهد که سواران
تبحر را در مقدمه باطنف الحیل مشغول دارد و خودش

با جمعی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را یک
ناگاه برد نباله چند اول یا ساقه شکر دشمن می زند و در میان
ایشان آشوبی برپا میکند و سی و پنج گردون را که پرازا سله
و اذوقه و دیگر ذخائر جنگی بود در می ر باید؛

چون در میان فریقین جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه
صلاح در میان آمد در راه پر خاشخری و جنگجویی در میان شان
بسته گردید بناچار آثار پر دلی و دستبرد میسوریان خاصه سپهدار
نامدار شان حیدر علی خان سپهدار که از هواخوانان طبقه
فرانیس بودند چندی بظهور نرسید؛ دستور رای میسور
که از رهگذر عهد شکنی نواب محمد علی خان چنانچه بالا مذکور شد
طی بابط موافقت نموده سرگرم انتقام از دشمن شده بود، و همت
به تسخیر قلعه ترچناپلی برگماشته تا مدت مدید بمحاصره آن پرداخته
ولیکن از جهت ذوق فونی نواب و استمدادش از جماعه
فرانیس که پس از برهم شدن کار چند اصحاب بهوخواهی
نواب سر بر آورده بودند مدت خاصه در از کشید و اثری
بران مترتب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور
موصوف رسید که جماعه مرهه با شکر سنگین بر حدود
میسور تاخته بتخریب بلاد و سفک دمای عباد استغال
داشته میخواهند که بر مملکت میسور خراجی سالانه تحمیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب
دارالملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر
میسور از ترچناپلی سرکردگی ساقه به حیدر علی خان سپه‌دار
تفویض کرده شده بود تا او به بحر در سیدن لشکر بحدود میسور
بسوی دندینگل (که محالیست سمت جنوبی سریرنگپتن)
شتافه بحماییت آن از دستبر غنیم پردازد؛

چون دستور بدارالملک سریرنگپتن رسید راجه میسور را
که در مدت متمادی غیبتش خودش مقصدی انتظام مهم مملکت
گشته و سپاه قلیلی که در میسور مانده بود بحر است و حماییت
دارالملک اشتغال میداشت، از خوف حملات
غنیم بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت؛ بنابراین
آرای کارکنان دولت میسوریه بران قرار گرفت که سپاه
کینه خواه بدافعۀ یغماگران طبقه مرهته نامزد گردد؛ ولیکن ازین جهت
که سپاه، زرتخواه چند ماه نیافته بودند سرکشی و بغاوت را
بناهند و نیافته زرباقی از رفتن سر باز زدند؛ و پس از بحث
و تکرار بسیار چون سرانجام زرباقی و استرضای جماعه سپاه
باغی نموده شد، دستور بمرداران سپاه خطاب میکند
تا کیست که متعهد قیادت سپاه کین توز از ان جماعه آتش
فته افروز گردد؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیم و قلت

جمعیت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعیین نموده
 می شد از تکفل این مهم مرد آزما روی همست بر تافتند آخر کار
 سخن بر آن مقرر شد که حیدر علی خان سپهدار را که از بهر
 حراست سرحد جنوبی مملکت فرستاده شده بود و بر جرات
 و جادوت او خاصه در چنین روزگار محنت و ثار اعتماد کفایت
 داشتند از برای کفایت این مهم باز خوانند؛ آن شیردل یگانه
 که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزما جوهر بآلت و انما
 بود بشنیدن این پیام نصرت تمام سرعت تمام
 متوجه دارالملک سریر نگین گردید؛ و بپهسالاری سپاه
 که از بهر مدافعه افواج مرهته نامزد شده بود علم امتیاز برافراخت؛
 ولیکن پیش از آنکه او متکفل قیادت سپاه کینه خواه گردد
 یغماگران مرهته بر جناح استعجال پر متصل دارالملک
 رانده کار برارگان دولت میسوریه آنچنان دشوار کرده بودند
 که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اضرار دایده ای
 سُکان آن مملکت دست برداشته بمستقر ریاست
 خویش پونا باز گردند بیدست لک روپیه نقد بدیشان دادند؛
 این روداد در ماه اپریل سنه یک هزار و هفصد و پنجاه و شش عیسوی
 صورت گرفته؛ اگر چه حیدر علی خان پس از نامزد شدنش
 بپهسالاری افواج، مصدر کاری نشده ازین رو که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ، ولیکن از جهت سارعتش
 در قبول این فرمان و آمادگیش در اتمام سرانجام نمودن آن ،
 و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
 و بایسته در زشتهای سپاهیکری ایجاد کرده مردم فرنگ
 که ادیشتر از جماعه فرانسیس در آموخته بود و بعد از آن
 در میان طبقات سپاه میسور در آورده و ایشان را در خور کارهای
 بزرگ و مهمات سترگ ساخته ، او خود را منظور نظر غایت
 عاطفت و کمال ملاحظت راجه فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
 و در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نواب محمد علی خان
 صوبه دار کرناٹک سر بعضیان بر کشیده خطم تینوالی را که یکی
 از آن بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبی بهره ارض
 جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرف گردید و از کارکنان
 دولت میسوریه درخواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
 خصوص که ایاکار گزاران دولت میسوریه ماتمس او را مقرون
 اجابت نموده با عاتش پرداخته بودند یا نه پیچ ردایت
 در میان نیست ؛ ولیکن در ماه اکتوبر سال یکهاز دهفصد
 و پنجاه و هفت عیسوی حیدر علی خان سپهبد ار با فوجی گران
 در محال دندگیل رفت و در ماه آینده از انجا پیشتر که
 بجانب جنوب شتافت و قلعه شولا دندن بجیزت خیر

در آورده در محال مدره که مجاور محال تینوالی بجانب شمال
است در آمد،

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف
مکیدان جنود طبقه انگریزیه برو حمله آورده و در ابره دند-یگل باز گردانید،
درین محل انتظار تلقی جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده
کشید، و از ان پس باتفاق ایشان عنان عزیمت
باز گردانید و بر شهر مدره و مضافات آن تاخت آورد؛

در اواخر ماه جنوری سال یک هزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی
قشونی از جماعه فرانسیس محتوی بر هفتاد و پنج مرد فرنگی و سه صد
سپاهی هندوستانی بسرکردگی موثر سیرا سطرک در شهر
دند-یگل رسید؛ ولیکن ازین جهت که جمعی مرهته باز بر سر
میسور تاخت آورده درخواست چار یک خراج ملک
نموده بودند مکتوبی از دولت میسوریه بحیدر علی خان میرسد
که از عزیمت تسخیر بلاد دور دست عنان عزیمت
بر تافته بر جناح استعجال بحماییت دارالملک سریرنگپتن که از
تطاؤل آن ینماگران، مبتلای انخای رنج و محن است پردازد؛
بناچار حیدر علی خان با جماعه فرانسیسان آخندود که بزودی عازم
پیوستن بالشکر خویش بودند که در آلمان قلعه ترچنپای را در
شدید محاصره میداشت طبل ارتحال می کوبد؛

ولیکن پیشترک فرار سیدن حیدر علی خان بسریرنگین
معامله جماعه مرهه یکسو ساخته می شود و کار گزاران دولت
میسوریه بوادادن مبالغی از زر، کالای ثمین ایمنی و امان از ان
تاراج پیشگان و امی خرنه ؛ اکنون چون خاطر ازین رهگذر
قرین طمانیت میگردد، سپهدار نامجوی از بهر تجدید انتظام امور
خطم بنگلور جایدهش که درین غیبت متدای از نظام در افتاده بود
رخصت انصراف می یابد و بزودی بد انصوب می شتابد ؛



برانگیختن حیدر علی خان دل دستور میسور بونسخه
چک بالا پوروپس از استرضای اولشکور کشیدن و فینروز
گردیدنش بوان حملود و افزودن جمعیت سپاهش
برآنچه پیشتر بود ؛

پس از چند ماهه اقامت بنگلور، آن سپهدار سلکشور بیاعثه
فطرت بلند دل داده کار، دشمن آرامش و قرار، راه
فتوح تازه و فیردزی بی انداز، بررای دستور کار فرمای میسور
می کشاید و اینچنین تحریض او برین کار می نماید که بدین فتوح
که مطمح نظر اوست هم حوزة ممالک دولت میسوریه نیکو فراخ
دو بیع خواهد گردید، و هم خزانه عامره که از رهگذر خرج
مبلغ سنگین که در یورش ارکات صورت گرفته و فدیة

گراسنایه که بدان دنان بندی گران مرهته دوبار نموده شده،
 خالی شده است باز معمور خواهد گردید؛ دستور میسور که
 چشمش از غشاده طمع زر، کور، و از دیدن غرض پنهان ساخته
 پروهای تو بر تو بافته حیدر علی خان دستور بود، بدین عنایت
 عرض داشته او، رقم قبول براند؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزی
 بر سمت شمال شرقی بنگلور خطمچک (یا کوچک) بالا پور واقع
 است و این محال خطمچک است دلچسپ و نزهت انگیز
 سیر حاصل و زر خیز، جاسوسان اخبار، بپهلو نامدار
 چنین دانموده بودند که زمیندار آن خطمچک، نرائن شامی نام مردیست
 مالدار و خداوند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت
 از همهت و جرأت که متکفل حراست و حمایت آن تواند بود
 یکسر بی بهره؛ این اخبار سرت بار از ان دلکش
 و دلفریب تر بود که سپهبد ار جاه طلب ما از هوس تسخیر
 آن و ایستادی یاد رتی اعزاز آن نیفتادی؛ بنابراین پس از
 استحصال اجازت دستور، جمعیتی فراخوار از سپاه فراهم
 ساخته در بعض شهر سال یک هزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی
 از بنگلور بصوب کوچک بالا پور نهضت مینماید؛ و پیش
 از آنکه زمیندار آن خطمچک که ازین بلای ناگهانی در عین غفلت

و نادانی بود، آگاه شود، بدان خطه درمی آید، زمیندار مذکور در
 حصن نندی درک متحصن میگردد؛ ولیکن پس از انتضای همین دو
 روز، تاب محن محاصره نیارده فرار برقرار اختیار میکند و مال
 و اسباب فرادان باز پس میکند ارد، سپهدار نامجو از ان همه
 نقود و نفایس که در قبضه تصرف او در آمده نوادر چند با تهنیت
 نامه بلند به دارالملک میسور میفرستد، و از اموال باقی، بهره
 بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از ان در سرکار خاص خویش نگاه
 میدارد، و از طرف خود عاملان کار گزار از بهر ضبط و سیاست
 آن دیار بر میگمارد، و این خطه دلگشای جدید را مضاف
 جایداد قدیم خود میگردداند؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود مساعد
 دید و نونهالان ساعی خود را در سرابستان نامجویی
 بار آور اثمار خوشگوار یافت فطرت بلندی گمراهی خواست
 که حوزه ریاست خود را فراختر سازد؛ و بناچار بهمانه حراست
 ممالک مفتوحه جمعیت سپاه قدیم را از آنچه بود بیفزود؛
 و رساله جدید از سواران که بر حقنزاری و وفاداری شان و ثوق
 تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت؛

حاصل بردن کنار و دستور بمشاهده افزونی عروشان آنسپهبدار
دولتیار و چاه کنان در راه آن جوینده نام و جاه و خودش
افتادن در آن چاه و رسیدن سپهبدار کامگار بمرتبه جلیله
وزارت رای میسور و متصرف گردیدن در مهمات امور،



چون خبر این روداد های تازه که سپهبدار نامدار مصدر آن شده
بدستور میسور میرسد از خواب غفلتش بیدار میگردد و بناچار
آن دستور خامکار حالا بتحریر راجه میکوشد تا با آن سپهبدار نامدار
بل حریف پرکار نرد کج باز و دباطائف الحیل بدار الملک
سریرنگپشتن طلبیده اورا مقید سازد؛ بنابراین نامه از پیشگاه
دولت میسوریه مشحون از ستایش و تملق گوناگون بطلب
آن سپهبدار یگانه که مصدر آنهمه ترددات مردانه شده بود
فرستاده میشود،

حیدر علی خان سپهبدار که از فنون امراد و وزیر اعمو ماسکاید
دستور میسور خصوصاً نیک آگاه و باخبر بود و بناچار بمقتضای
احتیاط و عزم دور بین منتهی تیزهوش را بمشاهده گرانمایه از طرف
خود پنهان در دیار میسور معین کرده بود تا همواره بانهای اخبار لازم

الاعلام می پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از آنکه نامه تحریعت
 ختامه بوی رسد آن منہی پختہ کار بر تمامی خدایع دستور گریزد
 مکار اور انیکو خبردار ساخته بود؛ بنابراین پس از اندیشہ
 شایستہ و تدبیر بایستہ اولاً آن سپہدار دولتیار از بالاپور
 بہ بنگلور نہضت می نماید و در انجا تمامی جنود خود را فراہم ساخته
 بسرگردگی ایشان متوجہ دارالہملک سریرنگپشن میگردد؛
 و چون بدان مقام میرسد در حوالی شہر فردد آمدہ خیمہ میزند؛ و
 شامگان مصحوب چندی از دلاوران سپاہش کہ برایشان
 وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکہ دستور
 پختہ کار پیش از آمدن سپہدار نامدار از بہر گریختن و مجبوس
 کردن یا کشتن او تدبیر اندیشیدہ بود ہمہ سودائیش درین
 بارہ، خام و اندیشہ ناپیش نا تمام میماند؛ فرصت از دست میشود
 و کاری از پیش نمیرود؛ سپس چون آن وزیر ہر تر ویزدید
 کہ در ادل ملاقات منصوبہ بد سگالیش بعمل نیامدہ بار دیگر
 خواست کہ ہنگام ملاقات دیگر ہمان دام در راہش نہد و عریف
 غالب خود را برد ماتی دہد؛ ولیکن چون دوستان ہواخواہ
 آن سپہدار نامدار در ان دربار از بد سگالی دستور آگاہی داشتند
 بر این راز سربستہ، پیش از وقوع او را مطلع ساختہ بودند؛
 اگرچہ آن سپہدار از بد اندیشیہای دستور خیانت کار

پیش ازین واقعه خبر داشت ماین همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیه اظهار شکفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزید یعنی از چنان فرزانه نیکخواه اینچنین
اندیشه ای تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خبر سگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیش را از پای
وزارت دکاگاری بر دز سیاه عزلت و خواری بنشانند؛

از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز بیبهانه ملاقات
بمنزل دستور میر و د بعد از آنکه جمعیتی از سپاه خود بر دروازه اش
مینشانند، و بامعده وی از جانداران برگزیده اش درون خانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه و مزاحمه احدی او را اسیر میکند و آنگاه جماعتی
از سپاه تسخیر دولتهای راجه فرمانفرمای میسور میفرستند،
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی و پریشانی را بخود راه نداده اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و حیدر علی خان را طلبیده با کمال اعزاز و
اکرام تاقی نمود و در بارگاه عام بر سر انجمن چنین فرمود که راه و روش
نند و راج از چندی آچنان از جاده راستی و اعتدال منحرف
گشته، و از جهت ارتکاب امور نامرضیه، و آنقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد خاطر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریده روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشم زیب و زینت

پذیرد الحمد لله که آنهمه بی مداخلت این نیازمند درگاه احدیت
 نیکو سرانجام پذیرفت اکنون با کمال طیب خاطر و خوشنودی
 میخوابم که زمام حکومت در کف کفایت چنین سپهبد ار
 کار گزار سلیقه شعار و اسپاوم؛ چون حیدر علیخان سپهبد ار
 بکام دوستان کار فرمای میسور را در این واقعه اینچنین ترسان
 و لرزان می بیند زبان مبالغه پرور، بد بجهت راجه میکشاید و مراتب
 محبت و هواخواهی خود را بر وجه ابلغ خاطر نشین وی مینماید،
 و از بهر براءت ساعت خویش درین ساخته هولناک، چنین
 میگوید که اگر دستور پرزور قصد جان وی نداشتی حاشا که او
 مصدر این همه شورش و اذ اگر دیدی؛ نواب حیدر علیخان، دستور
 اسیر را با دوپسرش درین قلعه محبوس گردانیده و ظیفه شایسته
 از بهر ایشان تعیین نمود؛ پدر تا سیزده سال بعد سنوح این
 نکبت و وبال در قید حیات بود و آنگاه پدر و داین جهان گذران
 نمود؛ پس از آنکه حیدر علی خان حریف غالب خود را
 بروز سیاه زندان در شایسته تمامی مناصب جلیله دولت
 مسوریه را خودش مقترف گردیده بود یکسر مهمات ملکی برای
 و رویت خود کفایت کردی و باستصواب راجه کمتر سر فرود
 آوردی باین همه. بسیاری از زمینداران و راجگان دور دست
 از اطاعتش سر پیچیده از اعتراف نمودن، حکومت واقعه تارش

سرباز زده بودند؛ ولیکن چنان می نماید که ناخست نودی این جماعت را نزد او میج وقتت نبود چه در ماه می سال یک هزار و هشتصد و شصت هشتگامیکه موثیر لالی فرمانفرمای پانده یحیری از در خواست کمک نموده بود تا افواج و وظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر حلیله اش مخدوم علی خان بود بامداد جماعه فرانسیس بفرستد؛ پس از ردائی این سپاه آنقدر وثوق بردست و بازوی مردانه خود داشت که با همین جمعیت سه صد سوار برگزیده اش که بحماییت و جلند ارایش میپرداختند تا چند گاه در مقام دریا دولت باغ که بر مسافت سه میل از قلعه سیرنگپتن است بسر برد؛



روانه کردن. نواب حیدر علیخان مخدوم علیخان را باجنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسیس بقلعه پانده یحیری و بتصرف در آوردن انگریزان آن قلعه را ومراجعت نمودن مخدوم علیخان ناکام و بمعرض عتاب نواب در افتادن و سپس بشفاعت مردم فرانسیس و دیگر منصبداران ازان دهائی یافتن،

پوشیده مباد برخوانندگان اخبار نواب حیدر علی خان که چون واقعه در خواستن موثیر لالی کمک شاید از حیدر علیخان از بهر حمایت پانده یحیری از دستبرد جماعه انگریزان در روانه

ساختن آن سپهدار دولتیار گویی تمامت سپاه و توپخانه
 خود را بسرگردگی محمد دوم علی خان خسر پوره اش، و بدر رفتن
 پانده پجیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
 برگشتن خان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان
 در آمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفگی
 و منبری از شهامت و مکرمیت و حریت و مرحمت نواب
 حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
 نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک
 از ان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
 چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
 برنگاشته موسیرم دل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
 کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
 از ان کتاب برگرفته باقضای مقامات خویش برین مختصر
 اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار
 و هفصد و شصت عیسوی در آلمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت
 مکنت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهته
 اشتغال میداشت پانده پجیری مستقر جماعه فرانسیسیه
 از صولات انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بر حسب
 استمداد موسیلالی، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

پیاده با توپخانه بسرکردگی مخدوم علی خان روانه آنصوب نمود؛ و آن مرد مردل پس از مدافعه جمعیتی از افواج انگریزی که از عبور رودمانع جنودش شده بودند در حوالی پانده پچیری رسیده تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را در دن قلعه بحماییت آن فرستاد و بارها بتخریض مو شیرلای همت برگماشت تا بیرون قلعه آمده بجنگ انگریزان مصاف آرا گردد ولیکن مردل مو شیرلای آنقدر صولت و سطوت افواج انگریزی استیلا یافته بود که ز بهار بر تخریض نمودن مخدوم علی خان ددل دادن سپاه خودش اثری مترتب نگردید، و بناچار بباعثه جبن و نامردی، مفتاح آنچنان قلعه حصین و استوار بدست سرکردگان افواج انگریزی و اسپرد؛ و خودش از ان میان رخت بدر برد؛

بنابران مخدوم علی خان از انجا به بنگلور باز گردید و یکسر سواران فرانسیس را که در رساله سیوس آلن و هیدوگل بودند و تمامی اهل حرف و پیشم در را که در انجا اقامت داشتند همراه خود آورد؛ در آمدن این جماعه فرانسیدیه فوزی عظیم بود که در فیر و زمندی و نیک سرانجامی نواب حیدر علی خان افزود؛ چه اکثری ازین پیشم دران از مقوله زرادان یراق و جوشن ساز و آهنگران و صیقلان و نجاران آلات و اسلحه جنگ پرداز

بودند که مردم فرانسیس از بهر قورخانه پانده پجیری بچستجوی تمام و خرچ مبلغ گرانمایه فراهم آورده بودند؛ چون نواب حیدر علی خان نسبت بقوم فرانسیسیه خیلی خوشگمان، ودلیری و چاکلی ایشان را بسیار اسخسان می نمود، در آمدن سواران آنطبقه در جرگه سپاهش او را غرم و شادمان ساخت؛

دازینجهت اسباب شادمانی او و بالاگردید که همراه سواران فرانسیس جمعی از پیشه دران آنطبقه آمده بودند که ادب و بی ایشان بسیار حاجت میداشت؛

اگرچه حیدر علی خان بنفر از آمدن این جماعه، بسیار شادمان گشته بود ولیکن از رهگذر ناکام بازگشتن برادرش مخدوم علیخان از پانده پجیری خیلی آزرده شده خان موصوف را با کمال سرد مهری تلقی نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را تمام و گذاشت و از محاصره پانده پجیری دست برداشت و کار این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جواب این سوال از داستماع نماید، او را از منصب سپهسالاری معزول گردانیده در جرگه سواران سرسری منسلک ساخت یعنی که او شایستگی فرماندهی و سپه سالاری ندارد؛ ازین سلوک که نواب نامدار نسبت به برادر خود پیش کرد، عالمیان، انگشت پیرت بدندان نژیدند؛ و منصبداران

و سپاهیان که شریک این مهم بسر نیامده بودند خیلی اندوهِگین
 و دلگرفته شدند؛ بیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه
 آمده بودند بشفاعت مخدوم علی خان پرداختند چون از سنین
 گزیده آن سپهبد ارنامدار بود که اگر چه بر امر ناشایسته اظهار
 غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنابراین
 چون سخنان شفیعان در باره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود
 برین معنی همدستان گشته تمامی منصبداران افواج و اطلب
 داشته از ایشان خصوصیات راه و روش خان موصوف
 درین مهم پانده پجیری نیکو استفسار نمود؛ تماست ایشان
 یکدل و یکزمان، جوهر مردانگی و فرزانی او را بستودند؛ و از هر گونه
 نقیصت، براءتِ ساحت او نمودند؛ بمجرب شدن این
 سخنان، نواب حیدر علی خان فرمان داد تا سوارِی خاص او را با سایر
 ساز و سامان شوکت و توزک بزدی بیاراستند؛ هنگامیکه
 آن سپهبد ارنامدار درین کوکبه پر شکوه و شان با انبوه مجلسیان
 متوجه خانه مخدوم علیخان بود و در باز از پیاده پادوان مانند یکی از
 عامه سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهبدار ناجو برد افتاد، از
 فیل خاصه سوارِی خود پیاده گشت و بزدی نزدیک خان
 موصوف شتافته و را باغوش شفقت در گرفت و چند
 کُرت بدل بادی معانته کرد و تقریباً بدین عبارت و لاجوئی

اد نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هواخوان شما حالا بر من چنین روشن گشت که درین لوم و عتاب ، دور از صواب بوده ام و بخانه شما بگام اعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم و شاد شدم که شمارا در راه دیدم تا این اعتذار بر سر بازار که میکنم نیکو ابرای ذمت شما نزد کافه مردم ننماید ؛ سپس او را بر فیلی خاص خود سوار گردانیده و خودش بر اسب سوار شده باتمائی کوکبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشی سپهبد ارنامدار با مخدوم علی خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند که در اثنای راه محمّد و ثنای آن سپهبد ار که مذیل بستایش مخدوم علی خان بود سرایان میرفتند ؛

اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعث سلوک آن سپهبد ارنامدار در هر دو صورت خشم و رضا بابرادرش همین تاسی جاده انصاف و تحاف از راه اعتساف بود ولیکن بر ناظران حال و مقام آن سپهبد ار نامجوی نیکو روشن است که این نمط خطاب و عتابش نتیجه مصالحت ملکه اری و لازمه سیاست سپهسالاری بوده زیرا که چون او در آن زمان در صدر اقتنای جاه و مکنت عظیم بود و سرش آرزوی ملکه اری و کشور خدیوی داشت این عتاب ، بمضمون ————— ع

ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو ، سبقتی بود از بهر دیگر
مضیدار آن تانیکو یاد دارند و از خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور
وابسته امور نام و ننگ و مهمات پیکار و جنگ بر برادرش
که نزد او چون جانش عزیز و گرامی بود بخشود و پاداش
شایسته کردار در کنارش نهاد و زینهار در امثال این صورت
بر دیگران ، راه عفو و بخشایش نخواهد پیمود ؛



لشکر کشیدن و یسوا جی پندت سردار مرهتته بر سر میسور
و پنهانی برانگیختن راجه میسور ، او را برگرفتار کردن
حیدر علی سپهدار و آگاهی یافتن و کناره گیری نش پیش از
وقوع این سانحه دلازار ؛

در ماه جون سال یک هزار و هفتصد و شصت عیسوی فوجی از مرهتته
بر سر کردگی و یسوا جی پندت بغزیمت مطالبه نمودن چار یک
خراج بحد و سریر نگشتن رسید ، راجه میسور ، رسولی را زردان
پنهانی نزد این سپهدار فرستاده حال نکبت اشغال خود را بر وی
شرح داد و با کمال خراعت و ابتهال از وی درخواست
تا او در باره استخلاصش از قید و بند مسلمانی نمر و مند (یعنی حیدر علیخان)
سعی نماید ، سپهدار مرهتته پیاعته تعصب دینی یا بداعیه
طمع زر بر نمی نمود استان شده با تمامی جمعیت سپاه خویش

بصوب دارالملک سریرنگپتن بغزم یورش لشکر می‌کشد
 حیدر علیخان ازین مکر و دوستان هیچ آگاهی نداشت اولاً پیش
 آمدن افواج مرهتّه را بر مطالبه چار یک خراج (چنانکه دستور
 ایشان بود) حمل نموده ؛ ولیکن پیشتر که هجوم شان بساعتی
 چند بر تمامی منصوبه راجه و سگالش مرهتّه مطلع شده دانست که
 قصد ایشان گرفتار ساختن اوست ؛ بنا بران فرصت کار از
 دست نداده بنفور از انجالباتنی چند از جانداران ؛ پنهان بجانب
 بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بضبط و عراست
 قلعه آن تعیین نموده بود می‌نشاند ؛

میگویند که هنگام برآمدن نواب حیدر علی خان از قلعه سریرنگپتن
 بغزم بنگلور ، منتدیان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله
 از توپهای قلعه برد سر دادند و جماعه از سواران مرهتّه نیز
 در دنال دی تاخند و لیکن اثری بران مترتب نگردید
 و سپهدار نامدار صحیح و سالم بتقلعه بنگلور رسید ؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسرکردگی کناری راواز
 بهر محاصره بنگلور و هزیمت یافتنش از جنود نواب
 حیدر علی خان و در آمدن سپهسالار مظفر بقلعہ سریرنگپتن
 و پس از محبوس گردانیدن راجه خودش بالاستقلال
 مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور، حیدر علی خان سرعی پیش مخدوم علیخان
 میفرستد تا بزودی هر چه تماشتر با آنها افواج که پیشتر ازین
 بمکمک فرانسیس به پانده پجیری فرستاده شده بود، از آرکات
 روانه بنگلور گردد و نیز بقلعہ داران خویش که بضبط حصارهای داخل
 حکومتش می پرداختند برمی نگارد تا بحر است و حمایت محلات
 مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
 بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرصت پیش بردن کار و حمله آوردن
 بر عریف ما هر دقایق کارزار پیشترک از بازگشتن افواجش
 از آرکات از جمله مغنمات می شمرد بزودی آنقدر جنود که
 ممکن بود فراهم ساخته بسرکردگی سپهسالارش کناری را و
 به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو کوشند ؛ ولیکن حیدر علی خان

که درین عرصه روزگار جمعیتی از پیاده و سوار از هواخوانان و
دابستانگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیم را محقر و ناچیز
شمرد که بفتوای جرأت انتظار یورش ایشان اندرون قلعه
نمودن از در بدلی و نابکاری شمرده با جمعیت سپاه خویش
از قلعه برآمده پذیره شان می شود و لشکر راجه را هزیمت فاحش
میدهد و کناری را و سپهسالار لشکر راجه را اسیر میکند؛ درین مقام
از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ
دیکار که حیدر علی خان را با افواج راجه میسور اتفاق افتاده جماعه
مرهسته حاضر بودند یا نه،

حیدر علی خان سپهسالار مظفر و منصور با سپهسالار اسیر
به بنگلور مراجعت می نماید؛ پس از اندک زمانه که نخدمت علخان
باجنود مجنده اش بدو ملحق می شود، حیدر علی خان باتمامی سپاه
کینه خواه متوجه دارالملک سریرنگپتن می گردد و بی هیچگونه
مقابله و مزاحمه اندرون قلعه می شنابد، راجه را درون حرمسرایش
محبوس می نماید و شیران و کارگزاران او را بیدون میراند؛
و یکسر مکنیت و اقتدار و شان و شکوه راجگی را بزور تسلط
میگردود؛ این واقعه جلایه در اواخر سال یک هزار و هفصد و شصت
عیسوی صورت پذیر شد؛

پشت‌ترک استخلاص انگریزان پانده‌ی چیري را از دست
 جماعه فرانیس که در ادا خصال یک‌هزار و هفتصد و شصت
 عیسوي صورت گرفت موشیرلالي یکی از ائمه دین را که
 بنام اُسْتَف مالیکار ناسیرس خوانده می‌شد نزد یسواچی
 پندت سپهسالار طبقه مرهته که در آن روزگار در صوبه
 کرناٹک بر سر می‌برد فرستاده استمداد کماک نمود، از بهر
 و انمایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهی
 از مردم فرنگ بر سرکردگی موشیر آیین همراه سفیر کرده بود
 ولیکن چون کار طبقه فرانیس درین جزو زمان از رونق
 و بها افتاده و بحدود زوال مشرف گردیده بود بر تمسطق
 دزبان آدری اُسْتَف مذکور اثری مترتب نگردید و پیش
 از آنکه موشیر آیین از معسکر مرهته رخصت انصراف یابد
 خبر استخلاص شدن پانده‌ی چیري بدور رسید بنا بر آن باتمامی جمعیتش
 متوجه سریرنگاپتن گردید و بمجروح رسیدنش در آنمکان حیدر علی خان
 سپهدار که خالادر زئی شهریار برآمده بود این جماعه را در سلماک
 ملازمان خویش منظوم ساخت و ایشان پس از
 چندی در آن سرکار، مصدر کارهای شگرف و سودمند گردیدند
 سپاه پیادگان و در آداب و قواعد جنگ خاصه مردم فرنگ
 آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر برآراستند،

توسّل جستن میر شریف علیخان نواب بسالت جنگ برادر
نواب نظام علیخان اسل جنگ صوبه دار ملک دکن به نواب
حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبه سر او قلعه آن مشروط
بشرایط چند،



پس از آنکه مملکت میسور بر آن سپهدار نامدار تسلّم گردید
او تمامی محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و
گوشه نشینی رای، و بددلی و سوء تدبیر دستور تیره رای بشرف
حکمه متغلبه در آمده بود مستخاص نموده متضاف مملکت
میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افاغنه بتغلب، مشرف
آن گشته بودند از ایادی ایشان انتراع نموده داخل ممالک
محروس ساخت؛ ازین جنگ وجدال که سپهدار نامدار
در تسخیر این سم ناحیه از دست افاغنه که پردلی دتهورشان
در تمامت هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان ستمدرا
نیکو مقهور و مخدول گردانیده مظفر و فیر دز شد، آدازه شیردلی
و جلادت وصیت سپهسالاری و بسالت او در گوش
جهانیان رفته و مهتران نزدیک و دور از حساب گرفتند
و بمقام یم و امید سبت باو در آمدند چنانچه نواب بسالت جنگ

برادر نظام علی خان صوبه دار دکن که فرمانفرمای کشور ادهونی بود
 و در آن روزها، به محاصره قلعه صوبه سِرا که از دیر باز بتصرف
 جماعه متغلبه مرهته در آمده بود می پرداخت و میخواست تا از
 ایادی ایشان ستخلص ساخته مضاف ادهونی گرداند، بنابراین
 ازان پردل نامدار درخواست تأیید نموده؛ تفصیل این اجمال
 آنکه چون در سال یک هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 نواب نظام علی خان اسد جنگ پس از آلودن دامن مردمی
 بخون برادرش نواب صلابت جنگ که بعد شته شدن
 برادرش نواب ناصر جنگ پسر مرحوم نظام الملک
 فرمانفرمای دکن بردست اقاغنه، روزکی چند برسد حکومت
 متمکن شده بود، بمسند صوبه داری برنشست، بداعیه طمع افزودن
 اسباب ثروت و نعمت و باعته غیرت دین و ملت
 هوای آن در سرش پیچید که بنهب و غارت شهر پونه
 دار الملک دولت پیشوایان مرهته پردازد بنابراین
 هنگامیکه زبانی جاسوان حالی ادگر دید که بالاجی را و فرمانروای
 پونه باتمامی جنود و عساکر خویش از بهر نظم و نسق ملک
 خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته باشکیر
 گمران بصوب پونه بشتافت و پس از تاراج کردن
 مال و نعمت فرادان در آن شهر آتش زد و معابد هندو را

سوخته با خاک برابر ساخت و هیچ دقیقه از دقایق خواری و سحر مستی
 فرو نگذاشت ولیکن همینکه این خبر وحشت اثر گوشش گذارد
 پش و اگر دید بطریق ایلهغار با حشری بیشمار از سپاه کینه خواه
 چون مرگ ناگهان بر معکر نظام علی خان متصل همانا باد
 فرو ریخت و لشکریان دشمن را فرصت سرخاریدن نداده
 بقصد انتقام تیغ بی دریغ در ایشان بنهاد اکثری از سرداران
 نظام علی خان کشته شدند و برخی اسیر گشتند نظام علی خان خودش
 همگی ساز و سامان حشمت و جاه و خیمه و غرگاه باز پس
 گذاشته نخست بقلاع که در آن حدود بود ملجی و پناه جو
 گردید و انگاه بغرستان پیشکش هشتاد کک رویه
 نقد بطریق سر بها، جان خود را از دست پیشوا که قاصد انتقام
 شدید از د بود داغزید علاوه آن زر نقد، صوبه برهان پور با ضمیمه
 دولت آباد و احمد نگر و صوبه سیرا بتصرف کار گزاران
 دولت پیشوا گذاشت و از آن پس این صوبجات
 در قبضه دولت پونه همانند الحال فرمانفرمای پونه بالاجی را و
 پیشوارا کار مکنات و اقتدار بجائی میرسد که هیچکس را
 از امیران هند و ستان بحساب نمیگیرد و جز خویشتن را
 در عالم نمی بیند چنانچه بعد قلیلی از ایام و ادوار شد خود
 بواسر را و را معسوب سدا شیو پندت عرف بها و

با جمعیت سه لک سوار و خزاین بیست هزار و توپخانه گران
 از بهر تسخیر دارالخلافه شاه جهان آباد و ممالک مجاور آن
 روانه میکنند و ایشان در آن خود رفته دست یغماگیری و تطاول
 بران مرز و بوم میکشایند و تمامت سرزمین صوبه دهلوی
 و لاهور را بی سپهر هیونان جهان گرد می نمایند حال تسلط
 و تمکین ایشان در آن حدود برین منوال می ماند تا آنکه احمد شاه
 در آن فرمانده افغانستان با جیوش بحر جوش چون سیل دمان
 از ملک کابل متوجه هندوستان می گردد و خیل سواران
 جماعه مرهته را با لشکر افغانان در ظاهر پانی پست تلاقی صورت
 میگردد آنان در شیوه جنگ و پیکار، تاب مقاومت
 اینان نیادیده راه فرار می پیمایند و یکسر ساز و سامان و مال
 و نعمت بیکران بر اعدای مظفر و امیکندارند درین جنگ
 شصت هزار نفر از ایشان کشته شدند چون این خبر
 نکبت اثر به پیشوار سید کارش از سراسیمکی و وحشت
 بهالنجویا کشید و در همان حال ازین جهان ارتحال نمود نظام
 دولت پونه احتمال پذیرفت و آن مکنس و اقتدار رخ
 بزوال بنهاد، اکنون هوای روزگار، میر شریف علی خان
 بسالجنک برادر نظام علی خان، مرزبان ادهونی را دیگ
 هوس ملک گیری در جوش می آورد چنانچه مرار را و حاکم گیتی

و افغانان کرپه را همراه خود گرفته با افواج گران متوجه هسکوته
 (پرگنه از مضافات صوبه سررا) گردید و قلعه آنرا محاصره نمود
 ولیکن از رهنمود عدم درزش خودش در امور وابسته جنگ
 دوری و قلعه گشائی و سایه پردردگی سپاهش، محصوران
 حصار که قلعه دارش مکنند سربت نام داشت و در فون
 سپاهگیری ماهر بود آنچنان بدافعه افواج محاصرینکو پرداختند
 و سخت کوشیدند که نزدیک بود که نواب صاحب ما
 با کمال بدنامی و رسوائی دست از محاصره بردارد، درین
 میان باشارت بعضی از مشیران خود، مکتوبی، به حیدر علی خان
 که آوازه سلطشوری و شیر زوری و دشمن شکنی و قلعه گیری
 او، در آن زمان، گوشش زده جهانیان شده بود متضمن
 سالت یاریگیری و امداد، ارسال داشت ولیکن سپهبد ار
 پخته کار پیش از آنکه بامداد او پردازد بانواب موصوف
 شرایط آینده استوار و مهمند گردانید که آن سپهبد ار
 باجنود و توپخانه اش بر ظاهر قلعه خواهد آمد و باتفاق لشکر نواب
 موصوف بمهم حصارگیری اشتغال خواهد نمود و پس از
 تسخیر قلعه هر یک از فریقین آن بهره را از قلعه با تصرف
 خود در خواهد آورد که بدانسو حمله برده است؛ و تمامت
 توپخانه و ذخیره ساز و سامان جنگی و هر گونه مال و متاع دیگر

که بدست فریق حیدری افتد از آن نواب مدد و محاذ خواهد بود
خواه او آن اشیاء را بجنسه بگیرد یا قسمت آن از و باز یافت
نماید؛ و آن سپهدار بآزای آن جد و جهد، قلعه و مضافات
آنرا مستغرق خواهد گردید؛

سپهدار نامدار با جنود آداب فروسیت درزیده
و شدائد عرب و پیکار دیده و بزرگ توپخانه که گوله اندازانش
همه مردم فرانسیس بودند فرار سیده بزودی بامور وابسته
قلعه کشائی اشتغال درزید. منتهی یکسر مباین آن منهای
بود که افواج نواب صاحب مایشتر مسلوک داشته
بودند؛ چنانچه در عرصه قلیل نقبهاکنده و از باروت پر کرده
دو تاج و پاره از حصار را بپرانید؛ ازین نمط کار، محصوران
قلعه مضطر گردیده بزودی قلعه را تسلیم کردند و خودشان جان
بسلامت بردند؛

پس از فتح قلعه نواب با التجنک (که سپهدار
نامدار از آن پس او را بلقب تاجریاد میگرد) همه اشیای
بدست آورده قلعه را بدست حیدر علی خان بزر نقد فروخت
و با وی عهد کرد که بقیة العمر سر از جاده اتحاد و بیرون نکشد
و در راه رضاجویی ثابت قدم باشد و بوسیله عرضداشت،
بنای دوستی و اتفاق و اساس یکجہتی و وفاق فیما بین آن سپهدار

و شاه دهلي موتس گرداند چنانچه پس از انتضای روزی
چند سفیر محمد شاه پادشاه دهلي با اتحاد نامه و سپر و شمشیر
مرصع کار و پاکلي جواهر دار و چتر جواهر نگار و ماهي و مراتب
و کوس و علم باد يگر هدا ياد نوادر روزگار رسيد و آذانه فتوحات
تازه و بلند نامي بی اندازه اش آذيره گوش جهان و جهانيان
گرديد ؛ اکنون سپهدار نامدار با لقب غراي نواب حيدر عليخان
بهادر خوانده شد و ازین پس این امير کبير درین کتاب بهمين
لقب یاد کرده خواهد شد ؛ نواب حيدر عليخان بهادر پس از
تخیر قلعه با جماعه مرهته همواره در جنگ و پیکار غالب آمده
قلعه مرگسرا و مکھيري که از مضافات صوبه سرابود از ایشان
بزور برگرفت و خطه ايسنگري یا سار ايتهر ف خویش در آورد ؛



استغاثه مهابل هي متبتناي بيلار سنبه و راجه بل نور دار الملک
کنوه از حيدر عليخان تابل ستیاري او بومسند راجگي که
حق او بود و راني بيوه بغصب متصرف آن شده متمکن گردد،
در سال يکزار و هفصد و شصت و دو عيسوي بيدار سنبه و راجه
بد نور لاولد مرد اگر چه پیش از وقوع این سرگذشت
ناگزير، بر حسب شريعت هندوي برهن بچه مهابه هي نام را
پسر خوانده یا بمبتناي برداشته بود وليکن بيوه راجه، پسر خوانده

مذکور را هیچ محل ننهاد و در امور ریاستش دخل نداده
خودش سند آرای حکومت گردید ؛

چون حکومت کنره از مضافات صوبه سر اشمرد
می شد بر همین بجه شکایت نزد حیدر علی خان که حاکم آن صوبه
بود برد و در یوزه و ستیاری از و نمود تارانی را از سند
حکومت بیرون راند و او را بجایش بر سند راجگی
بنشانند ؛ نواب حیدر علی خان که همواره این چنین واقعه
را از فتوحات غیبی می شمرد فرصت کار مغتم شمرده
نخست ، فرمانی با حضار رانی صادر فرمود ؛ و لیکن چون رانی
در برقع زنان ، دل مردان داشت و از رهگذر اختلال
امور سلطنت دهلی از دیر باز خورده آن شده بود که احکام
بادشاه و دیگر اعیان و دولتش را خوار دارد و سر باطاعت
آن فرد و نیارد ، رسول حیدر علی خان را چنین پاسخ داد که
من سر خود این دیار را فرماندهم و بنا بران سر بر خط فرمان
کسی نمی نهم چون اینگونه جواب ، نالایم طبع حیدر علیخان
که حیله از بهر شکر کشی و ملک گیری میخواست ، آمد ،
عزیمت جنگ را تصمیم نمود ، و لیکن صعوبات طرق
و دشواری گذار آن بوم و بر سنگلاخ ، عایقی بود عظیم از بهر
عبور لشکر ؛

بر خوانندگان این سواد پوشیده مباد که بد نور بلده حاکم نشین ولایت کنره، یکی از شهرهای نامی هندوستان شمرده می شود در این زمان عدد سگانش کمتر از پنجاه هزار نبود و لیکن این قلّت عدد با وسعت و فراخی آن بلده که دوره اش از سبب فرسنگ متجاوز است هیچ مناسبت ندارد، دزینهار این حرف فراخی، محمول بر مبالغه نخواهد گردید هنگامیکه بر خصوصیات آینده نظر کرده خواهد شد که کوچه و برزن های شهر بد نور اکثر تا دو فرسنگ بر خط مستقیم میکشد و در اغلب محلات آن، اعیان و ارکان دولت کنره اقامت دارند که خانه های ایشان در میان ساتین و سیع می باشد که محتویست بر آبگیر و خانچه ها و انواع درختان بلند که بر تمامی طرق و سبل سایه می اندازند و بر دو رسته بر زنهای شهر جویهای آب شیرین و صاف و روشن که دیدنش دیده را نور و سینه را سرور بخشد روان است دشوار و طرق، دیگر گونه تبلیط بجز فرش سنگریزهای کوچک ندارند؛

این زیبا شهر عسرت بهر در جوار کوچه واقع است که بر قلّه آن حصنی است حصین و استوار و پس از آنکه ستمرف دولت حیدری در آمده در تخصیص و احکام آن

اهتمام بیشتر رفته و این کوچه در میدان گاهی است که
 قطرش پنج یا شش فرسنگ است و گرداگرد آن جبال
 و غیاض متشاعر که بهر جانب تابست فرسنگ بیش
 محتمل میگردد بنحویکه عبور از آن هر آنکه دشوار است بجز از
 کوچه تنگی که بر هر مسافتی کوچک قلعه دارد از بهر حمایت
 راه از هجوم افواج یگانه ، و همانا این نوع عقببات از بهر لشکر
 قاصد آن شهر سدی است مانع از عبور زیرا که بر هر چند گام آنرا
 بفوجی سبکمایه در آن راه تنگ میتوان معاوقت نمود
 و اقامت گاهی دیگر از برای آن لشکر بجز همان رهگذار
 ضیق نیست و در آنجا عرضه اخطار از حملات سکنه آن دیار ،
 زیرا که ایشان از کوچه و طرق تنگ آن آگاه اند
 و بر اعدای از آن تنگچه و همواره کمین کشادن میتواند
 و جنگل آن اکثر از قصببات وجود پذیرفته که بریدن آن
 دشوار است و سوختنش دشوار تر و تمامی شمشیر و غیاض
 مادی شیر و پلنگ و خرس و فیل ، و پراز حیات
 و میمون و حشرات زهر پاش و همیل ؛
 اینچنین عوایق و موانع نامندفع سختی هر آینه سنگ راه بزرگ
 بودی از بهر عزیمت حیدری اگر آن پسر خوانده راجه
 که محبوب ساکنان آن دیار و امیران آن دربار بود

خضر راه او درین ظلمات نگر دیدی؛ اکنون نواب حیدر علیخان
 بارادت تسخیر آن بوم دیر، بنگر را بگذاشت و پور
 خوانده راجه را همراه خود گرفته بسرکردگی شش هزار مرد
 از بهمین سوارانش و جمعی از پیادگان که خو کرده طی
 جبال و غیاض بودند روانه منزل مقصود گردید درین یساق
 پیر و لشکر حیدری همین عدت کثیر از نرگادان بود که بران
 برنج بار کرده بودند دیگر هیچگونه اسباب و اساس لشکر
 همراه گرفته متناسب حال نه پنداشته جریده با اسپ
 و قسیمی بسرعت قبول و دبور بسوی شهر بد نور بشتافت،
 کوچ لشکر حیدری بدان تیزی و اخفا صورت گرفته که
 در راه با هیچ معادقی از طرف رانی و دوچار نگر دید و پیش
 از آنکه رانی ازین چالش و جنبش خبر یابد لشکرش بسو ادبه نور
 رسیده بود سوارانش که متعود جنگ هرگونه بوم و بر بودند در دلهای
 بد نور یان که ازین جنس جیش سلاخشور پیشتر ندیده بودند
 از ترکتاز خود عظیم دهشت و هیبت در انداختند، مشاهده
 نیکو و رزش و سبکخیزی افواج حیدری و حضور پور راجه
 وارث سند راجگی در هر مقام حیدر علی خان را مقبول
 خلائق گردانید بلکه مردم آن دیار او را قطب محافظ آن
 بلاد انگاشته با کمال دلگرمی و احترام پذیرفتاری نمودند؛

بمجرد رسیدن افواج حیدر علی خان بهادر در میدان بد نور
سوارانش جمعیتی را از جنود رانی که از بهر مدافعه او
پیش آمده بودند هزیمت داده از هم پاشیدند و رانی
خودش که آنقدر فرصت وقت نیافته بود که خود را بهمان
رساند و از دستبرد سپاه حیدری خود را دور تر گرداند در عین
گریز، تعاقب کرده و برگرفته و پیش حیدر علیخان آورده شد؛
و ردایتی دیگر این است که رانی تاب مقاومت
افواج حیدری نیاموده در قلعه مستحق گریز و لیکن پس از
برداشتن صعوبت محاصره بیست و هفت روزه آخر کار
بفتوای اضطراب سر تسلیم پیش نهاد و سندن را بجای
بحر یف غالب داداد؛ مهابدهی که حیدر علی خان بهادر بادی
عهد و پیمان موکده با حلاف و ایمان بسته بود اکنون فارغ البال
بر ادج دولت و اقبال مرتقی گردیده خود را از مکاره
روزگار ایمن شمرد و لیکن از رهگذر گوش نهادن بمشورت‌های
بد آن زن نا بخرد کارش از مسند امیری بمحبس اسیری انجامید؛
تفصیل این اجمال آنکه پیش از مقابله و محاربه که بارانی
صورت گیرد برهن زاده متبناً با حیدر علی خان عهد و پیمان
بسته بود که بآزای این اعانت و امداد، بندر بنگلور با ضمیمه
خطه از آن مملکت که با سرحد مملکت میسور اتصال

دارد بر کار گزاران دولت حیدری داخواهد گذاشت
 چنانچه پس از بر نشاندن وی بر سنده راجگی، حیدر علیخان
 بکام دل دوستان با جمیعی از سواران متوجه منگلور گردید
 تا بضبط و تصرف آن پردازد، و لختی از سپاه خود را در ظاهر
 شهر رانه بد نور باز پس گذاشت؛

رانی بوقوع این روداد حرمان بنیاد، خیلی خسته خاطر
 می زیست و هیچ نمیدانست که با چنان حریف غالب
 که او را بدین روز سپاه در نشاند چو تدبیر کند تا در کار
 او شکست و تباهی راه یابد؛ آخر کار رو بدین حیلست
 در آورد که با پور خوانده راجه، اظهار دلخوشی و ملاطفت کرده
 ریاکارانه او را بر راجگی قبول دارد و تا توان خود را خیر گال
 و هوا خواهش و انموده در تباهی نواب حیدر علی خان فکری
 کند یا چاره اندیشد؛ بنا بر آن تا نزد آن جوان ساده دل
 خیر اندیشی و نیک خواهی خود را بمقام ثبوت رسانیده
 باشد، نخست باز بان هر چه تماشتر حرب و شیرین
 در عنوان هوا خواهی او را سرزنش کردن گرفت که
 باقتضای خرد سالی و ناعاقبت اندیشی بنام خشک راجگی
 قانع گشته اقتدار و اختیار خود را بر دست مسلمانان بدین
 و سفاکی نگویده آئین و اسپرد که احتمال قویست که بعد

چندی او را از باقی مانده ریاستش نیز بی نصیب، و تمامی آن مملکت را از آن خویش گرداند؛ القصه با مثال این سخنان ابله فریب آن جوان ساده دل را آنچنان در دام کشید و رام گردانید که ادا از عهد و میثاق بسته اش با حیدر علی خان، نادم و پشیمان گردید، و منصوبه رانی که از بهر اہلک نواب حیدر علی خان بسته بود در نظرش متحسن نمود؛

در زمان اقامت حیدر علی خان در بد-نور، دولسرای راجہ کنرہ منزل گاہ او بود و گمان غالب آنکہ هنگام مراجعتش از منگلور در همان دولسرا نزول خواهد فرمود؛ و ازین مشکو تا معبدی بزرگ در آن نزدیکی، راہی بود پنهانی زیر زمین کہ ہچکس جز رانی بران آگاہی نہ داشت، رانی، غریمت آن جرم کردہ بود کہ بنیاد بوم آن مشکور را از خشت و گل تہی گردانیدہ بباروت پر کند و در شبیکہ حیدر علی خان با خاصان و مضبدارانش درون آن، بخوردن طعام مشغول باشد بآتش دادن باروت، آن مکان را پیراند، و در همان زمان افواج ریاست کنرہ در عین جوش و خروش و ہنگامہ و پریشانی بسر کردگی راجہ زادہ دمار از روزگار جنود حیدر علی بر آرد؛ الحق این منصوبہ بآسانی تمام صورت گرفتہ چہ برہمن

دوستان را رانی بابر همنان آن معبد نهانی در ساخته بود و ایشان را از آن خود گردانیده؛ اکنون نواب حیدر علی خان از منگلور باز گردید و آنوقت که اهل اک حیدر علی خان در آن اندیشیده شده بود پیش آمد؛ قضا را بر همنی از بر همنان آخه داد که از کردار بر همن زانی و رانی نیک متشکر بود بحیله خود را در آن انجمن در آورد و بر تمامی منصوبه پنهانی آن نگوئیده خصال رانی، نواب موصوف را مطلع گردانید، حاضران، انگشت بدندان گرفتند ولیکن نواب حیدر دل، هیچگونه از جانزفته بکشف این ماجر افرمان داد تا پس از انکشاف حقیقت حال، رانی را باشوهرش بر همن ناسوده فن و دیگر همکاران آن زن بزاری بکشتند، و پور خوانده راجه را اسیر کرده بقلاع گهیری فرستادند؛ بدین نخط آن کشور سر تاسه ضمیمه مملکت حیدری گردید؛

از کتاب فتوحات برطانیه در ممالک
هندیه مشهور بجایار جمعه



تظلم نمودن پسر راجه ملک کنره یا کناره از تسلط
مادرش بر مملکت موروثی پیش حیدر علیخان و متمکن
گردانیدن حیدر علیخان او را بجای پدر و صلح دادنش
با مادر و بتصرف در آوردن شهر منگلورا و لا و تمام
مملکت بعد از آن بعلت غلامی که رانی نسبت
باواندیشیده بود ،

شگفتی ز کردار حیدر شنو	نوی نو آئین دیگر شنو
چو آورد بوم سارا بدست	سر سرکشان کرده یکباره پست
ردان بود اختر بهروزیش	فزایش همی داد در روزیش
کنار که بدکشوری بس بزرگ	نشیمنگه را جگان سترگ
ز بس خوبی خاک آن پاک بوم	شدی آشکار انگبین از ز قوم
در ختش همه صندل و حاج و عود	کشیده همه سر بحر خ کبود
پراز میخک و فلفل و جوز و هیل	همه بیشه و دشت و راغ و سبیل
در انجایی رای بد که خدای	چو زمین خالدان شد بدیگر سرای
بجایش یکی خور و کودک گذاشت	بجزوی دیگر جانشینی نداشت

پسر نارسیده بده زانش مام
 چو مردان پیداشت کار جهان
 ز کشور نماندیش پوشیده راز
 سپه را بآئین نگه داشتی
 کشاو رزو بازارگان سر بسر
 گرفته همه را بزیر پناه
 چو رایان و فرماندان سترگ
 رسیده چو شد کودک نارسیده
 نشستن بجای پدر کرد رای
 پدر چون شود خاک در قعر گور
 بخوردی ممیراد کس را پدر
 چون از زنی سر بشاهی کشید
 بشاهی دلش چون شده شیفته
 بامروز و فردا کشادی زبان
 سخن بود و ز دراستی ناپدید
 بیازرد از مام و پر مرد روی
 بگفت از بر دی ببندی کمر
 ز ماهی همه بر فرازی سرم
 سپاس ترا پاس دارم بجان
 گرفته بکف کار از مام
 بهر شهر و جاداشت کار آگهان
 چه از راه کوتاه چه راه دراز
 ره در رسم شایسته نگذاشتی
 ز هر گونه گون مردم پیشم در
 به نیکی نموده بهر کس نگاه
 جهان را نه تا گشت خوردش بزرگ
 دلش مهر و پیوند شاهی گزید
 ز مادر نشد آرزویش روای
 کم از خاک گردید پدر مرده پور
 کشاو رز باشد اگر تا جور
 بجز خود سزاوار شاهی ندید
 جوان را با امید بفریخته
 ز بانس نبود آتش ناباردان
 ز مادر چو فرزند شد نا امید
 ز جید از ان در دشت چاره جوی
 مرا بر نشانی بجای پدر
 کشاده کنی دست بر کشورم
 بگنج پدر آنچه باشد نهان

سپارم فرادان ازان خواسته بگوهر همه چیز آراسته
 جدا کرده از کشورم منگلو ر یخشم نباشم ز فرمانت دور
 تو باشی بران مرز بر مرزبان چنان چون بود تن بفرمان جان
 مر آن شهر باشد بفرمان تو کسی سر نه پیچد ز پیمان تو
 چو بشنید حیدر سپه بر نشاند بسوی کناره به تن دی براند
 بنزد دژ آمد چو از دور راه زن رای آمد برون با سپاه
 دولشکیر چپ در است سر بر زده زمین گل شد از خون هر دو رده
 پس از آنکه بیار پیکار شد زن از بخت و اژدو ن گرفتار شد
 تا یید با شیر نر ماه شیر بیفتاد در جنگ حیدر اسیر
 بر خویشان خواندش آن سر فراز نکرده بد دست بروی دراز
 پسر را بیاد رده نزدیک مام سوی آشتی نیز سپرده گام
 دل هر دو از کینه پرداخته دو سینه ز کینه تهی ساخته
 دونا ساز گرا بهم ساز کار نمود و ز دو دوازده و آنها غبار
 دل مام خنود شد از پسر بآئین بد و داد جای پدر
 نشیمن شدش جایگاه مهی کشاده دودستش بفرماندهی
 ز بازوی حیدر رسیداد بکام همش مهربان گشت آشفته مام
 چو شد رای زاده برائی بلند بعهد و پیمان شده کار بند
 بجا آوریده همه سر بسر نکر دایچ از گفته خود گنر
 وفا پیش خوانده جفا کرده دور سپردش در دوباره منگلو ر

جدا گشته زو حیدر نامجوی
 که آنجا که را بگیرد بدست
 نشانند ز خود مرزبان جایجا
 چو شد حیدر از زاده رای دور
 چه گفتش بگفتا که ای پور خام
 بنایست او را ترا گشت دوست
 بد آید بانجام زین کار کرد
 بود او دستان و بیگانه دین
 مسلمان اگر چون فرشته بخوست
 بود نیک شان بد زبده شان سخن
 بگیرد همه کسورت را بدست
 شود ز دبه کشور و دین ما
 دلیریکه امانی او اژده
 اگر تو بگردون برای بلند
 شوی گرد ریاز بیمش نهان
 چو او باز گردد بدین جایگاه
 بر آرد باید ز جانش دمار
 تنش چون شود از روانش تهی
 دگر نه تو مرغ خویش را مرده گیر
 بد آنسوی بالشکر آورده روی
 بد آنسانکه شاید دهد بند و بست
 گمارد ز نزدیک خود پیشوا
 بر غمش سخن رانده مادر پور
 ندانسته از سروری جز که نام
 ترادر جهان بدترین دشمن اوست
 به پیش آید تریخ و تیار و درو
 به بیگانه دینان بود پرنزکین
 چو دبانگری بد تر از دیو اوست
 سزاید اگر کس نیاید بین
 بکیش نیاگانت آرد شکست
 برافتد از د نام و آئین ما
 نباشد از د چون شوی تور
 کشد بر زمینت خنجم کند
 چو ماهی بشست آردت بیگمان
 در ساخت باید نهانی تباہ
 بدستان و نیرنگ فی آشکار
 بماند بتو فرماندهی
 سرتن بخون اندر آورده گیر

جوان چون ز مادر شنید این سخن
 بگفتار مادر نهاده دو گوشش
 گذشته ز رسم و راسخستان
 پیاداش نیکی چو شد بد سگال
 سگالیده باهمد گرم و پور
 بکاخی پیادوده او را فرود
 فرود آوریم آنرا بر سرش
 سگالش بدینگونه آمد بجای
 کنون حال زن بشنوا ی نیکخوی
 چو جوینده کام بود و هوا
 گزیده بکاشش یکی برهن
 در اخواند نزدیکش آنچاره گر
 برهن پرستار بتخانه بود
 فرادان باذین پیار است
 پی حیدر آتخانه کرده پسند
 بگفتش ز بتخانه تا آنرا
 کشاید بزیر زمین ره فراخ
 بدانسانکه فرمود آنشوم زن
 چو حیدر پیرداخت از منگاور
 فروشه بانذیشم سر تابین
 سپرده روان و دل و جان و هوش
 بکردار بد گشت همد استان
 بزندان بسر برد بسیار سال
 که چون دار سد حیدر از منگاور
 گسسته نهان کاخ را تار و پود
 بجاک اندر آید سر و افسرش
 میان زن و پور نا پخته رای
 که چون بود کارش پس از مرگ شوی
 چنان چون بود راه نا پار سا
 از و شاد ز انسانکه از بت شمن
 بگفت آنچه بودش بدل سر بسر
 بنزدش یکی خانه شاننه بود
 بزینت چو فردوس پیراسته
 که بر جانش آرد بد آنجا گزند
 نماید زمین را تهی جایجا
 رساند نقب تازیر کاخ
 بانجام آورد آن برهن
 بیامد بجائیکه بد مام و پور

پذیره شده پور و دام و سپاه
 بی پیوسته با او ز هر گون سخن
 که ایوان از مردم چو مانند تپی
 کسی را که ایزد بدارد نگاه
 بفرمان داورنده جان و تن
 نشسته در انجای بدرای نو
 جزایان سران سپه سر بسر
 بحیدر سخن گفتن آغاز کرد
 نهان بخیه افگند بر روی کار
 شنید و دانش بر آشفست سخت
 کاینکه بودند انباز کار
 هماندم زن و دراز داران او
 بدژ خیم فرمود کز تیغ تیز
 به بسته ببند گران پای رای
 برد کرده زندان یکی از حصار
 سوی رانه بد نور شد با سپاه
 شد آن شهر و کشور مراد راری
 بدست آمدش خواسته پیشمار
 که آنرا کران و کنار ه نبود
 دران کاخش آورده از گرد راه
 همی جست هنگام آن خیره زن
 بحیدر فردو آورد از اباهی
 نگر دزدستان دشمن تباه
 بکاخ اندر آمد یکی بر همین
 همان مادر کشور آرای نو
 نشسته یکی ایستاده دگر
 سر را ز پوشیده را باز کرد
 برو نقب پنهان نمود آشکار
 بران مادر و پور گم کرده بخت
 بفرمود بستن بند دراز
 دران کار انباز و یاران او
 برانگیزد از جان شان رستخیز
 فرستاد در شهر و بوم سرای
 نشاند پیاکش بسی استوار
 که آن شهر بد رای را تختگاه
 فرهمند را شد فردن فرهی
 ز رایان و نام آوران یادگار
 شمردی اگر کس شماره نبود

ز زر و سیم آموده انبار ؛ ز هر گون گهر بود خردار ؛
 طرایف ز هر گون بابونه بود نفایس بسی توده چون کوه بود
 نگار هیونان و پیلان مست زرد گوهر آموده جامی نشست
 چو الماس شمشیر زرین نیام ز زرین و سیمین رکیب و ستام
 ز درع و ز خنجر ز خفتان و خود بکس هیچ اندازد پیدا نبود
 ز بسیار کس گنج انداخته باند و ختن در جگر سوخته
 چو فرخنده بدر و ز فیروز مرد بدستش بیفتاد بی رنج و درد
 از ان کشور و گنج و آن خواسته فرادان بشد کارش آراسته
 ز گردون در ا بود چون یادری رسانده بشان سه همسری
 همان جهان زد گرفته شمار ز ناسش هراسان بسی نامدار
 چو زان بوم آمد بدستش زمام بگردانده از رانه بد نور نام
 بفرمود تا مردمان سربسز مر آن شهر خواند حیدر نگر
 القصة ، استکشاف این خدیعت پنهان ، سبب از دیاد
 حوزه مملکت نواب حیدر علی خان بسوی سواحل زاینده
 گوناگون محاصل ، و محتوی بر چندین بنادر خدادند فرادان نوادر ،
 و مقدمه فتوحات تازه بسیار ، در مرز و بوم ملیبار گردید ، تمامی
 ملک کنار و یا کناره که کشور است سیر حاصل مشحون
 از انواع خیرات سمایی و انجای برکات ارضی و مائیه
 مخزن از کنوز بحری و کانی شایسته روایی حاجات حیوانی

و بایسته هوسزدائی اهوای انسانی، برنج که غالب غذای
 ساکنان آن ممالک است از چینه بنجین و پیمودن
 بیرون، و فلفل گرد و دارچینی و میخک و هیل و جوز و غیر آن
 از توایل و مردارید و بُس و صندل و عاج بدان فرادانی و
 کثرت در آن مرز و بوم پیدا می شود و از آنجا بد یار دور و
 نزدیک می برند که آن مملکت را از نیجهت ذخیره گاه و انبار خانه
 تمامی هندوستان می نامند؛ در کوهستانش معادن طلا و الماس و
 یاقوت و لعل و دیگر اجبار بیش بها است و در قلعه رانه بد نور
 خودش که دارالملک آن مملکت است گرانمایه کان زراست؛
 هنگامیکه نواب حیدر علی خان بهادر متصرف آن مقام شد، گنج
 شایگان بل کنوز بیکران از زر سکو و خشته ها و لعبته های
 زر و زیورات و اجبار شمین و جواهر زدها هرندرت آگین
 در آن موجود و ذخیره کرده یافت، اگر بردایت مردم
 فرانسیس که درین یساق همراه حیدر علی خان بودند اعتبار کرده شود
 ایشان میگویند که نواب فرمود تا خزینه مردارید و اجبار
 گرانها پیش نظر ایشان به پیمانهای غلبه به پیمایند؛ و از آنجا
 چند تا انبار از زر و زیورات مردارید و غیره فراهم ساخته بودند
 که هر یک در ارتفاع از بلندی آدم که براسپ بلند سوار
 باشد متجاوز بوده؛

درین فیروز مندی حیدر علیخان قاطبه لشکریان و منتسبان دور
و نزدیک خود را با نعام یکنیمه ساله مشاخره مستهجن و شادمان
گردانید و قلعه داران و سپاهیان را نیز که بر صهیجات
متعین بودند فراموش ساخت و ازین خیر بنی بهره و محروم
نگذاشت؛ نام منگلور را به کورتیال یا شاه بندر تبدیل نمود
و رانده نوره را به حیدر نگر (چنانچه بالا مذکور شد) اختصاص
نخشد، و خود را بلقب بادشاه کنره و کارگس (کوچک
ریاستی واقع بر جنوبی سرحد کنره و محاط بکوهستان که
ادرا از کنره و مملکت میسور و مرزدوم مالیار ممتاز و منخاز
می کند،) ملقب گردانید،



توجه فرمودن حیدر علیخان بتسخیر آن نواح که ازین
مملکت بتصرف جماعه پرتگیشان درآمده بود و اعانت
جستن قوم ماپله از حیدر علیخان و جزئیات احوال دیگر
که درین یساق روی نمود،

پس از اعزاز دارالملک کنره حیدر علیخان در بهرهای
مهاکب جدید خود رفته کیف و کم آنرا پردهش نمود و هر جا
بفرماندائی مقبول دستم گردید؛ سپس خواست تا آن
خطه را که پرتگیشان ازین مملکت جدا ساخته در تصرف خود

داشتند باز منضاف آن گرداند ؛ چون اینجماعه سر بانقیاد او
 فرد نیادر دند او بی هیچگونه تاأل و اندیشم برایشان حمله آورده
 باندک صعوبت ناحیه کار دار و قلعه اش او پر را که در سر زمین
 سند واقع است و سابق ازین از مملکت کنه جدا
 ساخته شده بود بقبضه تصرف خود را آورد ؛ چون هنگامیکه او در تهیه
 محاصره قلعه راسه بود که در سرحد راس راسه واقع است و همین
 یک عایق و سنگ راه پیش رفتن او بوده به بلده گوئ
 نشیمن قدیم پرتگیش ، یکسر مردم فرنگستان فرانسیس و غیره
 از یاریگری حیدر علی خان بهادر بر جنگ پرتگیش سر باز زدند و
 حیدر علی خان می دانست که از افواج هندوستانی برگرفتن آنقلعه
 از حیرت امکان بیرون بود بناچار باجماعه پرتگیشان طرح آشتی
 افکند و ایشان نیز این مصالحه را مغتنم شمرده ناحیه کار دار را
 تسلیم وی نمودند ؛

چون حیدر علی خان از بوم و بر پرتگیش به منگلور باز گردید درین
 مقام سفیری با احتشام از قبل قوم ماپله نزد او آمد ، گرده ماپله
 طائفه اند تازی نژاد از روزگار دراز بر تمامت سواحل ملیبار پاشیده
 دور آن مملکت سکنا برگزیده ، اوقات زندگی بسوداگری
 می گذرانند یکسر تجارت خشکی و دری آن دیار مقصور برین
 قوم است بنابران ایشان دران مملکت از تو نگرترین

مردم شده اند و همگی سرداران دریان آنجا هنگام
 ضرورت از ایشان بسودی خیلی سنگین وام میگیرند ،
 چنانچه تمول این مردم از ینگونه سود و از بار بار در حساب گرفتن
 و مضایف اصل وام گردانیدن آن ، روز افزون گردیده
 است و مهتران آن دیار از ین ممر بروز سیاه تهیدستی
 و افلاس نشسته ؛ و چون کثرت مال و نعمت اغلب
 سبب خود بینی و باد بدست مردم می افتد این طائفه در ین
 زمان یکباره از مرتبه شیوه خود ، پافرا ترک گذاشته بودند
 و هوای مهتری و سرداری در سر ایشان پیچیده بود خاصه
 بمشاهده نمودن عروج علی راجه که جوانی بود از قبیله خود شان بغراز
 سنگاسن راجگی یاسریر فرمانفرمائی آن دیار ؛ و این علی راجه پسر
 یکی از اغنمای قوم مایله مردی بود خوب رو و اقبال مند در عهد جوانی
 دختر راجه کانانور از قوم نانر بروی عاشق گردید و پدرش

* اصل و نسب قوم مایله بعرب می پیوندند و لیکن شکل و صورت ایشان با عراب چندان
 مشابهت ندارد ؟

+ از پاستانی تواریخ چنان مفهوم میگردد که قوم نانر شرفای قدیم سواحل ملیبار اند
 یکی از رسوم قومی ایشان که از گونه طرفگی خالی نیست اینست که بجز اولاد نرینه
 خواهر ، هیچکس را بوارثت قبول نمی دارند یا وارث ایشان منحصر است در خواهرزاده
 میگویند که داعی بر تقدیر این دستور خلاف جمهور مزید غیوری و فرط ولع ایشان بر دشمن
 شکنی و عدو مالی بوده تا از جهت نداشتن آل و عیال از بهر مقابله اعدای و مقاتله
 ایشان نیکوآماده و مهیا بوده باشند ؛ و چون خواهرزادگان شایسته استعمال حرب و سلاح

با همه اختلاف دین و ملت بر رنم عقیده قومش که رشت
و پیوند با قوم دیگر جائز نمی شمارند دختر خود را برضا و رغبتش بزنی
علی داد و در مرض موتش از راه وصیت حکومت کانا نور
بر وی گذاشت و علی را علی راجه ساخت ؛

سرداران نائربیدین این خوا و ضاع و اطوار متکبرانه طبقه پاپله
بر آتش رشک و غیرت می سوختند و اکثر از ایشان
خاصه سرداران خداوند حکومت و اقتدار در اد کردن زر
و اعم ایشان نیز مضائقه می نمودند ؛ این بود حال مردم ساکنان
مالیبار و محامه رئیسان و مروسان آن دیار در آن زمان که
حیدر علی خان بر مملکت کنره و جوار سواحل مالیبار که ریاست
کانا نور بر سر حد آن واقع است فرمان فرما گردید ؛ علی راجه

جنگ میگردند در جنگ و پیکار پیروی خال خود میکنند و دیگر رسم این ، که بر رنم
مسلمانان که مردان شان چارتازن نگاه میدارند زنان مردانه این قوم چارمرد اختیار
میکند و خانه زن که از دیگر خانه ها جدا گانه می باشد چار تا دروازه دارد هرگاه یکی از آن
شوهر چارگانه بزیارتش می آید گرد خانه میگرد و شمشیر خود را بر میپوش میگوید
تا از آن صدای بر آید و انگاه دروازه خاصه اش باز می کشید و چاکر خود را با سلاحش
درد هلیز و اگداشته خودش اندرون میبرد و درین حال اگر مرد دیگر وارد شود چاکر
با علامش می پردازد که بی بی مشغول است در هفته یکبار هر چهار دروازه وامی گردد
و در آن روزه شوهران بی بی بزیارتش می آیند و با هم طعام میخورند و مانند عناصر
اربعه در یک تن ساعتی همدستان می باشند ؛ هر یک از این چاریار مبلغی از رز هنگام نکاح
به بی بی میدهد و تیمار و تربیت اطفال بر ذمت همی و حواله میبرد نائرزادگان
نام خاص پدر خود نمیدانند بلکه از شوهران مادر با خال خود حرف میزنند ؛

و مهتران قوم پاپاه بدین اعتماد خود را در ظلّ ظلیل ادا نموده بودند که نواب حیدر علی خان پیاس اتحاد دین و ملت البتّه حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و بر باز یافت گردانیدن دام از قوم نائر، امداد و اعانت از ایشان دریغ نخواهد داشت ؛

این سفارت را حیدر علی خان با کمال اعزاز و احترام تلقی نموده سفیران را با هدایای گرانندها سر فراز فرمود و حمایت و رعایت خود را خاطر نشین ایشان گردانید ؛ چون طبقه پاپاه بهره از جهاز رانی داشتند و علی راجه چندین جهاز پربار آماده روانگی داشت و حیدر علیخان از بهر این مصلحت ملکی که او حلقه از مراکب دریائی مهیا داشته باشد تا سواحل ممالک او را از تاخت و تاراج مرهتّه و دیگر رهنان دریائی حمایت و حراست نمایند ، علی راجه را بزرگ امیر البحر خود گردانید ، و شیخ علی برادر او را سربراه کار امور دریا و بنادر دریائی تجارت ممالک خود ساخت ؛ نیز مبلغ گرانمایه از زر بدو اسپرد تا جهازات نو بخرد و نباسازد ؛

حیدر علی خان مملکت کنزّه را از همین عطیات یزدانی در حق خویش داذ بهمن مواریث که بعد از خود بوار ثانش واکذار دهنده داشت (الحق پندار او قرین راستی بود

د از پرتو نیکو د اوری بی بهره فی) بنا بر آن خواست تاجید ر نگر را
 دار الملک سرتاسر ممالک خود گرداند، سپس تمامی
 مردم خانواده را بد آنجا نقل نمود و اراده صمیم جید ر علیخان بهادر
 همین بود که درین مملکت آنگونه حکومت مکرمت آئین
 مرحمت قرین را بنهید که بدان خود را محبوب ساکنان
 آن مرزد بوم گرداند و ایشان بادی بجای اطاعت و انقیاد
 مهر درزند (و این خود غایت سعادت این جهانیدست)
 و میگویند که او درین امید بیش از آرزو کامیاب گردید؛
 و حکمرانی دیگر ممالک محروسه را بر خویشاوند و قریبان خود
 بدین نمط توزیع نمود؛

حکومت بنگلور و توابع آنرا بعم خود ابراهیم علی خان تفویض
 نمود و اد تامت مید ازین ریاست بهره ور ماند، و مخدوم علیخانرا
 (که در سند مملکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود)
 به فرمانردائی سلطنت میسور اختصاص بخشید؛ و مرزا صاحب را
 به طرفداری سراد مضافات آن نامزد فرمود و عمرزاده خود
 امین صاحب را بفرماندهی بسنگر ممتاز گردانید؛

چون علی راجه امیر البحر حلقه از جهازات فراهم آورده بود
 در آغاز موسم سفر دریای هند، جزائر مالدیوه را بیهانه اینکه
 نسبت بقوم اد از ساکنان آن جزائر حیفی رفته است

مفتوح ساخت و پس از آنکه بادشاه آن جزائر را
با سیري گرفته بود، از غایت سنگيني هردو جهان بنش از
چشم خانه برآورد؛ چون سپاه و نشان حیدري بر مرکب خود
برده بود هر جا که در دریای رفت بحریان با کرام و احترام او را
مرتبطی می شدند؛

چون علي راجه با جهازات مظفر خود به منگلو مراجعت نمود
از بهر ادای وظائف خدمت بحضور نواب حیدر عاينخان آمد
و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از بیداد گري
و بیداد پندني خیلی اجتناب می ورزید بمشاهده این ستمگري
که علي راجه، مصدر آن، نسبت بر راجه مالدیوه شده بود آن قدر
آشفته و ناخشنود گشت که بزودي علي راجه را از مرتبه
اميري حلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردمي علي راجه خیلی
متاثر گردید و از راجه مالدیوه در یوزه عفو و بخشایش نمود و
پس از اظهار این معني که اد چقدر از این روداد بیداد بنیاد
متاثر و غمناک گردیده و استعمال هر گونه استمالت و دلجوئي
که در قدرتش بود، از مشکوی شاهی، دولتخانه از بهر سکونت
راجه مظلوم معین فرمود و جایگيري که دخل آن فراهم ساختن اسباب
مسرت و خوشدي آبخنان کس محترم را در این چنین مقام
کافي و بسنده تواند بود نامزد آن بزرگوار نمود؛

انتراع مملکت کنتره که ساعی اورنگ زیب عالمگیر
در تخییر آن رایگان رفته بود دثمری بنخشیده و استخلاص
جزائر مالدیوه که در عدد بسیار افزون از حصردشماراند و اکثر
سلاطین مغولیه را از آن آگاهی نبود، آنقدر در مکنست و جاه
حیدر علیخان افزود که تمامی امیران هندوستان و سرداران
آن، سفیران خود را از بهر ادای رسم تهنیت و مبارکباد
نزد حیدر علی خان بهادر روانه نموده بودند و شاعران مدحت
سردار قصائد خود مرتبه ادرا بر رتبه اسکندر ذوالقرنین
و تیمور لنگ ترجیح و بالائی داده؛

یک سال پیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالی نگر
دوری نگزیده دانه را بنگذر اشتغالش با سور و ابسته
مهمات دیوانی و لوازم عشرت و کامرانی چنان می نمود که او
بد و اعی آسایش و استراحت که تا حال از ان یکسر بیگانه
میزیست نیکو شادمان و سرور بود؛ در چنین حال مسرت
اشمال که جهان از کشش و کوشش عرب و ضرب
آسوده بود و ساقی دوران، رقیق خوشدلی و سرور بر بندیمان
بزم حضور نواب حیدر علیخان می پیمود ناگاه تذکر آنعهد و پیمان

* شاعریکه در دیوان دولت حیدری بمشاهده هزار روپیه بسر کردگی هزار نفر مقور
بود واقعات شایسته و فحوات بایسته او را منظوم می ساخت ؟

که حیدر علی خان با قوم مایله در حمایت و رعایت ایشان
نموده بود همت والا نهست او را بران می آرد که بساط
عیش و نشاط در نوردد، و نطق چاشگری و ساق بر میان
بند، ندیمان ایوان بزم دوستگانی را الوداع، و حریفان
میدان رزم خون آشامی را مرجا گوید بر نغمات ملاهی و نوای
بربط و چنگ صلیل اسلحه پیکار و ططنه کوس جنگ برگزیند
و بجای ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در
دست گیرد،



بقتل آوردن قوم نائر جماعه مایله را و آمدن نواب
حیدر علی خان بهادر با انتقام آن فعل ناشایان و پندیره
شدن علی راجه او را و مساویه کردنش با نائران
و منهزم گردانیدن ایشان،

به نائر به ییاد چون مایله شده بر رومه همچو گمرگان یله
پینلنده هر کس پی دام خویش بسی مرد بیچاره در دام خویش
شده بینوا سوز آتش بلند رسیده تر و خشک رازان گزند
بهر بر زن و شهر فریاد بود بنائر ازان بهره ییاد بود
چو شد سخت آزوده نائر گروه ز حد رفته ییاد و آمد ستوه
نشستند یکجا یگه رای زن برین بر نهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله
 همه را سراز تن نمایم دور
 ملیبار اندر یکی تن بجای
 ندیده در آغاز و انجام کار
 بدینسان ستم کی بهمدین خویش
 بخون ریختن تیغ افراختند
 بشهر و بر زن روان گشت خون
 بهرجا ز کشته زمین گشت کوه
 همه جامه بر خویشتن کرده چاک
 پریشان روان و پراگنده دل
 بنزدیک حیدر گریزان شدند
 بدرگاه ادباناگ و فریاد خاست
 برآمد ز غوغایکی رستخیز
 دلسهمچو دزیاد آمد بجوش
 بفرمود تا برکشیدند نای
 بنجرگاه او شد سپه انجمن
 دوده هزار از در رزم جنگ
 بسوی کنانور آمد سپاه
 شده شاد هر دو ز دیدار هم
 درین بوم هر جا بود مایله
 برانگیخته به زید خواه شور
 نمایم زین مردم تیره رای
 که شیر ی چو حیدر بود در کنار
 پسندد کشتد بیگمان کین خویش
 بسی مایله راتبه ساختند
 تن کشته پر خاک سرانگون
 هران زنده کو مانده بدزان گروه
 بتارک پراگنده تار یک خاک
 زخو ناب دیده زمین کرده گل
 از ان در دجویان در مان شدند
 ز هر گوشه آواز ه داد خاست
 چو بشنید حیدر سرش گشت تیز
 ز بس ناله زار و بانگ و غروش
 همه دشت پر شد ز پرده سرای
 تگاور سواران شمشیر زن
 گرفت و روان شدند نکرده درنگ
 علی راجه گشتش پذیره براه
 بسته ز آب سخن گرد غم

بنزد یکی شهر بد رود آب سراپرده ها را کشیده طناب
 بد انجامی آورد لشکر فرود ز نائرسپه نیز آنسوی رود
 پی کینه آمد گرداگر دوه ز بس مرد پوشیده شد دشت و کوه
 شیده بکینه رده از دوسوی به پیکار و نادر دهناده روی
 شد اندر میانه کما بیش جنگ نیارست نائرنمودن درنگ
 یکی آنکه از حیدر شیر مرد سپه بود خو کرده اندر نبرد
 شب دروز در زیده آئین جنگ بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
 دگر آنکه هر گز ز نائرسپاه بند دیده در گردش رزم گاه
 که آید بمیدان برابرش سوار بدشمن کند کوشش و کارزار
 چوناه گاه دیدند اندر نبرد بر اسپ تگادر سواران مرد
 فرادان ترسیده زان ترکتاز بیابان گرفتند در راه دراز
 برفتند بگذاشته رزم خوار پس اندر روانه تگادر سوار
 بکشتند بسیار دانداختند ز کشته بسی پشته ها ساختند
 بیفتاد مرده ز نائرنگروه بهر جادوان دشت مانند کوه

آمدن نوّاب حیدر علیخان از کنا نور بکلی کوت و استقبال
کردن رای ملّقب بساموری و تسلیم نمودن شهر و آنگاه
تخویف نمودن برهمنی ساموری را بمرتد گردیدنش
ازین کردار از کیش و مردود از قوم خویش و سوختن
ساموری بدین تخویف خود را با فرزندانش و مسلم
گردیدن ملیبار بمیدرعی خان بهادر،

بوم ملیبار ای نیک بخت	کلی کوت پیوسته بدپای تخت
در انجا کسی را که منشور بود	بساموری آمد مشهور بود
پدر بر پدر بوده اینش لقب	ز نامش جز این کس نبردی بلب
چو حیدر پسر داخت از رزمگاه	بسوی کلی کوت شد با سپاه
براهش هر آن شهر گام به پیش	ببهرد نمود آنهمه ز آن خویش
چو نزد کلی کوت آمد سپاه	شده کار سالار آنجا تپاه
برفته همه کشور او ز دست	نمانده بجز جایگاه نشست
سپاهش شده کشته و تار و مار	نه خویشش بجامانده نی یار غار
کسی کو بجامانده بد پیش اوی	نیارست کردن به پیکار روی
نجنبید ناکام از جای خویش	نه برداشت از جای خود پای خویش
به پیکار نغراخته یال و شاخ	نه در دازه شهر بست و نه کاخ

چو در شهر آرد حیدر سپاه
 بر و کرد هر گونه گوهر نثار
 روان گشت دستش گرفته بدست
 بتو گفت این بوم فرخنده یاد
 بگفتار عرب و سخنهای نرم
 بگفتش مخور هیچ تیار و غم
 سپارم بتو کشورت آنچه هست
 برو بومست از من نه بیند گزند
 ز هر گونه نیکی بدادش نوید
 چو کوتاه شد گفتههای دراز
 چو حیدر جدا گشت از پیش رای
 یکی برهن بدتر از اهرمن
 خمیرش سرشته ز ناپاک آب
 باتش زن دودمان کهن
 سزاوار پیغاره و سرزنش
 زبان از زفر کرده ببردن چو مار
 سرور و کشنده بهم همچو خوک
 چو گر به برافروخته چشم خویش
 بگفتش که ای گشته از راه دین
 پذیره شدش رای کشور براه
 گرفتش بمهر دل اندر کنار
 بیاورد او را بکاخ شست
 به پیش تو چون من بسی بنده باد
 بنوشنده در مهر او گشت گرم
 نیاید بروی تو از من ستم
 نگیرم از آن یک بدستی بدست
 بدانسانکه بودی کنم از جمند
 رمیده روان در آرمید
 به شکر گه خویش آمد فراز
 ز کاخ اندر آمد پیرده سرای
 بدانیش بد کیش و ناپاک تن
 سلکش مادر و غرس و کفتار باب
 سرا سوز و کاخ افکن و خانه کن
 بیامد بر رای آن بدمنش
 کشاده دنان همچو مردار خوار
 فرا کرده گردن بماتد لوک
 بگردار گرگ و بدیدار میش
 چرا مهر حیدر نمودی گزین

بد چون شدي يكدل و دوستدار
 به بی کیش و بدین شدي از بهر یار
 دهی گاو خواره سوی خویش راه
 بتر زین به باشد بگیتی گناه
 بداندیش بتخانه و بت شکن
 برارنده جان برهمن ز تن
 روانش پر از کینه از کیش ما
 به پیدا و پنهان بداندیش ما
 پیاداش این کار نائر گروه
 بر خنجد و گردند از تو ستوه
 نمایند ییرونت از قوم خویش
 بداند دورت ز آئین و کیش
 چو زنده بوی پیش ناید گست
 چو میری یکی تن نیاید پست
 نگردد کس انباز با تو بنان
 ترا کس نتواند بنزدیک خوان
 چو در کیش هند و ازین بد سزا
 که داند کس را ز دین شان جدا
 نباشد پرانده شد جان رای
 بتر سید دارندش از خود جدای
 شود در جهان خوار و بی آبروی
 ز غم اشک کرده رده بردی
 بآتش بر افروخت گاخ و سرای
 خود و هر کرا اندر آن بود جای
 یکایک بدان تیز آتش بسوخت
 جهان را دل از کار او بر فروخت
 بران برهمن بیمر ویشمار
 همی باد نغزین ز پروردگار
 چو شد سوخته رای با خان و مان
 نماند از کسانش بگیتی نشان
 ز کمبوده بختان نائر گروه
 پراگندگان گرد گشته چو کوه
 یکی لشکر گشن آراستند
 بناورد و پیکار برخاستند
 سپاهی فروتر ز مور و ملخ
 برابر بجیدر کشیدند نخ
 دلادر بماند شیر زریان
 به پیکار بسته کمر بر میان

پیامد سپه ساخته جنگ را برانگیخت از جای شبرنگ را
 برآمده و دار از هر دو سوی بچوگان شمشیر سرآ چو گوی
 فردان بغلطید در تیره خاک زیگان جگر بسی گشت چاک
 چو برق یمان خنجر آبدار نمایان بتاریک گرد سوار
 بسی خرمن زندگی سوخته چو خس زاتش ته افروخته
 ز نمر بسی مرد در رزمگاه بیفتاد برگشته روز و تباہ
 سه انجام از رزم برکاشتند بجدر برو بوم بگذاشتند
 سراسر شد آمرز او را رهی بنیردی باز دی و روز بهی



سوعصیان بر تافتن نائوان از اطاعت نواب حیدر علیخان
 بهادر و پیشینی موسم بوشکال قصص انتزاع بعضی از قلاع
 از تصرف کارگزاران حیدری نمودن و جمعی را از قلعه دارانش
 کشتن و لشکر کشیدن حیدر علیخان در عین طغیان سیلاب
 و جوش و خروش رود بارآن دیار و بتخریب و افساد آن
 بلاد پرداختن و به تن ایل نائوان سیه بخت سخت کوشیدن
 ازین واقعه نواب حیدر علی خان بنایت متاثر گشت
 و آنگنان بر خواهر زادگان ساموری مرحوم که مصدر این تباہی
 شده بودند آشفته و خشمناک گردید که بر سر انجمن سوگند

یاد کرد که زینهار بوم و براین تبه کاران سنگین دل باز پس داده نخواهد شد ؛

امیران کلیکوت بیاریگری سرداران تراونکور و کوچین جمعیتی گرانمایه از سپاه جنگی برکنار رود پانیانی که برد ازده فرسنگ از کلیکوت واقع است فراهم آورده بودند درین مقام از اوضاع شان چنان می نمود که ایشان نسبت بجنگ پیشین که متصل رود کنانور صورت گرفته بود بیشتر و خوبتر بدافعه و مقابله خواهند پرداخت ولیکن بتقریب افواج حیدری آنچنان حواس باخته و ترسان شدند که زینهار تاب مقابل شدن در خود ندیده سراسیمه دار باتمائی جنود بگریختند ؛ نواب حیدر علی خان رود را عبور کرده بر قلعه پانیانی حمله برد ، اگرچه این دژ در میان تمامی قلاع این مملکت در استحکام و حصانت بی نظیر بود ؛ چگونگی تاب حمله حیدری نیارده طریق تسلیم پیش گرفت و نواب حیدر علی خان هنوز در دنبال سپاه دشمن می شتافت و چون او درین چالش و یاق به کوچین رسیده و فرمانده آنروز بوم را مطیع خود گردانیده تمامی فرق نائز پیردی او کرده سر تسلیم و انقیاد بر خط فرمان حیدری نهادند و حیدر علی خان بهادر بدین شرط که ایشان از جمله رعایای فرمان بردار و خراج گزار دولت حیدری

بوده باشند از سرکشت و خون ایشان در گذشته تمامست
مرز و بوم قوم نائربدیشان و اسپرد ؛

و پس از آنکه سپاه و قلعه داران را از بهر حراست و پاسداری
کلیکوت و پانیانی تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را
بر راجه کوئنباتور ارزانی فرمود ؛ و این راجه بر همین بود فرمانده
ریاستی از مضافات میسور و از آن مملکت بکوهمستان
جدا گردانیده ؛ حیدر علی خان بهادر این عطیت را از مصالح
ملکی پنداشته که چون اینکس بر همین و محترم است در میان
طبقات مردم نائرد از کیف و کم آن دیار و رسم و عادات
ایشان نیکو آگاه است ایشان را در مقام آشتی و وفاق
نگاه خواهد داشت ؛

چون موسم برشکال که در نواح مایبار تادیر می باید و ملازم
بادهای تند و سیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدر علی خان بحکم
خردت آن سرزمین را داگذاشت و لیکن تا این مملکت نو
مفتوحه را هنوز در نظر داشته باشد ، او همین تا کوئنباتور که سکونت گاه
راجه مرزبور بود رفته در دولتسرای او رحل اقامت انداخت
زیرا که این مرز و بوم بیرون آن کوهمستان است که بنام
گهات خوانده می شود و عرضه آن باران و سیلانی که بر سواحل
ملیبار از وسط ماه اپریل تا آخر ماه سپتمبر مستولی می باشد ، حیدر علی خان

چنان می پنداشت که جماعه نائرسطوات افواج و شدائد حملات
 آنرا دیده و شکوهمیده اند، و چون ادبای ایشان طریق نیست و
 مواسات پیموده است سراز خط فرمانش برتخواهند تافت
 دیوغ اطاعتش را که بردوش شان نهاده بر نهج تسلیم خواهند
 برداشت، ولیکن حیدر علی خان دران زمان از رسم و راه
 آن جماعه خود بین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همین که یکبار
 آزاده شدند اگر چه جریمه ایشان کبیره باشد عفو و بخشایش را
 نمی دانند و تا از آزارنده، انتقام خود نگیرند نمی آراسند؛

هنوز ماه می تمام نگذشته بود که در یکسر سواحل ملیبار آدازه بغاوت
 نائرو خروج ایشان بر ر غم حکومت حیدری بلند شد؛ آغاز این
 خروج از قتل عام جمعیت قلیلی از قلعه داران بود که بدست
 ساکنان قصبه کلان پانده یگاری که در پای قلعه واقع است
 ناگهان کشته شدند؛ این باغیان به کارستمگرمی خود را کار بجای
 رسانیدند که چند سپاهیان فرانسیس را که قلعه ماهی را
 داگذاشته میخواستند که در لشکر حیدری در آیند و دران قصبه
 فردای روز قتل عام رسیده بودند، قتل کردند؛

از هر گونه آثار ظاهر، احتمال قوی همین است که باعث خروج قوم
 نائر، سازش پنهانی راجه تراد نکور و خواهر زادگان ساموری
 بوده؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نیلجامیدی اگر راجه

کوئنباتور و علی راجه و برادرش شیخ راجه که انتقام کشی قوم مایله از نائربدیشان حواله رفتہ بود آنقدر در شتی و ستمگری نکردندی؛

چون کثرت آب باران در سواحل ملیار کوچکترین جورا رود کلان میگردد و از رهگذر سیلاب عام که در موسم برشکال دوران دیار صورت میگیرد یکسر شوارع و مسالک سد و دمی شوند، نائران که بخصوصیات مملکت خویش متعود اند در شهر باد و باران یکسر عریان آمد و شد میکنند چنان اعتقاد کرده بودند که ایشان کلیکوت و پانیانی را پیش از آنکه افواج حیدری بدیشان برسد بشرف خود آورده قوم مایله را یکسر کشته و تباہ خواهند ساخت ولیکن هیچ خبر نداشتند که منتقم ایشان را هیچگونه عائق و مانع اگر چه از آن سیلاب و طوفان باد و باران سخته باشد سده راه انتقام شدن نیست؛ درین عصیان و بغادت، ایشان آنچنان کتمان و اخفای ابکار برده بودند که رضا علی خان سردار مادیگری و نواب حیدر علیخان هنوز از آن بوی نبرده؛

پیشتر که از آنکه خبر این واقعه بحیدر علی خان بهادر رسد، افواج نائربدیشان کلیکوت و پانیانی را محاصره کرده بودند؛ و این خبر را بدیشان ملاحی از جماعه پرطکیشان آورده بود، این ملاح بامید جزای

گمراخته‌ای که قلعه دار پانیانی بدو وعده کرده بود از راه جانبازی
جرات بر رکوب رود پانیانی که در عین جوش و خروش بود
کرده بر کشتیکی از چوب قصب (یا بانس) ساخته
و یکسر با چرم پوشیده، بر نشست چنانچه این کشتیبان همسین
در ظلمت شب جنگل و بیابان که از دام و دود موزی و درنده
خالی نبود طی می‌کرد و درین شبانه قطع مراحل، هیچکس بجز
قطب‌نمای جیبی قائد و راه‌برش نبوده پس از زحمت
و مشقت بسیار به مقام مآذیگه‌ری رسید و رضاعلی‌خان
را از واقعه خروج نادر و از آن اخطار که افواج نواب حیدر علیخان
در کدیکوت و پانیانی عرضه آن بود، آگاهی بخشید؛
رضاعلی‌خان آن ملاح را بزودی بسوی کونبالتور روانه گردانید
و خودش بر جناح استعجال با افواج مستعینه‌اش با وجود و فور بارش
و عوم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد؛

همینکه خبر ایلغار این جیش بحماحه باغیه رسید تیزی و تندی
ایشان اندکی بشکست؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

* این نوع زورق قصبانی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان و پاهایان افواج را
خاصه در سواحل ملیبار بسیار مفید نواب حیدر علیخان اینگونه کشتی‌ها در لشکر
خود بسیار نگاه میداشت و دو حمال کالبد یک کشتی را می‌بردند و دوتا نفر بالا پوش
چرمینه‌اش و در چار یک ساعت آنرا شایسته استعمال می‌ساختند در یک کشتی
بیست و پنج کس می‌نشستند یا یک ضرب نوپ میدانی بران بار میکردند،

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش
 بدافعه جمعیت رضا علی خان فرستادند و این قشون هنگام عبور
 از هر رود در تشویش و پریشانی فوج رضا علی خان می افزود و در آخر
 از جهت خطای قائدانش بر مراد خود که در انداختن او باشد
 در خطر گاهی عظیم که در انجاد و تار و دو با هم نزدیک پانده یا گهری
 مجتمع شده بود گوئی فیروز شدند ؛ چنانچه رضا علی خان در آن
 خطرگاه آنچنان متحده مانده بود که از جهت عمق دیرری آب
 او را بر هیچ جانب راه عبور و جواز نبود ، و طرفه تر اینکه راه
 بازگشت نیز بر دستانه بودند زیرا که آنکوچه های تنگبار در میان
 جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن از آن در گذشته بود از
 موفوری درختان که از هر دو رسته اش بریده در عرض آن
 انداخته بودند و در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه
 نشانیده ، طی کردن آن یکسر دشوار گردیده بود ؛ نواب
 حیدر علی خان بهادر به مجرد شنیدن خبر عصیان نائران ، رساله
 سواران خود را که بحسن اتفاق نزدیک کونبئاتور از قول
 جدا مانده بود ، می طلبید ، و از نواح میسور و دیگر بهرهای مملکتش افواج
 سنگین از سوار و پیاده فراهم میگرداند ، و جمعیتی گزیده از
 پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیا داشت ولیکن
 منتظر اخبار آنجانب مانده پیش از آنکه جنود خود را که از بهر مهملات

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرضه اظهار در این چنین موسم
طوفان بار نماید؛

همینکه رضاعلی خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود
نواب حیدر علیخان با سه هزار سوار دوده هزار پیاده تفنگچی به تیزی
سل و مان و سرعت بادوزان در آن بارش و طوفان روانه
گردید؛ یکسر سواران و رساله داران و غیره را فرمان داده بود
که بر اسپان برهنه پشت بر نشینند و پیادگان را چنین
فرموده که از تمامی رخت بجز زیرجامه سبک و کفش از همه
پوشش عریان گردند، و هر کس از ایشان قطعه موم جامه
داداده شد تا کیسه خود را بد آن آب فرو پوشد، و سپاهیان
فرنگ که تازه از پانده یحیری و کلبنو وارد شده بودند هر فرد را
چتر موم جامه بخشیده شد؛

همگی توپها که بیاریگری این جیش بکمایه همراه ساخته شده
دوازده ضرب از توپهای میدانی بود که بر فیلان بار کرده بودند؛
درست دانمودن صورت حال این چالش دیاق که
حیدر علی خان بهادر جنود خود را در آن قیادت نموده بود کمتر دشوار
نیست؛ پانزده هزار مرد جنگی از سپیده صبح تا شام روانه بود
در کشوری سه تاسه کوستان، از کوچه های دشوار گذار که
بیشتر از سه کس در عرض آن امکان عبور نمی داشتند،

معروض آن چنان بارش ستم از بام تابشام که مصحوب دیو باد
و برق و تندرمی باشد ، و در همان زمان متوقع آخنان سم
ساعت بعد نیروز هر روز که آفتاب می درخشد با آن فروغ
و تاب در آن ممالک گرم سیر که مساکین بشریارای
احتمال آن کمتر میدارند ؛ و درین میان اکثر عبور رودخانه نمودندی
که آب آن تاز نخدان شان میرسید و بسا اوقات
شناکنان میگذاشتند و شبها بسرمی بردند و در دلت
و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را واپس گذاشته
بودند ولیکن در آن معمورات بکثرت اذوقه می یافتند ،
برایشان همین حکم رفته که بهر آبادی که رسند آنرا بروزیاه
خاک و خاکستر نشاند و از نهیب و غارت آن تا توان
دست باز ندارند ؛

ازین چالش که ناگهان بعمل آمد فتنه باغیه هراسان شده تمامی
افواج خود را فراهم آوردند ؛ و گونه تلی بجو در ضاعلی خان
پیدا آمد اگر چه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه
و اختار طریق که در آن مبتلا شده بودند هلاک شدند ، مهتران
نائر از هم سو ، تسایج بغاوت خویش بر ر غم نواب
حیدر علی خان که صولت و سطوتش را حالی مشاهده کرده
بودند ترسان و لرزان ماندند ، با این همه پستی و حمایت

معسکر مورچال بسته یا خندق زده خویش که بردست چپش
 دمی داشت یخاردیوار و خندق و دار برین (که احاطه باشد
 از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتو پخانه سنگین
 که حامیان آن جماعتی پردل بودند بایکدیگر همدستان و همد
 گشته که جان دهند و جان دهند ، میخواستند که با افواج حیدری
 دو چار گردند ؛

از بهر حمله بردن برین معسکر حصین حیدر علی خان بهادر چهار هزار
 مرد جنگی را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد
 که بران ده حمله آرند ، سرگروه این جماعه ، لفظنظ کر نیل از
 قوم پر تلکیش بود که دران نزدیکی با سه داران دیگر از ان
 قوم از گوه آمده ؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته
 سرکرد گیش سپه داری از طبقه انگریزان حواله رفته ،
 قائد قول کالان نواب حیدر علی خان خودش بود و پس
 آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیمه
 ساخته با جمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدری
 و آن سپه داران و سپه سالاران که دران روز بقیادت
 در هنمایی سپاه جنگی نمی پرداختند ؛ این جماعه گزیده همه شان
 پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر ، ایشان
 بطیب خاطر خود ، پیر و سپه دار سپاهیان فرنگ گشته بودند ؛

چون جمعیت سواران درین یورشش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزید بر حسب نظم و نسق افواج که مرتب
ساخته شده بود سپهدار پر تلکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجه گردید و ایشان را با چالکی و چستی
تمام تالب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
بر همین قدر از یورشش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا تنگهای خود را سر می داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهگاهی
نداشتند یکسر از گلوله های اعادی که از رخنهای دیواری انداخته
خسته و تنه شده بدین آتشباری که تا دو ساعت پایید
و کاری نکرد و حیدر علی خان که دمدم بد و خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عبث تلف گردیدند بیار
و لگرفته و آشفته گشت؛ سپهدار فرانسیس سر کرده
قشون فرنگستانی که تازه در ملک ملازمان حیدری منسلک
شده و محلی شایسته و انمودن هنر و کمال سلحشوریش هنوز
نیافته بود، درخواست تابا فوج التمش درین مهم اقدام نماید
و بسرکردگی سپاهیان ممتاز گردد؛ حیدر علی خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهدار بزودی با سپاه خود که از بهر جنگ
و پیکار نعل در آتش داشتند و پر موع انتقام کشیدن از نادران

بودند که با کمال قسادت چند نفر فرانسیس را بی سبب در پانز یگه‌ری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائم بهادر و پدر دل معسوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت و لع بیورش بشتافت؛ از ان تنگنا که در میان قشونهای سپاهیان پیش رفته بود درگذشته در کندک بی محابا فردی بختند و یک چشم زدن از ان عبور کرده محجر را باز شکافته بمقابله اعادی پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ در جمع دشمنان نهادند؛ چون گروه اعادی این چنین طیش و شدت از ایشان در سفاک و مادی ندمگی ایشان بدون آنکه در مقاومت و مدافعت دست و پا زنند کشته شدند؛ بمشاهده شعله که از ده آتش داده بلند شده بود و سمیت پرواز گلوله که بسوی نائران بغاوت نهاد عرضه کینه و عناد میشتافت نیکو حالی نواب حیدر علیخان گردید که ده مسطور تسخیر اولیای دولت منصور در آمد؛ اکنون تهاست جیوش بهیئت مجموعی در حرکت می آید تا بر لشکرگاه خندق زده شان حمله کند، ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که جنود حیدری ده حصین پش تیبان لشکرگاه ایشان را بیورش گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هر سو گریختند و معسر خود را داغ داشته بزودی هراسیمه دار پراگنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پرولانه که از جرأت و دلیری امیرزادگان دولت حیدری که درین یورش یاریگر بودند و بحفظ اوفابهره در، آب و تاب دیگر یافته بود، باعث کمال دلخوشی و سرت نواب والا جناب گردیده؛ سپهدارفرانسیس را که فاتح باب فیروزی بود بلقب اغربهار عزامتاز بخشید؛ و همان روز شامگاهان بعطای سند سپهسالاری ده هزار سوار که در دولت مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است او را محسود امثال و اقران ساخت و بخطاب میر آتش یاسر خیل توپخانه احترام و احتشام او را دو بالا گردانید و یکیک سپاهیان را بجائزه سبی و زخمیان را که عدت ایشان بسیار بود بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستانی بدین کتش و کوشش روع عظیم در دلهای جماعه مرهته افکندند و از بهر افزودن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این آدازه در انداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب از فرنگستان بجنود او ملحق و مضاف شدنی اند؛ و این هیبت دشکوه را باذاعت این غلغله، سمت از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگانه اند و مردم خواره ،
 و این آوازه را آن در شتی و شدت که بدان فرنگیان ملازم
 حیدری انتقام کشتگان بیگناه خویش از جماعه نائر کشیده بودند
 در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو و ثوق و استواری داده ،
 بنا بر آن هر سو که جیوش حیدری روی آورد از وجود اعدای بلکه
 از مطلق مردم زاد اثری پیدا نبود یکسر معمور است خالی و دیران
 افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه به جنگل و کوهستان
 برده و از سافت دور بدیده حسرت آگین این تماشای
 وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است
 و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامی بریده بر زمین
 افتاده و مواشی و چراگاه همگی بر باد داده و تباه و معابد و اوثان تسمت
 علف آتش سوزان گردانیده ، بدعهدی و خیانت نائران
 بدان درجه رسیده بود که ز نهار بقول برهمنان که نواب
 حیدر علی خان به جنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه
 بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات
 این سرکشی و طغیان و سر بر تافتن از عهد و پیمان ، نواب
 حیدر علی خان حکم داده که هر کس را ازین فراریان یابند
 بیدریغ میاویزند و زنان و بچگان ایشان را اسیر و برده سازند
 سختی و نرمی هر دو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بلدان یکسری ثمر بود بنابراین علی راجه و دیگر سرداران
متفق شده بنواب حیدر علی خان بهادر بطریق صواب
اندیشی عرض نمودند تا سپاه حیدری از آنجا کوچیده بسوی
کوئنباتور نهضت نماید باشد که بدین وسیلت فرط سبهم
و هیبت او که در دلهای شان مستقر گشته است بکاهد،
پیش از آنکه موکب حیدری آن دیار را بدرد نمود چنین
فرمان موکد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامی القاب
و حقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند و آنانکه مرتبه
شان در عزت، بعد بر همنان است پائین تر همه قبائل شان
باشند و با جماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
و تعظیم و اسپارند به پیش دودین یا بجای رفتن پیش
ایشان چنانچه دیگر ملیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
همه قبائل بجز نائرها سلاح پوشند و پیشتر ازین همین نائران
بدین سلاح پوشی اختصاص داشتند و دیگران به ان مجاز و
ماذون فی و حکم عام داده شد که هر کس یکی از نائران را سلاح
پوشیده بیند هر که باشد بکشد، با صدار این احکام درشت
مطمیح نظر نواب حیدر علی خان همین بود تا دیگر قبائل ملیبار
که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه

که ردی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبار و متکبر که پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میراندند بدین ددنی منقر ایشان شدند و بناچار نخوت نائران با خاک برابر گشته باشد چون این احکام شدید پس از صد دراز پیشگاه حیدری، نفاذی نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت و زبون ترجیح می دادند؛ بناچار نواب حیدر علی خان دستور نو در باره ایشان بنیاد نهاد که هر کس ازین طبقه دین اسلام را قبول کند بر دی تهمانی حقوق و رسوم قدیمه دودمان او را بحال دارند؛ بسیاری از شرفای نائر درین هرج مرج شعار و دثار اسلامیان بر خود بستند؛ ولیکن اکثری از ایشان در حالت آوارگی ماندند و بر پذیرفتن حکم پسین، جلای وطن و پناه بردن را در مرز و بوم ترادن کور ترجیح دادند؛

اگر چه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش و خرم و پرکار گمر گردیدن هیبت و سهم که حیدر علی خان بهادر در آن بوم و برپاشیده بود توهم بغاوت دیگر بار از جماعه نائران مبتلای سرپانجه مصیبت و اذبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای حزم و احتیاط چندین جوش را از سپاه خود در آن سرزمین و انگذاشت و بر مواضع شایسته آن که در صورت ضرورت باهم متعادل یابریار گیری و ملک یکدیگر از آن، آسانی توانا باشند، توزیع

فرمود ، و بقیه سپاه پیادگان خود را در جوار ماد یگه مری مقیم گردانید ؛ و همین تنها جماعه سواران خود را همراه گرفته متوجه کونذباتور گشت ؛



رشلک بودن جماعه مرهته ازین تسخیر و فیروزی که حیدر علیخان بهادر در ممالک ملیبار مصدر آن شده و لشکر کشیدن بوسر بلانور ؛

طبقه مرهته که از رهگذر تقریب و نزدیک رسیدن حدود ولایت حیدر علیخان بسرحد مملکت ایشان بر آتش رشلک میسوختند از جهت درخواست ساکنان بد نور ، امداد و اعانت را از ایشان بر کوتاه ساختن دست تطاول نواب موصوف در سال یک هزار و هفتصد و شصت و سم عیسوی لشکری جرّار از شصت هزار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم آورده از بهر انتزاع ممالک از دست حیدر علیخان فرستادند ؛ و نواب حیدر علیخان بهادر مقابلۀ افواج مرهته مصلحت وقت ندیده همت خود را مقصور بر حمایت شهر بد نور گردانید ، و تا آغاز موسم برشکال بر مدافعه افواج غنییم نجوبی توانا گردید و دران زمان جمانه مرهته از محاصره آن دست برداشته غزیمت مراجعت نمودند ؛

لشکر کشیدن نواب حیدر علی خان بر محال پالیکاران
چیتل درگ و غیره ؛

در حدود سال یک هزار هفصد و شصت و پنج عیسوی نواب
حیدر علی خان بر محال پالیکاران در اوج چیتل درگ لشکر میکشید ؛
و آن نواحی سهل و هموار را با آسانی هر چه تمامتر تصرف
خویش در می آورد ؛ ولیکن پس از محاصره قلعه چیتل درگ تا پنجاه
آغز کار بدو داعی ضرورت و اضطراب از استفتاح آن مایوس
شده ناکام باز گردید ؛ اگر چه در سال آینده باز آمده دیگر باره
محاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه بر آن قلعه
دست یافت ؛



از کتاب فتوحات حیدری تألیف لاله کھیم نراین
نہضت فرمودن نواب حیدر علی خان بہادر از برای تنبیہ
نواب عبدالحمکیم خان حاکم شانہ ورو ہزیمت یافتن
خان موصوف ؛

چون نواب حیدر علی خان بہادر از برای استیصال رانی
بہ نور نہضت فرمودہ بود عبدالحمکیم خان حاکم شانہ ورو
سوار و چہار ہزار پیادہ بکمک رانی فرستادہ ، خودش

بر لب جوی بلاری دایره شکر کرده بتدبیر زدن راه رسد ،
 بلشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر می پرداخت و
 هیبت جنگ بخشی از حضور فیض گنجور از برای مقابله عبدالحکیم خان
 تعیین شده همیشه با افغانه بازار زد و خورد را گرم می ساخت
 و عبدالحکیم خان هر چند سعی میکرد که محاصره کرده کار هیبت جنگ
 تمام سازد آن رستم دل تکیه بر افضال ایزد کرده
 مردانه دار می کوشید لیکن از آنجا که آن حماعه در پناه جنگلی متر اکم
 و شعاب جبال متواری بوده بقابوی وقت حمله آور میشدند
 ساعی جمیله هیبت جنگ نفی نمی بخشید و در همین
 حص بیض ناعرصه دوسال جنگ ترازدماند و از جانبین فتح
 و شکست متمیز نگشت بعد انقضای این عرصه ممتد چون نواب
 والا جناب را از تنظیم و تسبیح ملوک بد نور و تسخیر
 قلاع و گوشمال راجه های آن نواحی اطمینان و ان فراغ کلی
 دست دادیش ازین حسارت ورزی عبدالحکیم
 خان بر طبع اقدس گوارا نشده بطریق ایلغار با افواج قاهره
 وقت شب بلشکر هیبت جنگ پیوست و رساله های
 بار و سواران خنجر گذار و توپ خانه آتش بار در کمین گاه
 گذاشته بجماعه پنداره فرمان داد که بمقابله افغانه شتافته آن اجل
 گرفتگان را بچنگ زرگری بر روی توپ خانه آرند علی الصباح

چون حیل پنداره در رزم گاه نمایان گشت افغانان که از
 در و دموکب مضور خبر نداشتند اینهارا همان سواران لشکر
 هیبت جنگ دانسته دلیرانه پیش آمدند پنداره با حکمت
 عملی جنگ زرگری کرده افغانه را مقابل یکین گاه آوردند
 و یک ناگاه گوله اندازان سحر پرداز و تفنگچیان قادر اند از
 به شیلک اتواپ و بنادیق دود از نهاد آن تیره روزان
 بر آوردند و بقیة السیف را سواران تیر جلوب سیف و سنان
 ره گرای وادی عدم ساختند نواب عبدالحکیم خان چون از
 در و درایات عالیات نواب و الاجناب خبر یافت
 تمامی خیام و کارخانجات و توپخانه بمقام گاه و گذاشته
 و پا از سر نشناخته بجانب قلعه شانور بگریخت نواب
 مستطاب با سماع این نوید ، شادیانه فح نواخته سواران
 تازه ز در حکم محکم صادر فرمود که ایشان را هر جا که بیابند بتعاقب
 شان بستانند حسب الامر و الا پاشنه کرب تا قلعه عنان
 باز نکشیدند همدین اثنا نواب فریدون فر با افواج خاص جلوریز
 در رسیده حکم محاصره قلعه و ساختن سابط و دمدمه صادر فرمود
 عبه الحکیم خان چون بیقین دانست که بفکر قلعه بندی افتادن
 ابواب سلامت بر روی خویش تن بستن است و با چنین
 فولاد باز و پنجه کردن ساعد سیمین خود شکستن از کرده پشیمان

شده به بجز گمراید و بوعده ایصال یک کرد در رویه خواست
 تامتاع جان و ناموس خود را و اخذ نواب حیدر علی خان بهادر اگر چه از
 جسارت و رزئی و گستاخی های شارالیه زنگ ملال بر آینه خاطر
 صفا مآثر داشت پانجه شاهد تمنای اورا بجای اجابت رنگین ساخت
 و عبد الحکیم خان چون سر انجام آنقدر زر نقد از حوصله طاقت
 خود افزون دید تمامی اسباب توشکخانه خود که اندوخته حکام
 ساف بود معه افیال کوه تمثال و اسپان صبارفتار و اتواب
 قلعه شکن ضمیمه زر نقد کرده بحضور نواب عالی جناب ارسال
 نمود و ادب بعد وصول پیشکش از آن مقام طبل مراجعت نواخت
 مگر بحکم احتیاط تا در آینده عبد الحکیم خان باغوای کج مردان
 شجبه باز و خوشامدیان خانه برانداز پا از انداز گلیم خود بیرون
 نتواند آورد در بنگاپور و چرولی و هرلی و هرلی که از توابع شانور
 بود تهمانه های مستحکم گذاشته و اذوقه و سامان حرب و پیکار
 بقدر مناسب در هر مقام آماده داشته سواد غربی نگر را مخیم
 سادات جاه و جلال فرمود و با تنظیم قلعجات متعلقه
 بد نور که بر سواحل دریا واقع است همست برگماشت
 و هیبت جنگ بخشی را فرمان داد که با فوجی گران بضبط
 و ربط نواح صوبه سرابثابده و زریای واجب سرکار
 از راجگان آن ممالک بمعرض وصول در آرد و بعد چند روز

مرزا حسین علی بیگ که خال بزرگوار صاحب زاده کهنین نواب
عبدالکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواری درگ
دستوری یافت و با فوجی گران از بهادران از حضور انور
بدان سمت بشتافت و بر ساحل رسیده دید که قلعه
بسواری درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا
واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وی
گردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنک
مشکل دیده بر کشتیه با مردان کاری نشسته در دامن کوه
رسید و خطی متضمن تهدید و تحریص و مواعید اضافه مشا
ره و جاگیر و مقصل حقیقت اسیر شدن رانی و مفتوح شدن تسامی
قلعجات آنراک و عزم نواب حیدر علیخان بهادر از برای
افتتاح این قلعه بقیه قلم آورده بصحابت سفیری دانا بالای کوه
فرستاد و قلعه دار بمطالعه آن کار نامه دلادوری دل از دست داده
امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین
علی بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای، اموال امانت داشته
سوم سنگر متوقفا که شوهر رانی بود ده صندوق پرازالای شاهوار
و یواقیت و لعل های آبدار و ده صندوق مملو از دیگر زیور مرصع
گران بهاد و عدد جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای
نقره و طلا گل دوزی کرده بودند و دو عدد زنجیر طلائی و دو عدد

گلوبند مرصع که برای آرایش گردن فیلان ساخته شده بود
و دو عدد زین مرصع بقبضه تصرف آورده و تهنانه مستحکم دران
قلعه گذاشته مراجعت نمود و با ستام عتبه فلک رتبه
سر مغاخرت برافراخته و به گذراندن اموال سرخرودی اندوخته
بعطیات جزیل محسود اقران گردید و نواب والا جناب را
چون خاطر مقدس از انتظام ملک بد نور باطمینان گمراشد
در قلعه مرجان و انگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای
عادل شاهیه بود و کورتیال بندر و سراسیو که دمنکی میومرد
و هناد و پتکل که از امکنه قلب آن دیار بودند تهنانه مستحکم
نشانیده بدار الحکومت سریرنگپتن بغرخی و فیروزی معاودت
فرموده سایه هماپایه بر مفارق منظران قدوم میمنت لزوم
انداخت و هیبت جنگ که از حضور نور شرف ترخیص
یافته برای انتظام نواحی صوبه سداشتافته بود اول برکنک
گرمی تاخته و دو لک روپیه باقی پیشکش سه ساله از راجه
آنجا بمعرض وصول آورده بطرف هرین هلی رو آورد و از مرزبان
آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمت چیتل درگ شکر
کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه
وصول کرده در سوادرای درگ رسید و از حاکم آنجا هم طلب
زیر پیشکش نمود راجه آنجا عذر ناداری بسبب پایمالی

ملک خود از تطاول و تعدی راجه بلاری بیان نموده در ایصال
 زریش کش مقرر ری تاهل و تغافل در زید هیبت جنگ را
 چون عذر اد بخاطر گران گذشت برای چشم نمایی قلعه آنی کل را
 که از توابع رای درگ است محاصره نمود و راجه آنجا هم به حمیت
 ننگ و ناموس با پنج شش صد سوار دود هزار پیاده آماده
 جنگ گردیده در قطع کردن راه رسد بلشکر هیبت جنگ
 ساعی شده در خلال اینحال پروانه حضور پر نور نواب حیدر علیخان
 بهادر بنام هیبت جنگ بدین مضمون شرف صدور
 یافت که یک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب
 کرده بی سلاح روانه حضور نماید هیبت جنگ امر الارا
 پذیرفته یک هزار جوان بی سلاح از لشکر خود چیده و برگزیده
 و پانصد سوار دود رساله بار بدرقه داده روانه حضور ساخت
 چون آن جماعه بفاصله دوفرسنگ رفته فرود آمدند سواران
 راجه از میان یشم متر اکم، وقت شب بران غنودگان
 بستر غفلت ریخته دقیقه در مراتب خونریزی باقی نگذاشته
 و بسیاری از جوانان بی سلاح را از بار هستی سبک
 ساختند سواران بدرقه اگر چه بار رساله های بار متفق شده شیلک
 بنادیق بکار بردند لیکن سودی نه بخشید و یغما گران ملازم راجه بهمان
 راهی که آمده بودند رجعت قهقری کرده سلامت بدر رفتند صبح

آن چون سانحه غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید
 فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه
 را در میان آورده خون هزاران کس بر خاک خواری ریخت
 و خطی بدین مضمون براجه مذکور قلمی ساخت که اراده چنان
 بود که از حضور انور نواب حیدر علی خان بهادر عذر جرایم او
 خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعل آرم مگر ازین شوخی
 واضح شد که سرعافیتش بدرد آمده بهر حال اکنون که کار از مدارا
 در گذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید
 راجه را از ملاحظه خط، زهره آب شد و دانست که فوجی تازه زور
 بممکن هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان
 خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد
 هیبت جنگ فرستاد و آن شجاع رستم جگر دیوان را
 معه زربشکش همراه گرفته بمعادست ملازمت حضور
 پرنور فایز و مقضی المرام گشت؛

نهضت نمودن مادهوراو پیشوا ازپونه برای انتزاع
ممالك محروسه نواب حیدر علی خان بهادر و معاودت
کردن او ازین ملک و مستقر نمودن نواب نامدار
چند قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفریدگار؛

چون بالاجی راد پیشوا فرمان ردای پونه بدو اس راد نام
پسر خود را معه سداشیو بندت عرف بهاد از برای
تسخیر هندوستان بایک لک سوار و پیادگان بی شمار
فرستاده بود و آن هردو سردار ذوالاقتدار معه شمشیر بهادر
پسر بالاجی راد (که از بطن زن رقاصه مسلمه بوجود آمده
و بالاجی راد او را بلحاظ نسبت مادریش بطریقه اهل اسلام
پرورش ساخته و بعد بالغ شدنش دوازده هزار سوار همراهش
داده دشمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان
شکر احمد شاه درانی فرمان ردای کابل و قندهار بمطموحه عدم
شتافتند و از ان لشکر گران اثری نماند و بالاجی راد پیشوا
از سنوح این واقعه بایله خط دماغ بهم رسانیده بعد چندی ره گرای
دادی فنا گردید بعد انتقال بالاجی راد مادهوراد پسرش بصوابدید
ارکان دولت برنشد ریاست پونه جلوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک وسیع بسربرد درینولا که ططنه
شوکت و جاه نواب حیدر علی خان بهادر و خبر تسخیر کردنش
ممالک وسیع بسمع مادهوراد رسید عرق طمعش بجرکت
آمد و بایک لک سوار و شصت هزار سپاهیان بار
و سواران پنداره و پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کهنی و علی بهادر
پسر شمشیر بهادر مع فوج او و توپخانه عظیم از پونه
طبل رحیل کوفته سمت کرناٹک بالا گهاٹ رود آورد
و اذل بشانور ورود نمود و حاکم آنجا را که مخزن فساد
و منبع عناد بود نیز دران مهم با خود برد و هرگاه سواد چیتل
مخیم گردید راجه آنجا هم شیوه زمینداری را کار بند شده رفاقت
ادگزید و چون در صوبه سراداخل شده محاذی قلعه اعلام شکر
برافراشت میر علی رضا خان که ناظم آنجا بود متحصن گشت و دوازده
روز بازار جنگ توپ و تفنگ گرم داشته آخر کار
مقاومت با فوج کثیر از انداز طاقست خود افزون دیده کلیم
قلعه بهادراد پیش و اتفویض کرده خود نوکری او اختیار نمود
و مادهوراد که مرد زیرک بود میر موصوف را با احترام در شکر
خود جاداده و از آنجا بطرف مادگیهری عزیم کرده در عرصه
یک ماه به جنگ و جدل آن کوه راهیم تسخیر نمود چون این
اخبار بسمع اقدس نواب حیدر علی خان بهادر متصل رسید

از دارالاماره سیرنگپتن نهفت فرموده به بنگلور رونق افزا
گردد و آن قلعه را از سامان عرب و اذوقه معمور ساخته
باز بمقر حکومت معادوت فرمود و چون محاصره لشکر مرهته
از اندانه خیال بیرون بود و فوج خود را بران آتش سوزان
پروانه دار زدن از آئین سپهر اری بعید می نمود سواران
طویل و فوج پنداره را فرمان داد که در پیش منراکم
ماکزی درگ مخفی بوده دست یغاب لشکر مرهته بسوط دارند
و خود داخل ارک دارالحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه را
توایب و بنادیق مستحکم نموده منتظر افضال آبی ماند
درین ضمن چون مادهوراد بسواد ماکزی درگ رسید خطی متضمن
تحریر ص و ترغیب و تهدید بنام سردار خان قلعه دار که فدوی
جان تار نواب حیدر علی خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت
سردار خان که مرد باوقار عالی خاندان و بار اطلای شجاعتش
بر محاکم امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغیر حال از
ولی نعمت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بشرف غنیم
سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از مالای قلعه
بتمقریب ضیافت پیشوا بهادر ارسال داشت مادهوراد
از جسارت قلعه دار سخت بر آشفت و به دلادران
شکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار در گذشته

یکبار حمله نموده بر فراز کوه برآینده و قلعه را ستحر نمایند ملازمانش
 چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
 و خیل تفنگچیان را همراه گرفته دامن همت بر کمر زده بالادوی
 اختیار نمودند دید بانان چون خبر سردار خان رسانیدند آن
 بهادر رستم جگر بی خوف و هراس رفقای خود را با چند ضرب
 توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شیلک اتواپ و بنادیق
 و شمشیر بران و خنجر و سنان جان ستان سینه پر کینه آن
 تیره باطنان که چون خیل زنبور طنین در گنبد افلاک انداخته بودند
 چون شان عسل شبک ساخت و بقیه ایف
 رو بفرار نهادند و باز از رسیدن کمک تازه زور قوی پشت
 شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرار داده
 صعود نمودند مگر سردار خان فرشته خصال چنان بزدن شهاب
 ثاقب بان و تفنگ برجم آنها پرداخت که هزاران کس
 طعمه اجل گشتند و از کشته پشته نمودار گشت روز سوم
 ماهوراد پیشوا غیرت را کار فرموده خود بر پشت فیل
 برآمده جمیع مردم افواج و سرداران لشکر خود را حکم محکم نمود که از
 سرجان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پاس نمک
 را بر حفاظت جان خود مقدم داشته دلادرانه پیش آمد
 و چنان بارش گلوله توپ و بندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیم فرصت از چنگ اجل دارستن نشد و مطلق بالا رفتن کار میسر نیامد مادهو را و پیشوا از معاینه این حال غرق عرق انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجه چیتل درک و دیگر چند کس را که واقف مساکن آن کوه بودند از برای افتتاح آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابل غنیم اش تغال داشت نزد بان مادر فصیل قلعه استوار کرده بر فراز دیوار حصار برآمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند بجان کشتند سردار خان چون سیل بلار محیط خود دید در دریای طوفان خیز لشکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت و رفیقانش کشته گشتند و خود زخم های کاری برداشته از خون تازه غازه بر روی شجاعت کشید مادهو را و آن خان جلالت نشان را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقه از مراسم تعظیم و تکریم نامرعی نگذاشت و اوصاف جوانمردی آن رستم اسفندیار کش تادیر بر زبان رانده در لشکر خود جاداد و جراحان حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تخانه خود در آن حصار نشانیده عازم پیشتر گردید اگر چه سواران طویله خاص و پنداره های مرتعینه نواب حیدر علی خان بهادر در غارت گری پس و پیش لشکر مرهه کوتاهی نمی کردند و دست برد های نمایان بر روی کاری آوردند مگر از آنجا که آن لشکر افزون از مورد ملخ بود

پشت اعدار و به شکست نمی نهاد و مادهوراد بتدریج و تامل از بند و بست بالاپور کلان فراغت نموده خواست که اول قلعجات و پیرگنات اطراف را تمامی بقضه اقتدار خود آورده بعد از آن به تسخیر دارالحکومت سریرنگپتن کمر همت بند و باین نیت سمت بالاپور خورد عطف عنان نمود چون قریب رسید بدر الزمان خان تاب حمله آن لشکر ابنوه از حوصله طاقت خود دور دیده مقابل قلع و دیوار کار خانجات بدست غنیم سپرد و نقد جان خود در دامن کم همتی بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کرپه راه نوردد گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار جلوریز شده از دلادر خان جاگیردار مبلغ زرری بمعرض وصول آورده جاگیرش بحال داشت و کوه مرواکل را که در آنجا تخته نواب حیدر علی خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالی بمعرض تسخیر در آورده و قلعه دار را مع تمامی متحصنان علف تیغ خون آشام ساخته بسوی گرم کنده تاخته آنرا هم بزور مفتوح ساخت و میر علی رضا خان را که بهماز متش حاضر بود و اباعن جد تعلقه اری آن حدود کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان تگاور صحرا نوردد معطوف ساخت چون زبانی جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدر علی خان بہادر رسید دست بعمرہ
 الوثقای حمایت ایزدی استوار کردہ تمامی سواران جگہ دار
 ہزبرشکار را بمعنان سعادت نموده چون شیر گرسنه
 در صحرائ کوه ماکڑی آر مید و انتظار میکشید ناگاہ ہرا دل افواج
 غنیم با جمعیت پنجاہ ہزار سوار و پیادہ و توپ های
 گران سنگ غافل از کمین گاہ نواب حیدر علی خان بہادر متصل
 اوتری درگ فردگاہ ساخت دارادہ داشت کہ فردا طبل کوچ
 نواختہ قلعہ دارالامارہ سریرنگپتن را محاصرہ سازد نواب
 عالی جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بایہ عنایت
 یزدانی بسر بردہ بعد انقضای نصف شب از عقب لشکر
 ہرا دل غنیم در آمدہ چنان شب خون زد کہ آن خون
 گرفتگان بیخبر کہ سر بر بستر خواب داشتند بخواب
 گران رفتند بہادران لشکر فیر دزی پیکر حمیت شجاعت را
 کار فرمودہ و تیغ و لادری از نیام انتقام کشیدہ خون ہزاران
 ہزار مردان کار بر خاک ریختند و از صرصر و چکاچک شمشیر
 و صہیل باد پایان و نمرہ مردان شور روز نشور برانگیختند جمعی کہ
 بہ نرسیدن وقت معین ازان ہملکہ جان بردند بی اسپ
 و سلاح رو بفرار نہادند و اموال بیقیاس بعوض نیم جان خود برباد
 دادند نواب مظفر لوانقارہ فتح نواختہ چون صبح بدیدہ تمامی

غنائیم را بحیثم خط آورده غازیان اسلام را با عظامی انعامات
 لایقه راضی و شاکر ساخته مابقی را ردانه سریر نگینان فرمود و بهمان
 مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مدهو را و را بر سیدن
 خبر شکست لشکر رنگ بر روشکست و چون مار سر کوفته
 به پیچ و تاب افتاد و بدرین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب
 الحکم او بطرف بار احمیل تاخته بودند اموال و اسلحه خود را از
 دست پنداره های لشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر
 بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معنی زیاده تر موجب
 ملالت و تحسّر مدهو را و گردید مگر عزّت نام پیشوائی
 گرمیان گیر خاطرش شده بطرف پونه بی نیل مقصود نمیتوانست
 رفت ناچار بادل سوگوار و دیده اشک بار از مقام چتنامی
 کوچیده و در دامن کوستان انباجی درگ مانند لخت سنگ
 استقامت و رزید بمعاینه این حال نواب و الاجناب که
 عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مال کار را در میزان
 خرد خداداد سنجید که عرصه دو سال است که تمامی ملک
 توابع دارالامارت پی سپر لشکر مرهته گردیده و درین مدت
 ممتد از تاخت و تاراج آن یغاگران چه جای جوب بل
 سبزه بر زمین ندیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط
 جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصلح خیر من الحرب پس باقتضای رای صواب
نمای شخصی را که مشیرمخفیل خاص و محرم خلوت برای صدق و
اخلاص بود بجهدهٔ سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
مادهوراد بهادر قلمی فرمود که ع دنیانه متاعیست که ارزد بنزاعی ،
علی الخصوص رعایا و برایا را که بدائع و دایع الهی اند پامال و غارت
ساختن و بارادزار خون های ناحق برگردن خود انداختن از آئین
جوانمردان حق شناس بعید مینماید این معنی اظهر من الشمس و این
من الامس است که تاریختی از جان در تن مجاهدان این طرف
باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد که لشکریان ایشان
نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
کوهستان سربنگ خواهند کوفت چه ممکن که نقش
ریاست آنصاعب درین ممالک درست نشیند بنابراین
صلاح دولت آست که به پونه مع الخیر مراجعت فرمایند
و اگر چندی دیگر باغواهی خوشامدیان خانه برانداز دور از دیار
خود درین ممالک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
اند اغلب که در انطرف فتنه های خوابیده از بالین سرکشی
سرخواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تا سَف پیچ
دستیاب شدنی نیست و رسیدن به دارالقرار مشکل
خواهد افتاد و از آنجا که در عالم اتحاد ضیافت دوستانه بعلم

آوردن ضرور بود پاره از تنسوقات و قدری زر نقد ارسال شد بمقتضای حق همسایگی و عظوفت باطنی بقبول آن مشكور محبت خواهند فرمود والسلام چون نامه مصالحت ختامه بمهر خاص مرزین و مرتب گردید معه هفت لک روپیه نقد و برخی از نفایس اقمشه که از لشکر هراول دوسم روز بیش ازین باحاطه غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون گل یوستان و قفل بهندستان ارمغان برای مادهوراد حواله سفیر باتدیسر فرمود و آن فدوی اخلاص شمار جملمگی نقد و اجناس را برده بخدمت مادهوراد گذرانید مادهوراد که نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعای خواست درود نامه و وصول نقد و اقمشه را از فتوحات غیبی شمرده ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد و اسیران لشکر فیردزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام و خلایع خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدر دل روان ساخت و خود فی الفور طبل مراجعت به پونه نواخت چون میدان از فوج مرهته خالی شد نواب همایون عقبش طبل نهضت بسمت بالاپور خورد کوفته نظر توجّه بر حال رعایا مبذول فرموده و آن ستم رسیدگان تطاول مرهته را بتقادوی از سرکار دولت مدار خوشدل فرموده و خراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال که در آن مقام بوقوع انجامید این است که علی زمان خان نایب هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان قلعه دار مدهری که محمد علی خان او را به بانگی گری متهم نموده لشکر باستیصالش برگماشته بود در حضور نواب حیدر علی خان بهادر حاضر شده استمداد نمود مگر چون در ضمیر خورشید تنویر انتظام نواحی بنگلور و صوبه سرا تصمیم یافته بود به علی زمان خان حکم حاضر باشی اصدار یافت و چون از افراد وقایع معلوم شد که محمد علی خان والا به محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده بهادر کشید و قلعه مفتوح شد نواب والا جناب علی زمان خان را که نهایت حسیم الخلقیت و از سواری اسپ معذور بود بعنایت فیل ممتاز فرموده در زمره ندیمان خاص منسلک فرمود و همدین ایام فیض الله خان هیبت جنگ و امداد نواب دلاور خان صوبه دار سابق سرا از خسر خود رنجیده پناه بایه دولت حیدری آورده بود چون درینو لا بسبب فروشستن فتنه مرهتته و انتظام یافتن ملک خاطر انور نواب حیدر علی خان بهادر را خورسند دید بوقت فرصت دعوی خود را اظهار ساخته اتهام طغیان بر خسر خود بسته طبع مقدس را خشم آلود ساخت و با چند سوار مع یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلادر خان از پیشگاه جاه و جلال
 روانه کولار شد دلادر خان که مرد جهان دیده بود بی تاقل روانه
 حضور والا گردید و کیفیت داماد خود مشرح و مبسوط بحضور
 انور ظاهر نمود و پسران هریبت جنگ را که همراه آورده بود
 در جناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
 جناب صدق مقال دلادر خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
 پسران را پیش فیض الله خان هریبت جنگ
 رسانید و بد دلادر خان ارشاد شد که چون فیض الله خان تربیت
 طلب است به پندش توجه خاطر عاطر مصروف باید داشت
 بعد این کلمات نواب دلادر خان در خیمه^۱ علحده که حسب الحکم
 والا به فردش نفیسه و جمیع مایحتاج مرتب بود داخل گردیده
 و هر دو وقت با نواب والا جناب شریک تناول اطعمه
 الوان میشد و علاوه آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
 نفاذ یافت که تا تشریف داشتن نواب دلادر خان
 در لشکر فیروزی اثر یکزار روپیة یومیة برای مصارف ضروریة
 میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلادر خان
 مسرت اندوز گردید نواب نورالابصار خان را که برادرزاده
 نواب دلادر خان بود بمصاهرت خود افتخار بخشیده سر عزتش
 بعنایت سامان چهار دافر که لایق سلاطین معاصر و فایق

بر رتبه اعظم و اکابر باشد بایوان کیوان رسانید پس از ایام
چند خود بنفس نفیس پای شجاعت برکاب اشهب
همت نهاده عرصه شش ماه نواحی پنگور و مدن هتلی و مکیسر
را پی سپریو نان جهان پیماساخته راجه های سرکش را
سزای واقعی در کنار نهاده بمستقر حکومت ردنق افزا
گردید و عرصه دو سال کامل چون هیچ فتنه از اطراف و جوانب
سرنشید بدلجمعی تمام توجه ضمیر خورشید تنویر بر آراستگی
سپاه رزم خواه و جمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده
فاربغ البال بر سنده اقبال اتکا داشت در همان زمان خبر
فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب
والاجناب پسرش را که محمد علی نام داشت بمقتضای
بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار
بخشید ؛

رسیدن رکنهای راکه ناته را و پیشوا باراده تسخیر ملک بالاگهات
از پونه و باز گردیدن او بی نیل مقصود مانند زبوان
و تسخیر فرمردن نواب حیدر علیخان بهادر اقلیم بادامی
و جـالی مال و غیره بعنایت رب ودود با دیگر واقعات
که در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رونمود؛



چون نراین را پیشوا به ستم گاری را گهو که عمویش بود از
دست خویش محمد یوسف مکیدان ساغر ممت چشید
را گهو که از عهد بالاجی را دو ماد هو را در حبس بوده بکمال تلخ کاهی
شبی بروزی آورد قتل برادر زاده موجب استقرار دولت
خود دانسته بر سر ریاست پونه تمکن گزیده و چند کس از
امرا و ارکان دولت مرهته را بموا عید آینده و انعام نقد
از خود ساخته با فوج بی شمار و توپ خانه آتش بار بطرف
حیدر آباد و آورد و ناظم حیدر آباد هم با سماع این خبر با عساکر
خود بمقابله اش شتافت و صفوف جنگ آراسته گشت
از آنجا که افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبی و سراز بالین
خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تا ب حمله
آن نیادرده از میدان رسیدند و رکن الدوله هم که دیوان مستقل

و مالک امورات جزئی و کلی بود سلامتی سر خود مقدم
 دانسته پهلوتی کرد و نواب نظام علی خان بهادر از دادید
 این حال در گرداب حیرت افتاد درین وقت موسی رمو
 فرانسس باد و هزار سپاهیان بارفیل مرکوب نواب را
 در میان آورده جنگ کنان درون قلعه بیدر رسانید و راگهو
 پاشنه کوب از عقب در رسید. محاصره پرداخت و
 در چند روز نواب ناظم بوا گذاشت مکانات سیر حاصل
 مثل بیدر و اورنگ آباد و احمد آباد و برابر بارگه ناتهم را و طریق
 مصالحت پیمود و گوناهم را و بعد این فتح نمایان و ماغ فرعون
 بهم رسانیده بطرف ملک بالا کھات که در قبضه اقتدار نواب
 حیدر علی خان بهادر بود عنان پیچید و درین عرصه نانا پھر نویس
 که رکن اعظم مملکت پونه و از کشته شدن نراین را و
 تسلط یافتن راگهو دلی پرداخت و تمارض نموده و پونه
 مانده بود بناظم حیدر آباد نوشت که راگهو خلل و ماغ بهم رسانیده
 نراین را و را که برادرزاده حقیقی و جوان نیکذات بود بدشنة
 ستم کشته و انهدام کاخ وجود این سفاک و خواستن قصاص
 خون ناحق بر ذمه اہممت و الانہمت صاحب دولتان
 العزم لازم و واجب است بنا بران مصلحت آنکہ ما دشما
 بالاتفاق نطق شجاعت بر میان جان بسته میونان جہان نور

بجولان در آریم و تدابیر شایسته و ساعی جمیله بکار برده
 هست به قتلش برگماریم. بهمین مضمون مکاتبه اتحاد آمیر بحضور
 اتور نواب حیدر علی خان بهادر ارسل داشت نواب
 محمد وح یحیو اب نوشت که در صورت رسیدن ایشان
 از آن طرف از ما قصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام
 برای انتشار صیت جوان مردی خود با حضار شکر فیروز ی اثر
 فرمان داد چون مرا سله نواب فلک قباب بنظر نانا پهر نویس
 رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده
 سرداران لشکر که بار گه سنا تهم را د پیوسته بودند پیام فرستاد
 که رفاقت این چنین خونی که قطع صله رحم کرده برادر زاده
 رشید خود را بخنجر میداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حمیت
 مردانگی بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشه خود
 بکمال بیرحمی بر خاک ریخت توقع رفاه و فلاح داشتن نزدیک
 عقل مآل اندیش خیلی غریب لازم آدمیت آنکه از
 همراهی ادا با نموده به پونه بستاند و برد در حریم عزت نار این را و
 مقتول حاضر شده ملازمت اهلیه آن مظلوم که حامله است
 نمایند چون این پیغام سرداران رسید بمقتضای خرد مصاحت
 اندیش اکثری بی اجازت را گهو مع احوال و ائصال خود
 بطرف پونه ره گر اگر دیدند و بخی به بهانه طلایه و منقلاد یزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدار شدن
 به رای درگ متنفسی از شکریان پونه همراهش نماند در اگو
 باختری شکسته تر از رنگ حادست تاسف مالیده
 باسی هزار سوار پنداره که خود جمع ساخته بود بآهستگی طی مراحل
 نمود همدین اثنا چون زبانی جوایس خبر یافت که ناظم
 حیدر آباد هم بصواب دید نانا پهر نویس بانواج قوی ایلغار کرده
 می آید مانند غرگوش که در شکر و بنگاه افتاده سرا سیمه راه نجات
 می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدر علی خان بهادر
 قرین مصالحت دیده و کیلی دانارار دانه حضور اقدس ساخت
 و نسیته بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
 فرمایند از حصه چهارم لطف سازند نهایت کرم مقصور است
 نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
 ترکم راد در را عایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
 عاید توانند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
 فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
 آن صاحب را با دیگر کسی منازعت در میان می آمد
 بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه داشت مگر درین حالت
 که این طوفان از تنور خانه خودشان جوش زده مارا در امورات
 خانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده مارا ازین تکلیف

مالا یطاق معاف باید داشت را گه و مکرر نوشت که درین وقت
 که بازار فتن از تمامی جوانب گرم است اگر ده لک روپیه
 مهربانی فرمایند تمامی صوبه سرا بلکه آنطرف جوی کشناتا بادامی
 و جایی مال و غیره تفویض گماشتگان حیدری می نمایم نواب
 حیدر علیخان بهادر باصغای این پیام بوکلائی او فرمود که اگر موکل
 شما مطابق نوشته خود بعمل آورد ازینطرف هم در انجام
 مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد را گه و ازین نوید خوشدل
 شده برادر نسبتی خود را که باجی را دانام داشت معسم صد
 سوار و قطعه تاکید نامه در باب خالی کرده دادن قلعه بنام بابو جی
 سیندیه صوبه دار سراردانه ساخت چون بابو جی را و بحوالی
 قلعه رسید و تاکید نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرد
 مطالعه تیزتر از آتش گردیده جواب داد که را گه و قاتل
 برادر زاده کیست که بکشمش قلعه خالی کرده دهم اگر خیریت خود
 میخواهی سلامت برو و الا بضرب گوله دود از نهادت
 خواهیم برآورد بابو جی را و چون طاقت مقاومت نداشت
 از انجا مراجعت کرده بهسیرنگپتن رسید و بحضور اقدس
 نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
 کمک نموده نواب والا جناب حسب آرزوی
 بابو جی را و شاهزاده فیروز بخت همایون طالع را با فوجی شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزانی داشت درین اثنا خطوط
 نانا پهر نویس از پونه بدین مضمون بحضور رسید که ز بهار بر اقوال
 و افعال کاذبه را گهواز جانید رفت و بهر تدبیری که باشد در قلع
 و قمع آن مواد فاسده که وجود ریاست پونه را سقیم ساخته
 باید کوشید انشاء الله تعالی بعد استیصال آن خونی و خیم العاقبت
 هر آنچه موجب استحکام آن دولت خدا داد خواهد بود ازین
 خیر خواه امداد اعانت کلمی بکار خواهد رفت نواب والا جناب
 که دعوی جهان ستانی مکنون ضمیر انور داشت اهل کاران
 و سران پونه را مکنون احسان داشتن موجب مزید شوکت
 خود تصور فرموده از دارالریاست پای همت در رکاب اشهب
 دولت گذاشته با فوج قاہرہ در سواد برجن رای پتن منبوق
 اقبال بعیوق برافراشت و شاهزاده جهان ستان همعنان
 نصرت بقاعجه سرا رسیده بمحاصره پرداخت و سیبه و ساباط
 مرتب ساخته بضرگوا لیل و مار از روزگار قلعه نشینان
 بر آورد و در عرصه سه ماه سماعی جمیله بکار برده قلعه را بکلید
 شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تہانہ ستحکم در قلعه
 نشانیدہ بست مدگیری عنان تافت و در عرصه چهار روز
 جبراً اقہراً آن قلعه را ہم نخیل فرمودہ قلعه بجن رای درگ را
 نگین دار در حلقه محاصره کشید و چون عرصه یکماہ جنگ استداد

یافت روزی بابهداران شیر صولت و غازیان رستم
صلابت دامن هست بر کمر شوکت زده یورش فرمود
و قلعه را بزور قوت بازوی مردانگی بکشد و درین عرصه نواب
حیدر علی خان بهادر هم از مستقر شوکت نهضت فرموده
به تائی و تامل طی صحاری و بوادی نموده نواحی تمکور را مضرب خمام
اقبال فرمود و اگر چه چون خبر افتتاح چند قلعه به شمشیر کشور کشای
شاهزده بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب
حیدر علی خان بهادر را هم چون سیل بلا متوجه خود دید تدبیری به از
گرمی خنک ندانسته باشانزده هزار سوار که در آن حالت
اضطرار همراهش مانده بودند و بر تافت و اراده رفتن
هندوستان نمود و لیکن افواج پونه و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداخته
فرصت سرخاریدنش ندادند و او را ببرهان پور و از آنجا
تا خاندلیس و از آن مقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان
بهادر درین وقت فرصت را مغتنم شمرده بی مزاحمت اغیار
گوپال و بهادر پنده و مودگی درگ و کچندر گد ره که همه قلاع متینه
و مواضع تابع سیر حاصل داشته بقضه اقتدار خود در آورد
در اجه سهرستی را که غاشیه اطاعت بردوش کشیده بخلمعت
فانعه سرفرازی بخشیده تبویر خزان و آبادی آن ملک قدغن
بلیغ فرمود و در چند روز نول کنده و جان هائی را مفتوح فرموده

سمت هوپلی دهآزدار لشکر کشید ، بر متخصّصان اخبار
 پوشیده ماند که در ایّام ماضیه چون نواب حیدر علی خان بهادر
 قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامی ملک بد نور بتصرف در آورد
 میرستم خان فاروقی که از طرف نواب آصف جاہ قلعه دار
 هوپلی دهآزدار بود حلقه عبودیت نواب حیدر علی خان بهادر
 بگوشش کشیده قلعه را تسلیم ادلیای دولت نمود
 و خود بمشاهره پانصد روپیہ و بخشی گری سواران بارگیر عزّت
 اندوخت پس از مرور ایّام که مدهور ادیش و ادرا ملک
 بالاگماست آمده فتنه با برپا کرد آن قلعه از تصرف گماشتگان
 حیدری بدر رفته بقبضه تصرف مرهسته درآمد و از ان باز بسونت راد
 نام شخصی از خویشان گوپال راد ناظم مرج بقلعه داری
 می پرداخت درینولا که گذار لشکر قاہرہ نواب حیدر علی خان
 بهادر بدین سمت اتفاق افتاد از آنجا سرسری گذشتن و گذارشتن
 دور از حمیت سرداری دیدہ حکم والا برای محاصرہ قلعه شرف نفاذ
 پذیرفت و بگولہ اندازان قدغن رفت که از دور بگولہ اندازی
 اشتغال دارند از آنجا که افتتاح قلعه مستحکم بسرعت متصور
 نمی شد نواب والاجنباب باقتضای خرد درین تدبیری شایسته
 اندیشیده خطی از طرف اباجی رام کار پرداز نواحی مرج بنام
 بسونت راد قلعه دار هوپلی دهآزدار نوشت بدین مضمون که

ظاهر انواب حیدر علی خان عزم تسخیر قلعه هویلی دهات را در دارد
 ز بهار بیدل بناید شد و مستعد جنگ باید بود اینک قوجی
 برای ملک روانه می سازم و چون خط مرتب شد انواب
 و انادل همراهی را ام نام ملازم خود را که همراه لشکر فیروزیه اثر
 بود بران ثبت نموده و دو نفر هر کاره را بلباس مرهقه ملبس
 ساخته روانه فرمود چون هر کاره پیش قلعه دار هویلی رسیدند
 آن ناهم شامت رسیده مطلق پی بمغز مدعانبرده آن خط را
 مرسله ایاچی را مکار پر دازنواهی مرج انگاشت و بامید داری
 رسیدن ملک پیش از پیش باستحکام برج و باره پرداخت
 انواب و الاجناب بعد چهار روز وقت شب دو هزار سپاهیان
 بار و سه صد سوار از قوم مرهقه در اجپوت انتخاب فرموده
 و سه ضرب توپ همراه داده و گردی دیگر از سواران
 بنا بر احتیاط تعیین کرده و شخصی معتمد را سر لشکر مقرر نموده
 رخصت فرمود و آن جماعه دریشم خزیده برای که از مرج
 بطرف قلعه پیوسته است سر بر آوردند و از آن شارع
 بطرف قلعه ره نور دشته چند توپ و بنادیق بی گلوله سر
 نمودند اهل قلعه که بامید داری رسیدن ملک چشم
 بر راه داشتند بمجروح شدن صدای توپ و بندوق
 رسیدن ملک یقین کرده دروازه قلعه را بخشنودی تمام

بکشادند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جا دادند سردار جماعه
 مذکور بقلعه دار گفت که مردمان همراهی خود را از قلعه بیرون کن
 تا بر مورچال مردم نواب رفته ششخون زنند و جماعتی که همراه
 من از مرج آمده اند حفاظت قلعه باینها بسپار قلعه دار وقت
 شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه
 بیرون فرستاد و مردمان تازه وارد را بحفاظت قلعه تعین نمود
 همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدری
 بی تکلف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش
 استوار بست و تمامی غله و آلات حرب که در قلعه بود
 بقیمه ضبط و آورده شیلک مبارک باد سر نمود و چون قلعه
 باقبال عدو مال بی جنگ بدست آمد علی الصباح نواب
 گردون جناب سوار تو سن جاه و جلال شده داخل قلعه
 گشت و پس از سیر اکنه اشیای نفیسه انتخاب
 فرموده آنچه قابل انعام بود بسپاه رزم خواه بخشید و ممبرین
 نق عرصه یک سال سیر و گشت آن مملکت فرموده
 و از راجگان آن نواحی مبالغه خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف
 قلوب را بجز و اعظم سردری دانسته پنج لک روپیه با تحایف
 و نفایس برای نانا پھر نویس و دیگر رؤسای پونه روانه فرمود
 پس از آن باجی را دبرادر نسبتی را گھورا که در شکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردد در حضور طلبیده فرمود که اگر عزم رفتن داشته باشی برو مارا با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه نیست آن در مانده تیره سرگردانی عرض کرد که راگهوار از میان رفته و سه داران پونه بسبب قرابت قریبه بار راگهوار نشسته خون من اند حالا غم از سایه دولت هما پایه ملجا و ماوای ندارم نواب مالک رقاب بر یکسوی او ترحم فرموده بر ساله داری پانصد سوار و عنایت فیل و نقاره سرفرازی بخشیده در زمره ملازمان خود منسلک فرمود و همدرین ایام میمنت التیام که اسباب دولت همه آماده بود و فتح و اقبال چون چاکران غاشیه بدوش و بندگان حلقه بگوش بر در دولت سرا ایستاده پور نیاز تار دار را که بجوهر عقل آراستگی داشت و بمشاهره پنجاه هون پیش یکی از عمده صرافان لشکر دفع الوقت میگردد و تحریر و تقریرش از دیر باز منظور نظر شکل پسند نواب حیدر علی خان بهادر بود بمقتضای ذره پردری از حضیض نکبت بر آورده باوج سردری رسانید و دفتر کنری با و تفویض فرمود و موجب معقول مقرر ساخته و شناس عالمیان گردانید و بعد انتظام امور کار خانجات خاطر انور بیش از پیش متوجه آراستگی سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدت آلات حرب و پیکار افزون از تعداد فراهم گردید و صیت قدر دانی

و سپاه دوستی نواب نامدار در اقصاء و اقطار چون گوهر
 شهوار آویزه گوش حقیقت نبوش بهادران جان سپار
 شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسبان خوب رسیده
 در ملک ملازمان منسلک میگرددند و دسته دسته
 سواران طوایل خاص با اشعه اسلحه زر نشان و البسه رنگهای
 الوان خارج حست در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان
 ملبس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون
 ابرائی موسم بهار هر جانب قطره زنی میکردند و سواران
 خفتان پوش مانند دریای موج بحر اخضر را غریق آب خجالت
 میساختند الغرض در عرصه قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرار
 و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کمرناکی
 که در فن تفنگ اندازی بی خطا بودند زیر لوای آسمان
 سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد
 شتر انتخاب فرموده حواله جوانان ردئین تن گردید که بطرز
 افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد
 جوشان و غرودشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض
 چون ضمیر خود رشید تنویر از انجام جمیع اسباب سوری
 جمع گردید معادوت مستقر سریر دولت فرموده سایه
 عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

و بغایت مناسب مناسب و علوفه واجب و انعام خلایع و جواهر
زواهر و اقبال و اسپان بی مثال تمامی سایه گزینیان داسن
دولت را مهون منت و آماده جان فشانی ساخت



رسیدن ماهدو را و بار ثانی از پیونه در ملک بالا گهات
بقصد انتزاع و عاقبت الامر صلح کردن و برکشتن بملک
خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن ماهدو را و لشکری قوی از مردان
جنگجوی کار دیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده برای
انتظام ملک بد نور نوند آهینن سم را سبک عنان ساخت
ناظم صوبه سرا که از طرف ماهدو را و تسلط بود از نهضت
فرمودن نواب عالیجناب بطرف بد نور یقین دانست
که آن حیدر دل از نظم و نسق توابع نگران فراغ بسته باستخلاص
صوبه سر اہمّت خواهد گماشت بنا بران بخود داری کوشیدن
و علاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلح دانسته
شرح دار بذریعہ عرایض بحضور ماهدو را و پیشوا اطلاع بخشید
و آن سردار ذوالاقتدار جمعیت نواب بہادر را موجب
پراگندگی دولت خود انگاشته باز امرا و افواج جمع کرده
بطرف مملکت محمدرہ نواب والا جناب رد آورد

و سرداران خود را معه جمعیت‌های شایسته برای افتتاح
 قلعبجات متعلقه دولت حیدری تعیین نمود نواب والا جناب
 از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج ظفر موج و توپخانه همراه گرفته
 از راه سموکه دیو اتین عبور جوی تنب بحد را نموده
 سواد شکارپور را مضرب خیام اقبال ساخت و
 افواج غنیم هم از استماع دردد لشکر نصرت اثر محاصره
 قلعبجات معطل داشته بفاصله دو میل دایره کرده صباح آن
 بجنگگاه در رسید و ازینطرف نواب والا جناب هم
 خود توکل بر سر و جوشن صیانت حافظ حقیقی در بر کرده به رزمگاه
 خرامید و راجه چیتل درگ که درین سفر برهمسرنی قاید توفیق
 غاشیه اطاعت بردوش گرفته همراه بود معه فوج خود
 در جنگگاه همعنائی گزیده اگر چه بسبب افزودنی لشکر
 مرهت که فرزندتر از مور و ماخ بود لشکر ظفر پیکرد محاصره چون نگین
 در حلقه می نمود مگر از اینجا که شیر عرین از گله آهو غمی ندارد
 بهادران ناموس دوست تمامی روز چپقلش‌های نمایان کرده بشام
 رسانیدند و لشکر مخالف از میدان جنگ معادست کرده
 بفرودگاه خود رفت نواب فریدون فر که خرد آموز عقل والا بود
 لشکریان را فرصت اکل و شرب بخشیده شب بهنگام
 از اینجا کوچیده متصل مقام چردلی و نوزلی و چرایشه متراکم

پس پشت لشکر گذاشته خیام اقبال نصب فرمود و
 اطراف لشکر کمینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جای از
 سواران دپیادگان یزک است حکام بخشید و از انطرف مدهوراد
 باتفاق حاکم شانور که این بار هم فسخ عهد کرده همراه او بود
 بمحاذی لشکر نصرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان
 کاری از طرفین بمیدان خرامیده جان نثاری مینمودند بعد چند روز
 چون سردار مرهنة اتواب گران سنگ بر قلل جبال کشیده
 گلوله های التواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار
 از اردوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب
 عالیجناب پیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدنی
 گوارای طبع اقدس نفرموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچی
 قادر اندازد یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب
 توپ جلو نیز دو همراه گرفته و جمیع کار خانجات عظمت و
 شوکت را باعتماد دلادر خان گذاشته و باقی لشکر نزد هیبت جنگ
 داشته بعزم شجوخون دریشم خزید و عزم مصمم فرمود که
 اول بر توپخانه غنیم دست تصرف یافته بعد از ان
 دود از نهاد دشمن باید برآورد لیکن چون بخت آن خفتگان
 بستر مد هوشی پیدا بود همین که نواب غفر انتساب
 از ان یشم متر اکم برآمد شب پایان رسید و سفیده صبح

بدید فوج اعدا از طلیمه لشکر نواب بهادر خبردار شده و شان
 عمل را با کام خود یافته چون مگان از جوانب از دحام نموده
 طنین بگیرد و ببند بلند نمودند و نواب نامدار را مع همرازان از چهار
 طرف احاطه کردند نواب کوه وقار دران هنگامه محشر آشوب
 هر چند بگوله اند از ان بیخطا اند از که از تادی ایام بمشوق آن کار
 سر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر از انجا که اختر
 در گذر و سمادت و نحوست تو امان است مطلق آتش
 فتیله بر باروت پیاله توپ نگرفت تا آنکه نواب خود
 از اسب فرود آمد و فتیله سوزان بر باروت نهاد هرگز
 اثری نخبشید ناچار از اتواب دست برداشته به تفنگچیان
 تقیّه فرمود و آن جان نثاران چند شلک بنادیق زده بسیاری
 را از خون گرفتگان بدار البوار فرستادند مگر چون لشکر مرهقه
 از حصار و شمار افزدن بود و حاضر بودن نواب بهادر
 دران جماعه اندک ، برایشان به ثبوت پیوست
 اختتام جنگ را بهمان روز یقین دانسته و دست از جان
 شسته مادیان های صرصر تردد و کمره های آتش نهاد دگونی را
 همیز کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند
 و بهیراق کوتاه کارنامه رستم داسفند یار بروی کار آوردند و
 دران آشوبگاه بیکنت راد دیوان ازین خاکدان سفلی

بعالم علوی خرامید و علی زمان خان گلگونه زخم بر روی کشید و
 بقیة السیف که روی اردوی کلان بر تافتند از تعاقب فوج
 مرهتة رو بجا که عدم نهفتند نواب و الاجناب چون رنگ
 میدان جنگ و گریگون دید مانند آفتاب جهان گرد یک تنه
 از آن طوفان بلاکناره گزیده بسایه درختی منتظر اعانت کار ساز
 حقیقی با ستاد اتفاقا طنبور نوازی ملازم حضور از آن میدان
 قیامت اثر بر آمده زیر همان درخت که بار در ثمر نصرت و اقبال
 بود وارد گردید نواب صاحب اقبال رسیدن او را فال
 نصرت گرفته بنواختن طنبور فرمان داد چون آواز طنبور در گنبد
 گردون پیچید افواج مرهتة را اندیشه رسیدن کو مک از جابرد
 و آنچه از قسم اسب و اسلحه از بهادران لشکر نواب بهادر
 بیغمایرده بودند بر جا گذاشته و قدری از اسباب خود هم بران اضافه
 کرده سبک دوش راه فرار پیمودند و نواب سپهر جناب
 با معدودی از مردان لشکر که با شمع آواز طنبور عنان باز گردانیده
 زیر آن درخت در حضور انوار اجتماع نموده بودند مانند مهر جوماتاب
 که از پرده ابر بر آید در میدان رزمگاه خرامید بمحرد و رود
 در میدان گردی عظیم از پس پشت نمایان گردید چون
 باهتزاز هوای نصرت و اقبال دامن گرد چاک گردید بنظر
 رسید که هیبت جنگ بخشی فوج ظفر موج بسایه علم از دایکمر

با فوج خون خوار و توپخانه و سپاهیان بار ایلغار در زیده بر سر وقت
 رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد
 نوازشات بی پایان فرموده با شکر تازه زور و توپخانه تعاقب
 فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام بر آورده حکم قتل عام
 صادر فرمود. بمحرم و در حکم قضایشیم گوله اندازان چابک دست
 و تفنگچیان از باده تهوّر مست یبارش گو الیل جماعه اعدا را
 چون برگ لاله بادل پرداغ بخاک و خون انداختند و سواران
 ظفر پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما
 بر نقد روان آن گرانجان در از ساختند مدهوراد چون کشتی امید
 خود از لطمه شکر طوفان زای در گرداب تباهی دید با آنچنان
 فوج یکران روز معرکه مردان تافته تا سواد بنکا پور عنان باز نکشید
 چون میدان رزم از وجود معاندان تهی گردید نواب ظفر نصیب
 شاد یانه فتح نواخته در هتمان مقام نصرت انجام قبه بارگاه با وج ماه
 بر افراخت و بر هم مراجع و انعامات نقود و اجناس بالتیام
 جراحت مجروحان پرداخت درین اثنا چون از شروع شدن
 برشکال کوس ابر در غرش آمده غلغله در زمین و زمان
 برانداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ
 لامع برق بر افراخت مدهوراد در حوالی بنکا پور طرح قشلاق
 افکنده در آنچنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک‌نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال را و ناظم مرچ را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنب بجهد رارفته دست یغما بر ملک مقبوضه نواب بهادر
در از سازد از انجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال را و با فوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضعات و قریای هر چه پیش آمد
بجارد ب غارت رفته و در امکانه آتش زده بنجاک سیاه برابر
ساخت و از پالیکار هر پن هلی در ای درگ بعنف و اشتام
ز رهای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلقات چیتل درگ
دست تقدیمی در از نمود و چون این سانحه بعرض نواب
همایون رسید از انجا که عذر بر بشکال بنحاطر آوردن و از طغیانی
سیلا به اندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانی تسماعی اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه و نه هزار سلسله ار و چهار هزار
پیادگان بار و شش ضرب توپ همکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید و در
روز متاعب و مصائب راه پر خطر طی کرده در حالی که
گوپال را و دشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهی نداشتند بی محابا ریخت و کسی را فرصت
زمین کشیدن و اسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون
آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زنان آن لشکر
هزیمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زال سپر انداختند و از
دست برد شطر بخمی فلک فیل و اسب سواران چون اشتر
بی مهار از مرکب همت پیاده شده بازی شاه و وزیر پونه
رامات دیده رخ از نبرد بر تافته نقد هستی در باختند گویا پال را و
چون دید که مضوبه اش نتیجه بر عکس داد و مهر امید در ششدر
یاس افتاد بساط نرد و غار بر چیده جمیع اموال سابقه و لاحق و خیام
مملو از اقمشه نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتعدي گرفته
جمع ساخته بود بر جاد مقام گذاشته بامعه و دی از خواص اسب
گرمیز تیز رانده در پناه قلعه سرا که بتصرف مادی و راد بود رسید
و مردان و زنان بنگاهش هر قدر که از ضربت شمشیر
خوتخوار و اسیری بهادران جلادت شعار نواب نامدار
سلامت مانند بایم جانی که داشتند بلدشکر مادی و راد ملحق
گرمیدند و لب تشنگان وادی ابدار لذت قطره آب
خنجر آید از نواب دریادل خوب چشیدند پس نواب
اثر در هیبت غضنفر صلابت از تعاقب آن روباہ طیتتان
که چند روز چون گرگ دندان آرد بر استخوان رعایای گوسپند
خصال تیز کرده بودند عنان تگاور همت باز داشته تقاریر

فتح کوفت و هماغالوای اقبال بلند ساخت و همدران روز
 فیروزی اندوز بازی تازه از پرده نیلگون حصار بر روی کار آمد که
 پنداره های لشکر فیروزی اثر که بطریق منتلاً قبل از نهضت
 نواب کامگار شرف رخصت یافته به بدیل لهجه و تغیر
 لباس با سواران لشکر گوپال را چون نشم با شراب
 آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده در چنینیکه گوپال را در
 فرار برقرار اختیار نموده بود بسر خوشی تمام فکر خمار شکنی خود
 نموده در حالت مدهوشی بسیاری را از بار هستی سبکدوش
 ساخته پنج هزار راس اسبان صبار فتار و نوزده زنجیر
 اخیال کوه و قار و نود مہار اشتران بختی نر آدیغمار بوده بحضور
 نواب کامگار سالماً و غانماً عادت اندوز شدند و از انعام
 و افره نقود و اجناس کام دل بر گرفتند مدهوراد چون دید که
 باوصف حاضر نمودن این قدر لشکر کثیر و جہم غفیر هیچ عقدہ
 بناخن تدبیر نمیکشاید و از طغیانی آبه چون ماهی بی آب راه
 بدر رود بطرف پونہ نمی نماید معرفت و کالای کار دان راه
 آشتی بانواب را سطورای سکندر فریاد نموده و بہانہ اخذ
 حصہ چہارم ظاہر نموده برد و لک روپیہ انقطاع معاملہ جنگ
 نمود و بعد یک سال و چند ماہ خایب و خاسر بادلی شکستہ
 عنان گسستہ بمقر حکومت خود رہ نور دگر دید نواب ہمار

بعد رفتن مادهو را و انتظام واقعی آن نواحی نمود و قرین فتح و ظفر
در سایه عنایت خالق داد و از راه نگر بسیر رنگپتن نزول اجلال
از زانی داشته سپاه رزمخواه را بعنایت خلایع رنگارنگ و نقود
و جالیرات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشید بعد
چندی نواب دلاور خان که در کنف حمایت نواب عالیجناب
روزگاری بکام و آرام داشت باغواهی شیطان لعین که از راه بر
خرد متین است بی صدور سببی عذر بیماری خود ظاهر ساخته بکولار
رفت و از انجاء احوال و ائصال خود بی خبر بسرعت
بآرکات رفته سکونت در زید نواب و الا جناب
باستماع این خبر قرین حیرت و تاسف گردیده تعاقب کولار را
ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بر دامن مقام تعیین فرمود ؛



نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کورگ
و کلیکوت بادیگروانج که در سنه یک هزار و یکصد
و هشتاد و پنج هی رونی و نمود ؛

در ایامی که سلاطین سیجا پور سهیر آرای خلافت بودند حکام کورگ
و کلیکوت سر بجنب اطاعت نهاده باج گزاری می نمودند پس از
انقلاب آن دولت چون نواب آصفجه از حضور بادشاه
هندوستان به صوبه داری دکن سرفراز شده ریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور ستم در ایصال زر
پیشکش تهادن نمی ورزیدند در اواخر عهد چون نواب آصفجه
بامر هتّه در آدینخت و توجّه به جزئیات ملکه اری نکر دزمینداران
قابو طلب سستی حکام دیده کلاه گوشه نتخت بر شکستند
اگر چه نواب حیدر علیخان بهادر را خار خار نینخر آن ملک
در خاطر اقدس جاداشت مگر بسبب هرج و مرج گلی که از درد
مرهتّه لاحق حال شکریان عدمال شده بود آن اراده از قوت
بنفیل نمی آمد درینو لاکه گلزار همیشه بهار بالاگهات پچمن پیرائی
باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید و مرهتّه از
دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسائی خورد بطرف
پونه ره نور دید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والا جناب از
مکمن بطون بمفصّه شهود جلوه گر شد و سزای آن بد کرداران که
در ایام فترات مردم تهنجیات سرکار دولت مدارا قتل
وغارت نموده و ملک را بقبضه اقتدار خود آورده دای و درمی
سرکار عاید نمی ساختند و لوای استکبار می افراختند بر ذمه
همت والا نهست واجب شمرده با حضار شکر فرمان
داد و چون با سرعت اوقات عاکر فیر دزی پیکر بسایه
لوای آسمان سای مجتمع شدند ساعت همایون
نواب پیل بند شیر شکار از راه نگر گذشته بر ساحل

دریا جاده پیاگردید و قریب هفصد نفر از زمره ماهیگیران
 مع سفاین شان جمع فرموده سامان رسد از راه دریا
 طلب داشت و چون از اذوقه لشکراطمینان دست داد
 بار ساله های بار و توپخانه برق آشوب بر سر آن جماعه باغیه طاغیه
 چون مرگ مناجات در رسید و اذل بهادران جان نثار را
 برای گردن شکنی پالیکار تعلقه بل که در همان نزدیکی بر سر مواضعات
 متعلقه دار الاماره تاخته و مال رعایا را غارت نموده و مواشی را حی
 کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور با ستماع این خبر طاقت
 پنجم آزمائی با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالی کرده مع عیال و
 احمال و اثقال خود در کنام صحرا خزید و قوج حاکم کورگ را با خود
 شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
 حضور انور گردید نواب نامدار جمعی از مردان معتمد را در قلعه
 گذاشته بر سر آن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و ماتند
 شیر زیان از ان نیستان سر بر آورده بی محابا تیغ کین از نیام
 برکشید و از طرفین بازار داده گرم گردید پالیکاران باغی چون
 رهائی خود از چنگ اجل مستعذر دیدند دست از جان برداشته
 کارزار نمایان نمودند و بر قوج میسره چنان زد و آوردند که قریب
 بود تا تزلزلی پهای ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
 بنفس نفیس با چهار هزار سوار از قلبگاه جلوریز بدو رسید و از

عقب فوج مقامیر بضرب تیغ و سنان زهر آب گون گردن
و پشت شان شکسته از گران بار هستی سبک
ساخت و همدرین روز که نوروز سال دولت و اقبال بود
صاحبزاده عالم و عالمیان جوان طالع فیر دزی نشان جناب
طیپو سلطان که درین سفر فرخی اثر همکاب سعادت پدر والا گهر
بود زبانی جواسیس محبتر خبر یافت که پالیکاران مقهور از انجا
بمسافت دو میل جمیع ناموس و اموال خود را در میان صحرا
بجای قلب گذاشته اند صاحبزاده و الاتبار با آنکه در آن روز
شهبسوار عمر مبارک در مرحله سال هژدهم جولانگری داشت
مگر از انجا که شیران را از بد و آفرینش برای صید نخچیر
حاجت تعلیم نیست بی محابا دوسم هزار بهادران شیر خصال
سمند آهو گیر را هممیز کرد و در آن عسکرای پر خار متر اکم که
خم و پنج زلف گرهمگیر عنبرین مویان را در حلقه زنجیر حیرت
و بند طوق حسرت میکشید بدان مقام قلب باستحفظان
مال و ناموس در آویخت و خون بسیاری از آن تیره
درومان بر خاک خواری ریخت اگر چه آن مدبران شوم
طبع در شیلک بنا دیق و استعمال شمشیر و سنان
حتی الوسع و الامکان کوتاهی نکردند آخر و بغرار نهادند میدان
معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفند یار

صلابت تمامی زنان را به سلسلهٔ اسیری در آورده و اموال
 بیقیاس جمع کرده صحیح و سالم قرین فتح و نظر معاودت فرموده
 جبین نیاز را بدرگاه خالق حقیقی و مجازی سجده ریز اطاعت
 ساخت نواب نامدار گردون و قار آن فتح سترگ را دیباجه
 جراید فتوحات آینده تصور فرموده فرزند بجان پیوند را در آغوش
 شفقت کشید و کلاه گوشت افتخارش را از طرهٔ ایوان
 کیوان بلند گردانید پالیکار از شنیدن خبر گرفتاری ناموس
 و رفتن اموال چاره جز انقیاد ندیده باد و سه خواص در حضور
 لامع التور حاضر شده معاودت زمین بوس دریافت و باقی
 خزانه و امتعه و اقمشه نفیسه و دندانهای اخیال که اندوخته آبایش
 بود پنجاه شتر بار بحضور گذرانیده ذریعهٔ جان بخشی خود ساخت
 نواب عالیجناب که ترحم و شفقت مخمّر و جود با جود
 داشت بر سکنت او بخشود و ناموس او را حکم اطلاق داده
 و قول و پیمان استوار در باب آبادی ملک و حفاظت
 رعایا از و گرفته علاقه اش باز برد بحال داشته بعد یک روز
 از آنجا پیشتر نهضت فرمود پالیکار کو ترک چون طوفان بلا مستوجه
 دیار خود دید و احوال پالیکار قلعه بل و گرفتاری ناموسش شنید
 بفکر خود داری افتاده رقبهٔ جان را بر بقیهٔ اطاعت در آوردن
 مصلحت وقت دانست و زر خطیر و نفایس آن دیار

بطریق پیشکش حاضر آورده حلقه بندگی در گوش کشید نواب
والا فطرت انسداد رخه فساد قرین مصالحت دیده در قلعه پرکرا
که قلب ترازو در آن نواحی مکانی نبود تهنانه قایم ساخته پیشتر
توجه فرمود علی راجه مرزبان کینانور که مرد سلیمان از قوم مایله بود
ورد نمود نواب بهادر را که اعلام دین محمدی در آن ملک
برافراخته و میان تیره خالک ان شمع هدایت روشن ساخته
نهایت گرامی داشته سعادت دیدار اقدس از جمله
مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف
مازمت دریافت و آنچه از نقد و جنس حاضر داشت تبار قدم
میسمنت لزوم نمود نواب و الاجناب بر حسن اعتقادش
آفرین خوانده و واقف کار آن ملک دانسته در آن سفر
میسمنت اثر بهرامی خود سه بلند ساخت و چنان از اکرام
و انعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسف نمود
پس دو سه روز در آن سرزمین و نشین برای آسودگی
شکریان مقام فرموده طبیل کوچ بنوازش در آورد و سواد
کلیکوت را مقرب سادات جاه و جلال ساخته به قلع
و قمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائر تهو ر کیش
و جهالت شمار اندیش نهاد همت والا فرمود و خون آن
بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین تشنه را سیراب نمود

درین اثنا پالیکار بر کل سر از گریبان عصیان بر آورده بجنگ جسارت
 نمود بهادران فوج ظفر موج حسب الحکم اقدس از هر طرف اشهب
 جلادت برانگیخته و خون بسیاری از ان کوتاه اندیشان بخاک ریختند
 خرکار پالیکار مذکور خود جو شن جهالت در بر کرده چون پردانه بمقابل
 آتش سوزان رسید و بحالت نزع بال و پری جنبانیده وجود
 خاکی خود را خاکستر گردانید بعد کشته شدنش رزمجویان لشکر
 فیروزی اثر اموالش بقید ضبط آورده و پسر هفت ساله اش را بهرام
 اسیری کشیده در حضور اقدس رسانیده مورد تحسین و انعام گردیدند
 نواب و الابرار بران طفلملک نظر ترحم مبذول داشته بشرف
 اسلام شرف ساخت و بخطاب ایاز خان ممتاز فرموده
 سر افتخارش برافراخت و از انتظام ملک مقبوضه پالیکار
 مقتول فراغت یافته بعزم محاصره قلعه کلیکوت لوای مهمت
 بلند نمود حاکم آن حصار مینو سواد چون بوا دید احوال پراختلال
 راجگان اطراف نقد حواس در باخت و طاقت جنگ
 و ستیز در خود ساقط دید و کلامی کاروان روانه حضور کرده دار سال نقد
 و اشیای نفیسه را شفیع جان بخشی خود برانگیخته بعد عنایت شدن
 عهد نامه سعادت اندوز ملازمست گردیده در زمره دولتخواهان
 سرکار دولت مدار منسلک گردید و از مطیع گردیدن او چون
 صیت مسکین نوازی و افتاده برداری نواب سقاپ

معلّا القاب چون در رغر آویزه گوش اخلاص نبوش سکنه
آن دیار گردید خیل خیل از اقوام مایله و نائر غاشیه اطاعت
بردوش گرفته میر سیدند و از ذایقه نعمت الوان خوان احسان
نواب صاحب اقبال خلیل نوال شیرین کام میگرددیدند چون
از مصفا شدن آن ناحیه هیچگونه غبار تردد بر آئینه خاطر خورشید
منظر ننماید تا کنجی بند رپی سپر هیونان جهانگر دفرموده و مبالغ
یقیناس بحیثم تصرف آورده سمت ملک ملیبار عنان
تاب شد حاکم آن مقام دریای فوج ظفر موج را مستلاطم دیده از
انهدام قصر دولت خود اندیشیده تدبیری نیکو اندیشیده و بار سال
بیست و هشت زنجیر فیل و هفتاد لک روپیه نقد سدی
بر روی ملک خود کشید نواب مظفر لوایش ازین روادار
تاخت و تاراج ملکش نشده بعضی نائران را که بنواحی کونبالتور
در شعاب جبال پنهان بوده سری چون شری برمی آوردند
بآب شمشیر اطفای نوایر آن مفاسد نموده سردار خان را که فدوی
عقید تکیش شجاعت اندیش بود بصوبه داری آن ملک وسیع
ممتاز فرموده و فوجی قوی برای انتظام آن دیار متعین نموده تمامی
آن ملک رشک گلزار را در عرصه دو سال بی خس و خار
ساخته برای استیصال مقامیر تعلّقه مدکل عنان شبدهیز جهان
پیما معطوف فرمود؛

لشکر کشیدند ترمک را و نانا خال مادهور او پیشوا
و چشم زخم رسیدن بلشکر نواب ظفر او و باز درستی یافتن
آن شکست بعنایت خالق داور و معاودت نمودن
ترمک نانا به پونه پریشان حال و مضطر؛

چون در سنین ماضیه مادهور ادیش واد و بار بالشکر بیار
و غزاین و توپ خانه بی شمار برای انتزاع ممالک محمدرسم
نواب بهادر بدیار بالا گهاٹ رسید و باوصف که و کاوش
لا تعد و لا تحصی مساعی او راه بجائی نبرد زیر بار اخراجات بی نهایت
شده چون صد از کوه برگشت بعد رسیدن پونه چون
کباب بادیده گریان و سینه بریان بر آتش غضب
می غلطیده و آخر بمرض خفقان گرفتار گردیده بملک عدم نقاره کوچ
نواخت ناراین را و برادرش سند آرای سرداری پونه
گردیده بر سنت برادر خود کار بند شده خود از پونه حرکت
نکرد مگر ترک را و در آنکه خال اوبل خال رخساره دولتش بود بایک لک
و بیست هزار سوار نیزه گذار و شصت هزار پیاده و
یکصد ضرب توپ قلعه شکن بتخییر ملک میسور و
تمامی دیار بالا گهاٹ روانه ساخت ترک را و بعد طی
مراحل چون وارد سرزمین بالا گهاٹ گردید مرار را و حاکم

گنتی و پالیکاران چیتل درگ و رتن گیری و مرکسی و نیگت گیری و دیگر چند کس واقعه طلبان را که در انتها از فرصت بودند با خود رفیق ساخت و همچنین حاکم شانور هم بدستور ستمه خود بریده شرائط عهد و پیمان بر طاق نیان گذاشته با فوج خود شریک حال ترکم را در گردید و رسانیدن رسه بر ذمه خود گرفتند پس ترکم را در خاطر از اذوقه لشکر جمع ساخته چند قلعه متعلقه پاتن که آلات عرب و اذوقه چندان در آن نبود سحر ساخته و عمال خود را برای انتظام مواضع تعیین کرده بطرف دارالاماره رود آورد و سواد آن شهر تجسته بنیاد را که رشک گلزار بود بشامت قدم شوم خویش آشیانه بوم ساخت و هر زمینی که پی سپر لشکرش شد چه جای گیاه سبز که پره گاه خشک هم بر خانه های فی بست رعایا باقی نماند و چون لشکر نواب بهادر از دارالاماره بفاصله بعید دایره داشت و در نواحی آن شهر فیض بهر عساکری که سنگ راه او شود حاضر نبود افواج مرهته چون سباع خوتخوار رعایا را که چون رمه بی شبان یله بودند از هم دریدند و کسانی را که برای حفاظت جان و مال و ناموس خود دست بسلاح بردند ته تیغ کشیدند چون این اخبار وحشت افزا بسمع اقدس نواب بهادر رسید معه تمامی لشکر و سامان پیکار عازم سیرنگ پاتن شد و از جمیع سامان

قلعه داری خاطر مبارک مطمئن ساخته از راه چنی پتن بدامن کوه
 ماکری درگ آمده اقامت ورزید و در ضمیر الهام تخمیر اراده
 فرموده که چون فوج مرهته بمحاره دارالحکومت پردازد از
 طرف پشت لشکرش راه دخول پیدا کرده گردن مدعی باید
 شکست هرکاره های مرهته چون خبر و درایات عالیات
 نواب فلک جناب ترکم را و رسانیدند و تدبیر
 نواب حیدر دل بر خاطر ادهم پیرایه انکشاف یافت مع
 لشکر و توپخانه عازم آنطرف گردید پس نواب روشن
 ضمیر از رد آوردن ترکم را بدینسو خبردار شده وقت
 شب بر فوج هرا دل غنیم دست بردی نمایان بظهور رسانیده
 برکوه میلکوته علم برافراخت صبح آن ترکم را دهم بالشکر
 قاهره جلوریز رسیده بمحاره کوه پرداخت نواب دریادل
 چشمک زنی برق توپ و تفنگ دشمن معاینه فرموده
 چون رعد خردشان وسیل دمان از بالای کوه بدید دیارش
 تگرگ گول فوج برگبی را بکمال بی برگبی پریشان ساخت
 و بهمین منوال هر روز از صبح تا شام تور بهجا گرم و همان آتش
 جنگ در کاسه امید رزم آزمایان طرفین ریخته می شد نواب
 عالیجناب عرصه بیست روز مانند کوه پابرجا داشته در خونریزی
 اعدا دقیقه نامرعی نگذاشت ترکم را چون دید که از جمله

لشکر یانش عقده کار نمیکشاید و سیل خون از تن اجل گرفتگان
فوج ادهر و زردان میگردد و دست از جنگ باز کشیده کوه را
در میان گرفته است بر ضیق محاصره گذاشت و قطع کردن راه
رسد بلشکر اسلام منظور داشت آخر کار نواب کوه و قار چون
ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشم پر دین که بنظر
عی آید بر آسمان است و قطره آبی بمردان چون آبر و غریز
و ریختن آن بر خاطر اگران تشریف بردن بدار الاماره صلاح
وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه
فرود آورده روانه فرمود و خود معه سواران و پیادگان بار از
داسن کوه پای شجاعت بر آورده بشکوه تمام گام سنج جاده
تمتاً گردید چون راه عقب کوه نهایت نامموار و از آب
برنده سیلابها تمام زمین شاخ شاخ گردیده و مغاک های بسیار
پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین
که بهزار شقت و دوسه فرسنگ راه طی شد شب پیاپی
رسید و در روز روشن بد میدیز که اران غنیم چون خبر بسردار
رسانیدند ادنی الفور فوجی قوی زد و به انتزاع توپخانه گسیل کرد
و خود هم سوار گردیده بدانطرف تاخت درین عرصه نواب
عالیه مقدر در حینیکه متصل گری کوره از دار الاماره بفاصله سه
چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هر کاره بعرض رسید

که ترک را و اسمند را و خود را بر آتش خانه زده در صد
 آنست که آب روی مردان بیاد خاکساری دهد نواب
 شیر دل از گله آهوان هر اسی نکرده مع تمامی کار خانات
 که زیر سایه لوای آسمان سای بود فوراً چون تیر باز گشتی
 برگشت و افواج عد را که چون ابر غلیظ پیرامون آن کرده
 آتش دغان نخوت بلند کرده بودند بصر هر سم باد پایان
 پریشان ساخت و میسر و میسمه و قلب لشکر را بتوزک
 تمام آراسته و اتواب را پیش کرده شیلک کنان
 بسمت دار الحکومت جاده پیما گردید رزم جویان فوج
 غنیم هر چند چون خیل ز اغان از جوانب هجوم می آوردند
 و فریاد میکشیدند مگر شاهین آهنین چنگال گوله و باز بلند پرداز
 و تیر باران مجاهدان ظفر کیش بر سر دیده می رسیدند چون سواری
 خاص بر موتی تالاب رسید و بنظر آمد که گروهی از مقامیر
 هشت ضرب توپ بر بند تالاب بالا برده بانداد گذار
 لشکر فیروزی پیکر سعی میکنند فی الفور حکم بر حمله بردن بنفاذ
 پیوست و مجاهدان جان نثار حمله رستمان کرده آنهمه توپهارا
 مع گوله و باروت بتصرف در آوردند نواب کامیاب
 قرین خوشحالی گشته بهادرانی را که در گرفتن اتواب دشمن
 مساعی جمیله بکار برده بودند بانعام لایقه زیاده تر تعد جانفشانی

ساخت بعد چند ساعت چون تمامی توپخانه و سواران و
 پیادگان و اهل بنگاه جمع شدند خود بدولت باکل ماحضر اشتغال
 ورزید و لشکریان هم بنائرشکنی اشتغال ورزیدند
 بعد ان فراغ از اکل و شرب هواخواهان دولت ابد مدت
 معروض داشتند که چون لشکریان از چند روز مصاعب و
 متاعب سجد کشیده اند صلاح دولت چنان می نماید که امروز
 بهمین مقام خیام اقبال قایم کرده شود و چون صبحدم آفتاب
 عالمتاب سر از دریاچه مشرق بر آورده ظلمت شب را
 بانوار روز مبدل سازد بمیمنت و فرخی داخل دارالاماره شوند
 لیکن از اینجا که هر دولتی را از کاتی واجب است و هر فرحتی را
 مالتی در پی نظر برین معنی که از اینجا تا دارالاماره اندک راه باقیست
 سرعت توان شتافت و بیکبارگی مع لشکریان
 لذت آرام توان گرفت معروضه هواخواهان مقبول خاطر
 مقدس نگشت و برایش هب زرین لجام سوار شده جاده پیمایند
 و لشکریان را چون رفاقت و اطاعت ضرور افتاد بکمال
 بدلی و سستی که تعب بسیار کشیده بودند همه براه افتادند
 درین اثنا افواج مرهته که از مور و ملخ افزون بود باز جسارت
 ورزیده چند ضرب اتواب گران سنگ پیش رو داشته
 بر لشکر جلادت اثر گوله اندازی آغاز کردند قضا را گوله از

اتواپ غنیم بر قطار اشتران محموله بان های سرکار عالی رسید
و آتش در بانها افتاد و از جست و خیز اشتران آن آتش
از یکی بدیگری سرایت کرده تمامی بانها را برافروخت و آن
آتش سوزان هزاران هزار سوار و پیاده و مردم بنگاه را بسوخت
علاوه این مصیبت چند بان پریده در باروت که بر عرابه بار بود
در گرفت و از پریدن باروت و شرر هول محشر و هنگامه روز عشر
بر عرصه زمین هویداشد از بال افشانی بان بسیاری از مردان
کاری چون طاران اولی ابله بجنحه بر هوا پریدند و خیل خیل نبرد
آزمایان از طوفان آتش باروت مانند دود برسمار شدند
در آن هنگامه که از شدت آتش آن صحرا از میدان محشر گرمتر
بود سواران غنیم فرصت وقت مغتنم شمرده چون هوا
بآتش در آمیخته و خون هزاران هزار مردم کارگزار و اهل بنگاه
بخاک عدم ریختند لالایمان و اماد جناب شهباز صاحب که رستم
را کمین زال عرصه نبرد خود میدانست در انخالت پر ملالت
حتی المقدور در کشتن اعدا قاصر نشده در آخر بزنجهای کاری شربت
شهادت چشید و فوج غنیم خیره شده میر علی رضا خان
و علی زمان خان و دیگر چند کس از اعیان را در حلقه گمنده اسیری
کشید و یاسین خان که فدوی جان نثار و برو بازوی ادنی الجمله
بابرو بازوی نواب نامدار مشابهند داشت چند کس

را از ان جماعه ضاله مجروح و يبروح ساخته داد جوان مردمي داد
 و خود بزخم شمشيرها گلگونه شجاعت بر رو کشيده در ميدان
 افتاد چون گذار سواران غنيم که نواب جويان بودند بر سر
 و قش افتاد و استفسار نام کردند آن مصلحت انديش
 و فاکيش پرده از روی راز بر نداشته گفت که نواب
 بهادر منم سواران دشمن که به تحس آن نعمت غير
 مترقب دندان طمع تيز کرده بودند في الفور ياسين خان را به نواب
 بهادر غلط کرده از رزمگاه برداشته پيش ترک را و فرستادند
 و بر اموال نواب بهادر که اندوخته شهور و سنين بود
 دست يفا کشادند نواب و الاجناب چون ملاحظه فرمود که
 تيري که از شست قضا جسته امکان عود ندارد از ان
 آشوب گاه دور ي غروري پنداشته چون آفتاب يک ته
 بر سر کوه چرکوي برآمد درين اثنا غازي خان سه خيل پنداره های
 سه کار بحضور حاضر شده بعجز و منت استدعي مراجعت
 به سمت دارالاماره گمديد اگر چه هنوز عزم نواب صاحب
 چنان بود که اگر در يوقت هم جمعي از سپاه چون انگشتان
 دست فراهم آيند شتي برکله غنيمتوان زد ليکن چون لشکريان را
 کار از دست و دست از کار رفته بود ظهور اين معني صورت
 نه بست ناچار آن عزم را موقوف بر وقت ديگر داشته

از کوه فرود آمده خانه زمین را ریشک مطلع خاور فرمود و با چهارده
سوار که هرکاب سعادت شدند شبدر را تیز رانده متصل
قلعه سریرنگپشن در دوسمخودار زانی فرموده بمیر اسماعیل خان
قلعه دار خبر مقدم فیض توأم رسانید و چون در آن هنگامه محشر
آشوب که از دود باروت و بان و چپقلش افواج جهان
تیره و تار بود و صورت کسی محسوس نمیشد مردم دیده
بختیاری و نور مردم اقبالسندی و نصرت شعاری شاهزاده
جهان و جهانیان پیر تدبیر طالع جوان طیبو سلطان از نظر انور
دور افتاده بود بنابراین خاطر دریا مقاطر بشوق دیدن آن تابنده گوی
نرگس دار چشم بر شارع انتظار دوچار داشته داخل قلعه
نگرید و در مشهد مقدس قادر علی ولی که بر ساحل نهر کادیری
واقع است آرمیده از اینجا که بخت بلند آن سکندر جاه را
همیشه خضر اقبال را بهبری میکند قریب نماز عصر شاهزاده
و الاتبار که بمقتضای خرد خدا داد خود را بلباس ینماگران لشکر
غنییم برآراسته بود باد و سوار پاشنه کوب در رسید
و چشم پدر بزرگوار عالیقدر را بنور جمال خود روشن گردانید
پس نواب نامدار با فرزند جگر پیوند سوار تو سن اقبال شده
داخل قلعه مبارک گردید و در خزاین و ساخته هر که از شکر بیان
پیاده میرسد را یک مشت زرخ انعام می بخشید

و آنکه با اسپ و سلاح فایز ملازمت میشد با و خلعتی بپانچ
مشت زر سرخ مرحمت میساخت و پایه عزتش می افراخت
اکابر شهر بادای تهنیت سلامت ذات بابرکات حاضر
گشته رسم مبارکباد بجا آوردند و مستحقان و محتاجان دامن
دامن زر تصدق فرق فرقدان سای بردند نواب هلال رکاب
سران لشکر را به کلمات تلمیحی افزاتنی نمود و مضمون
این ایات بزبان گوهر بارگوش گذار حاشیه نشینان بساط
فیض مناظ فرمود ؛

نظم

سعادت مساعد بخت من است	فلک چتر و آفاق تخت من است
عنان تایم موجب عار نیست	که بی جزر و مد بحر زخار نیست
ز صحر اگر شعله لرزد چه باک	نماید بدم دادی و شهر خاک
اگر خصم البرز باشد به تن	بمن داده حق گرز گردن شکن
اگر نیزه بالا به کین آورم	مه از آسمان بر زمین آورم
اگر سوخت باروت و بان و شتر	از ان جنس دارم بسی قلعه پر
چو باشد بعالم خدا مهر بان	ندارم غم از سوخت باروت و بان
مرا بخت دولت چو مستحکم است	دو شاخ از بیشه چه جای غم است
امیران من نیکخواه من اند	هوا دار فر کلاه من اند

خزاین بسن داده حق یشمار
 چو یکدل شتایم در روز جنگ
 چنان رخنه بندیم بر بد گال
 چو شمشیر مابرق ریزان شود
 چو نبود مرادر خزاین کمی
 فراهم کنم شکر تازه ز دور
 یسفر دزم آتش زیغ و سنان
 بجید رچه غم گزید و ترک است
 نباشد اگر خیمه ام نیست تنگ
 و گز فرش نبود از ان تنگ نیست
 ندارم غم از خانه خوب و زشت
 بجور بهشتی مرا نیست کار
 اگر تن نیار استم نیست غم
 ردان شکری را چو حیون کنم
 پیار گز بر افواج اعدا کشم
 نماید اگر دشمنم خیبری
 سرد پای دشمن به بند آورم
 زخم گز بقوت گران گز را
 چو جولان کنم اسپ در روز جنگ
 پیاشتم بغرق بلان وقت کار
 شود دشمن ما دودل بید رنگ
 که ترک چو کرک شود پایمال
 به پونه چو دوان گزیزان شود
 فراهم بزر میشود آدمی
 که از جان اعدا بر آزند شور
 که ترک چو کرک بسوزد دران
 منم شمع سوزان داد کرک است
 بود خیمه ام آسمان روز جنگ
 بردان بسیط زمین تنگ نیست
 بود مرد را خانه زین بهشت
 عروس ظفر بایدم در کنار
 بود زینت مرد تیغ و علم
 زهر موج ادسیلی از خون کنم
 سر نیزه را بر ثریا کشم
 نمایم باد حمله حیدری
 بچرخ از رود در کند آورم
 کمر بشکند کوه البرز را
 شود کار بر ابلق چرخ تنگ

چو خنگ جهان گرد راهی کنم
 فلک هم نتابد شتاب مرا
 سه و مهر یند چو جنگ مرا
 شتابم چو خاک در دامنم چو آب
 یلانم که دشمن کشیده به بند
 ز اموال رفته بگردم دژم
 دگر گنج دگو هر بدست آورم
 گر آن خواب را بر عدو بشکنم
 چو اول مدد کرده اقبال من
 الا ای سواران شمشیر زن
 سواری بر اسپان تازی کنید
 بر آید شمشیر کین از نیام
 به نخچیر که گرم آید رو
 به بندید بر باره برگستان
 پوشیده خفتان و خود دزده
 فسان تازه گیرید شمشیر را
 بنخشید طعمه ز تیر و ستان
 عرام است آرام در روز جنگ
 چو نصرت بیایم شادی کنیم
 شمشیر پای صبا پی کنم
 هوا کی بسوسد رکاب مرا
 نتابد شتاب و درنگ مرا
 شتابم چو باد و چو آتش بتاب
 بیارم بتاید بخت بلند
 ز کانی گراز مال کم شد چه غم
 بزنجیر فیلان دست آورم
 سر نیزه در چشم او بشکنم
 باغرمایون بود فال من
 جوانان شیر افکن و پیلتن
 بفرق عدد گوی بازی کنید
 که از خصم لازم بود انتقام
 بفتر اک بندید فرق عدو
 بگینید بردوش گرز گران
 بگیرید پس ناچرخ نه گره
 ز سر راست سازید هر تیر را
 جگر بند دشمن بزاغ کمان
 بر آید از خانه چون خدنگ
 بی عیش دایم منادی کنیم

سناها بروی فسان برکشید شرر بهر دفع خسان برکشید
 به بندید پرچم بر زرین درفش سیاه و سفید و کبود و بنفش
 بفوج عسد و تیر باران کنید هوا را چو ابر بهاران کنید
 به پیلان به بندید کوس و درای که تا گاو دماهی بجنبند ز جای
 چو سر بر کشد آفتاب از زمین من و ترک و تیغ و میدان کین
 سرداران لشکر چون این کلمات شجاعت افزا از زبان
 مبارک نواب رستم خصال همایون فال اصغا نمودند از
 یکدل هزار دل گردیدند و غاشیه انقیاد بردوش و حلقه اطاعت
 در گوش کشیدند اکنون را قلم شبدر قلم را به تسطیر احوال
 شکر یانی که در غیبت نواب نامدار متصل کوه چرکولی
 مانده بودند گرم جولان می سازد پوشیده نماند که چون نواب
 فلک جناب حسب اسند عای غازی خان بطرف
 دارالاماره تشریف برد توپخانه و توشکخانه سرکار و اموال
 دیگر نامداران بقبضه تهرقف مرهته درآمد و از آتش بان و
 باروت غرمین مستی هزاران کس بیاد فنارفت محمد علی
 کمید ان که حیاط قضا جامه شجاعت بر قامتش دوخته بود چون
 کشتی امید را در گرداب تباهی دید و میدان نبرد از وجود
 فیض آموذ نواب بهادر خالی یافت بمقتضای جوهر ذاتی به بی همستی
 در قید مرهته افتادن بر خود گوارا نکرده مردان همراهی خود و از ملازمان

سرکار عالی آنانکه زنده مانده بودند همراه گرفته و دامن همست
 بر کمر بسته بالای کوه برآمد و بی آب و طعام با وصف برداشتن
 سه زخم شمشیر بیاری از لشکریان غنیم را که عزم
 بالاروی داشتند بضرب شیلک تفنگ در مغاک
 نیستی انداخت و بقوت شمشیر آبدار آبروی مردانگی را
 نگاهداشت ترک را و بملاحظه دست برد آن شجاع
 بدل خوانان او شده و بر جوانمردیش آفرین گفته محمد علی نام
 ملازم خود و محمد یوسف کمیدان را معه قولنامه امان و ابرو پیش
 محمد علی فرستاد و نامبردگان پیمان را بایمان موکد ساخته آن
 قوی دل را با همراهانش فردا آوردند درین معرصه چون ظلمت
 لیل پرده قیرگون بردی آفاق کشید ترک را و اسلحه از
 همراهانش گرفته و اسباب خوردنی بقدر احتیاج پیش
 محمد علی کمیدان فرستاده برای اقبال نوکری سرکار پیش و
 بهادر ترغیب و تحریص و ابرام و اصرار از حد گذرانید محمد علی
 که زیرک و دانا بود انکار عریح مصاحبت وقت ندانسته
 بجواب پرداخت که بالفعل مرارخصت باید ساخت زیرا که
 عیال و اطفال را در سریر نگه داشتن عقل مآل اندیش
 و حمیت مردی رخصت نمیده بعد اندمال زخمهای خود اهل و
 عیال را از انجا برآورده آنچه شرط خدمت است بجا خواهیم آورد

ترک را از سخنان چرب و ابله فریب ادراخی شده رخصت
 داد و کمیدان قوی دل بعد تمام شدن شب یکروز در همان میدان
 بسر برده شاهگاه با یک هزار و ششصد کس بی سلاح بطرف
 سریر نگین رفته نور در گردید قضا را گذر کمیدان مذکور بر سر
 دو هزار پیاده نفنگچی که بطریق یزک از شکر مرهقه بفاصله
 دو فرسنگ سه پایهای بنادیق بسته بر سر مد هوشی
 در خواب غفلت بودند افتاد محمد علی که بجان و دل هواخواه
 دولت حیدری بود بی ار مغانی داخل قلعه شدن از همت
 بعید دانسته اول باتمامی همران خود سنگها برداشته بر جم
 آن اخوان الشیاطین پرداخته سر پر غرور شان را از بار
 مغز سبک ساخت و سرعت تمام بنادیق آن
 پاشکستگان سنگ اجل را بقبضه اختیار خود آورده
 چنان شیلکهای علی التواتر زد که یکی هم از ان مملکه جان
 ستان سلامت بیرون نجاست و پس از قتل
 عام بغراغت تمام دیگر همه سلاح و سامان مقتولان بسپاهیان
 خود تقسیم ساخته و همه بی سلطان را با سلاح نموده زیر
 دیوار قلعه سریر نگین رسید و شیلک مبارکباد نمود
 نواب نامدار از رسیدن محمد علی خبر یافته در حضور اقدس
 رخصت بار داده بجاغت گرانها معه جواهر سرفراز ساخت

و بنادیق نواز کار خانۀ سرکار دولتدار باد بخشید تا از سر نو بفراهم
 ساختن جوانان رزم آزمایند و به بخششیان عظام فرمان رفت
 که سواران و پیادگان هر قدر بهر سواران در ملک ملازمان
 منسلک سازند و بایصال زرهای موجب و اعطای یراق
 جنگ همه را بنوازند و پس از آن گورد قلعه سواری فرموده
 در کمینها اتوای دشمن کوب و جوانان کار دیده تعیین
 فرمود و باطراف قلعه سیه های مستحکم بنا فرموده از آلات
 حرب معمور ساخته بانتظار رسیدن مرهته بر صدر دولت
 متمکن ماند و ادی گوید که چون خبر رفتن محمد علی کمیدان بسیرینگپتن
 و قتل شدن دو هزار پیاده از ضرب دست آن لشکر شکن به سمع
 ترک راد رسید چون مار سر کوفته برخود پیچید و از آنجا که از میر
 علی رضا خان بسبب آنکه نوکری مالدوراد قبول کرده و باز بانهماز
 فرصت بحضور نواب بهادر برخاسته رفته بود دلی پر داشت
 سیر موصوف را در برد طلبیده دفاتر شکایت باز کرد و الفاظ
 رکیک که لایق شان آن سردار نبود به طیش طبیعت
 و سفاک مزاجی بر زبان آورده مقید مع تاعی اسیران لشکر
 نواب بهادر که تا آن زمان باختیارش بودند روانه پونه ساخت
 و یاسین خان را که بشبهه نواب بهادر در خیمه عاشقه جاداده
 بود باطایف الحیل تسلی بسیار داده گفت که فتح و شکست

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیش و ابهادر گردیده لازم
خردمندی آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان
حرم را راعه شاهزاده‌ای و الا تبار باید طلبید تا با اتفاق رهگرایی
پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هر چه رای صواب نمای
پیش و ابهادر در باره جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد
اما یاسین خان که مرد جهان دیده بود باقتضای این

رباعی

گر عاشق صادقی ز نایاب منال پیدا گردد
وین عقده که بسته است و هست بخمال هم و اگر گردد
در آبله افتاد و بیای طلبت ز بهار یابست
شاید که همین بنده بر آرد پروبال عنقا گردد
با آنکه خبری از صحت و عافیت نواب بهادر نداشت
لیکن حرف توکل برخدا کرده و مردن خود برای سلامتی
ذات مقدس نواب که رزاق مطلق سلسله روزی
عالی بدستش سپرده بر زیستن مرتجع داشته هرگز
لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگر چه
راه رسیدن خبر دار الا ماره بلشکر ترک چنان بسته
بود که هوا را مجال نفوذ نمانده مگر از آنجا که نور شمس

در پرده ابرپنهان نمی ماند بعد هفته عشره غنچه راز گل
کرد و به ترک راد از درود نواب بقاعه و فکر شکر
کشی کردن خبر رسید و خار خار حسرت در دلش
خلید کلامیکه به یاسین خان گفته بود از آن سخت نادم
و غریق لجه تشویر گشته آه سرد از دل گرم برکشید و بافوج
خود کوچیده پیرامون قلعه سیرنگپتن نزول نموده بساختن
ساباط و سلامت کوچه مشغول گردید و از طرفین آمد و رفت
سفیران گوله بوقوع انجامید درینمرصه که روزی چند جنگ
استداد یافت بافضال همین لایزال درهنمونی قاید اقبال
طرفه رنگی بر روی کار آمد که صیت زرپاشی و قدردانی
نواب بهادر که چون نکست گل بدماغ عالمیان پیچیده بود
چند سوار شکر ترک راد را مایل ملازمت نواب
بهادر ساخت و نوکری ترک راد را کساد بازار شجاعت
و مزیل شخصیت خود دانسته باشکر فیروزی اثر پیوستند
و بهمین قسم از اطراف سواران و پیادگان حلقه عبودیت
بگوش کشیده دوازده هزار سوار و پیاده در زیر لوای
آسمان سای جمع شدند شبی نواب عالیجناب به محمد علی کیسه ان
فرمود که چون حسرت غنیم از حد گذشته رای جهان
آرای اقتضای آن میکنند که بافوج عدد سوز بمقابله اش پای

در رکاب اشهب هست در آریم و بلسمات تیغ
آتش نشان دود از نهاد آن فرقه ضاله بر آریم محمد علی زمین
فراعت بلد ادب بوسیده معروض داشت ؛

بیت

نمی زید که خورشید جهانگیر بتاراج سها برزه نهد تیر
امید دارم که این قدوی جان نثار را رخصت فرمایند تا زور
پنج ترکم یا زبایم و جوی خون اعدا در آن پهن دشت
ردان نمایم نواب دریادل آن نهنگ لبّه شجاعت
را بتخمین و آخرین نواخته اجازت بخشید و کمیدان جری البختان
دو هزار تفنگچیان همراه گرفته از دروازه میسور بیرون شتافته
متصل عیدگاه بر جماعه سه هزار پیاده همراهیان راجه چیتل درگ
دو هزار پیاده ملازم مرار را دو که با چهار ضرب توپ و یک هزار
سوار بران راه سدی مستحکم بسته بودند تاخت آورد و دنا گهان
بر سر آن خفته بختان ریخته فتنه عظیم بیدار کرد و بسیاری را
از آن جم غفیر گرفتار ساخته و خلعت عریانی پوشانیده از بار
اسلحه درخوت سبکدوش ساخت و چون بقیه السیف
رو بفرار نهادند کمیدان شجاع اسلحه و اجناس مقتولان و مغروران
بر سر اسیران بار کرده قرین فتح و ظفر بحضور فیض گنجور سعادت

مجمر حاصل کرده مورد نوازشات بی پایان گردید صباح آن
 غنیمت پیچ و تاب خورده شمالی کوه گری گتیم بر لب جوی
 سیبه وسیع بسته و بمور چال خاص نامزد نموده و اغراب گران
 سنگ بالا کشیده بگوله زنی اشتغال ورزید و بسبب
 رفعت و دمه که از ان گلوله درون حصار میرسید سکنه قلعه را
 مهرت کلّی عاید حال میگردد محمد علی کمیدان که سرمست باده
 شجاعت بود تاب دیدن جسارت غنیمت نیارده مکرر اجازت
 جنگ خواست مگر بدرجه اجابت مقرون نشد آخر چون
 جرأت و گستاخی دشمن از حد گذشت محمد علی کمیدان از حضور
 فیض معمور رخصت جنگ یافته باسم هزار سپاهیان بار
 و یک هزار پیاده کرناکی سلاح جنگ راست کرده و از محاذی
 لشکر غنیمت بفاصله دو فرسنگ عبور آب نموده چون
 شیر گرسنه در یستم متر اکم غزیده متعلل سابط غنیمت بر آرد
 و به ستحفظان آن مقام گفت که ترک را و ما را برای تبدیل
 متعینان مورد چال فرستاده است آن مردم که بسبب
 رسیدن گلوله های اتواپ قلعه خود را هر نفس در دایان
 نهنک اجل دیده تبدیل شده رفتن را حیات دوباره تصور
 میکردند از شنیدن این سخن قرین نهایت خوشحالی گردیدند
 و مطلق بدافعت و ممانعت پرداختند محمد علی چون تقدیر

موافق تدبیر یافت بی اندیشه چون فیلله داخل آن مورچال
 شده آتش فتنه بلند ساخت و بضرع شیلک های
 بناویق آن جماعه پروانه خصال را بآن آتش جهانسوز بی پروا
 بال نموده تمامی تیره بختان را که باستماع خبر تبدیل شدن
 از انمکان چون سپند از جامی جستنند از بستر نرم بجاگستر گرم
 نشانید و بعد قتل و غارت چون معدودی پی سپردادی
 فرار شدند اتواب کلان را در زمین دفن نمود و اضراب تیز جلور را
 روانه دارالحکومت ساخت باستماع این خبر کلفت اثر اگر چه ترک را در
 جماعه دیگر مسلح و مکمل بکوکب فرستاد لیکن چون اقبال
 برگشت همه پشت دادند و کمیدان شجاع پیش
 از طلوع آفتاب عالمتاب مورچال و سلامت کوچه
 ساخته و پرداخته غنیمت را بجا یکسان ساخته و امنه فی بست را
 آتش زده سعادت ملازمت آقای رفیق پرورد یافت
 و بخلعت فاخره و جواهر داسلمه گران بها محسود اقران گردید
 و صدای آفرین و تحسین از زبان اکابر داسط و اصاغر شنید
 ترک را در از وقوع این حوادث مضطر شده دست
 تدبیر از مورچال بندی و حفر کوچه سلامت کوتاه کرده پنداره های
 شکر خود را برای تاخت و تاراج ممالک متعلقه بالاگهات
 فرمان داد و خود باجمعی غفیر در میدان چهر پای در دامن

استقامت پیچید اتفاقاً بعد انقضای دو سه روز روزی
از اعیاد هند که در آن روز غسل را بمقامیکه دو دریا بهم اتصال
مییابد موجب نهایت حسنات میدانند در پیش آمد
درواز معهود ترک را سوار شده از راه شرقی کوهمچه گری
گتھر روانه گشت و ازینطرف نواب دریادل زبانی
جاسوس خبر یافته با سپاه رزمخواه از قلعه بیرون خراشیده
خود بدولت و اقبال با سپاهیان موکب خاص خود
قریب مانامند ف قیام ورزید و شاهزاده سکندر طالع را
معه سواران جان نثار در کمینگاه نشاند تا بوقت
فرار سواران یا جوج صفتان باشد و محمد علی کمیدان را
باغازینخان سردار پندهاره و دلیر خان با چهار هزار پیاده
صف شکن و چهار ضرب توپ بطریق منظم رخصت
فرمود چون ترک را در مقام موعود رسیده با خواص
خود مثل ماهیان بآبیازی و شناوری مشغول گردید و گروهی
انبوه بآستگي از عقب ادبی فکر و اندیشم خرامان خرامان
می آمدند محمد علی پیشتر از نزدیک رسیدن آنجماعت
تدبیر اعدا شکنی اندیشیده اتواپ و تفنگچیان را
در نهر خشک به لمین نشانیده بود چون دید که مردم
غنیم قریب رسیدند بغازینخان اشاره ساخت و آن بیباک

از پناه سنگستان برآمده بادوسم صد سواران ینماگر بافوج
غنییم مقابل گردید و آنها این جماعه را مردم قلیل دانسته
در تاخته غازینخان که شیریشم شجاعت بود آن مقهوران
را یجنگ زرگرمی بر روی کمینگاه آورده خود کناره گزید کمیدان
شجاعت شعار فی الفور سر از کمین بیرون برآورده ایشانرا زیر
شیلک اتواپ و بناویق گرفت و آن مشتاقان آب
را پیش از غسل برای ناشناشکنی از مهبانی نقل گلوله
تفنگ شکم سیر کرده بخوابگاه عدم رخصت نمود دران
هنگامه قیامت اثر سه زنجیر فیل از فوج غنییم مع سه نفر
سردار که بران سوار بودند کجاک بان بر سر خورده بسوی
صحرای عدم قدم تیز برداشتند و فیان نشان و نقاره هم از
شدت گوایل صورت غربال پیدا کرده آبروی شکریان
خود بخاک ریختند چون جمعیت اعدا از دست برد غازیان اسلام
اتشار کلی یافت و هزیمت را غنیمت شمرند شاهزاده
گیتی سنان تیغ برق افشان علم ساخته و غازینخان را همکاب
سعادت داشته تعاقب بخت برگشتگان فرمود و جوهر
شمشیر شجاعت آشکارا ساخته چند هزار کس را طعمه
نهنگ اجل گردانید و پنجهزار را س اسان خوب
به غنیمت گرفته و دوهزار نفر را بقیه اسیری در آورده عطف

عنان سمند جهان پیا نمود ترک را و بمعاینه اینحال خسران
 مال با پارچه ترک هنوز آب از آن میچکید براسپی سوار شده
 پشت بمیدان داد و بسواد موتی تالاب رفته باز بفراهم آوردن
 لشکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این
 فتح نمایان شادمانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم
 باز جنگ قراولی در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان
 روی نهادند و شمشیر و خنجر را بخون رزم آزمایان فسان میدادند
 آخر ترک چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج
 ظفر موج دلتنگ و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی
 پرگنات پایین گهاک مثل کونبنا تور و بالا گهاک و دند یگل
 که در تصرف نواب والا جناب بودند آن طمع تیز کرد
 همین اثنا زبانی هر کاره با سمع او رسید که اسباب
 رسد از آن اطراف بید رقه نائران بلشکر نصرت پیکر
 نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم از همان
 نواحی جمع شده بلشکر فیروزیه اثر ملحق میشوند این معنی زیاده تر
 شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان سمت
 تاخت و آن ناحیه را چنان ویران مطلق نمود که چه جای دانه
 بل هیچ رستنی باقی نگذاشت مگر قلعه داران ملانم حضور
 نواب فلک جناب پاس نمک مرعی داشته چنان

باستحکام برج و باره همت گماشتند که ترک را دور بچند
 سربلگ کوفت گوهر مد عابد ستش نیامد بعد مرور ایام
 معدود چون غارت رفتگان پائین گهاست در حضور رسیده
 بد عتتهای افواج مرهه ظاهر کرده دست تظلم برداشتند
 نواب و الاجناب بر حال آن ستم رسیده گان ترحم
 فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله
 ترک را و پادشاه اشهب همت نهند مگر محمد علی مکیدان
 که فدوی جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب
 بلب ضراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات
 که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف در کمین اند
 از دار الحکومت دوری گزیدن قرین صلاح دولت ابد
 مدت نیست انسب چنان می نماید که شاهزاده جوان سال
 پیر تدبیر را شرف دستوری بخشند تا در نواحی بار امحال
 رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده
 عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاری و حق
 گزار می قاصر خواهد بود نواب مظفر عرض او را بدرجه اجابت
 مقرون فرموده شاهزاده گیتی ستان را با هشت هزار سوار
 جوشن پوش تند رخوش و بیست و دو ضرب توپ
 دستوری آن طرف بخشید و محمد علی مکیدان به جمعیت

چهار هزار سپاهیان بار و دود هزار پیاده کرناتکی و شش
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزاده و آلاتبار طبل
کوچ کوفته بر معبر رای کوفته سعادت ملازمت شاهزاده
بلند اقبال حاصل نمود و با هم شور و کرده جناب مستطاب
شاهزاده بهادر بمیدان کادیری مضرب خیام اقبال فرمود و کمیدان
صاحب همت بکشن گری محمل اقامت خود مقرر نمود
درین اثنا زبانی جوایس پیرایه انکشاف یافت که قریب
پنجهزار سواران شکر غنیمت بامر ترک راد اسوال مغرور را
که از ممالک بالاگهات و پائین گهات یافته بود باد یگر خواسته
و خراین موفور که در جنگ چرکولی از عاکر نواب بهادر
در قبضه تصرف در آمده بود پیون میبند و ساهوکاران شکر
ترک باز و گوهر بیشمار با آن جماعه همراه اند بمجرد استماع
این نوید کمیدان شجاعت آثار بپانصد جوانان بار و یک هزار
پیاده از راه کنکنده می که پالیکار آنجا داخل زمره فدائیان را سخ
الاعتقاد نواب والا جناب بود شبانه طی صحرای کرده از
معبر ییل هلی عابر شده بر شارع کرن پات در دامن کوهی
مانند لخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریا
بمعبر مذکور که حاکم آنجا ظاهر نوکر محمد علیخان و الاجاه و بیاطن حلقه
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گردی از بهادران

جان باز تعیین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر
از راه در دازه که بطرف معبر بود گذر کرده در بروجی که از
سابق تیار بود بکمین فرصت نشستند روز دیگر سواران
شکر غنیم با گله گله گاوان و طویله طویله اسپان و قطار قطار
شتران محموله اموال از معبر کوچیده که کیننگاه محمد علی کمیدان
بود برگزشتند محمد علی چون دریافت که آن گروه
پای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشیکچیان معبر آگاهی
فرستاد که بر معبر سد راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتی
امید غنیم را در گرداب تباهی در اندازند و ابواب بلا بر روی
ایشان کشاده راه عاقبت سد و سازند چون گروه معاندان
همه مجتمع شده بسوی معبر رو آوردند فوج یزک از پیش و کمیدان
شجاع از پس مقامیبر را در میان گرفته به شیلک بنادیق
سینه اعدا را چنان شبک ساختند که طيور جانهای آن
هوش رفتگان بی تکلف از قفس تن پرداز نمود و سرهای
رز مجویان در چوگان قوایم اسپان غازیان تهور نشان چون
گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر
از دیده مورد دیدند تاب سر پنجه شیران فیل شکار در خود
ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمغاکهای کوه غزیدند
هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادبار بر سرهای خود

می پیختند و مانند نخچیران تیر خورده باز خنهای خون چکان بعقب
میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی
فردان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس
و مواشی و اسبان و شتران و بسیاری از اسیران را
بقبضه اختیار خود آورده قریب معبر که مقام وسیع و منزه بود
عزم فرد آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیم که
بتائی و تأمل از عقب می آمدند در میدان نبرد گاه رسیده چون
بتاهی لشکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال شنیدند
انگشت تحیر بدنان تحسّر گزیده و جمعیت کمیدان را
به چشم ظاهر بین مکمر دیده جلوریز تاخت و طرح جنگ انداختند
محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهی را بمحافظت اموال
گذاشته از پناه خار بستی که در انجا بود چون گل خندان برآمده
به صحرایلک بنادیق قریب سه صد جوان را از ان
گلگون سواران چون اوراق خزان دیده از پا در انداخت
بعد این فتح نمایان کمیدان رستم دل تمامی نقود و اجناس
مغروته را بار کرده بدیلمجی تمام بکشتن گری رسیده سبکدوش
گشت چون این ساخته هوش را با بگوش ترک را داد
رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پات که تعلق بصوبه
ارکات دارد و مزاحم نشدن ستفطان دریافته غرق لجه

تخیر گردید و دود این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علی خان
والا جاه هم بانواب بهادر یکدل شده باشد عقده بر عقده
خواهد افتاد و بهیچ ناخن تدبیر نخواهد کشاد پس باین زعم فی الفور
طبل کوچ نواخته ایلغار کرد و از معبر پنور عبور کرده نزدیک
قصبه اوتال کیر فردگاه ساخت محمد علی کمیدان از رفتن غنیم
آگاهی یافته سفیر سریع السیر بحضور شاهزاده سکندر فر
روانه ساخت و به انهای خبر رفتن غنیم بدان نواحی
پرداخت شاهزاده ارسطورای بعد دریافت این خبر
همراه داشتن اجمال و ائصال صلاح دولت ابد قرین ندیده تمامی
خیام و اهل بنگاه را روانه سیرنگین فرموده با چهار هزار سوار
جرار حاضر پاشنه کوب چون قضای مبرم سمت لشکر
غنیم تاخت قضا را دران روز یغماگران لشکر غنیم در سواد
دهرم پوری شور محشر برانگیخته چند مواضع را تاراج ساخته گاه و هیمه
و اجناس مغرورته بر اسپان بار میکردند درین اثنا چون گذار
سوار ی خاص شاهزاده قوی طالع بران سرزمین افتاد برای
مغالطه دادن اعدا خود هم بر موضعی دست یغما کشاده از حکمت
عملی بجمع آوردن هیمه و گاه اشتغال در زید همینکه آن
بی خبران شتران و فیلان و اسپان را باشیای مغرورته
بار کرده و در راه نهادند صاحبزاده غضنفر فر همه هیمه و گاه از پشت

اسپان بر زمین افکنده بی محابا تیغ تیز از نیام برکشید و بر جماعه
مقاهیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم
تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مغرورته را بر جا گذاشتند
و بحال تباہ و روی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترک
برداشتند و شاهزاده گردون و قارچهار هزار راس اسپان
و گله گله گاو و شصت هزار شتر محموله اجناس نفیسه تو شکمخانه
ترک را و که در راه بدست افتاد و بیست زنجیر فیل بیغمار بوده
با فرد جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرائی ماکرانی درگ
عنان شبرنگ جهان پیما معطوف فرمود و ترک را و
پشت دست تاسف بدندان گزیده در سواد کادیری پتن خیمه
کرد و در آن شب محمد علی کمیدان از قربت لشکر نکبت
اثر غنیمت خبر یافته با جمعیت همراهی خود بعزم شبنجون تاخت
لیکن چون نفیسی چند از حیات آن غنودگان بستر مد هوشی
باقی بود هجوم اشجار مترامه دامن کوه مانع عبور بهادران
لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح
بدید و آن رستم دل بر آمدن ازیشم خلاف مصلحت
دیده در دامن کوه لگن گده پای اضطراب پیچید و ترک را و
از نزدل آن آفت آسمانی بیخبر بوده آرزو هما نجا مقام
کرد بعد شام چون عرصه آفاق مانند بخت غنیمت سیاه شد

کمیدان شجاع باجماع سپاه خود اسامه جنگ آراسته
 از پناه یستم برآمده بر فوج میمنه غنیم ریخت و به شیلک
 بنادیق در آن شب تار شور یوم النشور برانگیخت و هزاران
 کس را مجروح و بیروح ساخته و تو شکارخانه غنیم را بشرف
 آورده و اسیران شکر اسلام را که در جنگ چرکری
 بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده و اهل بنگاه را تاراج
 ساخته و اعلام و خیام را آتش زده پانصد راس اسبان
 و شش زنجیر فیل کلان و یازده مهار شتر جوان پرا از خزانه یغما
 ر بوده بوقت طلوع آفتاب صحیح و سالم از راه دامن
 کوهستان داخل رای کوه گردید و در آنجا از تیمار مجروحان
 و اکل و شرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسید
 ترکم را و از تباهی شکریان اگر چه نه روی رفتن پیونه
 داشت و نه از عهده بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست
 مگر از آنجا که نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جاننش
 شده بود باز فوج هرا دل را بتعاقب محمد علی روانه ساخت
 و خود هم بالشکر خود از جاجنیه و در جینیکه محمد علی کمیدان از
 انی کل کوچیده بخان خان هلی رسیده بود فوج غنیم نمایان
 گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه برآمد از جوانب
 اربعه مفقود و مدود ساختند محمد علی در آنوقت تدبیر را

باشجاعت تو امان ساخته در پناه قلعه که از دل دشمن
 هم دیران تر بود پناه جست افواج غنیم بسبب
 ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر
 قرار گرفتند تا آنکه روشنی روز بظلمت شب مبدل
 گردید و شب تاریک زنگاری بر روی مرآت روز
 فرو هشت محمد علی بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه های
 کهنه و از کار رفته را بر بروج و باره و کنگره های آن حصار شکسته
 آویخته و نیزم و گاه بسیار جابجا انبار کرده و در آن آتش زده
 از انبار روان شد و از عقب آن حصار در بیستم ستر اکم
 خزیده بطرف پشت لشکر اعدا علم بر آورد لشکریان غنیم
 که از روشنی آتش و جنیدن پارچه های سفید یقین
 میداشتند که محمد علی در میان حصار متحصن است و فردا
 او را زنده میگیریم همه با بغراغت در فکر اکل و شرب خود
 بودند ناگاه محمد علی چون شیر ثریان بر سر آن گله گوسفندان
 ریخته و از دامن تفنگ اثر در نشان شاره های آتش
 برایخته دو از نهاد آن تیره روزان بر آورد و در اثنای این
 گیر و دار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان
 شسته کمیدان شجاع را در میان گرفتند محمد علی چون کار
 بر خود تنگ دید چند ضرب اتواپ که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پر کرده بران گمرده شتادوت پرتده زد
 د هزاران کس را بخون آغشته چون غنیم های گل سرخ
 دلاله حمرا در مغان محفل ملک الموت فرستاد هر چند رزم
 آزمايان فوج غنیم هم دران شب تار که نمونه روز می شر بود
 در جان فشانی ها قصور نکردند و پنج شش صد کس ^{تفنگچیان} تفنگچیان
 همراهی محمد علی را خسته و بیروح ساختند مگر از آنجا که بخت
 برگشته را بتدبیر راست نتوان نمود و گره فرد بسته دست
 قضا را بناخن عقل نتوان کشود بقیة السیف رو بفرار نهادند
 و کمیدان صاعب جگر قرین قح و ظفر باتهامی عنایم در پناه
 یشم ماکر تی گام سنج گردیده و در کنف حمایت کردگار
 قرین صحت و عافیت پاشن رسیده از دیدار فیض الانوار
 نواب بهادر دیده جان و دل را نورانی ساخته باقتضای خلعت
 فاعره و نقود و لالی آبدار آفرین و تحسین ذخیره سعادت دارین
 اند وخت و ترک را د از شکست یافتن هراول دلشکسته تر
 گردیده از آنجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوتاه رفته پابدا من
 خود داری پیچید چون خبر رفتن ترک را بد انطرف
 معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای
 صواب نمای یش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن
 رعایا که ددایع الهی اند و آبادی ایشان موجب توفیر خزاین

است بر طبع حق پرست گو را انفرموده و کیل کار دان را
پیش ترک بر آورد و نه فرمود تا مفرحی از سخنان تلخ
و شیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفیان باز دارد
و مزاجش را که مایخولیای ریاست ملک بالاگماست
بدماغش جاگرفته به نوش داردی لولوی پند و نصیحت
باصلاح آورد و کیل دانا پیش ترک رسیده هر چند خواست
که چون طبیب مشفق اول منفع مدارا بکار برده بعد از آن
به تنقیه کامل مغز فلوس و مشربت دینار مواد فاسده را بکلی
از اعراق عروقش برآرد لیکن بران مریض که بهیچان مواد
سودادی خون شجاعتش احتراق یافته و علاقه آن بشدت
اکل غذای ردی الکیموس یعنی اموال ریاعای بیچاره
عزت جوع البقر بهرسانیده بود موثر نیفتاد و به مقتضای جهل
مرکب رسیدن و کیل را که عین صلاح حاش بود حمل
بر فرد تنی کرده سخنه های نخوت و استکبار مانند هذیان
در حالت بحران بر زبان آورد و و کیل را حکم حاضر باشی داده
بعد چند روز تاخت و تاراج ملک به نور را که از هر گونه
ناز و نعمت معور بود منظور نظر کوتاه بین نموده پیش خیمه
بدانظر فبر آورد و کیل کار شناس چون بدین اراده پی برد
صورت واقعه بحضور اقدس معروض داشت و نواب و الاجناب

از استماع این خبر محفل کنگاش آراست آخر کار جمیع آل اندیشان
قرعه این فال هم بنام محمد علی کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ
برضاد رغبت نطق اطاعت بر میان جان بسته مستعد
گم دید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را باشش هزار
تفنگچیان حکم اندازد و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه پیاده
و سی غریب توپ دشمن کوب برای انهدام قعر شوکت
غنیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کار دان از شارع
پریا پتن بر معبر کورگ رسید لیکن پالیکار کورگ که در آن
ایام بسبب تسلط مرهتّه از چنبر اطاعت و انقیاد نواب
بهادر گردن میزدن کشیده خود را در زمره هواخوانان غنیم
منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ باندا طرق
کوشیده گذر کردند و داد محمد علی که عقل کامل باشجاعت
توان داشت از کایات در گذشتن و بخزیات ستوبه
گم دیدن خلاف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن
موقوف بروقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود
و سحرای کورگ را بطرف چپ گذاشته ره نور دشت اما از
اثقال اسباب و ضیق شوارع و تراکم اشجار سحرایی گذاره
توپخانه مشکل بل متعذر دیده چهار هزار پیاده تفنگچی و دوازده
هزار سوار همراه گرفته باقی اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسد خان کمیدان و جهانخان رساله دار روانه حضور
نواب بهادر ساخت و خود با جمعیت همراهی خود مقابل
فوج غنیم رسیده عقب کوهیچه بر فراز زمینی مرتفع لوای
عزم برافراخت ترک را چون از روانه شدن توپخانه و اهل
بنگاه محمد علی کمیدان بطرف سریزنگپش خبر یافت گروهی
سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را تسخیر
آرند علی الصباح دید بانان کمیدان شجاع که از بالای کوه
پیک نگاه را برای جاسوسی هر طرف دو اندیده بودند بکمیدان
خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیم بطرفیکه توپخانه
رفته است میروند کمیدان ذی شعور فی الفور سپاهیان
خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بردی و اسلحه دهند تا مردم
غنیم از بودن ما خبردار شده رو باینطرف آرند از آنجا که
تقدیر موافق تدبیر بود بمجروح شدن صدای بنادیق سواران
غنیم از اتزع آتشخانه دل سرد شده عنان بطرف
آواز بندوق پیچیدند محمد علی پیش از نزول آن بلیه فکر معقول
اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب
که از چشم بد غنیم محفوظ و مصون بود نشانیده خود با سواران
بجانب صحرا بتائی میرفت درین اثنا ترک را در خود
بمیدان رسیده چون کشته شدن محمد علی را مواد فتح

خود میدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد
 که بهر نوع که تواند محمد علی را سر از تن بردارند یا زنده بدست
 آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان
 بریدند و بکشش قضا عنان گسسته بران کسمینگاه رسیدند صیادان
 خوزیر چون آن رسته را بمسلخ رسیده دیدند بجاکی تمام چنان
 شیلک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت
 بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس
 در سینه نمیگنجید ؛

نظم

ردان جوی خون از تن بیشمار	شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان یلان سرنگون	چو ماهی شنا کرده در بحر خون
شده لشکرش در شتاب و درنگ	پریشان چو باد و معطل چو سنگ
کسی کو ببرداشت ز آهن زره	شد سفته از ناپنج نه گمره
سپهر زبس افتاده ز مشیت	عیان گشته از بحر خون سنگ پشیت
فتاده ز سر خود و یحساب	نمودار زان بحر پر خون حباب
ز بس لطمه تیغ ز هر آبگون	شده کشتی بخت دشمن نگون
دران آن که سپاهیان بارشور قیامت	بر سر اعدا برانگیخته بودند
محمد علی مکیدان باد و هزار سوار	جلو ریز از کنار صحرا رسیده

بفوج دشمن در آمیخت و به نیران سیوف برق
 افشان غرمن وجود آن ناکان بکسر توده خلکستر ساخته
 بر فرق ادبار شان پخت لشکریان غنیم چون خود را
 در کام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته
 آنچه باقی ماندند فراری گردیدند ترک را داز مشاهده آنحال
 توپخانه پیش رد کرده بمیدان خرامیده و از غایت غیظ
 پشت دست بدندان گزیده بشیلک اتواپ حکم
 داد و گوله اندازان توپهای دور رس مقابل شکر اسلام
 چیده بارش گوالیل بیشتر از قطرات باران بر روی کار
 آوردند و صد مه کُتی بیبادران لشکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه
 یکصد و پنجاه کس از همراهیان محمد علی بضرب گوالیل
 شهید شدند محمد علی چون اتواپ با خود نداشت تدبیری
 اندیشیده سپاهیان را حکم داد تا لشکری مقتولان و مجروحان
 لشکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواری
 چیده در پناه آن جا گرفته بازار شیلک بناویق را گرم
 دارند و خود بکمال نضوع و خشوع دست مناجات به رگاه
 قاضی الحاجات برداشت از آنجا که دعای قلبی را اثر است
 عنایت ایزدی شامل حال شده دیگر ضرری بغازیان نرسید
 و هر چند گوله اندازان غنیم در انداختن گوالیل قصوری نکردند

بیچ مقرر نمایند الغرض تا شام از سعی سپاه مرهنة آنهم متمسک نشد
 و بتقدیرت الهی شیلک بنادیق سپاهیان محمد علی در هر بار
 اعدا را بر بسترم عدم میخواست باینچون ظلمت شب روی صحرا را
 از بخت دشمن سپاه تر ساخت ترکم را در شب را
 پرده دار رسوائی خود دیده معه توپخانه مراجعت کرده بفرد دگاه
 که بفاصله دو فرسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که
 تمنای روز بی طعام آبروی مردانگی نگذاشته بود ماندن خود را
 در ان مقام صلاح وقت ندیده سپاهیان مجروح که از ضرب
 گوا لیل در ره نوردی عذر لنگ بهرسانیده بودند در میدان
 گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباشب رسیده
 محققه برای سوار ی شما خواهم فرستاد و بعد گفتگوی دیگر
 همه سپاهیان و سواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب
 میسور گامزن شد و اگر چه جماعه مازشکر غنیم برای طلایه
 مانند سر مرعیان بگردش بودند لیکن در آن شب تار جنگ
 انداختن مصالحت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت
 انخیز داخل قلعه میسور گردید و علی القباچ ترکم را در
 بمیدان رسیده چون کسی را از لشکر اسلام آنجا نیافت
 زبانی مجروحان خبر دریافت بسوی استاره شتافت و همدران
 شب باعانت اقبال طرفه رنگی بر روی کار آمد که شاهزاده

فیروز بخت سزادار اکیلل و تخت از صحرای ماکری
 ایانار فرموده باشش هزار سوار خنجرگذار و ستم هزار پیاده
 خونخوار بر سر رسد آوران غنیمت هفت هزار سوار
 دده هزار پیاده که بااذوقه بسیار و سی زنجیر فیل و یکصد مهار
 شتر پراز خزانه و صنایق و عرابه های محموله گوله و باروت
 قریب جوی رای پشن بی اندیشم رسیده فرود آمده بود
 و سوداگران با اقمشه و امتعه گران بها و نقد و افرادان آن
 بدرقه راهی خود دانسته همراهی گزیده بودند شبخون زد و
 به ضرب شمشیر آبدار و خنجر جوشن گذار بسیاری را
 از ان گروه که بر بستر بیهوشی افتاده بودند مانند خیال تربد و نیم
 بیرید و متفحشی از ان معرکه هوش ربا جان بیرون نبرد و بعد از
 قتل عام تمامی نقد و اجناس بر همان بار بردار لشکر غنیمت
 حمل کرده بخضور پرنور نواب بهادر روانه سر برنگپتن
 فرمود و خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار
 را همیز نمود چون این خبر بر مرک را رسید مانند مرغ
 پر شکسته که بجایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و
 نمیدانست که چکنند درین اثنا که زخم دلش خنده بر روی التیام
 میزد جراح فلک نمک تازه بر جراحتش پاشید و از
 پونه خبر رسید که نراین را پیش و اخواهر زاده اش که

راس الرئیس جماعه مرهته بود از خنجر ستم رگه ناتهم را و
 عمومی خود کشته شد و رگه ناتهم را و عرف را گهو بفکر درستی
 کار خود افتاده امرای قدیم نراین را و را در شکبجه تغذیب میکشد
 بشیدن این خبر رنگ بر روی ترکم را و شکست
 و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناپار بمقتضای عقل
 مصلحت اندیش بوساطت دکلای نواب بهادر که از چندی
 پیش خود نگاه داشته بود طالب صلاح گردید و عرف
 طلب مبلغی بعوض خسارت های که درین سفر سراسر خطر برداشته
 بود بر زبان گذر آیند بعد یک هفته از حضور نواب عالی جناب
 بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ
 چرکولی بخانه شما پیش ازین داخل شده و از دست
 تعدی ایشان تمامی ملک پایمال گردیده بالنعل صلاح همین
 است که بر مال ماضی را غی شده و انتفاع صلاح حال را بر زمان
 استقبال منحصر داشته بصحت و عافیت بسمت
 پونه مراجعت نمایند آخر بعد رد و قدح بسیار صلاح به ایصال
 دو لک روپیه بشرط اطلاق اسارای شکر اسلام قرار یافت
 و ترکم را و چون چاره نداشت نمک خوان احسان
 را غنیمت دانسته هر قدر مردم که از ابتدای درودش
 درین ملک تا حال از نیرنگی تقدیر بقید اسیری او بودند

علی قدر حال خلّاع داده حوالهٔ وکلا نمود و تهنات خود را از
 قلعجات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته
 و بابو جی سندهیه را بایالت صوبه سرانواخته رخت سفر
 بطرف پونه بر بست پنده اوده های شکر ظفر پیکر نواب
 بهادر پاس خاطر اینچنین همان عزیز لازمهٔ همت دانسته
 بطریق مشایعت تاجوی تنب بحد را از همراهی پهلو تهی
 نکرده دقیقه در مراتب نهیب و غارت شکر نکبت
 اثرش باقی نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علی رضا خان
 که مقید به پونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده به سعی نانا
 پهر نویس که مرد معرّ دانا بود از قید رهائی یافته بر آستان
 دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک
 جناب حقوق خویشی او مطلق نظر کیمیا اثر فرموده باز بعنایت
 جاگیر گرم کنده و دند یگیل سر افتخارش بر فلک رسانید ؛

قرار یافتن صلح در میان نواب نظام الملک بهادر ناظم
حیدر آباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع
آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر عالیشان بهادر را
با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصوصیت
از میان هر دو دولت ؛

چون نواب نظام الملک با صاحبان عالیشان عهد آشتی
در میان آورده ملک سیکا گول در ارج بندری که سیلک
روپیہ مدخل آن بود برایشان وا گذاشت عرصه دو ماه تنور
ایستاد ماند بعد از آن جنرل استمده بهادر حب
فرموده ناظم حیدر آباد عزم تسخیر ملک بالا گجات متمم
فرموده و افواج قوی زور فراهم آورده و محمد علی خان و الابه را
همراه گرفته پای نهمت در رکاب سمنه عزیمت آورد
پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علی خان بهادر
سپاه کار آمدنی را بر روی توپخانه برق افشان انگریزی ضایع
کردن دور از قوانین جهان ستانی دانسته بفحواي الحرب
خده دور از ضرب گوله گردشکر انگریز بهادر مترصد فرصت
کاری بود و بدین عزیمت انتقال کار خانجات و مردم نابکار آمد
بنگاه را بطرف انگل و ماکری در گ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرنأکی همکاب
اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر
اسباب لشکریان انگریز بهادر می شاد درین اثنا
بعض هر کاره نا حالی جناب نصرت انتساب گشت که
از طرف نهم نگر رسد بسیار و مواشی بیشمار همراه بدرقه
دو هزار پیاده و یک پلانتن انگریزی و چهار صد سوار و
دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب
فی الفور با جمعیت سواران بد آن طرف تاخت و یکایک
چون شیر ثریان از پناه کوه و بیشم سربیردن کشیده
جمعیت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب
رسد و مواششی بدست آورده سالماً و غنائماً برگشت و سردار
انگریز بهادر در نواحی ترپاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه
لشکر قیامت اثر از مدراس طلب داشت بعد انقضای چند روز
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزی از
بنی بر جناح استعجال رسیده کورتیال بندر را بزور مردانلی
سختگیر ساخت و قریب است که اقلیم نگر هم بقبضه
تعرف آن فوج دریاموج در آید و همین حین از
عرضی عامل کونیا تور دکلیکوت بوضوح انجاسید که سم پلانتن
سپاهیان انگریزی و چهار هزار کس از ملازمان رام راجه

حاکم ملایبار عزم تسخیر تعلقات آن نواحی دارند نواب
حیدر علیخان بهادر مطلق ازین خبر مضطر نشده تکیه بر افضال
ایزدیهمال نموده بر بنیائی قاید اقبال شاهزاده سکندر خصال
یعنی جناب طیپو سلطان را باد و هزار سوار و چهار هزار
پیادگان بار و یک هزار پیاده کرناگی بست نگر شرف
رخصت بخشید و هیبت جنگ بخشی را با چهار هزار
سوار برای مقابله راجه و حفاظت ملک بطرف کونبناور
و کلیکوت روانه فرمود چون شاهزاده جوان بخت بطریق
ایمان به کورتیال بند رسید بوضوح پیوست که سردار
شکر انگریزی پیش از ورود این لشکر قلعه را استحکام
تمام بخشیده و ذخیره اذوقه و آلات حرب نموده مستعد رزم
نشسته است شاهزاده پردل به جماعتی که همراه
سعادت بود محاصره و افتتاح قلعه متعذر دیده عرضداشت
بحضور انور ار سال داشت نواب معلماًلقاب انتظام
آن نواحی را بر جمیع مآرب و مقاصد مرجع داشته چهار هزار
پیاده تفنگچی قادر انداز و دو هزار سوار انتخابی و چهار ده
ضرب توپ همراه گرفته و باقی لشکر بزمه میر علی رضا
خان و محمد علی کمیدان گذاشته از برق و باد پیشی بسته
در عرصه یک هفته مسافت بعید را طی فرموده داخل قلعه نگر

گشت و در عرصه دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از
 اشجار آبنوس تیار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای
 فراهم آورده سپرد و سیر قهای رنگارنگ با آن جماعه برای
 نمودن شکوه همراه ساخته بست کور یال بندر نهضت
 فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی سباط انگریزی که بر
 اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزاده والا قدر
 حسب فرمان بر یک سیه حمایه رستمانه کرده مستحفظان
 را بعد کشتش و کوشش فرادان از میان برداشت و سردار
 انگریز بهادر سیاهی بناویق آبنوسی را از دور دیده با احتمال
 افواج کشر مصاف آرائی دور از آئین حزم دانسته مردم
 بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیماشد درینوقت دو کس
 پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزاده والا تبار
 این خبر رسانیدند و شاهزاده بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی
 داخل قلعه شود جماعه سواران همراه گرفته و تندراند داخل قلعه
 گشت و مستحفظان برج و باره را بزیر تیغ بید ریغ کشید و
 نواب بهادر هم باستماع این خبر گرم و کیرا شتافته بدد شاهزاده
 بلند اقبال رسید و باران تیر و بان و گوله باریدن گرفت
 و ملک جمعیت اعدا بشدت طوفان حوادث از هم پاشید
 ناچار بقیه السیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریا

گرفتند اگر چه از ترک تاز نواب حیدر علیخان بهادر کشتی
 حیات بسیاری از آن گمرده بگرداب فنا غرق شد مگر
 سردار انگریز بهادر چاکلی و چستی بکار برده بر حمایزیکه موجود
 بود سوار شده سمت بندر بنیسی بادبان را فراشته لنگر
 استقامت ازین ملک برداشت پس از آن نواب
 همایون بخت مع شاهزاده تهمانه ستقیم در قلعه نشانیده
 بعد انقضای عرصه یک ماه دوازده روز بسواد بنگلور علم زد
 و درین مدت جنرال صاحب بهادر و کرنیل صاحب
 بیادری اقبال قلعه و انجم باری و ترپاتور و گلگن گده و چکدیورا
 بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست
 شجاعت از آستین همت بر آورده قلعه دهرم پوری
 را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تهمانه دار آن مقام
 بود داد مردانگی داده کشته گشت و صاحبان عالیشان آن قلعه
 را هم بضبط در آورده عبدالرشید خان دیوان نواب محمد
 علی خان و الajah را برای انتظام بار امحال متعین فرموده قلعه
 هور دماستی و سور واکر و کولار و اسکوته را هم فتح ساختند
 و محمد علی خان و الajah خود در کولار رحل اقامت انداخته
 مرار را و حاکم گئی را باعانت خود طلب داشت و بعد رسیدنش
 به تنظیم و تنسیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب

حیدر علی خان بهادر از بنگلور نهضت فرموده بلشکری که
 بسرگردگی میر علی رضا خان و غیره سرداران گذاشته رفته
 بود ملحق گردید و جنرل صاحب بهادر معه مرار راو که فوج
 تازه زور همراه آورده بود در سواد نرسی پور علم شوکت
 برافراخت نواب والا جناب در انتهاز فرصت بوده
 شبی بر لشکر مرار راو شبخون زده بسیاری را مجروح
 و بی روح ساخت و مرار را زخمی شده بهانه معالجه را
 و سیاه نجات خود پنداشت و دست از اموال برداشته
 عازم فرار اختیار نمود و فوج قاهره نواب بران خوان یغما بفرغ
 خاطر دست تصرف کشود درین هنگامه محشر آشوب قلبی
 از لشکر انگریز بهادر و جمعی از سواران محمد علی خان والا جا
 هم نقد جان در باختند و بعد ازین زد و کشت چون نواب
 متوجه هسکوته شده صاحبان انگریز بهادر شلک کنان
 بدان سمت ره نور دشمن و بیای استتال طی راه
 نموده در میدان شرقی هسکوته لوا ای شوکت بلند ساختند
 و ازین مقام محمد علی خان والا جا از ترک تازش کرسیاست اثر
 نواب حیدر علی خان بهادر و مصاعب و متاعب صحرا
 نوردی عاجز آمده تمارض نموده با تگده رفت و دیوان خود را
 هم از گام نهنگ اجل برآوردن صلاح دیده از بار احوال

پیش خود طلبداشت درین اثنا از عریضه محافظان طرف
 ترچناپلی بحضور نواب حیدر علی خان بهادر پیرایه ایضاح
 یافت که کپتان فوج انگریزی دندیگل و کونبثا تور و بالاگهات
 و ترور و دهاراپور را استخراج الحال عازم آنست که
 بعد رسیدن سامان رسد و اضراب اتواپ که آنطرف
 ترناپلی و دهرا و ترچناپلی رسیده در قلعه کرد فرام شده است
 از معبر کجکل هشتی عابر شده نواحی میسور و سریرنگپتن را
 پی سپرد بهادران صف شکن سازد و اگر چه پنداره های
 متعینه حضور در جان بازی قاصر نیستند اما بی مدد توپ خانه
 با افواج انگریزی مقادمت نمی تواند نمود. بمجرد دریافت
 منضمون عریضه نواب نامدار تمامی لشکر را همراه شاهزاده
 شیرشکار گذاشته خود بحریده باشش هزار سپاهیان
 بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ قلعه کوب
 ایلغار فرموده بدهرم پوری چپاول انداخت و وقت شب
 یورش کرده قلعه را مفتوح و قلعه دار را اسیر ساخت
 و از آنجا روانه شده از راه نامنکل بکوچ متوالی در سواد کرد
 رسید و قلعه را که سپاهیان انگریزی در آن بحفاظت
 رسد معور بودند محاصره کرده و دمد مدتی چند ضرب توپ
 کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را از پاد انداخت

محققان اگر چه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای حقوق نمک قاعه نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد هست شان منزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت معروض پیش گاه اقبال شد که چهار هزار راس گادان جمال غله را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی برای آوردن رسد می روند نواب عالیجناب بدریافت این خبر یک هزار پیاده تفنگچی و دو ضرب توپ بر سر راه تعیین نمود تا بکمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل بدان مقام رسیدند جوانان از کمین گاه چست برخاسته بشیلک بنادق و ساچمه اتوآپ بسیاری را بصحرای عدم فرستادند و گادان را عی کرده بحضور نواب حیدر علی خان بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب گادان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا بطرف پردر اشهب صباغرام همیز کرد کپتان انگریزی چون از تباهی حال رسد آوران خبر نداشت برای تفحص احوال آنها و حفاظت اسباب رسد شش صد سپاهی و دو صد جوان دلائی را معه چهار ضرب اتوآپ به کرد و روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی نساخته بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون آن جماعه وارد آن مقام شوند جنگ زرگري کرده بر روی توپخانه بیارند سردار انگريزي چون از ورود نواب خبر نداشت بی باکانه گام سنج ميرفت درین اثنا سواران حسب الحکم نواب حیدر علي خان بهادر اسپان را بجولانگري در آورده چند بان سردادند سپاهیان فوج انگريزي ازین سواران متیج اندیشه نکرده مقابل شدند و سواران بجاکست عملي قدم بقدم آنجماعه را بر روی آتشخانه آوردند و یک ناگاه گوله اندازان شلک اتواب آغاز کردند و تفرقه در آن گرده افکنده پیادگان کرناکي را بعد تاراج اسلحه و لباس بجان امان دادند مگر دوصد سپاهي ولايتي را طعمه تیغ بیدریغ کرده و طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند و نواب حیدر علي خان بهادر از آنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه پردر سراق جاہ و جلال برپا نمود از آنجا که در فن گيتي ساني و تداییر جنگ گوی سبقت از معاصرین می ربودته بیری بخاطر مشکل پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که در قید آمده بودند بنعمت آزادي شیرین کام ساخته سماي کفیت تباه شدن رسد آوران و برهمي شکر نواب والا جاہ و افتتاح چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگی در کار است لازم
 که بگام نیاز و تسلیم شتافته بملازمست نواب فایز شوند
 والا فردا سکنه این قلعه هم بارسد آوران ملحق خواهند شد
 و بعد زدد خورد و اگر طالب امان و صلح شوند منظور نخواهد شد
 بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعه رسیدند
 بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان
 ولایتی که بچشم خود دیده با دیگر تمامی گفتگو که شنیده بودند
 من و عن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که
 رسد بهیچ نوع نمی رسد و سپاهیان کار آمدنی هم بسیار
 بکار آمدند و نواب حیدر علی خان بهادر و عده امان بشرط
 ملاقات فرموده است بی تیغ برپاکی سوار شده باد و شتر
 سوار و هفت نفر سپاهی پس از آنکه یک کس را بسرداری
 محافظان قلعه بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معلی القاب
 روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بدالجوئی و تسلیه
 خاطرش پرداخته در خیمه علمده جایش داد بعد لمحّه مقصد بان
 حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون
 با شما هیچ عداوت باقی نمانده و چون با سترضای خاطر
 عاظر نواب حیدر علی خان بهادر راه مصالحت پیمودید
 هیچ گونه مضرت جانی عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب داگذاشت
 قلعه و اسباب آن نوشته و بید کپتان صاحب هر چند سخنان
 عرب و شیرین تعامل نمود و گفت که من بتلعه رفته تعلیق
 اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب مع قلعه مینایم
 مگر هیچ سودمند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
 نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
 بحفاظت جان خود کوشیدن مصلحت دانسته رقع بنام
 سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
 مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاهیان بار و یک هزار
 پیادگان ملکی بسوی قلعه فرستاد چون رقع کپتان صاحب
 بسردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
 نمی ورزند قلعه را باتمامی اذوقه و آلات عرب حواله سپاهیان
 سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر بانصرت
 و ظفر از آنجا ایلغار کرده در اردوی کلان رونق افزاشده بملاقات
 شاهزاده و الاتباء سرت و خوشدلی انداخت و اسیران
 شکرانگیزی که درین تگ و تاز بدست افتاده بودند
 بتقلعجات مقبوضه خود روانه ساخت و دوسم روز بآمد ساز
 و سامان شکر پرداخته باتمامی خدم و حشم برای مقابله جنریل
 اسمثم صاحب بهادر لوای عزم برافراخت و برآشای راه

خبر رسید که جنرل صاحب بهادر از مسکوته مراجعت فرموده
در نواحی کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهی و چهار صد
سپاهیان ولایتی را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فراهم
است روانه ساخته نواب بهادر فی الفور محمد علی کمیدان را
با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح
ساختن قلعه هسور گسیل فرمود و خود از مقام اینکل با سواران
خوش اسبه بر سیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعه
رسد آوران که از مسکوته مراجعت کرده بودند بی محابا
فرو ریخت و شور محشر و طوفان چار موجه دریای آتش
برانگیخت یغیگران شکرت نواب که تقریب آن اذوقه را نعمت
غیر مترقب پنداشته جلوریز رسیده بودند جانین را مشغول
جنگ دیده گادان بار بردار را معه جوال های حبوبات
بتمرف خود آوردند و گادان توپ کشی را از بار توپ
سبکدوش ساخته بقبضه اختیار خود کشیدند اما سردار
آنجماعه که از اهل دلایت بود بمقتضای اتمت ذاتی در پناه
قلعه ویران که در میانه ان خالی افتاده بود پای ثبات محکم کرده
به شیلک بنادیق مردانه دار جنگیده و از آن واقعه ایله که
نمونه روز رستاخیز بودند نه هراسیده با حمله های رستمانه افواج
بحرامواج نواب حیدر علی خان بهادر را مقابله می نمود در همین

زمان محمد علی کمیدان تهمانه در قلعه هسور قایم کرده و چند کس
 را تاراج و اسیر نموده برگشت و بحضور نواب حیدر علی خان
 بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعه ویران که مامن
 سردار انگریزی بود یافت و به ضرب گلولیل دیوار قلعه
 را بشکست و قریب بود که یورشش کرده به سفک
 دمای محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجی تازه زور که جرنیل
 اسماعیل بهادر باستماع آواز توپ کار بر سر آوران
 تنگ تصور نموده بمقتضای عقل دور بین روانه کرده بود
 در رسید بکمک آن دلادران متحصنان قوی دل گردیدند از
 شدت محاصره نجات یافتند و هر دو جماعت سابق و حال
 از رخنه دیوار شکسته بر آمده شک کنان بشکر جنرل
 بهادر ملحق شدند نواب حیدر علی خان بهادر دیگر در آن مقام
 سکونت داشتند تضرع اوقات تصور فرموده بعزم تسخیر
 هکوت که تهمانه انگریز بهادر در آن بود عنان شکار گیتی نورد
 منعطف فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده قلعه را نقطه دار در دایره
 محاصره فوج گرفت قلعه دار انگریزی که مرد شجاع بود باستحکام
 برج و باره پرداخت و از استعمال نوایر توپ و تفنگ
 حمله بهادران شکر شکن نواب را در میساخت چون
 این خبر بسمع جنریل بهادر رسید از کولار سمت هکوت

عازم شد و نواب حیدر علی خان بهادر از روانگی جنرل صاحب آگاهی یافته شاهزاده همايون طالع رابع میر علی رضا خان و فوجی شایسته و توپخانه بایسته برای انسداد طرق ورود جنریل صاحب گسیل فرموده برای تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود و محمد علی مکیدان سردبان یار دیوار قلعه قایم کرده پیامردي همت بر فراز فصیل قلعه برآمد و علم حیدری برافراشت متحصنان چون جماعه قلیل بودند ز بهار خواستند و نواب از جان فشانی آن جماعه خوشدل شده بر حال ایشان بخشود و از سر قتل در گذشته همه را از قلعه بیرون کرد و تخانه خود نشانیده برای مقابله فوج طوفان موج جنریل صاحب بهادر عنان تاب شده قریب عیدگاه لوای شوکت برافراخته توپخانه بقاعده جنگ برچید و از آنطرف جنریل بهادر که از دست رفتن قلعه خبر نیافته بود قریب مسکوته رسید بمجروح و زخمی لشکر انگلیز بهادر نواب عالی جناب سبقت کرده توپخانه را مقابل لشکر جنرل بهادر آورده آنچنان بشلک بنا دیق و اتواب علی التواتر پرداخت که از دود باروت زمین و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگلیزی طی منازل کرده حالی از گردها رسیده و لمحہ پیار میدادند

در آن هنگامه قیامت اثر بسیاری بنجاک و خون آغشته
 گشتند و جنریل بهادر املاف باقی ماندگان خلاف عقل
 مصاحت اندیش دیده فوج خود را در مغاک ها و زمین
 نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران
 برخاسته شیلک نمایند و از آسیب گوایل و بان
 محفوظ ماند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام
 قایم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خوانان گردید و هر یکی
 بمقام گاه آر میهنواب والا فطرت وقت شب چند نفر
 از اسیران مسکوته و دیگر قلعجات که بزور بازوی اہمت
 در چنبر قید داشت رہائی بخشید و آن تنی چند در حضور جنریل
 صاحب بہادر از مفتوح شدن مسکوته و دیگر قلعجات
 خبر دادند جنریل بہادر با سماع این اخبار موحش متامل
 شدہ صباح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام
 چند توپ از کار رفته را در میدانداخته و طبل کوچ نواخته
 در نواحی کولار لوای عظمت برافراخت و نواب حیدر علی
 خان بہادر ہم از ان رزم گاہ کوس رعد آواز بنوازش
 آورد و در سواد نرسی پور قبۃ بارگاہ برافراخت بعد دو سہ روز
 ہر کارہ و معروض جناب اقدس نمودند کہ بیدرقہ یک ہزار
 سوار و دو پلٹن رسد بلشکر جنریل صاحب میرسد نواب

نامدار باستماع این نوید باچند توپ سبک و دسواران
 خوش اسبه تاخته بر معبر بن هلی در کمین نشست و همین
 که رسد آوران از آب غایر شدند نواب از کمین
 برخاسته تیغ بید ریغ بر کشید و یک نیرزه آب بلا از سر
 عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتی الوسع
 والا مکان جنگیدند و چون از شدت گوا لیل و شیلک
 بنادیق خود را بد ریای آتش در گام نهنگ اجل دیدند
 دست از محافظت رسد برداشته رخت هستی بسا حل
 نجات کشیدند و نواب دریادل آنهمه غنائیم را همراه گرفته
 بلشکر نصرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر
 باستماع خبر غارت شدن رسد رنج غلا شامل حال شکریان
 دیده و بهر ساندن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک
 ستانی دانسته چند روز بساط جنگ در نور دید نواب
 حیدر علی خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر
 اطلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل
 کنگاش آراست و ارشاد فرمود که چون جنریل صاحب
 در ملک بالا گهات پای استقرار افشردده است
 و مراجعت کردنش بالفعل از قرائن حالات معلوم نمی شود
 یقین است که از نایابی آذوقه شکر یانش دست تطاول

بر رعایای این ملک در از خواهند نمود و تمامی دیار بالاگهات
چنان خراب و تاراج خواهد گشت که سالها اثر رویدگی
بر زمین باقی نخواهد ماند و آنچه از دست سپاه رزم خواه
انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاہرہ مانا را شکستی خود
از آن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست و نابود خواهند شد
و رعایای خود را خود پامال کردن در هیچ شرع و ملت
جایز نیست بنا بران عقل مآل اندیش اقتضای آن میکند
که تاجنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار
شده مراجعت فرماید ما هم در تاخت و تاراج ملک
پائین گهات که تعلق بمحمد علی خان و الajah و انگریز بهادر
دارد دقیقه فرو گذاشت فرمائیم سران سپاه رزم خواه
دست قبول بر سینه نهاده عرض گردند ؟

نظم

که ما بند گانیم فرمان پذیر	نداریم از حکم داد و گزیر
نه خوفی ز آتش نه بیمی ز آب	نشینم بر باد پایان شتاب
بر آریم از حکم تویی درنگ	ز صحرا هر روز دریا نهنگ
اگر خصم چون سنگ لیر و قرار	در آئیم در قلب او چون شرار
تویی سایه پردرد فضل خدا	نباشیم چون سایه از توجدا

جهاندار گیتی نگهدار تست بروز و غایاد و یار تست
نواب نامدار چون کلمات دولتخواهی و فرمان پذیری از
سران لشکر اصغرا فرمود ساعت صعود و ادا ن
محمود با تمامی سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین
گکات لوای اقبال برافراخت و از معبر رای کوته عبور
کرده اول کشنگری را متصرف شده پس در قلعه
ترپاتور و دانم بآری تخته گذاشته و مواضع و قریات متعلقه
انور گده بآتش قهر خاک سیاه کرده بر نواحی انور گده و ساتگره
و رای ایلور و ادهونی گده و آرنی دست یغما کشاده به ترناملی
خیمه و غرگاه قایم فرمود و شاهزاده نصرت مند را بطرف
مدراکس نهضت فرموده میر علی رضا خان را با فوج
شایسته سمت تنجادر و ندهر نگرد غازی خان و همامرا
خان را بسوی چتور و نیلور مرخص فرمود و آن جماعه بی باک
در اندک مدت مواضع و قریات آنولایت را بجار و ب
غارت پاک رفتند و آتش در آبادی تازه دود از دل سکنه
آن بلاد بر آوردند چون این اخبار بتواتر و توالی بسمع حق
نیوش جنرل صاحب بهادر رسید از آنجا که سبیه رضیه
آن قوم و الاصفات چنان است که بعد فتح دست غارت
بر رعایای دشمن هم دراز نمی فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جانی را هم از خوان احسان بهره مند میدارند خرابی احوال
 رعیت ملک مقبوضه محمد علی خان والا به جاه که فی الحقیقت
 تعلق بسرکار دولت مدار کپنی انگریز بهادر داشت گوارای
 طبع رحیم نفرموده از معبر کرپناست عابر شده و از ساتگره
 در گذشته بسواد رای دیلورا اعلام عظمت برافراخت
 درین حال محمد علی خان والا به جاه چون دید که نواب حیدر علی
 خان بهادر و صاحبان عالیشان چون دو پیل ست
 دشیران عرین باهم زور آزمائی می فرمایند و بمقتضای علو همت
 و حمیت ریاست و شجاعت یکی هم پای کم نمی آرد و در
 کشاکش این هر دو گرده رزم خواه هزاران هزار خون رعایای
 بی گناه هم ریخته می شود و در هوس طمع تسخیر ملک
 بالاگهات اقلیم پائین گهات مفت بی چراغ میگردد
 درین صورت بی آنکه طریق مصالحه با نواب حیدر علی خان
 بهادر پیموده شود چاره دیگر بنظر نمی آید چون این تدبیر
 در خاطرش را سخ گزید مکاتبه مشعر بر مضمون صدر بحضور
 جنرل صاحب بهادر و الا نشان ارسال داشت جنرل
 صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام
 فرمودند که اینهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک و پاس خاطر
 شما بوقوع آوردیم والا ما را با نواب حیدر علی خان بهادر

نزاعی نبود و از چند سال امریکه محرک سلسله عناد و فساد باشد از طرفین بظهور نرسیده و حالاکه شمار ضابطه صلح دادیده در عالم اتحاد مخالفت رای شما مارا منظور نیست در آنچه موجب امنیت ملک و رفاه خلق است به نظر آید بعین آرید

نواب محمد علی خان و الاباه بعد ملاحظه جواب نجیب خان و دانشمند خان را که معتمدان سرکارش بودند با امر سلسله محبت آمیز و برخی از نفایس و چهارده لک ردیه نقد بخدمت بابرکت نواب حیدر علی خان بهادر روانه ساخته سلسله جنبان مصالحه گردید چون و کلا فایز ملازمت شدند

نواب حیدر علی خان بهادر که از پایمالی ملک خود و مقتول شدن هزاران مردان کار دل نگرانیها داشت پیش آمدن این معامله را محض از فتوحات غیبی و تأییدات اقبال لاریبی تصور فرموده بقبول هدایا و نقود پرداخت و مکتوب اتحاد اسلوب رقم پذیر خامه محبت ساخته و علی زمان خان و محمد دم علی خان نایب را از جانب خود بعهده وکالت مامور نموده رخصت فرمود و کلامی خردمند ملازمت محمد علی خان و الاباه مستعد گردیده بنای صلح را به عهد و موثیق مستحکم ساختند و محمد علی خان و الاباه تعلقه کردند هم برگماشتگان نواب بهادر و اگذاشت و اهل

و ناموس چندا صاحب نایب متوقفا و امام صاحب بخشی را
 که از مدتی در قید بودند بیاس خاطر نواب حیدر علی خان
 بهادر را نایب بخشید بعد حصول اطمینان خاطر نواب همایون فر
 اکثر جاگیر داران و منصب داران قوم نایب را مثل مهدی
 خان جاگیر دار اول کنده و مرتضی حسین خان منصب دار
 کرکته پاله و محمد نقی جاگیر دار دندوسی و محمد سعدی خان
 منصب دار برموکل گه که از محمد علی خان و الابه اطمینان
 نداشتند بعنایت مساعده راضی و شاکر ساخته در سلاک
 ملازمان سرکار خداداد منسلک فرمود و بغرضی و فیروزی
 از ملک پائین گاهات عطف عنان تگا و رگیتی نور د
 فرموده در ملک بالا گاهات سایه شفقت بر مفارق
 سکنه آند یار که منتظر قدم میمنت لزوم بودند انداخت ؛



لشکر کشیدن نواب حیدر علی خان بهادر بطرف کزپه
 و کونول و بلاری و دیگر وقایع

در ایام ماضیه که نواب حیدر علی خان بهادر مشغول مجادله
 با صاحبان عالیشان انگریز بهادر بود نواب عبدالحلیم
 خان مرزبان کرپه بقاعده مستمره زمینداران که مترصد
 وقوع فتنه و فساد می باشند و آنرا وسیله عصیان و سرکشی

انگاشته سربشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت
بلند ساخته سواران ملازم خود را برای تاخت و تاراج
آن مواضع که داخل ملک محمّد سم نواب حیدر علی خان
بهادر و قریب کرپه واقع بود تعیین ساخته خیلی اذیت
بکنه آن نواحی رسانیده بود همسرین منوال نواب
منور خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگی بانواب عبدالحمید
خان همدستانی نموده دست تعدی بر رعایای بیچاره دراز
کرده در غریب آزاری قاهر نشده بود و هم چنین نایک
بلاّری نیز در نزدیکی رای درگ غبارشورش برانگیخته خلائق
را در آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل تواتر به سمع
اقدس نواب حیدر علی خان بهادر می رسید لیکن نواب
والاجناب بی اصلاح کلیات متوجه جزئیات شدن
دور از آئین سردری دانسته اغماض می فرمود درینو لا که
بفضل الهی با صاحبان عالی شان انگریز بهادر مصالحه دست
داد و با آشتی گسترده شد نواب همایون طالع سزای
شوخی پشمان مرفومه الصدور بر ذمه همت والا نهست لازم
و متختم دیده احوال و اطفال لشکر نصرت پیکر را معه ناموس
مرداران نواب که از قید محمد علی خان والا جاہ رهائی یافته بودند
بدار الحکومت سریر نگه داشتن روانه فرمود و خود بدولت

و اقبال با فوج سواران و پیادگان و عمله توپ خانه که زیاده
از شصت هزار بود برای گو شمال عاصیان سرکش
ناقباحت فهم کوس جا و جلال بلند آذاره فرموده غلغله
در زمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار انگنان
اول بست کرپه ناخت و بسواران یغماگر که از حدت
تیغ و سنان شان برق خاطف در پرده ابر روی نهفت
برای تاراج و احراق مواضع متعلقه کرپه فرمان داد بمحرد
صد در حکم دالا سپاه کینه خواه بران حد و ناخته و باتش تیغ
خاکستر ساخته بسیاری را از سکنه آند یار در خاک و خون
انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرپه رسید
مضطرب شده و کیلی آداب دان را مع پنج لک روپیه نقد
و دوزنجیر فیل کوه شکوه و چهار راس اسبان عربی
بازین مرصع و عریضه عبودیت طراز متضن استعدای غنو
جرایم گستاخیهای خود در حضور نواب عطا پاش جرم پوش
ردانه ساخت و عهد و میثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش
عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل
نماید و وجهی از سپاه خود مدام در حضور اقدس تعیین داشته
هرگاه امر شود بسرور راه انقیاد تا نزد نواب عالی جناب را
چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر دریا مقاطر بود

معروضات اور اسمعیشککش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندرز مع خلعت خاصه عنایت
فرموده و کار امتضی المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیش عبدالخلیم خان بعهده اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماندن و بودنش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدر الزمان خان را که در ایام سابق
از طرف حضور بقلعہ داری بالا پور خور دسفر ازی داشت
و در هنگام ورود مادھو را دُپیش و آبروی مردی ریخته
بغینیم پیوسہ قلعہ باد سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنہ
و فساد غرق آب خجالت شدہ نوکری حاکم کرپہ اختیار
نمودہ بود نواب والا جناب آن قدیم الخدمت را از
سعادت حضور محروم داشتند و در از حوصلہ جوانمردی
تصور فرمودہ معرفت علی زمان خان کہ همزلف او بود
بعنایت پروانہ محتوی نوید امان جان و آبرو و شریف
خاصہ بنواخت و بوقت ملازمت مشمول عواطف
بنی پایان فرمودہ بہ کالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق در امثال و اقرائش سر بلند ساخت و از آن مقام
بطرف بیکن ہلی لوای عظمت برافراخت قلعہ دار آنجا
کہ از قوم سادات میر غلام علی نام عرف مسان کلو بود

از جمالت یک گوله توپ بر فیل پون گج نام که نواب
 فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش
 غضب نواب گیتی ستان را بر افروخت سواران
 لشکر ظفر پیکر بر حسب امر عالی بگو شمال او تاختند و در
 طرفه العین قصبات اطراف قلعه را بنجاک تیره برابر ساختند
 میر غلام علی را چون نشتر برگ جان رسید از گران
 خواب غفلت بر جسته و کیل خود را مع عریضه مشعر
 معاذیر نامو به و دو لک هون و پنجاه هزار روپیه جرمانه آن
 حرکت بیجا ارسال حضور اقدس نموده سیادت را
 پیش خدنگ حوادث سپر نمود و میر حسن علی خان
 و میر اسد علی خان هر دو برادرزاده میر غلام علی مذکور سعادت
 ملازمت در یافته به بخشی گری دسته سواران سر فرازی
 یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول
 روانه شد راجه آنجا بمقتضای فهم و شعور مآل کار خود در مرآت
 خیال نظر کرده سفیر باتدبیر معروضه داشت و دو لک روپیه
 نقد ارسال حضور لامع النور نموده افواج قاهره را که چون
 بحر مواج بانهدام قصر دولت ادر آورده بود ارباب
 پیشکش را سفینه عافیت خود کرده رخت هستی
 بساحل سلامت کشید و از ان سمت چون گذار لشکر

ظفر اثر بر سر حد تعلقات مرار را در اتفاق افتاد اگر چه سزای
آن اتفاق پیش از مروری بود مگر به پاس مصلحت
برداران لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقا
روادار اذیت متنفسی از آن نواحی نشده بگذرند بعد طی
شدن آن سرزمین چون سواد کنول مضرب سراق
جاه و جلال شد نواب منور خان حاکم آنجا که بخد مت شاه
سکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از درود
معد نواب فلک جناب پیر روشن ضمیر خود را
مطلع ساخت آن فقیر که در صغر سن کشف براد واقع
شده بود و خارق دارد گشته ز هر خندی بکار برده گفت که
ای منور شاد باش دشمنان ترا منهنم میسازم منور خان
که درجه آن صاحب دل را مافوق نبی دانند کی پائین تر از خدا
می دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بیقین
داشته با سپاهی که همراه داشت خیمه بیرون زد و شب
در سرانجام عرب پرداخته صبحدم صف ایجا بر آراست
چون خبر نواب حیدر علی خان رسید لشکر ظفر پیکر آراسته
بمیدان نبرد درآمد همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
شاه سکین بر پشت برهنه فیلی چون دیو آتش
بازی سوار شده باد و سه صد کس افغان از صف برآمده

در میدان نغمه پخون مردم لشکر نصرت اثر آن صورت
موحش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی
فقرای صاحب حال و کمال بهر یک دست دادن مشکل
بل متعذر است چند کس از مقربان حضار بحضور عرض
کردند که بمقابله این چنین لشکر خونریز با معدودی آهنگ
ستیز کردن کار هر کس نیست شاید این مرد از جماعه
اولیاد ابدال و ادوات است که برای اعانت مرید خاص خود
عازم شده از آنجا که بزرگان سلف رنجش خاطر اولیاء الله
بهیچ نوع جایزه نداشته اند اندیشه آنست که مبادا چشم
زخمی بلشکر فیروزی اثر رسد یا ملالتی بذات شریف
و عنقرطف آن والا جناب لاحق گردد نظر برین آنسب
چنان مینماید که از سر تسخیر قطعه زمینی که در تصرف منور
خان است دست برداشته شود و نواب ذوالعزم
ازین سخن روی در هم کشید و چنین غضب بر جبین افکنده
بکاخران خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد
که ایزد جان بخش و داد در جهان آرا بروی هر بنده که ابواب
عنایت مفتوح میسازد و در رزق عالمی را مقرون بار و زوری اد
عطا میکند البته یکی از اولیاد ابدال برای حفاظت لشکرش
از غیب متعین میباشد پس خدای جهان آفرین که بر مادرهای

رحمت باز کرده و زیاده از سه لک کس متعین مافرموده
 بگوئید که آیادرین شکر هم کسی از اولیاد اتقیا و ابدال
 حاضر بوده باشد یا نه همکنان عرضداشتند که البته کسی از مردان
 خدا درین شکر نظر میکرد هم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب
 و الاجناب تبسم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس
 چرا مضطرب می شوید اگر دلی سپاه منور خان پیش می آید دلی
 لشکر ماباد جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل
 قوی گشت و بعد این گفتگو نواب عالی جناب فیل فلک
 شکوه مرکوب خود را بضرع کجک تهر راند همین
 که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیل نواب را چون
 موجه نیل جوشان و غر و شان دید مانند صدا از کوه فوراً برگشت
 و بدردن قلعه رسیده و در میان حجره تاریک غزیده منور خان
 را طلب داشت و فرمود برار شاد ماعمل ننماد هر چه نقد و جنس
 داری بنواب برسان مگر خاطر خود جمعدار قلعه تو هرگز نخواهم
 داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیردن
 می مانندم اینهم میرفت منور خان کرامت مرشد کامل
 و نادی آگاه دل را بپشتم خود دیده و تحفه آفرین بخدمت
 پیر و دشمن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان
 خود را معه قطع عرضی و اسباب ضیافت روانه حضور

بر نور ساخت و ارسال پیشکش را بر فردا گذاشت
 نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبنی و دل
 فرموده مردم لشکر نصرت پیکر فرمان داد که امروز دست
 جرات از آستین سباعت بر نیارند چنانچه حسب الحکم
 قضا توأم افواج قاہرہ بر کنار رود تنب بحد را کہ غربی قلعه
 میگردد اعلام و خیام اقبال بلند کردند علی الصباح منور خان
 موازی پنج لک رویه از نقد و جنس و نفایس و نوادر
 بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت
 و جلال عزّ قبول یافت پر دانه متضمن اطمینان بنام
 منور خان صادر گردید و نواب حیدر علی خان روز دوم از آنجا
 کوس نهضت کوفته از راه بنی کندہ و ہندی کندہ گذشتہ
 سواد بلاری را مطرب سداق اقبال نمود و منشاء این
 عزیمت آن بود کہ مٹمخ نظر نواب بہادر آن بود کہ چون
 نواب بسالت جنگ حاکم ادهونی پیشتر بامر اراد
 سازش کردہ چند قریہ از ملک محروسہ سرکار خدا داد
 تاراج کردہ بود اگر حالہم حرکتی کہ منافعی صلح باشد بعین آرد
 دست غارت بتخریب ملک متعلقہ ادهونی باید
 کشود والا بر اجماع بلاری کہ در ایام رویکار بودن مناقشہ
 با صاحبان عالی شان انگریز بہادر در نواحی رای درگ مصدر

شوخی باشد. نوایر فتنه مشتعل ساخته بود گوشمال واجبی
 باید نمود مگر چون از طرف نواب بسالت جنگ نوعی
 بوی نقاق بمشام نرسید حکم قضا توأم بفوج ظفر موج صادر
 شد که قلعه پائین گره را بضراب گوالیل شمار سازند
 و پس از آن مکنه همت بشرفه حصار که بالای کوه و ملجا
 و مادای راجه است مستحکم انداخته مفتوح سازند بهادران
 جان نثار حسب الامر بالا با سرعت زمان سیبه و سبابه
 مرتب نموده گوله زنی آغاز نهادند و در یک روز بشدت
 ریزش گوله برجی را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
 بعزم یورشش ناختمند لیکن راجه که مرد دلادور بود از جان
 برخاسته و کمر همت بدامن استوار نموده دلادرانه جنگ
 نمود و در آن شب آبروی مردانگی را از افتادن بخاک نامردی
 نگاهداشت علی الصباح نواب عالی قدر از جرأت و دلادوری
 راجه مذکور با سم نایک مشهور بهم برآمده بگوله اندازان
 قدغن بلیغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهای کلان
 در قنباره پراکنده و بطرف شمالی بر کوچه که سه کوب
 قلعه بود بالا کشیده آتش زدند و آن سنگها بزور باروت
 به هوا پریده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند زن
 در عرم شرایش شکستند و شور محشر بلند شد و تمامی

پردگیان او دست فریاد در دامن نایک زدند و ابرام
 از حد گذرانیدند که از برای خدا عزت ما را نگاهدار و هر چه داری
 بهلا زمان نواب بسیار ناچار نایک مسطور مضطر شده
 وکیل را با عریضه و دو لک روپیه نقد بحضور فرستاد و قصر
 دولت خود را از لطمه آن بحر جوشان دارناید نواب
 فریدون فریث کش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته
 پروانه تشفی بخش حواله وکیل فرمود و اخبار نویسی از حضور
 بدان مقام تعیین نمود همد رین روز از معروضه منہیان بسمع
 مقدس رسید که سردار مرهتہ ناظم مرچ باغواهی گویند راد
 و امرت راد اسپ شجاعت بمیدان تاخته در نواحی
 و هاروار و بادامی متعلقه این دولت خدا داد آتش فتنه
 بلند ساخته است باصغای این خبر نواب حیدر علی خان
 بهادر صیانت آن ملک را بر تسخیر این دیار مرجع
 دانسته از معبر کرکنا ت عبور رود تنب بحد را فرموده
 وایلغار نموده همینکه قریب بنکا پور سایه ہما پایہ لوای آسمان
 سای انداخته بود کہ غنیم از ہیبت و صلابت آمد آمد کوکبہ
 شکر قیامت اثر بیدل دینی جگر شده بمقرر حکومت خود
 برگشت و نواب فلک جاہ از ان راه عطف عنان
 سمند گیتی نورد فرموده در سواد شانور اوتاد خیام فلک

احتشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
 سرچنگ ر ساي خورده بود اين بار بتوفيق خرد مال
 انديشش براه راستي خراميده و اظهار خلوص و اتحاد نموده
 بگام شوق طريق استقبال پيمود و اظهار قلت مداخل
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه شکر و ظربکر
 که یک لک و سي و پنجهزار روپيه تخمیناً قرار يافت
 داخل خزانه فيض نشانه نمود نواب در يادل از انجام
 نقاره اقبال بلند آدازه ساخته از راجگان سري هشي
 و دتل و کيل گري پشکمش های شايان بمعرض وصول
 آورده بنواحي بيجانگر عرف آنا کنداي خيمه جا و جلال
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم
 چهتري بوده و بکسي سلام کردن مرسوم آن گروه
 نبود و در ايام سابق تمامي ممالک کرناٹي و مليبار تا کنار
 رود کشنادر قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات
 سلاطين قطب شاهيه و عادل شاهيه و نظام شاهيه ملک
 بيار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت بادشاه
 جم جاہ ادرنگ زيب محي الدين عالم گير بادشاه غازي
 معوبت بيار بحال آن خاندان راه يافته بر چنه محال

که بطریق یتول عنایت شده بود قانع گشته ایام حیات
 بسر میکردند درینولا که حکم نواب حیدر علی خان بهادر برای
 حاضر شدنش رسید چون دیگر چاره نداشت بیماری خود
 را بهانه انگیزته پسر خود را بایک لک هون بطریق نذر
 روانه پیشگاه جلال نمود نواب عالی همت نظر بر عرمت
 آباد اجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت
 و در انجام اخبار نویسی مقرر فرموده پیشتر نهضت فرمود
 و از راه بوکا پتن گذر فرموده بسواد لاکل داری نزدل ریات
 عالیات اتفاق افتاد و چون اخبار بلاهت و سفاکت
 تراج راجه آنجا مکرر از خارج سمع مبارک رسیده بود
 برای انبساط خاطر و تفریح طبع مقدس برای احضار او فرمان
 رفت پوشیده ننماید که راجه آنجا را که مردمان آن بلاد
 بحماقت منسوب میکردند اتهام نبود بل ایزد تعالی از بدو
 فطرت وجودش بآب بنی عقلی سرشته بود و حرکات
 و سکنتانی که از دوقوع می آمد ساختگی دران دخل نداشت
 چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را
 در خرید افیون صرف میکرد و از خانه بیرون نمی آمد همواره
 خوانان افیون و همدم پینک می بود عقب دیوار حرم او
 تالابی وسیع و بر ساحل آنطرف کوچه واقع بود گاهی

که بتقریب سیر بر پشت بام میرفت و نظر بر تالاب و کوه مینمود بکار پردازان خود میگفت که دیگر جز این هوسی ندارم که این کوه سرسرافیون شود تا باب تالاب آمیخته در یک هفته بخورم و چون زنش برای اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که پرستاران دست و گردن گرفته می کشیدند در حرم سرا رفته اندکی شیر و برنج میخورد و اگر گاهی برای سیر باغچه که از حویلی او بفاصله یک تیر پرتاب بود قدم رنج می نمود و از صبح روانه شده در عرصه دو پاس داخل باغ میشد اگر اعیاناً چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز شد که از محل برآیدیم معلوم نیست که باز کی بحرم خواهیم رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت محل چند گام بیش نیست می خندید و میگفت که باین سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید و کار پردازانش کشان کشان حاضر آوردند نواب فلک جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت بتفرس دریافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت است و چه نذر آورده بعد تامل بسیار سر از جیب تفکر برآورده گفت که دو صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلیم من که کنیز شما است
 اندکی زیور نیز دارد اگر بخواهید و قدر دان افیون باشید
 اندکی میتوانم داد و خاطر جمع دارید دو سه صد گاو شیردار هم
 که از لوازم افیون است نذر خواهم کرد نواب آن
 عجایب المخلوقات را اسم با شما دیده بسیار خندید
 و اینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلقه اواز
 حضور تعیین ساخت و برای خرچ افیونش یک ده سیر حاصل
 جدا کرده دیرابوخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول
 پیشکش از راجگان ان فراغ گلی دستداد با جهان جهان فرخی
 و فیروز مندی بطرف دارالاماره سیرنگپتن اعلام اقبال
 بلند گردانید و هر یکی از صغیر و کبیر و برنادپیر از اشعه جمال
 باکمال اودیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید ؛

لشکر کشیدن ناظم مرچ و گوبند را و بن امرت را و
و دیگر سرداران مرهته و اتقاق و رزیدن ابراهیم خان
المخاطب به دهن و نسا و گرفتن شدن سران مرهته و ناکام رفتن
ابراهیم خان و تسخیر نمودن نواب حیدر علی خان
بہادر ملک بلاری؛

درینو لا که گردش گردون بکام نواب حیدر علی خان بہادر
بود و بادہ عشرت در جام مراد موج زنی می نمود هر یکی را
از حکام اطراف خار عناد و رشک در سینه می خلید
علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادھونی و
مراد را و ناظم مرچ که با ہم دگر نزد موافقت باخته ہر دم
منصوبہ نامی انگیزختند کہ بنوعی مہرہ اقبال نواب حیدر علی خان
بہادر را در ششدر ادا بار باید انداخت و بہر نہج کہ سبزہ زار
دولت آن نخلبند گلشن شوکت پایمال حوادث شدہ
رنگ زریری گیرد اسب عزم در میدان تدبیر باید
تاخت چنانچہ نواب بسالت جنگ بوسیله ارسال
عرایض بحضور ناظم حیدر آباد مہم تسخیر ممالک محروسہ
نواب حیدر علی خان بہادر آسان و انمودہ ادرابر آن آورد
کہ ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بہ دھونسا را

(یعنی نقاره کلان) که بوفور شجاعت کوس لمن الملک
دران ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالایجل
ردانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر پیرایه انکشاف یافت که نواب
بالت جنگ سپه سالار لشکر خود را که صفدر
جنگ خطاب دارد باتفاق موشیر لالی فرانسیس
المشتهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلاری فرستاده
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما نایک
راجه آنجا در حالت محصور ی پای شجاعت قایم کرده
جواب شان بسفیر گلو که تفنگ دتوپ حواله مینماید
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید
نواب عضنفر دل باستمع این اخبار محمد علی کمیدان را
با پنچ هزار سپاهیان بار و هفت هزار سوار خوتخوار خنجر
گذازد و با جی را د خسر پوره ترکم را دراکه از مدتی در
ملک ملازمان حضور بود با فوج همراهیش خلعت
رخصت عطا ساخت چنانچه محمد علی کمیدان ایلغار کرده
در عرض پانزده روز بدهاره دار رسید و محاذی قلعه میدانی
وسیع را که دران نهری خشک بود برای فرودگاه پسندیده
اتواپ همراهی خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قایم ساخته خود برکناره آن که مرتفع بود با سواران در صد و
 نصب خیام گردید اتفاقاً آروز روز دسهره بود که دران
 در میان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های
 رنگارنگ در بر کرده و اسپان و فیلان را به براقهای
 سبیمین و زرین درنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند
 و در میدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص
 و سرود خوشحالی می اندوزند و دران روز یک دو موضع
 را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه محلو که خود را
 آتش میزند و تاراج میکنند و روز دویم بتلافی می پردازند
 و این امر شنیع را از برای خود فال نیک میگیرند الغرض
 در حینکه محمد علی کمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت
 و هنوز بار از پشت گادان و شتران فرود نیاد رده بود که
 سرداران مرهته با جمعیت سی هزار سوار و هشت هزار
 پیاده و شانزده ضرب توپ و امدان زرینه پوش
 و زنان حور تمثال بر مادیان های دکهنی نشسته خرامان
 خرامان بمیدان در رسیدند و چون دور از پیشتر زبانی
 هر کاره های خود و سعت آن میدان را پسندیده اراده
 نزدل در همان صحرا داشتند بی محابا بفاصله یک تیر
 پرتاب از کنار نهر خشک آمده باطمینان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهی محمد علی کمیدان بنظر افتادند مگر چون
 میل قضا دیده دل شان کور ساخته بود آن گرده را هم جمعی
 از تماشا یان دسره خیال کرده بی تکلف با زنان و طفلان
 مطایه کنان چند قدم دیگر پیشتر رانند محمد علی بکمین داران
 اشاره نمود و گوله اندازان شیر شکار و تفنگچیان خوشخوار
 یکبار سراز کمین گاه بر آورده چنان شیلک اتواب
 پراز ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدت خونریزی
 اعادی جوی ناردان گردید و از دل‌های اعدای دین ارغوان
 دلاله زار در آن صحرای قیامت آشوب بردمید و از طرف
 دیگر محمد علی کمیدان با فوج سواران باد پایان آتشین نعل
 را همیز زده باخیل اعداد را میخست و از تیغ و تیر هزاران
 هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان دیده بر خاک
 خواری ریخت در آن هنگامه قیامت نشانه تانیا بهادر
 که راس رئیس آن جماعه بود از بس جسامت
 و گرانی خانه زین را تهی ساخته بر خاک افتاد و هوش و خرد را
 جواب داد و درین اثنا یغماگران همراهی محمد علی تمامی لشکر
 را غارت نموده و تانیا بهادر را با دیگر دوازده نفر سرداران
 مرهقه و خیلی از زنان بکمین تن ز رینه پوشش در چنبر
 اسیری کشیده پیش محمد علی حاضر نمودند و بقیه السیف

از شکریان مرهتہ باینم جانی که داشتند و بفرار نهادند
دست از اموال و شتران و فیلان و اسبان برداشته
دولت و اقبال را پشت دادند محمد علی سجد است شکر
الہی بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده
نصفی از آن بر فقرا و عاگو که چهل و پنجاه کس همواره در سفر
و حضر همراه لشکر می باشند و مجاہدان نصرت شمار که در آن
روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف
باقی را بر فرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب
حیدر علی خان بہادر ثبت نمود و در میدان رزمگاہ نقارہ
فتح نواخته و بہ تیمار مجمر و خان لشکر خود پرداختہ شب با ستراحت
بسر برد بوقت صبح اموال مغرورہ مانوف عرضداشت
شہر تہنیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضی آن
دولتخواہ بلا اشتباہ بنظر اشرف گذشت نواب غریب
نواز قدر افزای قدویان جان باز بزبان مبارک آفرین و تحسین
فرمودہ خلعت گران بہامعہ جوہر گران سنگ و مالہ
مردارید و مکر مرصع و اسپ تپحاق بازمین و یراق مطلقاً
برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اثنا عرایض سوانح
نگار رای درگ مکرر بدین مضمون بحضور اقدس رسید
کہ سپہ سالار لشکر بسالت جنگ بہادر کہ از سہ ماہ

قلعه بلاری را محاصره دارد هر چند سربسنگ میگوید که
هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نکشوده و راجه آنجا تحصر
جسته داد دلوری می دهد و ابراهیم خان دهنو نسا که دم از
ولاغیری میزند با فوج خود سمت کنک گری وکیل
رسیده و از صدمه دور باش هیبت او در عیاد در گرداب
اضطراب افتاده اندیشه غرق شدن کشتی امید از طوفان
بلادارند نواب و الاجناب فی الفور شقه خاص بنام محمد علی
کمیه ان بدین مضمون صادر فرمود که چون در محاکم هند
زدن مشت را گه نسا میگویند بنا بران آن شجاعت
دستگاه را بخطاب گه نسا سرفراز فرمودیم لازم که برای
صیت نام خود تا پیش خلائق اسم بامسا بوده باشد
خود را بر روی دهنو نسا بزند و انشاء الله تعالی ما هم از راه رای
درگ نهضت می فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته
همت بگو شمال اعدا بر گمارد و اسیران را روانه درگاه
سازد کمیدان شجاعت شعار بعد ورود شقه خاص
اسباب غنائیم را بدرقه سم هزار سپاهی جرّار روانه
حضور اقدس ساخت و خود بر جناح استیصال گوشمال
فوج دهنو نسا را مطمئن نظر نموده بکوچ های طویل آنطرف
ناخت بعد انقضای ایام معه و د نواب نامدار از دارالاماره

سیرنگ پیش نهضت فرموده در سودا در تن گری خیمه زد
 و اهل بنگاه و اطفال کار خانجات و توپخانه ذمه پور نیادیوان
 گذاشته و لشکریان همراهی را برای برداشتن ماکولات
 دو روزه حکم داده با سواران نیز جلو و سپاهیان بار تندرو
 ایملغار فرموده در عرصه دو روز و شب طی بوادی و صحاری
 نموده شب سیوم بر سر لشکر سپه سالار نواب
 بمالت جنگ ریخت و به شیلک بنادیق و طعن
 نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ تیرشور قیامت
 بر سر آن افتادگان بستر یخبری برانگیخت در آن شب
 تاریک هر که بطلب اسپ دوید در مغاک عدم شتافت
 و هر کس به پیچیدن دستار دست بالا کرد غنچه پیکان
 بر سر یافت ؛

نظم

شب سیره از تیغ رخشان شده	سناها چو انجم در خشان شده
شب تیره از شدت بعث و نشر	خبر داری کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اندر مغاک	مانده و گری جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیر گیر	دل چاک را دو خندی به تیر
یلان سبک دست بی ترس و بیم	زده بر کمر گاه دشمن و دینم

فرو برده سرسپهر در بدن چو زنبور در خانه خویشان
 شب تیره از گرد شد تیره تر سلامت نمانده نه پادشاه سر
 در آن هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه
 نداشت هر کسی بهر طرف که اتفاق افتاد بی اسپ
 و سلاح بحالی که نصیب کس مباد و بفرار نهاد سپه سالار
 آن لشکر هزیمت اثر سرد پابرهنه تنها افتان و خیزان
 در میان سپاهیان موشیر لالی فرانیس که بقاعده
 ولایت خود در یزک داری هوشیار بودند رسید و فرانیس
 مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته
 اتواپ گرد لشکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته
 صحیح و سالم به ادهونی رسانید چون در آن شب تیره که از
 گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علی خان بهادر
 بنواختن شادیانه حکم فرمود و صدای کوس و طبل و گوش
 مستحان ملأ اعلی از گلبانگ نصرت برآمد راجه محصور
 از بالای برج حصار مشاعل افروخته پیک نگاه برای دادید
 آن هنگامه دو اند تا که زبانی هر کاره او را از درود و سحر
 نواب حیدر علی خان بهادر و مقتول شدن شکران
 سپه سالار و رفتن موشیر لالی با آن هزیمت نصیب
 خبر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدرنی خزانہ و جواهرات که بآن
 سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه
 عقب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که
 بعد از آن کسی از حال مرگ و زیست او خبر نیافت
 علی الصباح چنینکه نواب والا جناب مہر دلف ضبط تمامی
 خیام و افیال و اسپان سپہ سالار بودند سراسر امید
 فرار نمودن راجہ و بی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید
 نواب حیدر علی خان بہادر معتمدان را برای جمع آوردن
 اسباب مغرورہ لشکر سپہ سالار گذاشته خود بر جناح
 استعجال شتافتہ داخل قلعه گردید و بی منازعت و ممانعت
 اغیار اموال بی قیاس کہ اسلاف آن راجہ در سنین
 و قرون بی شمار در آن حصار سپہر آثار فراہم ساختہ بودند
 بتصرف اولیای دولت نہرت مدار رسید نواب
 معالی القاب بشکر این عطیہ عظمی و مہبت کبرا جبین
 نیاز بدرگاہ کریم کار ساز بسجده عبودیت نور آگین
 ساختہ لوای شوکت برافراخت و بر آوردن پنبہ غفلت
 از گوش نواب بسالت جنگ بر ذمہ ہمت والا
 نہمت واجب و لازم دانستہ در سواد ادهونی رسیدہ
 قبہ بارگاہ باوج ماہ بلند ساخت و روز دیم نواب بسالت جنگ

زبانی معتمدی پیغام فرستاد که از دو ماه شکر ظفر پیکر در تاب
 و تب اسفار گرفتار است و طلب خزانین از دارالاماره
 متغذّر و دشوار لازم که مبالغ ده لک روپیه بالفعل برای انجام
 لابدیات فوج ظفر موج ارسال سازند و الا بهر نوعی که
 مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت
 جنگ چون نهننگ یلار ادهن کشاده دید بنی چون و چرا
 زر مطلوب ارسال داشت و زمانه سازی را کار فرموده
 بر سیل مکتوب اتحاد اسلوب بنای دوستی گذاشت
 بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب
 در دست اقتدار گرفته بطرف دهنو ناسا طبل کوچ کوفت
 و محمد علی کمیدان هم با فوج همراهی خود از یک طرف بمقابله
 شکر ابراهیم خان دهنو ناسا و آورد چون صدای آمد آمد
 شکر ظفر پیکر بگوش دهنو ناسا رسید تباهی شکر سپه سالار
 و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان
 حال خود دانسته بنی جنگ و پیکار طبل باز گشت نواخته
 بر جعت قهقری بحیدر آباد باز گردید یغماگران شکر نواب
 حیدر علی خان بهادر شکر یان دهنو ناسا چون گاه گوسفند
 در پیش انداخته به ضرب چوبه دستی خوب پشت
 و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشیای

نفیسه توشکخانه دوده ضرب توپ دسی زنجیر فیل
 و اسباب لشکریان بقبضه تصرف آورد زده زده
 تارای جور تعاقب کردند و مرار را دُحیاء گمر که در لشکر
 دهنو ناسا بوده و شب در روز ترغیب و تحریص دی بر
 تحریب ممالک محروسه نواب حیدر علی خان بهادر
 می نمود و ممبرین نمط حلیم خان حاکم کرپه و راجه چیتل در گ
 که هر سه تن چون ارواح ثلاثه در قالب ابراهیم خان
 گنجیده بهیچان مواد فاسد می کوشیدند چون دیدند که از
 آن کوس بی مغز صدای برخواست آن هر سه کس
 از وجدائی گزیده بدار الترار خود رفتند و نواب و الاجناب
 عروس فتح و نصرت در آغوش کشیده بسمت
 بلاری نهضت فرمود؛



ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه
 گتئی و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر و گرفتار نمودن
 مرار را و فتنه آثار را در کمند تدبیر که در سنه یکهزار
 و یکصد و هشتاد و هفت هجری بوقوع رسید؛

مرار را از شاهده دولت خداداد نواب حیدر علی خان
 بهادر همیشه تخم سد در مزاع سینه خود می کاشت به درم

و قدم و قلم قاصر نشده در انهدام قصر شوکت نواب همت
می گماشت چنانچه در ایامیکه ترکم را دُ خال مادهورا دُ
پیشوا از پونه رسیده در ملک محمّد سه نواب عالی
جناب مصدر فتنه و فساد شده بود و نواب حیدر علی خان
بهادر باقتضای مصالح ملکه اری محمّد ک ساله صالح گردید داد
نیز تلف لشکریان و تحمّل اخراجات لشکر کشی را
مدّ نظر داشته خواست که روابط اتحاد را استحکم ساخته
مراجعت نماید مرار را دُ ترغیب و تحریص تسخیر ممالک
بالا گهاقت نموده آتش فتنه را دامن زده بود تا در
جنگ چرکولی صدمه عظیم بلشکریان نواب والا قدر رسیده
و ترکم را دُ بی نیل مقصود جان سلامت بردن غنیمت
دانسته رفت و با این همه نواب دریادل بتالیف
قلب مرار را دُ پرداخته لیکن آن ناتوان بین شب و روز
تدایم برهمی دولت خدادادی اندیشید و چون از جوانب
دیگر کشاد کارش مقصود نشد نواب بسالت جنگ ناظم
ادهونی را بعد ادت برانگیخت و ابراهیم خان را که در
حیدر آباد بر بستر آرام غنوده بود از تشویق تسخیر ملک
بالا گهاقت خک در بستر ریخت نواب والا قدر
اگر چه بالکل از تبه کار آگاهی داشت مگر سزای آن بدکردار

موقوف بر وقت دیگر داشته درینولا که بفضل کریم
کار ساز لشکر بکالت جنگ گوشمال واجبی یافت
و دهونسا هم بدال مستحکم صدای الحفیظ بر آورده و از
میدان تافت نواب و الاجناب برچیدن خار از گلشن
اقبال خود صلاح دیده. سمت قلعه گیتی که مرار را در آن
معه عیال و اموال خود جاداشت نهضت فرمود و چون
سواد شهر مضرب سرادقات جاه و جلال شده بایکی از
معتقدان برادر او پیغام فرستاد که اگر قلعه گیتی تسلیم اولیای
دولت قاهره نماید تعاقب شوند که مکان سیر حاصل و بانزیهست
و صفاست به تیول او مقرر میفرمایم و آن تعلقه همیشه از
تصادم تاخت و تاراج لشکر چیر می مصون و محفوظ خواهد ماند
لیکن را او موصوف مطلق این گوهر شهوار نصایح را که
سراپا موجب جمعیت خاطرش بود بگوش رضا جان داد
نواب و الاجناب چون دید که کار از مدارا در گذشت
آخر کار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه
را محاصره نمایند و برای افتتاح آن در محکم توجه بر گمارند. بمجرد
درود حکم قضا توأم بهادران نصرت شعار اتواپ قلعه
کوب بر فراز بلند می ناکشیده پیام دندان شکن بربانی
سفیران گوله ارسال نمودند و از آنطرف مرار را او

هم ازینرد که دود تخت بد ماغش پیچیده بود جواب
 سوالات این طرف بتقریر و کلامی هم جنس حواله می نمود
 آخر مرار را د چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز
 خیره شده بجیره دستی کار از پیش میبردند از گوالیل اتواب
 و قنباره ضرر کلی بسکنه و اکنه قلعه میرساند بحفاظت برج
 و باره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر
 بصحابت قاصد ان روانه پونه ساخته اعانت می جست
 مگر سپاهیان یزک که بحکم نواب حیدر علی خان بهادر
 برای انسداد رسیدن رسد بقلعه بر طرق و شوارع محافظ
 بودند قاصد ان مرار را د راعه مراسلات گرفته بحضور
 می آوردند ازین جهت تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید
 آخر الا مر چون ایام محاصره بطول انجامید و از هیچ طرف
 مدد و کمک نرسید و آب تالاب که اندرون حصار
 موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرار را د
 عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش
 پذیر زد و بخش دیرگیر فرستاده استدعای غنوجرایم نمود
 نواب سپهر جناب بر مسکنت او بخشوده عنایت
 نامه مشعر نوید امان جان بذریعہ وکیلش مرحمت فرمود
 و مرار را د بسواری پاکلی معدودی از خد متگاران همراه گرفته

در شکر ظفر پیکر داخل شد کار پردازان درگاه حسب الارشاد
 اوراد رخمیه علحه فرد آورند و بهادران قلعه شکن بموجب
 ارشاد نواب سپهر جناب تهمانه مستحکم در قلعه قایم
 کردند مرار را و هر چند لجاجت کرد و استدعی ملاقات
 شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه
 روز اهل حرم او را بعزّت تمام از قلعه بیرون آورده باد
 سپردند و مرار را در ارمعه ناموس او بسیر نگه داشتن بردند
 بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بنی پایان نواب
 حمید علی خان بهادر برای انتظام تعلقه سوند رلوای نصرت
 برافراخت و بهمین مقام معروض پشگاه جاه و جلال گردید
 که کار پردازان پونه از نوشتجات نواب بسالت
 جنگ خبر محصور شدن مرار را دشنیده چهل هزار سوار
 برای کمک او روانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب
 کورگل رسیده چون خبر ستخر شدن قلعه گیتی و مقید شدن
 مرار را دشنیدند پونه برگشتند در خلال این حال مزاج
 تقدس امتزاج جناب مستطاب نواب معلی القاب
 از محمد علی کمیدان مکدر گردید از آنجا که طبع او مایل اسراف
 شده بود زیاده از دخل خرج می نمود و مضمون آیه کریمه وانه
 لایحِبُّ الْمُسْرِفِینَ بخاطرش نمیده اشت این معنی تا بر خاطر

اقدس گمران آمده او را از نظر انداخت لیکن پرورش
 او بهر نهج منظور خاطر دریا مقاطر بود مگر چون از اسراف
 دست بردار نمیشد و بی اجازت حضور مصدر صرف اموال
 کثیر می گشت چشم نمائی پنجم مرحمت واجب شمرده
 رساله اش هم از وی جدا ساخته و ظیفه شایسته برای او
 ماهواری مقرر نمود و همدین اثنا قلعه هر پهل و تعلقه نیگت گری
 که مرار را دو بتعدی از تصرف راجه بر آورده در قبضه خود
 داشت بضبط ادلیای دولت خداداد درآمد ؛



ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور
 بعنایت رب غفور با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و
 یکصد و هشتاد هجری بظهور رسید ؛

پوشیده نماند که در ایام ماضیه که نواب والجناب باطنای
 نوایر فساد را گھو پیشوا تعلق خاطر داشت شخصی
 از کارپردازان هرین هتلی که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ
 و واقف از حالات لشکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود
 طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علی خان
 بهادر رسیده در پی انهدام قعر شوکت راجه سطور ساعی
 جمیله بکار می برد و همیشه خاطر عاظر نواب ممدوح را برای

تسخیر چیتل درگ ترغیب و تحریص می نمود چنانچه نواب
 والا جناب روزی چند هیبت جنگ بخشی را هم مع فوج
 بد انطرف تعیین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در اوراق
 سابق رقم زده کماکب بیان گشته بعد چندی راجه چیتل
 درگ بودن آن شخص که غماز رازهای نهانی او بود در حضور
 نواب بهادر موجب زوال و فتنای دولت خود اندیشیده
 بحضور عرض داشت ارسال نمود که اگر آن شخص
 بد ارالمقر از حضور رخصت شود بحکایت ادیش کشی
 لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا
 جناب معروضه او را قرین صدق تصور فرموده آن کار پرداز
 را مع مرزبان آنجی برای اصلاح کار و دولخواهی سرکار
 مامور فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت چون
 آن کار پرداز بنحمت سوم سنگر راجه چیتل درگ فایز
 گشت آن مرز در حیل گمر برای تالیف قلب ر میداشت
 خلعت گمران بها و گلو بند مردارید و پدک الماس و غیره عطا کرده
 زمام مهمام تمامی اسورات مالی و ملکی با و مفوض نمود کار پرداز
 مذکور از آنجا که به فطرت و تنگ حوصله و کم مایه بود در عرصه
 چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت
 راجه اگر چه از تعدی او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون پیدایکی و سفاکی آن کار پرداز
از حد گذشت و حوصله راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را
براسپ خاصه خود که زمین مظلوم مرصع داشت سوار کرده
عنایت های بیش از پیش بجالش مبذول ساخته در مغالطه
انداخت بعد لمح که کار پرداز بخانه خود رفت راجه مکار
ده نفر از عیاران خونریز با خنجرهای تیز در حبحره نشانیده آن
کار پرداز را بیهانه آنکه مصلحتی ضروری در میان آوردن
است از خانه باز طلبید کار پرداز مذکور بنی تکلف حاضر شد
و حسب الامر راجه در آن حبحره که خلوت گاه قرار یافته
بود در آمد بمحرم رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل
بر سرش تاختند و به ضرب خنجر جسد پلیدش بنجاک
و خون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشم آنکه مبادا
باستماع خبر کشته شدن کار پرداز آتش غضب نواب
میدر علی خان بالا گیرد بنا بر آن بمقتضای دور اندیشی از
لم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده
ناخت و مرزبان آنچی را فی الفور پیش خود طلبداشته
گفت که فلان کار پرداز حقوق نمک و پرورش من
اموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر
زمانم چاکبی بکار برده مرا از شره ادرا نیندند و آن و خیم العاقبت

را به ارالوار فرستادند لازم که شما مهربانی کرده بحضور
 نواب حیدر علی خان بهادر عرضداشت نمایند و عذر بی تصمیمی
 من بخوابید چون این واقعه از معروضه زمیندار آنچی بسمع
 اقدس نواب بهادر رسید بنا بر اشتغال بدیگر امورات
 ضروری و نظم و نسق پرگنات و قلعجات آن نواحی
 اغماض عین فرموده سزای راجه چیتل درگ بر وقت
 دیگر ملتوی داشته بود درینولاکه نسیم نهرت و ظفر از
 مهربانیت حضرت خالق داد بر شقه لوائی جهان
 کشای نواب فریدن فرزند فیض الله خان که از سرداران
 معتبر بود برای گوشمال آن راجه با فوجی گران دستوری
 یافت و فیض الله خان بی آنکه کار بجنگ منجر شود آن
 سفینه نا عاقبت اندیش را بمسلک سلامت رهبری
 نمود و آن سر کشته تیه ضلالت هزار اشرفی و هفتاد هزار
 ردپه جرمانه گستاخی ، سوای پیشکش مقرر ی قبول کرد
 چون این مراتب از معروضه فیض الله خان بحضور اقدس
 لمعه ظهور یافت برهمی ریاست قدیم راجه مذکور منظور
 خاطر ماکوت مناظر نهشته بعنایت خلعت و سند بحالی
 ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضا جریان
 بنام راجه شرف نفاذ یافت که فوجی از همراهیان خود

متعین لشکر ظفر پیکر میداشته باشد چون نوید امان جان
 و مال بآن بدخصال رسید بفراغ خاطر بمقر حکومت خود
 استقرار در زیده دوهزار پیاده و شش صد سوار روانه
 اردوی معالی ساخت درین عرصه نواب ثریا جناب
 از سنخیر گوری کوته و مکال و دودبری و غیره فراغت
 یافته و تهنات گذاشته راجه چیتل درگ را بهلازمت
 طلبید لیکن آن حیله جو بمعاذیر ناموجه در حاضر شدن تقاعد در زید
 پس نواب حیدر دل بوساطت دیگر راجگان که در
 لشکر فیردزی اثر بار یاب سعادت ملازمت بودند
 بآن سفیه ارشاد فرمود که خیریت او دران است که
 قلعه چیتل درگ بشرف اولیای دولت قاهره گذاشته
 خود حلقه اطاعت بگوشش کشیده در عاگر نصرت مآثر
 حاضر باشد و بجاگیر پنجاه هزار روپیه قناعت نماید مگر آن اباه
 بر متانت قلعه و دفور اذوقه و آلات حرب مغرور شده
 گوهر مواعظ را بگوشش رضا جان داد و دیگر سرداران
 کافر کیش را که مطابق آئین ضلالت آگین خود جنگ
 با اهل اسلام موجب مشروبات اغردی تصور می نمودند با خود
 یکدل و یکزبان ساخته پیمان را با عهود و ایمان مغلطه موکده
 ساخت و شعاب جبال راجه پیادگان جرّار مضبوط

گردانیده با استحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این
 وقایع ناملازم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب باتوپخانه
 آتش بار و افواج خونخوار و بدان نواحی آورده عرصه یکسال مساعی
 کشور کشائی بکار برده و هزاران هزار کفار نابکار را علف
 تیغ بیدریغ ساخته و تمامی کمین گاه های اطراف قلعه را بقبضه
 تصرف خود آورده قریب قلعه نزدل فرمود و حسب فرمان
 قضا بخریان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را
 محاصره نموده توپ اندازی آغاز نهادند و هر روز از درون
 قلعه گردوی از جان بازان بیرون شتافته داد کوشش
 و مردانگی میدادند و اگر چه بیل داران لشکر قاهره تیشم
 و تبر را برفسان مردانگی آب گری نموده اشجار
 اطراف قلعه را بریده و بر سر راه برآمدن متحصنان خار بست
 مستحکم کشیده بودند و گوله اندازان چابک دست بر فراز کوه پنجم
 که شمالی قلعه بمنزله سرکوب است اتوپا بر آورده هر روز
 لختی از دیوار قلعه منهدم می ساختند مگر محصوران شبانه
 بکار گل دیواری جدید بنا نهاده بجنگ می پرداختند و از بس
 قنات قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف
 بر مورچال عبور می ریخته در قتل قاهر نبودند و سرهای بهادران
 شهید را در رشته کشیده و مانند تسبیح بگلوئی خود انداخته

از راه جوایز کلی می بودند نواب فلک جناب از امتداد
ایام جنگ و تنگ شده محمد علی کمیدان را کلید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای احضار حکم فرمود بدو الزمان خان
و علی زمانخان و غازی خان او را حاضر آوردند چون شرف
قدمبوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندی رود بحضور کرده بر زبان گوهر بار گذرانید که چون
محمد علی اسپان و فیلان بفقیران می بخشید پس مابدولت
بغازیان و مجاهدان که تیغ زنیها مینمایند که ام چیز عطا فرمایم محمد علی
زین ادب بوسیده عرض نمود که هر چه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سه کار اسپ و فیل بفقیران بخشید مگر
عنایت مناصب و جاگیر است که خاصه ذات اقدس
است اگر بعل می آورد البته مجرم میشد نواب در یاد دل
ازین جواب لب مبارک به تبسم آشنا فرموده محمد علی
را بعنایت خلعت فاخره و پدک مرصع و گلبند چهارده سلاک
مردارید پیش بها و فی نفر دو و رویه ماهواری اضافه
جوانان رساله اش سه فرازی بخشیده به تسخیر قلعه
فرمان داد و محمد علی چون بفیض صحبت فخرچندان و لبستکی
باموال دنیا داشت بمحروم رسیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را فروخته طرح ضیافت دوستان و فقرا
 و لشکریان انگیزخت و همی از درویشان خواسته
 و سلاح نبرد آراسته با همراهمان خود در همان شب بر ساباطی
 که برای حفاظت قلعه از آن صعب تر مقامی نبود حمله آورد
 و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در کربوه
 نامموار واقع بود تصرف خود را آورد و اگر چه از جماعه
 مخالف دو سه هزار کس جوشن مردانگی در بر کرده در
 کشتش و کوشش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
 اسلام سرانداختند و هر روز آثار عجز بر محصوران هویدا میشد
 حتی که از بیم پلارک خارا شگاف از قلعه بر آمدن و با جنود
 اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیبه و ساباط
 بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
 بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بحیله و بهانه آوردن
 میمه و گاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه بر آمده در لشکر فیروزی اثر
 داخل شده در سایه عاطفت بامان جان بسرمی بردند
 لیکن قریب شش هزار پیاده که بمجنس راجه و از قدیم
 الایام غلام خوار او بودند از سر جان برخاسته از برج
 قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی متعده مانده
 آسیبی بعسا کر نصرت مآثر میسرسانیدند بدین رنگ

چون عرصه مُمتد منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذیرفت
نواب فلک جناب تدبیر افتتاح قلعه بدل الهام
منزل قرار داده پنجنزار پیاده کمرناکی و دوهزار سپاهیان
بار و یک هزار سوار برای تاخت و تاراج نواحی قلعه
تعیین فرموده خود بدولت و اقبال معه اردوی کلان طبل
کوچ نواخته بفاصله چهار فرسنگ مضرب خیام جاہ و جلال
ساخت و علت غائی این اراده چنان بود که اگر چه راجه بانگی
خیره شده از قلعه بمیدان رو آورد بیکبار یورش فرموده
بر سرش باید تاخت ازین مقام میرعلی رضاخان بجهت
رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب
معالی جناب بزبان گوهر بار بخان مذکور ارشاد کرد که از
حالات ماند بود و مافی الضمیر نواب حلیم خان خاکم کرپه
در یافته مفصل معروض پیشگاه حضور سازد که بر جاده تقسیم
اطاعت ثابت قدم است یانه از آنجا که پیشکاران
قضا و قدر در انصرام مهام نواب حیدرعلی خان بهادر ساعی
بودند و هر عقده که پیش می افتاد بناخن تقدیر می کشودند
در باب افتتاح قلعه چیتل درگ که موجب خلبان خاطر
الهام مناظر نواب بهادر بود از مکمن غیب تدبیری دلپذیر
بر عرصه شهود جلوه گر شد تبیین مقال اینکمرزبان دیگر

خسرو راجه چیتل درگ که باداماد خود در قامه تحصن داشت
 او را دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرستش
 بتخانه که بیرون قلعه بمفاصله یک فرسخ بود اجازت
 گرفته هر دو برادر با چند سوار و پیاده ره نور دشند بعد رفتن
 شان غرض گویان خانه بر انداز بر اجه چیتل درگ ظاهر ساختند
 که هر دو برادر ان نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
 رفتند همین که این خبر سامعه غراش آن ادبار نصیب شد
 بی تأمل و تفحص آن خسرواله نیا و الاغرة سرخسری گناه خود را
 بدشنة بیداد از تن جدا ساخت و اموال او را غارت
 کرده خانه اش را با آتش بیداد سوخت چون این واقعه
 جگر سوز بگوشش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
 مشورت کرده سر از پانثناخته بلدشکر ظفر پیکر نواب
 ثریا با جاه تاختند و جبین ضراعت بر آستان فیض نشان
 سوده خاک آن عتبة قدسیه را صندل پیشانی سعادت
 ساختند نواب در یاد دل بر بیچارگی آنها رحم فرموده بمعرفت
 راجه هرین هلمی هر دو برادر را رخصت بار بخشیده بعطای
 خلایق فاغره و جواهر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
 بعنایت سند بحالی تعلقه های مورد ثنی شان کامیاب
 و امیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت چست بسته از حضور
 رخصت رهنمائی یافتند و همراه فوج قیامت اثر از راهی
 که تنگ تراز دل بخیلان و پریپیچ و تاب چون کاکل
 عنبرین مویان بود بر فراز قلعه می شایخم آن جبال فلک
 تمثال بشتافتند غازیان شیر صولت و تهمتنان اسفندیار
 صلابت تا عرصه یک هفته محنت شبانه روزی اختیار
 کرده پیرانیدن سنگهای کلان از قنباره ارث و ردان بسیار
 کس را از محصوران از بار متاع هستی شبکدوش
 ساختند و بغیریدن اتواب آتش افشان و شیلک
 بنا و بقی جانستان صدای صور قیامت در گنبد نیلگون
 در انداختند از هر دو گوله اندازان بدرخشیدن آتش
 باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند
 و از هر جانب غازیان لشکر اسلام بر جماعه مقاهیر که از قلعه
 بر آمده عازم گریز بودند دست ستیز کشوده و اسلحه و اموال شان
 بزور باز دی هست می ربودند چون پریشانی جمعیت مقاهیر
 بنهمایت رسید و غلغله فریاد و فغان ایشان بگوش خالی از
 هوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جهالت
 بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه بر آمده دید
 که مردان کاری ادبر خاک افتاده اند و نام داران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیخس
و حرکت سر بر خاک نهاده اکثری از وجع زخم های منکمر بیقرار
اند و سلامت ماندگان سرگرم فرار راجه هر چند بر پیادگان
و مستحفظان قلعه بانگ زد که یاران کجایم دیدید برگردید
لیکن بر شور و شغف ادکسی گوش نهاده و هر یک برای
افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته
ناچار بحالت اضطراب چون نقش دیوار ساکن با ستاد
درین اثنا محمد علی کمپدان بابهادران لشکر نصرت قرین
بی ممانعت اغیار درون حصار درآمد و در عرم سرای راجه
و دیگر کار خنجات شروت او مستحفظان معتد گذاشته
و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب
سکنده را طالع حاصل نمود و نواب ارسطو رای راجه را معه
منتسبانش روانه سریر نگین ساخته و در قلعه تخانه مستحکم مقرر
فرموده و شادیانه فتح خوانسته پایه عزت و اعتبار محمد علی کمپدان
یش از پیش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح
قلعه شجاعت نموده بودند بعطای انعامات لایقه خوشدل فرمود؛

مفتوح فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه
کنچی کوته و غیره به کلیک عنایت ایزد منان و گرفتار
شدن حلیم خان حاکم کرپه و تباہ شدن آن خاندان ؛

چون نواب عالی جناب بکد و کادش سه سال در
اواسط سنه یک هزار و یک صد و نود و یک بهجری از
تسخیر قلعه چیتل درگ و انتظام محالات و برگشت توابع
آن انفراف کلی حاصل نمود بخاطر الهام مناظر چنان خطور نمود
که عیار طلای اخلاص و دلتخواهان گرفتار و آزمون مکنون
ضمیر معاندان این دولت خدا داد بر ذمه همت جهان
کشاد واجب و لازم است بنا بران دوسه روز عمد اظهار
تمارض فرموده با چند خواص واقف اسرار در خیمه خلوت
برسند راعت اتکا فرمود و امرای نامدار حسب اشاره
عالی خبر انتقال آن جان عالم ازین جهان باطراف در انداختند
و صندوقی در مخمل سیاه گرفته و از عنبر و کافور اندوده با جماعه
مولود خوانان بطرز اهل اسلام روانه سریر نگین ساختند اگر چه
اهل کاران خردمند در ضبط و ربط مهمات چنان ید بیضا نمودند
که مطلق تخللی در انضباط ملک و مال راه نیافت مگر چون
تمای لشکریان که افزون از شمار بودند پی باصل مدعا و باعثة

کار نبرده بودند از دادید تابوت جامه های شکیبایی قبا کردند
و نمره آه و دادیلاد و امصیبتا تا پرخ اثر رسانیدند چون وقایع
ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هوا خوانان و صداقت
کیشان دولت خدا داد بغزانت ستند الانواب عبدالحمید
خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خا خا حه
در سینه داشت بمحمد استماع این خبر سجد است شکر
مودی ساخته انواع شیرینی بمرمان شهر تقسیم نمود و شادیانه
بنواخت چون این خبر بگوش راستی نبوش نواب
حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهاب
پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تنق ابر بر آید از
خلوت خانه بکمال جاه و جلال بیرون غرامیده بر سندا اقبال
تکیه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که
آثار نمک بکمالی با بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن
شده فراخور حال هر یک خلایع فاغره و جواهر و اسپ
و فیل و سلاح عنایت فرمود و بساعت محمود دادان
محمود پیش خیمه و الا بطرف کرپه روانه نمود هدرین
اثناء از عرض داشت میر علی رضا خان منکشف ضمیر انور
گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب
ویکار مشغول است باصغای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن حیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت
 و اجلال تمامی سپاه رزمخواه و توپخانه هم کاب نهرت
 داشته بصوب کرپه نهضت فرمود نواب عبدالحمید
 خان چون آن سیل دمان را متوجه طرف خود دید از انهدام
 قصر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهده
 سفارت روانه حضور انور ساخت و آن دکیل کارداران
 سعادت بار دریافت خواست که بآب ملایست و لجاجت
 آن آتش سوزان را فردنشانیده بنای آشتی را بدستور
 سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون ضمیر نواب
 عبدالحمید خان بر روی روز افتاده بود نواب والا جناب
 چین غضب بر جبین افکنده بوکیل خطاب فرمود که موکل
 تو حقوق ساوک مارا فراموش کرده و از شعله غضب ما
 اندیشه نکرده و دود نخوت بدماغش پیچیده است این
 بار یقین داند که ناشنیدنی خواهد شنید و نادیدنی خواهد دید
 و بالفعل که محرک سلسله یگانگی و مظهر دلتخواهی میگردد
 چون باستماع خبر انتقال مابدولت تقسیم شیرینی کرده
 نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان برهواخواهی ضرورت
 نیست علاوه آن چون زبانی جواسیس راستی
 ترجمان پیرایه انکشاف یافته که عبدالحمید خان بگردآوری

سپاه شتغل است از آنجا که نهنگ شمشیر فوج ظفر
 موج تشنه خون عد است زود برد و بموکل خود بگو که اکنون
 کار از رفیق دمدار در گذشت جنگ را آماده باشد اینک
 رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب
 نواب بهادر بآب تدبیر مظنی نخواهد شد و اگر چه مزاج و حاج
 نواب معالی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر
 بقول مشهور نفوذ باشد من غضب الحلیم این بار یقین است
 که گوشت و استخوان حلیم خان در مطبخ عزرائیل صرف
 حلیم شدنی است آخر ناپا چار شده بی نیل مقصود برگشت
 و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایام
 چند معروض پیشگاه جاه و جلال شد که نواب حلیم خان فوجی
 بر گردگی برادر زادگان خود بطرف دهوور فرستاده بود
 چنانچه بامیر علی رضا خان جنگ اتفاق افتاد و در آن رزم
 غلبه از طرف افغانه بظهور آمد نواب حیدر علی خان بهادر
 باستماع این خبر پای عزیمت در رکاب همت آورده
 بامردان رزم آزمایان فرمود و از برق و باد پیشی جسته
 در شب تار بر سپاه دشمن ریخت و بضر ب تیغ
 و سنان و توپ و بندوق و بان آتش نشان شور محشر
 برانگیخت برادر زادگان حلیم خان چون شیر از ده جمعیت

فوج همراهی گسیخته دیدند باوصف نا تجربه کاری ناپای جرات
 افشردند و چابکی نابکار بردند آخر چون معاینه نمودند که اختر
 طالع از ادج روزه حقیض نهاده و ابواب بلا از هر جانب
 کشاده است بر پشت اخیال بر آمده نقاره زنان راه کرپه
 گرفتند نواب و الاجناب بدریافت این خبر با سواران
 تیز جلو متعاقب شان عنان گسسته راند چون مسافت
 چهار فرسنگ طی شده و سواران خاص قریب آبادی
 بانس هلی رسید صبح روشن بدید و بچشم بهادران لشکر
 نصرت اثر صورت خویش و بیگانه محسوس گردید پس
 جماعه اعدا را از هر جانب در میان گرفتند و بازار ستیز
 و آدیز گرم گشت افاغنه اگر چه کمتر بودند مگر از آنجا که باده
 نخوت در کاسه دماغ این قوم ریخته ساقی تقدیر است
 مطلق از کثرت فوج قیامت موج هراس نگرده به ضرب
 تیغ دودستی میدان پیکار را رشک لاله زار ساختند
 و بتوت بازوی بهادری دو هزار جوان کار آمدنی از لشکر
 فیروزی پیکر از پا افکنده لرنه بجان رستم و اسفندیار
 انداختند برادرزادگان نواب عبدالحمید خان داد تیر اندازی
 داده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند و از طلوع آفتاب
 تا نصف النهار بازار کارزار گرم داشته در قلعه که میان

راه بود در آمده نفسی چند که از حیات ستعار باقی بود
 آر میدند گوله اندازان لشکر ظفر پیکر حسب الامر دالا
 به شلک اتواپ پرداختند و بسرب گلوله های کوه انداز
 دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگر چه در ان
 هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخر الامر
 بسرب پلارک مغر شگاف بهادران حیدری سپر انداخته
 سه صد جوان از ایشان در دام اسیری افتادند نواب فلک
 جناب بعد این فتح نمایان شادیانه نواخته و اسلحه لشکریان
 افاد غنّه اسپان و شتران و فیلمان و گادان بار بردار و خیام
 و ملبوسات بضبط سرکار در آورده پیشتر نهضت
 فرمود و بیک حمایه رستمانه شهر کرپه را تسخیر فرمود و سواد
 آن شهر لطافت بهر را مضرب سراق اقبال ساخته
 رشک سپهر بوقلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه
 و جنال قدغن بلیغ بکار رفت که هر دو برادر زاده حلیم خان
 را در نیمه علحده فرود آرند و باقی اسیران افغانه را در خیام
 جداگانه نظر بند داشتند جوانان قوی پنجم برای حفاظت برگمارند
 علی الصباح نواب حیدر علی خان بهادر به ابو محمد که ملازم
 و دودلتخواه قدیم و سر حلقه یساولان حضور بود فرمان داد
 که پیش آن نوجوانان رفته بملاطفت وهرب زبانی

اسلحه شان بستاند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
 نا تجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدّس نواب عالی جناب
 بمشاهده جلادت و تهوّر شمار از پایه غضب فرد تر آمده
 بر سر ترخم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
 چنان که شمار ابقارهای عمده و خدمات لایقه بنوازد و بجلادوی
 این شجاعت و همت بدرجه اقصای سرفراز سازد درین حالت
 اسلحه را که منشاء فساد و مورث اساس عناد است
 با خود داشتند باعث افزودنی تشکیک و موجب
 افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائی است
 که اسلحه خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور بپارم
 و خاطر مقدّس را از شبهه عناد و اندیشه فساد
 برآرم آنجوانان بمقتضای جهالت جبلّی جواب دادند که
 خویبههای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میکوشیم
 و اگر فتن اسلحه ما تا سر برتن است توقع نباید داشت چون
 ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض بار یافتگان
 بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیرزه بردار
 و بند و قچیان را فرمان شد که خود را بصورت تهدید انگیز در نظر
 افغانه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرستان نشئه تهوّر
 اسلحه خود بگنارند همین که پیادگان در خیمه رسیدند و آن

جوانان از سرگذشته دست از جان شیرین شستند
و آماده تجرع باده تلخگامی مرگ نشستند از آنجمله چهار
برادر پسران نواب عبدالرزاق خان دولت زئی که
جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند
شمشیرها از نیام آخته بر جماعت یزید داران و قفقاییان حضور
انور تاختند و چون برق خاطف غرمس وجود چند کس سوخته
عزم درآمدن در سداق جاه و جلال ساختند درین اثنا
کشکیان سپرده اقبال کارسم کس را از ان اجل
گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن
همّت بر آورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب
بر صدر مسند شوکت استکاداشت درآمد و یکی از ملازمان
حضور تیغ برگردان آنجوان زده از بار هستی سبکدوش
ساخت نواب و الا جناب چون جرأت و جهالت
از ان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست ملی سیاست
نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد بمحرم
درود حکم قضا توأم همه بیاسار رسیدند و لاشها تشهیر شدند
مگر چند نفر که خود را شیخ و سید وانمودند از دامن اجل
رهائی یافتند پس از انطنای نوایر این فتنه نواب ذوالعزم
برای حفاظت شهر گردهی از سواران و پیادگان معتمد تعیین

فرموده سواران یغماگر را قدغن بدیخ فرمود تا بطرف سدهوت
که حلیم خان در آنجا مان بجسته است بشتابند مگر پیش
از ورود سواران چون عبدالخلیم خان از تباهی فوج و کشته
شدن برادر زادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
رفتن شهر کرپه خبر یافت باستحکام برج و باره قلعه
سدهوت پرداخته منادی کرد تا تمامی ملازمان و سکنه
شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحی چیتل
که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر ادبعل
آمد عبدالخلیم خان زردجوهر خود بهم همراه شهریان از قلعه
برآورده روانه ساخت قضا را این خبر بگوشش سواران
یغماگر رسید و وقوع این حرکت را یادری اقبال بنی زوال
نواب حیدر علی خان بهادر تصور کرده اسپان تیر خرام
را همبیز کردند و در اثنای راه دست بران خوان یغماکشاند
و اموال بنی قیاس بتصرف آورده در آنجماعه تیغ بنی دریغ
نهادند اکثری از آن گرده شقاوت پرده بضر تیغ و سنان
و بدایق آتش نشان دران صحرای وسیع از تنگنای
هستی برآمدند و آنانکه از نحوست طالع نفسی چند برای صعوبت
کشی نازنده ماندند در دام اسیری درآمدند و زرد سواران
یغماگر چون بحضور انور مع اموال مغرور و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
 بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نقره فتح نواخته
 بسمت سه هفت نهضت نمود و بعد طی راه بمنزل
 مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگی
 سپاه رزمخواه سواد شهر مغرب سردقات دولت
 و اقبال ساخت عبدالحلیم خان چون صورت قبیح مکافات
 عمل خود در آئینه خیال معاینه کرد جفت غم گردید و طاقت
 مقاومت طاق دید ناچار بادل سوگواری محمد غیاث را
 کمرت ثانی برای عذرخواهی و استدعای عفو جرایم خود بحضور
 فیض گنجور روانه ساخت نواب و الاجناب را از زار
 نایبهای نامبرده که شخص زبان آور و دکیل کار دان بود و دریای
 کرم و ترحم بتموچ آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگر چه جرایم
 عبدالحلیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
 نوازی میفرمایم که سلامت جان و حفاظت ناموس
 و ملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه کنجی کوته و ده لک
 روپیه نقد تسلیم ادبیای دولت نماید و الا بعد گذشتن
 کار از اصلاح پشیمانی خواهد انداخت محمد غیاث بی نیل
 مقصود برگزیده موکل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
 مگر از آنجا که سرانجام ده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سه بجیب تفکر فرو برده لب بلا و نعم نه کشود
 چون عرصه سه چهار روز منقضي شد و از آن گنندگان بی در
 صدای برخواست نواب و الاجناب را ماده غضب
 بهیچان آمده میر علی رضا خان را با فوج قاہرہ جهت افتتاح
 قلعه کنچی کوٹہ فرمان داد و آن مرد میدان جنگ بید رنگ
 قاصد آنطرف شدہ قلعه مذکور را در عرصه یک ہفتہ بکاید
 شمشیر و خنجر خراشاگاف تدبیر مفتوح ساخته عرضداشت
 متضمن نوید فتح بحضور لامع النور ارسال داشت نواب
 و الاجناب بدریافت آن نوید برای شیلک مبارکباد
 امر فرمود و اُسنای کار دان برای انتظام آن نواحی فرستاده
 میر علی رضا خان را در حضور طلبداشتہ مورد نوازشات
 نمود چون خبر بنحر شدن قلعه کنچی کوٹہ بحکیم خان رسید
 چون ماہی بی آب بر تابه اضطراب طپیدہ عبد الرسول خان
 دیوان خود را مع محمد غیاث مرہ بعد اغریا در پیشگاہ جاہ
 و جمال روانہ ساخت و آن ہر دو کس بوساطت حاشیہ
 نشینان بساط فیض مناظر خصمت بار یافته گوہر عرض
 بدین آب بر طبق نیاز کشیدند کہ عبد الحکیم خان از غایت
 ندامت غرق عرق انفعال شدہ روی آمدن بدرگاہ آسمان
 جاہ ندارد و فرزندان و عیال خود را در حجرہ پرازداد و دست

نشانیده فقیله در دست استاده است اگر از حضور عاجز
 نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتی امیدش
 از غرقاب بلا نجات یافته با حل مراد خواهد رسید والا
 بیاد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده
 بطرفه العین شت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر
 طالع ارسطو رای اگر چه خار و جو د حلیم خان را دامن گیر
 ریاست خود میدانت مگر کشته شدن او معه عیال
 و اطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام
 مناظر تجویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد
 نمود که چون ملک و دولت دنیادر معرض زوال است
 و ما را جز ثبت کردن نام خود بر نگین روزگار منظور نیست
 اگر خاظر عبده الحلیم خان طالب صلح و امان است لازم که
 گرویی را از افواج قاہرہ از درون رفتن بقلعه مانع نشود
 تا بر فراز فصیل ساعتی چند نشان حیدری برافرازند و طنبور
 فیروز بنوازند اگر اطاعت این امر از موکل شما بوقوع
 خواهد رسید خط غفور بر جریده بجا میاد و کشیده خواهد شد و کلا چون
 این نوید شنیدند مانند بلبلان فصل بهار ترنم کنان و بال
 افشانان بقلعه شتافته گلبلانگ تهنیت بگوش عبده الحلیم خان
 رسانیدند چون بصره حوادث چراغ عقل عبده الحلیم خان

خاموش شده بود تن برضاد و داد و علاوه آن تا کید پیر
 روشن ضمیر او که رزاق شاه نام داشت معین استر ضای
 خاطرش شده تمامی ستحفظان قلعه و سرداران افغانه را که
 طالب نام و ننگ و خوانان جنگ بودند ببردن قلعه
 فرستاد. بمحرم بدر شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار
 بوقلمون پوشش اژدها خردش باد و نشان ظفر توانان که
 حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند و درون
 قابله بی مزاحمت اغیار شتافتند و زیارت خان حلیم الطبع
 که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استقال
 بر سندان فشرده بود در یافتند پس بهادران قانون شناس
 بر در حصار و عزم سردار کار خانات او محافظان معتمد گذاشته
 و خان و الاشان را در پاکی برداشته بحضور فیض معمر
 نواب ثریا جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذی شان
 را معه تمامی اهل حرم او و بعلو خان نام دامادش در خیام
 علحه با احترام فرود آورد و بعد از آن میر علی رضا خان را برای
 حفاظت شهر کرپه و انتظام ملک توابع آن سرفرازی
 بخشیده است دارالاماره سیرنگ پتن کوس مراجعت
 کوفت و با هزاران فرخی و فیروزیه سایه شفقت
 بر مفارق عالمیان گسترده دیده انتظار دیده منتظران را نور

دسینه را سردر عطا فرمود و به کار پردازان بارگاه شوکت
حکم شد که نواب عبدالحمید خان را معه لواحقانش در
آبادی گنجنام بمکان متنزه و مصفا با احترام نگاهدارد و تا در انجام
ضروریات شایسته و دیگر لابدیات هیچ گونه تصدیع نیابد
احتیاط بعمل آرند چنانچه عبدالحمید خان در آن مقام چندی بآرام
بسر برده از دار فنا بعالم بقای پیوست و تبعه و لحقه ادهم یکی بعد
دیگری انتقال نموده از کشاکش مکاره دنیوی دارستند؛



فوج کشی نمودن نواب حمید علی خان بهادر بعزم
تسخیر پائین گدازات بتوغیب نواب نظام علی خان ناظم
حمید را آباد و کارپرداز ریاست پونه که در سنه یکم هزار
ویکمصد و نود و چهار هجری بوقوع انجامید و فتوحاتی که
در آن نواحی نصیب اولیای دولت قاهره گردید؛

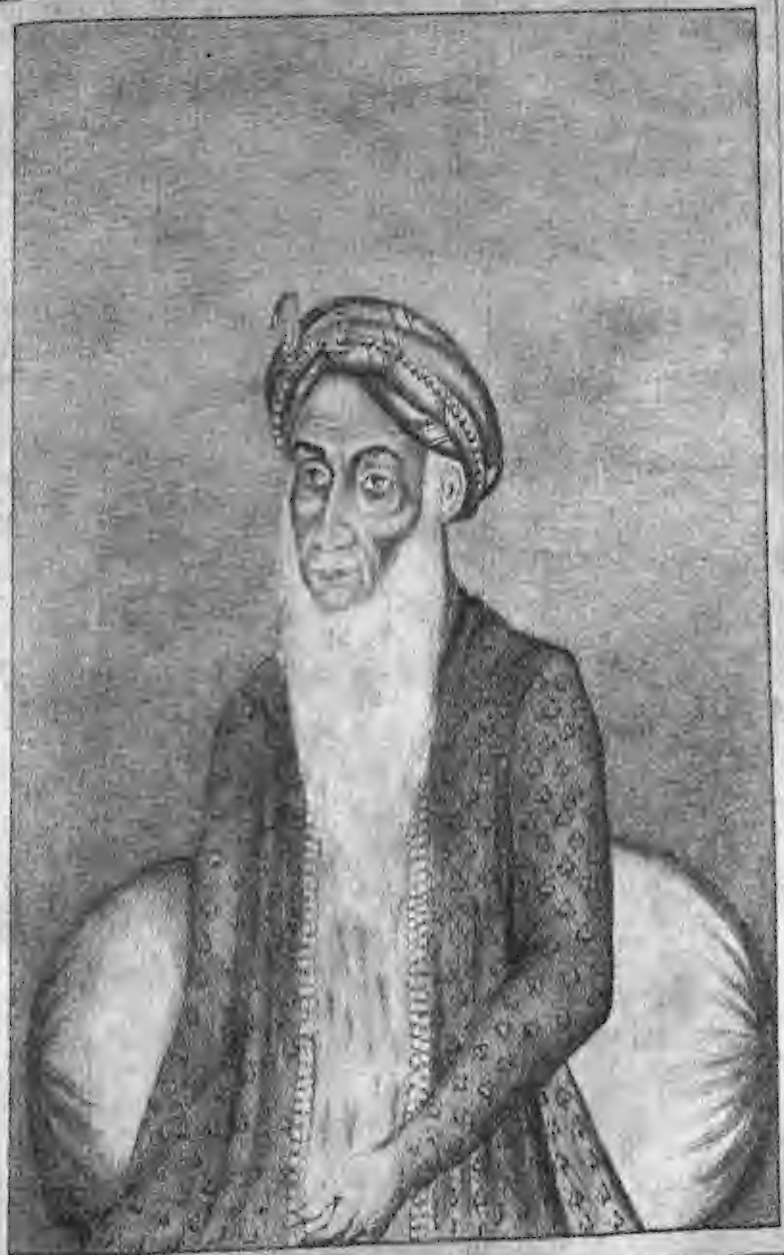
هر چند دانا یان پیشین بغض و عناد و سد و عرص را از جمله
خصایل رذیله و افعال ذمیره شمرده اند مگر اهل دول را که
انتظام ممالک و ازدیاد خزان و دوفور سپاه و توسعه ملک
بحکم حاکم حقیقی وابسته رای صافی و کف کافی ایشان
است ازین معنی گزیر نیست بل خون هزاران هزار
عباد الله ریختن و در اکناف عالم بهر صرصر طوفان بلا انگیتختن

از لوازم ائو العزمی است درین ایام میمنت انجام که دولت
 و اقبال چونندگان حلقه بگوش جبین نیاز بر آستان فیض
 نشان نواب حیدر علی خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت
 چون شاطران غاشیه بدوش بر در بارگاه فلک اشتباه
 استاده فوج ظفر موج بهر طرف که روی آورد فتح و فیروزی
 بمعنان می دید و هر سردار یک گزیدن رغبت می افراخت
 سرش از تن جدائی می گزید حکام اطراف را بمعاینه ترقی
 جاه و شمت روز افزون خارج در دل می شکست
 علی الخصوص ناظم حیدر آباد و حاکم پونه که کمال دولت نواب
 حیدر علی خان بهادر را ز دال شوکت خود می دانستند بنا بر آن
 با هم متفق شده شب در روز در همین تدبیر بودند که بنوعی اساس
 ریاست و دولت نواب فلک جناب را مستزلزل
 باید نمود مگر چون یقین داشتند که با آن بهادر در میدان
 جنگ آویختن پنجه خود را رنجه کردن است قرار بر ستیزه
 آویز نمیدادند و به رود قدح تدبیر خود باهد گزشت
 و اصلاح کرده هر دم بنای تدبیر بوضع دیگر می نهادند آخر کار
 بعد تأمل و تفکر بسیار رای نایب قرار گرفت که چون
 شب یزد هست و شجاعت صاحبان انگریز در کشور کشائی
 گرم همیز است و توپخانه آتش بار آن گمرده باشکوه

چون برق لامع غرمن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برد هر دو سردار ذوالاقتدار تماشا می
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه مراسلات مع تحایف و نوادر
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منجر
بمفاسد عظیمه است و چون مملکت وسیع بنگاله که نقطه
انتخاب دفاتر اقلیم سبعمه است بزور بازی شجاعت
در قبضه اختیار آن گروه دالاشکوه در آمده و حاکم ملک
پائین گهات نیز اطاعت ایشان سرمایه آرام خود
دانه در کنف حمایت آن قوی بازوان غزیده درین صورت
یقین که بمقتضای الوالعزمی دست تصرف بر اقلیم بالا گهات
و پونه و حیدر آباد هم دراز خواهند نمود لکن لازم هو شمنده
آن است که پیش از وقوع طغیان سی بر روی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل هشیار
مغز بحماییت را گهوشی که برادر زاده رشید خود را
به خنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کلی در ریاست
پونه انداخته این معنی دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

بارئیس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوہات
 ارادہ تسخیر بندہ بنی کہ مقرر جہازات صاحبان عالیشان
 است مصمم کرده ایم ترصد کہ آن موید بتائیدات ربانی ہم در
 معاملہ جنگ و جدل صاحبان انگریز بہادر باماشریک و یکدل
 باشہ نواب والاجناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات
 ہر دوسرہ از ذوالاقتدار جواب قلمی ساخت کہ چون آن
 صاحبان زمام اختیار مہمات مالی و ملکی خود بکف اختیار و قبضہ اقتدار
 کار پردازان نادان سپردہ اند بنا بران شاہد تمنا در مرآت
 حصول رخ نمی نماید و بتجربہ رسیدہ کہ عہود و موثیق ہر دوسرہ کار
 دولت مدار از پایہ اعتبار ساقط است و افواج ایشان بہ سنگام
 جنگ در فکر نام و ننگ نمی کوشند و از جانفشانی خایف
 شدہ دلاست نفس خود بر تحمل مصاعب و متاعب
 مرجع دانستہ پای ہمت در گلیم نامردی می پیچند و در در نقاب
 نامردی می پوشند و با کسانی کہ ارادہ مخاصمت و منازعت
 منظور خواطر کردہ اند آنہا گردہی اند یکدل و یک زبان ہر نفس و ہر لمحہ
 بکار خود ہوشیار اند و بظاہر اگر چہ کم می نمایند اما بمعنی بسیار اند
 از بکہ حمیت مردانگی گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است
 از گریختن عار دارند و از آنجا کہ از جام شجاعت نشہ رسا دارند
 در میدان رزم کشتہ شدن را حیات جاوید می شمارند باین

چنین صاحب جگران پنجم نمودن کار هریدل هر اسان نیست
و با این قوی باز دان مشکل پسند دعوی مقادست آسان
نه پس درین باب شاد و رت کرده اگر فی الحقیقت
فتنه خوابیده را بیدار کردن ضرر داند لازم که افواج دغز این جمع
نموده از دارالمقرّ خود خیمه بیرون زنند و از ممالک محروسه
خود برآمده در ملک پائین گهات در آیند در آنوقت این
دوستان هم از شراکت پهلوتنبی نخواهد کرد و اگر این بار هم
مثل سابق نقش بر آب می کشند فخلص را ازین تکالیف
مالایطاق معاف دارند چون این جواب به پیش ناظم حیدر آباد
و کارپرداز پونه رسید باید که شورت نموده مره بعد ادلی
بنواب حیدر علی خان بهادر پیمان را بایسان مستحکم نموده قلمی
ساختمند در ایام بران قرار گرفت که ناظم حیدر آباد برای انتزاع
و تسخیر راج بندری و محله پتن پای در رکاب اشهب
هست نهم و کارپرداز پونه افتتاح بنی بنی بند را پیش نهاد خاطر
سازد و نواب عالی جناب برای انصرام مهم پائین گهات
بطرف آرکات که دارالاماره آن ملک است بافوج
نظم موج بتازد بعد ملاحظه مراسلات اگر چه نواب برهنائی عقل
مال اندیش یقین میدانت که گل اقوال ناظم حیدر آباد
و کارپرداز پونه رنگ و بوی راستی ندارد مگر امتحان عهد و پیمان



صفدر علی خان عرف عبد الکریم و
 کریم شاہ بہادر برادر بادشاہ غلام سلطان شیخ سلطان شہید درمہر شہزادہ و دو سالگی ۱۲۴۹ ہجری بر حست حق پیوستند

هر دو دود لتمند مطمح نظر در بین فرموده با حضار لشکر قیامت اثر
 فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان عرب پیراسته و لشکر
 نصرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشیان
 عظام عرض سپاه رزم خواه دیده افراد موجودات سپاه بنظر
 اقدس گذرانیدند و واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص
 و بیست و دو هزار سوار یغماگر دپانزده هزار سوار سلاحدار و بیست
 و چهار هزار سپاهیان بار تهور شمار سوای افواج راجگان سعادت
 آثار بر آستان دولت حاضراند پس در اواسط ماه رجب
 سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار بمحرمی نواب هلال رکاب
 با آن افواج قاهره و هفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند
 هزار اشتر محموله زنبورک و بان و چند هزار جزائل بردار مانند بحر
 زقار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده
 در نواحی کلسپاک قبه بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزاده که بین
 نواب صغدر علی خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را
 با فوج سواران یغماگر بطرف محمود بند روانه فرمود و خود بدولت
 و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوچه ترنایل را از دست محافظان
 ناظم آرکات بر آورد پس از آن قلعه چیت هته را از قبضه
 تصرف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره و زد و خورد دستخاص
 ساخت و ازین مقام میمنت فرجام شاهزاده دالاشان

طپو سلطان را با فوجی قوی به تسخیر آرنی و ترمی نام زد فرموده
 خود با فوج بیکران و توپخانه آتش فشان لوای آسمان سای
 سمت شهر آرکات برافراخت و بمنزل مقصود فایز شده
 با طرف غالب پوره مضرب خیام اقبال نموده حصار عالم پناه
 را بمحاصره در آورده غلامان جان نثار و فدائیان شیرشکار را برای
 آراستن مورچال و دمدمه و سباط حکم محکم صادر فرمود و اندرون
 قلعه نایب آن صوبه که بخطاب راجه بیر براسیاز داشت و دیوار
 حصار عالم پناه که محافظ شهر است بنا نهاده اوست و نجیب خان
 سالار جنگ بهادر با پنج هزار سپاه بیان بار و دود هزار سوار و چهار
 صد مردم اشرف دارالاماره را بنذخایر ماکولات و آلات
 حرب مملو ساخته آماده رزم و پیکار گشتند و علاوه آن سه هزار
 کس از سکنای شهر که عیال و اطفال در شهر داشتند با قضای
 پاس حرمت فدائی و ارگم جان سپاری بسته پیش
 نایب صوبه جمع آمدند و از انعام نقتود و خلایع خوشدل شده بر برج
 و باره حصار برآمده دست جرات کشادند و پای ثبات افشردند
 و کالای آتش زبان کوله و بان از طرفین تگاپو آغاز نهادند چون سخن
 بدیخار سید برای شادانی سخن و درستی سلسله عبارت
 برخی از روداد شکر نمرت پیکر شاه زاده عالم و عالمیان جناب
 مستطاب طپو سلطان و شاهزاده و الاما قیاب نواب

صفدر علی خان بهادر نوشتن ضرورت افتاد بر برای بیضا ضیای
 مفتوح صان اخبار ستر نمائند که چون اول شاهزاده کهمین از حضور
 پدر و الا قدر شرف رخصت یافته بمحمود بندر شتافته
 بی محاندت و مزاحمت غیر می به ایلاخار تاخت و وقت
 شب فایز منزل مقصود گمر دیده معموره مذکور را که باجاد و ادای تجار
 ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانههای سوداگران بجا روبر غارت
 پاک رفته بسته های اقمشه الوان و استعیناوار در دوران و غریبه های
 سیم و زر و درجه های مردارید لعل و یاقوت و گوهر استسرف
 گمر دید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سر حلقه اهل تجارت
 را که سه منزل جهاز پیر از متاع گمران قیمت از بنادر و ولایت
 دور دست بسرف چند کرد و در دپیه طلبیده نگاهداشته بود و سی
 و پنج زنجیر فیل گمران بهاد و شصت راس اسپان پیکو که گوی
 سبقت از عرصه می ربودند بسته های قماش کشمیر و بنگاله
 و بنارس و چین و برهان پور و بجهلی پتن که دیده ر دشنام فلک
 از دیدن آن خیره می شد با کمال بحیطه غبطه در آورده و بر پشت
 اخیال داشت آن و گادان و عرابه بار کرده و محمد مکرم مذکور را مع
 اشته مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالها
 و غانما بحضور پرنور نواب قطاب سعادت زمین بوس
 در یافته سرمایه مغایرت اندوخت و مهین پور خانه ان عظمت

و سالار دودمان شوکت که سمت آرنی سمند آهوتگ
 را سبک عنان فرموده بود چون سواد مقام سطور مضرب
 سعادق جاه و جلال گردید بهادران رزم دوست را برای محاصره
 قلعه فرمان داد و بدر الزمان خان بخشی حب الامر قضا جریان
 در یک روز دمد مر فیج بسته و توپ قلعه شکن بالا برده چند
 گلوله توپ بطریق رقعہ دعوت از طرف مهتر عزرائیل
 پیش حسین علی خان قلعه دار و تابعانش ارسال نمود قلعه دار
 مذکور که صورت میدان جنگ را گاهی در مرآت خیال هم
 مشاهده نکرده بود بمجرذ نزول گوا لیل دل از دست داده با کلید
 قلعه شتافته و سه از پانث ناخته پیش بدر الزمان خان حاضر شد
 و همراه آن بهادر سماعات ملازمت شاهزاده هما یون طالع
 حاصل نموده بمعرض پرداخت که چون در قلعه سادات بسیار
 متمکن اند نظر بر حفاظت ناموس شان قلعه تسلیم ملازمان عالی
 نمودم و الا تسلای منی من افتتاح قلعه ممکن نبود شاهزاده جوان
 بنشست والا گهر بریاده گوئی و اثر خائی او متبسم شده و را بموکلان
 سپرد و در قلعه تبحانه مستحکم از مجاهدان رزم خواہ قایم فرموده و سیدی
 امام نام شخص معتبر را بنجامت قلعه داری نواخته نواحی تری جولان گاه
 هیونان گیتی نور د ساخت و قلعه دار آنجا هم که در جگر داری بر حسین علی
 خان تفویق می جست پیش از آنکه صدای توپ موجب

تشویش دماغ کرد و قلعه باو لیای دولت تسلیم نمود و از محنت
محافظت قلعه برآسود پس از آن شاهزاده فیروز بخت قلعه
ترد او بود کاد و کادیری پاک سخر فرموده و تهنات قوی قایم نموده
بطرف اردوی ظفر قرین طبل مراجعت کوفت ؛



دکتر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر از ملد راس
سمت کنچی و ورود کرنیل بیلی صاحب بهادر از طرف
منگل گوری و خوا میدان کرنیل صاحب بهادر ازین دنیا ای
فانی به بهشت جاودانی و تسخیر فرمودن نواب کامیاب
قلعه آرکات را بعنایت یزدانی و اسیر شدن شکوه الملک
نصیر الدوله عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان
والاجاه برکوه چند رگوری بقدرت ایزد سبحان باد دیگر
سوانح که در همین سال روی نمود ؛

چون بیادری افضل ایزدنی مثال و تأید اقبال قلع مزیمه و رفیع
معاذت ملک پائین گهاست بتصرف ادلیای دولت نواب
حیدر علی خان بهادر در آمد و از تضییق محاصره کار بر محصوران قلعه آرکات
هم هر روز تنگ تر میشد نواب محمد علی خان والاجاه که در قلعه دیگر
دور از دارالاماره برقی بردتاب مقناومت در خود طاق دیده
محصور صاحبان عالی شان انگریز بهادر زار نالیها نموده استعانت

جست و صاحبان والا عزم جنرل منرو صاحب بهادر را با شش هزار سپاهی و یک هزار و پانصد ترک سوار و دو پلشتن گوره شرف رخصت بخشیدند و چون در آن ایام نواب بسالت جنگ ناظم ادهونی از اندیشم ترک تازش کمر نواب حیدر علی خان بهادر تعاقب کویور را برای مصارف لشکر قاهره انگریز بهادر تغویض نموده بود و کرنیل بیلی صاحب بهادر برای انتظام آن ملک نهضت فرموده مگر پیش از آن که فایز بمنزل مقصود شود در آشنای راه خبر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر را استماع فرموده با سه پلشتن سپاهیان رزمخواه و چهار صد جوانان شمشیر زن ولایت و هشت ضرب توپ سمت آرکات معادست نمود و چون منبیهان این خبر بسمع نواب بهادر رسانیدند شاهزاده جوان طالع با سواران خاص و ساحداران باختصاص و چهار ضرب توپ برای مقابله کرنیل صاحب موصوف دستوری یافت و سواران ینگاگرد بان داران بر کردگی سیدی هلال که از زمره عمایه و مرد شجاع بود فرمان شد که با طرف لشکر قاهره جنرل منرو صاحب بهادر ترک تازی نموده باند در سماعی جمیله بر روی کار آرد و اگر فوجی دیگر بطریق کمک رسد جنگ را آماده باشد چون شاهزاده رستم صلابت را با فوج کرنیل صاحب بهادر در سواد آبادی ستویر

مقابلہ دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده
سواران را حکم فرمود کہ گرد پیش لشکر انگریز بہادرانہ ہر طرف
کہ توقع رسیدن رسد باشد چہا دل انداختہ دست یغما برکشایند
چنانچہ سواران تیر جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند کہ
توقع رسیدن ماکولات بالکل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بہادر
ازین ہمہ رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی کہ از بد و فطرت
نخمر ذات والاصفات آنجماعہ اولوالعزم است مطلق ہر اسی
بخاطر راہ نہادہ عازم جنگ شدہ بفاصلاہ شش کردہ از قلعہ کچی
رسیدہ دایرہ فرمودہ از حالات عسرت اذوقہ دہیمہ دکاہ بخد مت
جنرل منرد صاحب بہادر اطلاع قلمی فرمود جنرل صاحب موصوف
بمبحر و مطالعہ مکاتبہ یک پلٹن مکمل و چہار کمپنی سپاہیان تازہ زور
از لشکر خود منتخب فرمودہ معہ سامان رسد و باروت و گولہ
و دیگر ضروریات از ماکولات و مشروبات روانہ فرمود و خود ہم
عزم ملحق شدن بکرنیل صاحب مصمم نمود مگر چون شعبہ بازی
تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتفاق افتاد کہ بعد
رسیدن سپاہ کمکی و اذوقہ لشکر کرنیل صاحب بہادر را تدبیر شبگیر
زودہ رسیدن بہ کچی کہ چندان بُعد سافت نہاشت بخاطر
نگذشت و نظر بر آرام سپاہ رزم خواہ خود ہما نجام مقام فرمود لیکن
چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بہادر رسانیدند

فکر آنطرف مرتجیح بر جمیع مقاصد داشته محاصره آرکات معطل داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک را بجان نواحی آرکات تعیین فرموده خود باتمائی فوج دریا موج ایلغار کرده وقت دیدن سفیده صبح چنینکه کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم کنجی بود در میدان رسیده به بهادران جان نثار حکم داد که فوج انگریز بهادر را از چار سوا حاطه کرده راه رفتن بسمت کنجی سد و سازند. بمحرد صدر حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان افکندند و سرتیغ و سنان نیرزه بعزم خونریزی بلند کردند ؛

نظم

چو شد صبح نواب گردون جناب	علم زد دران دشت چون آفتاب
بر آراست برتن سلاح نبرد	پراز شور شد لبند لا جور د
ز بار سمندهش بمیدان کین	خم افتاد در پشت گاو زمین
و زان سوی کرنیل صاحب وقار	نگاور برانگیخت در کار زار
بر آشفست آن میر عالی جناب	ز صحر گم و برد اندر شتاب
بفرمان او جمله فوج فرنگ	کشیدند صفهای کین بی درنگ
بغریه کرنیل در پیش صف	نهنگی بزیر اثر دای بکف
دو لشکر بمیدان کین آمدند	ز غیرت جبین پر ز چین آمدند
جوانان بمیدان کشیدند صف	داده برآمد ز هر دو طرف

چو غریه توپ دمان در مصاف بلر زید سیر غ در کوه قاف
 چو زنبورک جان ستان شور کرد تن پر دلان شان زنبور کرد
 خدنگ پر کر گسین دقت جنگ پس و پیش پران چو خیل کدنگ
 روان بان مادر هوایی حساب بر جم شیاطین چو تیر شهاب
 بنادیق مردان عالی و ماغ صدا متصل داده چون خیل زاغ
 ز خون دلیران بمیدان جنگ سراسر زمین گشت سجاده رنگ
 القه دران آشوب گاه رشک محشر سپاهیان شکر انگریز
 بهادر جنگی که ناسخ کارنامه رستم داشتند یار باشد بظهور رسانیدند
 دقرب سه هزار کس از بهادران صف شکن شکر نواب
 حیدر علی خان بهادر را شربت مرگ چشامیدند مگر کرنیل صاحب
 بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معمره کپچی رساند لیکن
 چون محمد علی مکیدان دشیخ الفربا فوج قوی و موشیر جانی فرانیس
 با جوانان بار و موشیر لالی فرانیس که از پیش بآلت
 جنگ ناظم ادهونی برخاسته آمده بحضور مقدمس نواب عالی
 جناب رسیده باد و هزار سپاهیان بار و پانصد کلاه پوشان
 و یکصد و پنجاه سوار از قوم الیمان در زمره ملازمان منسلک بود از
 چهار طرف هجوم آوردند و به شلک اتواب و بنادیق و آتش
 دنبال داربان شور قیامت برانگیزختند مردم بیار از فوج انگریز
 بهادر مجروح و بیروح شده سرخروئی ابد انداختند و کرنیل صاحب

بهادر در پناه بانعی باباقی ماندگان پامی شجاعت استوار داشته
 و متحمل این صدمات شده بجواب دهی این همه افواج می پرداخت
 درین اثنا گوله توپی در ذخیره باروت لشکر کرنیل بهادر که در پناه
 درختان بر عرابه بار بود رسیده آتش فتنه برافروخت و شعله
 زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کار آمدنی پاک بسوزت
 کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگار خسته و شیرازه
 جمعیت سپاهیان گسیخته شد بادی قوی پادامن صبر پیچیده
 سپاهیان باقی مانده را جمع ساخته تقید شاک انداختن می کرد
 که ناگاه موشیر جانی و موشیر لالی فرانسسیان با فوج خود هجوم آوردند
 و کرنیل صاحب بهادر اسیر سر پنجم تقدیر گشت چون میدان
 جنگ از وجود آن بهادر بانام و ننگ خالی گشت سواران ینماگر
 از لشکر نواب حیدر علی خان بهادر از جوانب تاختند و بسیاری
 را بقید اسیری آورده اهل بنگاه و تمامی لشکر غارت ساختند
 نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شادمانه نواخته بطرف
 لشکر جنرل صاحب بهادر که در سواد کپنجی سراق جا و جلال
 برپاداشت نهفت فرمود و بقاصله و دوفر ننگ شتافته بارگاه
 باوج مهر و ماه برافراخته سواران ینماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
 فرمود اما چون خبر اسیری کرنیل یبلی صاحب بهادر و پامال شدن
 لشکر همراهی وی سمع عالی جنرل صاحب بهادر رسید با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آید سخن و جوانان کار آمدنی را ناحق در کام
 نهنگ انداختن از آئین شجاعت و کار دانی بعید تصور فرموده
 و جنگ را بر وقت قابو منجمد داشته بتوزک شایسته شب هنگام
 بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت و یغماگران لشکر
 نواب حیدر علی خان بهادر که با سماع این خبر تعاقب شتافته
 بودند بی نیل مقصود معاودت کرده بار دومی معالی پیوستند نواب
 بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حالا بغزم رزم جنریل صاحب
 بهادر قصد کردن سودی ندارد و زد و دم از آنجا کوس نهضت بلند
 آوازه ساخته باز شهر آرکات را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم
 اقدس به بستن دمد و سابطا کوشیدند و از ریزش گوا لیل
 قلعه شکن و بانهای آتش افکن روی هوا را پوشیدند محصوران
 خسته جان در آخال غلط اضطرار که شعله یحان و کار دباستخوان
 رسیده بود جگر داری را کار کرده بدفع حمله های البرز شگاف
 می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه ها را سپر تیر قضا ساخته شربت
 واپسین می نوشیدند و کمپنی سپاهی که تربیت یافتگان لشکر
 جلالت اثر انگیز بهادر بودند بر فسیل قلعه پای ثابت افشوده
 چنان جنگ رستمه می کردند که دیده نظار گیان از مشاهده چابک
 دستی شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علی خان
 که بدامادی جناب مستطاب نواب معالی القاب شرف

اختصاص داشت بروضه رضوان غرامید و دیگر چند سردار نامی دسواران
و پیادگان کار آمدنی هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران
سید فریدالدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیه شجاعت
آراسگی داشت داعی اجل را لبیک اجابت گفت آخر
چون ایام محاصره سه ماه کشید و از بیرون کسی بدو قلعه گیان نرسید
و آلات عرب هم بندهایت انجامید و دیوار قلعه هم به ضرب
گوایل متبک و منهدم گردید شبی نواب و الاجناب
بکمال غضب بهادران لشکر را قدغن بلیغ برای تسخیر حصار
فرمود و آنجماعه جان نثار زربان های استوار بر فصیل و کنگره حصار
استوار کرده بالای فصیل برآمدند و محافظان برج دوباره را علف تیغ
بید ریغ نموده اچنان پندت رانحه عیال و طفلان بد ام اسیری
کشیدند و ارشد بیگخان و حسینی یار خان سردار شریف زادگان
شهر که برای مدد اچنان پندت فراهم شده بودند و سید حمید مکیدان
و دیگر چند کس که اعزه و منشیخص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان
با سپاهیان انگریزی در قلعه ارک درآمده ابواب را سد و در کرده
آماده جان سپاری نشست علی الصبح چون نواب معلی
جناب قرین خوشدلی و شادمانی داخل شهر شده حکم منادی صادر
فرمود که کسی از لشکریان و یناگران دست بمال و ناموس رعایا
و جمیع سکنه قلعه دراز نکند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان و ناموس پیش نجیب خان و سرگروه
 سپاهیان انگریزی رفته و باستمالت پرداخته بحضور عالی حاضر
 آورد و نواب دالاجناب پیاس قول نامه خود آنهمه را باعزاز و اکرام
 شایسته شرف رخصت بخشید و دو صد سواران بطریق بدرقه
 همراه فرمود که بچینا پتن برسانند و سید حمید مکیدان که مرد شجاع
 بود چون استرضای خاطر خود برای نوکری حضور ظاهر نمود نواب
 مستطاب او را بعطای یک منزل پاکلی و خلعت خاصه و سرداری
 چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه شاهه ذات بنواخت و علاوه
 آن هر کس از شرفا و نجبای سکنه شهر جبین ارادت بر عتبه
 اطاعت سود هر یکی را فراخور قدر و منزلت بعطای خلایع و جواهر و
 تقرر مواجب عذب البیان و رطب اللسان فرمود و میر محمد
 صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیردار صوبه سرا بود و از مدتی
 بکو توالی شهر آرکات بسر میبرد بصاحب صوبگی آرکات
 فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فراز فکر رفاه حال
 رعایا و انتظام کار خانجات متعلقه قلعه مطمئن گردید شاه کریم الله
 چشتی و علی رضا خطیب و نور علی شاه متولی روضه مقدسه و منوره
 مقبول درگاه یزدانی و خلایع موجودات سبحانی گنجور اسرار
 حضرت منان جناب مستطاب حضرت طیوستان قدس
 سره الغریز که صاحب ولایت آند یار و از اعظم ادیبای روزگارند

سعادت قدم میمنت لزدیم بدرگاه آسمان جاه مبنی دول داشته
 تبرکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک دیک جلد کلام مجید
 مر قومه ولایت بحضور نواب حیدر علی خان بهادر که نظر کرده
 خاصان و چراغ نور پرورد سایه دامن عنایت حضرت رحمان
 بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان ایزدی را
 از حالات و کرامات جناب مغفور حضرت طیبوستان مبرور
 تادیر سخن در پیوست و بوقت رخصت دامن امید هریک
 را به نقود و افراد ان مالا مال ساخته یکصد و یک اشرفی بطریق نذر
 و شامیانہ زر بفت مع استاد های طلا برای آستان ملایک
 آشیان حضرت طیبوستان علیه الرحمة والغفران ارسال
 داشت و بداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطعمه لطیفه و نظیفه افراد ان
 بتکلف تمام در روضه مقدسه تیار سازد و از قسم عطریات
 و گل های الوان و دیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاتحه
 احتیاج تلاش هیچ شئی نیافته از کار برد از ان هر کار خانه گرفته ببرد
 چنانچه حسب الحکم بعمل آمد درین شانزبانی جواسبس بعرض
 هیون رسید که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان
 و الاجاه قلعه چتور را از اذوقه و اسباب حرب انباشته و حفاظت
 بذمه دیوان خود و چند نفر را بجان موافق گذاشته خود در قلعه چند گری
 قیام و ز زیده داراده دارد که عنقریب بچیناپتن رسیده و از صاحبان

عالمشان انگریز بهادر استمداد نموده بطرف آرکات رو آورد
نواب والا جناب را باستماع این خبر شعله غضب ملتهب
شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
اشهب امت در آورد مگر میر علی رضا خان سابقه معرفتی که
با خان والا شان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده در گوشه قناعت
آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشه جنگ
باعا کر نصرت قرین در ضمیر بگذرانند بل یقین است که اگر
از حضور عرف طلب بر زبان گذرد خان بدی پر هیز پای سر
بشاید و سعادت ملازمت دریابد نواب والا جناب را
بآب استمالت میر علی رضا خان آتش قهر اندکی منطفی شده
بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادر زاده میر علی رضا خان
فرمان قضا بر بیان صادر شد که با فوجی از دلیران صف شکن بر جناح
استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
علی رضا خان حکم شد که با فوج همراهی خود برای گوشمال راجگان نواحی
آرکات و انتظام ملک روانه گردد و شاهزاده والا تبار عالمقده را را
به جمعیت پنجهزار سپاهیان باروده هزار پیاده اشام و یک هزار
سوار برای افتتاح قلاع غربی آرکات و ضبط ملک توابع آن شرف
رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب با جنود قاہرہ سرگرم

خدمت ماموره خود شد اول بقلمه چتور رسیده بمکامره پرداخت
 و قلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلمه دار عذر عدم اجازت
 عبدالوهاب خان در میان آورد سید صاحب روز دیگر دامن
 شجاعت بر کمر همت استوار کرده راه بالادوی پیش گرفته
 چنان سیمی مردانه بکار برد که کار بالاروندگان بالا گرفت و بالا نشینان
 به ضرب تیغ و سنان و شمشیر بنادیق آتش نشان از اوج رفعت
 بحضیف نیستی افتادند و آن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
 سرعت از اندازۀ فهم و دهم متجاوز بود مفتوح گردید سید صاحب
 بعد این فتح نمایان تمامی اموال و آلات عرب به تصرف خود
 آورده و قلعه دار معتد در قلعه گذاشته گرم و گیرا بست قلعه چند گری
 شتافت و در سواد آبادی که در دامن کوه واقع است نصب
 نیام آتش شام نموده رقبه بخان محصور متغصن ایسای حاضر شدن بحضور
 نوشت از آنجا که خان ذیشان را باستماع خبر وحشت اثر
 مستحضر شدن قلعه چتور طایر حواس از آشیانه دماغ پریده بود
 و شیران صاحب اقتدار و اختیارش بمشاهده بوقلمونی روزگار
 و مطالعه صفحات ادبار سر بانج خموشی کشیده ناچار خان امارت
 نشان از اهل عزم استشاره صلح و جنگ نمود و در تحریر جواب
 مکتوبه سید صاحب احوال فرمود روز دیگر چنان اتفاق افتاد که
 چند کس از شکر یان سید صاحب که برای هیمة بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز مستجوی گاه و دانه زمین برابرش کشیده بجولانگری درآمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران و پیادگان را مشاهده کرد و حمل بر یورش کرده گلوله توپ از حصار بر آنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافعی آثار صلح بود بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرض داشت متضمن باین در زیدن عبدالوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توبی کلان بر یکی از قلل رفیعہ جبال بر آورده گلوله سرداد آن گلوله قلعه شکن درون عرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لرزه بر اندام پر دگیان تنق عقدت انداخت و گلوله دیگر بر بام مطبخ رسید و دستف را منهدم ساخته گرمی دیگر شجاعت خان را سرد ساخت خان عاقل قدر از وقوع این واقعه بایله و معاینه بعز و فرغ ستورات عریم دولت بمرض خفقان مبتلا گردید و چون مریض سکنه از حس و حرکت باز مانده پای بر بستر مدہوشی دراز کشیده بخدره سرداق عقدت آن خان عاقل قدر چون خانصاحب را مانند پراغ صبحدم در حالت نفس شمار ی دید التماسی از طرف خود بدین مضمون نوشته پیش سید صاحب بهادر فرستاده که اگر مدعا بگرفتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون مزاج خاندن ما از جاده اعتدال منحرف است به توبی بچکان حکم باید داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر نسازند چون آن

مکاتبه رسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت که بغراغ
 خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزت و حرمت شما
 فرد گذاشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسله خان جلالت
 نشان مع عیال و اطفال خود از قلعه بیرون غرامیده در لشکر رسید
 صاحب رسیده در خیام علحه بر بستر راحت تکیه زد و رسید صاحب
 قلعه دار امانت شعار در قلعه گذاشته و اموال بحیطه ضبط در آورده مع
 خان رفیع مکان و جمیع لواحق او طبل مراجعت نواخته در حضور
 اقدس نواب عالی جناب فایز شده سرمایه مفارعت
 اندوخت و نواب معالی القاب خان سمو الملکان را مع بتمه
 و الحقه بدرقه معقول همراه داده روانه سیرنگپش فرمود و شاهزاده
 جوان طالع پیر تدبیر که از حضور عالی شرف رخصت یافته بود در عرصه
 یک ماه قلعه ماهی مندل و کیلاس گده مفتوح ساخته با لشکر
 فرادان و آلات عرب بنی پایان بطرف ساکنده که در هفت
 اقلیم شهر است دوم سادات با هفت اعتر و ذات
 البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمحاذی قلعه
 در میدان وسیع سواری فیل چون مهر انور که از کوه خاور طلوع
 نماید خیره ساز دیده بد بینان شده توزک سواری بکمال جاه و جلال
 جلوه گر فرمود ؛

فصل

سواران اسپان تازی نژاد بسرعت گرو برده از تند باد
 ز سبهم سواران زرین رکاب ز ره پوش گردیده ماهی در آب
 سنان های نیزه بروی هوا چو انجم درخشان شده بر سما
 علم های سرخ و سفید و سیاه بگردانده رنگ از رخ مهر ماه
 به بسته بهر توپ گلگون هوا چو آتش فشاند لب از ده
 ز خیل جوانان بند و ق بند فرزده دران دشت رونق دو چند
 قبا های رنگین بمیدان جنگ چو ابر بهاری شده رنگ رنگ
 در خشین چار آئینه ها شده صیقل زنگ از سینه ها
 کمان کیانی یلان کرده زه به ابروز کین بر فکند گره
 بدوش یلان نیزه ده ارش سناها بسم یافته پرورش
 درخشان بنادیق زهر آبگون چو ماری که از پوست آید بردن
 چون سواری شاهزاده رستم صلابت دران میدان وسیع
 باین دبدبه و صلابت نمودار گردید اگر چه دی محمد خان قلعه دار آن
 حصار فلک آثار و سید مخدوم رساله دار و محمد مولا که از معتد ان
 نواب و الاجاه محمد علی خان بهادر باده هزار سپاهیان بار
 مامور بودند و قلعه از اذوقه و اسلحه معمور بود مگر از معاینه کوکبه و جلال
 شاهزاده رستم شکار رنگ رو باختند و حفاظت جان خود را

بر صیانت قلعه مقدم و مرتجع دانسته پیش از آنکه نوبت
 بشمشیر رسد سپهر انداختند و بی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید
 قلعه بر در دولت سرا حاضر آمده با ولیای دولت قاهره واسپرند
 و از عنایت خاص بنوید جان بخشی سرفراز شدند پس شاهزاده و الاتباع
 یکی را از معتد ان جان شامعه جوقی از پیادگان بحفاظت قلعه گردون
 آثار گذاشته متوجه تخییر انبور گه که از آنجا بمسافت سه کرده
 واقع بود هیون جهان نور در اتیرنگام فرسودا اگر چه در عمارت یکی از سران
 سپاه انگریز بهادر با معدودی از سپاهیان سکن داشت و از دقت
 هم ذخیره نبود مگر از آنجا که این جماعه شجاعت نهاد قلعت فوج خود
 را بنظر نیارده بر سپاه کثیر حمله میفرمایند آن صاحب رستم جگر
 با همان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد و ستد قلعہ داری داد
 و آخر کار چون دیوار عمارت بضرر گوا لیل بی شمار منهدم گردید
 صاحب متفرایه پیش ازین همراهیان خود را با آتش سوزان
 انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود شاهزاده کیوان منزلت
 قلعه داری تفویض زمین العابدین خان نایط داماد اسد خان مهری
 فرموده و طبل مراجعت نواخته بمعادیت پای بوس پدر خویش
 وقار رسید و از آنجا که نقش پذیر لوح خاطر عاطر نواب بهادر بود که
 هر طرف که شاهزاده اقبال مند سمنه گیتی نورده میسر می کند شاهد فتح
 در آت تمنا روی نماید ثانیاً حکم شد که برای کمک محمد علی مکیدان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلورتد بیر فرادان و کوشش بی پایان
بکار برد اگر چه بسمع گرامی شاهزاده بهادر زبانی منہیان مفصل
رسیده بود کہ در ان قلعه کرنیل لانگ صاحب بہادر پامی ثبات
افشردہ و قلعه را بمکولات و مشروبات و آلات عرب
و پیکار پر کردہ است و تا کہ تمامی اردوی ظفر قرین جادہ پیہامی آنطرف
نشود محاصرہ آن قلعه متعذر است مگر چون از حکم قضا شیم گزیر نبود
تا آنکہ ہنوز گرمی زمین از پشت اسپان محنت کشیدہ فرو نشدہ بود
باز سامان سفر آراستہ رہ نور دشد و محمد علی کمیدان را معہ فوج
ہمراہی اذ قرین رکاب سعادت داشتہ سمت رای
و یلورتد طاقت چون کرنیل صاحب بہادر از ورود شاہزادہ
والا تبار خبر یافت فی الفور سپاہیان قادر انداز را بر کوہ ساجرہ کوہرہ
و مرتضی گمرہ تعیین داشتہ و اتواب صاعقہ بار در پناہ سنگستان
تعبیہ نمودہ چنان جنگہای رستمانہ نمود کہ بہایج نوع کمندتد بیر بندرہ
تسخیر نتوانست رسید اگر چه محمد علی کمیدان مکر رحملہ های مردانہ
نمود و خواست کہ بر کوہ ساجرہ بہ نردبان سعی صعود نماید اما از شدت
شک بنادیق و اتواب بالارفتن کار میسر نشد شاہزادہ والا
تبار چون افتتاح آن قلاع را بی رسیدن افواج دیگر و توپ های
کلان متعذر دید بحضور نواب والا جناب عرض داشت نمود
نواب روشن ضمیر آن نور دیدہ شوکت را دور از نظر داشتن

و مردان کاري را پر دانه دار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پروانه
 کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار
 سواران ینماگر حکم شد که سه صد سوار همراهی خود و یک هزار سپاهیان
 احشام تعیین آن جبال دارد تا بزودن راه رسد میگویشیده باشند
 و پس از آن تسخیر ملک جنوبی آرکات منظور خاطر اقدس
 شده و رستم علی خان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده کرناتکی و یک هزار
 سپاهیان بار بافتتاح کوهستان پنجگنی دستوری یافت و روشن
 خان دسته دار حسب الامر و الا با دو هزار پیاده و یک هزار جوانان بار
 و یک هزار سوار خوش اسبه به تسخیر کوه موکل نام زد گردیده
 بد آنطرف بشتافت و با جماعتی که همراه داشت غربی قلعه در میدان
 سطح فرود آمده بمسطر جوزف که از طرف سرداران عالیشان
 انگریز بهادر بقلمه داری مامور بود پیام فرستاد که اگر بانواب حیدر علی
 خان بهادر ملک اطاع پیامد و قلعه تفویض نماید مثل مو شیر لالی
 بعطای مناصب مناسب و جاگیر لایق سرمایه کامرانی خواهد اندوخت
 مگر صاحب منخرایه حمیت مردی را کار فرموده مطلق پیام صلح را
 بگوش رضا باند و با جوانان قوی دل آماده جنگ شد روشن
 خان چون باب صلح را بسته یافت آبادی دامن کوه را با آتش
 غضب خاکستر ساخت و برین اکتفا نکرده عیال سپاهیان
 محصور که در قریات دامن کوه قیام داشتند بقصص اسیری آورد

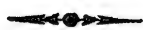
تا شاید سپاهیان بشینند خبر اسیری اطفال و عیال دست
 از جدال برداشته پهای اطاعت بشتابند اما آن جوانان پاس
 نمک را بر ربائی عیال خود مرجح دانسته رقبه شجاعت بر بقیه
 اطاعت در نیادردند و نشه همت آن بهادران مطلقاً و به تنزل
 ننهاده و با آن حالت پر ملالت اکثر بر مورچال ریخته و از شلک
 بنادیق طوفان بپاشیده و بسیار از رزم جوانان همراهی روشن خان
 را بر خاک هلاک می انداختند درستم خان که بجانب چنجی تگاور عزم
 برانگیخته بود بعضی یک هفته کوه کشن کنده و جنید کنده که رفیع تر از دیگر
 جبال بود و دیگر چند قلعه که باهم دیگر اتصال داشتند مفتوح ساخت
 و محمی الدین خان قلعه دار دالاجایی را بایک مگس عهده دار انگریزی اسیر
 نموده و قلعه جات را بدلتخواهان سپرده بطرف ترنامل عازم گردیده
 و شاه زاده اقبال بلند که با فوج ظفر موج برای تسخیر کرنا تک گده
 و دیگر قلاع مزبوعه آنطرف از حضور شرف رخصت یافته بود
 راه ادهونی گده و علی آباد را پایمال سم ستوران جوان نور د
 ساخته محاذی قلعه کرنا تک گده که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
 بمیدانی وسیع مخیم جا و جمال ساخت و به بهادران شکر حاکم محکم
 صادر فرمود تا با گوایل خارا شکن دیوار حصار را منهدم سازند توپچیان
 بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلل جبال شاخه
 تعبیه کرده و دود از نهاد محصوران بر آوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار شکل بود شاهزاده والاخر در روز
 چهارم تدبیری اندیشیده چند کس را از زمره اسیران متوطن
 آرکات بانعام خوشدل ساخته رهائی بخشید و آن محنت کشیدگان
 از امان جان به ثنای طائی رطب الاکان و عذب البیان
 و مریون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیت
 ستخر شدن شهر آرکات و متواری بودن نواب محمد علی خان
 و الواجه و ستخر شدن قلاع لاقعد بکلید شمشیر عالم گیر مجاهدان لشکر
 نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و کمیدانان محافظ قلعه
 ظاهر ساخته همه را در گرداب تخیر و اضطراب انداختند و آن جماعه
 بعد فتح قلعه بحرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده سلسله جنبان
 صانع بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شخصی
 معتبر را بعهده سفارت در حضور شاهزاده و الاتبار فرستادند
 بمحرد و رود در لشکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
 که نقش مدعادرست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
 و آن گرده قلعه تسلیم ادلیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
 بهادر شادیانه نواخته و اموال قلعه بضبط در آورده و قلعه داری معتبر تعیین
 فرموده و عرصه چند ماه در انتظام محالات توابع آن قلعجات مفتوحه
 سر برده بست کوه را دات نیاور لوای شوکت برافراخت
 و در عرصه دوردز آرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گده سبک عنان فرمود چون دران قلعه تهمانه از طرف
 صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آن مقام باد و صد جوان بمحافظت
 می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار
 تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است
 پس آماده پیکار گردید و بهادران لشکر را فرصت از شدت گوایل
 دست نمیداد که برکوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم
 سازند مگر از آنجا که دران ایام اختر بخت نواب محمد علی خان
 دالاباه رده بسبوط داشت هوا خواء نش هر تدبیری که می کردند تقدیر
 آن را برهم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود
 اگر چه باد و صد جوان در مقابل با آن فوج دریاموج پای کم نمی آورد
 مگر اتفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک
 گردید و از شدت عطش محصوران را یک نیرزه آب گرمی
 از سرگذشت و هر متفق اللفظ والمعنی از سردار خود استدعی
 آن شدند که بنای مصالحه با شاهزاده و التبار باید نهاد تا نیم جانی که باقی
 است مفارقت از ابدان نکنند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر
 میدی همراهیان دیده بدین صورت پیغام فرستاد که اشب
 دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهیم نمود شاهزاده
 دالقدر ازین پیام خوشدل شده توپچیان را ممانعت فرمود قضا را
 دران شب سکای تقدیر طرفه آب بر روی کار آورد که ابری

سیاه بی موسم برخاسته بشدت تمام بارید چنانچه بر که خشکیده
 که در میان قلعه بود لبالب گردید علی الصبح چون سردار قلعه
 آب رفته بجو یافت از هرازان استشاره نمود همه معاخذ داشتند
 که در قلعه از اذوقه و گوله و باروت هیچ کمی نیست و آب که موجب
 حیات بود بی منت غیری از عنایت باری بهر سیده حالا صالح
 ضرورت نیست جنگ باید کرد و کشته باید شد لیکن قطره آبرو بر خاک
 سیغیرتی نباید ریخت آن سردار جگر دار چون سپاهیان را رزم
 طلب دید باط صالح در نور دید و مہیای زدن گوله و بندوق گردید
 شاهزاده فیروز مند چون رنگ معامله دگرگون دید از غایت
 غضب توپچیان رستم توان را بسر آوردن اتوای بر قلل کوه
 حکم داد از هر طرف جوانان قوی باز در پناه سنگستان غزیده هر روز
 مورچال پیش می بردند و از انجا که محصوران در پناه حصار بودند هر روز
 صدمه عظیم از ایشان باشکریان منصور میر سید آن سردار عالی مقدر
 عرصه بیست و هشت روز با آنجماعه قلیل کارنامه رستم و اسفندیار
 را منسوخ نموده با آن فوج قیامت موج جنگید لیکن از انجا که تیر قضا
 از نه سپر گردون میکند و تالاب که در قلعه بود باز خشک
 شده قطره آبی جز آبروی مردان باقی نماند و طاقت سپاهیان قلعه
 نشین از غایت عطش سلب گردید باز مجبوری خوانان امان
 شدند لیکن چون این بار کار از مدار گذشت بود و بیماری

از بهادران نامی لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضه محصوران
 در بر پذیرائی نیافت و حکم یورش و قتل عام صادر گردید جوانان
 شیرشکار بمحجر دصد در حکم دامن هست بر کمر جلادت استوار
 کرده بالای کوه برآمده آب شمشیر در گلوی آن جگر سوختگان چکانند
 قلعه دار عالی مقدر را با احترام بحضور شاهزاده عالی قدر رسانیدند بعد افتتاح
 آن حصار منین شاهزاده والا شکوه در تمامی خط مقبوضه عمال
 و انسانی کاروان مقرر ساخته و معتدیان را بقلعه داری دژهای منیع تعیین
 ساخته بعد عرصه ده روز بانقود و اجناس فراوان بحضور فیض گنجور
 نواب شریا جناب رسیده سرمایه سعادت کونین اندوخت؛



لشکرکشی فرمودن جرنیل صاحب نام از عالی مقدار
 جرنیل کوت بهادر از مدراس بقصد انتزاع بالا گهاٹ
 از قبضه اختیار نواب کوه وقار سپهر اقتدار؛

را دی گوید که چون شاهزاده عالی تبار مع غنائیم موفوره بحضور نواب
 حیدر علی خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زبانی
 جواسیس کاروان بعرض مقدم رسید که جرنیل کوت صاحب
 عالیشان سموال مکان که در فنون صنف آرائی یگانه و بوقت پنجم
 آزمائی با اسفندیار صولتان رستم زمانه است از انتظام ملک

بنگاله مطمئن شده تشریف فرمای ولایت شده بود درینو لا باز از آنجا
 بکنایت مهم جنگ نواب بهادر مامور شده رونق افزای مدراس
 شد و بانواب محمد علی خان و الابه ملاقات کرده دو هزار تفنگچی و سه صد سوار که
 در آنوقت پیش محمد علی خان بهادر حاضر بودند بهمراهی خود برگزیده و خزانه
 و افزای سرکار کمپنی انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطر خواه
 برگردان و اشتران و فیلمان بار کرده بنواحی وکل و یلور خیام
 شوکت برافراشته است نواب و الاجناب باستماع این خبر
 سواران را بر سرکردگی سیدی هلال و غلام علی خان بخشی بطریق
 متقارخصت ساخته خود هم عقبش از آرکات طبل نهضت
 نواخت اما پیشتر از درود نواب عالی جناب جرنیل صاحب
 عالیشان قلعه کرگ پاله را که تصرف ملازمان حیدری بود محاصره کرده
 پیش از آنکه صبح صادق بدید بهادران شکر انگریزی از نیروی
 هست بیادری طناب و سلم بران قلعه متین برآمده حارسان
 حصار را بر زیر تیغ بی دریغ کشیدند قلعه دارد و ساعت باجماعتی
 که همه داشت داد مردی داده امانت جان شیرین بخازن اوداح
 سپرد و جرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه دیگر اجناس
 که در قلعه بود بشکر بیان منخور خود تقسیم فرموده و از آنجا نهضت
 نموده در سواد آبگرد کم لوی آسمان سای برافراخت و روشن
 خان دسته دار که بکشایش بر موکل گره از حضور نواب

والاجنباب شرف ترخیص یافته با تئناق رستم علی خان فاروقی کاربر
متحصن نان تنگ ساخته بود چون دریافت که بسبب قریب
رسیدن لشکر قاهره جنرل صاحب بهادر قلعه دار را اسلحه
کلی بهر سید و قلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لهذا دست
از محاصره برداشته روانه اردوی معلی گردید و جنرل صاحب عالی شان
بقلعه بر موکل گزیده بی منازعت غیره رسید و قلعه دار را بجلدوی
جگر داری بعطوفت و نوازشش نواخته و او را همراه کاب میمنت
انتساب داشته و سرداری دیگر را بقلعه داری گذاشته روز
دیگر بجانب پشاور کوچ نمود و از شخصی تابع اسباب
سه فرادان خرید فرموده سمت کوه مورث یافته در محاذی قلعه
پای ثبات افشوده برای ارسال سامان جنگ واذوقه از راه
دریا بکونسل مدراس قلمی ساخت درین عرصه نواب والا
جناب هم بالشکری خردن تراز سور و بلخ رونق افزا شده بفاصله
دو فرسنگ خیام و اعلام شوکت برافراخت و بدریافت
مکنون ضمیر جنرل صاحب بهادر روزی چند بصف آراستی پذیرداخت
آفر چون پیرایه انگشاف یافت که جنرل صاحب تار سیدن
جهازات از طرف مدراس سبقت یکنگ نخواهد فرمود
نواب والا تبار میر علی رضا خان را با فوج تعیناتی او سیدی هلال
را با پنج هزار سوار و غازی خان را معه سواران یغماگر بمقابله لشکر

قیامت اثر جنرل صاحب بهادر گذاشته خود باتوپ خانه و لشکر
سمت محمود بندر نهضت فرمود و شاهزاده و التبار را با هفت
هزار سوار و خوتخوار و پنج هزار پیاده جرّار و بیست و پنج ضب توپ
صاعقه آشوب حکم فرمود که در نو اخی نتهرنگر و تجادر آتش غضب
برافروزد و هر چه از تر و خشک بنظر آید بنوایر قهر بسوزد چنانچه شاهزاده
رستم شوکت اذل در نو اخی تجادر که بخوبی آب و هوادافزدنی
سبزه و ریاحین صحرا رشک باغ ارم بود چپا دل انداخته با عراق
اکمنه و غارت گری اسواق و دکان آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید تو گوئی که هر صر به آذر رسید
از ان بوم کنند اشجار باغ در و بام شد آشیان گاه زاغ
ز بس سوختن در تمامی دیار نموده یکی چوب جز چوب دار
و بعد قتل و غارت از اجناس مغر و نه آنچه قابل ار سال پیشگاه
حضور بود روانه ساخت و خود برای ترمیم قلعه زکات پلای دشا کوه
بکار برد از ان تقید فرموده سمت نتهرنگر تاخت و در ایلیا پور
و دیار پاله تمهائجات گذاشته از آنجا شبگیر کرده بر ساحل
رود کادیری و کوردم دیرهای قدیم را که از اقمشه نفیسه و جواهر
نادره مملو بود چون دست اهل همت خالی نمود و بعد انعام دانه دام

اصنام و انفرار از قتل عام عبور هر دو رود کرده بطرف کلبی کوه که
ششرفی حصار ترچناپلی بمسافت شش میل واقع است گلگون
صباغرام را همبیز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوکبه بجاه و جلال
نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت توانان
در اثنای راه دولت قد مبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
هم کاب روان شد و نواب و الاجناب بعد قطع مسافت طرف
قلعه ترچناپلی رو آورده بسواران برای ناخت و تاراج آن نواحی
فرمان داد و آن یغماگران دقیقه در مراتب نهیب و غارتگری باقی
نگذاشتند درین اثنا سرداری سترغال نام که از قلعه برآمده
در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشتغال داشت باشش صد
سپاهی رزم خواه و دو ضرب توپ گرم و گیر اشتافته بشیلکهای
مقبول گرمی ترک تازیغماگران سرد ساخت و بتعاقب سواران
روان شد و آن گرده آهسته آهسته بطرف چرکل جائیکه سواران
معه توپخانه در کمین گاه به انتهاز فرصت وقابو بودند رسیدند چون
سترغال از آن حال خبرنداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
پیش می نهاد تا که قریب کمین گاه رسید و جوانان مسلح
و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
به شیلک بنادیق و اتوای پرداختند و از سپاهیان آن طرف
که هنوز مشق شیلک بکمال نرسانیده بودند بیاری را

محرور و بی روح ساخته ستروال چون نقشه جنگ برین سوال
دید خون تنی چند بر زمین ریخت و چون برق خائف اشهب
طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر حرب شمشیری
بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرد آورده مگر چون صیانت
ایزدی سپرداری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
بی همتا بصحت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معلی القاب
بعد این فتح در سواد چرکل پاره به نصب خیام اقبال پرداخته بشاهزاده
والاشکوه امر فرمود تا به تهر داران ملازم حکم حکم فرماید که از چوب در سن
و سنگ هر چه برای بستن مورچال و بنای سابط بکار آید
فراهم آرند و در قلعه هم ستروال و کرنل لکن صاحب بهادر
و شادینجان تحصیل دار سپاهیان قدیم و باقی سکنه شهر را جمع ساخته
کنفاظت برج و باره قلعه هست مهر و فداشتند چون در عرصه
دوسر روز شکران نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
مهیّا ساختند و عزم ستم داشتند که شبانگاه دمدمه و سابط بسته
باز و بقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعه عرض داشت میر علی رضا خان
و دیگر سرداران تفرقه اند از خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
بوضوح پوست که جنرال کویت صاحب بهادر با سپاه رزم
خواه و سامان موافق است محمود بندر نهفت فرموده نواب

والاجنباب بدر یافت این خبر رفتن آنطرف را برافتاح قلعه
مقدم و مرتجع دانسته معه توپ خانه و تمامی فوج دریا موج از محاصره
قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشائی که فراهم شده بود همه
آتش زده کوس نهضت بلند آذانه ساخت چون چند منزل طی
شد سیدی هلال بخشی که بطریق منتظلا میرفت در سودا
با کور با فوج قاهره انگریز بهادر دوچار گردید و تیغ و سنان و شیلک
بنادیق آتش افشان داد مردی داد و از طرفین قریب سه صد
جوانان زخمهای کاری برداشته گلگونه حیات ابد بر و کشیدند
و سیدی هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والا شان بگام سرعت
راه طی فرموده پرتو التفات بر سکنه محمود بندر انداخت و شب
بآسایش بسر برده علی الصباح بر قلعه سلبزور شش فرمود لیکن
چون یوسف خان قلعه دار پای ثبات محکم افشرد به بود و از
تیر و تفنگ بجواب دهی لشکر قاهره انگریز بهادر می پرداخت
جرنیل صاحب بهادر خستگی بهادران کار دران سنگ لایح
گوارای طبع مال اندیش نفرموده باز بطرف محمود بندر مراجعت
فرمود درین اثنا نواب سقراط با لشکر و توپخانه رسیده در راه
حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواپ
تعبیه فرموده حکم بشیلک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسی
زربین جلوس فرموده بهادران پیکار طلب را قدغن و تحریص جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تا کید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز
بهاور در آمده به تضییق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شانزده عالی تبار را
فرمان شد تا موشیر لالی را معه فوج و رساله های سید حمید و شیخ انور
و شیخ عمر و شبجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت
آشوب شد و از آن طرف جنرل صاعب بهاور بکمال عزم
و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته
و اتواب صاعقه بار پیش رود داشته از ساحل دریا قطره زن
گردید و چون تلافی فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر
و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت
آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس
بازار ملک الموت چنان گرم شد که در آن ریگ زار غیر
از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد در آن
حالت چون زبانی هر کاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهاور
در سایه توده ریگ بسمع جنرل بهاور رسید لهند ابا سپاه رزم
خواه خود بهمان سمت زور آورد و دو منزل جهاز که از مدراس
برای کمک رسیده در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان
داد که بر فوج دریا موج نواب بهاور گوا لیل چون قطرات باران
بیارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسب را بجولان
در آورده خواست که بعقب شکر انگریز بهاور رسیده دست یغما

براهل بنگاه برکشاید ناگاه گلوله توپی که چون تیر قضایی خطا بود از بالای
 جهاز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
 ر بود و از پشت زمین بر روی زمین افتاده ابواب ماتم بر همرازان
 خود کشود و فیکانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
 نزع در یک منزل پالکی انداخته و غلافی فروخته به حضور نواب
 حیدر علی خان بهادر آوردند نواب والا جناب چون پرده پالکی برداشته
 دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنبری پر دانه کرده از مفارقت
 آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدرد آمد لیکن آنوقت
 بصلاح و صواب دید غرد خود را ضبط فرموده نعلش آن محفوف
 رحمت الهی را در صندوق گذاشته روانه سریر نگین فرمود و از آنجا که
 شاهزاده والا تبار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیر
 عا که شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسبان و فیلان
 مملو که میر ممبر در نیز تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
 قمرالدین خان نام داشت آثار رشد و تمیز از جبین او لامع دیده به خلعت
 ماتم پر سی و عطای نوبت و علم و نقاره و فیل با عمارتی مرصع
 سر بلند می بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
 کامگار سپرد و چند روز برای تیمار خستگان و آسایش دواب
 جنگ مناسب ندیده عنان سمند صبار فنار سمت نیکنای پتبه
 معطوف فرمود و بمحروان را بحفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

پردازان حلم داد که جراحان حاذق برای معالجه تعیین نمایند و سید صاحب
 را حکم شد که معه دست سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
 نواحی تجاور و نتهرنگر بشتابد و جنرل صاحب بهادر چون در آن
 جنگ بتأید اقبال چیره دستی یافت باز بطرف پشیمیری
 نهضت فرموده از راه برموکل گده داخل فرنگی کوه گردید و به تنظیم
 و تسبیح محاللات و پرگنات آن نواحی اشتغال ورزید نواب
 معلی القاب روزی چند در نواحی نیکناپیت بهمیر و شکار پرداخته
 باز از راه تردادی طی مراحل فرموده در سوادپندی متقبل بانگی که از
 کوه بنام صله یکنرنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
 کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعی از سپاهیان را
 فرمان داد و آن گرده از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
 لشکر حیدری را که بجمع آوردن چوب و گاه در شعاب جبل
 می گردیدند بشیلک بنادیق زخمی ساختند و اسپان را حی کرده
 بردند چون خبر نواب فلک جاهد رسید نوایر غضب مشعل
 گشته به بهادران لشکر شکن فرمان داد تا آن کوه را سحر سازند
 و خود از نزدیکی کوه دوری مناسب دیده در میدانی وسیع نصب خیام
 فرمود و توپچیان رستم توان اتواپ در دامن کوه بجای مناسب تعبیه
 کرده حضوران را از شدت گوایل عابر ساختند و پیادگان در
 پناه سنگستان از شیلک بنادیق صاعقه بار که چون قطرات

باران ستواتر می ریخت قصر هست مستحصنان از پادرا انداختند اگر چه
 از آنطرف شخصی صوبدار عبدالقادر نام داد مردانگی داده شش
 روز جنگ رستمان کرده جمعی کثیر را از لشکر حیدری مجروح دیسروح
 ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باده تهور خالی داشت و بعشق
 لولی زنی مبهوت و مالموب العقل شده بود چون محبوبه اش
 منتحل صدای توپ نتوانست شد دل از دست داده سر
 اطاعت بر قدسی آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیای دولت
 نمود درین اشاهر کاره باعرض اقدس رسانیدند که جنرل کوت
 بهادر در قلعه دند ادسی کوای عظمت و شوکت برافراخته است
 و سواران یغماگر فوج حضور در اطراف و جوانب بناخت و تاراج
 مواضع و قری مشغول اند با تمام آن نواب ذوالعزم هم از
 فردگاه پای هست در رکاب عزیمت نهاده بطرف دند ادسی
 جاده پیماگردید و سه چهار روز تداویر قلعه کشائی بکار برده چون صورت
 افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر مهمات دولت
 و بند و بست شهر آرکات مقدم برین مهم دانسته موشیر لالی
 فرانسیس و شیخ انور و شیخ حمید را با فوجی گران بمحاصره قلعه گذاشته
 خود به آرکات نهضت فرمود بعد تشریف بردن نواب والا
 جناب اگر چه موشیر لالی در قلعه شکنی قاصر نشده و قدری دیوار
 قلعه هم بضرر گوا لیل منهدم ساخته مگر سردار قلعه که مرد تجربه کار

بود چنان داد جنگ آوری داد که دندان طمع موشیر لالی کند گردید
 آخر بار فیتان خود مشاورت کرد که چون ایام محاصره بامتداد
 کشیده و هنوز کمندتدبیر بد زده تسخیر حصار نرسیده
 حالا مناسب آنست که قلعه را بخدع باید گرفت پس یکی را از
 فرانسیمان همراهی خود که در تحریر و تقریر انگریزی مهارت کلاهی
 داشت بسرداری مقرر کرده و چند هزار سپاهیان را بلباس
 ملازمان لشکر انگریزی آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
 کیل ساخت و آن شخص قریب بقلعه رسیده خطی از نام
 یکی از سرداران انگریز بهادر بنام قلعه دار بدین مضمون نوشته
 فرستاد که من از مدراست بدشمانامزده شده بافوج تازه زور و سامان
 رسد وافر رسیده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار مهوشیار
 از مطالعه خط اول اظهار شادمانی کرد مگر چون نام را قلم خط بخواند و بیادش
 آمد که آن سردار بحکم برنیل صاحب والا شان بطرف سیکا گول
 و گنجام برای آوردن آذوقه و گادان توپ کشی عازم شده است
 در شک افتاد که مبادا موشیر لالی طرح خدع انگیزته باشد پس
 آن شب بتلواسبه سردار علی الصباح چون صدای توپ
 بگوش رسید قلعه دار ترهوش فی الفور در درین بدست گرفته دید
 که گردی از طرف پشاه راه کرگت پاله رسیده بمقابله فوج
 موشیر لالی صفوف آراسته اند و از جانبین شیلک بنادیق

و اتواب بکار میرود مگر غیر از دودبار دست یک تن هم از هر دو طرف مجروح و مقتول بنظر نمی آید بمعاینه این حال گمان خدع که از طرف موشیرلالی پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود یقین انجامید و در طرفه العین اتواب بروج حصار را از گوا لیل و ساچمه پر کرده منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار پیام فرستاد که مابخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشاید تا داخل شده بیا ساینم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازه قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان بر لب خندق فرود آیند تا دیوار از میان برداشته بدرود جاوهم سردار جعلی ازین پیام دانست که افسون چشم بندی من موثر افتاد پس بغراغ خاطر زین از پشت اسبان برگرفته سپاهیان را حکم داد که بغراغ خاطر کمربا بکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگره حصار گوش بر آواز مانده چون لهجه کلام و طرز ادغام آن جماعه را منافعی اطوار افواج انگریز بهادر دید تو پجیان حکم داد و آن جماعه بی باک چنان چابکدستی بکار بردند که از شدت ریزش گوا لیل و ساچمه غیر از تنی چند از آن مهملکه جان سلامت نبردند پس قلعه دار مردم خود را بیرون فرستاده اسبان و اسلحه مقتولان درون قلعه کشید و چون این واقعه تأیله بعرض نواب حیدر علی خان بهادر رسید بر بنی تدبیری موشیرلالی سخت بر آشفته او را با تابعا نش

بحضور طلبه داشت و دیگر سواران معتبر و سرگردان صاحب
تدبیر را برای محاصره قلعه بدان طرف گماشت؛



ذکر محارباتی که شاهزاده والادودمان طپیو سلطان را
در نواحی آرنی با افواج قاهره صاحبان انگریز بهادر بوقوع
آمد باد دیگر واقعات سنه یک هزار و یکصد و نود و شش هجری؛
چون عزیزیل سرایری کوت بهادر بعد جنگ محمود بندر بدراس
معادوت فرموده بود و نواب عالی جناب در تسخیر قلاع متعلقه
صوبه آرکات مصروف مانده در نیولاگال صاحب کرنیل پانچ هزار
سپاهیان ولایتی و غزانه موفور و سه صد و هفتاد منزل کشتی محمود
سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و برود آن صاحب
عزیزیل صاحب خیلی مستهج شده بعد دو ماه با فوج دریاموج سمت
تریاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علی خان
والا جاده یکی را که مخاطب بسیف الملک بهادر بود همراه
سعادت برد چون خبر نهضت عزیزیل صاحب بحضور نواب
رسید از راه کادیری پاک طبل کوچ بلند آوازه ساخت اما پیش
از آنکه تلاقی فریقین اتفاق افتد جنرال صاحب بهادر شکیسر کرده
در سولوسولنگر دایره دولت فرمود و دو سه روز برین روداد انتظایافته بود
که گوکبه جاده و جلالت نواب حیدر علی خان بهادر نمایان شد صباح آن

جنرل صاحب از فردگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه بود علم اقتدار برافراخت و ازین طرف سواران جنود نامعه ود حیدری بمقابلہ رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه حایل کرده منتظر ورود عساکر انگریز بهادر بود و شاهزاده و الاتبار با فوج جرّار بطرف ساقه شکر انگریز میون آتش پارایجو لانگری در آورد و دران روز عربی سخت که ناسخ جنگ کینسرو افراسیاب بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای آتش شنادری کرده غریق رحمت الہی شدند چنانچه دران آشوب گاه به ضرب گولہ توپ پای کرنیل اسطوارٹ بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمہ گولہ توپ از خانہ زین جدا شده بر روی زمین افتاد درین اثنا شام پرده ظلمانی بر روی آفاق فردہشت و ہر دو شکر بفرودگاه معادوت کردند اگر چه از وقوع این سوانح و کثرت تردد گروہ ملالی بر خاطر جرنیل صاحب تنشست لیکن بمشاهدہ بددی سیف الملک کہ موجب بیدلی جگر داران میشد رسانیدنش بخدمت نواب و الاجاہ افضل مہمات تصور فرمودہ بوقت دیدن سفیدہ صبح طیل کوچ نواختہ بطرف ترپاتور تشریف برد و سیف الملک را بصحت و عافیت بعمادت ملازمت پدرش فایز ساخت و خود برای انتظام دیگر مہام بدراس نہضت فرمود

و نواب حیدر علی خان از آنجا مراجعت فرموده در حدود کنجی که بوفور
 همیشه دگاه موجب آرامش گریان بود دایره اقبال فرمود درین
 اثنای بانی جوایس بحضور فیض معنوی پیرایه انکشاف یافت
 که چند جهاز فرانسسی بسرداری موثر هوپی سپه سالار
 فرانسس بعزم ملازمت حضور می آید و هم بوضوح انجاسید که چون
 سردار ولندیز بسبب فردختن آلات حرب در سرکار حیدری
 بتجویز صاحبان عالی شان کونسل مدراس مانوخته شده و کرنیل سرد
 صاحب بهادر برای انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه
 ناک پتن متعین شده و بعد تلف هزاران مردان کار آزمایه را فتح
 ساخته بمدراس شتافته بود و رینولا از ناک پتن مراجعت کرده
 بجمعیت چهار پلتن سپاهیان و هفت ضرب توپ و سواران
 در سوادکاری گال لوی شوکت برافراخته است باستمع این
 اخبار شاهزاده دالاتبار از حضور نواب نادر شرف دستوری
 یافت که برای ملاقات سپه سالار فرانسس پای در رکاب
 اشهب هست نهصد و در ضمن این سفر اگر بافوج همراهی کرنیل
 منرو صاحب بهادر مقابله دست دهد مدافعه پردازد چون شاهزاده
 بهادر بافوجی از بهادران قوی باز و علم شوکت بدان طرف
 برافراخت و راثنای راه خبر رسید که کرنیل صاحب موصوف
 باستمع خبر آمد جهازات فرانسسان در سوادپنلپور بر ساحل

رود کوردّم در میان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق
 کوشیده است شاهزاده عالی تبار بالشکر جزار شبانه ایلغار
 کرده باغ سکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم
 چون کرنیل صاحب بهادر از آن مقام عزم کوچ فرمود لشکر خود را
 بمحاصره سواران عاگر شاهزاده بهادر دیده آماده جدال و قتال
 گردید و هر دو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک
 از لشکر انگریز بهادر رسترسا سن نام سردار سواران
 در دام اسیري درآمد و از لشکر شاهزاده بهادر رسید غفار صوبه دار
 که مرد نامور بود بقید رفت و از آنجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار
 فرانسیس اهم مطالب و مقاصد بود بطرف گودپور کوچ فرمود
 و در راه لعل پیتیم باندک فاصله از قلعه گودپور خیام احتشام برپا ساخت
 درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلندنگرگاه فایز شده بسر دار انگریز
 بهادر که حارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن
 سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیق کرده
 سپه سالار فرانسیس بسپرد و قلعه را خالی کرده بطرف ناکپتن
 بشتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان
 فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیمه زد و روز دوم
 باشاهزاده و الاتبار ملازمت حاصل کرده بنای اتحاد را استحکام
 بخشید شاهزاده بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که با سرعت

اوقات بالاتفاق دولت ملازمست نواب حیدر علی خان بهادر
دریابد لیکن سپه سالار مذکور عذر ماندگی راه و بهمه ساندن بار
بردار برای اسفار خشکی در میان آورده چند روز مهلت کوچ
خواست آخر شاهزاده والا شان ادرادر همان نواحی گذاشته برای
اخبار این امر به طرف اردوی معلی مراجعت فرمود و بعد درود
مشر و حالات بحضور اقدس ظاهر نمود نواب والا جناب
فی الفور مکاتبه شفقت آمیز بنام سپه سالار مذکور نوک ریز
خامه عطفوت نگار فرموده چهار صد راس نرگاد برای توپ کشی
و دیگر چارپای بار بردار روانه فرمود و خود با جنود نامعده عازم آرکات
گردید هنوز چند میل راه طی نشده بود که منهبیان خبر آوردند که جرنیل
صاحب والا شان جنرل کوت بهادر با سپاه قیامت انگیز
از میان صحرای ناکلاپور گذشته عازم رای دیلور است نواب
عالی جناب باستماع این خبر سید حمید و شینخ انصرد و مو شیر
لالی را با جمعیت شایسته که در رساله ای شان بود برای حفاظت
شهر و قلعه آرکات دستوری بخشید و شاهزاده کهمین نواب
عبد الکریم بهادر را با چهار هزار سوار خاصه و دوهزار پیاده فرمان شد که
در نواحی مدراس رسیده گردفته بر انگیزد و راه رسیدن رسد و فوج
کمک بلدشکر جنرل صاحب سد و دیار و شاهزاده مهین
و دودمان عظمت را حکم شد که در نواحی آرنی به تسخیر قلعه و استحکام

تهاجمات مقیّد و سرگرم ماند و بعد انتظام این امور از مقام گاه
 حرکت فرموده میدان دهبوئی گمره بمضرب سرداق اقبال
 نمود درین اثنا جرنیل صاحب طی صحرایی و بوادی فرموده به رای
 دیلور فایز شده شتّه علم برافراخت و تا عرصه یک ماه بازار
 زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل
 بهادر گادان رسد را که بمحسار نواب حیدر علی خان بهادر می آوردند
 می کرده می بردند و اهل بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و حیانا
 یغما گران جنود حیدری برآوردند گان آذوقه لشکر جنرل صاحب
 چیره دستی نموده محافظان رسد را از پامی انداختند بعد انقضای
 یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب
 دهبوئی گمره نزول فرمود باستماع این خبر نواب و الاجناب اردوی
 کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیر جلود توپخانه جلد رو
 برای مقابله بشتافت چون تلاقی فریقین دست داد نواب
 بهادر در باغی زیر سایه درختی برکسی زرین جلوس فرموده سدی
 از فیلمان و توپخانه و بان داران پیش رو بسته سواران را
 رخصت جنگ داد چون از طرفین نوار جدال و قتال اشتعال
 یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس ترددات رستمانه بظهور
 آورده و گرده سواران لشکر حیدری را بشیلک اتواپ و بنادیق
 متفرق ساخته جانب آن باغ رو آورد درین اثنا محمد علی کمیدان که

از چند روز بسعایت غمازان در پایه عتاب نواب آمده و از رساله داری معزول شده بایک اسپ سواری چون سایه بدنبال حاضر می بود و آنوقت بر بالای درختی برآمده تماشای جنگ می نمود چون مشاهده کرد که جنرل بهادر طوفان آتش بیاد و امن غضب برانگیخته تر و خشک را یکسان می سوزد و از صفوف فیلان و توپخانه و بان داران اینطرف از اضطراب کاری متمشی نمی شود و سواران اگر چه در تیغ زنی قصوری نکرده اند مگر عریل بهادر از قیاس چنان واضح می شود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ دارد و سرداران حضور می هر چند دست ادب بسته بحضور نواب و الاجنباء عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکیدورش حرفی بر زبان مقدس نمی راند و عرض هواخوان را مطلق بگوش رضا جانشین هد میکند آن شجاع فی الفور از بالای درخت بزمیر آمده سر نیاز برپای مبارک سود و الحاح از حد گذرانید تا که شعله قهر نواب و الاجنباء اندکی اظفا پذیرفت و خانه زمین را بوجود مقدس منور ساخته متوجه سمت آرنی شد و کمید آن منهور تنه ها اسپ بجولان آورده یک نفر طنبور نواز و یک علم بردار را کشته هرکاب نواب بهادر شد و نواب باردوی کلان ملحق شده محمد علی را بعنایت خلعت فاخره و جواهر گرانبها و خدمت رساله داری بدستور سابق

بنواخت و جرینیل صاحب روز دوم از جنگ گاه کوچ کرده در سواد
 علی آباد نصب خیم نمود چون این خبر بنواب والا جناب رسید
 بمظنه آنکه شاید جنرل صاحب عزم رفتن بطرف بارامحل دارد
 یا سمت ترچناپلی قصد خواهد فرمود از سواد ارنی خیم برداشته
 متصل باگ مار پیشته دایره لشکر فرمود و یغماگران را برای تاخت
 و تاراج آن نواحی حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
 حدود باقی نگذاشتند و زنان و اطفال رعایا را بی شمار با سیری
 آوردند و جرینیل بهادر در وقت شب از مقام گاه کوچ فرمود و بر فوج
 منتقلای نواب که بر شارع ارنی بودند شبخون زد و در آن شب
 تار سواران همراهی حیدر علی بیگ رساله دار شعله بنادیق آتش
 بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردی نگاهداشتند
 و جنرل بهادر بر جناح استعجال متصل ارنی رسید. محاصره قلعه
 پرداخت و سپاهیان انگریزی یورش کرده تاد وازه قلعه
 شلک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجا که سیدی امام نام
 داشت از قلعه برآمده به تیغ زنی چنان جوهر شجاعت نمود که جرینیل
 بهادر هم بمشاهده جرأت پردازی او آفرین خواند و چون دید که قلعه
 نهایت متین است و قلعه دار هم تابان دریغ نخواهد داشت و
 نواب بهادر هم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
 مردان کاری خود را برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افگندن

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه در گذشته بدست و سبی تشریف
 برد و در دوزشکریان را آرام داده چون دیگر از عظیم امور ریاست
 پیش نهاد خاطرش بود بدو اس نهضت فرمود و نواب و الاجناب
 بصوب ترمی که لشکریان منصور را آرام همیشه و گاه و آبهای خوشگوار
 در آن مقام متصور بود نصب خیام نمود بعد چندی زبانی هرکاره با بعض
 مقدس رسید که تهمانه داران و فوجداران ترچناپلی و تنجادر بحمایست
 فوج انگریز بهادر بر رعایای قرمی و مواضع گویم تور و غیره محالات و پرگنات
 دست تعدی دراز کرده بی چراغ ساخته اند بنا بران رای صواب
 نمای اقتضای فکر آبادی ملک و رعایا فرموده شاهزاده و الابرار برای
 تنبیه آن جماعه باغی فرمان داده چهار هزار سوار را بر گردگی
 چھبیلہ رام معد رساله سلطان سنگھ برای گرد آوری رسد
 و مواشی قدغن بلیغ فرموده و مهمامرزاخان بخشی و نواب نورالابصار
 خان را حکم شد که با شش هزار سوار بضبط حدود کالستری
 و نیکت گری و تراج پردازند و پروانه کرامت نشانه بنام
 محمد علی خان بهادر که بایالت ملک جنوبی پتن ممتاز بود در باب
 گوشمال دادن بنیامران که مصدر اذیت رعایا شده اند عراضدار
 یافت و شاهزاده ظفر مند که از حضور شرف رخصت برای تنبیه
 تهمانه داران ترچناپلی یافته بود در اثنای راه زبانی جوایس اصفا
 فرمود که فوجی از ترچناپلی و تنجادر جمع شده عزم خیر قلعه نرکات پلی

و شاگوته و غيره دارد و سيد صاحب هر چند ساعي جميله بكار مي برد
 مگر از ناتجربه بكار ي رفتاي خود مگر رصدمات عظيم برداشته قريب
 است كه آن قلع از تصرف اولياي دولت حيدري بدورود
 شاهزاده و الالباب بمجرت استماع اين خبر شبه يز عزيمت بدانصوب
 جهانده چون قضاي ناگهان در رسيد اتفاقا پيش از آنكه شاهزاده
 دارد آن نواح گردد سببي رود داده كه بلاريب محل تعجب
 و تخير است چنانكه شبهي از تر چنابلي گروهي بنعم خيبر مركات پلي
 و فوجي بهمين عزم از طرف تجاور بلا اطلاع يكديگر بر قلعي هجوم كرده
 از طرفين مرد بانهار است نموده بيك مقابله و حمله بر برج و باره سوار
 شدند چون محافظان قلعي را قوت و قدرت مقابله با آنها ننماده
 بود از راه دريچه بيرون آمده متصل قلعي در جاي آسوده بودند تا گروهي
 از يكطرف قلعي سوار شده شلوك كردند مردمان ديگر طرف
 دانستند كه حارسان قلعه بدفع حمله كنان بتعدد رزم گشته پيش
 آهنگ انديكبار همه شلوك ريزان عازم پشت شدند غرض
 تا يك ساعت بني تميز يكديگر بايكديگر جنگيدند و داد بهادري فيما بين
 خود دادند كه قريب هفتصد سپاه طرفين تلف شدند در ان اثنا
 سردار يكطرف با دوازده بلند در اصطلاح انگريزي مردمان خود را گفت
 كه پيش دويده سپاه اعدا را مقهور سازيد چون سردار طرف
 ثاني اصطلاح خود معلوم كرده بانگ برزد كه دست از جنگ بداريد

ماهواخواه انگریز مستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده بنا تجربه کاری
 دید لحاظی خود نادام گشته هر آنچه از ذخیره و غیره که آنجا بود برداشته بطرف
 شاکوته رفتند روز دیگر پگاه باز پیادگان تهمانه در قلعه آمده سکونت
 نموده بودند که شاهزاده در آنجا رسیده کیفیت شب دریافته خندید و تهمانه
 برداشته قلعه خالی کرد چون پلشتنهای انگریزان از آنجا برگشته و چند
 کس را از سپاهیان آنجا با خود متفق ساخته قلعه شاکوته را احاطه کرده
 یورش کردند و قلعه دار آنجا شیخ حمید صوبه دار باد و صد جوان برج
 و باره قلعه را استحکم نموده داد و دلاوری میداد شاهزاده نزول اجلال ارزانی
 فرمود و بی تامل دست باسلحه کشود فوج را بگنان و تهمانه داران تر چنایی
 تاب حمله نیاد و دست از محاصره قلعه برداشته در پناه صحر اخزیدند
 و شاهزاده شیخ حمید را با انعام خلعت فانره و جفت حلقه مرصع
 سرفرازی بخشید و سپاهیان همراهی او را جفت حلقه نقره انعام
 نمود و همسرین منوال تهمانه دار قلعه کات مینار را که بایدست
 مرد جنگی و چند زنان کمر هست پست بسته و سرگین گاو در آب
 خیسانیده در ظرف بر آتش گرم میساختند تا آنکه مردم فوج
 انگریز نزد بانهار است کرده بر حصار صمود کردند یکبارگی نسوان
 غوغای مهیب برداشته ظرفهای گرم بر سر آنها ریختند و سنگپاره
 کلان که بردیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یکطرف پاسبانان
 در صد دفع و منع آنها را آمده سعی مردانه بعمل آوردند و سر و سینه های

الشرحمله آوران را به تیر و تفنگ دوخته هزیمت داده و قلعه
 را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند طقه های جواهر کار طلائی
 دیگر از رویه نقد انعام فرمود و چون بیشتر از آن مقام نهضت
 فرمود در اثنای راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تمهانه داران ترچنپلی
 که قلعه کرد را سرانجام ساخته اراده مقابله با لشکر حیدری داشتند
 اتفاقاً آتش در ذخایر باروت افتاده بسیاری از آنجماع را دود
 از نهاد بر آورد و باقی ماندگان بی نیل مقصود به ترچنپلی رجعت قهقری
 کردند شاهزاده و الاشان با سماع این خبر از تعاقب آن گروه
 دست برداشته چندی در آن مرغزار برای استراحت لشکریان
 مقام فرمود و محمد دوم علی خان بهادر بعد در دپروانه نواب حیدر علی خان
 بهادر برای انتظام ملک جنوبی دارالاماره سیرنگپتن حتی المقدمه در
 در سفک و دادانهدام امکانه و عمارات مفسد آن قاصر نشد
 مگر آنها فوجی قوی باز از لشکر انگریز بهادر که در مد هرا قیام داشت
 بکمک طلبیده بجنگ برخاستند و محمد دوم علی خان را که در فلنجه
 مختصر فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر
 با آنکه لشکرش با طراف برای تنبیه مفسدان انتشار یافته
 بود عازر فرار را بر خود ناگوار دانسته با دود صدها جوان که در قلعه با خود داشت
 چون شیر گرسنه برآمده ناوردگاه را به خون دلاداران رشک
 لاله زار ساخت و بسیار کس از مردان کاری را به ضرب

تیغ و سنان از پادارنداخت چون از رقیقتانش کسی باقی نماند
تنها جنگ رستمه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد ؛



ذکر ورود کرنیل پریس صاحب بهادر با فوج تازه زور
از بنگاله برای انتزاع ملک آرکات از تصرف نواب حیدر
علی خان بهادر و بیان محاربات آن هردو سودا در ولاقتدار ؛
از روزی که جرنیل سرایری کوت بهادر بدراس نهضت هروده
بود افواج انگریز بهادر که جایجا متعین بود با عساکر نواب حیدر علی خان
بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب والا شان خود در قشلاق
تشریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همکاب سعادت
شاهزاده والا تبار دگاهی بسرکردگی دیگر سرداران برای انتظام ملک
باطراف کیل میفرمود گاهی عاکر انگریز بهادر بر سپاه نواب
بهادر چیره دستی می نمودند و وقتی مبارزان نواب عالی جناب
بر فوج انگریز بهادر غلبه می یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالی شان
چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملک آرکات از قبضه اختیار
نواب بهادر باسانی متصور نیست سرداری عظیم القدر برای فرماندهی
و قیادت افواج قاهره ضرور است بنا بران کرنیل پریس صاحب
سب الحکم صاحبان کونسل کلکته با فوج قوی از بنگاله به چینا پتن
نزول فرمود از آنجا که ناظم حیدر آباد از تسلط یافتن نواب بهادر

بر آرکات خیالی مختصر و متأسف بود و در ایام ماضی که نواب
 حیدر علی خان را تحریص جنگ با صاحبان انگریز بهادر کرده عازم
 آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیر از
 صاحبان انگریز درین جزو زمان کسی نیست که تاب هم پنجگی
 نواب بهادر داشته باشد بنابراین خک بر بستر آرام
 عساکر طرفین انداخته خود گل چین تماشا بود لیکن چون شکل تمنّایش
 نتیجہ برعکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات بتصرف
 نواب بهادر درآمد ازین معنی بیش از پیش خار و رشک
 در سینه اش می خلید و بهمانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
 نواب والای دست درینولا که تشریف آورد می کرنیل پریس
 صاحب بهادر بسمع ناظم موصوف رسید بنای آشتی با صاحبان
 عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده مو شیر فلیر فرانسویس
 را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهرسانیدن مواد دوستی
 روانه خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
 رسولان آصف جاہی را با احترام و تواضع پیش آمده اصغای
 پیغام نمود و مصالحه با آصف جاہ بهادر منظور نظر مآل اندیش
 فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهد ناجحات طرفین از قوت بفعل آمد
 و کرنیل صاحب بهادر تحایف و نفایس ولایت برای حضور
 ناظم و خلع فاخره برای او اکین آمد دولت تفویض مو شیر فلیر

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاہ بہادر بدین مضمون
 قلمی فرمود کہ تا اختتام جنگ اعتبار الدولہ بہادر را اجازت صادر
 شود کہ شریک حال عساکر انگریز بہادر باشد چنانچہ موثر
 فلیر بحیدر آباد رفت و بعد دو ماہ اجازت نامہ آصف جاہ بہادر
 رسید و کرنیل صاحب بہادر اعتبار الدولہ را بتقرر پنچہزار دیر
 شاہرہ ذات در سالہ دہزار سوار ممتاز فرمودہ برای نگاہداشت
 سواران حکم فرمود و چون بتقدیم شبانہ روزی چند ہزار سوار فراہم
 شدند کرنیل صاحب با پلٹن ہای محشر آشوب و توپخانہ الوند کوہ
 و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپٹن کوچ نمود و با استگی
 طی سافت فرمودہ در عرصہ دوازده روز سواد آرکات مضرب
 خیام نمود و از انطرف نواب حیدر علی خان بہادر از شہر آرکات
 سراق اقبال بفاصلہ دو کمرہ پیردن زدہ پای شجاعت در میدان
 ہمت افشرد و چہار ہزار سوار از سالہ خاص منتخب فرمودہ
 حکم داد کہ باطراف لشکر انگریز بہادر مشغول ترک تازی ماندہ
 و شیلک بنادیق زدہ خود را از غرب اتواپ محفوظ دارند چون
 دوسر روز برین نسق سپری شد و از لشکر صاحبان عالیشان
 مردم ہیرہ دکاہ آور مقول و مجروح شدند کرنیل صاحب ہر کارہ
 تعین فرمودہ مقام فرد گاہ آن سواران تحقیق فرمودہ بعد انقضای
 پاسی شب کپن دیس صاحب با یک پلٹن گورہ و دو پلٹن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع اهل که خواب گاه سواران بود رسید و بران
غنوده بختان شبخون زد و در عرصه یک ساعت که آن تیره روزان
دران شب تار زین بر اسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی بر خاک عدم افتادند و بقیه السیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابلہ سپاه انگریز بهادر برداخته داد مردی
دادند و خون بسیاری از سپاهیان کار گزار بخاک ریخته بسرعت
برق و باد باردی کلان رده نهادند چون صبح دیدن نواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده برترکتازی جنود
انگریز بهادر تعیین فرمود و سواران مذکور روزانه باطراف فوج
انگریزی گردیده و بتجدید رسم ستم برداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر باز زبانی هر کاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شت ره نور دشت و اگر چه آنشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
ساله قادر خان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شیلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سرخاریدن میسر نشد و مردم غافل و هوشیار
داسپان بسیار بگوی نیستی فرو شدند و باقی ماندگان بحضور
نواب بهادر رسیده کیفیت شبخون معروض داشتند نواب

والاجنباب تامل بکار برده در اطراف شهر مورد چالها بسته جماعت
 پیاوگان و بان داران و توپچیان را بهر جا متعین ساخت و چنان
 قدغن فرمود که سواران چند سیه بسته اتوایپ سبک رو
 همراه خود داشته باجنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند
 و پس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر
 کامرانی تکیه زده با تنظیم امورات دیگر پرداخت و سواران
 یناگر باطراف لشکر انگریز بهادر تاخته برگ کاهی در صحرا باقی
 نگذاشته و آب تالاب را بریده خشک کردند و بدین وجوه
 عسرت اذوقه و همیشه و گاه که اهم مهمات لشکر کشی است
 در عساکر انگریز بهادر راه یافت و بهمین وضع عرصه یک سال
 مستقزی گردید ؛

ذکر تشریف آوری جونیل صاحب والا شان سموال مکان
 جونیل سزایری کوت بهادر و استحکام یافتن بنای صلح
 بانواب حیدر علی خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یک سال برین منوال سپری شد آخر نوبت بدانجا
 رسید که از ترک تازش بانه روزی هم سم اسپان دلاوران عساکر
 حیدری چون نعل فرسوده گردید و هم از نهایت بی آبی و عدم اذوقه
 سپاه رزم خواه انگریز بهادر را کار و بمنزراستخوان رسید درین اثنا

جرنیل کوٹ صاحب بہادر بعزم اختتام قضیہ جنگ از مدراس
 طبل نہضت کوفتہ داخل شکر کرنیل پریس صاحب بہادر
 شدہ از سر نو نو ایر رزم را ملتہب ساخت و کار نامہ کہ ناسخ
 جنگ رسنم و افراسیاب باشد بظہور رسانید مگر از انجا کہ
 کثرت فوج حیدری چون خیل نجوم از حصہ گذشتہ بود و طرق
 و شوارع رسیدن رسد از جوانب اربعہ ہیچ تدبیر نمی کشود
 جرنیل صاحب بہادر در ان صحرائی دانہ دکاہ ضایع ساختن مردان
 کاری گوارا نغمہ بہ تائی و تامل نہضت فرمای سمت چیناپتن
 شد و نواب بہادر ہم سختنظان معتبر در قلعہ آرکات گذاشتہ
 عقب فوج انگریز بہادر روانہ آنطرف گردید چون جرنیل بہادر
 پیش از رسیدن نواب بہادر در قلعہ رونق افزا شدہ باستحکام
 برج دوبارہ توجہ مبذول داشت نواب عالی تبار ہم بسرعت
 رسیدہ متصل آبادی لنگم پاک علم شجاعت بلند ساخت و
 ہر روز یورش کردہ برای انتزاع قلعہ تدبیر می انگیزت لیکن
 از انجا کہ حصار چیناپتن چنان نیست کہ مخنیق فکر بشر فآن
 تواند رسید از ریزش گولہ کہ چون قطرات باران می بارید
 آسیبی بدیوار قلعہ نمی توانست رسید بلکہ از ضرب
 گوالیل انواب قلعہ مطرت جانی بسواران جنود حیدری میرسید
 درین اشانواب والاجناب بعزم آنکہ اگر شہر چیناپتن بدست

آید مورچال. بمحاذی قلعه قایم میشوند شد و از آن مقام اگر مدد و سبابط
محکم بناموده گوله زنی بعمل آید آسیب کلی بساکنان قلعه می تواند
رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوالیل آغاز فرمود لیکن این
تدبیر هم سودی نه بخشید زیرا که برنیل صاحب بهادر بمقتضای غرور
دور بین مکشون خاطر نواب حیدر علی خان بهادر دریافته چند جهاز جنگی
از میلاپور طلبیده حکم فرمود تا محاذی قلعه مشرف بر شهر لنگراندازند
چنانچه هر وقت که افواج نواب بهادر برای تسخیر شهر هیونان
صحرا نور در ایچولان می آوردند از شدت گوالیل جهاز دبر و ج حصار
عقده کاری نمی توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت
بسرشد برنیل صاحب از راه مال اندیشی تامل فرمود که
این قضایا اگر چون بحث عمر و زید مطوّل ماند عاقبت الامر از
نهیب سواران حیدری که در ملک توابع آرکات بمسافت های
دور دست چپا دل می اندازند برگ کاهی از زمین نخواهد ردید
و از ترکنازی غماگران آن لشکر مال کارر عایا بتباهی خواهد کشید
درین صورت اگر نواب بهادر سلسله جنبان مصالحت شود
خیریت طرفین در آن مقصود است لیکن از آنجا که حمیت
سپه سالاری عار لجاحت بر نمی تابد از طرف خود محرک پیام
صلح شدن منافی آئین ریاست دانسته لب باظهار اینخرف
آشنانمی فرمود تا آنکه بعد یک هفته در پای رحمت الهی بحال

ضعفا و غربای سکنه آن دیار در تموج آمد یعنی روزی نواب بهادر
 بعد انتضای نصف شب پور نیادیوان خود را که با صابست تدبیر
 در زانت رای از اقران گوی سابقست می ربود در خلوت
 طلبه داشته مشورت فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
 مرهقه نیست که از گرمی ختن عارند از ناله کار با صاحبان انگریز بهادر
 است و اینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نور و دگیتی ستان
 و فتح یاب شدن بر ایشان که دولت تیز دارند و توپخانه آتش
 فشان و خونریز منظم بر افتتاح چینا پتن نیست زیرا که هر پاتن
 ایشان حکم قلعه دارد و دلی الخصوص طریق رسیدن رسد و
 آلات حرب که سرمایه اطمینان فوج است بروی ایشان
 کسی نمی تواند دست زیرا که انسداد راه دریا بهیچ نوع ممکن
 نیست و اگر چه از سه سال ملک آرکات بشرف آورده
 ایم و محاصل آن به صرف ادلیای دولت می آید و زرمای تحصیل
 ممالک بالا گهات موجب توفیر غزاین است مگر انتفاع
 مالی با سرت جانی سادی نمی تواند شد نظر برین وجوئات
 خاطر خیر طلب خوانان صلح است و یقین داریم که چون عهد
 و موافق صاحبان عالیشان ثبات و قرار کلی دارد و دوسنی با آن
 جماعه را سخ القول موجب فواید کثیر خواهد بود مگر طبع غیور ما
 بتحریک سلسله صلح اجازت نمیدهد درین باب آنچه رای

صواب نهی تو مقتضی باشد عرض کن پور نیادیوان چون طبع مقدس
را مایل صلح دید زمین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس را و
نام شخصی که باین فدوی قرابتی دارد و اکثر طریق رسل و رسائل
با هم گم مفتوح می باشد بالنفع بعهد مترجمی در حضور جر نیل صاحب
حاضر می باشد و معروضات او که مبنی بر دولتخواهی باشد بر لوح ضمیر
منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم و الا شود این فدوی با او
بنوعی که شایسته پیام از طرف حضور نباشد سر سخن و اکنده بعد از آن
که نام برده است رضای مزاج مبارک جر نیل صاحب بهادر در ریاض
هر چه مقتضای مصالح مالی و ملکی باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک
جناب چون عرض دیوان شنید غنچه خاطر عطرش گل کرد و اجازت
بخشید پور نیادیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیمه خود آمد و
سداش و او را نام برهمنی را که هم کفو او و بحالی علم و فراست تمام
آراسته و کامل فنون سفارت پیراسته بود بلباس جوگیان که
فرقه از فقرای هند است ملبس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید
آگاه ساخته بلمشکر نهرت پیکرانگیز بهادر رخصت نمود و آن
مرد در دیش صورت بخیمه سنواس را و آمده ستفید ملاقات
شد چون سنواس را و شخصی در دیش دوست بود با احترام او
کوشیده حاضر بکه داشت پیش کشید و بعد ان فراغ طعام پرسید
که از کجا میرسی و عزم کجادی در دیش لب پاسخ کشاد

که من فقیر سیاحم دل بخالق بسته و از خلق دارسته بالفعل
در لشکر نواب بهادر بدیره پور نیادیوان بودم چون آنغریزوافر
تمسخر را حق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت ادا شکستم
و نطق هست بپیر ملک دیگر بنتم سنواس را و چون
نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات لشکر نواب بهادر
آنچه زبانی دیوان شنیده باشی بر زبان آر در ویش گفت
که من دنیادار نیستم که از حالات صلح و جنگ سرداران
استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
خان بهادر چنان است که زر تمامی خزاین ملک بالاگذاشت
عرف باید کرد مگر دست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
مگر خواش دیوان برین نهج است که چون از سه سال تمامی
مردمان لشکر دور از خاندان در ملک بیگانه افتاده اند و خوریزی
خایق از طرفین بعل می آید صلح بهتر است و اگر چه نواب بهادر
معروضات دیوان را رد نمی فرماید و در گوشه خاطر جاسید هد لیکن
تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این سلسله نگردد
دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرو نشاند سنواس
را و چون این خبر دریافت آن در ویش صورت را در خیمه
خود گذاشته فی الفور بحضور مظهر طام گرام صاحب رفت
و گوهر حقیقت حال را بر طبق عرض کشید و طام گرام صاحب بخد مت

جنرل کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامی سرگذشت
 باکشاف پرداخت جنرل صاحب بد نظر رفاه خلق انه صلح
 را بر جنگ مرجع دانسته و با سرداران لشکر کونسل فرموده همه
 ایشان قرعه این فال بنام سنواس را دزدند تا پیش پور نیادیوان
 برود و بنای آشتی مستحکم سازد چنانچه روز دیم سنواس را آن فقیر را
 بساحت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پور نیارخصت
 ساخته و خود با یک پاتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزدیک
 قصبه که قریب عسکرین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
 نواب بهادر رسید حکم شد که کشن را پیش کار دیوانی و یار علی
 بیگ دارد و غداغ و تعحیجه از جنود خود برسم استقبال بشتابند
 و بکار پردازان امر عالی نفاذ یافت که خیمه خاص برای استراحت
 سنواس را در لب تالابی که آب مصفا دارد برپا سازند چون
 یک دیم پاس روز برآمده سنواس را در لشکر نظر اثر رسید
 و بر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کار دان تا در دازه استقبال کرده
 برد و تا دو پاس شورت کرده او را بخیمه فرودگاه داخل ساخت
 چون نصف شب سپری شد پور نیادیوان سنواس را در
 را بحضور فیض گنجور نواب همال رکاب برد و آنجناب اول
 مستقر صحت و عافیت مزاج و تاج جرنیل صاحب بهادر شده
 استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس را در که شخصی قاعده دان بود

بکمال چرب زبانی و شیرین بیانی معروض داشت که بر رای عالم
 آرای جناب عالی نیکو روشن است که دنیای فانی نه متاعی است
 که ارزنده نزاعی و علمی مخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص
 بعطای افسر سردری سر بلند می سازد و زمام مهمام خلایق که از بدایع
 و دایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والا گوهران می سپارد
 لازمه همت والا نهست آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی
 دانسته خلایق را در مہمد عاطفت خود پدید روند و سیخ کینه را از چمنستان
 سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در مایه آن
 آرام یافته کام جان را به اثمار عذوبت آگین شیرین سازند
 الحمد لله دالمسته که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی و حق
 پرستی مجبول برین شمایل رضیه و خصال مرضیه و مزاج فیض
 امتزاج متوجه آسایش خلایق و حشود خلایق است و عریض
 حطام دنیوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرل صاحب
 عالی شان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد و معروف بر آنست
 که جماعه عباد خالق بر حق را که از سنین و قرون در کشاکش قتل
 و غارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و باد صف تیسر
 آلات جنگ که از ولایت تا مملکت بنگاله مہیا است
 و ایزد جهان آفرین حکم محکم این گروه انصاف پرده چون ملیمان
 بر بحر و بر نافذ ساخته حتی الوسع والا مکان دل موری را نمی آزارند

و چون که بسبب امتداد ایام جنگ شکر بیان به تنگ
 آمده اند و جنرل صاحب را بیماری صعب عارض گشته اگر چه
 هنوز در ادای حقوق نمک خواری کمپنی در جان فشانی حاضر
 و مستعد اند مگر به نظر رفاه و صلاح خلق اسه و آرام و امنیت بلاد
 و عباد ازین هرج و مرج لازمه جنگ و جدال که بدان عالمی را خانه برباد
 رفته و میرود بغایت پریشان خاطر و ملول میباشد از برای
 اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالی فرستاده اند که اگر
 این آتش جنگ و جدال که هر روز بلندتر می شود و دگر من
 آسایش و ترو خشک عالمی را می سوزد بآب مصالحت
 و ملاطفت هردو امیر کبیر منطقی گردد و نهایت ادلی و انب
 است نواب و الاجناب از مدعا گزاری سنوا س را دینی
 بمطلب برده فرمود که فی الواقع نتیجه این حرب و قتال جز رنج
 و اذیت عباد امری دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که
 مزاج جنرل صاحب علیل و بارشکر کشی و سرداری بسیار
 ثقیل است و این معنی بر کمال همت و جوانمردی جنرل صاحب
 دلیل است که محض برای آسودگی خلایق استعدای صلح و آشتی
 از این جانب نموده اند مضایقه نیست مگر دوازده کک هون
 برای اغراجات لایبی شکر مطلوب است و تار سیدن
 خزانه از بالا گهاق عرصه ممتد خواهد کشید اگر جنرل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تعذری در کوچ نیست و در صورتیکه عوض
 اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادر اگر زر نقد بالفعل
 سربراه نشود چند تعلقه از بار امحال که منقل بهر حد ملک اینجانب
 باشد و خراجش مساوی مقدار زر یک صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرر
 بطور همین در تصرف کارپردازان حیدری و اگر از اندک سنو اس راد
 ازین نوید خوشدل شده بحضور جرنیل صاحب رفت و بعرض مطالب
 پرداخت جرنیل صاحب بهادر اقبال این معنی نموده درین باب
 رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاشت
 تعلقه کاویری پور و سالم و النکار و غیره چند محال از مضافات ملک
 بار امحال که داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر
 بود و حواله سنو اس را و ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
 صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناتک از مدت سه سال
 در تصرف سرکار عالی است و دایمی و درمی درین عرصه ازین ممالک
 داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیرباری
 و قرضداری نگردیده از بنگاله تا در اس کمپنی انگریز لکهار دیبه را مدیون
 مهاجنان شده است درین صورت سربراه نمودن زر نقد در وجه
 مصالح ناممکن است لازمه یگانگی آنست که زر مطلوب
 از تعلقات مسطور و وصول فرموده بهر طرف والا آرند و شهر آرکات
 و دیگر قلاع ملک پائین گهاٹ که به تصرف سرکار حیدری آورده اند

باختیار این سرکار بگذارند سنو اس را د بعد طی معامله از حضور
 جر نیل صاحب بهادر چون بجناب فیضاب نواب بهادر
 سعادت اند و ز شده کواند مر سوله گذرانید نواب والا هم از
 بهراستراضای خاطر جر نیل صاحب بهادر بهمین قول و قرار صلح نموده
 با حضار مجلس به نیت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
 خدمتگاران عهده دار سپرد شمشیر از حضور برداشته در صلاح خانه
 رسانیدند همان وقت در تمام لشکر اشتهار یافت که فیما بین
 قوم انگریز و سرکار حیدری صلح در میان آمد ز نهاری کسی ازین طرف
 قصد فوج انگریز بهادر نکند بلکه اگر کسی از ان طرف قصد نماید
 بی مزاحمت او را بحضور عالی حاضر آرنده از طرف خود هم عهده نامه
 بمهر خاص مزین ساخته باخلع فاخره و جواهریش بهاد و در اس
 اسپ عربی مع زین مرصع و تحایف و نوادر برای جر نیل صاحب
 بهادر و دیگر سواران مدار المهام کمپنی بهادر حواله سنو اس را د
 فرموده و را د مذکور را بعنایت خلعت خاص و جواهر گران سنگ
 و کراس اسپ تچاق بازین مطا و فیل مع عمار ی نقره ممتاز
 فرموده رخصت نمود و روز دوم سنو اس را د باز از حضور
 جر نیل صاحب مکاتبه محبت طراز باتسوقات لایقه که تخمیناً
 پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت مآب نواب
 نامدار رسانید و ازینجام مکرر رسم اتحاف و تحریر اتحاد نامه متضمن

استحكام مباني صلح بعل آمد و پس از ان نواب والا جناب
 در عرصه دوز تماع اسباب سرکار دولتدار خود از قلعه آرکات
 بر آورده و قلعه و شهر آرکات حواله معتمدان سرکار کمپنی بهادر نموده
 بیرون شهر بفاصله دوفرسنگ سر اداق جاہ و جلال برافراخت
 و یاغدار در نواحی بار امحال شرف و رود دار زانی داشت پس
 در تعلقات مندرجه صدر مدخلت فرموده و تربیت علی خان را
 بانتظام آن سرفرازی بخشیده و تهنات خود از قلاع مقبوضه ملک
 پایین گهاٹ بر خاست کرده و به ذمه گماشتگان سرکار کمپنی بهادر
 گذاشته بدولت و اقبال بعد انتضای سه سال در ملک
 بالا گهاٹ داخل گشت ؛



بر خاستن غبار فتنه و فساد در میان سرکار دولت مدار
 کمپنی انگریز بهادر و فرانسیسیان و تشویف بودن نواب
 عالی جناب باعانت گورنر پهلچری و نشاندن آن آتش
 باب تل بیرو داد گوی ؛

بر رای صفای برای متفحصان اخبار پوشیده نماند که چون بتأید اقبال
 لایزال صاحبان انگریز بهادر را بی استعانت غیر بر ممالک
 بنگاله تسلط کلی دست داد و بمقتضای اولوالعزمی خیال تسخیر
 ربع سکون در سرافتا و صاحبان کمپنی انگریز بهادر را با کار پردازان

بادشاه فرانسیس جهت محصول سیرات متعلقه ملک
 بنگاله نزاع در میان آمد و گورنر بهادر بنگاله حسب ایماهی ولایت
 تمامی کوتهی های فرانسیس را که در ممالک بنگاله بود در یک روز
 ضبط فرمود اکثر امکنه را منهدم نمود و موشیر شانور گورنر کوتهی
 فراشته انگار را که از راه خشکی عازم ولایت خود شده تاسیده فی پور
 رسیده بود مقید کرد و همچنین گورنر بهادر مدراس کوتهی پهلجهری
 متعلقه فرانسیس را بقضه تصرف خود آورده اتواب و دیگر اسلحه
 و سامان عرب را از فراز فصیل و بروج دور کرد و برج باره آنرا که
 بصورت قلعه بود و سمار ساخت گورنر فرانسیس چون چاره
 نداشت از پهلجهری گریخته در کوریال بندر که داخل ممالک محروسه
 نواب بهادر بود پناه جست و عریضه بحضور نواب حیدر دل
 ارسال داشته دست تنظیم بلند کرد نواب بهادر را از دریافت
 بیگانی و دریای ترجمه موج زن گردید و پرده کرامت نشانه بنام
 فوجداران بندر بدین مضمون عزاصدار یافت که گورنر فرانسیس
 را با احتیاط و احترام نگه دارند متعاقب فوجی قوی برای مدد شارالیه
 از حضور تعیین شده میرسد و مراسله دیگر بنام گورنر بهادر مدراس شعر
 براین معنی روانه فرمود که کوتهی فرانسیس در پهلجهری پیش از تسلط
 صاحبان انگریز بهادر در ملک بنگاله بوده است و اگر چه بتائیدات
 ربانی بالفعل پایه شوکت و شمت انگریز بهادر از تمامی

سلاطین جزا می‌بلند تر گشته است و همه حکام بنگاله و پائین گهاٹ و اکثر
ممالک جنوبی سر بر خط فرمان مکپنی بهادر نهاده اند مگر هم کیشان
خود را که در ولایت بای ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایه
عزت و اعتبار افکنند. بچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید
و این دوستدار که تازه نقوش خلعت و صفا با سرکار مکپنی انگریز بهادر
بر لوح خاطر اخلاص مآثر مرسم ساخته همین ملاحظه دارد که گاهی به کز لک
عناد و فساد حکم نگر و دل‌بند اچشد اشت از مروت سرکار مکپنی آنست
که چون گورنر پهلچری پناه باین نواحی آورده و بی عزتی همان در هیچ
مذهب روان نیست از سر جرم کرده و ناکرده او در گذرند و کوتاهی
پهلچری را مع اسباب که فرد تعلیق آن ملغوف محبت نامه هذا
مرسل است بگورنر فرانسیس سپارند و الا مخلص از اعانت
او پهلو تهی نخواهد کرد گورنر بهادر مدراس بجواب آن قلمی
ساخت که اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوز این
حرکات نشده بالفعل که آن عالی مرتبت را پاس خاطر گورنر
فرانسیس مقدم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر
حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتاهی پهلچری بل تمامی کوتاهی
های بنگاله تفویض گورنر فرانسیس می‌توانم نمود و چون مقدمه نزاع
انگریز بهادر و فرانسیس هیچ تعلق بذات عالی ندارد در قضیه
دیگری دخل فرمودن بآنجانب مناسب نیست چون مکاتبه

گورنر بهادر مدراس بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب
در تنور سینه او مشتعل گردید و فی الفور پروانه بنام سردار فوج متعینه
کوثریال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسیس را همراه برداشته
به پهلچری شتابد و مابعد دولت عازم مدراس میشویم و تا محال
فرانسیس و لنخواه کرسی نشین نخواهد شد دست از جنگ
با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد از آن بتاریخ غره ماه ذی قعدة
سنه یک هزار و یکصد و نود و شش ببحری سرپرده جاو جلال سمت
ملک پائین گهات برافراشته عرصه دوازده روز با انتظار رسیدن
خبر از کوثریال بندر مقام فرمود چون از آنجا خبر رسید که افواج سرکار
معه گورنر فرانسیس کوچیده رفتند روز دوم نواب والا جناب
پای در رکاب اشهب عزیمت در آرد و با فوجی فزون تر از
امطار باران جاده پیمای کوه و دای گردید لیکن چون گورنر بهادر
مدراس بمحرد و وصول خبر نهضت نواب حیدر علی خان بهادر
از راه عزم و احتیاط که لازمه آن گرده خرد پرده و الاشکوه است
طرق و شوارع سمت کشن گری را استحکام کلی بخشیده بود
و گذر کردن از آن طریق بی تلف هزاران مردان کاری ممکن نبود
نواب والا جناب سمت کوچی عنان بر تافت و چون متصل
پال گهات بحری مخیم جاو جلال واقع شد لشکریان متعینه
کوثریال بندر معه گورنر پهلچری سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب ششش هزار سوار جرّار را حکم داد که بر محالّات متعلّقه رام را جادو دیگر را بجان که توسّل بسرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر دارند دست یغما کشانید و گورنر فرانسیس و موشیر لالی را که بادهزار گوره و ششش هزار سپاهیان در زمره ملازمان حضور از مدّتی انسلّاک داشت فرمان شد که بکوآریال بندر و دیگر بنادر متعلّقه ملّاک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهر سهل از آذوقه و اسلحه جنگ مملو کرده به پهاجری برسند و عا کر نصرت مآثر متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام سرعت شتافته و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل خور و باجرت گرفته و اسباب جنگی بران بار کرده مجازی قلعه پهاجری لنگرانداخته نشان حیدری برافراختند و جنگ توپ و تفنگ در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه مامور بودند اگر چه از جنگ فرانسیس پای کم نیاورده جواب دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والا جناب بایلغار در رسید و از چهار طرف سبابط و دمه بسته از شدت گوا لیل فرصت دم زدن نمیداد نا حق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور از آئین سپاهیکری دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح بود بر برج قلعه بلند کردند و موشیر لالی بمشاهده آن شیلک اتواب موقوف کرده گورنر فرانسیس را باتنی چند بر غراب

نشانیده بقلعه راهی ساخت و صاحبان انگریز بهادر با جماعه سپاهیان
از قلعه باستقبال برآمده و صف بسته گورنر را با احترام تمام بدرود
بردند و اموال و اسباب که در حجره های قلعه امانت گذاشته بودند
مطابق افراد تعلیقه بکار پردازان فرانسیس سپردند چون
سر رشته جنگ انتطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
با سپاهیان همراهی خود از گورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند و نواب و الاجناب بطرف مستقرالحکومت
خود معاددت فرمود و شاهزاده و الاشان را برای تنبیه راجه
کو رگ با فوجی قوی تعیین نمود ؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری ؛

اتفاق کردن جماعه مرهته بانواب نظام علي خان
 واستمداد كمل نمودن از انگريزان و بهيئت مجموعي
 لشكر كشيدن ايشان بر ميسور و تحصن نمودن نواب
 حيدر علي خان بقلعه سري رنگپتن و در آخر بازگوديدن
 افواج مرهته بپافتن مبلغی از زر و آشتي كردن نواب
 نظام علي خان بانواب حيدر علي خان و باتفاق يكد
 يگر لشكر كشيدن بر انگريزان ؛

در سال ۱۷۶۶ ع را ي ميسور چك كر شنار اجه كه از مدت
 هفت سال در دولته را ي خويش مقيد و محبوس بود از قيد و بند
 تن خاكي رندينه رهايي يافت در روح پاكش بعالم بالا شتافت
 و چون اين خبر بنواب كه در ان زمان در حدود كونا بتا تو ر بود ميرسد
 فرمان ميدهد كه رسوم جنازه او را بهمان روش كه معمول دودمان
 راجگان ميسور است با غايت تكلف و تعظيم بتقدريم رساند
 و كلانترين پسران راجه مرحوم را كه نند در اراج نام داشت با همان
 شان و شوكت كه دستور جلوس راجگان ميسور است
 برسند راجكي بنشانند نند در اراج پس از راجكي پنج ساله خيالي
 از حقيقت خالي جان بآفرينگار جهان باز سپرد و بجايش برادر كوچكش

سیام راج باستخواب یا مرحمت نواب متقلد قلاده راجگی
بهان دستور که حالی مذکور شد گردید حال ریاست میسور برین
سوال می ماند تا آنکه در سال ۱۷۶۷ جماعه مرهتہ و نواب نظام
علی خان باهم بر بد سگالی نواب حیدر علی خان ہمدستان شدہ
بر میسور لشکر کشیدند نظام علی خان بنفس نفیس بقیادت لشکر
خود می پرداخت و برادرش بسالت جنگ درین یساق
ہمراہ اد بود و جمعیتی گمرانمایہ از سپاہ انگریزی باستمداد از مد راس
طلبیدہ شدہ افواج متفقہ پس از آنکہ چندین محال و بلوکات وابستہ
میسور را تصرف شدہ بودند بر سردار الملک سریرنگپتن تاخت
آوردند نواب حیدر علی خان پس از آنکہ تمامی غلجیات از اطراف
شہر بردہ و یکسر اذوقہ و علوفہ را در جوار و حوالی شہر بمعرض تلف
در آورده با جمعیت سپاہ خود بمقامی بغایت حصین و متین برکنارہ
رود کاویری متحصن شدہ بود و گرداگرد معسکر خود خندق کنہہ و مورچال
توپہا بستہ و اطراف و جوانب آنرا پستہ های محکم آونچنان
استوار ساختہ بود کہ جنود متفقہ بہ تقریب آن جرأت نمیداشتند
پس از آنکہ روزی چند در سبک مایہ جنگ و جدال بسرشد
جماعہ مرهتہ بوصول مبلغی از زر باز گردیدند و نظام علی خان در کار خود
اندیشناک گردیدہ جداگانہ عہدہ پیماں با حیدر علی خان بست
حاصل معاہدہ این امر ہم بود کہ ہر دو دولت اسلامیہ افواج یکدیگر

فراهم ساخته جماعه انگريزانرا از مملکت چينا پتن ستاصل گردانند
هنوز اين معاهده صورت اتمام نپذيرفته بود که سرگروه قشون انگريزي
از قرابين خارجي بسرکار بي برده اجازت انصراف درخواست داز
راه بنگلور صحيح و سالم بحدود مملکت انگريزي رسيد؛ و شايد
خبر راست دابسته منصوب پيش انديشيده لشکرکشي که درميان
آن دو فريق بر ر غم جماعه انگريزان قرار داده شده بود نخستين اد
بکار گزاران طبقه انگريزيه رسانيد؛



در اشارت به پيدا گوديلمان باعثه اتفاق درميان
نظام عالي خان و حيدر علي خان ؛

منشای اين انقلاب و تغيير را که در راي نظام علي خان صورت
گرفته و بد ان از هو اخواهي انگريزان انحراف ورزيده ، و مبدای
اين اتحاد و موافقت افواج اسلاميه را که بر قلع و قمع طبقه انگريزيه
بظهور رسيده دانايان حقايق کار در موزش ناسان و قايق اسرار
حمل بر سازش و پرداختش نهاني نواب محفوظ خان برادر کلان
نواب محمد علي خان ناظم کرناٹک بانواب حيدر علي خان نموده اند
گونه تفصيل اين جمال آنکه پس از آنکه در جنگ انبور که در
سنه ۱۷۴۹ء درميان نواب انور الدين خان و هدايت محي الدين خان
بنيره نواب نظام الملک که چند اصحاب نواب تر چناپلي

(شهر خواهر نواب سید محمد خان صوبه دار پسین آرکات
از خانواده سادات که انور الدین خان بحیل و فنون گوناگون او را
بکشتن داده خودش متقلد صوبه داری آرکات شده بود) او را برین
جنگ برانگیخته و تحریض نموده بود؛ و جماعه فرانسیس (که از قدیم
هوخواهان خانواده سادات و دشمن جانی نواب انور الدین خان
غاصب ریاستش و جماعه انگریزان مدد و معادن نواب مذکور
بودند) خود درین رزم یار یگر دیار شش بودند، واقع شد، نواب
انور الدین خان در عمر هشتاد و دو سالگی کشته گشت و محفوظ خان
پسر کلان انور الدین خان و محمد علی خان پسر کوچکش که درین جنگ
حاضر بودند نخستین بدست اعادی مظفر اسیر گردید و دویین بتقلعه
ترچنالی گریخت؛ چون بعد ازین واقعه صوبه داری آرکات
بر هدایت محیی الدین خان متعین گردید ناصر جنگ عمویش
پسر نظام الملک حالی صوبه دار حیدرآباد، خبر فیر و زی برادر
زاده اش در آرکات شونده رشک و حسدش بران داشت
که لشکر گشتن بر سر صوبه دار جدید آرکات و چند اصحاب
و جماعه فرانسیس کشید، ولیکن بنی آنکه کار بجنگ و خونریزی کشد
بحیله که در کتب تواریخ ستور است برادر زاده اش را مقید
گردانید و از پند و که این امر بر طبایع اکابر و انالی مملکت خاصه
فرانسیس خیلی ناگوار بود باهم همدستان شده بر نواب ناصر جنگ

خروج میکنند و او درین شورش و بلوای عام بردست نواب
کرپه از قوم افغان بر سر فیل کشته میشود، و برادرزاده اش هدایت
محمی الدین خان فرمانفرما و صوبه دار مختار تمامت ممالک دکن
میگرد و به نواب مظفر جنگ ملقب میشود؛ القصه محفوظ خان
بصحابت نواب مظفر جنگ که پس از تفویض صوبه داری
آرکات چندا صاحب متوجه دارالملک خویش حیدر آباد
شده بود، از کرناٹک بیرون می آید؛ و چون نواب مظفر جنگ
بحیدر آباد نارسیده در آغاز سال ۱۷۵۱ ع بردست افغانان
در هنگامه عام کشته میشود صوبه داری حیدر آباد برعمویش نواب
صلابت جنگ برادر ناصر جنگ مرحوم قرار می یابد و او نیز بردست
عیاران بفرموده برادرش نظام علی خان حالی صوبه دار حیدر آباد
مقتول میگردد؛ القصه محفوظ خان پس از کشته شدن نواب
مظفر جنگ در کرپه تا سال ۱۷۵۴ اقامت میگزیند مادامیکه
جماعه انگریزان که بدل هواخواه محمد علی خان بودند با وجود حقیقت
محفوظ خان از رهگذر کالان سالی پس از منہزم گردانیدن جماعه
فرانسیس هواخواه چندا صاحب و باسیری گرفتار چندا صاحب
برادر کوچکش محمد علی خان را بمسند صوبه داری آرکات برمی نشاند؛
چون بدین نمط کار حکومت بر محمد علی خان قرار گرفت محفوظ خان
بعد چندی با جمعیتی از فوج سواران بکرناٹک باز میگردد و درخواست

ملازمست خدمت از برادر میکنند محمد علی خان بزودی برسول
 ادرقم قبول میراند و بعد چندی بر محال جنوبی آرکات ادر اعمل
 میفرماید؛ ولیکن محفوظ خان در آنجا سرعصیان بر برادر میکشد و بیادری
 زمینداران آن حدود روزگاری خطه تینوالی را در تصرف خود می دارد
 و درین جزو زمان ادر ابا نواب حیدر علی خان که درینو لاکار فرمائی
 دند یگل می پرداخت رسم و راه مر است و مکاتب
 پیدا میگردد؛

اگرچه آخر کار محفوظ خان در سال ۱۷۶۰ ظهرا بابر ادرش طریق
 آشتی و مصالحت پیمود؛ ولیکن اینمعنی دور از قیاس نیست
 که اونهانی با حیدر علی خان بهادر طریق نامه و پیام سلوک میداشت
 چه پیش از آنکه جنگ و پر خاش نمایان در میان نواب
 حیدر علی خان و انگریزان صورت گیرد اود در زی ساخته حاجیان قاصد
 بیت الحرام بسریرنگپتن رفته بود و حیدر علی خان ادر ابا غایت
 اعزاز و اکرام منتاقی شده؛ و این خود فرین قیاس است
 که تعصب دین محمدی نواب نظام علی خان دارکان دولت
 ادر ابرین آورده باشد که با نواب حیدر علی خان همدستان شده
 محفوظ خان را بر سنده صوبه داری آرکات بر نشانده بمحونت
 دیار یگرمی هوا خوانش که جماعه فرانسیس باشند انگریزان را
 از هندوستان بیرون رانند؛

در اواخر آگست یا ادایل سپتمبر ۱۷۶۷ افواج متفقۀ که اغلب آن از رسالۀ بی سواران فراهم آمده بود در کرناٹک در آمد و نهیب و غارت را در آن بلاد بنیاد نهاد؛ از بهر مدافعه این بلیۀ هولناک کار گزاران دولت مدراس جمعیتی را از جنود بسرکردگی کرنیل اسمتھ که منصب داری بودند امر و آرموده کارزار فرستادند؛

تلاقی سپاه طرفین جنگی در بدست و ششم سپتمبر در صحرای محال یئر و بتر بقلعۀ ترچناپلی اتفاق افتاد اخبار انگریزی وابستہ این جنگ در سالانہ دفتر اخبار سال ۱۷۶۸ عتوان یافت ولیکن چون روایات این رزم کہ اخبار نگاران شرقی برنگاشته اند باہمہ گوناگونی از راستی و واقعیت بیشتر بہرہ ور است بترجمہ آن روداد از بعض کتاب فارسی می پردازم؛

طرف شام مقدمہ الجیش افواج متفقہ معسکر انگریزی را می بینند کہ سپاہش در میان نشیبستان کشت زار شالی و خانی بزرگ صفوف آراستہ آمادہ جنگ و جدال اند و کتلی بر پہاوی ایشانست نواب حیدر علی خان در مقابل ایشان تسویہ صفوف پرداخت سپاہیانش تمام شب را در سلاح و اوراق بسر بردند و انتظار سحر میکردند بمجرّد آنکہ سپیدہ صبح بر دمید لشکر انگریز مانند بحر جوشان و سیل غروشان پیش شتافت و نیران جدال و قتال در اشتعال آمد رکن الدولہ

سه پهل سالار نظام علي خان که در صف پيشين جاداشت خواست
 تاور مېمنه و ميسره شکر غنيمت حمله آورد وليکن گلوله های توپ و تفنگ
 که تگرگ آسمان متصل هم می بارید جنود او را متلاشی و پريشان
 ساخت و بر قدم اضطراب از صف نخستين بصف دومين
 باز پس گردانید جائیکه نظام علي خان بانفس نفيس بفرماندهی سپاه
 می پرداخت اگر چه مبارزان طبقه اسلاميه پر دلانه می جنگیدند
 وليکن بارش گلوله و گلوله ایشان را آنقدر فرصت نمیداد که نفس
 راست کنند پای فیل سوار ي نواب نظام علي خان بصدقه گلوله
 توپ از جارفیت بسیاری از مردان کار از افواج نظام علي خان
 کشته افتادند و تمامت لشکر هزیمت یافت بناچار نواب
 موصوف سي دشتش میل انگریزي از میدان رزم باز پس
 رفت جماعه انگریزان کوس فیروز ي بنواختند وليکن تعاقب
 گمریختگان و باز پس رفتگان پذیرا شدند و بسوی چیناپاتن نهضت
 کردند ؛ اما نواب حیدر علي خان یچگونه وقعت بر هزیمت افواج
 هواخواهش نهماده تمامی جنود را چار بهره ساخت و اعتماد بر اعانت
 و یادري ایزد پاک نموده بمقابله و مقاتله اعادي نیکو کوشید ؛

بازگردیدن نواب نظام علی خان از موافقت نواب حیدر
علی خان و در ساختن با انگریزان ؛ و بردن حیدر علی
خان بهادر نهب و غارت را تا بجوار مدراس و درخواستن
انگریزان آشتی را از و پس از غایت بیم و هراس ؛

بمشاهده طمطراق جنگ انگریزان و آتشدهستی و آتشباری
ایشان آنقدر هول و هراس بر طبع نظام علی خان ستولی شد که
بزودی با انگریزان طرح آشتی و اتفاق ریخته با جنود دحشم خویش
متوجه حیدر آباد گردید ، حیدر علی خان بهادر چون دید که هوا خواه
یار یگرش در جنگ وجدال اینچنین او را داغداشته راه
سلامت پیمود مصلحت وقت دران می بیند تا بسیر ننگپتن
باز گردد ؛ ولیکن سپهدار جنود انگریزی کرنیل اسمتج به تعاقبش
نیکو پرداخت تا آنکه داخل حدود میسور گردید ؛ و چند قلعه و حصن آنرا
متصرف گشته خود را بنزدیکی سیر ننگپتن رسانید ؛

درین حیص بیص رای اصابت انتمای حیدر علی خان بهادر چنان
صواب دید که با عریف پخته کار نرزد و از گونه باز دوشکر عریف
را باز پس گرداند چنانچه با افواج سوارانش بر سر مرز دہوم
کرناتک بازمی تازد و عباد و بلادش را بشمشیر و آتش زیر
وزیر و خاک بر می سازد ؛

مرین تاخت و تاراج که نواب حیدر علی خان مصدر آن در ممالک
 کرناٹک گشته نتایج دلخواه او مترتب گردید، جنود انگریزی که
 در حدود میسور بنهب و غارت اشتهال داشت بفتوای
 ضرورت باز پس گشت تا بحماییت و عراست مملکت
 کرناٹک پردازد؛ او بدین وسیله جمیع تهاجمات و قلاع را که
 بمصرف غنیمت درآمده بود بی تجشتم جنگ و پرخاش از ایادی
 اعادی ستخلص نمود و افواج کینه خواهش که از صدمات مستبدر
 و حملات حریف غالب بحماییت و عراست خود مشغول
 بودند و یارای مردی و حمله بردن بر اعادی گم کرده اکنون از آخال
 انقیاض و کار بستگی باز بحال انبساط و دارستگی برگزیده، و کار
 تاراج و غارت خود را بجوار دیوار شهر پناه مدراس رسانیدند،
 و بحملات متوالی و صدمات متتالی کار بر ارکان دولت مدراسیه
 آخنجان تنگ کردند و سهم و هول خود را بر دلهای شان آخنجان
 ستولی گردانیدند که ایشان بر سیل جبر و اضطراب خوانان آشتی
 و صلاح از حیدر علی خان بهادر شدند بهادر موصوف پیغام صلاح
 و آشتی را از ارکان دولت مدراسیه متلّی بقبول گردید، و در
 ماه اپریل سال ۱۷۶۹ء عهد و پیمان آشتی از هر دو سوبه
 شده شرایط این صلح خیلی ساده و پرکار بود؛ یعنی باید که قلاع و ضیاع
 جانبین که در اوان جنگ تسخیر کرده شده بود از هر دو سوبه تسلیم

کرده شود و اسارای طرفین از بند و قید رهایی یابند و نیز عهد موّبد
 و صلح و صلاح بدین نمط موّکد کرده شده که طرفین شد یک رنج
 و راحت هم باشند و در امداد و اعانت یکدیگر همنگام ضرورت
 ز بهار از خود بقصور راضی نگردند و تا بمران و سوداگران ممالک
 طرفین در بلاد هم شاد و آزاد راه آمد و شد سلوک میداشته باشند ؛
 نواب حیدر علی خان در مدت تمادی این جنگ و پیکار همانا کار
 نامه رستم و اسفندیار را تجدید نموده بود و از دستبرد های نمایان
 و جلادتهای آفرین و ستایش را شایان درهای استعجاب
 و حیرت بر روی نظار گیان کشوده و لیکن چون چالاکی افواج فرنگ
 در میدان جنگ نیکو میدانست بنابراین از طرح انداختن جنگ
 سلطانی با اینفریق ناتوان می پر هیزید ؛ او با خود توپهای کلان را همراه
 نمی برد ؛ همین توپهای سبک با کمال هنرمندی بر عرابه اسوار کرده
 و با نیکو ساز و سامان آراسته و مهیا ساخته و بگوله اندازان آتش
 دست استعمال کرده شده بودند ؛ دلیل برین معنی اینکه هیچ
 یک ضرب از توپهای میدانی حیدر علی خان از درین جنگ ؛
 باز پس گذاشته نشد و بدست غنیمت نیفتاد زیرا که اگر چه توپخانه
 بزرگ در جنگ یسر در آن اعادی در دست انگریزان آمد
 همه اش از آن نظام علی خان بود ؛ پیادگان حیدر علی خان ؛ چست
 و چابک با ساز و دیراق سبک و از بار گران بر کران بودند

د سوارانش، جلد و سبک‌عنان نیز جولان چون راکبان یوم الریان؛ بدین اسباب وجهات او بر تاخت و تاراج نیکو توانا بود و بر حمایه آوردن بر سپاه انگریزان و بازگشتن از آن بزودی بخوبی یار داشت؛ از انصاف نشاید گذشت در بیان این سرگذشت که حیدر علی خان بهادر در اثنای این جنگ و جدال مصدر آن انواع ستمگری و غرابی نشده که در جنگ‌های پیشین گشته بود و بدان مرز و بوم کرناٹک را دیران و غراب ساخته؛

پوشیده مباد

بر خوانندگان این پارسی که به کارنامه حیدری موسوم است که چون میجر چارلس استوارط در رساله مهارس اف حیدر علی خان و طیپو سلطان در شرح حال حیدر علی خان درین دو واقعه جلیله که ادل آن داهیة عظیمه بود که در آن مادهور ادیش و اباشریک لک و پنجاه هزار سوار مرهتہ و نظام علی خان خودش با تمامی جنود نامعدودش با افواج ملکی انگریزان با هم متفق شده بر سریرنگپتن هجوم آورده بودند؛ دودوم مہتمی گرانمایہ که در آن حیدر علی خان و نظام علی خان ہمداسنان شدہ ہمت بر قلع و قمع جماغہ انگریزان برگماشتہ؛ و همانا در تمامی آثار حیدریہ مانند این دو واقعه خوانان نیکو شرح و بساط نیست

که در نخستین پایداري واصطبار حیدر علي خان بر هجوم جم غفیر دشمنان جانی تباهی اندیش و رخنه بندی و احتیالش در حمایت و عراست خویش، و در دوین شهامت و جلادت و مهارت و بسالت دی در قهر و کسرا عادی پردل و پرکار و ذوقنون در شیوه جنگ و پیکار به نیکوترین وجه صورت گرفته، راه اقتصار پیموده بود بنابراین مؤلف این ادراک تفصیل این دو واقعه جلیله را از جلد دوم مسطور ي موشیرم دل ترجمه کرده درین مقام منضاف اصل کتاب، و شمائل جسمانی و عادات و اطوار زندگانی حیدر علي خان را از جلد اول همین مسطور ي ترجمه کرده مقدمه آن گردانید؛



در بیان خصوصیات و ابسته شمائل جسمانی و عادات و اطوار نواب حیدر علي خان بهادر در زندگانی؛
 نواب حیدر علي خان که سال عمرش بدست معلوم نیست اگر بردایت آنردم که او را از صغیر سن میداند و ثوق کرده شود قریب پنجاه و شش ساله عمر دارد و بالایش پنج و نیم فطیاذراع است خیلی تاور و زور مند و لیکن چابک و چست شایسته زحمتکشی و رنجبرداری در پیاده پائی و سواری بشهره اش گندم گونست نقشه چهره اش درشت ریش و بروت را دست نمیدارد می تراشد یا بر منکنند پوشاک خانگیش مانند پوشاک هندوستانیان

سفید ساده ملل یاتن زیب و دستارش نیز از همان پارچه
قبایش داسن دراز و فراخ با آستین تنگ و چست اما رخت
سپاهیان حیدر علی خان دیگر گونست که از بهر خود سپهر ارانش
ایجاد کرده و آن قبای سفید اطلس است با گل‌های زرین و شلوار
از همان پارچه و موزه از نخمل زرد و کمر بند سفید ابریشمی و دستار
سه رخ شقی؛ هنگام پیاده رفتن اکثر چوب خیزران در دست
دارد که سه پوشش زرین می باشد، هنگام سواریش بر اسب
شمشیری از منطقه مخملی زرنگار با چهر اس الماس آویخته می باشد؛
حیدر علی خان مانند دیگر امیران هند خود را بزبور نمی آراید چهره حیدر علی
خان بهادر شکفته و کشاده و با تمکین است بر حسب خصوصیات
حال گاهی خند ان می باشد و گاهی ترش و زنهار خو کرده عبوسی
و تغیر چهره گوهری نیست، در هر گونه سخن بهولت و آسانی
عرف میزند و زنهار صموت و تمکین ساخته را که امیران شقی
بزور بر خود می بندند روانی دارد؛ در ادامل حال ملاقات مردم بیگانه
یکپاره و ضبط و عنان داری میگو شد و لیکن بزودی به سطت
گوهریش میگراید و با هر گونه مردم گفتگو میکند و خودش آغاز و ایت
سخنان روزانه با غایت شیرینی و نرمی می نماید؛ مقام کمال
شکفت است که این امیر کیمر در همان یک زمان که در
همهات عظیمه ملکه اری رای میزند و فرمان میدهد از بعضی حاضران

سوال می کند و بجواب دهمی بعض دیگر می پردازد از یک منشی نامه که بر دمی خوانده می شود و بادیگر میفرماید که چنان جواب نویسد نظرش بتماشای لولیان و مقتله ان است و گوشتش بشنیدن عبارت منشیان ؛

راه رسیدن بوی بریگانگان و چاکران خودش که کار دارند بآسانی تمام واکشاده است حکم عام است که هر شخص اجنبی که خواندن ملازمت باشد بعد استیذان بوسیله یکی از چو بداران که بکثرت بر در دولترایش حاضر می باشند باریابد ؛ همین فقیران و درویشان ازین اجازت بی بهره اند و بس ولیکن اگر اعیانایکی ازین گمرده بنظرش در می آید پیش خاکی شاه میر صدقات فرستاده می شود تا او بانجاح مراسم پردازد درین خصوص دستور بارگاه حیدری مباین دستور دیگر امیران هند است اگر شغله یا صحبت عیش و طرب مانع نواب از استراحت در وقت معهود که پس از انقضای نیم شب است نمی باشد از بستر خواب قبل طلوع آفتاب برمیخیزد بمحرد برخاستنش نقیبان و سپهداران که در شب دوش در روز گذشته بکار و خدمت خاص خود بودند و نیز آنانکه بجای ایشان بهمان خدمت منصوب شده اند ؛ بحضور نواب در می آیند و بانهای اخبار ضروری میپردازند و احکام نو که تازه صادر میگردد بپهسالاران و کار گزاران دیوانی میرسانند و خود

ایشان نیز پروا نگي دارند که اگر مهمتي خود ري پيش آمده باشد
 در جامه خانه حاضر شده بمعرض اعلام در آرند؛
 و بهشت ساعت صباحي از جامه خانه برآمده داخل دیوانخانه
 میگردد جائیکه منشیان و کار گزاران هر کارخانه منتظر ادعی باشند او
 مکاتب نورسیده بدیشان می سپارد و بهر یک موافق خدمات
 خاصه شان تعلیم و تاقین روزمره می فرماید و هرنامه که جواب طلب
 است پاسخهای فراخور آن ارشاد میکند فرزندان و اقربای
 نواب دآن امیران که بشرف تقرب امتیاز دارند در آن
 هنگام داخل دیوانخانه میگرددند و اگر وقت نه ساعت است
 بتختی معمول می پردازند آنگاه اگر نواب فرصت می یابد
 در آئینه محل آمده می نشیند و فیلبانان اخیال را بمحراجاه نواب در
 می آرند و از نظر او میگذرانند و همچنین اسپارابر و عرض میکنند بوزان
 و پلنگان شکاری حیدری را نیز در نظرگاه حاضر میگردداند و اینهارا
 نگاهبانان شان بدست پالهنک گرفته پیش می آرند پوشش ایشان
 از بانات سبز و کلاه از پارچه زرین بر سر شان بسته میباشد
 تا اگر حیانا قصد ایذائی کنند بزودی بدان چشمان شان پوشیده
 میگرددند؛ نواب حیدر علی خان بدست خودش یکبات را از میان
 لقمه از شیرینی میدهد و ایشان چون نیکو تعلیم کرده شده اند بچاکبی تمام
 به پنجه بر میگيرند، ولیکن پلنگ بزرگ که شاه پلنگ لقب

دارد. هیچ جبله از جبل تا امروز رام نگردید؛ از پس طعام چاشت
 هنگام ده و نیم ساعت روز حیدر علی خان بدیوانخانه یاخیمه بارعام درمی آید
 مقام او در شش نشین که زیر شامیانہ زردوزی برستونهای طلائی
 مرتفع کار آراسته می شود جلوس میکند که مشرف می باشد
 بر فضای وسیع از صحن دولتشرا؛ بعضی از قربیانش بردست راست
 و چپ اومی نشینند و تمامی ارکان و اعیان دولت حیدری که
 بحضور این مقام مآذون اند و بسیار اند حاضر میگرددند و آنانکه در باره
 کارهای پرداختنی خویش محتاج تعلیم و ارشاد می باشند بوسیله
 نقیبان درخواست حضور می نمایند یا عریض خود را بوسیله سرداران
 حصار پایه پایه بنواب میرسانند و همانوقت جواب شایسته
 نوشته یا گفته می شود،

دستور نیست که هنگام بیرون رفتن نواب کسی بتقدیم
 عریضه او را از راه رفتن بازدارد مگر آنکه خطیبی مهم مانع شده یا سائلی از حضور
 در بارعام بازداشت شده باشد و این خود بسیار نادر اتفاق می افتد؛

• در سال ۱۷۶۷ ع هنگامیکه نواب در کوننباآور با کوبه خود بقرب پنج ساعت مصائی
 از بهر تفرج برآمده بود پیره زنی خود را پیش وی برو انداخت و داد خواست نواب
 فی الفور گردون سواری را فرمود تا استاده کردند و بزین اشارت کرد که نزدیک آید و حال
 خود را عرض کند زن گفت نواب عالیجناب این بیوه همین یک دختر داشت که آغا
 محمد ازمن بزور برگرفت نواب گفت آغا محمد امروز بیش از یکماه می شود که از اینجا
 رفته است چندین روز کجا بودی و چرا نالاش نکردی زن جواب داد نواب عالیجناب
 چند قطعه درخواست بدست حیدر شاه دادم و هیچ جواب نیاقتم حیدر شاه سرگروه

درین دربار پنجاه یا چهل منشی بر دست چپ نواب متصل
دیواری دیوانخانه سرگرم کتابت می باشند بیکان نامه بر گویی هر ساعت
از ممالک میرسد و با کمال اهتمام بحضور نواب برده می شوند
و آنگاه منشی خاص مکتوب را بر نواب میخواند و ادنی الفور خصوصیات
وابسته جواب بیان میکند پس آنمکتوب در دیوان وزیر

عرض بیگیان که پیش سوار میرفت نزدیک نواب آمده ظاهر ساخت که این زن و
دخترش از تحبگان بازاری اند و بفتح نام شروع زندگانی میکنند نواب فرمان داد تا کوبه
سواری بدولتخانه باز گردند و باین گفت که در پس او بیاید تمامی اعیان در بار بهر آنمستبدار که
مردم او را دوست میداشتند خیلی اندیشناک گشتند و هیچکس را از ایشان یاری
آن نبود که بشفاعت او دم زند ، پسر حیدر شاه از سرگروه قشون فرنگستانیان در یوز
شفاعت نمود ، چنانچه آنسرگروه از نواب در باره او بخشایش خواست ولیکن نواب
بدرستی تمام از ملتمس او سرابا بر قنات و گفت من درخواست شما زنهار نخواهم شنید
هیچ جریمه مستحق ازین نیست که راه تطم رعیت را بر باد شاه فرمانروا قطع کنند و نگذارند
که مظلوم بداد خود رسد وظیفه اهل اقتدار همین است که بدستگیری افتادگان پردازند
حاکم را خدا نگهدار رعایا ساخته است و هر بادشاه که راه ستم را بر رعایا نمی بندد
و ستمگران را سیاست نمیکند همانا استحقاق آن دارد که رعایا او را محل محبت و اعتماد
خود نشانند و بنا چار در آخر اینچنین بادشاه خودش ایشان را بزور بر عصیان و بغاوت
خود بر می آنگیزد سپس فرمان داد تا حیدر شاه را دود تازیانه در میدانگاه ورزش
سپاهیان زند و در همانوقت رساله دار سواران جاند ار حبشی را فرمان داد تا همراه مستغینه
بدانده که در انزمان آغا محمد دران اقامت داشت بروی اگر دختر مستغینه را در
آنجا بباید او را بستم رسیده سپارد و سر آغا محمد را نزد ما بیاورد اگر دختر را نیابد آغا محمد
را به کونینا تور مانند مجرمان کشان آرد ، دختر در آنجا یافته شد و سر مجرم پیش
نواب آورده ، آغا محمد در آنزمان شصت ساله عمر داشت بیست و پنج سال سر کرده
نقیبان حیدر بوده و حیدر علیخان او را جاگیر بی شایسته بازی خدمتگزار بهایش داده
بود ، حقیقت حال این است که آغا محمد شیفته حسن و خوبی دختر بوده چون
مادرش میخواهد او را بکار روپیان دارد بدست آغا محمد فروخت او دختر را از بزور
در ربود ؛

برده می شود هر گونه مکتوب و پروانه بدستخط حیدری اختصاص می یابد،
 پروانجات که از دیوان وزیر صادر می شود همبین مهر بزرگ دیوانی
 بروثبت میکنند ولیکن آن نانجات که بدستخط حیدری اختصاص
 می یابند در خاتمه آن مهر کوچک بادشاهی ثبت کرده می شود
 که مهردار آن میرمنشی بادشاهی است؛ چینیکه نواب بکسی
 نامه در مهمتی گرانمایه می نویسد یا فرمانی جلیل صادر می نماید خاتمه آنرا
 بمهر خاص خود که نواب همیشه در انگشت دارد امتیاز می بخشد
 و درین چنین صورت اهتمام طلب خریطم را یکی از قاصدان
 می سپارد و او آنرا تا نخستین منزل میبرد؛ رسم است که با خریطم
 پرزده کاغذ مخبر از ساعت روانگی خط تعبیه کرده می شود و در هر منزل
 بروقت وصول آن خریطم بدان اشارت می رود؛ (بعد ازین
 باقتضای مقام خصوصیات داک یا برید دولت حیدری که انگریزان
 از ان پس باقتضای آن پرداختند اعلام نموده خواهد شد؛)

اسپان و فیانان فردختنی یا غربی از توپ نوریخته یا از مقام نو
 آورده را در جلو خانه یا صحن دولتمرانی آرند و نواب هنگام این دربار
 در ان نظر میکنند گرانمایگان دیوانی و سپهسالاران و سفیران
 و دیگر مردمان جلیل القدر کمتر درین دربار حاضر می شوند مگر آنگاه که
 فرمان داده شوند یا مهمتی از مهمات مقتضی آن باشد این بزرگان
 گرانمایه هنگام شب در خلوت خاص جائیکه همبین خاصگان بار

می یابند. حضور نواب در می آیند و شریک صحبت نشاط و طرب میگردند اعظم ارکان دولت از جانب خود و کیلان دارند که در امور خاصه خود بنواب یا کار گزارانش رجوع میکنند و کیلان و سفیران مازون اند که باریاب حضور گردند و بعزّت پذیرفته شوند و کار گزاران دیوانی یکی از منشیان معزز دیوان خود را بحضور نواب میفرستند و او بمقام خاص خود استاده باعلام مقاصد می پردازد و بانواب حرف میزنند؛

وقت حاضر شدن سفیری گمر انمایه یا دیگر مردم بلند پایه سرگروه عرض بیگیان یا نقیبان. با او از بلند چنین اعلام میکنند جهان پناه سلامت فلان خان یا بیگ و ظایف خدمت بجای آورد اکابر دیوانی و منشیان و و کیلان و دیگر مردمان کار از ینگونه اعلام معاف اند بی هیچگونه تکلیف در می آیند و بیرون می روند جز اینکه نواب را تسلیم کنند؛ چون اعلام و تسلیم یکی از ان گمر انمایگان بعمل آورده می شود نواب اشارت بنشستن او میکند بر حسب قدر و منزلت او مقامی تعیین میکنند؛ چنانکه یکی از اوساط الناس درخواست حضور در بار نواب میکند هنگام در آمدن تسلیم و کورنش بجای آورد آنگاه در پهلوی سرگروه نقیبان دست بسته می ایستد پس از ان نواب بسوی آنکس اشارت میکند تا پیش آید و بزبان مهر پرور میگوید تا مطلب خود را دانماید

یابر تقدیر اظهار مقصدش بوسیله عرضیه در جواب شافی بدو داده می شود اگر اینکس از طبقه اهل عزت یا تابعان باعزت اعتبار یافته است نواب او را اجازت نشستن میدهد و از خصوصیات معیشت و وطن و سفر از وی می پرسد پس وقت معین میکند که در آن اجناس تجارتي او را خواهد دید؛ و آنگاه پان بد آن نودارد داده می شود این خود اشارتست بدینکه او را اکنون رخصت رفتن است و این رفتن بهمان نمط صورت میگیرد که آن در آمدن؛ این در بار تا سه ساعت مسائی گذشته قایم می ماند و آنگاه نواب بحججه خاص از بهر استراحت یا قیلوله میرود، و در حدود پنج و نیم ساعت باز بایوان بار عام یا دیگر مکان فراخ می آید و در شش نشین می نشینند تا از آنجا ورزش افواج و پره بندی سواران خود را تماشا کند؛ و گردا گردوی بعضی از اقرباء مصاحبانش می نشینند و منشیان در خواندن یا نوشتن خطوط اشتغال می ورزند بقریب شش و نیم ساعت هنگام شام جمعی کثیر از مشعلچیان در صحن دولتخانه نمودار می شوند و تالیسم کنان در ایوان و بیوت میروند و یکدم تمامی مکانات خاصه آنرا که در نواب نشسته است روشن میکنند با شمعهای کفوری که در اشجار روشن می یا بصهارهای بلورین نادره کار که با گل و برگ تراشیده خیلی نازک و لطیف آراسته است تعبیه کرده شده اند اکابر دولت حیدریه و اعظم دیوان و سفر ازمین

هنگام شب بملازمت نواب می آیند، رخت‌های شان همواره
 بظرف‌های گران‌بها مطیب و معنبر می باشد علاوه مردم ذوی الاقدار
 و ارباب کار هنگام شب دیوانخانه از امیرزادگان مشحون
 می باشد همه شان آداب دان و آزر می‌پوشند و شیرین زبان
 در میان این امیرزادگان بعضی بخدمت نظارت ممتاز اند
 که هر شب چار کس از ایشان حاضر می باشند و به امتیاز
 شان از دیگران اینست که هر یک ازینان شمشیری همواره
 با خود دارد و گویا بجای عصا استعمالش میکنند؛ هر یک از امیران
 دیگر سلاح خود را بدست چهره یا دیگر ملازم خویش وامی‌گذارند همین
 چهره را در عقب خواجه خویش دنبال لباسش برداشته تالب
 فرش می‌روند و آنگاه کفش برکنده خواجه را در کیسه می‌گذارند بوم
 دیوانخانه بجاذبی یا ملل باریک سپید بالای شان قالدین ابریشمین
 پارسی گسترانیده می باشد، میلان خاطر نواب آنقدر برخت
 سپید است که سقف‌های خاتم بن‌دی که بگونگون نقش و نگار
 و روغن رخشان تابنده و درخشان گردانیده شده است و هم چنین
 صندلی‌ها و نشیمن‌های فروپوشیده، منجّم‌های زرنگار را از سفید
 تنزیه باریک و ناز میگردانند؛ درین بزمگاه اغلب صحبت
 تقلید یا نقالی صورت می‌گیرد که هنگام هشت ساعت می‌آغازد
 و وقت یازده بانجام میرسد و در اثنای این تقلید رقص و سرود

هم بجل می آید؛ درین میان ناظران یا عرض بیگیان متقبل تازه واردان مجلس حاضر می باشند و از هر گونه سوال ایشان بابت موضوع تقلید و اخبار روز مره و غیره بادلاری تمام بجواب شایسته می پردازند از حضار می پرسند آیا رغبت بچیزی نوشیدنی یا خوردنی دارند و درین صورت ایشان را بنعمت خانه می برند نواب که دلبسته بدینگونه نقل و تماشای نیست با کابردیوانی یا سفیران سرگرم گفتگو می باشد و گاهی بخالتخانه میرود تا در باره رازهای پنهانی با محرمان خاص حرف زند و بر عادت ستمه بمچنانکه باید ادا ان باجرای مهمام می پردازد بی آنکه مشغول خاطر و انماید؛

یکی از عادات ستمه بزم نواب است که پیشترک انقضای صحبت رود و سردگلهای رنگارنگ در گلدانهای زرین مرصع کار در حضور نواب می آرند و ادا از ان اولاد است خود چند گل میگیرد پس از ان با کابرد دولت میدهد و آنگاه آن گلدان را در بیوت دیگر پیش حاضران بزم نشاط می برند و هر یک از ایشان گلکی بر میگیرد و این لطف عام تا بکوچکترین منشیان دیوانی میرسد چون نواب میخوابد که کسی را بزمید عنایت خود اختصاص بخشد و یا سمسین را در آشنای گفتگو بدست خودش می بندد و آنگاه آن نیکبخت را که بدین نشان جلیل الشان اختصاص میفرماید عنایت میکند؛ او باره بدینگونه اعزاز سردر دگان افواج فرنگستان را می نوازد

چون نیکو میدانند که مردم فرانیس بالای تمامی اقوام فرنگستان
 خود را بدینگونه احترام نسبت بجایزه زر معزز ترمی انگارند، هر کس
 که بدین نشان اعزاز شبی اختصاص یافته است بامدادان مهین
 اکابر دولت حیدریه بادای رسم تهنیت نزدیک ادعی آیند؛
 اگر در جنگی فتح و فیروزی یاد را امری گرانمایه دیگر فرخی و فیروزی علید
 دولت حیدریه گردیده است شاعر بادشاهی بالقاب غرا
 نواب را یادکنان داخل دربار می گردد؛

مثنوی

جهان داد را خاطر شاد باد هر براگوا ملک آباد
 جهان از فرت دیده فرخندگی تراداده شایان خط بندگی
 عدولرزد از هیبت نام تو زمین خند از جرعه جام تو
 ز عدل تو بیداد نالد همی بفر تو اقبال باله همی
 همه روز عمر تو نوروز باد جهان را القای تو فیروز باد
 و آنگاه حاضران مجلس بر آواز شاعر مداح خاموش و سراپا گوش
 میگرددند چون شاعر مدحسرا قصیده مدحیه انشا کرده اش میخواند تمامی
 مجلسیان با کمال توجه آنرا می شنوند، بحزن نواب که در آن هنگام
 بیشتر تغل گفتگو با اکابر دیوانی میگردد،
 چون بعض خصوصیات بزم امیرانه ممالک شرقی بیان کرده شد

از ششم تذکار از باب طرب و نشاط گزیر نیست ، اکنون باید دانست که در بار حیدری درین روزگار در باره اهل نغمه و ساز خیلی بابرگ و ساز است و طایفه های مغنیان و مقلدان و مطربان در بارش هم از جهت غنا و ثروت ایشان و هم از جهت اینکه همه شان از جنس نسوان اند بهترین و گزیده ترین طبقه خود اند ؛ چون صوبه بیجاپور که سابق برین ایام در عهد ابراهیم عادل شاه مجمع از باب نشاط و طرب و محتوی بر مردم اهل کمال این طبقه بود چنانچه ملاحظه موری میگوید ،

بیست

گمراکسیر سردر و سور سازند ز خاک پاک بیجاپور سازند
در تحت تصرف نواب است از زنان این طایفه آنانکه
در حسن و جمال یگانه زمانه و در فنون ردد و سدد و تقلید یسترینه بودند
از انجا بآسانی فراهم آورده شده اند ؛
مقلدان در بار حیدری یکسر نسوان اند ، نایکه ایشان دختران کم سن
چهار یا پنج ساله را که در حسن و خوبی برگزیده اند میخرند و استادان
ماهر رقص و سدد را بهر سائیده تعلیم ایشان می پردازد و هر گونه
شیوه دلبری و طرب انگیزی بدیشان می آموزد که طبایع بشری را
سرد و محبوبه تواند نمود تا کار و لذتی بی ایشان بجای میرسد

که طبعی بغایت پرشمرده و زاهدی سالیان تقوی و صلاح در زیده
 را بکرشمه های دلبرانه و رویچان می آرند و از راه می برند و در سن
 یازده سالگی بکار و شیوه خاصه خود اشتغال می ورزند این عشوه گران
 مردم فریب طلعت زیبا دارند و پشمان شهلا و سیاه
 و ابروان هلالی و دلکش و دهن کوچک تنگبار و سلاک دندان
 نیک و درخشان تا بدار چون رشته مروارید شاهوار هر همه چاه زرخ
 یار خاربک و سیاه دراز تا زمین آویزان رنگ چهره
 یابشره شان گندمی درخشان گلر خمار، همسین اند زنان زرین
 رخسار که مشرقیان بر دیگر زنان ترجیح میدهند رختهای شان
 ابریشمین لطیف ز رنگارمی باشد و اندام شان بگوناگون
 زیور و جواهر آراسته؛ در تقلید یا نقالی هر گونه راز دنیا و سوز و ساز
 بکار برده می شود موضوع تقلید یا محکی عنه اکثر آنچنان زنان می باشند
 که با هم همداستان شده اند که شوهر بدگمان را بغریبند یا آنچنان
 دختران که با هم اتفاق کرده اند که مادران خود را مستخدع گردانند؛ و این
 خود بیرون از حیز امکان است که ازین پخته کاران نادره فن در شیوه
 تقلید کسی گوی سبقت برد؛ سرود شان خود طرب
 بخش و دلگشا است؛

و قاصان در کار و شیوه خود بر مقلدان و مغتبیان رجحان دارند بحدیکه
 توان گفت که ایشان در تماشاگاه پارس (دارالملک

فرانیس (مردم آنجا را در طرب و نشاط می تواند آورد؛ هر جزوی از اندام ایشان هنگام رقص در کار می باشد سر و چشم و باز و قدم و تمامی اعضای دیگر در حرکات و اطوار خاصه خویش صیرت نظار گیان می افزاینده و دل شان می ربایند؛

این زنان رقص خیلی سبک اندام و چابک می باشند و پاهای شان بسیار استوار، پس از آنکه تادیر بر یکپای گره گشته یا رقصیده اند با حیرت افزا از دور مندی ناگهان بر میجهند؛ چون حرکات ایشان سنجیده میزان اصول و ایقاع و خود ایشان بغایت خوش طلعت و زیبای شامل می باشند یکسر کارهای شان خوشایند و دلپسند می نمایند؛

همچو یک زن از طوایف ارباب نشاط این بزم از هفده سالگی متجاوز نمی باشند و چون ازین حد در میگذرند بر طرف کرده می شوند و آنگاه ایشان در آنصوبه راه سیاحت می پیمایند یا در معبد هندو ملازمت اختیار می نمایند نایکه طائفه ارباب نشاط، شاهره شایسته از سرکار نواب مقرر دارد مگر درست ما حاصل او معلوم نیست نایکه در بار نواب را در هر نوبت یا شب بازای هر مقلده که نقل و سرود و رقص میکند صد روپیه مقرر است و عدد این زنان مقلده اغلب از بیست بیشتر، ساز نوازان مرد جداگانه دارند؛

هنگام بازده یا دوازده ساعت مجلس نشاط بر می شکند و هر کس

بخانه خود می رود و جز آنکه بانواب عشا میخورند و ایشان (جز در جشن عام) همین دوستان و خویشان ادبی باشند؛

این نظم معاشرت نواب منحصر است در حضر یا هنگام بودن در دولتمرا و چون نواب را ضرورت بودن بگاه در خیمه گاه یا شهر پیش می آید او اغلب در هر هفته دو بار بسیر و شکار می رود صیدش اغلب گوز نست و آهو و گور و شیر و پلنگ؛ چون بنواب خبر می رساند که شیر یا پلنگ از یثیم در میدان آمده است او بر اسب سوار می شود و جمعی کثیر از حبشیان و نیزه داران پیاده و اکثر امیران سپاه باینزه و سپرداری ادبی روند و همین که سراغ شیر گرفته شد شکار یان آن مقام را که شیر در آن پوشیده است محاصره میکنند و بتدریج حوزة محاصره را تنگتر می نمایند؛ بمجرد آنکه شیر که اغلب در کشتزار شالی می باشد شکار یانرا متوجه خود می یابد می غرّد و گردا گردد خود می نگرند تا برای ازان تنگچه بدرجه و همینکه می نخواهد که بسوی یکی ازان جماعه بر حسته بزور راه خروج پیدا سازد نواب خودش بر دوش بر دوش می آرد و عزت نخستین ضرب برودا گذاشته یا مخصوص کرده می شود و این ضرب حیدری کم گاه خطا میکند؛ اینند اسباب گوناگون عشرت و مشغلت نواب حیدر علی خان بهادر؛

توزك سوارى نواب حيدر علي خان بهادر؛

چون نواب حيدر علي خان بهادر پس از فتوحات ممالك
 كنهه و مليبار بعد غيبت مدت متمادى خواست كه بدرالمللك
 سريرنگپتن مراجعت كند و بدین عزيمت از كوئىباتور روانه گرديد
 عظمت و شان موكب او ديدنى داشت و كوچ هر روزه اش
 از غايت انتظام تماشا كردنى؛ نواب هنگاميكه كوئىباتور را
 گذاشت موكب او از بهمين سپاه گزيده كه همراه داشت
 وجود پذيرفته از آنجمله پنجاه هزار سوار جرار بود با سلاح و يراق با غايت
 طمطراق و هشتاد هزار پياده و چار هزار طوپاس با ساز و يراق خاصه
 شان آراسته علاوه آن توپخانه انگريزى و هندي و نيزه داران و غيره
 در هر روزه كوچ معمول بود كه رساله هاى سواران بردست راست
 راه كه نواب با كوچه خود از ان ميگذشت پرهسته مى ايستادند
 و رساله داران و نيزه داران و گمرز برداران و يادلان و علم
 برداران بتقديم مراسم تسليم مى پرداختند و چون تمامي حلقه
 فيلان با عمارى هاى طلا و نقره كه بران سر كردگان و اميران حيدرى
 سوار بودند از پيش يك رساله تخستين پشترك ميرفت
 آن رساله بزودي بدست راست برگشته اسپ تازان
 هاى خود را پس رساله پين بر ميگرفت يك دسته

از هزاران دیکي از در اگونان که متقوم بود از سواران فرنگستاني نخستين سواران بودند که بشرف تسليم نواب اختصاص داشتند بعد از ان ايشان خود را در پيشين بهره موکب جا مي دادند و از پس ايشان سه صد و پنجاه شتر سوار نامه برنيکو آراسته بر شتران بختي دو کوان دار بر نشسته مي رفتند ؛ عقب ايشان دو تا فيل فلک شکوه که نشانهاي کلان بران بود ميگذاشت علم هر دو نشان زمين کبود داشت و نقش و نگار زرین یکی ازین دو نشان نمودار آفتاب دار و ديگر نمودار ماه و ستارگان ، از پس اين دو فيل نشان بردار ، فيل کوس بردار ميرفت نقاره هايش تا آزمان که موکب در حرکت است ، همواره نواخته مي شوند و تا سافت شش ميل انگريزي آواز شان شنیده (در شکر بعضي آلات ديگر اند مانند قرنا و غيره که بانگ ايشان عظيم و پر شکوه مي باشد و فرمان پهبسالار بتام شكريان بوسيله شان اعلام کرده مي شود) بعد اين فيل چار فيل ديگر مي گذشتند که بالاي شان ارباب نشاط ملازم سوار مي بيست و چهار نفر با آلات موسيقي چون کور که دشت هندی و عود و طبلك و غيره برمي نشينند پنج زنجير فيل ديگر با عمارت هاي زرین مرصع کار که بنام فيلان جنگي خوانده مي شوند عقب آن چار فيل بودند با هودجه هاي زرین هشت پهلويک ازین فيلان شش نفر سر تا پا آهن پوش از زره

و خود چهار آئینه و جوشن و سلاح شان بندوق و قراپین فراخ دانه
 این فیلان جنگی نامزد سوار ی نواب بودند و لیکن اودر
 هیچ جنگ بران بر نمی نشیند متعاقب این فیلان دودر ساله
 از سواران حبشی بودند نیکو سلاح یک ساله سلاحهای شان
 درخشان صیقل زده و آن دیگر برنج پوشیده هر دو گونه سواران
 برای سیاه و سرخ بر خودهای شان می زدند بدانسان که از پشتههای
 شان آویزان می باشد سلاح این طبقه نیزه بود که سنان و بن آهنین آن
 خیلی درخشان و تابان و ساز اسپان شان سرخ با آویزهای سیاه
 ابر شمیم آویخته بهر دو پهلوی زمین؛ در پی این سواران حبشی
 بود از پیادگان کالیبر درخت شان همین چادر دراز ابر شمیم
 بود و شلوار تنگ که تاینمه ران میر سید سلاح ایشان نیزه
 طولانی برای شتر مرغ و زنگنه؛ بران تعبیه کرده تا هنگام رفتن
 شان آواز کنند؛ و عقب این جمعیتی از سپاهیان بود جهندی
 یا کوچک نشان بردار که زمین علم شان از بانات سرخ بود
 و نقش و نگار آن سیمین؛ در پس اینجماعه اعیان دولت عیدری
 سپهداران و بهادران و شاهزادگان بودند الحق هیچ قشون
 ازین جمعیت گرنیده بارونق و بهاتر نتواند بود؛ همه ایشان از سر
 تا پا غرق آهن بودند و بر اسپهای خیلی خوش رنگ و نجیب نهاد
 سوار سلاحهای ایشان شمشیر بانیام زرین و پارچه های شان

ابریشمین خوشه رنگ خودهای ایشان زینت داده پیرهای
 سپید از مردارید و جواهر شمین ساخته؛ جمعی از ایشان در وع ملّیّ
 سینا کار پوشیده، بازیچه های مرصع بجواهر و در در کلاغیه های پر بر سر
 اسپ زده؛ اگر چه عدّت افراد این قشون همیشه یکسان
 نمی باشد ولیکن اغلب بشصده میرسد و در دست هر یک
 از ایشان آفتابگیری می باشد مزین و ملّون بگووناگون نقش و نگار؛
 در پس این چند ممتاز، شتاد سوار از خاصگان شکاری نواب
 بودند بر اسپان پد رام بغایت خوش اندام سوار در پی ایشان
 دوازده سائس که اسپان خاصه نواب بازمین و ستام
 زرین مرصع را میکشیدند، نخستین این اسپان خاصه جوادی بود
 که سه سالار مرهقه پیشکش نواب کرده و در خوبی و پد رانی
 و خوش اندامی نظیر نداشت خاگستری رنگ داشت بایال
 سیمین درخشان و پرد را زبحدیکه بزین میرسید و دش
 در خوبی بایال دم برابری میزد ولیکن نشانی که بغایت غریب
 و ممتاز باشد این بود که این اسپ چنان می نمود که پوششی
 گوهری از رنگ کمیت براق تا وسط ران آویزان دارد
 و آن پوشش از شانّه آغازیده تا بحد دم میرسید؛ برین پیرایه
 گوهری گلهای صنّاعی برنگاشته بود و آنقدر رنگه تماشا یان رنگ
 گوهری ادرا پوشش غلط میکرد که اگر چه آن جواد غریب نهاد

یکسر برهنه باشد بیننده را بسیار نزدیک باید شش رفت تا بد
منگ شرف گردد که او از هر گونه پیرایه عریان است؛

از پس این اسپان نجیب فوجی بود از پیادگان پویان با چوبدستی
سیاه سرپوشش زرین دارد و در پی ایشان دوازده نقیب
اسپ سواره با عصای سیمین و زرین ستوج بتاج مرصع
متعاقب ایشان منصبه اران جلیل القدر خانگی بودند چون
خانمان و سرگروه نقیبان و ملاحداران نواب و غیره یکیک
از ایشان زنجیر یا طوق زرین داشت بر سینه آذینان که تمغای
جلالت شان ایشان بود دنبال ایشان میر توزیع صدقات
که بنام پیرزاده شهرت داشت گذشت این امیر متفرد بود
بر فیلی جل سبز پوش سوار و در سلسله موکب پیشرو متصل بود
باسواری نواب که بر فیلی سفید که حلقه های سیمین در پاد زنجیر طلا
در گردن داشت بر نشسته بود این فیل که بهایش هزار برابر بهای دیگر
افیاال است نسبت بدیگر فیلمان در بلندی و تنومندی بسیار مزیت
داشت عمارتی که بر دستانه نواب در آن نشسته بود از اسباب
زیب و زینت هیچ چیز دیگر بمخز چهار قبه طلا نداشت همسین و دوتا
تبر بر هر دو پهلویش از زنجیرهای طلا آذینان بودند (از آنجنس که
راجه ز مورین حاکم ملایبار که در سواری با خود میداشت و این رسم قدیم
راجگان هندو است که نشانهای امارت آن مهتران که در جنگ

منهزم و مقهور گردیده اند امیر هر دو مظفرآرا بر خود می بندد این فیل سفید سپری زرین بر پشانی آفتاب نماد است، در خواصی دو مورچهل بردار استاده بمسیرانی اشتغال داشتند، این مورچهل از پرتاوس سپید ساخته بودند و از گردانیدنش نفخه غریب از طیب تادور محسوس میگردد، و از عقب فیل نواب حلقه دو صد فیل دیگر در آمد و تادو تا پهلو پهلو بر هر یک از این فیلمان سه نفر سوار بودند در میان هوده خوابه و در نشیمن پسین یکی از ملازمین و پیش ایشان فیلبان، پوشش و عمارتی این اخیال در رنگ و اسباب زیب و زینت بسیار مختلف بود بعضی از آن حاشیه جلها زرین و سیمین داشت و بسیاری از آن هوده و عمارتی نقره و طلا و برخی نیز مرصع بجواهر شمین که بر آن فرزندان نواب و دیگر اکابر دولت حیدری بر نشسته بودند فیل شهزاده گان بردست چپ پدر شان و فیل رضا صاحب بردست راست از پس این حلقه فیلمان پنج فیل دیگر آمد که بالای آن درفش و توغ و دیگر نشانهای شوکت و مکنّت بود که در عرف خاص هندوستان ماهی مراتب خوانده می شود، بر نخستین فیل نمودار سجده بود زرین یا سیمین مایع بزر و بر دوین سر ماهی بر سر چونی سرخ تعبیه کرده که فلوس آن

* تمامی این نشانهای شوکت و ابّهت بزبان خاموش اشارت میکنند بمراتب جلیله و اخلاق پسندیده که خداوند آن نشانها را باید که بدان متّصف باشد؟

از جواهر ساخته بودند و بمینا کاری پرداخته و دم دراز اسپ از ان
آویخته و بر سیوم فنیله کلان و سطر از موم کافوری در شمعدهانی
زرین، بر چهارم دو تا دیگ کوچک زرین بر سه جونی دراز
و بر پنجمین یا پسین هودجی بودند و در که از بیر و نسو بالواح عاج مرصع
فرد پوشیده بود از پس این نشانههای شوکت و مکنّت و وقشون
یادسته حبشیان بود بر اسپ سوار مانند دست پیشین،
و پسین همه سپاه حبشی بارخت قرمزی و طوق سیمین
دینزه برداران که چوب نینه شان یکسر سیاه و روغن مالیده بود و جایجا
سیم آراسته، تمامی این موکب محاط بود در میان ددرده دو گانه
پیادگان که رختهای شان سپید ابریشمین بود و در دست
یکیک از ایشان رُمج دراز چهارده ذرعی سیاه و روغن مالیده
با صنایح سیمین مرزین و متصل سنان شان علمی کوچک
سرخ رنگ بر بسته و عکس شعله سیمین بران نمایان ساخته؛
این موکب هنگام کوچش در میان میدان طرفه نمود و نیکو شان
دشکوه داشت با این کوکبه شاهانه حیدر علی خان هر جا که میگذاشت
جمهور مردم از خواص و عوام با غایت شادمانی و اهتمام پذیرفتاری
می نمودند، و با کمال تعظیم و تکریم شرایط اطاعت و بندگی بجای آوردند
و خلایق تماشاچی از هر سو بر و هجوم می کردند مادامیکه آواز این دادرز زیاد
نواب بهادر گتر میشنیده میشد هر شهر و قصبه و ده را آئین بسته

بودند و محرابها و دیگر گوناگون عمارات زینت سمات در جاهای
 مختلف بر حسب ثروت و دیار مردم آنجا برآورده خانه ها
 و دیوارهای حصون و قلاع را همه بنقش و نگار آراسته حاکمان و سپهبدان
 و دیگر عماید در کوکبه ملازمان و توابع خود باشان و شکوکت تمام
 با استقبال موکب نواب بیرون آمد بودند و پیش هر یک
 کوکبه ارباب نشاط و مطربان و رقاصان سرودسرایان و اقسام
 گل و ریاحین در رهگذرش می افشانند و آب می پاشیدند
 شلمکهای توپ شادیا نه قدم نواب در تمامی اقطار مملکت
 شنیده می شد بر مسافت یک فرسنگ از سریرنگپتن
 مخدوم صاحب با کوکبه شاهانه خویش به پذیرفتاری نواب پرداخت
 این امیر کبیر با حلقه فیلمان که بران سرکردگان و اعیان شهر بر نشسته
 بودند پیش پیش موکب حیدری تا عزیره سریرنگپتن رفت
 و در آنجا اهل موکب در میان خیم که باغایت زینت و انتظام
 زده بودند فرود آمدند و حیدر علی خان با آرایش و اطمینان تمام داخل
 سریرنگپتن گردید؛ اگر چه مقدار این خال اخبار اعداد نظام علی خان
 بر جنگ دی بدو میرسید چون دل سایه پروردگی و تن آسانی
 و ضعف فطرت آن امیر را نیکو میدانست از افواج او که
 درین سه شرط اهم سپاه یگرمی در زش و سلاح و تنخواه ناقص
 و قاصر بودند و سرکردگان و سپهبدان آن که هر یک مالک

قشون در ساله خاص خود بود و پنهانی دو سوار هوا خواه وی همچگونه
توهم در دل اطمینان منزل او راه نیافت ؛



در ساختن میروزا علیخان برادر عمزاده نواب
حیدر علیخان با اعمادی وی جماعه مرهقه و آلمان مادهورا و
بایک لک و پنجاه هزار سوار از یونیه بقصص انتواع صوبه سرا
و غیره از مملکت میسور ؛

بر خواسته این اوراق پوشیده مباد که میرزا علی خان برادر عمزاده
نواب حیدر علی خان از عهد طفولیت در کنار شفقت و مرحمت
وی پرورش یافته بود میگویند که حیدر علی خان از رهگذر فرط محبت
که با وی داشت خودش متکفل تعالیم و تربیت او شده بود و
در آن امیرزاده نیکو نهاد خجسته شیم نسبت بنواب آثار کمال
مودت و سپاسگزاری نمایان بود از رهگذر غایت اعتماد
که نواب حیدر علی خان بر وی داشت او را بصوبه داری سرا
ممتاز فرمود ؛ ولیکن بمقتضای حزم و احتیاط چنانکه باتمامی صوبه داران
دیگر بکار می بردند بری هوشیار کار گزار از قوم برهمن که بر دیانت
و کنایتش او را وثوق بود درین کاریاراد گردانید ؛ چون اینمرد
برهمن مرد عیار و پر طمعکار بود خواست تا بفنون چاپلوسی
و عشوه گری و سر فرود آوردن بانجاح هوسهای جوانی و بزودی

آماده ساختن اسباب عیش و کامرانی وی دل آن نوجوان ساده
را بدام آرد و خود را در نظر او هواخواه را سخ و انماید میرزا علی خان
که جوانی کریم نهاد و لداده طرب و نشاط بود بجای نگه داشتن بهره
از حاصل خراج و باج آن صوبه چنانچه حیدر علی خان بهادر بدان وصیتش
فرموده بود همه در باخت و یکسر برابر باب طرب و نشاط بی محابا باشید؛
بر همین خیانت کار بجای آنکه ازین حالات اسراف و اتلاف بر حسب
و عده بنواب اینها نمودی یا لا اقل امیرزاده را ازین نابخجاری مانع
آمدی بخوشامد گری و رفع توهم وی میکوشید و میگفت که در صورت
بازخواستن نواب حیدر علی خان محاسبه این صوبه من آنقدر
فرصت دارم که دفتری تیار ساخته بخوبی رفع شبهت ادا کنم
و پیش از آنزمان که نواب حیدر علی که حالا بمهمات جنگ
و جدال در ملیبار اشغال دارد عزیمت آمدن صوبه سرانند
آنقدر زر که تلافی این اسراف کند فراهم خواهم ساخت؛ میرزا
بعشوه های این گمرگ که من آنچنان از جارفته بود که هیچگونه از سر
مستی فرط کامرانی و خواب غفلت نوجوانی بهوشیاری و بیداری
نگر آید و نظم و نسق صوبه و خراج و باج آنرا بدین اطوار ناشایسته
یکسر برهم و نامنتظم گردانید نواب حیدر علی خان که ازین حالات
آگاه شده بود چنان مناسب پنداشت که نسبت بعمرزاده
عزیز خود گونه تهدید و چشم نمائی بعمل آرد بنابراین جنگ حالی

خود را که در تراونکور داشت پوشیده بمیرزا نوشت تا او بمرهقه
تجدید عهد صلاح و آشتی پردازد و چنان وانمود که حالا او میخواهد که
از حدود ملیبار بر سر ناپتن مراجعت نماید و در اواخر همین سال
از انجا بصوبه سرارود و نیزادر افغان داد که از زرهای بقیه غراج سرا
قدری شایسته برگرفته بکار خریداری آشتی جدید از مرهقه درآرد؛

چون هر بهره از مضمون این نامه در افزودن پریشان خاطری میرزا
هیچ کمی نکرده بود، بر همین مغوی که خود را عرضه سیلاب بلا نسبت
بمیرزا پیشتر می یابد حالا چنگ بدین حیلست میرزند، و در منحرف
گردانیدن مزاج آن جوان ساده دل از جاده راستی باوی
چنین میگویند که اگر شما را بفارست بسوی مادهوراد پیشوا
بیهانه تجدید صلح چنانچه نواب فرموده است بفرستید من پیشوای
موصوف و ارکان دولت او را بطریق بران می آورم که ایشان
بطیب خاطر صوبه داری سرار ابرشما را گذارند زیرا که چون نظر
ایشان همین کاستن کمند و جاه نواب حیدر علی خان است
بازای سبکپایه غراچی که شما متکفل ادای آن بدیشان می شوید ایشان
صوبه سرار که حیدر علی خان از ایشان بزرور برگرفته است از آن
خود شمرده در حمایت شما با کمال خوشحالی خواهند کوشید آنگاه شما بر سیل

استقلال بحکومت این صوبه خواهید پرداخت؛

و در مه و افسون برهن و دد افکن و حب جاه و خیال حکومت بالاستقلال

دخوف فرار سیدن نواب دد روغ شرمناکی که نوجوانانرا از انحراف از طایفه سلوک پیشین اگر چه ناصواب باشد مانع می آید اینهمه دواعی ناسزا آن امیر زاده را بران می آرد که کبیره ناسپاسی و عهد شکنی قدیم مرتبی خود را خوار و ناچیز شمارد چنانچه آن برهنه ناستوده فن را بدان سفارت میفرستد تا هر چه او مناسب داند ببل آرد از کان دولت پونه سخنان ویرا سمع قبول شنیدند، وکیل انگریزان که در آن زمان در پونه حاضر بود عزیمت جماعه مرهتہ را بر تاخت آوردن بر ممالک نواب بدینمط تصمیم می بخشید که اکنون فرصتی دلخواه روداده باید که جماعه مرهتہ ازینطرف بر نواب شکر کشند هنگامیکه نظام علی خان و انگریزان با افواج متفقہ از آنسور مملکت او تاخت می آرند؛

چون خبر این خیانت بحیدر علی خان بهادر رسید خیلی دلگرفته و پریشان خاطر گردید که برادر عزیزش اینچنین مرتکب کفران و ناسپاسی شده با همان جیش که بدو سپرده بود بادشمنان پیوسته و بررغم او معاون شان شده و ایشان را اجازت در آمدن به سراد دیگر قلاع ممالک اوداده؛ الحق این حادثه ناگهانی تمامی منصوبه های نواب حیدر علی خان را برهم زد زیرا که ادعی پنداشت که اگر مرهتہ بتجدید آشتی چنانکه میرزا را بدان سفارش نموده بود رضا نمیدهند، و لشکر بسوی مملکت ادعی کشنده باری او آنقدر

فرصت خواهد یافت که باجنود میرزا پیوسته با ایشان طرح جنگ بدانطرف سراندازد و هنگام ضرورت بقلعه سراد دیگر قلاع که در عقب اویند متحصن خواهد گردید، و چون که متوقع آن بود که این محاربه اش بامر هت پشته تر از رسیدن افواج متفق نظام علی خان دانگریزان بسرحد بنگلور یکسو خواهد گردید و فرصت آن خواهد یافت که برایشان حمله آورد؛ ولیکن بررغم این همه چشمداشت اکنون ادعی بیند که بخیان نب میرزا تمامت ممالک او عرضه یورش و تاخت اعادی شده است و بحکم ضرورت او را باید که اکنون بقلعه سریرنگپتن دارالملک میسور ملجی گشته بحماییت مدافع حصار بدافعه شان پردازد؛



ملتجی گردیدن حیدر علی خان درین داهیه دهیا بتخریب جوار و دیار سریرنگپتن و ذخیره نمودن اذوقه و علوفه در معسکر خویش و پاشیدن رساله های سواران بر راه زنی و بیگمگویی اذوقه جویان اعادی و در تحصین معسکر خود نیکو کوشیدن؛

درین مهم نواب حیدر علی خان رو بدین حیلت آورد که تمامت افواج را در بهرهای کوچک منقسم گردانیده بر اطراف دجوانب دارالملک پاشید و بسرکردگان افواج فرمان داد تا باشندگان

بلاد و قصبات و دهات و قلجیات را بزور بران آرند که اماکن
 و ساکن خود را دگذاشته با هر گونه اشیای منقوله خویش بسریرنگپشتن
 نقل کنند و نیز بدیشان فرمود که تمامت ملک را دیران و غراب
 گردانند و بجز درختان بلند در همه کشتزار و صحرا آتش زنند و نگذارند
 که پره‌گاهی بر روی زمین و خانه‌های فی‌بست باقی ماند، و از بهر تیسیر
 این تباهی تمامی بقتال و اهل حرفه و خورده فروش و غیره را که ملازم
 لشکر می‌باشند اذن عام داده شد که درین غارت بهره‌ور گردند
 چنانچه در اندک زمانه تاسی میل گرداگرد سریرنگپشتن یکسر تباه و دیران
 گردیده و تمامی اجناس غله و انواع مایحتاج زندگانی در آن بموفوری
 و کثرت انبار و ذخیره کرده شده؛ بمحرد آنکه جماعتی از رعایا با اموال
 و اجناس در انجاسیر سیدند اموال ایشان بدان بهای رایج خریده
 میشد که هیچگونه ناخوشنودی در ایشان پیدا نمیکشت و آنگاه
 هر فریق بیهره از آن کوستان که در جوار دارالملک است
 فرستاده میشد و غله و دیگر مایحتاج حیات به قیمت رخصتر
 از آنکه خریده شده بود کار گزاران سرکار برایشان می‌فروختند؛

مدامیکه افواج تخم‌ریب دیار جوار اشتغال داشتند کمال جد و جهد
 در استحکام و استوار سازی لشکرگاه بکار رفته و این معسکر
 بردست چپ بحصار شهر منتهی شده و بردست راست
 بمقلعچه واقع بر منتهی‌های نهریکه بارود کاویری احاطه جزیره میکند که بنای

شهر در آن نهاده شده؛ درین مقام پشت معسکر از نهر مذکور
 پشتبان داشت و از هر گونه حمله اعادی ایمن زیرا که این نهر
 بسیار عمیق است و کناره اش بلند سر اشیب و پیشانی
 آن بنه قلعه یاد و حصین و فراخ استحکام یافته بود که توپهای کلان
 همیزده سیره گوله خوار بر حصار آن نصب کرده شده بود و بر تسمانی مید انگاه
 مشرف؛ پیش این دژ را بر اندک مسافت بر کناره رود
 هفت دژ دیگر بود بر یکیک از آن هشت ضرب توپ
 در چیده؛ و پانصد نفر توپچی بر آن مرتعین شده؛ این دژ را گرد خود
 خندق دارند محاط بدار بنین و چون رود کاویری در هر مقام پایاب
 و در تنگ سنگین است بیست هزار کاتراپ ساخته شده بود
 تا هنگام حمله آوردن اعادی در آب انداخته شوند یکصد توپ
 بر حصار شهر و پنجاه ضرب دیگر بر چیده بالای معبدی سنگین واقع
 بر لب مقابل رود بر کوه پنجه بغایت سر اشیب همگی این ضربها
 مهیا داشته شده بود تا بر اعادی هنگام یورش آوردن بر معسکر سر
 داده شود؛

درین لشکرگاه سه صد ضرب توپ گردا گرد آن بر چیده شده بود
 حیدر علی خان انتظار فرار سیدن اعادی میکشید، و چون سوارانش
 درین زمان بکار او نبودند ایشانرا دو بهره ساخته بهره اعظم را از آن
 بسر کردگی میر محمد و م علی خان از بهره مدافعه نواب نظام علی خان

در حدود بنگلور فرستاده و او در آن مرز و بوم همان تخریب و تباهی را
 بنا نهاده که در جوار سریر نگپتن بعل آمده؛ و سرکردگی باقی سواران
 و جمعیتی از پیادگان و تمامی حشمر ناموظف را نامزد میر فیض الله خان
 قدیم نواب کولار و سپهبد ارنا در دولت حیدری فرموده چنین
 فرمان داد تا او بدیار بسنگر رفته بحماییت آن رهگذرهای کوهستانی
 که آن را از کناره جدائی کننده پردازد و با افواج متعینه آن مملکت
 متفق گشته جماعه مرهته را از درآمدن باز دارد؛

سپاهیان فرنگستانی که بدل هواخواه نواب بودند بسیار میخواستند
 که درین یاق، نواب از بهر ایشان مقام خاص از بهر مدافعه
 اعادی تعیین کند؛ بنا بر آن سر کرده ایشان با دو منصبداریش
 حیدر علی خان رفته چنین اظهار کرد که چون نواب ایشان را همیشه
 بنصب کردن در مقام گرانمایه در جنگ معزز فرموده است
 حالا میخواهیم که نواب ما را از بهر حماییت نخستین دژ از دژهای
 نهنگانه نامزد فرماید نواب فرمود که منظور من نیز همین بود که شمارا
 بمقام درخواست تان مقیم گردانم و آثار هواخواهی شمارا مشاهده
 کنم؛ بر وید و علمهای خاص خود را بر دژ میانگی برافرازید، و از من
 متوقع حماییت و کمک شایسته باشید زیرا که من خود بفرماندهی
 دوم قلعه خواهم پرداخت از رهگذر خیانت میرزا که مانند فرزند
 خودش پرورده بودم مرا بسیار دلگرفتگی روده و این چنین اتفاق

اعادی و هجوم ایشان را متوقع نبودم ولیکن با وجود عظمت انبوه
شان از لطیفه غیبی ناامید نیستم ایندک بجانه پایۀ مرا این چنین
بلند گردانیده تا آن زمان که اویار منست دشمنان را بچشم کم خواهم
دید و هرگاه اذنیار یگرمی من دست بر میدارد در ضاجوئی قضای او را
سر تسلیم در پیش خواهم نهاد

دلیرمی و وفاداری قلعه داران حصار مار ت سراج گهری حیدر علی خان
را نیکو فرصت اعداد اسباب حمایت داده بود چه چینی که حالی
ایشان شده که صوبه دار سراج با فواج خود با مادهوراد سپسالار مرهقه
پیوست ایشان از اطاعتش سر باز زدند و وقت محاصره تادیر نیکو
کوشیدند خاصه قلعه دار حصار گهری که در آن سپاهیان تادور که
از بهر تخریب آن حدود آمده بودند بموجب درخواست آنقلعه دار
مسافت چارده فرسنگ علی الاتصال طی کنان بطیب
خاطر داخل قلعه گردیده و درین میان زنهارد راه نیار امید بودند
تادرامداد قلعه گیان تاخیر راه نیابد چون قلعه مفتوح شد مادهوراد
خواست تا این جوانان تادور را که پردی شان در تمامی هندوستان
شهرت گرفته بودند به بیند؛ ولیکن چون آن پردلان مردانه را
باباس چرگین مشاهده نمود او را حیرت دست داد و بخطاب
شان گفت مقام شگفت است که فرمانروای شما که قدر شناس
سپاه است مثل شما پردلان را چنین خوار داشته است؛ سپهمدارشان

پاسخ گفت که بودای بلند نامی جنگیدن با همپوشما
 سپهسالاری آنچنان گرم شتافتیم که چارده فرسنگ را در
 یک شبانه روز طی کردیم و درین میان هیچ از خور و آشام یاد نیاوردیم
 و جز رختی که پوشیده ایم هیچ باخو دبر نداشتیم ، مادهوراد گفت
 که کردار مردانه شما را نیک پسندیده آمد این بگفت و بزودی
 فرمان داد تا دو دست رخت نیکو بهر یک از ایشان بدهند ؛
 سپس گفت که اگر چه دستور تسلیم قلعه چنان اقضا میکند
 که سلاح و علم از شما برگرفته شدی ولیکن پاس عزت
 و نامداری فرماندای شما دپاداش دلیری و بهادری تان هر دو بر شما
 دا گذاشته می شود ؛ اینچنین کار جنگ و پیکار را هندیان پر دلانه
 بانجام رسانیدند که ما مردم فرنگستان ایشان را دیو مردم و ناتراشیده
 می خوانیم ؛

پس از دانمودن اهل بیت و مردانگی هندیان درین رزم و پیکار
 اهل نمودن ساوک مردانه صد نفر گولند از آن فرنگستانی از دربی انصافی
 شمرده خواهد شد ؛ ایشان مانند دیگر سپاهیان حیدر علی خان بچنگ
 جماعه مرهته روانه کرده شده بودند و میدانستند که در میان فریقین
 حرب و غرب صورت خواهد گرفت ولیکن خون به دیدن
 اینکه میرزا با فواج مرهته پیوست خیانتکاری او را دریافته پیش
 سپهسالار خود باز آمدند و آنگاه یکی از مضبداران ایشان گفت

شما خیال میکنند که در مقابل جیدر علی خان که از چندین مدت نمک
 او خورده ایم خواهیم جنگید حاشا و کلاً اراده ما همینست که از برای او
 جنگ کنیم نه بررغم او، خدا حافظ این بگفتند و از انجا با همان یک
 شمشیر و رختیکه برتن داشتند روان شدند و دیگر همه اساس
 و اسباب خود را گذاشتند؛ و بی هیچگونه مواخذه از متعلقان
 میرزا که بیشک از کردار ناشایسته خود پشیمان شده فرمان
 داده بود که هیچکس سد راه ایشان نگیرد؛ بمعساکر جیدری رسیدند،
 نواب جیدر علی خان با کمال خوشحالی ایشان را پذیرفتاری نمود
 و دستینه طلائی مرصع کار بهر یک از منصبداران و زر نقد بسپاهیان
 داد و نیز بهای رخت و اسباب ایشان که بازپس گذاشته بودند
 بر حسب تقویم خودشان بدیشان بخشید؛



لشکر کشیدن نظام علی خان بوممالک میسور بشنیدن
 خبر یورش نمودن جماعه مرهته بوان و فو اهرم آمدن
 هردولشکر در سیناپتن بقصل تاراج خنرا این سریونگپتن؛
 جنرل اسمته و رکن الدوله بزودی از خبر پیوستن میرزا
 بامر هته آگاه گشته باعلام نظام علی خان پرداختند؛ و چون
 نظام علی خان از رهگذر اسراف و بادستیش همواره محتاج
 زرمی بود جنرل اسمته باقتضای مقام بزودی خاطر نشین او گردانید

تا بر جناح استعجال بصوب سریرنگپشن کوچ کند مبادا که مرهقه درین باب پیش دستی نموده غنایم سریرنگپشن را خودشان متصرف گردند؛ چنانچه از جهت شتابکاری کوچ افواج نظام علی خان و درنگی مادهو را و در محاصره آن و دقلعه که بالا مذکور شد، چنان اتفاق افتاد که هر دو لشکر در یک زمان بترب سیناپشن که بر هفت فرسنگ از سریرنگپشن واقع است باهم رسیدند امیران و سپهبداران هر دو لشکر بر امید دستیاب ساختن غنایم بسیار و نقود و اجناس بیشمار که از تسخیر سریرنگپشن مطمح نظر داشتند چه سودا که نه نخته بودند و چه کیسه ها که بر نذخته؛ ولیکن بمشاهده یکسر ویرانی و تسمات خرابی دیار و جوار سریرنگپشن و تباہی و اسیری اذوقه جویان بردست سواران حیدری که در جستجوی شان، چون خود ایشان در اجتماع اذوقه و علوفه هر سو پاشیده بودند، و عدم امکان دریافتن مقام و کمیت و کیفیت افواج حیدری بزودی خالی ایشان گردید که آنهمه خیالات اقتنای ممالک و ذخائر بی حد و مریدری سودائی بود خام و خوابی از مقوله اصغاث احلام، بمحذور فرام آمدن هر دو لشکر، اول روز چندین رساله از سواران مختلف در میدان حوالی سریرنگپشن درآمد و بعضی از ایشان آنقدر نزدیکتر رفتند که شهر و قلعه ها را که علم حیدری بران برافراشته شده بود مشاهده نمودند؛ چون از جانب حیدریان هیچ ممانعت و مزاحمت

بود ایشان در آن میدانگاه هر طرف گردیدند و هر چیز را بخوبی مشاهده نمودند، روز دوم نیز همین کار تکرار بعمل آمد، ولیکن روز سوم هنگام نه ساعت صبحی تمامت میدانگاه بهجوم سواران هردو لشکر و امیران و سرکردگان بالای اخیال پوشیده گشت و از عقب این سواران جمعیتی از پیادگان با پنجاه ضرب توپ کلان درآمد؛ عظیم شکوه و طرفه انبوه نمایان شده بود و عدد سواران از یک صد هزار بیشتر بود و عدد فیلمان از دو صد متجاوز؛

جنرل اسمتھ بسرکردگی رساله بزرگ از سواران که در میان شان سرکردگان و سپهبدان ممتاز بودند، بحزماده و راه و نظام علی خان که ایشان دیده نمیشدند، تنقخص احوال معسکر حیدری و پیردش ماند و بود آن فراتر آمدند؛ هنگامیکه این رساله درین تفریب بمقامی رسید و چنان نمود که از انجامیشت ترک نخواهد رفت اشارتی از قلعه که حیدر علی خان در آن بود نموده شد و بدان نمط یکبارگی بنای آتشباری از تمامی دژها و از آن قلعه که بر سر پل است و از کوچه نهاده شد که دهشت و هیبت در دل نظام علی خان و افواجش در انداخت و بر جنرل اسمتھ ثابت گردانید که حمله آوردن بر لشکرگاه حیدری امریست بیرون از حیران امکان خاصه بران چنان لشکر که عظیم نیرومندی آن جنود سواران است؛ و بطرف شام سپهبدان این جم غفیر پیشتر رفته با سپاهیان خویش

در غایت پریشان حالی بسوی معسکرای خویش باز گردیدند؛
روز دوم مجلس شور از سر کردگان هردو شکر منعقد ساخته شد
هر کس رأی زد و لیکن بر هیچ رأی اتفاق همه صورت نبست
اگر چه در میان این همه آرای مختلف، رأی جنرل استمه قرین
صواب بود که هردو شکر از هم جدا گردند و عیلتی برانگیزند که نواب
حیدر علی خان از معسکر حصین خود بیرون آید و لیکن پسندیده
انجمن نیامد؛



نا کام ماندن سرداران افواج تاراج اندیش از مطامع خویش
و بحکم ضرورت آشتی کردن جماعه مرهته پنهانی
با حیدر علی خان و متکی ماندن نظام علی خان در کار خود
پس بفتوای اضطراب مصالحه نمودن با حیدر علی خان
و همدستان گردیدنش با وی بر قلع و قمع انگریزان
و محمد علی خان؛

سرداران مرهته بمعسکر خود باز گشتند و باز از یگانه شور ابعلی نیامد
اگر چه هردو شکر بهمان مقام ماند و رسولان و قاصدان در میان شان
آمد و شد داشتند؛ درین میان سواران مرهته و نواب نظام
علی خان دران نواهی میرفتند و با سواران نواب حیدر علی خان
خاصه بار ساله که قائد آن میر محمد و محمد علی خان بودند دوچار میشدند و نا کام

و منزهم باز میگشتند؛ کار اذوقه و علوفه هر روز به تنگی و نایابی گراییدن گرفت و گرفتاری و اسیری منتجمان یا اذوقه جویان و جانوران اذوقه کش از فیلمان و اسپان و رگادان بدان درجه رسید که در آخر هیچ جایافته و فروخته نمی شدند و بهای برخی که قوت ناگزیر لشکریان بود و دیگر چیزهای ضروری بغایت گران گردید نواب حیدر علی خان که هر گونه اخبار لشکر اعادی بدو میرسید در معسکر خود بخوشحالی و غریمی زندگانی میکرد جائیکه هر گونه اسباب زندگانی بموفوری و کثرت مهیا کرده شده و هر سپاهی مغاکي کنده و در آن برنج ذخیره نهاده بود و از رود کادیری ماهی بکثرت بهم میرسید و دیگر هر گونه مایحتاج هنگام شب از کوهستان داد ویده بدرقه پیادگان آورده میشد؛ جماعه مرهته بهبهانه اینکه تا نزدیکتر با اذوقه و علوفه گراییده باشند از سینا پتن خیام برکنده بر لب کادیری بمسافت پنج میل از سه یرنگ پتن رحل اقامت انداختند؛ چنان استیاض کرده می شود که ایشان پیشتر که انتقال از مخیم پیشین بانواب حیدر علی خان در خصوص آشتی پنهانی گفتگو داشتند زیرا که همین دوم روز پس از تبدیل مقام، صالح موقت در میان ایشان تصمیم نموده شد و روز سیوم صوبه سراسر را بکار پردازان حیدری تسلیم نموده و خیمه ها را برکنده از راه سراسر روانه بلاد خود گشتند؛ شیوع این بر اهل معسکر نواب نظام علی خان را در گرداب

اضطراب انداخت و آن امیر نسبت بدیگران بیشتر
 متوش و پریشان خاطر گردید نواب حیدر علی خان که از حال
 فطرت نواب باخبر بود و خواست تا درین فرصت در وحشت
 انگیزیش بیشتر کوشد افواج خود را از بنگر طلبید و از درون
 جزیره لشکر خود را بیرون کشیده در میدانگاه بر سر راهیکه بسوی
 سینا پتن میکشید فرمود تا خیمه ها زدند؛ این چالش دل سهرده
 تنک زهره نواب نظام علی خان را آنچنان متاثر و زیر دزبر
 گردانید که مطمح نظر نواب حیدر علی خان از ان بود و بزدی
 او را بران آورد که سخن نواب بسالت جنگ برادرش
 و نواب محفوظ خان و دیگر امیران را که همه شان هواخواه نهانی
 حیدر علی خان بهادر بودند. سمع قبول بشنود؛ چون رکن الدوله
 دیوان نظام علی خان بهادر معامله را دیگرگون می بیند و راه تقویت
 و تشجیع را بردل خواجه اش بسته می یابد بمقتضای حال درین باب
 پیشدستی نموده مصالح آشتی بر دعرض میکند تا بانواب
 حیدر علی خان طرح صلح و صلاح ریزد و خودش متکفل اتمام این مهم
 میگردد و بتمهید عذر لنای افواج انگریزی را بصوب مندراس
 روانه میکند تا در آنخنده به تخیر قلاع متصرفه نواب حیدر علی خان بکوشد؛
 جنرل اسمت از قرابین حال و مقام سرکار پی برد و تقریب
 را بسوی مملکت انگریزی غنیمت شمرد تا از تبادل ساوک

منافقانه نواب نظام علی خان بر کران باشد چه در صورت بودنش
 در ممالک حیدری احتمال آن بود که نظام علی خان او را حواله
 حیدر علی خان نمودی و آنگاه او را بجز تسلیم و انقیاد چاره نبودی؛ اینهمه
 مراتب را او بر کار گزاران دولت مدراسیه آنها نمود و حال
 بدگمانی خود را که نسبت بنواب نظام علی خان و دیوانش رکن الدوله
 میداشت اظهار کرد، و مصالح آشتی نمودن را بانواب
 حیدر علی خان بر نیکوترین وجه که ممکن باشد برایشان عرض کرد و گفت
 که اگر درین امر اهمال رود مقام خوف است که انگریزان
 به تنهایی متحمل بار اغراجات سنگین جنگ که در ممالک
 خودشان صورت خواهد گرفت گردند در همان زمان که کار گزاران
 مدراس از جنریل اسمتیه این خبر شنیدند نواب محمد علی خان
 از رکن الدوله برادر نسبتی خود دیگر گونه آگاهی اند و خست چه او
 بنا بیکدم تمام او را برنگاشت بود که نظام علی خان در جنگی که با حیدر علیخان
 بهادر دارد هر آینه بر سیل استمرار خواهد کوشید تا آزمان که او را
 بطریق اجبار بران آرد که او، لا اقل تمام نواح بنگلور و مالیم را برود
 و بگذارد؛ چنانچه کونسلیان مدراس بر اخبار محمد علی خان و ثوق
 نموده عرض داشت جنریل اسمتیه را بهیچ محمل ننهادند بلکه بدو
 نوشتند که بانواب نظام علی خان در همه چیز موافقت کند؛
 مادمیکه آن دیوان بی ضابطه و دورنگ که با محمد علی خان چنان

برنگاشتہ بود برادرش محفوظ خان را نزد حیدر علی خان فرستاده
 بذریعہ مکتوبی چنان اظهار نمود کہ من سیرنگپٹن بملاقات
 حیدر علی خان می آیم و چنان می خواهم کہ تمامی امور را کہ محفوظ خان گوشگزار
 او خواهد نمود بکام دل او بانجام رسانم ؛ نواب حیدر علی خان بدریافتن
 این خبر از بہرہ لجوئی و اعتماد نواب نظام علی خان فرمود تا شکر
 ادا از مخیم جدید بمعسکر قدیم باز گردد و دیوان او برنگاشت تا حاضر
 حضور شود و بسوداگران اذوقہ آور شکرش و دیگر مردم آن مملکت
 اشارت کرد تا اذوقہ و مایحتاج بلشکر نظام علی خان برند ؛ چون
 نظام علی خان مکتوب حیدر علی را مطالعه نمود فرمان داد کہ سپاہ ساز
 جنگ را فردہ مانند حیدر علی خان بہادر نیز درین باب اقامتی
 ادا کرد ؛ چون دیوان باعث شام تمام روانہ سیرنگپٹن گردید حاضر
 دربار نواب حیدر علی خان شد و پس از گفتگوی مختصر بمعسکر خود باز
 گردید و روز دوم رکن الدولہ باز بحضور نواب والا حاضر گشتہ بزودی
 سخنان وابستہ مصالحہ طعی نمود ؛ برین معنی اتفاق کردہ شد کہ طیبو سلطان
 دختر نواب محفوظ خان را بحالہ نکاح خود در آورد و محفوظ خان کہ پسر
 کتان نواب انور الدین خانست شرعاً مالک و فرمان فرمای صوبہ
 آرکات است و نواب محفوظ خان تمامی حقوق خود را بدادش
 طیبو سلطان البتہ تسلیم خواهد نمود و نواب حیدر علی خان و نظام علی خان
 با افواج متفقہ خود نواب محمد علی خان و ہواخواہان او را مقہور

خواهند گردانید؛ و تا آن زمان که قوج نواب نظام علی خان در کار باشد نواب حیدر علی خان شش لک روپیه ماهیانه بنظام علی خان خواهد داد؛ و در نشاندن و تعیین کردن قلعه داران در حصون و قلاع مفتوحه اختیار کلی در دست نواب حیدر علی خان خواهد بود و زمام قلعه داری و حکومت آن مملکت بدست میر محمد دوم علی خان برادر نستی نواب حیدر علی خان تفویض نموده خواهد شد تا او بنیابت برادر زاده اش طیبو سلطان بحکومت آن صوبه پردازد و طیبو سلطان مالک تمامی باج و غراج خواهد بود و محمد دوم علی خان پس از وضع اغراجات ضروری حکمرانی بقیه زر حاصل صوبه مذکور بدو اصل خواهد گردانید؛ رضاعی علی خان پسر چند اصحاب مرحوم نیز تمامی دعوی استحقاق خود را بنوایی آرکات و ترچناپلی و مادور ابرطیبو سلطان وا گذاشت ولیکن حیدر علی خان و طیبو سلطان التزام آن نمودند که تمامی مملکت تنجاور را پس از معزول گردانیدن راجه اش از حکومت آن بمکافات قتل چند اصحاب پدر رضاعی علی خان، برضاعی علی خان بدهند و در آخر هر دو نواب حیدر علی خان و نظام علی خان باهم اتفاق دهند استانی نمودند برینکه زنه از یکدیگر مفارقت نکنند بلکه باتفاق هم در آن بذل جهد نمایند که تمامی امور مندرجه عهد نامه حلی باتمام رسانیده شوند؛

پیشتر که توثیق عهد نامه که نواب محفوظ خان متعهد آن شده بود

موکب طیو سلطان برفتن معسکر نظام علی خان از بهر ملاقاتش
آماده ساخته شده و این موکب وجود پذیرفته بود از شش هزار
پیادگان گزیده که از آن شش هزار سپاهیان تنادر یا طو پاس
بودند و چهار هزار سوار چیده و قریب شش صد سوار فرنگستانی
متضمن بر سه صد نفر هزار و جزو اعظم از موکب خاصه حیدر علی خان
نیز برین جمعیت افزوده شده؛ چون محفوظ خان از توثیق عهد نامه
پرداخت رکن الدوله با هداایای عزیمت مراجعت نمود و محفوظ خان
همراه او گردید؛

این معنی بدشواری استوار کرده خواهد شد که هنگام روانه گردانیدن
طیو سلطان را بسوی نظام علی خان، حیدر علی خان بغایت دل گرفته و
پریشان خاطر گشته بود و بدوستان و امرای خود میگفت که من از غداری
و دستگیری نظام علی خان در مقام هراسم زیرا که آنکس که برادر
خودش را بر دست عیاران کشته ای پسر مرا ابقا خواهد نمود
یا کم از نیکه مرا مقام تشویش نیست در نیکه او پسر مرا از راه
غدر نزد خود مقید دارد تا مرا ازین رهگذر بزور بر آن آرد که من بدو مبالغ
خطیر از بهر استخلاص او بدهم یا بوادان گرانمایه مرز و بوم بدو سر
فرد آرم القه من پسر خود را بدست نابخجاری می سپارم که
نزد او هیچ عهد و میثاق یا سوگند و یمین را وقعت نیست (همانا این
گفتگو دیگر بسیاری کارهای حیدر علی خان برانست بر این معنی

که یکی از نقایص او فرط محبت بود بفرزندان و قریبانش (ولیکن از جهت تقویت و دلاستایی رضا علی خان و میر فیض الله خان که فرمان داده شده بودند تا همراه طپو سلطان بروند و متکفل اینمعهنی شده که ایشان جان خود را اولافه خواهند نمود پیش از آنکه آسیبی بفرزند و لبندوی رسد ، و تصور پردلی سپاهیان و سپهدارانِ مرافق ، اوبرخصت نمودن فرزندش همدستان شد ؛

چون این موکب مختصر بمقام سیناپتن رسید ، تمامی افواج نواب نظام علی خان خاصه انگریزان ، سپهداران و عامه شکریان بمشاهده چابکی و چستی سپاهیان این موکب در شگفت فروماندند اگر چه ایشان احوال سپاه نواب حیدر علی خان شنیده بودند در محلیه ایشان نمیگنجید که چگونه هندوستانیان که در ورزش فنون سپاهیکری ناقص و ناتمام اند بدین نظم و نسق سنجیده خواهند کوچید و تبدیل اوضاع صفوف بدین چستی و درستی بعمل خواهند آورد ، خوبی و درخشانی اسلحه و البسه شان در نظر ایشان عجیب و غریب می نمود و تو زک و شکوه سوار ی حیرت ایشان می افزود ؛ همینکه ایشان در خیمه افتاد آمدند سپهداران لشکر نظام علی خان بدین سرکردگان حیدری آمدند و عمدگی و شوکت و شکوه موکب را ستودند ؛

روز دیگر نواب بسا لتجنگ برادر نظام علی خان بهادر بزیارت

طیپو سلطان آمد رکن الدوله و اعظم دولت نظامیه همراه او بودند روز آینده طیپو سلطان باتسامی کوکبه خویش بنجیمه نواب نظام علی خان رفت و نظام علی خان در غایت تکریم و تعظیم و احترام او کوشید پس از طی لوازم رسم و مدار نظام علی خان بزودی بقیه افواج انگریزی را رخصت کرد و گفت که عهد هواخواهی و همدستانی که در میان من و نواب حیدر علی خان منعقد شده هیچگونه نزاع و خصومت در میان ما باقی نگذاشته بنابراین اکنون هیچ حاجت بنجدمت و چاکری شما ندارم و بگورنر و کونسلیان مدراس خواهم نوشت که ایشان تا بکدام مقام و سرحد باز پس گردند؛ پس از انعقاد این عهد و میثاق همدستانان نواب حیدر علی خان بوکیل خود میناجی پندت که در مدراس بود نوشت و اطلاع نامه بدو فرستاد تا بگورنر مدراس برساند؛ مضمون این اطلاع نامه این بود که نظام الدوله و حیدر علی خان نیکو آگاهی دارند که محمد علی خان بیاعثه تصرف و فن و فریب که همواره بر روی کار می آرد مصدر این همه زحمت و محنت شده است که تمامی هندوستان را پریشان حال و مضطرب گردانیده و خواسته بود که مصاف جنگ

* حیدر علیخان زفهار از یذمعنی بختبر نبود که محمد علیخان گماشته و دست کاشته انگریز است و در امور ملنداری هیچگونه دخل و تصرف ندارد و لیکن بدینگونه برنگاشتن او میخواست که سلاح ایشان را بر خود شان استعمال کند ؟

باید ر علي خان آرايد ، تا اينكه ايشان اکنون او را از تمامی آن مرز و بوم
 بی بهره و محروم گردانیده اند که او از دار ثانی شرعی بغصب برگرفته بود
 بنا بر آن ايشان چنان مناسب دانسته اند که انگریزان را متنبه
 گردانند که ز نهارا زین پس از اعانت نمودن و کمک
 دادن دي در آینده اجتناب کنند و از ايشان درمی خواهند که افواج
 خود را که بدان بحراست و حمایت قلاع متعلقه آرکات یادگار
 نواح که محمد علي خان بغصب گرفته است می پردازند باز پس
 طلبند ؛ با اینهمه چون معلوم است که این قلاع و بوم و دیر بازاری مبالغ
 زر محمد علي خان نزد ايشان گرد داشته است حیدر علي خان پیغام داده
 که این مبالغ شرعاً واجب الادا را من ادا خواهم کرد ؛ اینمغنی
 بآسانی توان دریافت که اینچنین اظهار و اعلام جنگ که بار
 تمامت اخراجات آن ، دولت انگریزیه را خودش بلا شرکت
 غیر مستعمل بایستی شد در تحیر و تشویش افزودن کار گزاران آن
 دولت هیچ تقصیر نکرده باشد ، زیرا که این اظهار متوجه املاک
 انگریزان بوده نه محمد علي خان که آن سکین بنده انگریزان از نوابی
 همین نام داشت و بس نه خداوند شکر بود و نه زر ،
 از جمله تدابیر ملکی انگریزان در هندوستان در آن روزگار سه راه
 گردیدن و تا توان سنگ تفرقه انداختن بود در عزیمت هر امیری
 از امیرانش که مطمئن نظرش توسیع حوزه ریاستش بوده باشد

مبادا که استعلایش عائق منصوبه شان گردد، بنا بران دولت
 مدراسیه از دیر باز از نواب حیدر علی خان وسرعت فتوحاتش
 همواره سهمزده می بود، بازای واسپردن نظام الدوله چهار سرکار
 شمالی را بانگیزیان ایشان عهد کردند تا دوازده صد سپاهی فرنگستانی
 و یک قشون از سپاهیان هندوستانی از طرف خود منضاف
 لشکر نظام الدوله نمایند؛ بسرکرده این سپاه جنرل اسمت
 چنان اشارت رفته که تخم بدگمانی و دسواس از جهت فتوحات
 روز افزون حیدری در دل نظام علی خان پاشد و در تحریض رکن الدوله
 دیوانش بر جنگ نواب حیدر علی خان و تطبیع وی بردستیاب
 ساختن آن غزاین و دفائن بی حد ویشمار که حیدر علی خان از ممالک
 کنره و ملیبار فراهم ساخته است کوشد؛

مقصود دولت مدراسیه در آن زمان همین بود که در توقیف و تشییق
 فتوحات حیدری کوشند تا دسواحل ملیبار و آن بوم و بر متعلق میسوز که
 آنطرف بیرون بالاگجیات است بدیشان واگذارد، و دیگر
 ممالک در تصرف او باقی باشد تا حکومت آنچنان حیدر دل
 و جنگ آور، در میان ممالک مرهته و آن خودشان حائل باشد
 و سپر، دایشان از تاخت و تاراج مرهته تا توان ایمن؛

دراپوای ساحت جماعه فرانسیس از مداخلت نمودن
در جنگ حالی؛

پوشیده مباد که درین جنگ که نواب حیدر علی خان اعلام آن
داده جماعه فرانسیس را چنانچه انگریزان گمان میکنند هیچگونه
مداخلت نبوده؛ اینمغنی نیکو متحقق است که حیدر علی خان یا که ام
منصبداروی را با این جماعه در باره امور جنگ حالی هیچگاه مراسلت
و مکاتبه در میان نبوده؛ بلکه بعد از انعقاد صلح و صلاح در میان
حیدر علی خان و نظام علی خان، صورت گرفته؛ راستی و حقیقت
مرا فرو نمیکند اردتا ازین حرف تن زخم که بنای مراسلت
در میان ایشان بدین دو مکتوب آینده هماده شد که یکی از آن از
نواب حیدر علی خان و دیگر از رضا علی خان بود و این دو مکتوب
بسر کرده قشون فرنگستانیان حیدری حواله نموده شده بود تا او بگورنر
پانده پجیری بفرستد خلاصه مضمون آن هر دو مکتوب این بود؛

نواب حیدر علی خان در مکتوب خود بدین نمط شکایت میکند که انگریزان
بدون باعث از بواعث ناخوشی و ناشادمانی دپس از پذیرفتن
سیاری از دداعی لطف و مهربانی از من در صدد تباهی و خرابی
من شده بودند و بهرگونه بندش و سازش با صوبه دار دکن نظام
علی خان و جماعه مرهته بر غم من عهد و پیمان بسته چنانچه افواج متقه

برجوار و دیار من یورش آورده بودند و علتی که ایشان را برین کار موجب شده بحزین و تاراج کردن اموال دیگران امری دیگر نبود ولیکن من بحکمت عملی عهد بسته ایشان را داده و جمعیّت ایشان را بر ایشان ساخته ام بسبب در ساختن و هندوستانی نمودن بانظام الدوله تا باتفاق یکدیگر بر جماعه انگریزان و محمد علی خان که محترض ایشان است شکر کشیم و آتش برافروخته ایشان را فرو نشانیم، چون پیش ازین ایام بحماییت و امداد جماعه فرانسیس در مدافعه همسین دشمنان کوشیده ام و پانده یگیری را از تطاول شان محفوظ داشته اکنون میخواهم که جماعه فرانسیس درین جنگ برحق و بجاد ریار یگیری من قصوری نورزند اگر چه میدانم که در میان فرانسیسان و انگریزان درین سال ۱۷۶۷ ع مصالحه صورت گرفته است ولیکن تا آئین که فرمان بادشاه فرانسیس درین خصوص نرسیده است میخواهم که ایشان کمک بمن بفرستند اگر این خدمت از ایشان صورت گیرد خیلی مرهون منت خواهم شد دیگر امور از مکتوب سپهبد ار فرانسیسی که من برو اعتماد کلی دارم حالی ایشان خواهد گردید و آنچه ادا از طرف من برنگارد ایشان آنرا چنان دانند که من خود نوشته ام؛

و میرزا علی خان چنین برنگاشته بود که خاندان من از ان تاریخی که جماعه فرانسیس تخت در هندوستان بود و باش اختیار نموده بودند

با ایشان همواره ارتباط داشت و در هواداری
 ایشان بود که پدرم کشته و مادرم بدراس با سیری برده شد
 و من خودم هرگونه ملک و مال بی شمار بر باد دادم؛ حالا فرصتی رخ
 نموده که بدان چنین امید دارم که بامداد دوستانم گونه تلافی مافات
 صورت گیرد؛ درین خصوص مر جواز هواخواهان قدیم من که جماعه
 فرانسسیس اند چنانست که اعانت و رعایت از من دریغ
 ندارند دیگر خصوصیات بواسطه سپهدار فرانسسیس ملازم
 نواب حیدر علی خان که محل اعتماد منست واضح ایشان
 خواهد گردید؛ این خطوط را منشی سپهدار فرانسسیس که مردی بغایت
 معتمد علیه بود برد از بهر تصدیق آن اعتماد که این دو بزرگوار بر سپهدار
 فرانسسیس داشتند آن سپهدار مکتوبی از طرف خود با آن دو
 مکتوب روانه ساخته بود؛ دران مکتوب آن سپهدار پس
 از تقریر عزیمت هر دو نواب بر یورش آوردن بر سد اطل
 کار و مندرل چندی و چگونگی هر دو شکر را بتفصیل رقم کرده بود
 و آنگاه از بهر اعلام آگاهی خودش بر حقیقت کار کیف و کم افواج
 انگریزی را بیان نموده و دران مکتوب مبرهن ساخته که از حیث
 امکان پیرو نیست که انگریزان از مفاسد این جنگ یکسر خود را
 محفوظ دارند زیرا که فتوحات پیشین این طبقه در حربهای ممالک
 شمالی هندوستان دیگر گونه بود و این جنگ دیگرگون ازینرو

که آن عروب در حدود سواحل یا کنار رود گنگ واقع شده بود که حمل و نقل از دقه ضروری و ساز و سامان جنگ و کمک براه تری بآسانی صورت گرفته برخلاف جنگ حالی که در خشکی دور از دریای واقع خواهد شد که در آن هیچ رود شایسته چهار رانی نیست و قلاع محافظ از یکدیگر بر مسافت بعید واقع و تمامت مصالح جنگ منوط بر جنود سواران که لشکر انگریزی از آن یکسر خالی است و افواج حیدری زنهار مانند جوشش دیگر امیران هندوستان نیست که هر ساله در آن در دست اختیار رساله دارنی می باشد بلکه تمامت امور لشکری در قبضه اختیار و کفایت یک شخص است و اگر جماعه انگریزان اعتماد بر شنجون و حملات ناگهانی یا دغا بازی سپهبداران حیدری و خیانت شان کنند گمان خود را خطا خواهند یافت زیرا که چون زمام ایمنی و عراست لشکر بدست خودم و اسپرده شده است باتمامی و ثوق و اعتماد می توانم وعده کردن که از هیچگونه حمله دیورش ناگهان بران دست نخواهند یافت و اما خیانت و دغا که در لشکرهای هندوستان اکثر صورت میگیرد و در لشکر حیدری زنهار احتمال این نمط خیانت نیست زیرا که هیچ سپهبدار از سپهبدارانش رساله یا قشونی از آن خود ندارد تمامی منصبداران و سواران و پیادگان همین یک خواجه فرمانفرما دارند و بس؛ و آن سپهبدار نامه خود را برین ختم میکنند که

چون نواب حیدر علی خان درین جنگ مظفر خواهد شد یکبارہ
تجنّب و کناره گیری از امداد طرفین جنگی بغایت مناسب و قرین
مصلحت نخواهد بود زیرا که اینگونه تفرّد هر دو فریق را ناخشنود خواهد
گردانید بنابراین چنان قرین مصلحت می نماید که ملکی مختصر حیدر علی خان
بهاور فرستاده شود و وعده امداد شایسته داده و در اینهای آن
اختیار است چنانکه مقام اقتضا کند تاخیر توان انداخت بوانمودن
اینکه باو مخالف از آمدن جهازات افواج مانع یا عایق گشته و لیکن
چون جمعیت سپاهیان پانده پیری اندک است و بنابراین مدد
گمرانمایه فرستادن میسر نه همیشه رکفایت خواهد بود که چند
منصبدار و گولند از پخته کار ملحق لشکر حیدری گردانیده شوند بدین
ادعا که ایشان از گورنر آرمقام گریخته پیوسته اند تا هیچگونه احتمال
بدنایی بقوم فرانسیس که اهتمام شان در دیدن کاشش اقتدار
انگریزان در ممالک هندوستان است راه نیافته باشد دیگر
آنکه این رهبری خیر گال بادشاه فرانسیس بملاحظه عنوان دلادرانه
جنگی حیدر علی خان خاصه چینیکه او درین جنگ فیروز و مظفر خواهد شد
چنان قرین مصلحت می بیند که بخدمت گورنر بطریق تدبیر

• زیرا که نواب حیدر علیخان و رضا علیخان درخواست کمک از فرانسیس بطریق
مجازات خیر خواهی پیشین خود نموده بودند و محمد علیخان از ایشان مسألت
امداد و اعانت کرده بود ازینجهت که برحسب عهد و پیمان بسده مقام فونطنی بلایو
نوابی آرکات بروی مسلم است ؟

ملکي و صواب اندیشي عرض کند که در تخصیص و استحکام پانده یجیری هر قدر زودتر بکوشد اگر چه درین باب همیشه ریسور باشد که خندق آن صاف کرده و دیوار گرداگرد آن برآورده شود و چند توپ بر بروج آن در چیده زیرا که اگر حیدر علی خان نزدیک پانده یجیری خواهد آمد و آنرا بی حمایت و عراست خواهد یافت زنهار پاس و رعایت علم فرانسیسان نداشتہ تمامی توپخانه و دیگر اشیای جنگی بزدل خواهد گرفت و این را یکی از مجازات آن اعلت و کمک خود خواهد پنداشت که پیش ازین با جماعه فرانسیسان بتقدیم رسانیده بود و اگر هیچ بی حرستی و عدم مراعات علم بادشاه فرانسیس صورت گرفت شمار ادا ثقی باید بود برینکه مافرنگستانیان که در لشکر حیدری می باشند یار دیگر جماعه سپاهیان آنقلعه در مدافعه افواج حیدری خواهیم گردید؛

خاتمه مکتوب برین دو سخن مصالحت آمیز کرده شد که خریدن برج و دیگر اذوقه و علوفه را ذخیره نمودن از لوازم قلعه داری باید شد زیرا که در اینجا غزیمت تصمیم نموده شده که تمامت نواح و دیار کرنا تک بفوج سواران و حشر ناموظف تاراج و سحیراغ گردانند و ارسال نمودن موشیرب یا دیگر کس را که نزد نواب حیدر علی خان قدر و اعتبار داشته باشد از بهر برانگیختن ملاطفت و خیر سگالی نواب و الاجناب و هواخواهانش شایسته مقام

و مناسب حال باید پداشت ؛ بوصول این مکاتیب گورنر
پانه یحیری خیلی شادمان گردید و هرگونه ترس و هراس که از طرف
نواب موصوف داشت از خاطرش مرتفع گردید و لیکن از
رهگذر تاکید ممانعت هرگونه جنگ و جدال خاصه با انگریزان که گورنر
پانه یحیری از کنپنی فرانسیس داشت اینچنین پاسخ پرداخت که
هرگاه موکب حیدری درین حدود خواهد رسید ز بهار در ادای مراسم
اعزاز و اکرام بار سال سفارت از خود بقصور راضی نخواهم گردید
و لیکن از جناب نواب بسیار شرمساری دارم که طاقت
ارسال کمکی بر رغم جماعه انگریزان در خود نمی یابم ازینرو که
میان انگریز و فرانسیس درین روز عهده آشتی و صلاح آچنان
توثیق یافته که بر شکستن آن بدون حکم جدید بادشاه فرانسیس
یار اندازم ؛ دیگر امور تفصیل طلب سپهدار فرانسیسی بمعرض
اعلام حیدری در خواهد آورد ؛ و مضمون پاسخ نامه رضاعلی خان
بهادر نیز مقتضی همین مضمون بود و در جواب نامه سپهدار ملازم
نواب موصوف گورنر پانه یحیری بدو اینچنین خطاب میکند
که آینده از این گونه مراسلت مرا معاف دارید و چنان قرین
قیاس می نماید که افواج متقه نوابین درین جنگ برا انگریزان مظفر
و فیروز نگر دند و من هیچگونه توانائی بر امداد ایشان ندارم زیرا که احکام
موکه از فرمانه من بمن رسیده که ز بهار متقددی سلوک راه خلاف

انگريزان و محمد علي خان نگر دم و از شما التماس ميکنم که بحضور هر دو نواب اين اسباب را عرض کنيد و در شتي آبای مراد را عانت شان. سخنان چرب و شیرین بر دلهاي ايشان نرم سازيد و نیز التماس ميکنم که ازین پس بتصریح کتابتی از شما بعمل نيايد وليکن اگر بطريق رمز و اشارت بوساطت موشير م از رد داد آنجا اخبار صورت گيرد موجب خوشدلي من خواهد گرديد؛

دروانمودن صورت حال لشکر و مملکت برسبيل
ايجاز دران زمان که افواج متفقه متوجه يورش
کرناتک بود؛

پس از آنکه نواب حيدر علي خان جزم کرده که بر سواحل کرناتک با افواج متفقه فرود آيد هر گونه عزم و احتياط را در رخنه بندي هجوم اعادي از ديگر اطراف و جوانب بعمل آورد، و بصوابديد سپهدار فرانسيسي از اراده ساختن جيشی از پيادگان فرنگستان که مسموح نظرش بود باز آمد زیرا که برون از حيز امکان بود که آنمقدار ازین جماعه فراهم آورده شوند بنا بران رايش بر نمغني قرار گرفت که تمامي سپاهيان فرنگستاني را در ميان هزاران يادراگونان يادرميان توپخانه درآرد و بجز آنکه مضبدر سپاهيان تادروطوپاس

ساخته شدند و همین جمعیت از برای مقابله سپاه انگریزان مقرر کرده شده بود توپخانه شکر حیدری بسیار بزرگ بود و افرادی اسباب جنگی بدان مرتبه که زنه از عین اسکان افواج فرنگستانی ببردن بود که همراه خود دارد؛

چون افواج شکر هندوستانی همواره بنگاه گران میدارد که آنرا از رگدان و شتران برمی کشند و علاوه آن سوداگران و پیشه‌وران گوناگون همراه شکر می باشند که ایشان باربرداران مختلف دارند نواب حیدر علی خان چنان حکم داده بود که تمامی این جانوران بارکش یک گوله توپ بپزند و عهده جوابدهی آن بر مالکان شان متعلق باشد؛

جمعی از اراذل طبقات ناس که در هندوستان بسیار اند و اکثر بود و باش ایشان در شکر که معموره ایست روان، نواب و الاجناب این طبقه را اجازت داده بود که پیر و افواج باشند و چوب و دیگر هر چیز ضروری که ایشان فراهم توانند آورد بر شکر یان بفرودشند و جمعی کثیر از ایشان نوکر داشته شده بودند تا بکار هموار گردانیدن راه و منهدم ساختن حصار و نقب زدن و غیره پردازند و ایشان بسیار بکار آمد بودند در برآوردن انگ و دمد و مورچال هنگام محاصره؛ هر گونه ساز و آلات توپخانه و غیره و تا گرفته شده بود تا هیچگونه تاخیر در طی طریق صورت نگیرد و با هر یک ضرب

توپ یک فیل همراه گردانیده؛ هر گردون ساز و سامان جنگی
کش دو صد لقمه باروت و گوله توپ و دیشمار تونته بندوق
میبرد و هر یک قشون از سپاهیان تاور دو تا غرب توپ
همراه داشت؛ و نواب و الافطرت در باره عراست و حمایت
امور مملکت خویش هیچ دقیقه فرونگذاشته بود تا در غیبت او
رخنه و فساد در آن راه نیابد؛

بببب مصالحه موقت که با جماعه مرهته کرده و عتقه هواخواهی که با نظام
علی خان بسته از هر گونه خابان از طرف دشمنان بیرونی خود را
فارغ و آزاد ساخته بود مهتران قوم نائر را برد بوم خاصه شان
و اسپرده بود بر اثر شرط که غراج سالانه بسرکار حیدری رسانند
یا یکجا جمع کنند و تمامت افواج خود را از حدود ملیبار نزد خود طلبیده؛

* ایذه معنی شایسته ملاحظه است که فیلان لشکر چه قدر بکار و مفید می باشند و بچه
شعور و هوشمندی کار خود را بانجام می رسانند هنگامیکه ضربی از توپ را بالای کوهچه
بایستی برو فیلی که از پس آن می باشد آنرا بپای خود بر میدارند هنگامیکه نرگاو
از برای نفس راست کردن و امی ایستند و اگر ضربی را از بالا بپائین بایستی آورد فیل
آنرا بوسنی که در خرطومش می بندد از فرود افتادنش نگاه میدارد؛ اگر بار در جای
بند میگردید یا ضربی سرنگون می افتد یاد زمین می محکم فرو می ماند فیل بیابری
نرگاو را بطور شایسته می پردازد؛ یکی از منصبداران نقه که در انزمان میجر توپخانه
بود تقریر میکند که فیلی را بچشم خود دیده بکلیه توپی در رهگذار و امانده بود و نرگاو
با همه چوب و ضرب خوردن از بر کشیدنش سربازده آنفیل تاب این تماشا فیآورده شاخی
از درخت شکسته نرگاو را آنچنان زد که آن کار افتادگان را به کار در آورد؛ هنگامیکه
توپ نزد مورچال آورده می شود فیل بی یابری بیرون می آنرا خودش در رخنه
گاهش می نهد؛

درین روزها ساخته ناگهانی که ز نهار متوقع حیدر علی خان بهادر نبود
 بظهور آمد که چون نواب موصوف از کوننباتور بدارالملک
 سریرنگپن آمد چنان حالی او گردید که نندراج باغواهی ندیمان مفسدش
 پنهانی بامر هتّه و انگریزان در ساخته نسبت بوی بد سگالی را
 بنیاد نهاده است نندراج دران روزگار در میسور که قلعه ایست
 برافت و فرسنگ از سریرنگپتن و در میان آن بروم
 که جاگیر او مقرر شده بود اقامت داشت نواب حیدر علی خان
 باستکشاف این ماجرا بغایت پریشان خاطر گردید و خواست
 تا در آغاز آن ساخته کارش بانجام رساند و درخت فتنه را از بن
 برکنند پیش از آنکه ریشم دو اند بنابران جاگیر سه لک هون
 سالانه که بطریق مدد معاش ذات راجه داده شده بود حالا قرق
 کرده شد هیچکس را بجز جاسوسان حیدری یارای آن نبود که
 درون در دازه های شکوی راجه تردد نمایند؛ اکنون بر سر عرف
 مقصود باید شد؛

چون تمامی اسباب و ادوات جنگ آماده و ساخته گردید
 هردو لشکر در حرکت آمد لشکر نواب نظام علی خان راه هسکوه
 پیش گرفت و نواب حیدر علی خان براد شهر منگلور
 کوچ کرد؛

چون هردو لشکر بقرب آن شهر رسیده ظاهر آن را مغرب

خیام ساخت مجمع شورا منعقد شد نواب بسالتجنگ در رکن الدوله
و دیگر سپهداران و سرکردگان افواج شریک این کنگاش
بودند آرای ارباب شورابرین متفق گردید که هر دولت کرمواره
جدا از یکدیگر کوچ کنند مگر بهمان دوری که ازان باعنت و امداد
هم تواند پرداخت و در تمامی کارزار سپهیم و یاور یکدیگر توانند بود
و لشکر حیدری در کوچیدن مقدم باشد تا آن زمان که از کوهستان
بگذرند و چون در مملکت آرکات رسند دیگر بار باهم درین باب
اندیشیده شود که ازین دو طریق کدام بغایت پسندیده
است که باهم آمیخته طرح جنگ با عریفان اندازند یا جداگانه ؟



دروانمودن اینکه آنچه داستان نگار از آثار پودلی
و تدابیر جنگی نواب حیدر علی خان بهادر و وابسته
حروب آینده می نگارد بچشم خودش مشاهده
نموده بود ؛

از بهر واضح گردانیدن عنوان و فطرت و کمالات حیدر علی خان بهادر
وابسته شیوه جنگ و پیکار ، و انمودن گوناگون چالش و حصار
و حرب و کارزار که نواب بنفس نفیس بدان اشتغال
داشت شک نیست که خیلی مفید خواهد بود ، خاصه و انمودن
خصوصیات آن کارزار که در میان نواب حیدر علی خان و جماعه

انگریزان صورت گرفته در اقم حروف بچشم سرش مایه کرده
 و بچگونگی آن نیکو بینی برده زیرا که نسبت بدیگر حروب که نواب
 موصوف بامور وابسته آن قیام نموده درین نحو جنگ که او را
 با عریقان غالب در شیوه های کارزار و نیکو ماهر در هنر و ورزش
 حرب و پیکار روداده هنر و کمال ادیشت تر بمعرض ظهور رسیده ؛
 بر خصوصیات آن حرب و قتال که در میان نواب حیدر علی
 خان و جماعه انگریزان مابین سال ۱۷۶۷ء و ۱۷۶۹ء واقع شده
 بآسانی قیاس توان نمود حال آن جنگ که در سال ۱۷۷۹ء آغازیده
 بود و مولف اوراق در آن حاضر بوده ؛ و از همین جهت سرگذشت
 این حرب را بتفصیل بیان نمیکنم زیرا که سر رشته روایات
 وابسته این جنگ یکسر بانگریزان می پیوند و آن شایسته
 اعتماد نیست زیرا که این چنین روایات اولاً از راه تلمیح در
 هندوستان از بهر فریفتن کار گزاران دولت بر طنبه ساخته و پرداخته
 و آنگاه در فرنگستان بر حسب اقتضای حال و ضرورت منخذه
 گردانیدن مردم آنجا نظم و ترتیب داده میشوند ؛ آنچه درین خصوص
 رنگ راستی دارد همین مکتوب جنریل کو طاست که بذریعه
 آن بر احوال نواب حیدر علی خان در آن زمان آگاهی بهم میرسانیم
 یعنی که حیدر علی خان بهادر خداوند کنگاش یا شور است ، و در نوامبر
 سال ۱۷۸۱ء در یک وقت چار قلعه را تنگ محاصره نموده بود

و جنرل کو طراز مدراس کوچ کرده تا محصوران آن بتنازع را با ذوق
 یاریگری نمایند، ولیکن چنانکه باستی بر اتمام آن مقصود توانا نگردیده،
 و دشواری دستیاب نمودن قوت لایموت از بهر لشکریان
 ادرابران آورده که لشکر خود را بجوار مدراس باز پس آرد؛ و در
 اثنای کوچ، افواج او همواره از دستبرد سواران و آتشباری
 توپخانه حیدری اذیتها کشیده و رنجها دیده بود؛ و اگر چه میگوید که او
 در چهار جنگ مرد آزما که بانواب حیدر علی خان جنگیده فیروز گردیده
 ولیکن هیچ ذکر نمیکنند که او درین جنگها سیران یا نشان درایت
 حیدری را بدست آورد یا نه؛ و بر تمامت این ماجرا همین می فرماید که
 او کرنیل کرافورد را بحضور کونسل مدراس میفرستد و او
 درست و راست احوال اینجاعرض خواهد کرد؛ ازین مکتوب
 همین استنتاج نموده می شود که انگریزان در جنگ و جدال
 زاینده انواع و در دسر و اختلال در امور حال و هراس سوء مال
 مبتلا گشته اند و این خود متوقع است که بیاریگری جماعه فرانسیس
 تمامت مملکت آرکات بتصرف نواب حیدر علی خان
 در آید؛

از درست اخبار که از لشکر نواب حیدر علی خان رسیده حال
 تسخیر چیتل در رک و خصوصیات مجلس شور که پیش از
 در آمدن در آرکات منعقد گردیده بود در یافته شد که درین خصوص

رایها زده شده بود که آیا حالی تاخت آوردن نواب ،
 برانگیزان قرین مصلحت است یا بعد از در دافواج فرانسیس ؛
 شق پنین پسندیده اصحاب شور آمد و نیز مقبول
 منصبه داران فرنگستان ، ولیکن رای طیپو سلطان مخالف این
 آرا بود که او برین معنی اصرار داشت که چون نواب بسیار
 بنهید انگریزان بحمله دیورش آوردن پرداخته است اقتضای
 تمکین و ثباتش همین خواهد بود که از اقتضای آن باز نایستد ، طیپو
 سلطان بدان دلگرمی و مردانگی در پردرش این سخن کوشید
 که تمامی ارباب شورابادی هندستان گشتند ؛ همین شاهزاده
 اقبالمند در جنگ کوهستانی که دران کرنیل سیلی اسیر و فیسحر
 صاحب کشته شدند و چند هزار کس از افواج انگریزی مقتول
 و اسیر گشتند ، پریشانی انگریزان بسبب پریدن
 عرابه های باروت مشاهده نموده با جماعه سوارانش برایشان
 چون قضای آسمان فرد ریخته مصدر فتح و فیروزی شده بود ؛ و هزیمت
 کلی آنجنود که قائدش کرنیل برالی بود نیز از آثار غزایم طیپو سلطان
 است که مانند اسکندر رومی در سن هجده سالگی آغاز قهر اعدای
 و کسریوش و عساکر نموده در ساوک شاهراه آن پردل نامدار بر سیل
 استمرار میکوشد از ادضاع او چنان می نماید که یکروز با آن میل
 کامگار هم در کار نامه مردی و مردانگی دهم در کثرت فتح و فیروزی

دم سادات و برابر ی خواهد زد؛ مادامیکه نواب حیدر علی خان را با فدایتوس مقدونیه می توانیم تشبیه دادن که آنچنان سپاه فراهم آورده بود که نیکو معین فتوحات فرزند ارجمندش گردید و تمامی ریاسات سرکش و غیور ممالک یونان را مغلوب و مقهور گردانید؛

در تبیان چگونگیهای ممالك و افواج نواب حیدر علی خان بهادر و هواخواهانش، و خصوصیات ممالك و جیوش جماعة انگویزان و هواخواهان شان در آن زمان که بنای جنگ و پرخاش در میان نهاده شد؛

اکنون بر سر حکایت حال باید شد و از آن جنگ و جدال روایت باید نمود که در میان سال ۱۷۶۷ و ۱۷۶۹ واقع شده و راقم اوراق شاهد احوال آن بوده، این عرب و قتال که در صد تبئین چنانیهای آن حالی می باشم در تواریخ هندوستان و مآثر مردمان آن، بهره ایست بغایت گرانمند که در آن مردم فرنگستان در هندوستان ادل بار از هندیان طالب صلح و آشتی شده اند؛ و پیش از روایت نمودن خصوصیات عرب و ضرب، مناسب می نماید که بر مکتب و اقتدار و عدت پیاده و سوار فریقین جنگجو در آن عرذ زمان که تلاقی فزاین متجادل ردی نموده، بر سیل

اجمال است مار کرده آید؛ ممالک مستقره نواب حیدر علی خان در سال ۱۷۶۷ هجری که بنای جنگ با انگریزان نهاده شد بدین تفصیل بود، مملکت میسور، و صوبه بنگلور که پیشتر ازین از مضافات مملکت میسور بود، و همگی آن خطط که بنام مالیم یا کر ناتک مشهور است و بر تمامی ادویه و جبال از انبور و ترچنابلی ناماده را، و ترانکور و سواحل ملیبار محتویست و شهر سراسر، و شانور و کمرپه و کنول و مرزدبوم بالا پور، و ریاست کوچاک بنگر، و کشگیری و دهگیری و رنجنگر و غیره و مملکت کنره که ممند میگردد از راس راسه بسوی شمال تا سرحد بیجاپور؛ و حکومت سواحل ملیبار و جزائر مالدیوه؛ از عظیم مزایای ممالک نواب حیدر علی خان یکی این است که همگی صو بیجات و نواح و اقطاع این ممالک با هم متصل اند و پیوسته و آن سرحد قلمرو دولت حیدری که مجاور سرزمین حکومت انگریز است بکوه سمان و داخل تنگبار مصئون و محمدرس؛ اگر روایت عامی در خور اعتبار باشد ممالک نامبرده بر آن مقدمه از قلاع و دژهای کلان و کوچک محتویست که عدت آن از هزار متجاوز می باشد؛ و آنچه بچشم مشاهده نموده شده می توانم گفت که بسیار است و در هر یک ازین دژهای کلان و حصنهای حصین دو گونه سپاه از بهر حمایت و حراست مقرر اند یکی سپاهیان لشکری که همواره بر سبیل تبادل در مقام ارتحال

و انتقال می باشند و زنهارد در یکجا تادست متبادی نمی پابند؛ و دیگر سپاهیان قلعه دار که در یکجا اقامت میدارند و از عداد افواج خانگی اند و در ای کو چک را همین قسم سپاهیان حراست می کنند و بر تقدیر سونوح واقعه حمایت طلب سکنه کوستان سلاح میگيرند و خود را در قلاع می اندازند؛ و در حراست آن چنان بذل جهد و جانفشانی بکار می برند، که بدون محاصره شدید انفتاح آن دشوار می نماید ازین قلعات آنچه از بهر حمایت از تاخت جماعه مرهقه ساخته شده بروج دارند و محفوف اند بکنندک و حصار و بسیاری از آن به پشته های سنگین استوار دست تحکم گردانیده؛ همه حصون واقع این ممالک نیکوتر میسم و اصلاح می یابند خاصه از آن زمانه که از آن دولت حیدری گردیده اند؛

در تمامی قلمرو این دولت برنج و دیگر چیزهای در بایست حیات و از هر گونه مواشی گاو و میش و گوسفند و فیل بکثرت پیدا می شوند اسب و اشتر اغلب در آن ممالک از دیگر کشور می آرند؛ و نواب حیدر علی خان بحکم سلیقه خدا داد در خصوص استعمال زر بمحال شایسته، خیل خیل اسپان گزیده و حلقه حلقه فیلمان پسندیده که جانداران بغایت سودمند و بکار آمد جنگ و پیکار اند در سرکار خود میدارد؛ علاوه اسپان و فیلمان که در استعمال شکریان و مردان کارزار اد می باشند ایانخی یا گله کلان

از اسپان قریب بیست هزار و حلقه از فیلمان بقرب ششصد در
دلت و چراگاهها همواره موجود می باشند تا بوقت حاجت کار
بدرماندگی نکشند؛ و نصاب شایسته ازین جانداران نافع پیوسته
حاضر و آماده بوده باشد؛ حیدر علی خان بهادر ز بهار در خریدن این جانوران
که سوداگران از ممالک دور و دراز نزد او می آرند، قصور نمیکرد
و بحسب تنومندی و قوت اسپان قیمت میداد اگر در
اشنای راه یکی از اسپان شان بتضای آلهی فوت میکرد دم
و گوشش بریده پیش نواب فلک جناب میبردند
و حسب گفته سوداگران نصف قیمت اسپ مرده
از سرکار خود میداد بالای اینهمه اسباب و آلات جنگی این
یک امر شایسته تر است که برافزایم و آن وثوق نواب
حیدر علی خان است بدینکه چون انگریزان افواج سواران
بسیار کمتر دارند ز بهار براین معنی یار نخواهند داشت که سپاه
ادرا از فراهم آوردن اذوقه و علوفه از اطراف مملکتش مانع
شوند؛ علاوه آن ذخیره موفور که موجود داشت محاصل سالانه
خراج و باج ممالک محروسه، نواب را سرمایه استظهار بود
در جنگهای ستادی اسراف طلب، درین سال ۱۷۶۷ع که
از ان سخن میرانیم جنگی افواج حیدر علی خان بر شمرده شده بود و دو لک
سوار و پیاده بودند؛ ولیکن چون بهره کبیر از سپاهش از برای

حراست و محافظت قلاع و ثغور و سرحدات ممالک متعین
و منصوب بود سپاهیکه حیدر علی خان از بهر جنگ انگریزان
خاص کرده بود پنجاه هزار یا پنجاه و پنج هزار بوده باشد از انجمه هر ده هزار
سوار بود برگزیده و چیده و قریب بیست و هشت هزار از ان
سواران مرهقه و پنداره و غیره که کار ایشان همین سوختن و تاراج
کردن ملک اعدای و بغارت بردن اسلح و اسباب
شکر و بنگاه ایشان می باشد؛ از میان پیادگان بیست هزار
سپاهی تفنگچی بودند با پانزده هزار تفنگهای عمده، و دیگر پیادگان
کرنائیک و تنجادری (که بنام کالیر و خصوصاً خوانده می شوند) و غیره که
سلح ایشان بنهوق و ژوپین بوده؛ عدت سپاهیان فرنگ بهزار
و هفتصد و پنجاه میرسید از اینان در ساله از سواران بود و دوصد
و پنجاه توپچی یا گوله انداز دیگر منصبداران و توپمداران و عملداران
یا حوالداران بر قشون گران دیلان یا تاوران و دیگر سپاه
توزیع نموده شده؛

دیگر جیشی بود از سپاهیان با آنگونه سلح که در فرنگستان
تلاشعارف نیست قریب دو هزار نفر جفت جفت بالای
شته ان تیزتگ برنشسته هر یک با تفنگهای طوفانی نال که
گوله کمان از ان بر مسافت بسیار دور انداخته میشود؛ و طائفه دیگر
انداز تفنگچیان قدر انداز که پیر و سواران می باشند و ساهنگام

در کمینگاهی پنهان می گردند تا بر افواج اعادی کمین کشایند و از گلوله های
 یخظاخر من جمعیّت سواران شان پاک سوزند و این جماعه از افواج
 تغنّیچی آئین پروانگی خاص دارند که در میان هرده نفر از ایشان نشانی
 یا بیرقی می باشد و این کثرت نشان، همانا یکی از تدابیر جنگ
 است تا بردشمنان از کثرت رایات انبوهی جیوش متخیّل
 گردد این سپاه کهنه و قدیم است، و قریب دو هزار نفر بان
 بردار اند، و آن انبوه ایست آهنین چوبی در از بران تعبیه کرده
 و این بانها بزرگ و کوچک می باشند و تا هزار گز تنگ و تازی
 سافت پرواز ایشانست. بعضی از این بانها بنحوی ساخته
 میشوند که بعد از آتش گرفتن می شکندند، و بعضی را هوا نیکو متعل
 میسازد و در آشنای پرواز بر هر تر و خشکی که میرسند آتش میزنند؛
 و گاهی مصدر مفاسد عظیم در افواج اعادی می افتند بآتش زدن در
 عرابه های باروت؛ و نیز از بهر آتش زدن در شهر و ده اعادی که
 در آن ذخیره باروت است خیلی مفید؛ در جمعیّت سواران
 بوسیله آن بآسانی سنگ تفرقه تومان انداخته بانها

* روایتی است از بعضی انگریزان که در جنگ کوهستانی (که مشهور بجنگ بیللی
 است و دران نواب حیدر علیخان بر کرنیل بیللی و فیلچر فیروز مذذ شده بود) بانی در
 عرابه باروت افتاده و آنرا پاک بسوخته و شعله آن دره بگرد و عرابه افتاده آنرا یکسر خاک
 و خاکستر گردانیده و بدین واقعه هایلّه انگریزان هزیمت خوردند زیرا که طیبوسطان فرصت
 وقت را از دست نداده با جمعیّت سوارانش بر پیدگان انگریزی که جدعیّت ایشان بدین
 فائزله برهم خورده بودند افتاد و بازی بود؛

که در حواله اسبان می افتند از آن شعله های آتش بلند می گردد و اسبان میگریزند و چون می شکنند مصدر آزار و زیان عظیم میگردند، بسا هنگام سپاه انگریزی نیز استعمال بان میگردند و در جماعه سواران نواب حیدر علی خان می انداختند ولیکن چون اسبان ایشان باتش بازی خورده بودند، بجای سمره گشتن دلیرانه بسوی ایشان می شتافتند؛

پیشتر که روانه شدن افواج حیدری بجنگ انگریزان جماعه از اعراب که سلاح شان تیر و کمان بود و در دهن برنگ پتن گردیدند، این مردم کامل الحاقه قوی اندام و چست و چابک بودند، ولیکن چون نواب حیدر علی خان نمیدانست که سلاح ایشان در جنگی که او در پیش داشت مستج ثمری خواهد گردید؛ ایشان را در بهره ساخته بهره را رخت سرخ پوشانیده ملازم رکاب خود گردانیده و دیگر بهره را بلباس کبود متلبس ساخته حواله منصبدار فوج فرنگستان نمود تا بهره که او مصاحت میداد ایشان را بکار دارد؛ این گروه اعراب در شیوه کمانداری نیکو ماخذ و قادر بودند تیر و کمان ایشان کمان و بسیار مزین بارنگ و نگار؛

اما جیوش نواب نظام الدوله صوبه دار دکن و فرمانفرمای گولکنده و غیره (که درین جنگ بانواب حیدر علی خان همداستان بود، و در ظاهر از هوا خوانان) اگر چه شمار آن بصد هزار کرده میشد ولیکن

از انمیان همین چهل هزار مرد جنگی بود و بس، که از ان سی
هزار سوار بود و ده هزار پیاده، و ازین ده هزار شاید دو هزار هم بند و قبی
نبود و دیگران از انگونه بندوق داشتند که در هندوستان آن را
لکیطا حش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود پردل
عبد الرحمن خان نام که ادا از بد حالی و تهی دستی فوج خود که تتخواه
ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛

جنود سواران در کرد فر خود نمائی نسبت بکار جنگ بسیار
بهتر بودند و زنهار نمینخواستند که جان و مال خود را در روز جنگ
بمعرض خطر در آورند، هر سردار با استقلال مالک رساله خود بود؛

این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکن بودند یکی
رام چندر سردار مرهتّه و سه نواب از قوم افغانان شانور و کرپه
و کانور؛ همراه لشکر حشری عظیم بود از اهل حرفه و تجارت و حشم
و خدم امیران لشکر و زنان طایفه دار و غیره؛ حوزه معسکر بضیمه
ایشان نیکو و وسیع و فراخ گردیده بود بمشابه که اگر تجربه و تيقظ نواب
حیدر علی خان در میان نبودی بآسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛

افواج صوبه دار دکن اگر چه در کار جنگ و پیکار متجّج شمری شایسته
نبود ولیکن در عزّت و اعتبار نواب حیدر علی خان خیلی کارگر
پنداشته میشد؛ و بسیاری امیران دکن را بهواخواهی نواب
موصوف در آورده بود؛ ولیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدر علی خان

نسبت برکن الدوله و نظام علی خان خودش داشت همواره در مقام حرم و احتیاط می بود و از نتائج غدر و بیوفائی شان که در حق او از شکست فاحش بتر بودی پر مجتنب می زیست ؛ آثار خنکی و سرد مهری در میان هردو امیر برودی پیدا گردید ؛ ازین جهت که نظام علی خان و سردارانش همواره اظهار ناداری می نمودند ، و حیدر علی خان بحکم خویشتن داری و نظربسر انجام کار برگمار می نمیخواست که مکرر در خواسته های ایشان را دابسته زربقبول تا قی کند مبادا که بدینوسیله زرد و هواخواهان خود هر دو را از دست دهد ، و این معنی عنقریب پیدا خواهد گردید که تمامی همه بدان از توافق و همداستانی سر پیچیده از یکدیگر متفرق شدند ؛ افواج متفقته بزرگ توپخانه داشت که یکصد و ده ضرب از توپهای کلان درودی بود توپخانه حیدر علی خان خودش بزرگ بود ، و نسبت بدیگر توپخانه بمیزید ساز و سامان آراسته توپچیاناش مردم فرنگ بودند ؛ نیز نواب حیدر علی خان درین جنگ جیشی کوچک را که از شش هزار کس وجود پذیرفته و از سواحل ملیبار بازگشته بکار داشته بود ، و زمام قیادت این جماعه بدست محفوظ خان واسپرد ؛ اگر چه محفوظ خان مردی بود که نواب حیدر علی خان نیکو میداشت که هیچگونه استحقاق سرشکری نداشت ولیکن می پنداشت که ادبرین معنی قدرت میدارد که مردم مدرا را که

پیش ازین او برایشان فرمانروائی داشت بر حاکم حال عاصی
گرداند؛ بهر صورت محفوظ خان در سلیقه سرشکری از قدیم الایام
بی نصیب بوده زیرا که کرنیل یک جرمنی که بملازمت انگریزان
می پرداخت یکبار در مقابل محفوظ خان خود را چنان دامنوده که ادا ز
پیش وی گریخت و بدین منطعش و دادن ادرادر مرکزی بهره
مدراکشیده بکام دل اسیر گردانید؛

حلقه چهارم از حیدر علی خان را از جمله افواجش نمی شماریم،
چون درین حلقه همسین یک چهارم که از قوم دانس خرید شصت
توپگی بود و سی چهارم بیست و چهار تپگی و هفت
یاهشت آنگونه سفینه که آنرا پام می خوانند، هر یک ازین سفینه
دوازده و چارده توپ می داشت و قریب بیست آنگونه
سفینه که بنام کالیو خوانده می شوند هر یک ازین هشتاد و دو
توپ می داشت این بود جمعیت افواج دریائی نواب حیدر علی
خان، در آغاز جنگ با انگریزان؛

افواج انگریزان در آن هنگام در هندوستان از نود هزار بیشتر
بوده، از آنجمله هشت ریمپ از پیادگان انگریزی سه ازان
متعین ریاست مدراس و سه ازان بریاست بنگاله
و دو بریاست بنی؛ علاوه این دوازده صد توپچی پاشیده
بر ریاستهای مذکوره یک هزار سپاهی سن یا ناتوان که در جنگ

و جدال بدیشان آفتی رسیده از بهر حراست قلاع و حصون مختلف
متعیّن بودند افواج هندی شصت و چهار پلّتن از انجمله سی رحیم نط
متعیّن مملکت مدراس بود، و نصاب سواران افواج انگریزی
بچار هزار میرسید که از انجمله دوازده صد متعیّن ریاست مدراسیه
بودند، از ان میان قریب چار صد فرنگستانی و باقی همه هندوستانی؛
جنرل اسمتھمپس از داگداشتن جماعتی از افواج بهر حفاظت
قلاع، در زیر فرمانش پنجهزار مرد جنگی از مردم فرنگ داشت
و دوهزار و پانصد سپاهی و دوهزار و پانصد سوار که در ان دو صد کس
از مردم فرنگستان بودند و دوازده صد هندوستانی، و جنود باقی
جنرل اسمتھمپس بود بر سواران نواب محمد علی خان نصاب
این سواران بسیار کمتر بود نسبت بسواران حیدر علی خان
هم در کمیت و هم در کیفیت چه اینان از رهگذر فقدان شوق
و در زش آداب جنگ و ناشایستگی اسپان یکسر
یارای آن نداشتند که مقابل سواران حیدری گردند،
التحصّل شمار تمامی افواج انگریزی که از بهر حمایت و حراست
آرکات فراهم آورده شده با ضمیمه جنود محمد علی خان و مراد مرهه
و بعضی راجگان آنچه دود به پنجاه هزار میرسید، نواب حیدر علی خان را
درین میان ضرورت افتاد که خودش متوجه مدافعه آن هشت هزار
سپاه انگریزی که از ریاست بنی برینگلو ر تاخت آورده بودند شود؛

مزایای خاصه سپاه طرفین و تفاوت فیما بین

جنرل اسمتھ ازین جهت بر عریف خود بالائی داشت که سپاهش در آداب رزم و پیکار آزموده کار بود؛ و جمعی کثیر از افواج ادو فرنگستانیان بودند و میتوانستند که بردوا زده لک سپاه هندوستانی برزنند و مظفر گردند چنانچه دران جنگ که در میان نادر شاه ایرانی و محمد شاه هندوستانی واقع شده بود و نادر شاه باشتی از سپاه ایران دوازده لک سپاه هندوستان را بشکست القصه جنرل اسمتھ توپچیان و منصبداران و انجنیران از هر جنس از بهریار یگرمی خود می داشت؛ و خودش نسبت به نواب حیدر علی خان در هنر جنگ و پیکار کمتر نبوده؛ با آنهمه اسباب بالائی و دو چند عدد تفنگهای چغماقی نسبت بآن حیدر علی خان او را مرتبه یقین حاصل بود که در هر گونه حرب و پیکار بدان شرط که محل برگزیده او از بهر جنگ از ناخت سواران حیدر علی ایمن تواند بود فتح و فیروزی بجانب او خواهد بود؛ ولیکن در خصوصیات آینده نسبت بآن حیدر علی خان بهادر مرجوح بوده اول قلدت جمعیت سواران او که او را بر سبیل اضطراب بران میداشت که تا توان مقام جنگ در میان کوهستان برگزیند تا از سطوت

سواران حیدری ایمن بوده باشد، دوم عدم اقتدار او بر بازداشتن
 سواران حیدری از تاراج کردن ملک و زدن راه سپاهیان
 نگهبان رسد؛ سیوم دشواری بهر سائیدن مقدار کافی از زنگادان
 بار بردار از بهر حمل و نقل توپخانه و سامان جنگ؛ کار این دشواری
 بدان درجه رسیده بود که او بر سیل اضطراب از میان توپخانه خود
 سبکایه بهره همراه خود گرفته و از اذوقه و اسباب ضروری بر اقل
 قلیل از آنچه در بایست بود قناعت کرده ولیکن بغایت سخت
 و درد سر که او را بایستی کشید این بود که در هر گونه مهمات جنگ
 او را اطاعت فرمان گورنر مدراس و کونسلدیاننش بایستی نمود
 و بمحض نادانی ایشان از افواج حیدری و ناداغی شان از خصوصیات
 آنملکت آچنان احکام بجنرل موصوف میفرستادند که یکسر
 بمابین صوابدید او و مخالف اصول مقرر جنگ و پیکار بودی؛
 تا بدان غایت که بسرزنش و ملامت و مبادرت می نمودند از بهر آن
 تاخت و تاراج که نواب حیدر علی خان مصدر آن می شد اگر چه
 پیشتر از آغاز جنگ، او از ینگونه مفاسد خبر داده بود؛ و چون
 مضمح نظر ایشان در هر گونه کار فراهم آوردن زر بوده؛ بوسیله
 مستاجران که بایشان سازش داشتند در باره اعداد اذوقه
 و ساز و سامان شکر میکوشیدند و بیهانه اینکه اسباب
 ناگزیر شکری بهم میسرسانند بر ساکنان مدراس طریق

بدعت های غریب و موذی را سلوک میداشتند ؛
 اگر چه بالا گفته شده که جنریل اسمتھ از بهر تسخیر چند موضع
 در قلمرو نواب حیدر علی خان روانه شده خصوصیات کارهای او را
 هنوز یاد نکرده ایم زیرا که میخواهیم که تمامی اعمال و کارهای جنگی این
 رزم و پیکار اہتمام طلب را در یک روایت سلسله بند
 و انضمامیم ؛ در آن زمان که نواب حیدر علی خان در صد و اعداد
 اسباب جنگ و توشیق عہد و پیمان با اسیران ہمعہد بود
 سپہسالار انگریزی قلعه ترپا تو رو و انہباری و سنگو من را
 کہ ہر یک ازین قلاع ساز و سامان حمایت و عراست

* از بہر تباہی ملک دربارہ اعداد ساز و سامان سپاہ دو تاحیلت جدید ایجاد نمودہ
 بودند یکی وابستہ توظیف سپاہیان بشراب ، چنان مقرر کردہ کہ بجای وظیفہ دادن
 ایشان بدانگونہ شراب کہ در آن مرزو بوم بکثرت یافتہ می شد ایشان را رم باید داد و چون
 این رم از جزیرہ بیطاروی آوردہ خواہد شد ذریعہ معقول از بہر مضاعف تاجران کہ
 جز اخوان شان نبودند آمادہ کردہ باشند ؛ دیگر وابستہ چار پایان ناگزیر بار کشی لشکر ؛
 چون ہیچکس از رعایای مدراس نمیخواست کہ نرگوان خود را از بہر کشیدن توپخانہ
 و غیوہ بدهد ، از انہماکین بزور نرگوانرا میگرفتند و بجای وا دادن اثمان شان شش یا
 ہشت ہون فی راس کہ قیمت واقعی ایشانست آنہا را بطریق کرایہ ماہیانہ یک
 ہون میگرفتند و در آخر ماہ نخستین یک ہون بمالکش میدادند ولیکن در اخیر ماہ
 دوم میگرفتند کہ نرگانش مرد ؛ این نرگوان کہ بدین روش از مالکان دستیاب ساختہ
 می شد ، در دفتر اخراجات کفنی آنرا چنان ثبت می کردند کہ بقیمت کامل
 خریدہ شدہ بدین حیل یک نرگو بیک ہون می افتاد اگر مالکش ہمراہ نرگو خود
 از بہر حفاظت چاکری میفرستاد او را بایستی کہ پنجر و پیہ ماہیانہ بچاکر بدهد
 درینصورت یک و نیمرو پیہ خسارہ مالکش میگردد بدینگونہ حمل بوم و بر مدراس
 یکسر از مواشی بی بہرہ گردید ؛ و در آخر نتیجہ آن این بود کہ انتقال و احمال ضروری
 لشکری را بجای نرگوان مردم می بردند ؛

چنانچه باید نداشتند بدون مجاهده بسیار بتصرف خود در آورد؛ اد
 کبیر یپتن را نیز گرفت و نیز کشنگیری را محاصره کرد چون این قلعه
 ایست بالای کوچه پس از دو بار حمله از محاصره دست برداشت
 در پسین حمله بیست و چهار نفر از جوانان تاورش کشته شدند
 علاوه دیگر سپاهیان؛ و هنگام محاصره این قلعه افواج متفقہ نواب
 حیدر علی خان و نظام علی خان بقصد اعادی در جنبش آمد، نواب
 حیدر علی خان بدان شتاب کوچ کرد که اخیر روز دوم بدان مقام که
 بر چهار فرسنگی از کوهستان بود رسید در برابر راه دیلور که
 میکشاید بقرب چار فرسنگ از کبیر یپتن که شهر است باقلعه که
 بر لب رود پالر هفت فرسنگ از راه کشنگیری واقع است
 جنبه یل استمد از خبر روانگی افواج متفقہ از بنگلور بزودی بوسیله
 جاسوسان و بذریعہ خفیہ مخبران که در شکر نظام علی خان
 موقوف داشت آگاه گردیده از محاصره کشنگیری دست برداشته
 آن مقام را مستتر خود گردانید که ازان، راه دیلور را از عبور
 اعادی نیک حمایت تواند نمود و این تدبیر از بغایت
 قرین قیاس بود چون همان یکراه بود بس که ازان توپخانه
 توانستی گذشت؛ و ازین رو که شکرش در مرکز بی بهره بود
 و کبیر یپتن عقب آن، او در انجا اختیار شایسته داشت
 که ازان هم بحماییت آن راه که حیدر علی خان ازان میگذاشت

توانستی پرداخت و هم هنگام ضرورت ازان صحیح و سالم
کناره گزید؛

درین مقام نواب حیدر علی خان مجلسی از امیران و منصبداران که
رکن الدوله یکی از ایشان بود از بهر شور و سرنقده گردانید تا با اتفاق سبزه من
گردانند که کدام یک ازین راه های سه گانه که در پیش داشت
شایسته برگزینش بوده و نقشه هر سه راه را که تمامی خصوصیات طرق
بران مرسوم بود در پیش ایشان نهاد تا هر یک بملاحظه آن
برتر جیح دادن یکی از آن توانا گردد آرای اصحاب شور ابره بمنعنی
اتفاق کرده چون راه دیلور سپاه انگریزی در گرفته است و بضبط
و حراست آن اشتغال دارد و راه کشگیری لایق گذار توپخانه فی،
همین سیوم راه ینگتگیری قابل گذار افواج است نواب
حیدر علی خان بهادر بر حسب قرار داد سپاه هراول از میان
شکر خود ساخته مقدمه جیوش متقه گردانید؛ و فرمان داد که هنگام
دو ساعت صباحی یک رده بسته جریده کوچ کنند و همه
اسباب را در لشکرگاه و گذارند کرنا تکیان و دیگر جنود پیشرو
این رده بودند پس ایشان سپاهیان بدین وضع که پیش
هر یک قشون جمعیتی از تنادران بود پس آن رساله سواران
داز پس آن توپخانه که قائده آن دهنزار بند و قچی و تنادران و گوله
اند از ان فرنگ بودند و در عقب همه دو رساله از سواران

فرنگستان که خاتمه آن افواج بود؛ و نواب حیدر علی خان بادو هزار
 سوار خوشنوار بر جناح راست آن رده روانه گردید؛ افواج انگریزی
 ازین نظم و نسق کوچ آگاه گشته از بهر مقابله حیدر علی خان بهادر
 و بتمرف در آوردن ین گنگیری پیشتر از وی روانه گردید؛
 ولیکن بر حسب منصوبه جدید نواب والا جناب سپاهیان
 فرنگ و تنادران جماعه طوپاس و در پی آن توپخانه و دیگر پیادگان
 بسوی دست راست باز گشتند و با غایت سرعت متوجه
 راه ویلور گردیدند؛ این چالش نزد انگریزان نامتوقع بود؛
 این مخالطه نیک سرانجام پذیر گردید سواران از ان راه که در از و تنگ
 و هموار بود سرعت تمام در گذشتند؛ پس ایشان توپچیان
 فرنگی و تنادران تفنگچی یا طوپاس با کمال تعجیل بشتافتند اگر چه
 ایشان بزودی تمام چار فرسنگ راه طی کرده بودند جنریل اسمت
 احتیاط و هوشیاری را کار فرموده لختی از پیادگان نواب محمد علی
 خان و جماعتی از سواران هندوستانی را در مدخل این راه
 داگذاشته بود؛ ولیکن رساله از سواران حیدر می از راه تنگ
 بار کشنگیری در گذشته در میدان نمایان شدند و سپاه قلعه دار پیرو
 ایشان گردیدند؛ انگریزان جنود خود را در میان گذاشته بشتاب تر
 بسوی کبیر پتین روانه شدند همان ساعت که سر کرده
 سپاهیان فرنگ هود خان رساله دار را دید که خود پیش

آمد تا او را آگاه گردانند که اوبایکگونه مدافعه اعاد می‌دوچار نگردد؛ بدریافت
این خبر او فرمان داد که نه ضرب توپ را بطریق اعلام سم سم
یکبار سدهند؛ و این خود اشارتی بود در میان او و نواب حیدر
علی خان برین معنی که راه از خار و خاشاک مخالف پاک است؛
بمجرد دریافتن این اشارت فرمان داد تا تمامی لشکر براه دیلور
نهضت نماید و خود با خیل سوارانش بدان مقام رسید و دید که توپخانه
در حمایت سپاه بند و فنجی پیش می‌رود؛

جنریل اسمتھ بزودی آگاه شد که افواج حیدری از راه دیلور
پیشتر رفت بناچار سرعت تمام بصوب کبیر پتین ارتحال
نمود و در انجا درنگ نمودن مناسب ندانسته جمعی را
بحماییت آن مقام گذاشته خود شش روانه ترپاتور گردید تا از بهر
یاریگری آن نزدیکتر باشد و با فواج بدرقه که از مدراس متوقع
بود بزودی پیوند دینیز با هشت هزار مرد جنگی که قائد آن جنریل عود
بود پیوسته باشد و جنریل عود با جنودش در ان زمان بمحاصره قلعه
اھتور اشتغال داشت بعد از محاصره پانزده روز ازان باز که اد
مرحله بسته بود آن مقام تسلیم نموده شد جنریل اسمتھ هنگام
ارتحال یکصد سوار هندوستانی باز پس گذاشته تا ازان وقایع
که در غیبت او رونماید او را آگاه سازند؛

تماس افواج و توپخانه حیدری در یکروز ازان راه بگذشت

و نواب حیدر علی خان از کوهستان با جماعه سوارانش عبور کرده
میرمحمد علی خان را با چار هزار سوار روانه کرد تا بتعاقب افواج
انگریزی پردازد و کبیر پتن را محاصره نماید؛



محاصره نمودن افواج حیدری کبیر پتن را و بستن طرق
اخبار برانگریزان و تعاقب کردن میو محمد و علیخان
جنود انگلیزی را که بسوی تریپاتور رفته بود و کمین
کشادنش برایشان، و بلورجستن جنریل اسمتھ از آن میان؛
حسب فرمان حیدری میرمحمد علی خان یحیایکی تمام کبیر پتن را محاصره
کرده و تمامی راهها که بمعسکر انگریزی در تریپاتور میکشید بسته
ساخت بمشابه که زنهار از دریاگان نبود که به جنریل اسمتھ
بوسیله آن قصد سوار که از بهر اخبار در حدود کبیر پتن باز پس
گذاشته بود خبری رسیدی؛ چنانچه راه منجیمان اخبار یکسر بسته
شده و خطوط از نزدشان برگرفته پیش نواب حیدر علی خان
خوانده از مضامین آن نیکو مبرهن گردید که آن بدگمانی که نواب
در باره مراسلات پنهبانی در میان جنریل اسمتھ و بسیاری
از سرداران نظام الدوله داشت غلط نبود درین میان محمد علی
خان هم محاصره کبیر پتن را بدست سپهداری دیگر واسپرده بجوالی
تریپاتور بسرعت تمام نهضت نمود و شباهنگام در پس کواچه

که بر یک فرسنگ ازان مقام واقع است رسید جنریل استمعه که در معسکرش شامگاه رسیده بود و نیافتن خبری را از قلعه دار کبیریتتن، یا هوخواانش که در لشکر نواب نظام علی خان داشت بر آرام طلبی نواب حیدر علی خان حمل نموده بر طبق این پندار چاکران خود را اجازه داد تا فردای آرزو بازگردان بارکش لشکر به جستجوی اذوقه بردند؛ مخدوم علی خان بمحردیدن اینجماعه سواران غارتگران را فرستاد و ایشان آن گروه اذوقه پرده را پریشان گردانیدند؛ چون این واقعه هم از معسکر انگریزی و هم از قلعه دیده می شد رساله از سواران قریب هزار نفر از بهر اصطیاد این غارتگران روانه نموده شد؛ بمشاهده سواران اعادی جماعه غارتگران بر حسب اشاره بدان راه گریختند که مخدوم علی خان با سواران گزیده اش در کمینگاهی مترصد ایشان بود و همینکه سواران انگریزی محاذی کمینگاه رسیدند برایشان چون بلای ناگهان افتاد و هزیمت داده بتعاقب ایشان پرداخت و جمعیتی از منهران که از رسیدن بمعسکر بزدور باز داشته شده بودند سر اسیمه داران بهر پناه بسوی شهر شتافتند، و سواران مخدوم علی خان با ایشان در شهر درآمدند و بر رنم تمامت آتشباری از قلعه متصرف آن گردیدند اکنون جنریل استمعه که بمشاهده سواران حیدری خواسته بود که بزدی بتعبیه افواج خود پردازد توهم آن میکند که

عنقریب هر دو لشکر اورا مرکز دار در میان خواهند گرفت
 بنا بران مصالحت وقت دران می بیند که بزودی ازان مهلمکه
 بیرون جهد تا هم اذوقه لشکر که ندارد فراهم آورده باشد و هم بنفوجی
 جدید که باعانت او متوقع بود و اصل گردد؛ بنا بران آنقدر زرگاد
 و ساز و سامان که میسور بود فراهم ساخته معه توپخانه و اسباب
 و آلات از قلعه ترپاتور بسوی سنگو سن که در مبادی سلسه
 کوهستان کوچک معترض جبال مرتفع که متصل ترنابی میگذرد
 و منتهی به جهنمی می شود، واقع است، بر جناح استعجال روانه
 گردیده عیج و سالیم بمنزل مقصود رسید اگر چه در اثنای راه از
 تاخت و نهیب محمد علی خان اذیتها کشید زیرا که خان موصوف
 زرگادان پر بار و دود و سوار را با اسپان شان که شش کس
 از ایشان مردم فرنگستان بودند برگرفته بود؛

ازین ترکناز محمد علی خان و یکسر انسداد راه اخبار که بدو فونی
 حیدر علی خان صورت گرفته البته بر جنریل اسمش منکشف
 شده باشد که نواب حیدر علی خان در میان امیران و لشکر کشان
 هندوستان که جنریل بهادر را با ایشان اتفاق جنگ افتاده بود
 چگونه سپه سالار سرفراز است و در باره کفایت مهمات رزم
 و دادری امور دابسته آن چنان از دیگران ممتاز و بی انباز؛
 بهر تقدیر جنریل اسمش بدین گمان که نواب حیدر علی خان

بدون محاصره کبیر پتشن و دامنباری که سپاه محافظ آن البته راه رسد
 او را خواهند برید متوجه او نمی تواند گردید و خودش در سنگو من
 مقیم است که پنج فرسنگ از ترنابی است ازین رود که معسکر
 او در حمایت قلعه و پناه تالاب و رودخانه بوده ، تصمیم غریمت
 نموده که در همانجا انتظار و رود کر نیل عود بهادر کشد ؛ بنا بران از
 کار گزاران دولت مدراسیه درخواست صدور فرمان بتلاقی
 عسکرین می نماید ؛



فرار سیدن نواب حیدر علی خان بحوالی کبیر پتشن که
 سوارانش در محاصره داشتند و اشارت نمودن
 بو خصوصیات یورش آوردن و مورچال بستن و امان
 خواستن قلعه گیان باد بیگو کم و کیف وابسته آن ؛

نواب حیدر علی خان بهادر شامگاه همانروز از دیلور در گذشت
 بیک و نیم فرسنگ از کبیر پتشن مخیم لشکر خود گردانید حینیکه
 کبیر پتشن را سوارانش در محاصره داشتند ، خودش بزودی
 بر سر کوهی که در ان نزدیکی مشرف بر کبیر پتشن بود بر شد تا از انجا
 حال شهر تماشا کند در انجا پی می بیند که سپاهش در خانه آتش
 زده اند و مردم شهر در صد آند که شهر را گذاشته بقلعه پناه جو
 گردند ؛ بناچار نواب حیدر علی خان بر کرده توپخانه فرمان داد که

اسباب یورش آماده سازند تا کرنا تمکیان و افواج دیگر بر دیوارهای شهر
 برشوند، و نگذارند که انگریزان اسباب و اموال خود از شهر
 بتامع ببرند؛ منصبدار مذکور از سی ضرب توپ که در پس کوه
 داشت هشت تا در میدان آورده با وجود آتشباری آن توپ؛
 که انگریزان بر دیوار شهر گداشته بودند بر لب خندق رسانیده
 و سپهدار انگریز ازین حمله آنچنان بی خبر بود که در خیمه بالای
 فصیل قلعه با دیگر سپهدارانش بر سر میزی که بران شیشه های
 شراب در چیده بودند با کمال فراغ خاطر و اطمینان نشسته تماشای
 سواران حیدری می کرد؛ همدرین اثنا آن هشت ضرب توپ
 که با سه قشون از سپاه تاد آورده شده بود محاذی دروازه شهر
 نصب کرده نخست خیمه منصبدار را نشانه ساخته آغاز آتشباری
 نموده بزودی آنرا بر هم زدند بعد از آن بر دروازه شهر و بروج توپها
 سردادن گرفتند و قشونها که با توپخانه بودند خود را در پس خار بست
 و دیوار و در کنندک با غبار و روپست بر زمین انداختند تا از صدمات
 گوله توپ و تفنگ ایمن باشند؛

هنگام دو ساعتی که بنای این آتشباری نهاده شده
 قریب ده هزار سپاه و همینقدر سواران پنداره در میدان پاشیده
 شدند و خود را در میان باتین و خانه های خالی پنهان ساختند؛
 منصبداران انگریزی که همچگونه ازین قبیل پشته تماشا نکرده بودند

در نظر ایشان چنان مخیل شد که این انبوه مردمان که هیچ سلاح
 جنگ با خود ندارند همانا از بهر غارتیدن میوه های باغ یا آلات آن
 در آمده گردشهر میگردند؛ منصبداران می پنداشتند که پس از
 شگاف و شکست حصار، حمله اعادی صورت خواهد گرفت
 چنانچه ایشان بخوبی فرصت آن خواهند یافت که از شهر بقاعه
 در اوائل شب نقل کنند؛ شهرگیر پتن محاطست بدیوار و فصیل
 که بروج آن از سنگ تراشیده شده اند و در درختان و فصیل
 جاری است قریب سه ساعت سرداران افواج مختلف
 که از برای یورش تعیین کرده شده بودند مسلح گشته بهر اعلام
 این معنی که ایشان آماده یورش اند به دوتا شک هشت ضرب
 توپ اشاره نمودند و به شک دوم بیست هزار مرد از هر طرف
 شور و غوغا کنان فروریختند یک جماعه از ایشان عبور رود میکرد
 و دیگری بازینه های قصب در کندک میرفتند بعضی همین چوبهای کالان
 یا حلقه های آهنین بر یکطرف آن نصب کرده در دست داشتند
 و حتی غفیر حلقه های آهنین بر کنار دستار خود بسته بمشابه کندکهای
 حصار می انداختند و گروهای دیگر با غایت اهتمام در دوازده ارباب تیر می شگافتند
 الغرض تماشاگاهی بود دیدنی؛ جماعه انگریزان ایچگونه قصد مقاومت
 نکرده بودی قلعه میرشتافتند و پنجاه نفر از سپاهیان هندوستانی
 و یک کپتان و یک حواله دار فرنگی از ایشان در راه کشته شدند

و از رخت و لباس خود مانند دیگر باشند گان شهر که درین چالش میگریختند برهنه ساخته شدند ولیکن تونگران این شهر پیشتر از آن که انگریزان این شهر را محاصره کنند بجای دیگر ارتحال نموده بودند؛ بدشواری تمام شهر مذکور از چیفه های یغماگران پاک و صاف نموده شد؛

هنگام شب مورچال بیست ضرب توپ که گلوله آن دوازده سیره بود بسته شد و هنگام شش ساعت صبحی شلکه های غلغله انگیز غریو و غرنگ در عالم افکند؛ پوشیده مباد که برث کریان نواب حیدر علی خان برآوردن دمدمه از بهر در چیدن توپها هیچ دشوار نیست که زمین آن مملکت نیکو درشت و سخت است و نیز از یاد نباید داد چاکبی بیلداران ملازم شکر حیدری که در هموار و درست سازی زمین کمال شتاب کاری بعین می آرند؛ سپهدار انگریزان اندرون قلعه از دو تاورچال بلندتر از برج دیوارهای قلعه که بران توپها نصب کرده بود گلوله بر سر یغان بیرون قلعه سر میداد که از آن بسیاری مردم مقتول و مجروح گشتند ولیکن سپهدار حیدری که قیادت یورش می نمود ناگه بان خاطرش گذشت که جمعی از سپاهیان قدیم از قوم ما اکثر حصه هارابوسیه قراپین؛ مفتوح کرده اند بنابران دوصد از یگانه سپاه را فرمان داد تا باتفنگهای شان در پس دیوار قرار گیرند؛ بالا مذکور شده که این

فرقه در حکم اندازی گلوله بی بدل اند گلوله های شان آنچنان
راست بر نشانه میرسید که بکمتر از یک ساعت تمامی آتشباری
قلعه را خاموش گردانید ده یاد و از ده توپچی و بسیاری سپاهیان را
اول شلک ایشان از پاد آورده چنانچه در عرصه قلیل، کار بجای
رسید که منصبداران آنطرف نمی توانستند که تفنگچیان را بزور
بران آرند که بر سر فسیل نمودار شدند؛ باز ای هر شلک که
از توپهای کلان بعمل می آمد لا اقل یک توپچی کشته یا آنچنان
مجمروح ساخته میشد که دیگر قابل کارزار نمی ماند؛ همین آتشباری
مصبوبت بار بود که (بر حسب روایت انگریزان خود
شان) قلعه گیان را بفتوای اضطراب بران آورد که هنگام
نه ساعت صبحی پس از سه ساعت آتشباری
(در نهایت درجه) علم سپید را که نشان استیمان و مرادف کلمه
الامان است بر پا کردند بشنیدن وقوع این سانحه نواب
حیدر علی خان را آنچنان شگفت روداد که زندها بر استی آن
روداد دثوق ننموده بلکه از خیمه خود بیرون آمده بر پشت بلند بر شد
تا صورت واقعه را پیشتر خود مشاهده کند؛ در اینجا سپهدار فرمانفرمای
یورش را که از بهر استمران نواب در باره مصالحه با انگریزان
بخند متش آمده بود فرمان داد که از هیچ چیز که انگریزان درخواست
دانکار بر نتابد و هر گونه خواسته ایشان را در کنار شان نهد؛

بر حسب این فرمان کپتان مآجازت آن یافت که با فوج خود از قلعه بدان عرمت که شایسته جنگاوران می باشد بیرون رود؛ و جنود فرنگستانی از راه ترپاتور و دیاور و آرکات بدراس روانه گردند؛ و سپاهیان هندوستانی هر جا که دل شان خواهد بردند یادرسلک سپاه حیدر علی خان منسلک گردند؛ (چنانچه سواران و پیادگان هندوستانی ملازم سرکار حیدر علی گشتند) و تمامت مضبداران و سپاهیان از رخت و غیره آنچه از آن ایشان است با خود ببرند مگر سلاح و دیگر ساز و سامان جنگی و ذخائر و اسبان و هر چیز دیگر که از آن بادشاه انگلستان یا کمپنی بهادر یانواب محمد علی خان باشد حواله گماشتگان دولت حیدر علی نمایند؛ کپتان مآ بلاعظه قبول تمامی درخواستهایش از پیشگاه حیدر علی در درخواست نمودن زر قیمت اذوقه های لشکری که اداظهار کرده که من آنرا بزر خود غریده بودم و دثوق نمیدارم که گور نرمدراس زر قیمت آنرا ادا خواهد کرد هیچگونه تردد ننمود؛ حال آنکه این درخواست هیچ بهره از حقیقت نداشت زیرا که آن اذوقه با بحیر و قهر از رعایای آن مملکت گرفته شده بود؛ مسامحت نواب حیدر علی خان در خصوص عدم باز پرس انگریزان در تمتع شان با موال غارتیده از آن مملکت ظاهرا علت سهولت انتزاع آن بتاع از ایادی انگریزان بوده؛

پس از انتزاع کبیر پیشتن برسبیل ایلغار راندن نواب
حیدر علیخان بصوب سنگومن که جنریل اسمته در آنجا
پیشتر رفته انتظار کرنیل عود میکشید تا بزودی آنمیدانگاه
را مضرب خیام خود سازد که در میان سنگومن و ترناملی
واقع است و بدین وضع هم از تلاقی عسکرین اعادی
عائق شده باشد و هم عنان عزیمت جنریل اسمته را از
راه ترناملی بجزر معطوف گردانیده متوجه راه ترپاتور
و ارنی ساخته در میدان وسیع آنرا سپاه پیادگان اعادی را
پامال حو افراسپان خود گردانیده؛

پس از انتزاع کبیر پیشتن از تصرف انگریزان و فرمان دادن
بنحیه آن بقعه از ایشان، روز آینده حیدر علی خان بهادر بوقت
دو ساعت صبحی باخیول در جال از انجانهضت نمود؛ و هنگام
نیمروز در دو خانه پالمر را محرب خیام عساکر خود گردانید؛ و آنگاه عساکر
و بنگاه را در حمایت سپاه ناموظف و اگذاشته مردان کارزار
از رود عبور کردند و پیادگان چند رده بسته روانه گردیدند و جماعه
سواران هراول یا مقدمه بودند و از پس ایشان جمعیت سواران
و توپخانه و باقی سپاه پیاده چند اول یا ساقه شکر؛ جیوش حیدری
بدین ترتیب تاده ساعت مسائی طی طریق نمود و آنگاه تا دو ساعت

در کشتن زاری آرام گرفت ؛ بقرب نیمشب که ماه تابان برآمد لشکر از انجا پیشتر رفت و هنگام دیدن سپیده صبح سواران هندوستانی و فرنگستانی بار ساله سواران میرمخدوم علی خان که در جنگسان نزدیک معسکر انگریزی پراکنده بودند پیوسته ؛ هفده روز گذشته بود که سواران مخدوم علی خان بدون خیمه و خرگاه و ما یحتاج از ساز و سامان بسر برده بودند و مخدوم علی خان بادیگران درین حالت شریک بوده ؛

ازین حال می توان دریافت که افواج نواب حیدر علی خان چگونه پاک و بری اند از طعن استراحت و آسایش دوستی که هندوستانیان یکسر بدان مطعون و ملوم می باشند پنجهزار کس از فوج تادوران و توپخانه که از پس سواران می آمدند در همان وقت بمنزل گاه رسیدند پس از آنکه هفده فرسنگ در عرض بیست و چهار ساعت طی کرده بودند ؛ تعود جماعه تادوران بگو ناگون در زش و چالش زحمت طلب و تغیر اوضاع صفوف و غیر آن بود که ایشان را بر تحمل این چنین مشاق که درین کوچ صورت گرفته آورده ، و دیگر افواج پیادگان در آن کشتزار مانند و تاد میدان سپیده صبح از انجا رحلت نمودند ؛

از انصاف در بناید گذشت که مقام استعجاب است که این چنین توپخانه سنگین که آنرا نرگادان میکشیدند همراه لشکر بدان

شتاب بمنزل گاه میرسید؛ ولیکن جم غفیر از بیله داران که پیش
 پیش تو پخانه می رفتند راه را راهموار و آسان گذار می کردند؛
 جنریل اسمتھ (چنانچه مذکور شد) چنان تصور کرده بود که در معسکر
 خود در مقام سنگو من از صد مات اعادی ایمن دلی خطر خواهد ماند
 تا زمانیکه کرنیل عود بالشکر خود فرار سد زیرا که نزد وی متحقق
 بود که لا اقل همانقدر در رنگ در نخیر کبیر پتتن بحیدر علی خان
 صورت خواهد گرفت که در نوبت نخیر اود واقع شده بود؛
 ولیکن نواب حیدر علی خان بالشکر و تو پخانه حالی بر سر او رسیده
 بود؛ و محمد دم علی خان بدان هوشیاری سواران و پیادگان خود را
 پاشیده ساخته که تمامی مداخل را بر معسکر انگریزی تشریف
 نموده بودند مطمح نظر نواب والا جناب این بود که چون بقیه
 پیادگان رسیده باشند تمامی لشکر خود را بسوی آن میدان
 که در میان سنگو من و ترنابی واقع است ببرد و بر کناره رودی که
 نیکو ژرف در آن حدود است مقام خود برگزیند تا جنریل بحکم
 ضرورت هنگام کوچید نش بسوی ترنابی از دعبور کند؛ بدین وضع
 اقامت مد نظر نواب والا فطرت همین بود که از تلقی عسکرین
 مانع و عایق گردد و جنریل اسمتھ را در غایت پریشا نخطری
 مبتلا گرداند؛

زیرا که جنریل موصوف بفتوای اضطراب راه ترپاتور و آرنی و آرکات

برگرفتنی و دوران صحراء در گذشتی که دوران محاربه نمودن با حیدر علی خان از جهت کثرت عدت سوارانش یکسر مورد شزبان گشتی؛



آگاهیدن رکن الدوله ببنایک نقاره اش انگریزانرا بر تقرب افواج حیدری و بزودی کوچیدن ایشان و تعاقب نمودن حیدریان و از جهت کوفتگی از طی طریق طولانی مصلد کاری نگردیدن و متحصن شدن انگریزان بکوهچه و جنگیدن حیدریان از نشیبستان با ایشان و کشته شدن نهصد کس از تناوران حیدرعلی خان و قلیلی از انگریزان؛

ولیکن برخلاف چشماشت نواب حیدر علی خان رکن الدوله قریب ده ساعت صباحی بسر کردگی جمعیت کثیر از سواران یاناک بلند نقاره ایش انگریزان را عدا از وصول خود آگاه گردانید؛ علاوه این پس از تلاقی با حیدر علی خان او انگریزان را از فتح کبیر پتن دور و دشکر در حدود معسکر انگریزی البته آگاه نموده باشد چه این معنی از حرکت انگریزان بلاارتیاب بمعرض ثبوت رسید که ایشان قبل نیمروز خیمه برکنده از آن مقام ارتحال نمودند و بشنیدن این خبر نواب حیدر علی خان سواران و پیادگان خود را فرمان داد تا سوار شوند و سلاح گیرند چنانچه

سواران هندوستانی و فرنگستانی که فرمان یافته بودند از جنگل برآمده
برافواج انگریزی خود را دامنمودند و دیدند که ایشان برکناره رودخانه
شتاب تر میروند؛ و چنان می نمودند که خود را برزودی بسر آن
کو آنچه که پیش روی ایشان بود برسانند؛

سپهبدار جنو و حیدری پیشرو سواران فرنگستانی که از بهر ملاحظه
حال کوچ انگریزان مأمور شده بود از چگونگی آن و ظاهر مقصد اعادی
انها نمود؛ بناچار حیدر علی خان به جمعیت تداران و رساله سواران
فرمان داد تا بر افواج انگریزی حمله کنند و دیگر افواج پیادگان را که
نمایان شده بودند اشارت کرد که بشتابند عدم ملایمت این
جنگ نسبت بحیدر علی خان بهادر از اینجا قیاس توان کرد
که درین زمان پیادگان او از رهگذر کوچ طولانی بدون آنکه استراحتی
گرفته باشند چقدر خسته و کوفته بوده باشند؛ باینهه با آن جوش
و دلگرمی از بهر تلاقی اعدا کوچ کرده بودند که انگریزان انگشت
حیرت بندگان گرفتند؛ لشکر انگریزی بکو آنچه رسیده بود درین
زمان در آن لشکر سم هزار مرد جنگی از فرنگستان بودند و ده هزار
سپاهی هندوستانی و دو هزار سوار؛ همگی پیادگان در یک صف
بودند و انگریزان در مرکز بهر آن علاوه شش صد نفر از تداران
که دو فریق گشته بودند و توپخانه محتوی بیست و چهار ضرب که در
قلب و جناخ فوج پیاده شده بود؛ هر قشون توپ میدانی میداشت

و جمعیت سواران که در دو بهره منقسم ساخته پیش و پس اسباب
و آلات جنگی داشته شد تا آتشباری پیادگان و توپخانه نیکو مدافعه آن
سواران نمودی که برایشان حمله آوردندی؛ اگر چه سراسیمگی کوهاچه
چندان نبود ولیکن همه اش فروپوشیده بود بد رحمان کوچک متکاثف
با وجود این موانع تابیست و پنج گام پیادگان حیدری پیشتر
شتافتند و با همه آتشباری توپ و تفنگ مخالف نیکو جنگیدند و پای
جلادت افشوده از جان رفتند و آنقدر درین محل مرد آزما ثابت قدم ماندند که
دیگر پیادگان بسرایشان رسیدند و هشت یانه صد پیاده که فائد ایشان
سپهداران فرنگستانی بودند بر میسره صف انگریزی زده و تا ضرب
توپ از ایشان بدست آوردند؛ ولیکن طایفه از افواج انگریزی که
بکمک میسره بزودی فرستاده شده بودند از سپاه حیدری آن دو ضرب
توپ باز پس گرفتند؛ درینمیان طایفه شب آتشباری طرفین
را از کار باز داشت و هر دو فریق جنگی در میدان رزم باستراحت
گمرایدند و آماده جنگ روز دیگر بودند بمشاهده ناملایمست حال
و مقام جنگ که دران پیادگان حیدری با عادی جنگیدند و مردی
و پردلی جماعه تداران که دران مصاف از ایشان صورت
گرفته؛ فرنگستانیان که نسبت به هندوستانیان در باره پردلی
بدگمان بودند در شکفت فرو ماندند؛ نزد جنریل استمد نیز
جانبازی ایشان بمقام ثبوت رسید؛

کوچیدن لشکر انگریزی شباهنگام از آن مقام پس از
 دفن کشتگانش باز خمیان جنگ که برگرد و نه-ابوداشته
 بودند و بعضی اسباب آنها در رود انداخته و بسلامت
 رسیدن در قلعه ترناملی و برخود بالیدن حیدر علی
 خان بتصور اینکه انگریزان از پیش او گریختند
 و تعاقب نمودنش ایشانرا و بریک ونیم فرسنگ از ترناملی
 مضروب خپام ساختن ؛

هنگام یازده ساعت سائی چنان دریافته شد که انگریزان
 در حالت صموت و سکوت از میدان جنگ کنار گزیدند
 حیدر علی خان بهادر افواج خود را فرمان داد تا هیچگونه متعرض ایشان
 نشوند زیرا که سوارانش استطاعت آن نمیداشتند که هنگام
 شب بر پیادگان انگریزی حمله برند و ابامی خواست که پیادگانش
 آرام گیرند پیش از آنکه سپیده صبح نمودار شود جمعیت
 سواران حیدری در تعاقب افواج انگریزان که ساز و دمان
 جنگی گذاشته زخمیان خود را بر مراکب بارکشی برداشته روانه
 شده بودند شتافتند جنریل اسمتھ خودش قهوه این کار شده بود تا
 دیگران بدو اقتدا نمایند ؛ سواران حیدری بعضی آلات باور چنانچه
 او دوتا صندوق ثمین از آن میجر بنجور (منصب داری از ملک

جینیوه که در میان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل در شکر ایشان داشت، پس وا گذاشته یافتند و غنیمت پنداشتند؛ فی تی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان ساز و سامان جنگی و ذخیره را در رودخانه انداخته بودند و مردم هند و ستان از ان رود گلوله های توپ و بسته های برنج برآوردند؛ و نیز انگریزان از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر خاک مدفون کرده بودند ولیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب که درین کار بعلل آورده بودند بهره از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده مانده بود، طمع غنیمت سپاهیان را بران داشت که مردگان را از گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند؛ اگر چه سواران حیدری به تعاقب افواج انگریزی پرداختند ولیکن ایشان بی زیان در حصن ترناملی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان باز پس مانده بود یک جنگ سبک در ترناملی در میان پیادگان انگریزی و سواران حیدری صورت گرفته و دران همین یککس از اینان مجروح شده بودند بس؛ این چنین جنریل استیلا از ان خطرگاه بدر جست، و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر حیدر علی خان بالشکرش بر حسب منصوبه بر بسته خویش بر دیگر جانب رود مقام گرفتگی تمامی سپاهیان ناموظف بر لب رود پالرد در محسوس وا گذاشته شدند از نیر که این نوع سپاهیان

آداب سلحشوری نورزیده بودند؛ و نیز جاسوسان انگریزی
اکثر در لباس ایشان بودند؛

نواب حیدر علی خان بدین تصور که انگریزان از پیش او گریختند
بر خویش بالان پیشتر رفت و بر یک و نیم فرسنگ
از ترناملی در موضعی مضرب خیام خود ساخت که پربود از کوه‌های
کلان دور میان آن و ترناملی میدانی حائل بود؛ و از اینجا که خیمه‌گاه
او نزدیک تر مقام اعاد می بود لهندا هر گونه احتیاط را بکار برد تا معسکرش
از تاخت ناگهانی ایشان محفوظ ماند؛ بر تمامی بلندیهات قیام پیاسداری
میپرداختند و طلایه سواران بابا نهایتاً سرحد ترناملی فرستاده شده بود
تا بسر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگریزان
هیچگونه چالش بر لشکرگاه حیدری نمیتوانستند نمود بی آنکه اولاً خبر
آن بدور رسیده بودی؛

ولیکن جنرل اسمتج ز بهار نخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ
باجیدر علی خان نماید تا آن زمان که کرنیل عود با جنودش بدو پیوسته
باشد و نصاب این جنود بهشت یانه هزار مرد جنگی رسیده بود
علامه جمعیتی از کالیرد (طبقه از سپاهیان) از تاجادر؛

از دست دادن نواب حیدر علی خان فرصت کار در ممانعت
تلاقی عسکرین امادی و مترصد مصاف بودن در آنچنان
مقام که افواج سوارانش در آن هیچکاره بود؛ و پیوستن
عسکرین، و کوچیدن جنریل اسمتھ از ترناملی و روانه
شدن حیدر علی خان با سوارانش پنهانی براهی و پیادگان
و توپخانه اش براه دیگر؛

شاید حال و مقام نواب حیدر علی خان همین بود که جمعیتی گران
یاتماعی سپاه خود را فرستادی تا سواره تلاقی عسکرین شدی
ولیکن بر غم مشورت که درین خصوص با داده شده بود ایشانرا
داگذاشت تا با هم پیوستند و خودش باتماعی افواج مجتمعه در همانجا اقامت
داشت و محرک سلسله جنگ در آن ناحیه گردید که سواران
او در آن هیچکاره بودند خاصه در آنزمان که جنریل اسمتھ در
معسکر خویش در ترناملی که واقع است در میان آن دو کوه که
بران در آنجا آورده اند مقام داشت و مقدمه افواجش بر پشت
خود شهری و آبگیری که در آنجا فوج غنیمت رسیدن نمی توانست
جز برای تنگ که بحماییت خندق و توپخانه بود؛

مطمئن نظر حیدر علی خان بهادر این بود که دشمنانرا از معسکرشان
بیردن کشته بنا بران پیادگان خود را فرمان داده بود که ظهرا برسم

و در زش و سلحشوری هر روز بیرون آیند و گاهی خود را با تمامی
 افواج و گاهی با جماعت پیادگان تارسانی گلوله های توپخانه
 نمایان می کرد بدین نمط حیدر علی خان فرصت کار را آنچنان
 تلف کرد که جنود کرنیل غود با افواج جنریل استمه پوست
 با وجودیکه افواج انگریزی بیست و پنج هزار بود از آن چار هزار
 و پانصد فرنگستانی بودند جنریل استمه زنهار مناسب حال
 نمیدانست که در میدان با حیدر علی خان بهادر مصاف آر اگر دود
 بلکه بدین نیت که در آنچنان ناحیه که بغایت ملایم حال پیادگان
 اد باشد بر نواب حمله آرد، معسکر خود را در ترناملی گذاشته و از آنجا
 هنگام دیدن صبح کوچیده بر مسافت دو فرسنگ از ترناملی دیگر مضرب
 خیام خود گردانید تا افواجش بابت بسابق در مقام کشاده تر باشند؛
 نواب حیدر علی خان از منصوبه جنریل آگاه شده خواست تا دام
 فریبی در راهش نهد که شمر نتایج تباہ نسبت با عادی باشد
 و این را از رابا هیچکس در میان نهد؛ تفصیل این اجمال آنکه چون
 لشکر انگریزی را درین سابق از عبور میدانگاهی که محصور بود از
 همه سوی بجز گل و تله های کوچک گزیر نبود حیدر علی خان شامگاهان
 بر کردگان توپخانه و پیادگان فرمان داد تا هنگام سپیده دم بسوی
 آن میدان از مدخلی وادی نما که منتهی میگردد بزمین هموار و فراخ کوچ
 کنند، و خودش بموجب منصوبه ناگفته باتمامی رساله های سواران هنگام

دو ساعت صباحی نهضت نمود؛ و ایشانرا در صورت قوس بزرگ متشکل گردانیده بدانجا قیادت نمود که شرف بود بران میدان منصبداران قائم افواج پیادگان از روانگیش آگاه گشته در ساعت معهود کوچ کردند؛ و هیچ شک نداشتند درینکه نواب یار ساله های او را دران میدانگاه خواهند یافت ولیکن چون دران میدانگاه رسیدند و او را ندیدند متحیر شدند و افواج خود را مبسوط و فراخ گردانیده مصاف آرای جنگ شدند آنمیدان اگرچه ظاهرا همواری نمود و بهره ساخته شده بود بتلی بلند بعضی منصبداران که پیشتر رسیده بودند بالای آن تل بر شده می بینند که جنود انگریزی در عقب آن تعییبه صفوف نموده آماده جنگ است؛ چون هیچگونه حکم بدیشان در باره حمله بردن از پیشگاه حیدری داده نشده بود و هیچ خبری از نواب موصوف و سوارانش بدیشان نرسیده بزودی در آنمقام مجلس شورا منعقد ساخته برین معنی اتفاق نموده شد که ایشان در همان دایه نماید خل باز پس گردند تا از برای خویش مقامی حصین بدست آورده باشند، مادامیکه جاسوسان بهر طرف روانه ساخته شدند تا خبر نواب بیارند و حکم او در خصوص جنگ بدیشان رسانند؛

انگریزان که خبر در کمین گاه بودن سواران حیدری شنیده بودند تا آغاز شب آماده جنگ ماندند و آنگاه بلشکر گاه جدید خویش باز گشتند

پیادگان و توپخانه میدری بمنز لگاه خود رسیدند و نواب و الاجنباب
 با سوارانش هنگام شب دیرتر رسید با کمال کوفتگی چه ایشان
 قریب ده فرسنگ راه طی کرده بودند بی طعام نواب عالی جناب
 می پنداشت که جنریل استمه از کوچ سوارانش بیخبر است
 و بناچار از راه انحداع عزیمت آن خواهد نمود که بر پیادگان ادا که
 ظاهر استظهار بدارانش ندارند حمله کند؛ بدینوسیله او را
 چشمداشت آن بود که فرصت تاخت آوردن بر لشکر انگریزی
 او را در پیش خواهد آمد؛ درین مقام میتوانیم قیاس کرد که صورت
 واقعه دیگرگون نمودی اگر نواب نامدار بر مضوبه خویش مارا اطلاع
 بخشیده بودی؛ و چون طیبو سلطان که درین جزو زمان هفده ساله
 است و بمنزله دست راست نواب و درین خردگانی مصدر
 فیروزیهای نمایان بر قوم انگریزان گشته شایسته مقام چنان
 می نماید که سلوک او درین چالش ذکر کرده شود؛ نواب حیدر علی
 خان نسبت بفرزند ارجمندش در مقام غایت مهر و محبت
 و از غیرت و پردلی او نیکو آگاه و از جهت نوجوانیش بر جان
 او بسیار ترسان و لرزان می بود بنابراین اکثر او را به یتاقداری
 معسکر مامور میفرمود؛ چون شاهزاده موصوف بر حسب
 مصلحت قرار داده نواب و الاجنباب در یساق عالی پیاسداری
 و حراست لشکرگاه می پرداخت خیلی پریشان خاطر و شوش

گر دید هنگامیکه مشاهده کرد که افواج پیادگان بازگشته بمعسکر رسیده اند و از نواب و سوارانش خبری در میان نیست پس از هشت ساعت شب اوتمامی سپهسالاران افواج را نزد خود طلبید، و بر بیل اجمال صورت حال را برایشان دانمود و صواب دیدشان در آن باب طلب کرد؛ آرای متفقۀ ایشان همین بود که انگریزان در عدت از سواران نواب کمتر اند لهذا بر معسکر نواب بهادر شیخون زدن نمیتواند مگر بعد از آنکه سه فرسنگ راه طی کرده باشند و از آن کوچه های تنگ در گذشته که در آن راه داران و یاقیان نواب پیاسبانی می پردازند؛ شاهزاده پیاسخ ایشان لب کشاد چون از پدر خود هیچ فرمان ندارم بناچار بتجربه و آزمون شما حاجتمندم تا مرا راه نماید که درین خصوص چگونه عمل نمایم؛ هنوز درین سخن بودند که منبیهان خبر آوردند که خال شاهزاده یعنی میر محمد علی خان دوم فرمان فرمای لشکر که با جماعه سواران هرا دل شکر بود داخل معسکر گردید، نواب حیدر علی خان بهادر بغایت زحمتکش و رنجبر دار بود و نمی دانست که کوفتگی و ماندگی چیست هنگام نمودار شدن سپیده صبح بسوی ترناملی با چهار هزار پیاده و چهل ضرب توپ بشتافت و شهر را مفتوح یافت؛ ولیکن هنگامیکه او در صد ترتیب و تهیه آن بود که قلعه را بیورش بگیرد منبیهان خبر آوردند

که جنرل اسلمه منصدي آنست که باجنودش برنواب
 حیدر علي خان هجوم آورد بدینختبر نواب دست ازان یورش
 برداشته بازگردید و نه پسندید که طرح پیکار با حریف پخته کار
 دران مقام ریزد که سوارانش در انجا بیکار مانند؛ روز دیگر ازان مقام
 خیام برگنده روانه گردید ازینرو که از انجا بمعسکر انگریزی بدون قطع
 گذرگاهی تنگ که مسافت ده فرسنگ بیش داشت
 نمی توانست رسید اگر چه مسافت در میان هر دو معسکر بیش
 از چهار فرسنگ نبود؛ پس از در گذشتن از چند اذل
 لشکر نواب نظام الدوله که دوروز پیشتر از وی در سیدانی خوش
 و غرم رسیده مضرب خیام خود گردانیده بود بدست چپ
 معسکر نظام الدوله بهادر فحیم لشکر خود ساخت؛



فرارسیدن هردو لشکر متخاصم متصل هم و بستن افواج
 حیدر علي راه اذوقه بر لشکرها دی و بعسرت گرائیدن
 کار برایشان و راه خلاص جستن ایشان ازان تنگچه
 بحمله آوردن بر لشکرگاه نظام علي خان بهادر و توسیدن
 حیدر علي خان بهادر از بد انجامی آن وعائق گردیدن؛
 چون معسکر انگریزی را سواران و دیگر افواج چابک و سبک
 حیدر علي خان گرد گرفته بودند و همگی داخل و گذارادر تهر ف

خود داشتند اذوقه و ساز و سامان جنگی بانگريز بهادر جز ترنالي
از هیچ جاني ميتوانست رسيد از نيجهت افواج انگريزي بسيار
زحمت ميكاشيد چه ترنالي يجهز ذخيره برنج همچ چيزی ديگر از ما بحتاج
نداشت و اينگونه اخبار بحيدر علي خان بهادر نيكو ميرسيد هم بوسيله
پيگان انگريزي که از لشکرگاه بدراس خبر ميردند و بحکم حيدر علي خان
گرفتار می شدند و هم بواسطه اعلام ديگر منهيان که از بهراين کار
مقرر بودند؛ گورنر مدراس جنريل اسمت را بمعرض عتاب
در آورده بود از بهراينکه عوض شراب مقرر ري سپاهيان،
ادايه شان را از رنقه داده؛ و چنين گفته که چون زر کيما ب و عزيز
است بايد در غرچ آن تقدير را کار بست و اينمعي خود در يذباب
کافي بوده که با سپاهيان وعده ميرفت که وظيفه شما از دولت
سرکار مدراسيه ادا کرده خواهد شد؛ و نيز گورنر به ۵۰ کطر داروغه
افواج نوشته بود تا تماست رود ادایي لشکر را همواره بمعرض
اعلام آورده باشد؛

استماع اين اخبار که از تنگي و عسرت انگريزان حکايت
می نمود عزيز مست حيدر علي خان را نيكو تصميم داد که هنوز در محاصره
لشکر اعادي و نه ب و تاراج بوم و براي شان کوشد؛ انگريزان که
بري نجات محصور ري صبور می نداشتند و ميخواستند که از ان مقام نالاييم خود
را ببردن آرند؛ بنا بران هنگام ده ساعت سائي کوچ نمودند

و پس از آن خبر آورده شد که کوچ انگریزان بسوی لشکرگاه
نواب نظام الدوله بود؛

ازین خبر نواب حیدر علی خان مشوش گردید زیرا که بدگمانی او
در باره مراسم استراحت رکن الدوله و انگریزان اساسی محکم داشت
بنابر آن او را نیکو اعتقاد بود که نظام الدوله با وصفی ارادت چندان
ندارد و اگر نظام الدوله با انگریزان همدستانست معسکرش
عرضه بسیار اخطار خواهد بود؛ و بر تقدیر عدم همدستانی ایشان اگر
انگریزان بر لشکرخواهش نظام الدوله تاخت آرند بی انتظامی
و پیریشانی که بر لشکرش استیلا خواهد یافت البته بر هم زن
نظم و نسق لشکر حیدری خواهد گردید بنابر آن در مجمع کنگاشی
که درین مخصوص در خیمه خوابگاه حیدر علی خان فراهم آمده اتفاق
نموده شد که مردم افواج بزرودی مسلح شده کوچ کنند و انگریزان را
از توجّه بمعسکر نظام الدوله باز گردانند؛ و این خود امری بود آسان
چه ایشان را از بهر اتمام این کار مسافت یک و نیم فرسنگ
بایستی طی کرد و انگریزان را تا بدان مقام رسیدن شش فرسنگ
راه بود؛ و درین اثنا بر منصبدار فوج فرنگستانی چنین فرمان داده شد
تا با تمامی جنود ناموظف و آن سپاه که در آن بوم و بر منتشر اند
پیش روی لشکر انگریزان را بگیرند و آنچه چنان پیریشان سازند که ایشان
در کوچ کنند پالمرند و نتوانند تا بر آمدن روز با لشکر نظام الدوله رسید؛

و ز نهار برایشان آتشباری نیارند تا آن زمان که مسافت در میان
 فریقین کمتر باشد انگاه هر کس چند آنکه خواهد برایشان گلوله بارد
 ولیکن همینکه تفنگ سرداده باشد هر کس برود بر زمین بخوابد
 چنانچه جنود خود در اطاعت فرمان کوشید ؛ و انگریزان را
 بجز بران آورد که جمعیت کوچک سپاه جناح را طلبند تا بارده
 میانگی پیوند بدین خوف که مبادا باز محاصره کرده شوند ؛ اکنون
 آتشباری جماعه کالیر و آغاز کرده شد انگریزان نیز سپاه را بشکل
 مربع ساخته بمقابله ایشان آتشباری را بنهاده اند و این آتشباری
 اگر چه مصدر غریو و غرنگ بسیار گردید تا دو ساعت هیچ
 ضرری بران مترتب نگردید زیرا که جماعه کالیر و بجواب دادن
 ایشان نیکو پرداخته ؛ هنگام یک و نیم ساعت روز انگریزان بسوی
 دست چپ کوپیدند و طرح اقامت در لشکرگاه جدید نزدیک تر نامی
 که پشت پناه دست راست ایشان بود ریختند کناره خاینی
 بزرگ بردست چپ ایشان ، و پیش روی ایشان کوهی بود نیک
 مرتفع محاط بتدیه و درختان کوچک که سواران را در آن اسکان نفوذ نبود ؛
 پس از ملاحظه خیمه گاه جدید انگریزان ، حیدر علی خان خیام خود
 از انجا برکند و مقام دیگر برگزید که از خیمه انگریزان بر مسافت دو فرسنگ
 بود بران وضع که انگریزان بر حمله آوردن بر لشکر نظام علی خان
 توانا نگردند بدون مقابله کردن با لشکر حیدری ؛

پس از بل گمان گردیدلانش بر سپه افرنگی فرستادن
نواب حیدر علی خان طیپو سلطان را با پنچ هزار سوار
تابنهب و تخریب حدود مجاور مل راس پرد ازد؛

درین مقام سواران حیدری بیکار و معطل ماندند و فراهم ساختن اذوقه
دشوار گردید؛ این معنی حیدر علی خان بهادر را بران آورد که جمعیتی
سنگین را از سواران خود بهر تسخیر گودایور که کارخانه انگریزی
است برد و فرنگ از پانده چیری روانه گرداند تا ایشان پس
از تصرف آن بر سواحل دریای بسوی مدراس باز گردند و حوالی
آن را تاراج و دیران سازند؛ داین خود تدبیری بود که نتیجه ناگزیرش
مضطرب گردیدن کارگزاران دولت مدراسیه گشتی بیاز خواندن
افواج انگریزی از بهر حمایت خودشان، داین متعظیم زیان
در کار و بار انگریزان واقع شدی؛

در همان زمان که این گروه سپاه در صدر دانگی بوده بسرکردگی آنم منصبدار
فرانسیس که این مشورت بحیدر علی خان داده، داد و ثوق
داشت. تسخیر آن مکان از جهت نیکو آگاهیش بخصوصیات
آن، جاسوسی از انگریزان که در آورده شده بود در معسکر حیدری
و در اندر رضا علی خان قدیم نواب آرکات که مردی بود کوتاه
اندیشه بنده رشک و دوسواس اعتمادی پیدا گشته قابوی وقت

یافته بوسیله رضا علی خان در دل حیدر علی خان القانمود که تمامت این منصوبه و ایجاد اصلی دیگر نمیدارد. بجز اینکه این منصبدار فرانسویس میخواهد که بدین وسیله با افواج همراه کرده خویش به پانده پچیری باز گردد زیرا که گورنر آنمکان او را باز خوانده است و این خبر پسین از راه خدیعت مشهور و استوار گردانیده شده بود، ولیکن درین باب خود ارضیایی نیست که حیدر علی خان از تقرب سپاه فرنگستان به پانده پچیری احتیاط واجب میشمرد بنابراین با منصبدار مسطور چنین میگوید که چون درین یساق نزد من نصیب پیادگان بسیار نیست تا جمیعی از ان از بهر مهم مذکور همراه شما سازم بنابراین مناسب چنان می بینم که تسخیر گود یاور حالا موقوف داشته شود تا بوقت فرصت بعزل آید ولیکن جمعی از سواران میفرستیم تا بذهاب و تخریب آنملک تا در مدراس پردازد، بنابراین بسرکردگی پنجهزار سوار برین مهم طیبو سلطان را نامزد نمودن سرمایه بزرگ خوشحالی او خواهد بود، اینهمه سخن سازی نواب حیدر علی خان از بهر تطف و دلجوئی منصبدار مسطور بود؛ الحق هیچ امیری در هنرموم سازی سنگ خارایانرم سنائی سختی ابایش بر حیدر علی خان مزیت نمی تواند داشت در انجام این گفتگو شاهزاده نوجوان بار ساله مذکور بر مهم مزبور روانه گردید و با آن شتاب و نهفت بسوی مدراس بشتافت که گورنر آن

و محمد علی خان و پسرش و کرنیل کال و گوی تیمارست از باب
 کونسل که در خانه صحرایی آن زمان در باغ کینچی بودند از گرفتاری
 آن بلای ناگهان بر سر آمده بدشواری رهایی یافتند؛ از اتفاقات
 صحنه بود از بهر ایشان که جهازی در آنوقت مقابل باغ لنگر داشت
 و ایشانرا از آن مصیبت دارناید؛ ورنه نجات از آن قضای مبرم
 دشوار بود و سراسیمگی ایشان در پناه جوئی ازین سانحه ناگهان
 آنچنان بود که گورنر آنقدر ایستاد نتوانست نمود که کلاه و شمشیرش
 بیارند چنانچه آنرا با آلات حاضری سواران ینماگر برگرفتند؛ زیرا که
 عادت صاحبان مدراس برین رفته است که هر صباح از بهر
 اکتساب هوا بیرون میروند و نادر در مکانات و اوقات متصل
 می شکندند؛ گورنر و رفیقانش یقیناً درین چالش بدست سواران
 غنیمت اسیر افتادندی اگر چاکر جاسوس فرانسیسی (که از
 طرف ایشان در لشکر حیدر علی خان بوده و از بهر اخبار ایشان
 ازین ناخت ناگهان عدا فرستاده شده بود) نمیرسید و باعلام
 ایشان نمی پرداخت؛ سواران حیدری گرم و گیرا فرار سیدند
 و راه مراجعت ایشان بدراس بر بستند؛ و نواب
 محمد علی خان که تنهاردانه شارع عام شده بود از دستبرد ایشان
 بسبب باورفتاری اسپش جان سلامت برد؛ اگر
 گورنر مدراس درین بلا مبتلا گشتی همانا این گرفتاری منسوب

بخود پندى و ناعاقبت اندیشی خودش بودی زیرا که رفیقانش
 هنوز باهم نشده بودند که شهری از مردمان دلت فریادکنان
 مرهتّه مرهتّه بسوی شهر مدراس رسیده بودند، ازینرو که ساکنان این
 سواحل پیشتر از جنگ حالی هیچگونه ناخت و تاراج دیگر بجز
 از مرهتّه ندیده بودند ولیکن گورنر و دیگر انگریزان بجای آنکه فریاد این
 فراریان را محلی نهند یا دقتی دهند بمشاهده اینحال بسیار شادمان
 شدند و چون انبوهی دیگر ازین گریختگان فراز آمدند بعضی از رفیقانش
 گفتند که سانحه حالی در خور التفات می نماید، گورنر در جوابش
 میگوید که در آمدن سواران دشمن بدراس امکان ندارد بدون
 آنکه بدان قلعجات که در میان راه اند بگذرند و درین صورت
 منصبداران سپاهشان البته ازین معنی آگاهی میدادند، بناچار سبب
 دهراس این ناکسان بجز بدلی نه تواند بود؛ و میفرمایم که من بعد هر کس
 که بدین نوع می بی کنان نزد ما می آید سزاوار سیاست و تازیانه
 خواهد گردید تا دیگران برامثال این اخبار دروغ جسارت ننمایند؛
 هر کس از حضار زبان به تحسین گورنر کشاد چنانکه عادت مستمره
 آیین گویان بزرگان اهل اقتدار می باشد؛ ولیکن همانساعت
 گردوی از قصبه سنط طامس که اکثر ایشان مجروح بودند فرار سیده
 نیکو حالی ایلی و موالی گردانیدند که اعادی بنهب و غارت آنشهر

استغال دارند، اکنون تمامی جماعه سهزده دهراسان گشتند،
و بر حسب خبر سعادت اثر که بدیشان بروقت آورده شد
آنقدر فرصت یافتند که از بهر پناه بساحل دریا گریختند؛

مادامیکه طیبو سلطان بتاراج و غارت حوالی شهر مدراس
می پرداخت و والد ماجد او ادضاع معسکر انگریزی را از بلندی کوچه
که بالاند کور شد ملاحظه نموده، چنان تصور کرد که بذریعۀ توپ؛
آن معسکر را میتواند برهم زدن بر حسب این اندیشه روز دیگر
بمدادن مردم لشکر خود را فرمان داد تا از آنجا حرکت کنند و چند
ضرب توپ کلان بران کوچه برده بر معسکر انگریز آتشباری
نمایند چنانچه این کاریکو سرانجام پذیرفت و گونه پریشانی و تگاپو
در برکندن و زدن خیمه ها دران لشکرگاه پسدا گشت چون نواب
حیدر علی خان ازین روداد شادمان گردید فرمان داد که تمامی توپخانه
بر سر آن کوچه برند و این حرکتی بود مشعر بر کرم و فرشتگی
اگرچه اکثر گلوله های توپخانه اش تا بلشکرگاه انگریزی نمی رسید مگر
نظرش ازین چالش همین بود که برانگریزان پرابوهی لشکر
او نمایان گردد و بمشاهده همگی توپخانه گران و چابکی و آتشدهستی
کار گزارانش هر اسی در دل ایشان پیدا آید و ثمری شایسته
برین حرکت مترتب گردد و خودش بدادن اشرفی با بطریق انعام
بتوپیجان که در گوله اندازی نیکو مهارت ظاهر میکردند معروف

بوده دیگر سپاهیان را دل میداد و سرگرم کاری نمود چون نواب
 نظام علی خان نمی خواست که درین یساق بیکار باشد با افواج خود
 در جنبش آمده سواران را فرمان داد تا گرداگرد محسکرا انگریزی
 صف آر اگر دند و لیکن قریب سه ساعت با تمامی افواج
 پیادگانیش بر سپاهیان انگریزی که جنریل اسمتھ بر سر کوهی
 قائم گردانیده بود حمله آوردند و ایشان از بهر حمایت خود ازین حمله
 بطریق اضطراب بدان جانقل کردند که دران عرضۀ توپخانه حیدری
 گشتند؛ و بناچار خود را اسیر پنجم بلا دیده چند کُرت بر جنریل اسمتھ
 بطریق اشارت و تلویح و نمودند تا بزودی با تمامی جنودش
 کمک ایشان فرار شد قریب چهار ساعت مسائی بود که
 افواج انگریزی پره بسته از جانبید حیدر علی خان بهادر بنفور فرمان داد
 تا پیادگانیش با توپخانه از ان کوهچه فرود آیند و سواران خود را باز خواند
 تا بهیئت مجموعی بمقابلۀ انگریزان اشتغال نمایند؛ افواج حیدری
 هنوز صف آر انگر دیده بودند که تمامی جنود پیادگان نواب نظام
 علی خان بزودی سه اسیمه دار گریختن و پراگنده شدن آغاز
 کرد مادامیکه سوارانش دلیرانه بانظام علی خان متوجه جنگ انگریزان
 گردیدند و در عقب ایشان توپخانه نواب نظام علی خان روانه
 گردید، ولیکن بجای آنکه در پهلوی افواج حیدری در میدان رزم
 بتعبیه صفوف پردازند، در میان جنود حیدری و انگریزی مقام

گرفتند و یکسر حجاب لشکر حیدری از افواج انگریزی گردیدند
انگریزان برکناره خاکی که نزدیک کوه بود پیش رفتند و گناره
ایشان بران گونه زمین افتاد که لشکر یزه دوتنه های گیاه فرو پوشیده
بود؛ افواج انگریزی در دوتا جیش ساخته رساله های سواران در
چند اول و توپخانه در مقدمه یاهرا دل میداشت؛ آتشباری توپخانه آنچنان
هیبت و سهم در دل های سواران نظام علی خان انداخت که
روی هریمت بر تافته با کمال سراسیمگی بسوی پس از میان
معسکر حیدر علی خان گریختند و هول و هراس تمام و آشوب
و شورش مالا کلام دران برانگیختند بمشاهده این هنگامه و بی انتظامی
که از گریز افواج نظام علی خان در میان معسکرش روداده حیدر علی
خان متوهم و پریشان خاطر گردید و خیال بدگمانی و شبهه نقض عهد
همد استانی که داشت گویی صورت وقوع پیدا کرده بود؛ و نیز توهم
این معنی بر نواب مستولی شده بود که مادامیکه ادمتوجه مدافعه
انگریزان میگردد این فراریان بی باک معسکر او را تاراج و غارت
خواهند کرد و فرار سیدن طلعه شب و سادس حیدر علی خان را افزود؛
هنگامیکه پاشیدن افواج نظام علی خان که نقاب چهره
معسکر انگریزی بود برداشته شد چنین دیده می شد که
افواج انگریزی بهیئت مجموعی پرده بسته پیش می شتابند و سواران
بطریق التمش از ایشان ممتاز اند؛ توپخانه حیدر علی خان که مقدمه

افواج پیادگانیش بود چندان گلوله سرداد که بسیاری از اعدای
کشته شدند؛ ولیکن چون در آتشباری موفور که از سر کوچه
بر معسکر انگریزی صورت گرفته همه ساز و سامان جنگی منقرض
شده بود توپهای کلان حیدر علی خان درین زمان یکسر بیکار مانده
جمعیت سواران را که راست و چپ منقسم شده بودند چنین
فرمان داد که خود را بر جنود اعدای زنند، بمجرده فرمان دالاسواران
هندوستان و فزگیستان اسپان را بقصد حمله بر انگلیختند ولیکن
از شدت آتشباری توپ و تفنگ اعدای توانستند
پایر جامدن چون حیدر علی خان دید که هنگام شب نزدیکتر رسیده بود
که در آن پیادگان انگریزی نیکو دست دیامی توانند زد، لهذا میدان
جنگ را گذاشته بآرام تمام از آن کناره گزید و یک
ضرب توپ کوچک که از انگریزان باز پس مانده بود ازین
جهت که زگادانش کشته شده بودند دستیاب ادگر دید درین
جنگ هیچیک اسیری از سپاه حیدری بدست انگریزان
نیفتاد جز یک نفر پرطکیش منصبدار تفنگچیان و یک سوار پنداره که
سخت تر مجروح شده بودند دیگر زخمیان همراه شکر نقل
کرده شدند؛ عدد کشتگان از هر دو شکر حیدر علی خان و نظام علی
خان از چهار صد نفر بیشتر نبود انگریزان بتعاقب حیدر علی خان
می پرداختند؛ ولیکن ازین جهت که معسکر حیدری در میان دو کوه

واقع بود و نیز خانی و دو قلعه در راه داشت و انگریزان را بر تقدیر
 حمله آوردن بر معسکر حیدری از در گذشتن در میان اینها چاره نبود
 بر همین قدر قناعت کردند که از بالای خانی چند گلوله توپ بسوی
 معسکر حیدری سردادند؛

چون نواب حیدر علی خان بمعسکر خود رسید آنرا پریشان حال
 و در هم یافت زیرا که نواب نظام علی خان و افواج او خیمه های
 خود را خالی گذاشته از میان لشکر او گریخته بودند بنابراین پیادگان
 را در قلعه مقیم گردانیده فرمان داد تا در پس انگلی که بزودی تیار
 کرده بودند توپخانه گمران و اسباب لشکر او را ببرند؛ این فرمان
 بزودی تمام بجا آورده شد؛ حیدر علی خان در اختیار کردن مقام که در آن
 لشکر و ساز و سامان آن از دستبرد اعدای ایمن و بیخطر تواند ماند
 سلیقه خاص داشت که درین خصوص نواب والا فطرت را
 جنریل اسمته که او نیز درین باب کامل بود بسیار می ستود؛
 هنگام مراجعت از جنگ ترناملی مخیم حیدری هیچ راه از پس
 خود نداشت جز معبری تنگ پراز پیچ و تاب که عبور یک
 گردون از آن دشوار بود؛ و این راه بدو شعبه منشعب شده
 یکی که بسوی معسکر نظام علی خان میکشید از آن تمامی ساز و سامان
 شکری در کمال پریشانی میگذاشت بسیاری از شکران
 راه راست گرفته بودند و در عرض بنگاه که لشکر نظام علی خان بهادر

با کمال بی انتظامی مخلوط با توپخانه میرفت عبور نمودند نتیجتاً این بی انتظامی
 دیرهمی بود که توپخانه حیدری را از کوچ بازداشت با آنکه بسیاری
 جد جهد در باره پیش رفتن بردشنی مشعل با بکار برده شد آخر کار
 هیچ چاره ندیدند جز آنکه رساله را روانه کنند تا مرتحان را از پیش
 رفتن باز دارد و هر کس در اثنای راه هر جا که هست تا دمیدن
 سپیده صبح هما بجا توقف نماید و چون روز روشن گشت سر رشته
 نظم در ارتحال باز بدست آورده شد ازینجهت که افواج نظام
 علی خان حالی در میدان رسیده بود؛ اگر جنریل اسسته قشونی از
 پیادگانیش روانه کرده بودی البته نتایج فیروزمندیش خیلی گرانمایه
 گشتی؛ زیرا که افواج نظام علی خان پس از هزیمت هشت
 ضرب توپ کلان در معسکرش گذاشته بود و حیدر علی خان
 گردونههای شکسته آنها را اصلاح کرده مع ظرفهای نقره و دیگر گرانبها
 چیزهای نظام علی خان که در اثنای راه یافته شدند، پیش او فرستاد؛
 حیدر علی خان هنگام برآمدن روز در میدان جنگ شکر کشیده
 بجای افواج نظام علی خان مصاف آرا گردید، تمامت پیادگانیش
 در صف نخستین بودند و سوارانش در صف دوم مشایده این
 وضع انگریزان را بران آورد که او را محترم شمارند چینیکه توپخانه و ساز
 و سامان جنگی در میدان آمده بود او بالشکر خود باز پس گشت تا با سپاه
 تدار خویش چند اهل افواج باشد، و ایشان آن مقام حرمت اقسام را

بسواران وا گذاشتند تا آن زمانکه تمامی لشکر بمیدان گاه رسیده بود،
 انگریزان که در پس ایشان بودند برینمعنی حارت نمودند
 که برایشان حمله آرند مگر بر همین قدر قناعت کردند که چند گوله
 مردادند و بدین گوله پانز نفر از افواج حیدری کشته شدند یکی از ایشان
 میر شکرگاه سپاهیان فرنگ بود؛ جنریل اسسته هر آئینه بزودی
 روداد این ظفر را بر کار گزاران دولت مدراسیه اعلام نموده باشد
 و این خبر فیردزی اثر ایشانرا از ان تشویشهای پر نشیب و فراز
 که در ان مبتلا بودند واریده؛ تاخت ناگهان که مصر آن حالی
 طیو سلطان شده بود ایشان را در غایت خوفناکی و سهرذگی
 گرفتار کرده بود زیرا که نصاب فوج نگاهبان قلعه سنب جارج یعنی
 مدراس همین بدو صد مرد فرنگستانی و شش صد سپاهی هندوستانی
 میرسید؛ و بناچار شهر سیاه که عبارت از بلده مدراس است
 در دست اختیار طیو سلطان بوده؛

شهر سیاه بموجب شمار انگریزان در ان زمان بر کمتر از
 چهار لک نفس احتوانداشت و در ان عهد جمعیت آن بضمه
 فراریان از دعات مجاورد و بالا شده بود؛ این شهر اگر چه بنام
 بلده سیاه خوانده میشود اکثر ساکنانش مردم فرنگستان اند از هر صنف
 که انبارخانه های تجارتی دارند و هر گونه امتعه و بضاعات نفیسه هر مملکت
 در ان توان یافت در میان دیگر اقوام ارامنه خداوند مال

و منال و نیز جوهریان گجرات که بخريد و فروخت اجبار نميبن
 و مرداريد و مردجان می پردازند بسيار اند سهم و خوف بردلهاي
 مردم اين شهر هنگاميکه فراريان را از دلت بسوي شهر درين
 واقعه يله گريزان ديده بودند آنقدر عظيم بود که ايشان می پنداشتند
 که مگر حيد ر علي خان بهادر خودش با تمامي افواج بنهب و تاراج
 کردن اين شهر متوجه است زن و مرد از بهر پناه جوي خانه و مال
 و متاع گذاشته بسوي قلعه گريختند؛ چون گورنر و کوتيليان
 و سپهسالار و غيره هنوز بشهر نرسيده بودند؛ هيچکس فرمان نداد
 تا دروازه های آنرا بسته کنند چنانچه در اندک زمانه آنقدر خلایق در قلعه
 هجوم کردند که کوچه ها و خندق تا پشته های قلعه پر شد و گورنر پس از
 رسيدن بقلعه از هجوم مردم بدشواري تمام راه بسوي خانه خود
 يافت و در انجا در حالت سراپيگي تا دور و ز سر بر سر ميز نهاده
 سر برد؛ و کرنيل کال سر کرده انجنيران را که مردی هوشمند
 و کار دان بود بران داشت که با تمام هرگونه کار پراز و چنانچه کرنيل
 موصوف در انجام آن بذل جهد نمود؛ و پس از انقضای آن
 حال اعتراف می کرد که اگر طبيو سلطان شهر سياه گرفته و تعاقب
 گريختگان پرداخته بودی هيچ چيز او را عايق و مانع از تصرف
 نمودن قلعه منطبارج نبود؛ وليکن اين شهرزاده نوجوان بهره از
 تجربه کاری نداشت و سوارانش که از منطاطاس نزديک

شهر سیاه آمده بودند چند گوله که از قلعه بر ایشان سرداده شد
 بس بود از بهر ایستاد نمودن ایشان از اقدام بر اتمام مرام؛
 طیپو سلطان درین زمان مجمعی از اهل شور را منعقد گردانیده در واقع
 حالی از ایشان استصواب فرمود و امیر قاسم خیرات دولت
 حیدری که یکی از عظامای آن دولت بود درین یساق باتالقی
 همراه طیپو سلطان فرستاده شده بدینمحنی اشارت کرد که در آمدن
 بشهر و عرضه اخطار گردیدن مناسب نیست و ما را بفرمان حیدری
 بنهب و غارت کردن اطراف و حوالی آن بدرست قیام
 باید نمود و ز بهار بداخل شدن شهر نور دیده او را معرض اخطار گوله
 قلعه سنبه جارج یاد دیگر حصار نشاید کرد؛ از باب شوراسخن او را
 قبول نمودند؛ و در اینجا میتوان گفت که بر تقدیر سوختن شهر سیاه
 یا با جبار مضطر گردانیدن گورنر و کونسلیان را بر قبول نمودن
 صلح مغلوبانه یا بتهمدید ارتکاب نمودن این امر، زر خطیر زیان
 ایشان شدی پس درینصورت انگریزان داغنیای شهر
 مذکور زیاده از پنج کرد و روپیہ صرفه نموده اند؛

مؤلف این ادراک نواب حیدر علی خان را اشارت کرده بود که
 مدراس را محاصره کند و در آن آتش زند اگر چه او گمان میکرد که این کار
 آسان نیست ولیکن میدانست که گونه اثری بر آن اشارت
 مترتب خواهد گردید و درین یساق مرا همراه فرزند خویش نغز نهاد

تا او را عرضه مها لک مسطور نگر دانم؛ و همین مشورت گورنر
 ب را بر ایذا رساننی من سرگرم ساخت، و بران آورد که صورت
 عالم در محکمۀ عدالت تجویز کرده شود و لیکن هیچ بیّنۀ و شاهد با ثبات
 جریمه من بحر جاسوسان انگریزی نبود و ایشان برین معنی گواهی
 دادند که ما این مشورت را از دشمنیده ایم که بنواب داده بود؛
 و لیکن این نمط سلوک که از نسبت بموتلف این ادراک
 بظهور رسید اگر چه مخالف هر گونه دستور انصاف و آئین هر قوم
 است، امریست متعارف در حکومت جبارانۀ انگریزی که
 در هندوستان میراند؛

اگر چه شهر مدراس را درین نازلۀ نلکه چندان زیانی نرسید ازینرو
 که کرنیل کال تمامی فرنگستانیانرا بزودی فراهم آورده مسلح ساخته
 فرستاد تا داخل و طرق شهر سیاه را احراست نمایند، چنانچه
 ایشان آنجماعه یغماگر را از تقرب شهر بازداشتند، باینهمه
 زیان و خسارت انگریزان بسیار شد؛ زیرا که ایشان در حوالی
 مدراس خانۀ های شانۀ با ساز و سامان امیرانۀ داشتند و دعات مجاور
 که بسیار معمور از پیشم دران گوناگون بود غارتیدہ شد و آنانکه
 از نهب و غارت سالم بودند نیز اظهار غارتیدہ شدن نمودند تا
 خواسته و اسباب متمولان شهر که در دست خود داشتند
 باز پیشگی که بطریق بیع سلم بدیشان داده شده بود بدین بهانه

باز پس ندهند؛ تا بگری فرا سیس دیبانی نام ازین غارت عام
 سلامت مانده بود؛ و سبب سلامتی اموال او اینکه خاکي شاه
 امیر قاسم خیرات دولت حیدری در خانه فرانسیس مذکور که
 بر فراز کوه سنط طامس که بر مسافت یک و نیم فرسنگ از مدراس
 واقع است اقامت نمود و باغبانرا گفت که اکنون کسی
 از یفاگران متعرض این خانه نخواهد گردید، چنانکه ملازمان خود را از
 گرفتن و تلف کردن چیزی از آن خانه نهی کرد، و بدست باغبانی
 مصحوب یکی از چاکرانش رخت بچکان او را با آثار و بقولات
 بوستان بدو فرستاد و بدین پیغام استمالت او نمود که هیچ چیز
 از خانه شما عرضه تلف نخواهد گردید و بر باغبانان تاکید خواهم نمود
 تا حاصل باغ و بوستان را هر روز بشمار ساینده باشند؛ چنانچه باکمال
 دیانت این مواعید را امتحان ایفا نمود؛ فراریان آواره در جوار مدراس
 گوشش زد و عالمیان ساختند که نواب حیدر علی خان بهادر سنجیر
 مدراس کرد چنانچه این سنجیر از راه پانده پجیری و تر نکوبار و دیگر
 معمرات فرنگی بممالک فرنگستان رسیده کار و انیان و سیاحان این
 خبر باخوشدی تمام پاشیدند و از جوت دشمنی و رشک
 که دیگر اقوام فرنگستان نسبت بانگریزان می داشتند خبر فتح
 ترنابی را که نصیب انگریزان شده بود و خودشان باعلام آن پرداخته
 بودند حال در اخفای آن میکوشیدند و نتیجه شهرت این خبر دروغ

این بود که نرخ سه مایه کنپنی در شهر لندن یکبار از ۲۷۵ بدین قدر ۲۲۲ فرو افتاد؛ جنریل استمه خبر فیر و زمندی خود بزودی و بخوبی بکار گزاران مدراس بدین حیله رسانید که فتنه نامه را بردست شتر سوار ی داد که او را تعلیم کرده بود که در افواج حیدری که به حدود مدراس است در آمده پرسد که طپو سلطان کجاست که پدر بزرگوارش بر زبان من بدو پیغام فرستاده است که جنگ ترناملی از دست رفت سلطان را باید که بزودی باو ملحق شود؛ چنانچه شتر سوار بدین حیله صحیح و سالم رسید گورنر مدراس بمحرم یافتن فتنه نامه فرمان داد تا بذریعه یکصد و یک شلک شهریان دلگرفته را اعلام فتح نمایند و بوسیله اخبار مبالغه پرور ظفر بالائی که انگریزان بر حیدر علی خان حاصل کرده اند بر عالمیان روشن گردانند؛

شاهزاده طپو سلطان بشنیدن این واقعه نامتوقع اندیشناک گشته از اهل شورادرین باب استشاره خواست ایشان بالاتفاق گفتند که هر قدر زودتر ممکن باشد بمعسکر حیدری باید پیوست؛ چنانچه سلطان موصوف از ان مقام بنظام تمام مراجعت نمود و چارکس را از پیشوایان کیش سیجی همراه خود برد ازینجهت که حیدر علی خان هنگام روانگیش فرموده بود که مردی هوشمند اعتبار یافته را از طبقه انگریزان همراه خود آرد تا در خصوصیات افواج

انگریزی و جنود ملک که انگریزان از فرنگستان یاد دیگر مکان مترصد
 آند او را اعلام دهد؛ چون شاهزاده آنچنان کس ستوده بدان
 صفات نیافت ایشان را بد لجوئی تمام همراه خود آورد؛
 خبر هزیمت جنگ ترناملی اگرچه از بقاع گرانمایه نبود در تمامی
 هندوستان بزدی شهرت گرفت و بر حسب اوضاع
 رادیان بانحای مختلف روایت کرده شد حیدر علی خان بهادر درین
 خصوص هیچگونه متاثر نگردید، زیرا که از دست رفتن این جنگ
 یکسر خطای نظام الدوله بود؛ چون نواب نظام الدوله دریافت که
 تسخیر آرکات آنچنان امری آسان نیست که ادیشتر دل
 خود را بتصور آن شاد کرده بود و حالای خواهد که بمملکت خود مراجعت
 نماید بنابراین خواست که بلائف الحیل از نواب حیدر علی خان
 و انگریزان و نواب محمد علی خان زر خطیرستانه؛ دواعی و اغراض
 مختلف نوآیین روز بروز بدگمانی پنهانی ایشان افزود ولیکن هر دو دران
 کوشیدند تا الفت بیرونی ایشان نزد خلایق سمت از یاد
 پذیرد؛ بنابراین نواب نظام الدوله هنگام بازگشتن طیبوسلطان
 از نهب و غارت حوالی مدراس نواب حیدر علی خان و
 تمامی ارکان دولت او را در جشنی ملوکانه برسم ضیافت خواند
 و کمال احترام و اعزاز نمود و در میان دیگر تکلفات یکی این بود که
 او را زیر شامیانہ زر دوزی بر نشیمنی زرین تخت مانا نشاند

که سند و تکیه آن مزرکش بود و هنگام وداع آنرا پیشکش
 او ساخت ؛ بعد چند روز نواب حیدر علی خان در نوبت خویش
 نواب نظام الدوله را دعوت نمود و بجای سند زرین چو تره
 از کیسه‌های پرازه‌ون و اشرفی از بهر جلوسش ترتیب داده
 و بقالین ابریشمین لطیف پوشیده بود و تکیه و سند نخملی
 که زمینش زرین بود بران زده ، و هنگام وداع همه آنرا برسم
 پیشکش همراه نواب نظام علی خان نمود ؛ درین ملاقات هر دو
 نواب برین معنی اتفاق کردند که هر دو لشکر از هم جدا گردند
 و نظام الدوله بمملکت خود معادوت کند ، اگرچه این مفارقت
 تا آن زمان که حیدر علی خان و انمباری را گرفته و عزیمت محاصره
 ابنور نموده بود صورت پذیر نشده ، و نیز در میان شان اتفاق
 کرده شد که حیدر علی خان بمهمات جنگ و جدال با محمد علی خان
 و انگریزان در آرکات اشتغال ورزیده باشد و نظام الدوله
 بر انگریزان بجانب سلیپتن تاخت آوریده تا بفتوای
 خردت افواج ایشان منقسم گردانیده شود ؛

آمدن والده نواب حیدر علی خان بدیدن فرزند
ارجمندش درین یساق واستقبال نمودن حیدر علی
خان با فرزند ان گرامیش و با احترام تمام فرود
آوردن ایشان ؛

از بهر دانمودن موافقت و موالات که حیدر علی خان بهادر بدو دامن
خود داشت و چگونگی سلوک اوباقریانش شاید چنان می نماید که
خصوصیات ملاقات نواب حیدر علی خان با والده بجدد اش
که درین روز صورت گرفته بیان کرده شود ؛ جناب والده بیگم
خبر مزاحمت حیدر علی خان بهادر که درین ایام از اعادی دیده بود
(در ادیان صورت حال را بطریق مبالغه زیاده از واقع دانموده
بودند) شنیده بدیدن فرزند ارجمندش از حیدر نگر بر آمد با آنکه
موسم بارش و صافت یکصد و پنجاه فرسنگ بود ، هر روز
منزل طولانی طی کنان بعرض چند روز نزدیک معسکر حیدری رسید
نواب حیدر علی خان باطنطنه افواجش باستقبال شتافت
افواج حیدری بر صافت یک فرسنگ مقدمه کو کبه والده
بیگم را دیده همانجا فرود آمدند و حیدر علی خان با فرزندانش طیبو سلطان
و صفدر علی خان عرف کریم شاه بر اسب سوار شده پیشتر
رفتند تا آنکه به محقه والده بیگم پیوستند و رسم تسلیم و کورنش

بجا آورده بر چپ و راست محققه روان گشتند، چنانچه سواری
 خاتون از میان لشکر حیدری در گذشت شکر یان لوازم تسلیم
 و تکریم بجا آوردند در جلو والدہ بیگم دو صد بانوی ستوره از قسم
 اردابیگنیان بر اسپان عربی و گادان گجراتی سوار بودند و رخت
 بالائی شان از سر تا پا آویزان و در عقب محققه هشت تا گردون
 هندوستانی با پوشش سقرلات زرد و زری که آنرا رنگادان پارسی
 می کشیدند و ده تافیل و بسیاری از شتران و چار پایان بارکش،
 و سواران فرنگستان پیش سواری زنانه بودند، تمامی کوکبه محاط بود
 بشش صد نیزه دار که زنگوله و پر بر نیزهای ایشان تعبیه کرده شده بود،
 و چار صد سوار هندوستانی پیش و پس سواری میرفتند، میگویند که چون
 والدہ بیگم بخیمه خود نزول فرمود حیدر علی خان بهادر دست بسته
 عرض نمود که در چنین موسم بارش که راه از کثرت باران وسیل
 شایسته عبور نیست مسافت دور و دراز طی نمودن و زحمت
 بسیار بر خود گوارا کردن را سبب چیست؟ پاسخ فرمود که ای
 فرزند درین حالت ملالت انگیز که پیش تان آمد خواستم تا شما را
 ببینم که چگونه تحمل آن میکنید؛ نواب عرض نمود که این خود
 چیزی نبود و عا کنید تا خدا تعالی در بلائی صعبتر ازین مرا مبتلا نکند
 اگر کند تاب تحمل آن عطا فرماید والدہ بیگم فرمود اگر صورت حال
 برین منوالست سپاس ایزد بجا نه آرام و بزودی رخصت

انصراف میگیرم تا عایق کار شما نبوده باشم؛ چنانچه بعد دو روز دالده بیگم همراه پسر و بنیره های خود بهمان روش که آمده بود روانه گردید و ایشان یسشایعت تا بهما بنجا پرداختند که روز اول با استقبال رفته بودند؛ نخستین خیمه گاه لشکر حیدری پس از جنگ ترنابلی موضع سنگو من بود، لشکریان پس دو روز در دپالمر که از توالی بارش در عین جوش و غروش بود عبور کرده در مید انگابی که بر مسافت پنج فرسنگ از کبیر پتین و شش از دانباری بود محل اقامت انداختند؛ و طیو سلطان نیز بمسکریوست و نواب حیدر علی خان و نظام الدوله بتوشیق قول و قرار پسین با هم پرداختند؛



رفتن نواب حیدر عالی خان بسو قلعه و انمباری و انتزاع آن از تصرف انگویزان؛

روز دوم از ردانگی دالده بیگم لشکر حیدری بصوب دانباری کوچ کرد در سالیه های سواران و بهره از افواج پیادگان پیش ازین رفته بودند تا خیمه گاه را نیکو بنظر در آرند؛ چنانچه آن مقام را از همه وجوه شایسته یافتند و صلاحیت آن داشت که لشکر بترب آب و پناه خاربست و در ختان مقام گیر و حاجت کندن خندق در آن نبود؛ از بهر مایمت حمله بوستانی اختیار کرده شد که در میان چشمه سار؛ بالای تلی بلند واقع بود، و در آن جا همان شب

مورچالی که دوازده توپ بران نصب توان کرد تیار کرده شد
 چون این مقام بر مسافت سه فرسنگ از ان راه که بویلو
 میکشد واقع است جمعیتی سپاه با توپخانه از بهر تصرف آن راه
 فرستاده شد چون سر کرده فوج فرنگستانیان زخمی خورده بود حیدر علی خان
 بهادر جایز نه پنداشت که او را در ان شب مشغول کار دارد
 بلکه برین معنی اصرار نمود تا بخیمه خود رود و استراحت نماید؛ و خودش
 عزیمت آن نمود که بسر راه کاری و راهنمونی عالمان دمد مه
 پردازد بر حسب این عزیمت تمام شب باهتمام کار مورچال
 در بارش بار بار بمقامیکه معروض گوله بود و بسیاری عالمان
 و منصبداران بدان کشته شده بودند در زیر درختی نشسته بسر برد
 و هر کس را بسخنان طبیب انگیز میگردانید تا آن زمان که
 منصبدار فرنگستانی باز آمد و آنگاه بخیمه خود رفت؛ از توپهای
 مورچال هنگام نه ساعت صبحی چنان آتشباری بعمل آمد که توپخانه
 انگریزی را بزودی خاموش گردانید و کپتان و که حاکم آن مکان
 بود علم سپید که نشان امان خواستن است برافراشت و سطرده
 انباز خود را از بهر پیش نمودن عهد و پیمان بمحسگر حیدری فرستاد؛
 واد چون پیش منصبدار جنود فرنگستانی حیدری رسید همان قول
 و پرداختی که هنگام تسلیم کبیر پتن بقلععه و اراش داده شده بود
 درخواست نمود پس از مطامحه بسیار بموجب فرمان حیدری

همه وجوه درخواست او قبول نموده شد بدین شرط که حاکم آن مقام
و منصبداران فرنگستانی و سپاهیان تایکسال باحیدر علی خان
بهادر از طرف انگریزان جنگ نکنند و سلاح برنگیرند؛ چون
برین درخواستها از طرفین اتفاق نموده شد و سطرده عرض
نمود که نواب حیدر علی خان برین اقرار نامه مهر کند نواب موصوف
برین معنی رضا داده باد و کیل انگریزی چنین گفت که مهر کلان
من در اینجا نیست ولیکن از بهر کوتاه کردن غرض مهر کوچک
دستی بدست منصبدار تو پخانه داد و گفت آنچه مناسب حال
باشد آنرا بعمل آر و منصبدار مذکور بر عهد نامه آنمهر را ثبت کرد
و این مناقشه بسعت خلق حیدر علی خان بهادر از میان برخاست؛
جمعیت قلعه داران این حصار یک هزار سپاهی هندوستانی
و سی نفر فرنگستانی با چارده توپ آهنین بود علاوه این توپها که
انگریزان در آن حصار یافته بودند و در ضرب دیگر وابسته بر حصار
سپاهیان برگرفته شد؛ از قلعه داران این حصار مقاومت
بسیار صورت نگرفت اگر چه سرمایه جنگی و ذخیره اذوقه در آن
بکثرت بود و اهل عرفه و اصلاح کنندگان گردون و پرخه توپ
در آن متعهد بودند؛

از کتاب فتوحات بوطنیه

چو زین رزم آمد بسر روز چند
 بسوی وین بنده سی با سپاه
 چونزد یکی شهر آمد فراز
 که سرکوب کردن بی دار و کوب
 یکی از فرانسیس بانام و جاه
 بدانگه تنش پر ز تیار بود
 شده ناتوان سست و زار و زار
 بحیدر چو سرکوب بدنا گریز
 بکوشید خود اندران کار سخت
 زگاه فرو رفتن آفتاب
 ز آسایش و خواب کرده کران
 چو آگنده بودش ز پیکار مغز
 همه شب ز در اندرون انگریز
 از ان هیچ حیدر نیاورده پاک
 دولاب پر ز خنده زبان بذله گوی
 همی بود با سرکشان شاد دل
 بچوگان خاور چو ز رینه گوی
 بزمین کرد حیدر بکینه سمند
 روان گشت و چون تیر میمود راه
 بسرکوب و سنگرش آمد نیاز
 بود ویره کار داران توپ
 که بد مهتر توپ زن در سپاه
 بستر بیفتاده بیمار بود
 نیارست بر خاست از بهر کار
 گزیده یکی جای نغز و هزیر
 همه شب نشسته بزیر درخت
 بدان تا بر آمد تن آفتاب
 نشسته بگرداندرش مهتران
 یار است سرکوب زیبا و نغز
 گلوله بسویش همیراند تیز
 ز دل زنگ اندیشه بزودده پاک
 بلاغ و بیازی بیاورده روی
 ز اسب بد خواه آزاد دل
 بمیدان خاور بیاورده روی

نهاده بسر کوب توپ دراز بد آنکه بازیگر حقه باز
 به نیزنگ و دستان و بند و فعون بکار آورد مهره دست خون
 ز توپ آتشین مهره تافته سوی باره د شهر بشناخته
 بهر جا رسیده بر افروخته تن جنگیان را چو خس سوخته
 ز آتش خس و خار نادرده تاب چه یار ابد ریاستیز در آب
 سپه بود با حیدر نامدار چو مور د ملخ بیم و بی شمار
 ز انگریزیه بود بسیار کم کجا آورد تاب بار و د نهم
 ز انگلندیه سی و هندی هزار سر اسر سپه بود اندر حصار
 بد آنست کپطان که هنگام نیست که مرد نیست این که نام نیست
 سر از جنگ پر دخت و ز بهار خواست نشان امان کرد بر باره راست
 بر حیدر آمد یکی انگریز به ده لفظ نظاد بگفتار تیز
 که پیمان ز بهار گیرد ازد سخن آنچه گوید پذیرد ازد
 سپس ز آنکه شد گفت هر دو دراز برین بر نهادند گفتار باز
 که باره ستانند و از انگریز نباشد کس آنجا ز بهر ستیز
 دمان بهر سو گند کرده فیح با خجیل عیسی و دین سیح
 بخوه کرده سستی و مرقس گوا بیاورد پیمان بدینسان بجا
 کز امر دز تا سال آید بسر نه بند کسی تیغ کین بر کمر
 نگیرد سلاح دلیران بچنگ بجیدر نگرودد برابر بچنگ
 چو سو گندد پیمان شده استوار تهی کرده انگریز به آخ حصار

بجامانده آلات کین سر بسر برفتند ناکام و پر خون جگر
 ده دچار بد توپ مردم شکار دران آلت کینه و کار و زار
 پس از آنکه جمعیتی از سپاه از بهر حر است حصار و انباری
 تعیین کرده شده بود افواج حیدری بسوی انبور که از سه حصار
 مختلف و استوار یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود
 که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه و سلاحخانه پر از انواع
 تفنگ و سلب و یراق و خیمه های متعدد دران آماده می دارند؛
 نخستین ازین حصار سه گانه در ژیت بالای کوه
 که رسیدن بدان خیلی دشوار است جم غفیر از حارسان
 قلعه داران و دو تا حوض بزرگ با موفوری آب مهیا دارد؛
 دوم قلعه که پایین این در است انگریزان در حصانت و استحکام
 آن کوشیده اند؛

و سوم قلعه که در میان شهر کلان است دیوارش خشتی است
 و اطراف آن بروج و گمرداگرد آن خندق؛ و نیمه شهر از جمله عادی
 از تالاب بزرگ محروس بر یک طرف آن انگریزان قلعه
 ساخته اند که آن راه را که در میان تالاب ورود میکشد و شرف
 است بر راه دیگر در میان رود و کوهی بلند بند کرده است
 لشکر حیدری قریب یک فرسنگ از دانبباری برکناره
 رود خیمه گاه ساخت و حیدر علی خان شاگه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب
رسید خود را ناگهان معروض گلوله های توپ قلعه یافت
که از نظرش بدو ختان و کناره تالاب پنهان بود؛ پانزده سوار
کشته شدند باوجود این ساخته نواب والا مست از کار یک در صد و
آن بود ایستادگی نکرده حدود مجاور آنرا ملاحظه نموده غزیمت
آن کرد که رودخانه را با افواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را
مضرب خیام خود گردانید و بدینوسیله وضعی دلخواه بدست
آورده باشد که در آن هم لشکر از اخطار محفوظ بود و هم محاصره شهر انبوری نیکو
دست دهد؛ زیرا که درین صورت شهر بطور از طرف دیوار
و ساتکره بمحسارش و بسوی دامنباری و یتیمگیری بلشکر نظام الدوله
محصور خواهد گردید؛ برین غزیمت لشکرش عبور رودخانه
نمود و در عین آتشباری قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود
رسید؛ چند نفر از آوارگان جنود و شاگرد پیشه کشته گشتند؛ بدان
جانب رود که مخیم عسکر حیدری بود و سلسله کوهستان که از انبور
تا ساتکره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ و در عرض
نیم بریک نهایت آن شهر انبور و قلعه و رودخانه که قریب
آن کشتزاری از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علی خان بهادر فرمود
تا رده بانها از قصب آراسته گردانند و چون معلوم بود که سپاه قلعه دار که
بسیار اندک بود افغان نیکو خواهند پرداخت بر تاداران و بهمین پیادگان

فرمان رفت تا بجمله دیورش اشتغال درزند؛ چون حکم یورش داده شد مضطرب اران در صد آن شدند که در روز روشن بملاحظه آن مواضع پردازند که یورش آن مطمئن نظر ایشانست پس از فراغ عشا افواج متعین بنار و بانها در میدان آمده بمقابله آن بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و بر حسب اشارتیکه بدیشان رفته بود بر زمین چپان و خاموش مترصد ایامی معهود ماندند توپهانی در خانه های داگذاشته مردم که در میان انبوه درختان و محاذی آن بهره که متصل رود خانه بود بردند انگریزان ازین تهیه یورش که بر روز روشن نموده میشد یخبر نبودند بلکه تمام شب در غایت تگ و تاز آتشباری را بران خانه ها بکار می بردند ولیکن همین یک کس ازین طرف کشته شد؛ حقه های باروت و بانها سر میدادند تا در روشنی آن به جنبش اعادی پی برند؛ هنگام صبح ایشان از همه سو بار استکی تمام بنار و بانها نثاره نوازان و رایتهای پرانان پیششانافند تا آنکه بر زخندق رسیده دران فرو ریختند؛ و بر دیوار و برج بدان تنیدی و تیزی بر شدند که نشانه های جیدری بالای حصار بلند کرده شد در عین آتشباری که از توپ و تفنگ اعادی بعمل می آمد اگرچه این مدافعه بدان سرگرمی که مظلون بوده صورت پندیرفته ازینجهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود که معارضه اعادی ازین پیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

بمشاهده اتواب حیدری که در چیده شده بود سهزده کنار ه گزین
گشتند؛ زیرا که جمعیت تاداران حیدری بمجرب و بر شدن حصار
دست بنهب و غارت شهر واکشادند، و جمعیتی از ایشان
که در دنبال گریختگان تاپشته قلعه رانده بودند معروض گلو که اتواب
شده اکثری تانف شدند و در میان ایشان پیرزاده خاکی شاه که یکی از
اسخیاء و شجاعان زمان و قاسم خیرات دولت حیدری
بود نیز کشته شد؛

نواب حیدر علی خان خودش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت
افواج میسره پرداخته دبر اسپ شمشیر کشیده تالب خندق
رسیده بود؛ هنگام شام توپچی انگریزی که قلعه را گذاشته میگریخت
خبر داد که حارسان و در همان شب از قلعه بحصار شهر خواهند رفت
و حالادران اشتغال می ورزند که اشیای ثمین را نقل کنند و باقی
را بسوزند؛ سپهبداران فرنگستانی بحیدر علی خان بهادر عرض
نمودند که حالاً وقت آنست که باتمامی تاداران که مردم فرنگستانی
قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودی بر قلعه حمله کنند؛ چون
برینمعنی اتفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائی افواج حیدری
از کوه های شهر بیرون دویدند و بر دیوار قلعه برآمدند؛ بیست و
پنج سپاهی دیک منصبدار هندوستانی و شش نفر فرنگستانی
که از ایشان دو تا مجروح شده بودند با سیری گرفته شدند؛

انگريزان بسيار توسه انهار حوضي كه در ميان قلعه بود در انداخته و آتشي در قورخانه برافروخته بودند تا سلب و يراق خاصه سپاهيان فرنگستان را بسوزند با اينهمه محاصران مظفر بسيار چيزهاي كه ازان جمله ميزده غرب توپ برنجي و سه هزار تفنگ و مقدار كثير از گلوله و ساچمه و سنگ چقماق و غيره بود علاوه ذخيره برنج و آرد و ديگر اجناس و انبارخانه پراز خيمه ها و صنايع و اموال بيشمار يافتند؛ مشاهده آن سهولت و آساني كه بدان نواب حيدر علي خان قلاع و دژهاي تصرف كرده انگريزان را يورش گرفته ادر ابران آورده بود كه بمحاصره انبور پردازد اگر چه خبر اين معني رسيده بود كه انگريزان از هرناحيه كوچ كرده در ديلور فراهم ميگردند؛ چون از عادات ستمه نواب والا جناب بود كه بر كوچكترين عزيزمتهاي خود توثيق و تصميم را بكار ميبرد ازان مشوره كه درين محل ادر داده شده كه بزودي بسوي ديلور نهضت نمايد سر بر تافت و نشيند، گرفتن حصار انبور كه بر جلي سراسيب واقع است (چنانچه بالا مذكور شد) نسبت بحيدر علي خان صعبتر بود ازيند كه آلات قلعه كشتائي يعني خمپاره يا غبار كه بدان آتش درون قلاع ميزند نبود؛ بنا بران افواج حيدري برخندق شهر دمدمه شايسته بسته در اندك فرصت چند توپ بران نصب كردند اگر چه درين تگت و دد چند نفر از بهترين توپچيان بگلوله توپ حصار كشته شدند؛ و بفرمان

حیدر علی خان بهادر توپها بر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد
 ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گوله غلطان توپ
 بود برآوردند و توپهای قلعه را یکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای
 هفده روز محاصره و زیان چندین نفر از فرنگستان و مقدمه ارکثیر از گوله
 و بار دست حال محاصره همان بود که روز اول، در همین اثنا خبر رسید
 که افواج انگریزی در دیاور مجتمع گردیدند و در تهیه آتد که بر سیل
 ایلغار در رسند و محاصره را بردارند؛

باستماع این خبر نواب والا فطرت پیش بینی را کار فرموده
 از آنجا کناره گزید و این کناره گیری اشاره بود از بهر مفارقت
 نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همان زمان سوی کمرپه کوچ کرد؛
 همان روز که حیدر علی خان بهادر و انبیا ری را مضرب خیام لشکر خود
 ساخت جنریل اسمتد با افواج خود که نصابش بیست
 و هشت هزار بود از آن پنج هزار نفر فرنگستانی بودند و انبورا رسید
 از آن جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستانی و شش هزار سپاهی
 هندوستانی بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند
 می پنداشتند؛ جنریل انگریزی پس از استراحتی قلیل
 شامگان همان روز متوجه و انبیا ری گردید؛

چون حیدر علی خان میدانست که انگریزان در تعاقب او
 نخواهند شتافت بنا بر آن احتیاط معمول خود را که فرستادن

هراول سواران و سپاه جریده بسوی اعادی بود کار نفرمود ؛
و جمعی کثیر از سواران بر دیگر جانب رودخانه بودند ولیکن دو قلعه
در انجانب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هراول بود و بر یکیک
ازین قلعه توپ ها نهاده شده هنگام هفت ساعت صبحی
بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقریب اعدا اشارت کرد
قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛

چون نواب حیدر علی خان پیغام آشتی هم بمعسکر انگریزی و هم
بمدارس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر انبور
تخو اهند گذشت ؛ گرانامه این پیغام آشتی همین بود که همه
چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب
رایقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت و جنریل
استمه هم پنداشت که ریختن طرح آشتی نسبت بقوم
ادود منده خواهد افتاد پس از ان میا پنجمی موصوف چون
بمدارس رسید گورنر دکن لیان را خوش و غرم یافت
که از حالت سهمگین پشین بحال نخستین برگزیده بامید
نیک انجامی منصوبه های خویش بر خود می بالیدند و درین پیغام او را
نوجوانی نا تجربه کار انگاشته بر شرایط تقدیم کرده ادا ظهار ریختند
نمودند مگر تاییدیکه بران ریختند ز ادسرمایه پشیمانی ایشان گردید ؛
بوصول خبر تقریب اعادی حیدر علی خان بسرکردگی سوارانش

از رودخانه درگذشت و فرمان داد بآراستن صفوف پیادگان
 بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز و اسباب لشکر
 بسوی کبیریتان و به میرمحمد و علی خان فرمود که باتمامی سوارانش
 پیروی او کنند؛

نواب تافلچمه‌های که بالاند کورشه بلتای انگریزان شنافت
 و دید که پیادگان شان بسم رده می آمدند و تمامی سواران بحر است
 چند اهل آراسته در یک قطار بودند و دو صد سوار انگریزی
 پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علی خان بفرد آوردن و بردن توپهای هر دو قلعه
 و پیوستن به پیادگان پیشرفته بود؛ و چون دید که لشکر انگریزی
 ایستادی ننمود و خودش رودخانه را عبور نمود و محمد و علی خان را
 بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و مضبدهار سپاه فرنگستانی را
 بمرکردگی هزاران و در اگونان باز پس گذاشت و بدیشان
 فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را در نظر دارند و در تشویش
 اندازی و پریشان سازی ایشان بکوب بکوشند و حمله
 برایشان برده باشند بدین نیت که اقدام ایشان از تیزی
 بستی مبدل شود تا افواج حیدری فرصت کناره گیری یابد؛
 سواران مذکور بار ساله‌های در اگون و هزاره که مقدم ایشان
 بودند بشتافتند که بر رده‌های انگریزی حمله آورند تا بمرکزی بهره ورده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر از همه بلدشکر حیدری تقریب خواهند نمود زیرا که رده دست راست بر بلندی بود که از رودخانه یکباره نمی توانست گذشت و سواران فرنگستانی در عین گداز پیشتر می شتافتند تا بر مرکب بهره اعدازنده درین زمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوی ایشان سرداده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی از ان آن منصبدار ساله فرنگستانی بود که بر زمین افتاده و همان زمان سواران انگریزی گردش گرفتند و یارانش او را داگذاشته رفته بودند داین واقعه از رهگذر غدر و بیوفائی ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان نمودند و آن منصبدار را بسبب افتادن از اسپ کمال کوتنگی پیدا شده تا سه ماه در مدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده این غدر که از سواران فرنگستانی صورت گرفته سواران هندوستانی از حمله باز ایستادند و برگشتند و جنریل استمه هماندم سپاه خود را فرمان داد تا راجل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج حیدری را بگذارند تا کناره گیرند و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله ای حیدری که از بهر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سردادند سپاه انگریزی بر همان مقام تا شام همانند زیرا که ساز و سامان شکر بزدی توانست رسید و انگاه او باز پس گشت و فرمود تا بران راه که بانبور میکشد بر دوری نیم فرسنگ از ان رود خیمه برپا کنند

آئینیه احترام جنریل اسمتج با منصبدار اسیر فرانسیسی بتقدیم رسانید
که از جینز اسکان بیر ونست در خیمه خود جاودا تا بخوابد و او را آگاهی بخشید
برینکه ازین کوچ مطمئن نظر انگریزان امری دیگر نبوده جز آنکه ملائیم باشد
بفرار و گریز فرسنگستانیان از لشکر حیدری بسوی انگریزان که خیلی
گرا نمایه ثمره آن سازش و بندش بود که از مدت مدید در میان آمده؛



بیان آن سازش و بندش که منتهی شده بل بین غدار که
فرنگستانیان نسبت بحیدر علی خان ارتکاب نمودند؛
پاس عزت و دیانت مؤلف این اوراق را رخصت
نمیدهد که ازین بندشهای نفرت زاده شهرهای ابواب
نفرین کشا که در آن عهد استعمال کرده شده بود یاد نیاد و یا
چشم پوشیده از آن خاموش بگذرد و تفصیل این اجمال آنکه
پس از تسخیر کبیر پتن سیاحی شیدا که بشیوه جراحی اشتغال
می ورزید از سر کار حیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل
شرقی که بنام کار و مند آل خوانده می شود مراجعت نماید و رفاقت
جماعه منصبداران انگریز را که در آن یاق عهد گرفته شده بودند
و در آن زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

* این شخص که نامش پیاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم از رهگذر نفرت انگیز سلوکش
مطمئن نظار دولت فرانسیسیه گردیده و حالا رحمت بند و زندان میکشد؛

اجازت از در ناھوشیاری بود ولیکن چه باید کرد کہ ناف انسان
بر غفلت و نادانی زده اند اگر چه در آن اجازت مطمح نظر ہمین
غیبت او بود از لشکر گاہ و از آن ناشایسته ہیچگونہ احتمال خوف
و ترس در میان نہ ہما ناچقد را سباب اتفاقی آن ناکس کس شمارا
فراہم آمدہ باشد کہ او را یارای آن پیدا شود کہ مصدر ایزای گردد؛
تخت این جراح نزد حیدر علی خان در کونبہ تورا آمدہ بود و در آن محل
چنین دانمودہ کہ او بہادر یست از بہادران دای سنطلو نزد در بعض
زمان پیشین کپتان توپخانہ بود و حالا بسوی پاندہ پجیری میرود؛ سپہدار
جنود فرنگستانی حیدر علی خان کہ جراح سطور از دی در یوزہ یارگیری
نمودہ بود سخنان او را بقبول تاقی نمود و وجہ قبولیت این بود کہ
سر کردہ کار خانہ فرانسس در کلینکوت سفارش او کردہ بود بسوی
آنمضبدار و در اخیر اخبار فرنگستان کہ بدو فرستادہ این کلمات
در افزودہ بود کہ این اخبار تصدیق نمودنی است کہ بوسیلمہ مردی معتد
علیہ بمن رسیدہ است و یافتہ ام از دست مہلی شیویلیئر دای کریم
کہ ہمراہ کاروان از فرنگستان تازہ رسیدہ و عازم پاندہ پجیریست
این سپہدار بخواندن این سفارش ہیچ شک در بارہ نیکو صفات
شیویلیئر در دل خود را ندادہ صلیبی دال بر تقادوت و طہارتش بود
بی باکانہ بگردن آویختہ بدین دروغ راستی ناسپہدار مذکور ادر با کمال
گرم جوشی پذیرفتاری نمود و پیش نواب حیدر علی خان حاضر

گمردانید نواب فلک جناب و نیز اسرار ی قشونی از سپاهیان
 بمشاهره معقول محتاج فرمود؛ و چون این مرد سیاح یکسر تهیدست
 بود و با خود چیزی نداشت سپهدار موصوف چیزهائی که ناگزیر مردم
 ذی عزت باشد بدو ارزانی نمود؛ و ادب و عرض نواز شهبای گوناگون
 چنان غداری و ناهنجاری نمود که در عرصه سه ماه از تمامی خدمات
 خود معزول گردانیده شد؛ چون کارش بحالت دریوزه گری گراییده
 و اعتماد بر شیوه خود که جراحی باشد نموده درخواست اجازت نمود
 تا اساس طبابت گرد خود برچیند این درخواست بوسیله جراح سرکار
 حیدری که سابقاً در رجمط مو شیر لالی بادی نسبت خواجه تاشی داشت
 بحضور نواب و الاجناب صورت پذیرائی گرفت اکنون
 سیاح مذکور از گریبان طبابت سر بر آورده خود را شیو یلیسر دی
 کریط یا بهادری از بهادران سیح بذریعه آن صلیب که از
 برای او دستاویز هر گونه مقصود بود مشهور ساخت؛ حقیقت
 این است که صلیب مزبور از آن سطلوئز بوده که یک جانب
 آن که بران شمشیر و تاج لارل میباشند (و آن نام درختی است که
 برگش همیشه سبز می باشد و بر سبیل جائزه کلامی از ان ترتیت داده
 بفیروز مندان و بهادران می بخشند تا دلیل باشد برینکه نام بلندشان
 پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود و لیکن جانب دیگر که بران نقش
 و نگار سطلوئز می باشد محو ساخته و خود بجای آن صلیبی بزرگاشته تفریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتکال ساخته ام
تا آنرا نمایش فرانسیه‌ی داده باشم منصبداران فرانسیه
در آنهی کردند تا آن صلیب را بنوشد؛ سخن مختصر بواسطه
یکی از انواع شیادی عادی‌ش آخر کار بزند ان فرستاده و بعد چندی
بذریعه همکارش از ان رئیس و اجازت داده شد تا بسواحل
شرقی در رفاقت منصبداران انگریزی که مازدن شده بودند
تا بدراس مراجعت نمایند از حال نماید؛

چون سیاح مذکور زبان انگریزی را نیکو میگفت در انجا مقصدی
آن شد که خود را مشمول الطاف مگر داند بوسیله و انمایش آن
سلسله روایات بزرگوار بی دکارگزاری گذشته خویش که آن را
آئند شریف باور کرد پس از ان سیاح بدو گفت که تمامی
فرنگ‌تانیان که در ملازمت حیدر علی خان می باشند جزو اعظم
شکر او وجود ایشانست و از نوکری او خاصه منصبداران
کار فرمای بغایت دلگرفته و بیزار اند؛ اگر دیوان دولت انگریزیه
مدراسیه مرا بجا کبری قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهیم آورد
که حیدر علی خان را گذاشته کنار گیرند و در اتمام رسانیدن این
مهم جراح سرکار حیدری که دوست منست هر گونه یاری خواهد کرد؛
منصبدار انگریزی بشنیدن این نوع سخن که دلالت
داشت بر دارنیدن دولت مدراسیه از ان حمایت و حراست

ناصر دانه که درین روز با بعل آورده بود سیاح را بحضور کرنیل کال سر کرده
انجنیران که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار کمرانمایه
داشت آورد؛

کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصب بدین معنی و ثوق
میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان
مصدر امری گرانمایه یافتنی بلند پایه نمی توانند گشت بمضوبه پیش
کرده سیاح بغایت شادمان گردید و در این طریق پیشکشی
غریب پیش گورنر مدراس و نواب محمد علی خان آورد؛ و ایشان
ادرا بمشابه فرشته رحمت دار مانده از گوناگون بلا و نعمت بر شمرند؛
این چنین سیاح شایاد ما که از حالت جراحی محقر که در معسکر حیدری
داشت بدر رانده شده بود ناگهان خود را در سلک دوستان و معتقدان
گورنر مدراس و محمد علی خان منظم گردانید چنانچه بضایافتهای پرتکلف
دهدایای گرانبها اختصاص داده شد؛ اگر چه در عین این حالت هدف
سهام طعن و ملامت بعضی از انگریزان بوده که ادرا ازان عزت
و اعتبار که بوسیله شید و خدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود
می دانست در ان زمان که کار گزاران دولت مدراسیه در پیش
بردن مضوبه بر بسته خویش تفکر و تأمل داشتند که چگونه آنرا بکار
در آند قدیم منصب داری فرانسیسی از جنود کنپنی فرانسیس در انجا
رسید؛ و چنان دانمود که از قبل آن کنپنی بروجینی رفته اکنون آمده است

و میخواید نادر سلک چاکران انگریزی منسلک گردیده
بر مدافعه و شکست حیدر علی خان همت بر گمارد مقصدی که سیاح
جراح مطمح نظر داشت برود انموده شد، او در جارت نمودن
بر اتمام این کار دشوار و ایستادی نکرد چنانچه درخواستش رقم
قبول یافت و چنان وعده کرده شد که او را منصب جلیل لفظنظ
کرنیل داده خواهد شد بران سپاهیان که از نزد حیدر علی خان گریخته
خواهند آمد، از بهر اظهار توثیق اعتماد دولت مدراسیه بر آن منصبدار
صنادیق و خواسته های گرانمایه او بخانه گورنر برده شد چنانچه گورنر
آنهمه آشپارادر حجره خلص خود نگاه داشت و تاجیدر علی خان ازین
سازش بیچگونه بوسی نبزد جاسوس نوبه پانده یجیری رفت
و در انجا از بهر ثوق تمامی آشنایانش چنان اظهار کرد که من عزیمت
ملازمت حیدر علی خان میدارم، چنانچه چندین منصبداران و نوجوانان
گفتند که ما نیز همراه شما خواهیم رفت و درین خصوص هوشیاری را
کار فرمود که نااهمای این جماعه در فردی برنگاشته بگورنر مدراس
فرستاد و خودش پانده یجیری را گنجه داشت و او می پنداشت که
شکایت نامه گورنر انگریزی به پانده یجیری خواهد رسید چنانچه
گورنر فرانسیس بر رسیدن این شکایت نامه آنجماعه را
که فردا ساعی ایشان فرستاده شده بود بنزد خود طلبیده و از
ایشان عهد گرفت برایکه بی اجازت ادا از پانده یجیری نروند؛ جاسوس

مستور که باعلام آن پرداخته بود طی مسافت باسانی می نمود زیرا که این کشور در تصرف انگریزان بود در عرصه قلیل بلشکر گاه کرنیل عود در حوالی اهتور در آمد و روز در آنجا مقام کرد و چون آن لشکر بنرم تلاقی با عسکر جنریل اسمتیه روانه شد اد در اهتور رفت و اظهار ساخت که نزد حیدر علی خان میروم ؛ راهبرد چیزهای ضروری که اد درخواست کرده مهیا کرده شد تا آنکه پیش حیدر علی خان در رسید و سپهدار جیش فرنگستانی که در معسکر حیدری بود بهواخواهی اد در آمد ؛ و وصول او را از اتفاقات حسنه برشمرد ، و تشاد کردید که او را رفیقی شفیق بدست آمد بنا بران در پیش کردن هر گونه آثار دوستی و حرمت اد قاصر نگردید ؛ جاسوس مذکور در اول دهمه چنان دانمود که پیشکشهای سر لشکر موصوف را باشکر و سپاس دلی پذیرفت و لیکن بعد چندی بملازمت رضا علی خان که او را از دیربازی شناخت و پیاس اهل خاندانش غایت اعتماد برو میداشت بشتافت ؛ رضا علی خان او را پیش حیدر علی خان برد ؛ و لیکن نواب والا فطرت اگر چه سپاهی فرانسیس را همواره بادنخوشی تمام متلّقی می گردید بادی آخنجان اظهار بدماغی نمود که حاضران ازان استعجاب کردند ، زیرا که میر محمد علی خان او را در سرکردگی سواران فرانسیس هنگامیکه او سپاه را از چهنجی به پانده یجیری میکشید دیده بود

و بتوفیق تمام بددی و نامردی او را خاطر نشین نواب بهادر ساخته ، بنا بر آن این معنی از جین قیاس بیرون بود که کسی نواب را بر آن آوردی که او را با کرام و دلجوئی پذیرفتاری نماید از رهگذر و ثوقی که او بردایت میر محمد علی خان داشت ؛ بدین سبب جاسوس مذکور بمرتبه مضبدار ری آن رساله هزاران که در آن زمان از وجود کپتان خالی بود برداشته نشد چون ز بهار در محلیته سپهدار موصوف صورت نمبگرفت که مردی اهل خانواده و عزت ، خداوند ذمیده جین و نامردی تواند بود ، چنان پنداشت که مگر محمد علی خان بی وجهی موجه او را از نظر نواب حیدر علی خان ساقط گردانیده است پس از آمدن او بچند روز جنگ ترنمیلی صورت گرفت و مضبداران رساله های سواران با جازت سپهدار خود که بغرمانفرمائی توپ خانه اشتغال میداشت خواستند تا جاسوس مذکور را بسر کردگی خود در هنگام جنگ بردارند ؛ او ازین کار سر بر تافته همواره عقب نواب حیدر علی خان می ماند نواب درین زمان او را بر اسپ یکی از جماعه هزاران سوار دیده فرمود تا او را بدل آن اسپ دیگر از آن یکی از جماعت پنداره که حالی کشته شده بود بدهند و این خفتی عظیم بود که به نسبت او بچل آمد ؛ هنگامیکه لشکر حیدری از سنگو من روانه شد تا در میان کبیر پتین و دامنباری رحل اقامت اندازد بابت طغیان رودپالر

سپهدار حیدری درنگ نمود درین زمان نواب بهادر خبر هنگامه
 که در میان هزاران و در اگونان پدید آمده بود اورا فرستاد تفصیل
 این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاهره که بر حسب
 معمول بدیشان داده میشد سر بر تافتند و بر این معنی اصرار کردند
 که بجای سکه زرین سکه سیمین داده شود زیرا که درین صورت
 دو و نیم روپیه در یکماه بدیشان عائد میگردد و چون ازینگونه
 هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور
 جهت فهمانیدن ایشان واقعه جنگ پسین را که ایشان
 عنقریب باخته بودند دستاویز توبیخ و سرزنش خود ساخته
 چنین گفت همانا جای شرمساریست که در باره پذیرفتن مرده راه
 قدح می پوید و در باره پیدا کردن استحقاق آن نمیکوشید؛ چنانچه
 ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز با هیئت
 مجموعی بایراق دشمنشیرهای خود بمحسکر رام چند مرهقه رفته
 درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان
 سپهدار موصوف باجماعه سپاهیان تادربدنبال ایشان
 برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب حیدر دل احتراز لازم
 می شمرد فرمان داد تا ایشان لشکرگاه اورا واگذارند؛ پس
 ایشان خور را از آنسو مانده و ازینسو روانه یافته منتظر ورود سپهدار
 مذکور ماندند و آنگاه بفرمان ادا سلاحه خود را بر زمین تسلیم پیش

او نهاده و او چند روز ایشانرا مقید داشته باز بحال ننمود، و این امر بفرمان
نواب عطا پاشا خطا پوش صورت گرفت؛ منتهی آن
از دیلور بحیدر علی خان و از سظاط مس بسپهدار موصوف
خبر آوردند که انگریزان بنای نوعی از خیانت و غدر نهاده اند و فرار
جمعگی از فرنگ تانیان که در شکر حیدری اند مطمئح نظر ایشان
است. بمحرد شنیدن این خبر در فحیله سپهدار موصوف گذشت
که ازین به تدبیری نیست که تمامی سپاه فرنگستانی را پیش
خود خوانده بصلیب سیح و کتاب پاک ایشانرا سوگند دهد
تا به دیانت و راستی بچاکری حیدری پردازند و هر خبر که برخلاف
مصالح نواب بهادر و سپهدار مرزوربت نوند اعلام نمایند و ز نهار
بر داگذاشتن چاکریش جارت بکنند بدون آنکه ازو
نخست استتجازت نموده باشند،

انگریزی جاسوس در معسکر حیدری عمده یاری درین روزگار یافت
و آن جراح سرکار حیدری و دوستدار شیویلیئر دی کریط بود
زیرا که این مرد هنگامه دوست آر امش دشمن باقتضای طبیعت
میانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را
زبان زد و جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکار گزاران دولت مدرا سیه
پیغام فرستاد که او بر تقدیر تعیین عهده سر جینن میسر بد و ارتکاب
هر گونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون بحسب این بندش یا سازش

نمی توانست که بر سپاهیان که حالی سوگند خورده اند زرد آرد یا اجبار بر ترک ملازمت حیدری نماید، صورت حال بدراس برنگاشت؛ و از احوال کار خود اخبار نمود که این معنی اکنون ناگزیر پنداشته می شود که چند پادری بنام جیسیوط که حالی در معسکر حیدر علی خان می باشند در سرانجام نمودن این کار با مایار گردند؛ و همانا این خود قرین مصاحت خواهد بود که مکتوبی از نزد گورنر پاند-یحیری به پادریان فرستاده شود که در آن اشارت باشد بر اینکه این حضرات مردم فرانسیس را فهمانیده بر آن آرند تا نوکری حیدر علی خان را واگذارند و از میان معسکر انگریزان و محالک ایشان متوجه پاند-یحیری شوند و برایست و سپاه خودشان ماموق گردند؛

اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و همچگونه معاشی یا قوتی در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشی خاطر بدهند نداشتند، خود را مقید این معنی پنداشتند که بدان تعلیمات و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی بدردغ سانه از گورنر پاند-یحیری درباره عدم مزاحمت آمد شد چاکران ایشان بسوی خانه های شان در بلده سبط جارج به حیدر علی خان رسید چنانچه پر دانه در باب عدم مزاحمت مذکور از سر کار حیدری پادریان داده شد و بدینوسیله ایشان وکیل انگریزان شدند و فرستادن

رسل و رسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان و در همین اثنا
 فرصتی شایسته می جستند ، تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند
 ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پانده پجیری را
 بسپاهیان فرنگستانی از بهر بازگردیدن و انمودند و گفتند که ایشان
 منع کرده اند که آنرا بسپه دار و انمایند بلکه گورنر بمافراستاده
 است تا سیمیانرا بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا
 داگذازند ؛ و چون این حضرات از ائمه دین بودند سپاهیان
 و انمودند که حلف و سوگند ایشان در خصوص مردنی دین هیچ واقعی
 ندارد و زنده بمنتقض آن ایشان عینا مداخله خواهند گردید ؛
 در باره و انمودن پادریان اینگونه مکتوب سپاهیان فرنگستانی
 زنده در حین امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر
 جهانگیر است و بسیار کسان که حالی در پارس دارالملک فرانس
 می باشند بگواهی توثیق آن میتوانند نمود و درین معنی شکی نیست
 که مکتوب مذکور مفقعل یا ساخته بود زیرا که گورنر پانده پجیری
 هیچ باعنه یا تحت بران نداشت که آنرا از سپه دار فرانسبسی
 پوشیدی زیرا که آنسپه دار چندین خط از گورنر موصوف نوشته
 دست خودش نزد خود داشت که هرگونه شبهه جعل یا ساختگی
 بدان از اله می توانست نمود ؛ الغرض پادریان جیسبب درین
 معامله بخدمتگزاری انگریزان پرداختند و سه پادری پرتکی شان همراه

کارخانه دار انگریزی که با پیغام آشتی و صلح بدراس میرفت روانه ساخته شدند؛ هنگامیکه پیش وایان پرطکیش در ویلور رسیدند و پادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل استمده و گورنر آن مقام دادند ایشان خیلی متخیر شدند ازین که آن ائمه دین بدینگونه رسالت اشتغال ورزیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتفاقی نبود بلکه قدیمی و گرانمایه؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان و لرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند و زنه از ان سازش که بر ر غم آن امیر که ایشان زیر بار گران احسان اویند بعل آورده شده خبر ندارند؛ الحاق حیدر علی خان هنگام رودانگی ایشان بطریق خرج راه بهر یک صد روپیه عنایت کرده بود؛ و اگر خواسته بودی در دست قدرت او بود که ایشان را بدین سیاست و تغذیب معذب گردانیدی که این ناکسان سزاوار آن بودند؛

چون حیدر علی خان به کبیر پتن مراجعت نمود جنریل استمده و انبشاری را که سپاه حامی نه داشت بتصرف خود در آورد؛ ولیکن از رهنمندان انتظاریکه از بهر فرار سیدن ساز و سامان جنگی و اذوقه که از راه دور می آمد میکشید نتوانست که بتعاقب حیدر علی خان پردازد؛ و دشواری فراهم ساختن چار پایان بارکش و گردودن بدان مشابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود از برای

آوردن رسد پیش فرستد، علت تأخیر در کار و بار جنریل
 اسمتیه از دست رفتن همگی ساز و سامان جنگی و اذوقه و ذخیره
 شکری بود که در انبور تصرف حیدر علی خان درآمد ؛
 اکنون دولت مدرا سیه بر حسب وعده خود جمعیتی از سوار
 و پیاده نگه داشت و بنام سپاه اجنبی ملقب ساخته زمام سرکردگی
 آن بدست جاسوس فرانسیسی که در معسکر حیدر علی بود سپرد
 و شیویلیئر دی کریسطر ادا روغه آن ساخت ؛ و از بهر اختصار این
 روایت نفرت زادرین مقام گفته می شود که کار این سپاه نو نگاه
 داشته بر حسب خدایع پنهانی شیویلیئر نهمین از بهر ایدای حیدر علی خان
 بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بکجا انجامید ، مطمئن نظر
 آنمساکینک در عین افزایش آن جمعیت یکسه بر باد رفت آنانکه
 بسوی پانده یحیری یاد دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند
 راز ایشان فاش گشت و همگی سواران نو بسوی پانده یحیری
 گمریختند یا بحیدر علی خان ملتبج شدند و حیدر علی خان اسبهای ایشانرا
 که آورده بودند بقیمت بخریده اگر چه آنرا از نزد نواب خطا بخش در دیده
 بودند سرگمرده سیه بخت این سپاه اجنبی بر حسب کردارهای
 خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمتشان دست از
 همگی امانت و دیانت شسته بود در محکمه شکر انگریزی
 سیاست رسیده که جبانست و بد دل و ناشایسته سر شکری

چنانچه او را از لشکر بیرون ماندند و شیواییسر که محرک این سلسله
 نایب‌نخاری شده بود مبتلای بند و زندان گردید؛ چنانکه نظام علی خان
 (چنانچه بالا گفته شد) از حیدر علی خان جدا شده متوجه کرپه گردید
 دیوان مدارا لمهام دولتش رکن الدوله بنواب محمد علی خان که
 با وی قرابت برادری داشت برنگاشت که من بحد و جهد تمام
 نظام علی خان را بران آوردم که از حیدر علی خان مفارقت گزید
 و اگر آن برادر و جماعه انگریزان درخواست باشند من بعنوان
 سفیر مختار بدراس می آیم تا در اینجا حسب دلخواه شما عهد
 و میثاق بسته شود؛

بمجرد شنیدن این پیغام سرت اسام گورنر و اهلی
 کوسل بزودی باعلام آرزوی خویش بدیدنش در شهر
 خود پرداختند؛ چنانچه رکن الدوله و رام چندر سردار مرهتہ که یکی
 از معتمدان نواب نظام الدوله بود با کمال شان و شکوه روانه
 مدراس و در اینجا با غایت تمکین و احتشام پذیرفته شدند
 و هر روز بوانمودن عجایب جدید فرنگ سردر و باهدای
 تحایف گرامایه مخصوص گردانیده؛ اکنون و کیلان بلند پایه عهدنامه
 را که متضمن بود بر قایم و راسخ گردانیدن نظام علی خان محمد علی خان
 را بر نوابی آرکات و مالکیت هر بوم و برکه او میدارد بدستخط
 خویش موکد ساخته نیز از طرف نظام علی خان سرکار است

چهارگانه شمالي سليپتن و آئمه بزرگ خودش را
برانگريزان بطريق عطيه مقرر ساختند؛

سپس دو تانگه نالي از مدراس بحيدرآباد پيش نظام علي خان
بعده سفارت روانه کرده شدند و نظام علي خان ايشان را
با کمال اعزاز و اکرام مصحوب هداياي شمسين و تحايف گرانها
از بهر خودشان و از بهر گورنر مدراس رخصت فرمود؛

موراراد سردار مرهٔ خدادند خطه کوچک آن طرف
سرا با جمعيت دو هزار و پانصد و دهم هزار پياده بحالت
شکسته بته بمحسار انگريزي پيوست زيرا که انگريزان درين
روزگار از هر جا کمک و معاونت استدعا کرده بودند؛



سعي نمودن جنريل اسمته بمصالحه کردن با حيدر علي خان
و ناکام گوديلدنش دران؛

جنريل اسمته که از چگونگي مملکت و کيفيت جنگ
حيدر علي خان نیکو آگاه بود بسيار کوشيد تا کونسليان مدراس را
بر آن آرد که پيغام صلح حيدر علي خان را بقبول متلقي گردند؛ اما ثمری
نخبشيد بنا بران برابر باب کونسل چنان دانمود که رای من
درين خصوص اقتضای آن نميکنند که بجای تلف کردن اوقات
در محاصره قلاع در تعاقب و تنگ فشردن افواج حيدري تا توان بايد کوشيد

اگر اقصه مقابله نکند و کناره گیرد در آن صورت بعضی از قلاع نامی
 او محاصره کرده شود چنانچه شهر بنگلور دارالملک صوبه خوش
 و غم در خور آنست که بر محاصره اش همت برگماشته شود ولیکن
 کار گزاران دولت مدراس بر این معنی تصمیم نمودند که تمامت
 بوم و بر را که پیر و نسوی گهاتها یا سلسله جبال بزرگ است تسخیر
 باید نمود، بنابراین جنرل مذکور بجهت فرمودند تا لشکر خود را دو بهره کند
 یک بهره را بسرکردگی کرنیل عود و اگذار دتا و بمحاصره و تسخیر تمامی
 قلاع که در میان اودییه واقع است پردازد و بهره دیگر خودش
 حیدر علی خان را مشغول جنگ و جدال دارد؛

جنرل اسکمت بدین فرمان کار بند شد و آنچه مطمح نظر او بود بوجه
 احسن سرانجام پذیرفت کرنیل عود بسیاری از مواضع را بشرف خود
 در آورد ازینرو که حارسان اکثر این مواضع از آداب عرب و ضرب
 بهره نداشتند و ازین جهت که جهازات حیدری در ان زمان در ملک
 گوئه اقامت داشت دست تطاول ایشان از ان کوتاه ماند
 وقوع این فتوحات سرمایه غایت نازش و بر خود بالی گورنر و کونسلیان
 مدراس گردید خاصه هنگامیکه گوش گزار ایشان گشت که
 هشت هزار مردم جنگی جهازی از بنسبی در منگلور فرود آمده آن مکان
 نامدار را تسخیر نموده اند و سه صد ضرب توپ در آنجا یافته شد؛
 سرکرده این لشکر چنان اینها نمود که اکنون هر چه زد و ترا دمیخواهد

که لشکر بر سر حیدر نگر کشد زیرا که او میدانند که هیچ چیز سنگ را راه او نخواهد گردید و آنرا سخر خواهد ساخت و یستمار غرائن و دفائن حیدری که در اینجا ذخیره کرده شده است بدست خواهد آورد؛ این خبر فرحت اثر بر ذریعه یکصد و یک شلک از قلعه سنط جارج گوشگزار خلائق نموده و روایت تسخیر منگلور در معمورات فرنگستانی در هندوستان و دیگر بلاد و دیار بمعرض اعلام داشت بهمار در آورده شد؛



احمد ادهیلدار علی خان از بهر مدافعه جیش بنیعی و تهیه انگریزان درین زمان بر استخلاص بنگلور؛

چون خبر فرود آمدن جیش انگریزی به منگلور بحیدر علی خان بفور رسیده بود بنا بر آن بحکم ضرورت بزودی در صدد مدافعه این لشکر گردید زیرا که مرکز بی بهره مملکت کنه که عنقریب در قبضه تصرف حیدری در آمده و از رهگذر وضع خاص کوهستانی که از دستبرد اعدای محروس پنداشته شده در حمایت و حراست آن تمامتر اهتمام نرفته بود بنا بر آن بدان افواج که در بنگلور و سایر یرنگینین اقامت داشت فرمان میرسد که بر جناح استعجال بصوب کنه نهضت نمایند و جناب طیبو سلطان بسر کردگی سه هزار سوار و فوج نوار بطریق هر اذل پست ترمی شتابد حیدر علی خان

بهادر خودش با سه هزار نفر از تنادران و بهره از توپخانه و قریب
 دو از ده هزار سواران گزیده اش روانه آن صوب گردید و بقیه
 افواج را با سپهسالاری محمد علی خان باز پس گذاشته بدو فرمان
 داد که هر دو لشکر انگریزی را در تشویش و پریشانی میداشته باشد
 تا نیزگی ایشان بکنند یائی گراید ولیکن ز نهار خود را عرضه اخطار
 جنگ نکنند؛ جنریل اسمتیه بمجراستماع خبر روانگی حیدر علی خان
 پیغام محاصره نمودن بنگلور بکو نسل مدراس فرستاد و چون ایشان
 سر مست باده فتوح بنگلور بودند پیغام او را قبول نمودند، ولیکن
 ازین رو که تسخیر بنگلور را از مهمات گرانمایه می شمردند بنا بران
 عزیمت نموده شد که کرنیل کال سر کرده انجنیران در سر براه کاری
 این مهم کوشد؛ و تا اوزیر فرمان جنریل اسمتیه نبوده باشد دران
 لشکر بنای کنگاشی نهاده شود که ارکان مقوم آن این سم رکن
 رکیبن باشند نواب محمد علی خان و کرنیل کال و سطرماکس
 و این دو پسین از کو نسلدیان مدراس بودند و با جنریل اسمتیه
 تمامی امور وابسته این مهم را فیصل میگردند؛ و از بهر احتیاط درین باب
 که اینچنین اصحاب جلیل القدر در آنچنان مهم گرانمایه نبست
 بدولت انگریزیه مورد غم و غصه از جهت عدم فیروز یی یا ناکامی
 نگردند در تهیه ساز و سامان قلعه کشائی اهتمام تمام بکار رفته چنانچه
 شانزده خنپاره یا غباره و سی و سه توپ کلان و پنجاه ضرب

کوچک و دیگر چیزهای وابسته جنگ همراه ایشان نموده شد؛
 و چون این آلات جنگی را مسافت هشتاد فرسنگ بایستی
 قطع کرد تا به بنگلور برسند و دستیاب نمودن نرگادان بارکش
 دشوار چندین منازل مقرر کرده شد که در آن انتظار نموده شود
 تا آن زمان که همگی اسباب محاربه مهیا و آراسته گردند؛



بل غل برگرفتن جنریل اسمتھ بعض قلاع حیدری
 و مستردگودانیلین مخلوم صاحب آنها بهمان گونه دغل؛
 جنریل اسمتھ مقصدی این معنی گردید تا چندین قلاع را که در اثنای
 راه بود سخر نموده راه را بهر رسد از خار و خشاک مصفا سازد؛
 یک قلعه را ازین قلاع جنریل اسمتھ بعبارت دغل برگرفته
 تفصیلش اینک به جاسوسان جنریل موصوف هر کاره میرمخدوم علیخانرا
 گرفتار کردند که مکتوبی بقلعه دار آنجایی برد متضمن اینک آخر شب
 کمک پانصد سپاهی بدو خواهد رسید و او را پر محتاط باید بود که
 آنمکان در معرض خطر محاربه است چنانچه جنریل آن مکتوب را
 بجنسه بدست هر کاره خودش که از خصوصیات شکرچدری
 نیکو آگاه بود و اسپرد تا بدان قلعه دار رساند و زبانی خاطر نشین
 او کند که کمک حالی میرسد و در ادا غرض جماعتی از شکر
 انگیزی بدانجا رسیده قلعه را بشهر ف خود در آورند؛

چون مخدوم علی خان ازین روداد عیارانه آگاه شد پس از چند روز از همان پیمانہ بر حریف پیمود کہ ادب روی پیمودہ بود؛ یعنی او سواران ہندوستانی را کہ در میان شان چندین کس برخت و سلب کبود مانند را گونان انگریزی ملبس بودند فرمان داد تا خود را در مید انگاہ آن قلعہ دانمایند؛ و یکی از ایشان نزد سردار آنمکان فرستادہ شد تا بزبان فصیح انگریزی بدو انمایند کہ جمعیتی گمران از سواران حیدری بتعاقب شان سخت پرداختہ بودند بناچار ایشان گریختہ تا سواد این مکان رسیدہ اند و سر کردہ رسالہ مرا پیش شما فرستادہ بالتماس اینکہ دروازہ قلعہ را مفتوح دارید تا ایشان بسلاست بقلعہ در آیند؛ و چون این رسول یکی از را گونان انگریزی بود کہ با اسپ خود از نزد ایشان کنارہ گرفتہ ملحق افواج حیدری شدہ ہیچ بدگمانی از ان برنخواست؛ و همان زمان جمعیت کلان از سواران در رسیدہ در سالہ ساختہ انگریزی شتابان رفتہ یک دروازہ قلعہ را کہ مفتوح بود متصرف گردید و تمامی سواران را اندرون قلعہ راہ داد؛ کرنیل خود بر حسب تعلیم اصحاب کونسل چندین قلعہ را محاصرہ نمود ولیکن در آخر از رہگذر قلت سپاہ کارش بتشویش و تخیر کشید بنا بران بکونسل مدد را اس از بہر کمک جدید برنگاشت؛ و بہ محاصرہ دارماپوری اشتغال درزید و قلعہ دار آن

مردی بود دلیر بنام پاینده خان در حمایت قلعه نیکو کوشید و ز بهار
ببرداشتن علم سپید که نشان استیمن است تا آن زمان
که دیوار شکافته و خندق انباشته شده بود جاسارت ننمود
و کیلان او نزد کرنیل عود رفته بودند و بدیشان هیچ شرط دیگر پیش
نکرد بجز اینکه قلعه را واسپارند؛ چون و کیلان مجاز نبودند که برد و قبول
چیزی بدون استرضای قلعه دار اقدام نمایند بسوی قلعه مراجعت
نمودند و در آن زمان اکثر سپاهیان نگاهبان قلعه بر دیوارها و رخنه های
حصار منتظر بودند چون ایشان را دیدند همگی شان برایشان
هجوم آوردند تا دریابند که چه خبر آورده اند در همان زمان سپاه انگریزی
از خندق بر حسته در رخنه های حصار برآمدند و عقب ایشان دیگر
مردم رسیدند و تمامی سپاهیان محافظ و قلعه دار و پسرش
و دیگر منصبداران را به تیغ بیدریغ کشتند هممین دو ازد تن از
توپچیان فرانسسی سفارش افیسران انگریزی جان سلامت
بردند این یورش در آن زمان صورت گرفت که نشان سپید
در رخنه حصار بود در اینجا روایتیست که لشکریان کرنیل عود بسیار
آشفته شده بودند که در هیچ جا ازین مواضع مفتوحه اموال غنیمت
بدست ایشان نیفتاده زیرا که حیدر علی خان ساکنان قلعات را
فرمان داده بود تا آنرا نگذارند و تمامی خواسته های شان با خود ببرند
و همچنین با پاینده خان قلعه دار فرمان رفته بود که سپاهیان بحضر خت

ضروري پوشيدني باخودندارند و نيز مي فرمود که چون فرنگستانيان بطمع
 غارت جنگ ميکنند نميخواهم که ايشان بر کام دل خود فيروز
 گردند؛ اين معني آساني ميتوان در يافت که کرنيل عود و ديگر
 منصبدارانش چراسپاهيان خود را از اين سنگدانه قتل و
 خونريزي منع نکردند زيرا که اين يورش بدون فرمان ايشان صورت
 گرفته بود؛ از بهر انتقام ستمديدگان دارماپوري پس از چندي
 مخدوم علي خان بقتل عام جماعتي از سپاهيان انگريزي در ميدان
 ويلور فرمان داد؛ و حيدر علي خان آنچنان کينه و عداوت سخت
 نسبت بکرنيل عود در دل جاداد که ميخواست بتخصيص بر جيش
 او حمله آرد و دام فريب براهش در چيند الحق اگر آن سپهبد ار
 در بند کمندش می افتاد احتمال قوي بود که از دست آن انتقام کش
 مبتلاي سخت سياست ميگردید؛

پس از تخير دارماپوري کرنيل عود افواج خود را بر حسب
 فرماني که از ديوان مدراس بدورسيده باجنود جنريل استمرد
 ملحق گردانيد آن سپهسالار پس از حراست و حمايت
 طريق رسد بسوی بنگلور نهضت نمود و چندين در و قلاع
 قريه را برگرفت از انميان کولار و هسکوته بود و بدان نظر که
 هسکوته را ذخيره گاه از بهر محاصره مقصود سازد در تحصيل و توثيق
 آن نيکو کوشيد؛

رسیدن و کلای سگان دیونهبلی پیش جنریل اسمتهد از بهر
 طلبیدن خط امان و سلوک جوانمردانه آن سپهسالار و بدیشان
 و شاد گردیدن حیدر علی خان باستماع آن روداد ؛
 هنگام رسیدن جنریل اسمتهد به هسکوته و کلای سگان دیونهبلی
 بنزدیک او آمدند و مبالغی خطیر بطریق خراج پیشکش او ساختند
 و گفتند که این قصبه و قلعه مولد حیدر علی خان است و بشرف
 میلاد نواب فرخنده نهاد مفتخر و ازین رهگذر آن بقاع و دیار
 بگوناگون عنایات و دستوریها از ان امیر و لتیاری اختصاص داده شده ؛
 جنریل پیاسخ ایشان گفت که من بتقدیم مراسم اعزاز
 و اکرام مسقط الراس آنچنان رئیس مبارک اساس بطیب
 خاطر و لایمیکوشم تا دیگران درین کار بمن اقتدا نمایند ؛ چنانچه خط امان
 که پشت پناه آن قصبه و اعمال باشد بدیشان بخشید و زربیشکش
 که ایشان آورده بودند بدیشان انعام فرمود و بتاکید فرمان داد تا هیچ
 متنفسی از شکریانش بدون اجازت در ان مکان نرود ؛
 این سلوک جوانمردانه که از جنریل اسمتهد بوقوع آمد آن وقعت
 و عزت را که در دل حیدر علی خان نسبت باد از دیر یاز بود
 دوبالا گردانید ؛ چنانچه در شکرانه این دو تار اس انسپ خاصه
 مع زمین مرصع بدو فرستاد و در یوزه قبول ازو نمود ؛

سپهسالار افواج بنی پس از تسخیر منگلور چنان تصور نمود که
 اکنون از برای او هیچ چیزی باقی نمانده است جز اینکه بجید رنگر کوچ
 کند و آنرا بتصرف خود در آرد چنانچه این معنی باعلام کونسل
 مدراس پرداخته بود و اگر چه مردم بدو گفتند که از اینجا تا بجید رنگر
 شصت فرسنگ راه است و این راه در آن بوم و بر میگردد که
 یکسر جنگلستان پر از درختان متشاجر و کوهستان و انهار است
 خاصه تقریب بجید رنگر عقبات دشوار گذار بسیار دارد با این همه
 در عزیمت او فسخی پیدا نیامد و در اعداد ساز و سامان آن مهم
 سرگرم ماند و شکرش در آن زمان مضرب خیام خود بیرون
 دروازه های منگلور داشت؛



گوم و گیارافوار سیدان طیبوسلطان و شکستین جیش اعادی
 بیخبر و با سیری گرفتن اکثری از ایشان و آمدن حیدر علی
 خان شامگاه روز فیروز و در بوم و گرفتن فوزند کامگار
 و سرشک شادی فرو ریختن از چشم گهر بار برسم نثار؛

طیبوسلطان بدان جوش و غرورش که نوجوانان پردل در راه تحصیل
 نام بلند می دارند از بنگلور بتافت و بزودی در سرزمین کنه
 رسید، ساکنانش که مبتلای فزع و بیم از تقریب غنیم بودند
 بقدم فرزند ارجمند فرمان فرمای خویش باغایت اعتماد و وثوق

که درودش سبب نجاح و امان از هر گونه بلا و تادان خواهد بود
پیشش دویدند؛ از علاءالظاهر بشارت خلایق آشنه زاده را
عرق حمیت آنچنان در جنبش آمد که بصوب منگلور بی درنگ
ردان گردید و تمامی جنود حیدری را که از همه اقطار مملکت
فراهم آمده داد آنرا در آشنای راه یافته بود فرمان داد که در عقب وی
بشایند سلطان موصوف بسرعت تمام رو بروی معسکر
انگریزی رسید و بشکریان انگریزی سبزه ده و هراسان گردیدند
و در میان ایشان هنگامه پیدا گردید و سلطان بدو آنکه بیارامه
بر اعادی اقدام نموده یتاقداران را باز پس راند و بر شکر غنیمت
تاخت آورده تمام تر شکست و تادروازه بتعاقب گریختگان
پرداخت سوارانش با فراریان در آمیخته داخل شهر گردیدند
سه هزار سپاه حیدری حالی فرار سیده دیدند که خیمه های انگریزی
یکسر از مردم خالیست در عین شگفت دست بتاراج و غارت
گشادند و هر چیز که در معسکر و شهر یافتند یغمار بودند این خرابی و تباهی را
شهزاده جایز داشت از بهر سیاست ساکنان شهر که در مقاومت
با عادی نیکو نگو شیده بودند؛ و هزیمت انگریزان درین یساق
آنچنان سخت و بزرگ بود که کمتر از عادی آنقدر فرصت یافته
که بسوی جهازات ازین بلای ناگهان پناه جو گردند و خود جهازیان
ازین آفات ناگهان ترسان و لرزان بودند؛ از مشاهده گریز

و فرار اعادي نيران انتقام سپاهيان حيدري فرنگ تايان
 دهند و ستاينان هر دو آنچنان در اشتعال آمد که بزودي بر جهازات
 سوار شده سه تا مرکب ساز و سان شکر کش انگر يزان را
 بکشد تخير در آور دند ؛ و بقیة السيف شکر انگر يزي گرفتار
 شدند یکی ازین اسار اجنريل شکر بود ديگر چهل و چار منصبدار
 و ششصد و سي سوار انگر يزي و قريب شش هزار سپاهي
 هندوستانی با غنيمت اسلحه و آلات و ساز و سامان شکري ؛
 اين فتح نامدار که دولت حيدري بدان فيروز مند گرديد پس از
 سليم منگلور بهشت روز صورت گرفت باعث هزيمت
 اينکه تا عرصه یکماه جنريل انگر يزي بدان مداخل خاص که تقرب غنيمت
 ازان محتمل بود منهيان را انفرستاد که از نزديک رسيدن اعدا
 آگاهی بخشيدندی ؛

حيدر علي خان روز وقوع فيروزي شامگاهان در انجا رسيد
 و پسرش سلطان موصوف بزبان اجمال مثل جولييس قيصر دين
 سه کلمه رفتم و ديدم و برگرفتم صورت حال را تقرير نمود ؛
 ميگويند که حيدر علي خان هنگاميکه فرزند عزيز خود را در بر مهر کشد
 از غايت نشاط سرشک شادي از دیده باريد ؛

داوری و اندن نواب حیدر علی خان بر تاجران پرتکیش
که با وجود بودن شان از رعایای نواب اعانت انگریزان
نموده بودند ؛

چندین تجار از طبقه پرتکیشان که در منگلور از مدت مدید مقام داشتند
درین عهد جنگ و پرخاش از شاهده بکام دل فرد آمدن افواج
انگریزی از جهاز در خشکی و انتزاع جنریل اسمت و کرنیل عود چندین
قلاع و محال از آن نواب حیدر علی خان چنان تصور کرده بودند و قرین
قیاس شمرده که انگریزان اکثر بهره از ممالک حیدری برخوانند گرفت
و لا اقل منگلور در تصرف ایشان خواهد ماند بنا بران ایشان با جنریل
انگریزی آنچنان راه موافقت و موافقایی پیمودند که از حزم
و هوشمندی بمراحل دور باشد و با و ی عهد و پیمان کردند که ایشان
در اعداد اذوقه و سامان ضروری شکر خواهند کوشید ؛ بمجد رسیدن
این خبر از بارگاه حیدری با حضار ایشان فرمان رفت تا همراه
سرکردگان کارخانه پرتکیشان و پیشوایان هر سه طبقه دین سیحی
که در منگلور بودند نزد او حاضر شوند آنگاه از ان سرکردگان و پیشوایان
پرسید که سیحیان بچه نوع سیاست فرمان می دهند بر آنچنان
مردم که با دلی و فرمانفرمای خود راه خیانت پیموده بیاریگری
و دشمنانش می پردازند ؛ ایشان بدون تردد و انمودند که چنین

جریمه استحقاق قتل دارد؛ حیدر علی خان جواب داد اینچنین
 و اداری برایشان نمی رانم که شریعت مابین سختی فرمان نمیدهد؛
 ولیکن چون ایشان بدین هواخواهی و خدمت خود را از طبقه
 انگریزان پیدا ساخته اند مال و خواسته ایشان از آن انگریزان
 خواهد بود و خودشان زحمت بند و زندان خواهند کشید تا آزمان که
 من با آنقوم مصالحه کنم؛ حیدر علی خان از پس قضا و اداری و حمایت
 و حراست منگلو را ز بهر رفتن منگلو ر بزدی خود را آماده گردانید؛

در اشنای غیبت حیدر علی خان جنرل اسمتیه فرصت یافته
 توپخانه و ساز و سامان جنگی را دستیاب ساخت و محمد علی خان و
 اصحاب کنگاش نیز با ساز و سامان موفور فرار رسیدند؛ و این
 ساز و سامان بجز گوناگون شراب نبود؛ ولیکن پس از اعداد
 و تهیه اسباب اینمعنی معلوم شد که ذخیره بزرخ و گندم بدشواری
 تأمدت محاصره و فاتواند نمود؛

افواج حیدری در تصرف نمودن آن قلاع که در حمایت سپاه رسد بود
 که از آرکات می آمد اشتغال می داشت و اسکان نبود که سپاه جامی رسد
 با شکر حیدری مقاومت توانستی نمود و جنرل اسمتیه را درین
 هنگام ناگزیر بود که جنود خود را از بهر محاصره و حمایت همسکوت که تمامی
 ذخایر در آنجا بودیعت نهاده شده بود در زیر فرمان خود نگاه دارد؛
 مرار را و سردار مرهقه با ارباب کنگاش گفت که به محاصره

کوچک بالاپور که قلعه ایست بر مسافت ده فرسنگ از بنگلور
 و سه فرسنگ از سانور مرز بوم افغانان اولاً باید پرداخت
 اگر بالاپور بتصرف مادر آمد از ملک خودم یا از سانور و بوم دبر
 آن هر قدر برنج و گوشت که مطلوب باشد دستیاب توانم نمود
 این رای سردار مرهتہ مستحسن اہل شورا آمد و جنریل اسمتھ
 ہسکوٹہ را گذاشتہ بالشکر خود روانہ منزل مقصود گشت و جمعیتی از
 سپاہ از بہرنگاہبائی قلعه دار باب کنگاش محمد علی خان و کرنیل کال
 و سطرماکیس را در ہما نجا دگذاشت ؛



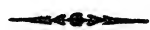
توجہ نمودن نواب حیدر علی خان بسوی ہسکوٹہ
 و بوانمودن امداد اسباب تسخیر آن محمد علی خان را
 پریشان خاطر گردانیدن و خوانندہ شدن جنریل اسمتھ
 تا اورا صحیح و سالم بمکراسانند ؛

نواب حیدر علی خان کہ در دنبال جنریل اسمتھ روانہ شدہ گاہی
 با سواران و گاہی باتوپخانہ در تشویش افزائش اشتغال
 می نمود و آخر دانست کہ از حیرانگان بیردست کہ ادرارا
 آلتہ سازی پیش بالاپور ممانعت نماید بنا بران خیام خود را
 از انجا برکنند متوجہ ہسکوٹہ گردید و ہنوز صبح ند میدہ بود کہ در انجا رسید ؛

دوران حمله برد و حوالی آنرا که پشته و خندق ساخته انگریزان بود بدست آورد؛ و سپاهیان فرنگستانی و هندوستانی را که انگریزان در بیمارستان آنجا مقیم گردانیده بودند برگرفت و چون میخواست که بانزار محمد علی خان که از بدو لیش نیکو آگاهی داشت پردازد فرمان داد تا نزد بانهاد دیگر اسباب یورش قلعه آماده سازند؛ درین باب خودش اهتمام می نمود و کارکنان را از رسمی بخشید و سپاه خود را بوعده انعام گرانمایه دل میداد تا آنمکان را گرفته محمد علی خان را اسیر گردانند؛ مشاهده این اعداد و آماده سازی اسباب و اخبار بعض اسیران که از حبس حیدری گریخته در قلعه پناه جسته بودند آنچنان بر مزاج محمد علی خان دهشت و هیبت را ستولی گردانید که برخلاف آرای کر نیل کال برین معنی اتفاق نموده شد که بجنریل اسمتیه بزودی فرمان فرستاده شود که از محاصره بالا پور دست داداشته بحماییت هکوته گرم بگیرا بشتابد؛

محمد علی خان که از مراجعت جنریل اسمتیه جانی تازه یافته بود و نمیخواست که بار دیگر خود را بدست حریف غالبش حیدر علی خان اندازد بسوی مدراس معادلت نمود و کر نیل کال نیز برین رای بادی همداستانی کرد و خواست که همراه نواب محمد علی خان روانه مدراس شود و چون جنریل اسمتیه میدانست که بجز تمای جنودش کافی نخواهد بود که ایشان را از سطوات حیدری صحیح و سالم بدراس رساند

بنابران بحکم ضرورت اسباب جنگی و اذوقه و ذخیره که از بهر محاربه بنگلور فراهم ساخته بود در مسکوته گذاشته با همگی سپاه همراه ایشان روانه گردید؛ و حیدر علی خان زحمت باز پس گرفتن حصون و قلاع که انگریزان بجزاست آن می پرداختند بر خود جایز نداشته افواج انگریزان را تعاقب کرد و بحملات متوالی تشویش افزای آن گردید،



باز آملان مرزا علی خان خسرو پوره حیدر علی خان بوقلم اعتداد پس از عصیان ملات ملک باغواهی بعضی از مردمان ناهنجار و پدیده آملان اسباب جمعیت و شادمانی پس از منجوشدن کار بتغرفه و پویشانی؛

در آن هنگام که جنرل اسمت به محاربه بالا پور متوجه بود از بهر حیدر علی خان یکی از اسباب شادمانی صورت وقوع یافت که خسرو پوره اش مرزا علی خان که بغاوت و عصیان او را بسیار مغوم گردانیده بود باقتضای نیک نهادی یا باستخفاف که از ماهور او سی سال مرهقه و دیگر سرداران آن قوم دیده امواره از تذکره جریمه گذشته خود بغایت منفعل و پریشان خاطر میزیست و همواره در انتظار فرصت شایسته پذیرفتاریش نزد حیدر علی خان می بود بنابران هنگامیکه نظام علی خان از مرافقت حیدر علی خان کناره گزیده و جنرل اسمت بجانب بنگلور به قصد

سخنیر آن لشکر کشید و حیدر علی خان بحکم اضطراب مصحوب
 طیو سلطان از بهر حمایت منگور که دیگر جیش انگریزی بر و تاخت
 آورده بود بشتافت ادینکو اندیشید که تمامی اسباب ناکامی
 بر سر برادر بزرگوارش فراهم آمده بنا بر آن بفتوای راستی و عدالت
 بزودی بنگاه داشت افواج مشغول گردید و بسرعت تمام
 بسرگردگی بیست هزار سپاه بوم و بر صوبه سراد و میسور را
 طی کنان بمسافت و دفرنگ از معسکر حیدری فرار سید
 و با چند نفر از سوارانش تا محل یز که در آن بیردنی معسکر حیدری
 رفته نام خود را ظاهر ساخته گفت که با محمدوم علی خان سخن
 دارد؛ خان موصوف از ناگهان شنیدن این پیغام متعجب
 گردیده بملاقاتش بشتافت و چون آن جوان را دید
 پرسید چیست که شما را اینجا آورد مرزا جوانب داد، آمده ام
 تا هر قدر که در استطاعت من است با صلاح جریمه گذشته پردازم
 و جیشی بسیار بهتر از آن جیش که نواب سکندر جاہ را محروم ساخته بودم
 آورده ام و سر خود را بجاک تسلیم پیش او می نهم مرا نزداد بیرخان
 موصوف گفت خبر آمدنت ادلا بحضور میرسانم مرزا فریاد
 کرد از بهر خدا مرا ببر خان موصوف گفت پس من بیا چنانچه
 ایشان بخدمت حیدر علی خان در آمدند امیرزاده بر پای حیدر علی خان
 افتاد داد از خاکش برداشت و بیردر گرفت و فرمود که مرا

از وقوع این امر شگفتی نیامد مگر فرقت تو بر من دشوار بود پس
 هر دو شکر با هم پیوستند و آمدن مرزا را بفال نیکو گرفتند؛



در سه بهره منقسم گردانیدند حیدر علیخان سپاه خود را و
 حمله آوردن بر مدراس و سهمزده گردانیدند کونسلیان
 مدراس را ازین چالش و بکام دل آشتی غالبانه با ایشان نمودن؛
 حیدر علی خان پس از پیروی شکر جنریل استمداد و یاور اطوار
 جنگ خود را یکسر متبدل گردانید؛ و اربابان خود را در سه بهره
 منقسم ساخت سرکردگی یک بهره بر خود گرفت و قیادت
 دو بهره دیگر به مخدوم علی خان و مرزا علی خان داد و بحجز جماعه تنادران
 و کالیدران و کرناٹکیان همراه خود نگرفت و این را نیز در سه بخش
 منقسم گردانید و این سه جیش سبک رخت و چابک در
 تمامی ممالک اعادی از تاخت و تاراج آبخنان آشوب قیامت
 بر پا کرد که الهی تمامت معمرات و کونسلیان انگریزی را در غایت
 هبیت و سهم مبتلا گردانید؛ و این خود تماشایی بود و نخواه و شادی
 افزا امر تمامی فرنگستانیان را در هندوستان که ایشانرا انگریزان در
 فرصت قبیل کامگاری خویش آزرده کرده بودند؛

• تفصیل آرزو می ایفکه انگریزان از گورنر باند پیچیری درخواست نمودند که آنسواران فرانسوی
 را که از پیش حیدر علی خان گرفته بپایند پیچیری رسیده اند باید که با سپاه که از نزد
 حیدر علی خان در دیده اند بدیشان حواله نمایند؛ نیز انگریزان کارگزاران حکومت ترنگو بار را

کونسلیان مدراس شکرا نگر یزی را بطریق حیدری در سم بهره
منقسم ساخته بودند و جماعتی را از سپاه که قائمش کرنیل فریچمن که
گاهی بمقابله حیدر علی خان فرستاده شده بود فرستادند هنگامیکه
این کرنیل از میدانگاهی که از سه جانب محاط بود بجنگل باجنود
خود قریب چار هزار نفر که شش صد از آن فرنگستانی بودند
میگذشت ناگهان چند نفر سوار از پائین میدان نمودار شدند
منصبداران افواج بکرنیل و انمودند که قاعده سواران حیدری
این است که در عین تگ و تاز حمله بر اعدای می آرند بنابر آن مناسب
چنان می نمایند که سپاه حکم داده شود تا با هم متصل شوند و بجنگل نزدیکتر
آیند تا از صدمات غنیم پناهگاهی باشد کرنیل بشنیدن این سخن
بخنجه دید و بدیشان گفت که شما شایده خواهید کرد که باین سیاهان
چگونه ساوک میکنم عدد سواران و مبدع می افزود و هیچکس یارای آن
نداشت که درین باب با کرنیل چیزی بگوید، درین میان ابری
تیره از گرد و غبار ناگهان نمایان گردید؛ سه هزار سوار جرار برین
جمعیت افتادند و در یکدم در هم بر هم گردید کرنیل بگریخت و
سواران، بتعاقبش پرداختند نیزگانی اسپش او را ازین مملکه

تهدید نموده بزور درخواسته بودند تا آن جاسوس را که ایشان از بهر ورغلائیدن سپاهیان
قلعه دارشان فرستاده بودند حواله نمایند ؟
نیز انگریزان بر گورنر پالیکیست (قلعه منصرفه طبقه ق ج) زور آورده بودند تا آن مرد
فرانسیس را حواله شان کنند که در حمایت ایشان پناه گرفته است ؟

دارانید و گرنه یکسر پاره پاره کرده شدی؛ مخدوم علی خان که از واقعه خوزیر در مایپوری دلی پرداخت سواران خود را فرمان داد که بیدریغ تیغ تیز برایشان زنند؛ پنجاه نفر بیش از منصبداران کشته و اسیر گشتند کپتان و که در دانهباری را بحیدر علی خان تسلیم نموده بود و عهد کرده که تا یکسال بر حیدریان سلاح نخواهد گرفت قبل از انقضای مدت معهود درین یساق گرفتار شد؛ ولیکن او جبراً بفرمان حاکم مدراس از بهر پاسداری قلعه مادراً همراه کرنیل فریچمن بدانصوب میرفت؛ میر مخدوم علی خان فرمان داد تا او را از خلق آویختند این واقع در سال ۱۷۶۸ ع صورت گرفت؛

در سال ۱۷۶۹ ع حیدر علی خان در تعاقب کرنیل عود که قائد هشت هزار سپاهی بود و متصل تھیما گره رسیده بر چند اول او افتاده او را مضطرب گردانید که در جنگل پناه جوید؛ این کرنیل در انزمان در صد آن بود که سپاهی محافظ بر قلعه یلوانیسور تعیین نماید که منصبدار آن کپتانی بردل خو کرده تشم بود؛ بهر تقدیر کرنیل بدین اعتقاد که حیدر علیخان زینهار به محاصره آنمکان نخواهد پرداخت زمام سرکردگی سپاه محافظ قلعه داری آنمکان بکف آمدن تشم دست سپرد ولیکن چنان اتفاق افتاد که حیدر علی خان با جمعیتی از سواران و سپاهیان تدار و چند ضرب توپ در ظاهر آنمکان نزول نمود؛ و کپتان قلعه دار در حالت سیستنی بر اسب سوار شده گفت

تا در دانه قلعه واکشایند سپس اسب بسوی جنود حیدری راه
 و در خواست دیدن نواب نمود چون او را بحضور اعلیٰ بردند
 گفت که من طون میجر این قلعه ام داین معنی از در عزت و
 احترام خود انگاشتیم که بآن چنان جلیل القدر بادشاه آن قلعه
 محاصره کرده شود و من خود امید دارم که بدلیران حمایتش مورد
 استخسان او گردم ؛ ولیکن سپاهیان قلعه دار چیزی از خمر و غیره
 با خود ندارند بنا بران بر بلند نای آن والا هست و شوق کرده در یوزه
 میکنم تا از روی نواز شگرمی بطریق بخشش یا بطریق فروخت آنرا
 بدیشان ارزانی فرمایند ؛ تا ایشان متظاهر گشته بحمایست قلعه
 نیکو پردازند نواب متطاب از ینگونه خطاب او را دیوانه
 پنداشت و باور نکرد که طون میجر است وعده کرد که او را خمر و غیره
 داده خواهد شد و آنگاه فرمود تا چند گونه اشربه مسکرنه نزد او آرند تا بچشد
 و کیفیت آن معلوم نماید چنانچه میجر خود کامه ما باندک زمانه محتاج
 آن شد که او را بدش برداشته بر بستر خواب اندازند ؛
 هنگام خواب ستیش او را بر مردم شهر دانمودند و ایشان
 ویرا شناختند و چون از خواب بیدار شد او را گفتند چون او
 در خیمه گاه عادی مانند جاسوسان آمده بود برین معنی اتفاق کرده شد
 که از حلقش بیاویزند ولیکن اگر او در واقع طون میجر است باید که
 فرمان دهد تا قلعه و شهر را بحیدریان و اسبپارند ، اکنون او درین

دو امر مخیر ساخته شده است یا تسلیم قلعه فرمان دهد یا بردار
شیده شود؛ میجر بیچاره هیچ چاره ندید از اینکه تسلیم فرمان
دهد و طرفه تر اینکه منصبه اریکه زیر فرمان او بود فرمان او را اطاعت
نمود و در دانه بر روی حیدریان باز کرد بدینمط حیدر علی خان آنمکان را
تصرف کرد و ناهوشیاری کر نیل عود ظاهر گمردید؛

در آنرصه که حیدر علی خان بدین امور اشتغال داشت طیبه سلطان
و مرزا فیض الله خان که بر بهره اعظم از جیش پیادگان و توپخانه فرمانفرمایی
داشتند بیاز پس گرفتن آن بتقاضی که انگریزان بخواست آن
می پرداختند اشتغال می ورزیدند؛ و بجز هسکوته همه را گرفته بودند هسکوته
بپاه گران و توپخانه بزرگ پستی داشت و تظهار داشت نواب
والافطرت بدل خواست که بعهد و پیمان آشتی آنرا تصرف گمردد؛
در آن روزگار که ناخست و تاراج حیدری گورنر و کونسلیان را
در حالت اضطراب مبتلا میداشت جهازی از ولایت
انگستان رسید با سطردهری قدیم کونسلی مدراس که در میان
انگریزان بمزید عقل و کیاست امتیاز داشت او از ولایت بدین
ارادت فرستاده شده بود که زمام حکومت آن مقام بکف
کفایت خود در غره ماه جنوری ۱۷۷۰ گمردد و در اوائل مارچ سنه ۱۷۶۹
بدراس رسید و با خود فرمانی آورده بود که گورنر و کونسلیان مدراس را
باید که با حیدر علی خان با هرگونه شرایط که باشد طرح آشتی و صلاح

ریزند زیرا که کار فرمایان کنپنی از شنیدن بار بار اخبار متضمن امیدهای
 ابله فریب وابسته فتوحات که خطوط کار گزاران مدراس بران
 احتوا میداشت بیزار شده بودند، و بجای جواهر و غزاین حیدر علی خان
 که ایشان بران چشم امید بردوخته بودند هیچ چیز دیگر از مدراس
 بجز هندی های زرداد فی نمیر رسید، بنابراین ایشان درین باب
 فلاح خود تصور کرده بودند که با وی مصالحه کنند بهر صورت که دست
 دهد بدین نظر که در نرخ سرمایه کنپنی بهادر کا هشت راه نیابد؛
 ولیکن این همه ارشاد و تلقین که کار فرمایان کنپنی انگریز بهادر در باره
 آشتی جوئی با حیدر علی خان بکار بردند و از عظیم اسرار ملکی بود
 پیش از وقوع آشتی، بر خایق فاش گم دید چنانچه این
 وکیل کنپنی علی ردس الاشهاد چنان وانمود که رسولی نزد
 حیدر علی خان باید فرستاد تا از دد ریوزه آشتی کند القصه این رسول
 پس از ادای رسالتش همین جواب از حیدر علی خان شنید که
 حاجت بدین رسالت نیست من خود بدرد آزاره مدراس
 میرسم و هانجا آن پیغام و سلام که گورنر و کونسلیاش پیش
 میکنند خواهم شنید؛ این جواب حمل برین معنی نموده شد که
 حیدر علی خان غریمت محاصره مدراس مقصم نموده است بنابراین
 از بهر اعداد اسباب مدافعه گورنر موصوف فرمان داد تا هر دو
 جیش جنریل اسمت و کرنیل عود در حوالی مدراس نزول نمایند؛

حیدر علی خان چالش خود را بر سبیل استمرار کار فرما شده نخست
 نزدیک پانده پجیری و گوڈلور آمد و از انجا مجدّد کولتشر که از راه پانده پجیری
 بر هفت فرسنگ از مدراس واقع است نزول نمود و در ان زمان که
 افواج انگریزی در تهیه عراست و حمایت معبر رود سنط طاس
 بود حیدر علی خان بغتہ ناپیدا گردید و مردم در عین حیرت بودند که
 او یکباره بر دروازه مدارسن بجانب پالیکیت نمودار گردید
 و نشان آشتی فرستاده از اهل کاران مدراس درخواست
 تایشان در باره آشتی چه شرایط پیش میکنند تمامت
 اهل شهر سهمزده و هراسان گردیدند افواج انگریزی بر یک
 و نیم فرسنگ بر جانب دیگر بود ارباب کونسل سطر
 دپری گورنر نو مقرر کرده و پوشیر برادر گورنر حال را بوکالت نزد
 نواب فرستادند هر دو کس با کمال رفق و آزر م پذیرفته شدند؛
 نخست برین معنی اتفاق کرده شد که در حدود مدراس رزم و بیکار
 صورت نگیرد؛ حیدر علی خان وعده کرد که بر جبل سنط طاس
 لشکرگاه خود سازد؛ و پانزدهم اپریل ۱۷۶۹ د تا عہد نامہ مہر و دستخط
 کرده شدند بدین مضمون،

در عہد نامہ نخستین کہ بنام بادشاہ انگلستان و حیدر علی خان بہادر بود
 چنان مندرج گشتہ کہ ازین پس در میان پادشاہ جم جاہ انگلندہ
 و نواب والا جناب حیدر علی خان بہادر و در میان رعایای ہر دو دولت

آشتی و توافق خواهد ماند و اسیران طرفین را کرده خواهند شد
و طریق سوداگری و تجارت در میان رعایای دولتین چنانچه
پیش از جنگ مسلوک بوده همچنان خواهد بود؛

و در عهد نامه دیگر که بنام نواب حیدر علی خان و محمد علی خان اقتصاد
داده شده چنان اندراج یافته که محمد علی خان بزدی بلده و قلعه مسکوته را
بحیدر علی خان واگذار و آن بلده و قلعه بر همان حالت ماند که در
هنگام دستخط کردن عهد نامه هست و توپخانه و اسلحه و ساز و سامان
جنگی هر چه در آن باشد تمامات سلیم ملازمان حیدر علی نموده شود، و سپاه
قلعه دار آبخاز کوتاه ترین راه بصوب کرناٹک مراجعت
کند و محمد علی خان خراج شش لک روپیه سالانه ادای کرده باشد و
نخستین ساله خراج حالی داده شود و تمامی اشخاص اعتبار یافته که
پیشتر در آرکات اقامت میداشتند و حال در حالت اسیری
بسر می بردند همگی را کرده شوند تا هر جا که خواسته باشند زندگانی کنند؛

کنپنی انگریزان در اتمام این کار سعی بود و نواب حیدر علی خان
و عده کرده که یک جهاز پنجاه توپگی بدو پیشکش خواهد نمود در عوض
آن جهاز که نه که متعلقان کنپنی از آن نواب حیدر علی خان
پیشتر برگرفته بودند نیز کنپنی پیمان کرده بود که دو از ده صد
سپاهی فرنگستانی هر گاه نواب موصوف خواسته باشد از هر
خدمت گزاری بدو خواهد داد؛

ارباب کونسل مدراس هدایای گرانمایه شکش نواب
حیدر علی خان کرده بودند و بازاری آن نواب عالی جناب
بسیار خواسته های گران بها از زروسیم بدیشان داد و عهده نامه را
در انگلستان و غیره شتر ساختند؛

کرنیل کال یکی از موانع آشتی و بانی جنگ اخیر بود و جنرل
اسمیت که رای خود را هنگام پیغام مصالحه بانواب حیدر علی خان
بر ارباب کونسل و انموده بود که آشتی بانواب موصوف
متبع احترام و وقار قوم انگریزان خواهد بود اکنون نسبت بصلاح
و صلاح در خلاف میرد و زهوار بدان راضی نبود و تقریری کرد که
این معنی حالا از اقتدار نواب حیدر علی خان بیرون است که مصدر
زیانی نسبت بدولت انگریزیه گردد از این رو که من ادرا از
هر گونه محاصره ممانعت میتوانم کرد و نیز میگفت که نواب حیدر علی خان
البته از جنگ انگریزان که در آن هیچ گونه سود مطمئن نظر
ادستواند بود اجتناب خواهد نمود خاصه درین روزگار که صلح موقت
که او با جماعه مرهته داشته در همین سال منقضي خواهد شد زیرا که آن
امیر از آن هو شمنند و زیر کتر است که قبل از انتضای جنگ حالی
بانگریزان متصدی جنگ دیگر بامر هته گردد؛

بر تمامی این گونه استدالات جنرل اسمیت همی افزاید که بدین منط
آشتی مغلوبانه با حیدر علی خان نمودن و برای پنجین عهده نامه خجالت

پرورد دستخط کردن انگریزان تمکین و وقار قوم خود را که زنده‌دار
 هیچ یک جنگ و جدال باهند و ستانیان تا این حال به هیچ
 وصمت موسوم نشده اند در خواهند باخت؛

حالا اخبار نگار حکایت این جنگ و پیکار را بوا نمودن خط و خال
 تصویري که بزبان خاموش به تنقیح و در سنی از آرای مختلف
 آن مردم که بسر کردگی ریاست مدراس در ان زمان اختصاص
 داشتند ردایت میکنند بانجام میرساند؛ بالای در دانه قلعه
 سبط جارج که بنام باب شاهی ممتاز است تمثالی تعبیه کرده
 بودند که در آن دانه نموده شده بود که نواب حیدر علی خان در زیر
 سایه بانی نشسته است بر سر انبار توپها؛ و سطره پری و سفیر دیگر
 بر دوزن انوی ادب نیمه ایستاده نواب حیدر علی خان بدست
 راستش بینی سطره پری (که خیلی طولانی چون خرطوم فیل
 برنگاشته شده بود) گرفته می افشرد تا اثر فی دهن ازان بیرون
 ریزد چنان دانه نموده بودند که از دهن آن وکیل مطلق فرد میر سخت
 در پس آن نگار تصویر قلعه مذکور بود که بر یکی از برج آن گورنر
 و کونسلیان را نیز دوزن انو نیمه ایستاده و دستهای نیاز بسوی
 نواب دراز کرده نقش نموده بودند و بر یک جانب از کونسلیان
 سگی کلان بود که بر حیدر علی خان عفو میکرد و این دو حرف
 حک که دال بود بر جان کال بر قلعه آن سگ برنگاشته بود

در پس آن سنگ کلان سگ خور و فرانبیسی بود که با کمال
 اشتغال مقعد سنگ کلان می لیسید و سگ پتین بدان
 گونه نقش و نگار آراسته شده بود که شیویدایر دی کریمت معتمد
 کرنیل کال آراسته بود؛ بر سافتی دور تر از آن معسکر انگریزی
 دیده میشد که جنریل استمعه بفحوای این بیت

بیت

بیاتچه داری ز شمشیر و جام که دارم درین هر دو دستی تمام
 در یک دست عهد نامه آشتی و در دست دیگر شمشیر جنگ
 برگرفته بود؛

بدین نمط آشتی نواب حیدر علی خان جنگ و پیکار یک با انگریزان
 داشت با جاه و اعتشام با انجام رسانید اگر چه تمامی هندوستان
 چنان تصور میکرد که آخر کار این پیکار منجر به تباهی او خواهد گردید؛

چنینکه نواب حیدر علی خان مدراس را داگذاشت از راه
 هسکوته و بنگلور روانه گردید تا تمامی توپخانه و ساز و سامان جنگی را
 که قلعه داران هسکوته تسلیم نمودن نواب والا جناب
 از انگریزان فرمان داده شده بودند بطور خود نظم و ترتیب دهد چنانچه
 پس از تصرف نمودن آن همه ساز و سامان افواج خود را
 بر مواضع شایسته توزیع فرمود تا در آن از آسایش و آرام از پس

آنهمه چالش و تگابو بهره دانی گیرند و از بهر جنگ آینده که او را
 بمرهقه پیش پا افتاده بود از سر نو مستعد باشند ؛
 جماعه مرهقه می پنداشتند که از خراج اکثر صوبجات هندوستان
 بر حسب سندی که از عالمگیر بدست آورده بودند چار یک بهره
 شرعاً حق ایشانست و نواب حیدر علی خان این دعوی را
 از ایشان مسلم نمیداشت مگر باقتضای مصالح ملکی
 بدیشان گاهی مبالغی از زمینداد ولیکن هیچگونه صلح با ایشان
 نمی کرد مگر موقت و جماعه مرهقه این خوشلوک را از دختنم
 می شمردند و زینهار نمی پندیدند که با استمرار جنگ و پیکار
 بادی خود را معرض آنگونه اخطار گردانند که بجز از دعوی خود یکسر
 دست برداشته باشند ؛

روایات موشیرم دل ط باختتام رسید ؛

* چوتها یا چار یک خراج صوبه بنگاله و دکن و غیره که اورنگ زیب سند اقتضای آن
 بجماعه مرهقه داده بود بر مبیل دستور مقرر بدیشان داده نمیشد بلکه ایشان بفام آن
 دعوی بجز و قهر از صوبه داران دکن و بنگاله و غیره بر حسب فراخی صوبجات مبلغهای
 نامعین می گرفتند نواب حیدر علیخان که بر اکثر صوبجات دکن فرمان روائی داشت
 زینهار بدعوی ایشان سر تسلیم فرو نمی آورد ؛

مراجعت کردن افواج حیدری از حدود کوناٹک بعد تقویر
 مصالحه از بهر مدافعه جنود مرهتہ کہ بسرکردگی
 گویال را و ہرا و بابورا و پھرنویس بر سر ممالک حیدر علی خان
 تاخت آورده بود و منافع گردیدن این بلا بچابکی و
 آتشباری سپاہ حیدری کہ بقیادت فیض اللہ خان فرستاده
 شدہ بود ؛

در اوائل سال ۱۷۷۱ ع شکرگشن از طبقہ مرهتہ بسرکردگی
 دو نامدار سپہسالار شان گویال را و ہرا و بابورا و پھرنویس
 بر سر ممالک محروسہ حیدری تاختہ ابواب نہب و غارت
 بر روی رعایای آن بلاد واکشادہ بود حیدر علی خان بنوح این
 واقعہ صعب چند قطعہ خط متوالی متضمن درخواست اعانت
 مقتضای شرط سیوم از شرایط چارگانہ عہد و میثاق دوستی
 و ہواخواہی کہ در میان دو دولت میسوریہ و کرناٹکہ حالی صورت
 گرفتہ بدیوان کرناٹک میفرستد و مترصد آن می باشد کہ جماعہ
 انگریزان (کہ در بارہ ایفای عہد و پیمان نیکو میکوشند) در ار سال
 کمک زنہار تامل روا نخواہند داشت ؛ ولیکن بیدادی
 و پردی نواب والا شان انتظار افواج معاون نکشیدہ جنود شایستہ
 گار زار بسرکردگی فیض اللہ خان سپہدار از سر یرنگپتن بدافعه

یغماگران مرهتّه فرستاد، و این سپهبد ار آزموده کار تکیه بر چابکی
و شتابی سپاه، و گولنده از آن خود (که از طبقه فرانسیس بودند)
کرده بی باکانه بر جمعیت اعادی که در عدت خیلی افزون و فراوان
بودند زد و زنهار تردد و تشویش از کثرت ایشان بنجود راه انداد؛
و پس از کشتش دگوشش مردانه و حملات دلیرانه جماعه مرهتّه را
یکسر منهزم گردانید؛



هجوم آوردن لشکری گران از مرهتّه بسوکردگی مادهوراو
پیشوا بر سر میسور و باز گردیدنش بسنوح صعب
رنجوری پیشوا؛

اگرچه درین جنگ و جدال که افواج حیدری را با جماعه مرهتّه
اتفاق افتاد نیم ظفر دفیروزی بر پرچم راییت حیدری وزید
و اعادی منهزم شده مراجعت نمودند؛ ولیکن چون هیچگونه
اعانت و امداد از جماعه انگریزان با وجود تکرار استداد از
حیدر علی خان صورت نگرفته، (و این خود امریست که
انصاف پیشگان طبقه انگریزیه نیز آنرا نازیبا می انگارند،
و دریغ داشتن کمک را درین واقعه از ایشان، حمل
بر نقض پیمان که در میان شان بسته شده بود می نمایند)
خبره سری مرهتّه ازین هزیمت هیچگونه نکاست بلکه نیران کینه

دیرینه در سینه ایشان بیشتر مشتعل گردید ؛ چنانچه در سال آینده حشری عظیم از طبقه مرهتّه که سپهسالار فرمانفرمای آن مادهور او پیشوا بود ، بتیادوت سپهداران و رساله داران دولت پونه جوق جوق بمملکت میسور در رسیدند و آشوب قیامت در آن مرز و بوم برپا ساختند ، همین سریرنگپتن و چند حصار استوار دیگر بدافعه ایشان پرداخته از صدمات و سطوات این سیلاب ریزان بر کران مانده بود ، ولیکن به مساعدت طالع و اقبال نواب حیدر علی خان ناگهان نیکبای اوبار بر جماعه عادّی و زیدّه جمعیت ایشان را پریشان ساخت ؛ تفصیل این اجمال آنکه در اثنای این نهب و غارت مادهور او پیش و اناگه مان در مرض مهملک گرفتار گردید ؛ بصوب پونه بازگشت ؛ و نیز آنچنان خصومت و نزاع در میان سرکردگان افواج شان پیدا گردید که سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت ، جنود برشکال از یکو کار بر این جماعه پریشان دشوار نمود ، آب رود ؛ بطغیانی کشید و سفائن اعدا طوفانی گردید ؛ دویای عام از دیگر سو بر سرشکر و سپاه مانند عادّی کینه خواه هجوم آورد ؛ چون جماعه مرهتّه ازین مصائب و نوائب هیچ روی را نمی ندیدند بناچار ایشان بفتوای اضطراب بشمرط ادا ی حیدر علی خان مبلغی محقر از زر نقد و داسپردن

بلوکاتی چند سبکمایه آشتی را بر جنگ رحمان دادند، چنانچه در ماه جولائی سال ۱۷۷۲ تمامت افواج ایشان از حدود میسور روانه مملکت خود گردید، ولیکن رگدونان تهراد که بجای سپه سالار پیشین بسرکردگی افواج تعیین کرده شده بود فوجی گرانمایه از بهر حراست و حمایت آن بلوکات و اسپرده باز پس گذاشت؛ بعد ازین صورت واقعترین منوال بود که چون حیدر علی خان از سلوک همه پیمان پیمان شکن خویش که جماعه انگریزان و نظام علی خان باشند نیکو متنفر و منزجر شده بود از بهر کینه کشیدن معالحت وقت چنان دید که بادوستان قدیم خویش جماعه فرانسیس عهد مودت تازه گرداند، و بجهت این نقصان نیکو بگو شد؛



تجلیل نمودن حیدر علی خان بنای مودت با هوخواهان قلمی جماعه فرانسیسان پس از مکرر آزمودن نقص عهد اعانت و امداد از انگلیزان؛

چون این گروه تیر نهوش دور بین هواخواهی و همداستانی حیدر علی خان را از اینده نتایج نامدار و برارنده اثمار خوشگوار دیدند که بدان کام آرزوهای ایشان در حال و استقبال شیرین تواند گشت با کمال شادمانی بزودی دعوت نواب را بیک اجابت گفتند و منصبداران خود را با جازت آن فرمودند تا در حلقه ملازمانش در آمده افواج

اور افنون سپاهيگري تعليم دهند و توپخانه گراڻمايه بر اسلوب
 فرنگستان بنا نهند؛ جماعه فرانسيسيه در تعليم و تلقين سپاه اوبدل
 جهد نمودند بلكه به اهداي اسلحه و آلات جنگ و ساز و سامان رزم
 بددگارش كوشيدند؛ تاجيد ر علي خان را اقتدار آن پيدا گرديد
 كه اولاً با جماعه مرهقه بتاجديد مصاف رزم آرايد و در ناي هزينست
 و ناكافي بر روي ايشان كشايد؛ و پس سيلاب بلايش
 بر ساكنين رعاياي كرناٲك از جهت نقض پيمان حكام
 آن فروريزد و خاك مذلت و خواري بر ر دس شان پذيرد؛



بتصرف خويش در آوردن حيدر علي خان خطه
 نرسا و اسمي و رياست زمورين و غيره را در حاد مليبار؛
 نزاع و خصومت خانگي كه در سال ۱۷۷۳ ۶۰ در ميان سرداران
 نامر و كورگ بر خاسته بود حيدر علي خان را نيكو بهانه ر داد كه در امور مليبار
 مداخلت پيدا كند؛ تفصيل اين اجمال آنكه دو قبيله را از يك
 خانواده در باره مسند رياست كورگ ستيرد آويزد ر ميان آمد
 قبيله دواپا فيروز مند گرديده عريفان خود را (كه قبيله نالري خوانده
 مي شدند) از ملك بدر كردند فريق آوارگان بسر برنگپشن پناه جو
 گشته از حيدر علي خان يادري جستند؛ اين ر داد خود در نظر
 حيدر علي خان فوزي عظيم نمود چه درين زمان افواج اديكسر معطل و يسكار

شسته و فرج و مؤنت شان خیلی بسیار بود، بنابراین درخواست معونت خوانان را بسمع رضا صیغا نموده فوجی از از جنود خود را بیا ریگری ایشان روانه کرد تا اعدای ایشان را از آن مملکت براندازد؛ ولیکن برخلاف پشت داشت اوجمیت سپاهش از انحد و خائب و خاسر بازگشت؛ سپس حیدر علی خان لشکر گران بتأید ایشان فرستاد درین بار این لشکر جرّار بر اعدا مظفر و منصور گردیده هالری راجه بر هند حکومت نشست و دو اپاراجه منهنز م شده به کوی تیوت سنجیر گردید؛ در وجه سپاس این اعانت راجه هالری نیمه باقی خطه نر سادر اسمی را بچاکران حیدر علی خان واگذاشت و نیمه دیگر آن، خود در سال ۱۷۶۱ ع بدو داده شده بود؛ علاوه آن راجه با حیدر علی خان عهد کرد که مبالغه نیست و چهار هزار روپیه سالانه بر وجه خراج باد خواهد رسانید؛ پس ازین فیروز بیجنو حیدری داخل ممالک ملیبار گردید و قبل از انجام سال ۱۷۷۰ ع یکسر ریاست ز مورین و کالیکوت و کوی تیوت و کار تیناد و کالینور را بقبضه تصرف خویش در آورد؛ نیز راجه کوچین را بزور از جمع خراج گزاران خود ساخت؛

از یاد نباید داد که یکی از اسباب بازگشتن افواج مرهقه در یساق پیشین از حد و سریرنگ پاتن سنوچ رنجوری صعب بود که پیشوا

سپهسالار افواج را عارض شده؛ چنانچه در اواخر سال ۱۷۷۲ ع رخت
 ازین عالم بریست و برادر او ناراین را و بر مسند دارائی پونه در عهد
 کودکی برنثست؛ ولیکن در بعضی از شهر سال آینده
 بردست عیاران کشته گشت؛ میگویند که باعث براین خون
 ناحق، عمویش رگهوناته را داشته بود؛ و را گهوناته را و همان
 کس است که پس از مرگ مادهوراد بر سیل نیابت آن
 طفل در حین حیات او بوظائف پیشوائی می پرداخت و پس از
 کشته شدنش بر سیل وراثت لقب پیشوائی بر خود راست
 کرده بر سر حکومت بالاست قیال جاوس نمود؛

اگرچه رگهوناته را و تمامت مکنات و حشمت دولت پونه را
 بدین روش متصرف گردیده بود و جماعه کثیر را از ارکان دولت
 پونه خوا و خود گردانیده؛ ولیکن از رهگذر جوش و خروش عام
 و طوفان سرزنش و ملامت که از قبل توهم آنکه باستصواب ادا آن
 خون ناحق بعمل آمده؛ بر سرش هجوم آورده بود او همواره خیلی خسته خاطر
 می زیست آخر کار انبوهی از بدگالایش که سر حلقه آن گرده
 نانا پهمر نویس (مردی بغایت فرزانه) بود با هم متفق گشتند و بارانی
 پیشوای مقتول که اظهار بار داریش از وی نمود همدم استان
 شده هست بر استیصال او برگماشتند؛ القصه رگهوناته را و
 از دست قهر و تغلب ایشان پهای اضطراب از دارالملک

پونہ بجزیرہ بنیسی راہ فرار پیمود از سنوح این نوع ہرج مرج کہ در دولت پونہ صورت گرفت حیدر علیخان بکام دوستان ، این دو فریق غنیم و حریف خود جماعہ مرہتہ و فرقہ انگریزان را باہم در ستیزہ آویزدید ، و سرداران مرہتہ را باہم متخالف و در قلع و قمع یکدیگر سرگرم یافت ؛ فرصت کار را مغتنم شمرده در صد آن شد تا آنہم بلوکات را کہ در معاہدہ سال ۱۷۷۲ ع با قرضای مصاحت ملکہ اری با کراہدہ انجماعہ کینہ خواہ دا سپردہ بود باز ستاند ؛ بر حسب این غزیمت از سریرنگپتن در ادا خر سال ۱۷۷۴ ع نہضت نمودہ جماعہ مرہتہ را از حد و آن بلوکات بدر کرد ؛



بتصرف در آوردن حیدر علی خان قلعہ بلہاری و گتئی را و بدین جہت بیچار گردانیدن حمیت خفتہ نواب حیدر آباد کہ او امیر و ظفرالدولہ را بالشکوی سنگین بچنگ حیدر علی خان میفرستد ، و حشری انبوه از مرہتہ باوی درین واقعہ یار میگردد ؛ ولیکن حیدر علیخان بیکی ازان لطائف التحیل کہ یادداشت سنگ تفرقہ در جمعیت شان می اندازد و کاری از پیش نمی رود ؛ مقارن این حال زمیندار قلعہ بلہاری واقع ظم اودھونی خراج گزار نواب بسالت جنگ کہ برادرش نظام علی خان صوبہ دار

حیدر اباد خطه ادهونی را بوجه جاگیر بدو داده بود راه بغادت پیمود
 و از حیدر علی خان استمداد نمود؛ حیدر علی خان وقوع این ساختن را
 از اتفاقات حسنه برشمرد و وسیله جمیله از بهر توسیع دائره
 حکومتش پنداشته بصوب محال و اعمال افغانه که کرنول و
 سانور و گمرپه باشد لشکر کشید؛ اکنون در پرده دوستی و اتفاق
 حیدر علی خان بسوی قلعه بلجاری می شتابد پس از آنکه فوج
 نواب بسالت جنگ را که در آن زمان به محاصره اش
 می پرداخت از آن مقام بیرون رانده قلعه را بقبضه تصرف
 خود در می آورد زمیندار آنرا که از دستداد خواسته بود گرفتار ساخته
 به سیرنگپتن میفرستد سپس از انجام توجیه ادهونی و سانور
 و گمرپه و کرنول میگردد؛ و از هر سه نواب حکمران یکیک
 از آن مقام چند لک روپیه بوجه خراج میگیرد؛

در سال ۱۷۷۶ ع حیدر علی خان بجانب ممالک جنوبی از راه
 گتئی بعزم تخیر نهضت میکند مرز بوم گتئی خطه ایست
 خیالی سیر حاصل ولیکن در سال ۱۷۵۸ ع در وجه خراج چار یک
 تیسیم جماعه مرهته نموده شده بود؛ درین خطه چندین قصبهات
 نامدار و قلاع استوار واقع اند از انجمله است کنبجی کوته و گرم کنده و بیننی
 کنده و گتئی که آن خطه بنامش شهرت گرفته؛ حاکم خطه گتئی در آن
 عهد مراراد از خانواده نامدار طبقه مرهته بود تا چند ماه بدافعه افواج

حیدر علی نیکو کوشید آخر کار تاب مقاومت نیاورد و در قلعه گشتی
مستحق گشت و در انجا با کمال پردلی بحماییت و عراست قلعه
کوشید و لیکن چون درین مدت هیچگونه کمک و اعانت
از دار الحکومت نپسید و چاه های قلعه همه خشک شده بودند بناچار
خود را بدست غنیم محاصر تسلیم نمود؛ حیدر علی خان هیچگونه مراعات
شرایط تسلیم ننموده او را را بر سریر نگینتن فرستاد و در انجا بعد چندی جان
داد، حیدر علی خان پس از ضبط و ربط آن محال و تعیین نمودن
کار گزاران و عملداران خود بسوی سریر نگینتن مراجعت نمود؛
در سال ۱۷۷۷ ع سیامارا انجی راجه میسور را دلد مرد؛ حیدر علی خان
پس از طی شدن رسوم ماتداری هشت یاده طفل را که سلسله
نسب شان راست بخانواده راجگی می ییوست می طلبید تا
یکی را از ان میان براعلی برگزیند؛ چون ایشان در دولتسرای
حیدر علی خان آورده شده نواب فرمود تا شری چند بر ایشان
تقسیم کردند و خودش بسوی ایشان پنهان می نگریست که چه می کنند
یکی از ایشان بخش خود پیدرش داد و دیگران خودشان
خوردن گرفتند حیدر علی خان نخستین را که بهره خویش پیدرش
داده سعید و شایسته راجگی پنداشته بزودی او را در سن چهار سالگی
برسند نشاند، بعد این باز سچ حیدر علی خان باشکر خود که در
ممالک مفتوحه جدید گذاشته بود پیوست؛

این دست اندازی و تطاول که نواب حیدر علی خان مصدر آن بر محالات و بلوکات برادر نواب نظام علی خان گردیده غیرت خفته کار گزاران دولت حیدر آباد را اندکی بیدار ساخت ؛ چنانچه جمعیت بدست هزار سوار باتوپخانه در خور آن بسرکردگی امیر ظفرالدوله که در امور جنگ و پیکار خیلی نامدار بود از حیدر آباد فرستاده شد ؛ ارکان دولت پونه نیز سی هزار سوار با افواج حیدر آباد مرافق و یار گردانیدند ؛ تا بد حیدر علی را از ینگونه دستبرد کوتاه گردانند ؛ چون حیدر علی خان در امور وقایع و اخبار روزگار خیلی بیدار و هوشیار می زیست و اخبار نگاران با خبر و جاسوسان دیده در و خفیه نویسان تیزهوش در هر سرکار و هر دربار مقرر میشدند و وظایف گرانمایه از بهر اینگونه مردم تعیین کرده بودند و ازین رهگذر خبر هر گونه ساخته پیش از وقوع بد میرسید ؛ بزودی بر عزایم اغادی خویش مطلع گردیده بصواب دید رای رزین و تدبیر خود پیش بینش چنان مصلحت دید که پیش از آنکه افواج به دو فریق باهم پیوندند بر یکی ازین جماعه دستبرد می نماید ؛ امیر ظفرالدوله بر جناح اسکیمال باخیول در جال خویش پیشتر شتافته بکنجی کوته رسیده ولیکن در آن مرز و بوم سنکستان جمعیت افواج او خیلی منتشر و پریشان گشته احتمال قوی بود که تمامی جنود او بدست چابکی سواران حیدر علی کشته و زیر بر ساخته شدی

اگر نواب بـالت جنگ که از وصول حیدر علی خان زدود
خبر یافته اورا بجهد نفرموده بودی تا بنود خود را بصوب خطه اُدهونی بملاذ
شایسته ببرد؛ ظفر الدوله فرمان اورا کار بسته افواج خود را بجوای
قلعه امتیاز گره که توپهای آن قلعه حاطی آن، از حملات دشمنان
تواند بود نقل نمود؛ نواب حیدر علی خان درین میان آنقدر تیز
رانده بدیشان تنگ رسیده بود که مضرب خیام او تا چند روز
در همان مقام بودی که عادی آنرا د ا گذشته پیش شتافته بودند؛

ظفر الدوله چون مد تازه یافته عدت سپاهش بچهل هزار
سوار رسیده بود، از بهر مصاف حیدر علی خان باز گردید؛ ولیکن
چون درین زمان حیدر علی خان از جنگ سلطانی (بدین نیست که
افواج غنیم خود را بکمین گاهی تنگ در کشیده برایشان دستبرد
نماید) سر بر تافته عنان عزیمتش اولاً بجانب گنئی و سپس بسوی
پنیکانده باز گردانیده بود افواج نظام علی خان در مقام نخستین رحل
اقامت انداخت؛ درینجامنه بیان اخبار ظفر الدوله آگاهی دادند که
پنجاه هزار سوار از افواج مرهتّه بپهسالاری هریرام پندت
در عرض روز چند بدوی پیوندند؛ چون ظفر الدوله از عزیمت نخستین
خویش که گرفتن کنجی کوته و تاراج نمودن آن باشد ناگام گردیده بود

۱۰ این بهره از تاریخ کتاب پارسی برگرفته شده است؛

* در حدود کنجی کوته کانهای الماس بود که عظیم سبب غنا و تونگری آن مکان واقع شده؛

و میترسید که مبادا افواج هواخواهش درین باره برویش دست
نماید و بدان نعمت و ثروت که مطلق نظرش بود فیروز
گردد؛ بزودی از انجام مراجعت نموده برگام دل مظفر گردید
و از آن پس افواج مرهته بدو پیوستند؛

پیش از آنکه جنود مرهته به ظفرالدوله پیوندنامه از طرف نامدار راجه
چینل داک بدو رسیده بود بدین مضمون که اگر جنود دولت نظامیه
بدان حدود میل کند هرگونه امداد و اعانت آن از مایحتاج اذوقه و
علوفه بعل خواهد آمد و نیز او را آبخنان راه سهل و آسان بدیشان
خواهد نمود که بر عین دروازه سریرنگپتن برساند، ظفرالدوله نامه معهود
حواله هریرام پندت نمود و پس از شاورت چند روزه رایها
بر آن قرار گرفت که آن راجه ایشان را بدین دعوت نموده بود؛

ولیکن درین اثنا جاسوسان پخته کار که نواب حیدر علیخان در میان اعادی
داشت تخم خلاف و عناد در میان ایشان می پاشند؛ و بر شوت
دادن بیست لک روپیه به سرداران افواج مرهته بلاوای عام
در میان شان برمی انگیزند تا آنکه سواران مرهته بر نیمعنی
و ایستادی نمایند که تا آفرمان که زر باقی تنخواه ایشان بمعرض
وصول شان در نمی آید از در امکان نیست که ایشان بصوب
سریرنگپتن گامی بردارند؛ هریرام پندت که بهره خود از آن
زر رشوت گرفته و از غنا یم کنجی کوته که چشم طمع بران دوخته

یکسر بی بهره و ناکام مانده بود صورت حال سپاه خود را بر ظفرالدوله عرض میداد و سپس میگوید که چون موسم برشکال بر سر رسیده است که در آن هیچگونه حرب و پیکار با غنیمت پرکار در مملکت خودش از پیش رفتنی نیست و در اینچند گونه مهم ناگزیر در پونه در پیش است که بی حضورش کفایت آن ناممکن؛ بنابراین روز آینده از ظفرالدوله بناچار رخصت انصراف گرفته با حشم خویش روانه پونه میگردد؛ امیر ظفرالدوله از وقوع این سانحه خیلی سراسیمه و ناکام گشته روز کی چند در کنجی کوه اقامت در زید سپس از راه پاکدور سوی گولکنده نهضت نمود و افواج خود را در موسم برشکال متوزع ساخت؛ این چنین زمانه جنگ و جدال بی هیچگونه مبارزت و قتال بسر شد؛



مسخر نمودن حیدر علی خان تمامی محالات متعلقه دولت پونه که بر سمت جنوبی رود کشتنه واقع اند و قباض گردیدنش بر مرز و بوم انوکندی و غیره؛

اگر تفصیل آنهمه روداد جزوی و وابسته فتوحات نواب حیدر علی خان در ممالک محروسه پونه بترتیب دانموده شود همانا سخن بتطویل خواهد کشید بنابراین بر همین قدر درین باب اکتفا می رود که پیشتر از آنکه این سال ۱۷۷۸ ع بانجام آید بجز قلعه داردار

حمیدر علیخان تسامی محال و اعمال متعلقه دولت پونه را که بر سمت
 جنوبی رودخانه کشته واقع اند متصرف شده ؛ و نیز عبور آن
 رود نموده شهر مریته دارالملک پراسرام بھادرا بقبضه تصرف
 خود را آورده بود ؛ و در مدت جنگ و جدال این سال ۱۷۷۷ ع
 نواب عبدالحمید خان پتھان حاکم شانور را بجزیر و قهر بر آن آورده
 که سر بفرمانبرداری و باجگزاری او فرد آورده و دختر خود را بزنی نواب
 صفدر علی خان عرف کریم شاه خلف رشیدش بدهد ؛ و نیز
 در اثنای این مهم مرز و بوم انوگندی را که شهر قدیم بیجانگر در وسط
 آن واقع است قابض گشته بود ؛ ولیکن بمقتضای مرحمت
 و رافت بر حال شکسته بسته کار گزاران حالی دولت تلنگان
 که در زمانه سابق دلیان آن ، سلطنت و اقتدار بادشاهان
 عالیشان میداشتند آن مرز و بوم را برایشان واگذاشت
 و چند گونه حقوق شاهانه ایشان را نیز بحال و برقرار داشت در
 سال ۱۷۷۸ ع حمیدر علی خان دیگر بار بر محال و اعمال نواب حلیم خان
 حاکم کرپه تاخت آورد و نواب را با تسامی خاندانش با سیری
 برگرفت و پس از آنکه اموال و اسباب شان نهب
 و غارت کرده بود ایشانرا به سریرنگپتن روانه کرد ، ازین تجبر
 و تغلب او را بر تسامی آن مرز و بوم که بنام کرنا تک بالا گهاٹ
 حمیدر آبادی خوانده می شود تصرف تمام پیدا گردید ، بمجموع زر و خراج

این کشور چهل و هفت لک روپیه می باشد ؛ ازین رهگذر که نواب بکالت جناب در سال ۱۷۷۹ م عهد کرده بود که سرکار کنطور را بجماعه انگریزان و اسپار دو خود را یکسر در حمایت و رعایت شان واگذارد ، حیدر علی خان که با انگریزان عداوت و کینه اندرون سینه می پرورد و بغایت ناخشنود گردید ، و در عین طیش و آشفتگی بکشتی و چالایی معهود خویش خطه ادهونی را بتاراج داد و مبلغی خطیر از آن بمعرض وصول در آورد . بکالت جنگ ازین سطوت و دستبرد چاره ندیده کناره گزیده و در قلعه امتیاز گده متحصن گشته ؛

مقتارن اینحال موشیر لالی با چند منصبدار دیگر و جمعیتی از سپاهیان فنگ که با تصواب جماعه انگریزیه از ملازمت بکالت جنگ بر طرف کرده شده بودند ، بحیدر علی خان پیوستند ؛ و چندین کس از جماعه فرانسیس که در زمان محاصره پانده پجیری در سال ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۱ از ان فہملکہ گریخته جان سلامت برده بودند بدیشان ملحق شدند و نیز جمعیت سپاہ نواب حیدر علی خان فردنی گرفت به پیوستن آنجماعه سپاهیان که از نوگری نواب محمد علی خان معزول شده در سلک جنود حیدری منظوم گردیدند ؛

مشتعل گردیدند کینه دیوینہ نواب حیدر علی خان نسبت
 بجماعہ انگریزان بسبب حملہ آوردن شان بر قلعه ماہی کہ
 در وسط ممالک محروسہ او بود و بزور در آمدن ایشان در کز پہ
 از بہر امداد نواب بسالتجنگ ؛ و بار سال ہدایا و مکاتیب
 ملا طفت پرور باستمالت سرداران مرہتہ کوشیدن تا
 باتفاق افواج یکدیگر انگریزان را منہزم گردانند و تا توان
 در استیصال ایشان از ہندوستان بدل جہد نمایند ؛
 بر کار آگاہان جماعہ انگریزہ نیکو مبرہن است کہ ازان باز
 کہ کار گزاران ریاست کرناٹک از امداد و اعانت
 نواب حیدر علی خان بفرستادن سپاہ طلبداشته او بر حسب
 عہد و میثاق ۱۷۶۹ء ۱۸۱۷ء و تغافل در زیدہ بودند مرکوز خاطر
 حیدر علیخان بہادر ہمین بود کہ ہر چونکہ دست دہد انتقام این اہمال
 از ایشان بر کشد و از ہمان زمان در میان ہردو ریاست میسوریہ
 و کرناٹکیہ خلوص و وفاق بر باد رفته ، و بجز سخنان سرد و خنک
 نفاق آمیز در میان نبود ؛ و انگاہ شاہدہ انتزاع نمودن انگریزان
 قلعه پاندیچیری را از دست جماعہ فرانسیس بر دی کمتر دشوار
 نیامدہ و نیران کینہ در کانون سینہ اش کمتر ملتہب
 ساختہ بود و ہمچنین اخبار دیگر فتوحات انگریزہ بر دل عناد

منزل ادگر انبار بود؛ ولیکن حمله آوردن جمعیت انگریزان
بر قاعه ماهی از آن طبقه فرانیس که در ناف ممالک محروسه
او بود و حالی جرات نمودن کرنیل هر پرو بزور آمدن در خطم
کرتیه از برای امداد اعانت نواب بسالت جنگ
شعله آتش غضب حیدری را خیلی مشتعل گردانید تا
آنکه بر نیمعینی عزیمت نمود که اگر دست دهد با طبقه مرهقه در ساخته
باجنود مستفقه انگریزان را از بلاد هندوستان بیرون راند از بهر اتمام
این منصوبه یکی از مدبران مستند و کار گزاران معتمد خود را که
نور محمد خان نام داشت تعیین فرمود؛ و پس از آنکه او را بر انواع
تعلیمات پنهانی و اسرار تدابیر ملکی غزینة دار و امین گردانیده
تمسک متضمن سیرده لک روپیه و جواهر سادی مبلغ
پنج لک روپیه بدست او تسلیم نمود و نیز مکتوبی چند
موسومہ نانا پهر نویس و دیگر سرداران دولت پونہ بدو سپرد؛
عنوان این مکاتیب شکایت روزگار ناهموار بود که باعث
هر دو دولت پونہ و میسور بردشمنی و کینه توزی یکدیگر گشته و
خلاصہ مضمون این که او با خوشنودی خاطر و طیب باطن میخواهد
که مبلغ خراج آن خطم که هنگام جنگ و جدال از تصرف
دولت پونہ بدست کار گزاران دولت میسور در آمده بود
بدولت پونہ واصل گرداند و دیگر آنکه جماعه انگریزان دشمن

جانی فریقین اند بنا بران بر ذمت هست رئیسان هندوستان
 عموماً و بر ذمت هست ما خصوصاً واجب و مختتم است که
 با هم شریک اتحاد و وفاق را نیکو بجا آورده این اعادی مشترک را از
 ممالک هندوستان بدرکنیم؛ همراه ایلمچی مذکور چند زنجیر فیل
 بیش بهاد تحایف گران مایه گردانیده بود تا بر سر داران
 مرهتہ بطریق پیشکش داداده شود؛

چون سفیر پرتویر بدرالہماک پونہ رسید سر داران دولت
 پونہ را خیلی ہوش باخته و پیریشان خاطر یافت از رہکنہ رسیدن
 لشکر جنرل کادار دے، و از بیمناکی حملہ افواج ہندی چنان استنباط
 می شد کہ عزیمت ایشان بمصالحہ کردن با انگریزان بیشتر
 است نسبت بحیدر علی خان؛ سفیر چرب زبان،
 بمقتضای فطانت و کار دانی از توزیع ہدایای دلغریب بعضی
 از سر داران دولت پونہ را مائل و ہوا خواہ خویش گردانید،
 ولیکن اگرچہ اولاً ہر دو فریق مرهتہ ہواخوان انگریزان و بدسگالان
 شان با ہم در نیر و مندی و توانائی متساوی می نمودند آخر کار فراہ نمودن
 رگھوناتھ را و از قید سیندھیمہ و دیگر بارہ پناہ جوشدنش در حمایت
 انگریزان بر رغم مقتضای عہد و پیمان کہ در مقام کام صورت
 گرفتہ بود غلبہ و رجحان آن فریق را دادہ بود کہ بدسگال انگریزان
 بودند و بناچار رنگی بر روی کار سفیر حیدر علی خان آمد، و عہد و پیمان

وفاق و اتفاق دولت میسور و پونه بدین نخط که من بعد کار گزاران
دولتین با هم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهد نامه
بزدی بر نگاشته بهر دو دستخط فریقین استوار گردانیده شد
میگویند که در همان زمان که حیدر علی خان این سفیر را بدولت پونه
فرستاده با نظام علی خان که در آن روزگار نسبت به جماعه انگریزان
از جهت تاخیر در ادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالی
و برگرفتن سرکار است کشتور، و نیز از جهت در آمدن در سالک
هواخوان برادرش بابت جنگ بی آنکه نظام علی خان
بدان آگاه باشد، خیلی آزرده خاطر بود، نامه و پیام موافقت
و مصالحت در میان آورده بود، گمان این نامه و پیام از
امر آینده بوثوق میرسد که بر این عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور
هیچگونه درنگ راه نیافته بود که مرتبه بعد اولی و کمره بعد آخری برضای
طرفین بمقام تقریر و تحقیق در آورده شد که نظام علی خان رک نیست
از ارکان این اجتماع؛ و بعد از آن این معنی نیکو متیقن گردیده
که نه همین راجد برار مادهو جی بھونامه بلکه سرداران دیگر نیز
خواهند شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند، و در باره قلع
و قمع انگریزان از بلاد هندوستان هندوستان شوند؛ نقشه
که حیدر علی خان وابسته یورش بر غنیمت است این چنین بود
که مادامیکه او خودش بر ممالک کرناٹک لشکر کشد باید که

نظام علی خان بر سر کار ات شمالی تاخت آورد و بعد از آنکه هر دو سپاه
 باهم ستلاقی شده افواج انگریزی را منهنزم گردانیده باشند به محاصره
 مدراس پردازند؛ و افواج مرهتیه باید که بتاخت و تاراج جزیره بنبئی
 اشتغال ورزد؛ و راجه برار بالثکیر جرّار بر سر بنگاله یورش آورد؛
 و نواب نجف خان و دیگر سرداران حدود دهلوی را شاید که
 از رود گنگ عبور کرده صوبه اوده را متصرف شوند مگر آنکه ناظم
 آن صوبه بدین مشوره هداستان شده جماعه انگریزیه را از
 ممالک محروسه اش بزور بیردن کند؛

الحق این منصوبه نیکواندیشیده و این سگاش خیلی پسندیده بود
 و اگر ارکان این اجماع باحمیت و غیرت اتحادملکی نیکو کوشیدند
 همانا کار بر طبقه انگریزان در آن زمان بدشواری کشیدی؛ ولیکن
 بسیار کم صورت میگیرد که اقوام مختلف در امری متعاقد شده
 در اتمام آن بذل جهد نمایند و حقیقت حال برین منوال است
 که زینهار مادهوجی بهونله در میان ممالک غربی هندوستان
 درین خصوص هیچگونه سعی و کوشش بعمل نیاروند؛ طبقه مرهتیه
 در کار عراست ممالک محروسه خویش که برحد و شمال شرقی
 و جانب غربی آن انگریزان شکر کشیده یورش آورده بودند
 در شغل شاغل در افتادند؛ و لهب غضب نظام علی خان بزال
 سخنان ملاطفتشان و عهد و میثاق موافقت توأمان که

گورنر بنگاله بانواب نظام علي خان پيش کرده بود فرونشست؛
در سال ۱۷۷۹ء نواب محمد عليخان کارگزاران دولت
انگريزه را در مدراس بر حقيقت حال اين عهد و ميثاق که در ميان
نواب حيدر علي خان و جماعه مرهته بوقوع آمد و نيز بر چگونگي آن
وفاق و اتفاق که در ميان آن هر دو فريق و نظام علي خان بر ر غم
جماعه انگريزان صورت گرفته آگاهي بخشيد؛

اکنون سطرى چند در بواعث نفاق در ميان مرهته و انگريزان
و دعائي موافقت مرهته با حيدر عليخان پس از محاربت ايليان
بر سبيل اختصار نگاشته مى شود و از بهر ارتباط سلسله سخن بعروج مرهته
اشارت مى رود و پوشيده مباد که بنای رياست مرهته در عهد
عالمگير نهاده شد چون در آن زمان سلطنت دهلي از ادج ابهت
و جلال بخصيض نکبت و وبال گراييده بود و از رهگذر بيرحمي و
ناهنجاري و تعصب عالمگير در امور دينداري رئيسان هنوز
ممالک هند عموماً و راجگانش خصوصاً خيلي آزاده مى زيستند
و در ممالک دکهن گوئي رسم و راه ملوک الطوائف بهم رسيده
هر خطه بادشاهي و هر صوبه فرمانبرمائي جداگانه داشت که گاهي باهم در مقام
آشتي و اتفاق بودند و گاهي در معرض کينه و نفاق؛ شخصي از
جماعه مرهته سيوانام نخست جوياي بلند نامي پديدار گشت و
جمعيتي از سواران فراهم آورده چندي بتاخت و تاراج پرداخته

آخر کار سه از عیب مهمتری بر آورد و دوشهر ستاره را مستقر
 حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بر بست
 پسرش سبزه با بمسند حکومت پدر بر نشست و جنگ
 عالمگیر کمزیر کینه بر بست و در آخر کشته شد پسرش ساهو که
 طبع آرمیده داشت بر جای پدر رسد آرای حکومت گشته از
 پر خاشخری اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام
 مهمام ریاست خود بدست کفایت شان واسپرد ولیکن
 چون او پسری صلابی نداشت بنا بر آن از قریبانش رام نارائن نامی را
 پس از وفاتش بجای او بر ساند نشانیدند و چون خودش هیچگونه
 از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکی را بر رای
 آن هشت فرزانه وا گذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجی نامی
 بر همنی بود که کونی در زیر کی و فرزانی یگانه آخر کار این بر همن بدان
 رفعت و پایه رسید که راجه رام نارائن را در ستاره بعزت و
 احترام مقام داده خود در شهر پونه بساط حکومت در چیده
 بلقب مانا و پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگر چه در امور
 ملکی جزوی و کلی اختیار تمام میداشت راجه رام را با همه نابکاری
 و خامی در تعظیم و اکرام او بذل جهد می نمود و شهر پونه را دارالملک
 خود ساخت القصه پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان
 بر قباحت و سستی این رای که سردار بنی بدان باعانت

را گھوشت کفر ستاد و بامر هتّه بنیاد جنگ و پر خاش نهادنیک
 فرار سیده کرنیل اپطن را از بهر مصالحه پونه فرستادند در آن زمان
 از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد و او را مهتران پونه بجای
 پدر به پیشوائی بر نشاندند و سکھارام و نانا پھرنویس را
 بدستوری و ولایت او هنگام کودکی برگزیدند ولیکن چون را گھو
 از رفتن پونه سر باز تافت کار آشتی و صلاح ناتمام ماند و در پونه
 هوا خوانان را گھو همواره مصدر فتنه و آشوب میگرددیدند
 و مهتران پونه می پنداشتند که در نهانی محرک این همه فتنه و آشوب
 انگریزان اند القصه آسیای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد
 آخر کار افواج انگریزان از جهت نیایابی اذوقه و دانه و کاه عاجز
 و ستوه گردیدند کرنیل اگر طن سپهسالار انگریزان بقتوای مجبوری
 عهد آشتی با جماعه مرهتّه بتجدید بر بست ولیکن چون خبر عهد آشتی
 کرنیل اگر طن که بقتوای ضرورت و بیچارگی با جماعه مرهتّه
 در میان آورده بود به بنیابی رسید سرداران انگریزان آشتی
 مغلوبانه نپسندیدند و بناچار نیران عرب و پیکار باز مشتعل
 گردید و جنریل گوڈر د که بجنگ مرهتّه متعین شده بود پس از
 مایوس گشتن از همداستانی بهونسله راجه برار بر جنگ
 مرهتّه از حسن آباد متوجه برانپور گشت و را گھو بشتیدن
 این خبر از قید سیند هیه گمرخته بجنریل پیوست ؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیدر علی خان بهادر
و متفق گردانیدن او نظام علی خان آصفجاه و نجف خان
و سائر بزرگان هندوستان را با خود در مجادله انگریزان؛

بدان گاه را گه که برانگریز	بیامد پیا کرد رزم و ستیز
جهانی پر از شور و آشوب کرد	خردمند داند که ناخوب کرد
مرهته حمیدر علی داشت جنگ	بهم آخته تیغ الماس رنگ
دو دستی زوئی شده کینه در	بی بستن بیشی بوم و بر
چو شد رزم آغاز با انگریز	یک و نهاده بحیدر ستیز
یسته در جنگ بانام جوی	ز کینه سوی آشتی کرده روی
ز خود کرده خشود بنمود یار	که باشد در ایار در کارزار
نظام آنکه بد بر دکن باج خواه	بدو نیز بکشوده از مهر راه
بگرمی در دوستی باز کرد	در این با خویش انباز کرد
نجف خان که بد نامدار بزرگ	بمیدان پیکار گردی سترگ
فردان سپه داشت آراسته	همه نره شیران نو خاسته
جز اینان هر آنکس که بد نامدار	بخود کرده ساز و انباز دیار
همه گشته بایکه گمر هم زبان	بدین رای گشتند همه استان
که حمیدر علی یک شده بانظام	کشیده به پیکار تیغ از نیام
بکرنا تک و بوم سرکار نیز	که نازد بدان هر دو جا انگریز

روان ساخته شکر جنگجوی به پیکار بد خواه بنهاده روی
 بدان بوم دبر شور و شرافکنند زد دشمن بن و بیخ را بر کنند
 بکجرات راند مرهقه سپاه که یابد بد اندیش آنجانه راه
 یکی مهتری از مرهقه سپاه که سودی سر جاه بر چرخ دماه
 مودا جیش نام و لقب بھونامه مقرر چنان گشت کو با سپه
 سوی بوم بنگاله گردد روان بسته به پیکار کردن میان
 نماید مر آن مرز زبرد زبر بخاریده یکسر ز پیکار سر
 بدست آیدش هر که از انگریز بر انگیزد از جان او رستخیز
 نجف خان ز دهمی براند سپاه سوی لکهنو یکسره رزم خواه
 فروزد در آن آتش کینه تیز به پردازد آن بوم دبر ز انگریز
 گرش آصف الدوله یاری کند درین کین بخود خوبکاری کند
 و گرنه نجف خان که کار زار چو دشمن ز جانش برارد دمار
 چو اینگونه کنگاش آمد بسر روان گشت هر سو یکی نامور
 کران تا کران جهان شد سپاه بدان بد که اختر بند نیکنخواه



رسیدن سفیر دولت انگریز به نزد حیدر علی خان بهادر
 بامیل آشتی و نا کام بوگشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معنی از مصالحه ملکداری دریافت که
 سفیری پرنده بیریش حیدر علی خان فرستد تا او اگر ممکن

باشد راه آشتی که فیما بین از دیر باز بسته شده است باز کشاید و
 بر حقایق امور آن مملکت و دقائق دستور آن دولت نیکو
 آگاهی بهرساند چون مرکوز خاطر حیدر علی خان درین باب
 استکشاف نموده شد پس از هزار دشواری سفیر را اجازت
 آمدن در ممالک محروسه خود داد ولیکن فرمود تا بدوری چار
 میل انگریزی از سریر نگین رحل اقامت اندازد و هیچکس
 از اتباع ادبش در نیاید چنانچه پس از درنگ بسیار حیدر علی خان
 سفیر را بحضور خود طلبید و بعد اصفای همه سخن چنین پاسخ داد ؛
 در اوائل حال گمان من بجماعه انگریزان چنین بود که ایشان
 نسبت بدیگرا اقوام در راستکاری و وفاداری ممتاز و سرفرازند ؛
 ولیکن از تجربه که درین نزدیکی صورت گرفت چنان حالی من
 گردید که ازین دو گرامی صفت ایشان هیچگونه بهره ندارند
 چون بر حسب عهد و پیمان سال ۱۷۶۹ ع از شما مدد یاری
 از بهر مدافعه افواج مرهقه خواستم شما در ان اہمال کردید و آنقدر
 مرا بمعاذیر لنگ در لیت و لعل داشتید که وقت کار از دست
 رفت و عادی بر من فیر و ز گردیدند ؛ نیز شما بر غم شرایط عهد
 و میثاق افواج خود را در ممالک محروسه من فرستادید و قلعه ماہی
 بنہرف خود را آوردید ؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحکم
 و تجبر می پردازند ؛ بنا بر ان اکنون مرا هیچ وثوق و اعتماد برگفتار

و کردار تن سناذه است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هواخواهی
و همدستانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شد نیست که او
عنان کار در قبضه اختیار خود ننمیدارد، در هر امر محتاج رهنمایی اهل
شورای می باشد چنانچه اگر از ویاری و استمداد جویم او نخست
استفتا، از اهل شور خواهد نمود، و انگاه از نواب محمد علی خان
در باره زرعانت خواهد جست؛ و یقین جازم است که
نواب صاحب درین خصوص عذر نخواهد آورد، و کار را در تأخیر
خواهد انداخت و هرگاه درین باب با او الحاح و مبالغه کرده شود
بعض اجناس و چند عدد جواهر بشما میدهند تا در بازار فروخته شمن
آن را بکار در آرید و چون این نیز پس از بوک و مگر بی حد صورت
و قوع گرفت شما خیمه ببردن شهر می زنید، دیس از درنگ
بسیار با کمال احتیاط روانه می شوید بدین نخط که اگر یکروز کوچ کرده
می شود و روز مقام اتفاق می افتد؛ در چنین حیص بیص فوج کمک
شما بحد و مملکت من در می آید و اعادی ناانجام پیشتر از آن کار
خود کرده اند و مملکت مرا ویران و خراب گردانیده، و حال
من یکسر مخالف و تمامتر منافعی حال شماست در بند شور او
کنگاش نمی باشم که غزیمت من وابسته اجازت او
باشد کار من وابسته داری من است خداوند وقت خودم،
ز بهار فرصت کار ضایع نمیگذارم در یکدم می توانم که قشونی یا رساله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ
معمول روزانه ایشانست و انبارخانه و ذخیره خانه از هر گونه
مایحتاج الیه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی
باشد؛ این چنین دو گونه دولت مختلف چگونه در کار و بار
هندستان و همعنان خواهند بود؛ بنابراین ای سفیر برو و با خواجرات
بگو که ازین یشس بار سال نامه و پیام خود در تصدیع من نگوشتد؛
از پس اینهمه تهدید حیدر علی خان بزودی قاصد انتقام میگردد؛
چنانچه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۹۴ بمحرمی موافق ماه جولائی سال
۱۷۸۰ ع از گهات هاگدشته مانند سیل جوشان ناگاه بمزد و بوم
کرناتک میرسد و در آن سرزمین آشوب قیامت برپا میکند؛
جمعیت جنودش درین یورش بسی هزار سوار هزار و چهل هزار
پیاده و خونخوار میرسید علاءه توپخانه گران و سنگین که کار گزارانش مردم
فرنگستان بودند بسرکردگی شیرلای و دیگر منضبداران فرانسیس؛
حیدر علی خان درین هیجا خودش به پهلای شکر میانگی
پرداخته بود و انبوه میسر بسرکردگی طیو سلطان وابسته و چنان
قرار یافته که او بر سر کارات شمالی تاخت آرد؛ مادامیکه گرده
ممنه بسرکردگی بهمداری از بهمداران نامدارش
در خطه مآوره و نواح جنوبی درآمده. سفک و غارت آن بقاع
استغال نماید؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کده چتور بود؛ چون
 این قلعه در میان قلال جبال واقع است حصارش بغایت
 مستحکم و استوار و دور از راهگذر مقرر افواج، نواب انورالدین خان
 آنرا ملاذ و بلجای اهل و عیال خود هنگام سوج حوادث و دواهی
 ساخته بود؛ این قلعه دارا ضی و ابسته آن در تصرف ناصرالدوله
 عبدالوهاب خان برادر محمد علی خان بود؛ از جهت گمان نقود
 و جواهر گرانمایه یا از جهت کینه و عداوت که حیدر علی خان
 با محمد علی خان داشت افواج حیدری نخست دست یغما و تاراج
 بران واکشاد؛ قلعه دار و مخدّرات و اطفال او همگی اسیر شدند؛
 و انواع ذلت و خواری کشیدند؛ اموال و ذخائر قلعه بتاراج رفت
 و نفائس و طرائف آن به سریر نگینتن فرستاده شد؛ از میان اجناس
 غارتیده متاعی بغایت گرانمایه کتابخانه بود از کتب تازی و فارسی که
 نواب انورالدین خان فراهم ساخته و جانشین او در نصاب آن
 افزوده این مجلّات با جلد های دیگر که از دیگر قلاع کربنیک و از
 کتب خانه نواب کرپه و غیره برده شده بود بعد شهید شدن طیبو سلطان
 مغفور معه کتب خانه سلطانی بدست انگریزان افاد جنود حیدری
 درین یورش بر تسخیر قلعه چتور و فتح قلاع مجاور آن اکتفا ناکرده
 پیشتر شتافت؛ و در دهم آگست گردمی از سوارانش
 پس از آنکه بسفک و نهب چند قریه در جوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و غلغله در انداختند که
 باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن مستحقین گشتند
 بیست و یکم همین ماه افواج حیدری شهر آرکات دارالملک
 کرناٹک را تاراج و غارت کرد؛ ولیکن بغرار سیدن جنود
 انگریزی بعضی سرکردگی سرهکطر منرد از مدراس و بعضی
 بقیادت کرنیل بیلی از سرکارات شمالی حیدر علی خان از محاصره
 آرکات دست برداشت و در آن کوشید که این هردو فوج را
 از فراهم آمدن باز دارد؛



ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب ملطری بیباگری فی
 یاتن کوه بهادران انگلستان (که در سنه ۱۸۴۱ع مطبوع شده)
 در ذکر جنریل سردیوود بیرد که ملّتی در آسیای
 طیب و سلطان و هنگام تسخیر قلعه سوریونگپتن سرکرده
 اهل یورش بوده، متضمن خصوصیات جنگ کوهستانی
 کنچی کوته که یکی از آن جنگهای نامی است که پس از
 کشته شدن جماعتی کثیر در آن از رزم جویان طرفین
 فتح و فیروزی نصیب حیدر علی خان گردید؛

در میان تمامی ریاستهای هندوستان در آن زمان (که سلطنت
 تیموریه آب رسیده و یکسر مضحل گردیده بود) گرانمایه و ممتاز،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علی خان که مردی بود از حالت سپهبداری بیادری بخت و اقبال بهمین پایه فرمان فرمائی و جهانداری رسیده؛ و منش و الای نامجویش کمالات علیّه سپهسالاری را با ملکات سنیه ملکه‌داری بدان خوبی و بایستگی فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ نیز در آن عهد چنین کس بجمع این نوادر صفات نایاب بود؛ چون همسایگی این چنین طرفدار ذوفنون و با اقتدار نسبت بریاست انگریزی که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پرخطر و سهمگین می نمود هر آینه خیلی قرین مصلحت ملکی بوده که کار پردازانش نسبت بوی در مقام هواخواهی و همداستانی بودندی یا آخنجان عهد و پیمان آشتی بنیان با او در میان آوردندی که دست تطاولش از سرزمین ایشان کوتاه ماندی ولیکن جماعه انگریزان بجای مهراندوزی راه کینه توزی باوی سپردند؛

در سال ۱۷۶۸ ع کارگزاران ریاست انگریزی طرح ستیز و جنگ با حیدر علی خان ریخنند؛ و درین جنگ حیدر علی خان بکام دل فیروزمند و مظفر گردید؛ و بیغما و تاراج عام آخنجان فتنه و آشوب در مرز و بوم کرناٹک برپا ساخته کار نهیب و غارت تا عین دروازه مدراس رسانیده بود که کار پردازان ریاست مدراس بفتوای اضطراب بر مصالحه مغلوبانه راضی گشتند عهد و پیمان در میان

آمد که هر یک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر کمک و حمایت خود را زنهار در ریغ ندارد هنوز صبح این عهد بشام نرسیده بود که حیدر علی خان در جنگی که او را با جماعه مرهتّه پیش می آید میخوابد که نقد دوستی هواخواهان جدید را بر محک عیار زند بنابران مکتوبی بگورنر مدراس میفرستد و امتحاناً از برای نام درخواست ملکی محترّمی نماید تا پانصد سپاهی انگریزی ارسال دارد ولیکن گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین و کیش * ع * در اول قدح دردی آورد پیش * یعنی دعوت او را اجابت ننمود ؛ و چون در سال ۱۷۷۰ ع حینیکه یغا گران مرهتّه دیگر بار کار بر حیدر علی خان دشوار کرده بودند او باز استد کمک از دولت مدراسیه نمود و عهد و پیمان تکرار بیادش داد کار گران را آن دولت همان لغافل و اهمال را کار بستند ؛ درین اثنا از تکرار نهیب و عارت جماعه مرهتّه خرابی و تباهی در مرز و بوم میسور صورت گرفت زیرا که یغا گران مرهتّه بوم و بر مملکتش را بتصرف خود در آورده بودند ؛ و حیانت و حمایتش منحصر بود در آن قلعه که بغایت استوار و حصین بود ؛ درین حالت حیدر علی خان از هواخواهان جدید خویش باز حالت اعانت می نماید و بهبودیکه ازین معاونت عاید ایشان شد نیست داعی نماید و میگوید که چون این یغا گران بی سرو سامان یکسر حکومتهای متقل

شمالی هند وستان را عرضہ صد گونه خوف و خطر ساخته اند
پیدا است کہ در صورت استیلا و ساز و سامان مصدر چگونہ ہرج مرج
در تمامی ممالک دکھن خواهند گردید برین اعلام نیز اثری مترتب
نگشت و کارکنان دولت کنپنی درین اہمال مرتکب کمال
تنگ و عار گردیدند چون اختر اقبال حیدر علی خان ہنوز در حدود
و ترقی نبود پچارہ گمری رای صائب بر تمامی اعادی خود مظفر گردید
و بدون یاری و امداد احدی در سال ۱۷۷۲ع با جماعہ مرہتہ بروجہ شایستہ
مصالحہ نمود، و از ان پس از رہلندہ مناقشہ و نزاع خانگی جماعہ
مرہتہ و سوء تدبیر کار گزاران ریاست بدنبئی او را یاری آن
بہر سید کہ نہمین اعمال و محال گم کردہ خود را باز یافت نمود
بلکہ حوزہ مملکت خود را نیکو فراخ و وسیع فرمود؛

پس از انکہ حیدر علی خان اینچنین نقض عہد از جماعہ انگریزان
ہنگام ضرورت بمقام تجربت در آورده و بتکرار شاہدہ کردہ
زنہار از و متوقع نبود کہ دیگر بار بر پیمان و میثاق ایشان اعتماد
کردی؛ در ہمین زمان جماعہ فرانسیس با پیوستند و بہر گونه
آلات و ساز و سامان جنگ و پیکار ادرا یاری نمودند،
و ہواخواہی و ہمدستانیش را در بارہ مطمئن نظر خویش کہ چشمداشت
دست یاب نمودن مملکت کرناٹک باشد مصلحت دیدند،
چنانچہ مضبہداران کار دیدہ فرانسیس ہماز مت او کمر ہواخواہی

بسته بآموختن آداب حرب و قتال خاصه ممالک فرنگ
 سپاه او نیکو پرداخته ؛ اکنون حیدر علی خان خود را نیکو آماده و آراسته
 انتقام از اعدای یافت و با جماعه انگریزان از رهگذر سلوک
 گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب
 او بود ؛ حال کار گزاران دولت کنپنی درین زمان برین منوال بود
 که ایشان کورانه در امداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت
 و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا با وی در شکست
 خودشان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علی خان مغتنم
 شمرده پندهمانی با جماعه مرهته و نظام علی خان عقد موافقت می بند و تا باتفاق
 همه دیگر انگریزانرا از هندوستان ستاصل گردانند ؛ تمامی امور
 در تمشیت این منصوبه بختگی رسیده بود و کار گزاران کنپنی
 هنوز در خواب غفلت خود را بخطر می انکاشتند ؛ تا آنکه در یستم
 جولائی سال ۱۷۸۰ عیدر علی خان سپاه خود را با کمال سطوت
 و صولت مانند سیل دمان بر مرز و بوم کرنا تک فرد ریخته
 تاخت و تاراج نمود ؛ جمعیت سپاه حیدر علی درین چالش
 از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر
 به پیوستن افواج مو شیر لالی و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس
 بطریق اعانت سمت از دیاد پذیرفته و عدت جنود انگریزی
 که قائد آن سرهکطر منرو بوده بشش هزار نمیر سید ؛ و این سپاه

در حدود مدراس بکوستان اقامت داشت چینیکه هفتاد و سیوم
 رجمنت که تازه از ولایت انگلستان قرار سیده بود (همانروز
 که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر
 انگریزی پیوست ؛

حیدر علی خان پس از آنکه بوم و بر کرناٹک را طی کرده و تمامی
 معمولات را که در اثنای راهش واقع شده با آتش سوخته
 و آب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید ؛ بیست و یکم
 آگست در مقابله شهر نزول نمود و این خود مقدمه جنگ بود ؛
 درین زمان کرنیل بیلی در بندوبست سرکار است شمالی با فوجی
 گران اقامت داشت و جنود حیدری که بمحاصره آرکات
 می پرداخت حایل بود در میان این فوج و معسکر انگریزی ؛ اکنون
 از دیوان مدراس بکرنیل بیلی فرمان میرسد تا بر جناح استعجال
 بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزی شود ؛ لیکن حیدر علی خان بحکم
 کار آگاهی مهر جنود کرنیل بیلی را که مستحضر بود در یکراه رسد و گردانید
 و کوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بعمل آمد و مدافعه
 آن از جانب حیدر علی خان صورت گرفت آخر کار در مقام
 پربنا کم سر بکارزار کشید و کرنیل بیلی بدانچنان فیروزی که از
 جمعیت قلیل سپاه پیاده و یکسر ناداری فوج سواران متوقع تواند بود
 گونه بکام دل رسید ؛ لیکن این فیروزی در صیه روزیش افزوده ؛

به معسکر انگریزی از مقام کرنیل بیلی هنوز دور بود و افواج حیدری در رهگذر ارش سدی سکندری؛ و از جهت ناداری علوفه و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده؛

درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را باعلام سرهکطر منور این چنین می پردازد که از رهگذر خسران که درین جنگ عائد ما شده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گری این حادثه رایها بران قرار گرفت که آنچنان کمک کرنیل بیلی فرستاده شود که از ان مهملکه بدر تواند جست چنانچه بر حسب این عزیمت جمعیتی گرانمایه بسرکردگی کرنیل فلیچر و کپتان بیرد و چند سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد؛ این جماعه هنگام نه ساعت سائی از معسکر روانه شدند؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل بیلی را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیت کرنیل فلیچر همین دور و زده خوراک برنج و قدری بسکطیا و کلیچه و شراب از بهر معونت قوت و دوستانش که در مقام پربنا کم بودند برده بود؛ چون حیدر علی خان بهادر از جمعیت فرستاده آگاهی یافته رساله سواران بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر و کپتان بیرد بارهنمایان خویش بدگمان گشته از راه راست انحراف نموده بر راه قوس مانادر پناه ظلمت شب که گویی

بحماییت ایشان رسیده بود از تگ و تازر ساله حیدری
 صحیح و سالم با جمعیت کرنیل ییلی پیوستند؛ ولیکن نواب
 والا بناب با قضاای پخته کاری در ماده دشمن شکاری نگذاشت
 که این جنود متقه راه سلامت بسپزند و از کمند تطاول او
 رهایی یابند؛ فرمان داد که در عقبه های دشوار گذار که افواج انگریزی را
 از ان بایستی گذشت مورچالهای توپ آراسته دارند،
 و چون از هنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاهی
 داشت فوجی سنگین را از بهین پیادگانش فرمود تا بر هر دو رسته
 گذرگاه شان آماده کمین باشند؛ و خودش با بهره کلان از افواجش
 مترصد حمله های ایشان مانده تا بامداد شان پردازد و مادامیکه تهیه
 سپاه در اینجا اینچنین نموده بود دشمنی بیمر را از سواران پنداره
 در حدود کانبیویرم از بهر یغماگری و ترکتاز تعین فرمود تا فرصت کار
 نگاه داشته سد راه عزیمت لشکر انگریزی گردند؛

حال جنود حیدری برین منوال بود که چون بامداد دهم سپتمبر که از بهر کوچ
 افواج متحده متعین شده بود فراز آمد هنوز سپیده صبح ندیده بود که
 ایشان خاموش و آرمیده مترصد فرار سیدن قشون انگریزی
 را در عین دام بلا که از بهر شان در چیده شده بود دیدند؛ سپاهیان
 کمینگاه مورچال دوازده توپ بر ایشان سردادند و هنوز ایشان
 پیشتر که زنده بودند که مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند؛ ولیکن
 دیگر مورچاله های توپ از بهر ایشان آماده داشته بود، در عرصه
 نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ در آورده شد تا بر فوج انگریزی
 سر داده شود. بقریب هفت ساعت صبحی سپاه قشون قشون
 از مور و ملخ افزون برین شستی برگشته بخت فردو ریختند تا کار بجای
 رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم در آویختند کپتان بیرد
 و جوانان (گراوندیر) یا تاور در آن معرکه تنگبار داد پر دلی و شجاعت
 دادند طرفه تماشائی بود که شستی دلیران انگریزی در میان بیست
 و پنج هزار سوار و سی پلتن سپاهیان پیاده (علاوه جمعیتی از
 سپاهیان فرنگ ملازم حیدری و توپخانه کلمان که از مسافت
 یک تیر پرتاب سر داده می شد) که ایشانرا نقطه وار در میان
 گرفته بودند پایدار ایستاده بدافعه و مقاتله اعادی بر هر طرف
 بر سبیل تبادل می پرداختند؛ منصبداران فرانسیس در شکر
 حیدری بمشاهده این جرأت و جلادت که از پر دلان انگریزی
 بظهور میرسید در شگفت فرو مانده بودند، در میان سپاه
 انگریزان همین ده ضرب توپ میدانی بود ولیکن بدان خوبی
 و چابکی آرا بکار می بردند که در میان جمعیت اعادی از ان آشوبی
 عظیم پیدا شده؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صبحی
 نسیم فتح و فیروز می بر پرچم علم انگریزی وزیدن گرفت

دگنیده رساله های سواران حیدری پس از حملات متوالی
یکسره هزیمت خوردند و جناح راست و بهین جنود حیدری پیریشان
شده قریب بود که منہزم گردود؛ و مضبداران فرانسیس که
توپخانه حیدری در اہتمام شان بود دست از کار باز کشیده
بودند؛ درین میان وقوع حادثہ ناگہانی صورت واقعہ را یکسر وارگون
ساخت تا افواج منہزم مظفر و مضور گردید؛

تفصیل این اجمال آنکہ باتفاقی نامیمون نسبت بانگریزان
و ہمایون نسبت بحیدر علی خان عرابہ های باروت و گولہ کہ
در فوج انگریزی بود یک ناگاہ آتش برگرفت، و پاگ
بودخت؛ و این واقعہ نائلہ نتیجہ آن گولہ توپ بود کہ گلنداز
توپخانہ حیدری دران انداختہ درین واقعہ بسیاری از سپاہیان
انگریزی علف آتش گشتند؛ ولیکن یکسر بر باد رفتگی ساز
و سامان جنگی باقیماندگان را نسبت بمردگان یثتر عرضہ محنت
و بلا گردانید؛ طیبو سلطان کہ خلف الصدق پدر نامدار شہاست
دثار حیدر علی خان بہادر بود بفور فرصت دشمن شکنی را
مغتنم شمرده بدون استجاز از پدر و الامقام باجماعہ سواران
مغولیہ و کرناٹکی چون سیل دمان بر فوج انگریزان کہ بدان
آتشزدگی برہم خورده و ہنوز بحال خود در نیامدہ بود فرد ریخت
و عقب آن. تعجیل قشون فرانسیس گرم و گیرایار یگری

آن سواران فرار سید ؛ و از کوشش مردانه تمامت سپاهیان
انگریزی یگان یگان پاره پاره ساخته شدند ؛ ولیکن منصبداران
انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه
فراهم گردانیده در عین آتشباری توپخانه اعادی جای بلند و ستیاب
ساخته ایشان را بوضع مربع یاراستند منصبداران به شمشیر
و سپاهیان بنگین خویش میجنگیدند و هزاران سپاه
غنیم را در سینه حمله مختلف مقاومت نمودند ؛ و در پایان
کار از شر بیرافواج دشمن که تازه بی هم میرسیدند شتوه آمده
پامال حو افراسپان و پای پیلان شدند ؛

عدد کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار دینم هزار بیش بود
از ان میان چار هزار سپاهی هندوستانی بود و قریب ششصد
فرنگستانی کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلی
و کپتان بیرد چار جاز خنهای کاری خورده با دوصد فرنگستانی اسیر
شدند چون ایشان را پیش حیدر علی خان بردند باقتضای
نخوت فیروزی پشم خوار بیسوی شان نگرست و علاای
فیروزی برداشت ولیکن کرنیل بیلی جواب شایسته داد که
طیو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهی خواهد داد که این ظفر از
رنگد بلای ناگهانی بود که بر سر افتادنه از جهت هزیمت
و شکست که از افواج شما خورده باشیم ؛ نواب ازین

جواب درشت بر آشفته فرمان داد تا ایشان را مقیمه دارند
 میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از
 مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را
 آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگریزی بدان
 نمط درشتی و سختی که عادتش نبود سلوک نمود؛

کپتان بیرد پس از کشیدن گوناگون شداید اسیر می که محبوس
 بودن در زندان وحشت انگیز بیک زنجیر با اسیر دیگر
 پابسته تا سه و نیم سال شمه از ان بود رهایی یافته و بفرنگستان
 رفته و از آنجا بمنصب جرنیلی ممتاز شده باز به هندوستان آمد و
 در سال ۱۷۹۹ ع با فواج متنفقه که از بهر یورش سریرنگپتن در مقام
 دیلور آراسته میگشت پیوست، اکنون کپتان بیرد که بسرکردگی
 قشونی از سپاهیان فرنگ امتیاز میداشت بجد درخواست
 تادریں پیکار پراختار سرکردگی جنود یورش نامزد او گرد و چنانچه
 برین آرزو بکام دل فیروز گردید؛ و در چهارم می سال ۱۷۹۹ ع
 رایت انگریزی بالای برج پیردنی برافراشت؛ پیش
 از آنکه طلعه شب برآید سریرنگپتن والی خود را بدل کرده کلید
 ولایتش بردست کار گزاران انگریزی و اسپرد؛ از تقالیب
 اددار روزگار همان شهر که پیشتر در تعذیب کپتان موصوف
 اسفل السافلین بود اکنون در نشاط افزایش اعلایین

گردید ولیکن با آنهمه شگفتگی و نشاط مندی که از قهر اعدای د
فیر و ز مندی عائد او شده ، هیچگونه خشم و انتقام که در چنین
حال معمولست در دشتش راه نیافته بود ؛



روانه شدن کرنیل بیلی بمداد جنریل سوهکطور مندارو
و گرفتار شدنش بدست طیب و سلطان ؛

ز ماه نهم روز نه رفته بود	به بیلی زمانه بر آشفته بود
شده اخترش کند بر آسمان	بشوریده و تد گشته جهان
خودشکر از شهر پیرم بگام	سوی مند روتیز برداشت گام
فزدن پنجمه بود بر سه هزار	ز هند و یورپ مردم کارزار
چو بسپرد ره چار یک از کرده	ز حیدر رسیدند لختی گرده
میان دو بدخواه پر خاش خاست	ز تیر دور و یه فشافاش خاست
باندک ده و گیر حیدر سپاه	ز بون گشته در دست آوردگاه
نیفشده بی پاشنه کرده تیز	به پیچیده از کین لگام گمیز
روان گشت بیلی از انجا پگاه	یکی دره تنگش آمد براه
ز گیتی نهان گشت زرین چراغ	سراسر جهان گشت چون پرزخ
دران دره بیلی پیامد فرد	که تن را ز آرام بدهد درود
بناگاه از دشمن کینه خواه	به پیکار آمد دگر ره سپاه
دران دره تنگ آشوب خاست	چو تندر غر و شیدن توپ خاست

زمانى به بيلي بباريده تير
 فراوان را کرده توپ و تفنگ
 ازان پيش کايد بردن آفتاب
 روان گشت بيلي از انخايگاه
 بناگاه طپو بد انجا رسيد
 ستيزه به پيوست از دو گروه
 بگاه گذر ره برد تنگ بود
 نيارست آراست آورد دگاه
 بند دست چپ ايچ پيدا ز راست
 ز بار و بنه کس نه آگاه بود
 در امراه دشوار و تاريک و تنگ
 توانست کوشش نمودن سپاه
 به بيجارگي جنگ بايست کرد
 ز طپو پير دخته بيلي هنوز
 ز حيدر بياند سپاهي دگر
 به طپو شده يار در کار زار
 بشد آتش کين و پيکار تيز
 سوي دشمنان گوله انداخت چند
 که ضدوق باروت او بر فروخت

چو باران که از ابر آيد بزير
 کشيدند از جنگ و پيکار جنگ
 بگيرد جهان گونه زرناب
 بریده ازان دره يکميل راه
 سر آتش جنگ بالا کشيد
 چو انگريز به درميان دو کوه
 نه ميدان آديزش و جنگ بود
 نه صف مي توانست بستن سپاه
 ندانست کس قلب و ساقه کجاست
 کشاده نه بر مرد کين راه بود
 نه بر رسم پيکار و آئين جنگ
 گسسته رده رفت بايست راه
 بر انيخت ناچار گردد نبرد
 يکي گردد برخاست شد تيره روزه
 بیکه ست تيغ و ديگر سپر
 ز سم ستوران زمين شد نزار
 دل توپ افروخته انگريز
 شدش کار دارون ز بخت نرشد
 ز بايسته سامان فراوان بسوخت

بسی چیز شایسته اندر نبرد
 نگه کرد و دانست طپو ز دور
 خمیده شد از راستی پشت او
 برانگیخت از جاتگاور سوار
 فردان زدشمن بکشت و بخت
 چوبیلی چنان دید بر کاشت روی
 یجا مانده بودند ان کار راز
 گرفت و تلی دید بالا بلند
 نه در تن توان و نه در روی رنگ
 سپه خسته و کوفته از نبرد
 نه سرب و ناباروت توپ و تفنگ
 و مادام همی حمله می برد سخت
 بهر حمله مردان خاک فرنگ
 نموده ز نزدیکی خویش دور
 چو شد سیزده حمله زینگونه رد
 سواران آسوده از کار زار
 چو کوهی که گردد روانه ی جنگ
 سر نیزه افراشته بآسمان
 بنزدیک آن خوار مایه سپاه
 که شاید بمردان گه دار و برد
 کز آتش پید خواه افتاد شور
 ز سامان بود باد درشت او
 بکف خنجر و تیغ زهر آبدار
 بسی تن یفگند بر خاک پست
 زانگر یز بد آنچه همراه او ی
 اگر تند رست و گمر ز خمدار
 بد انجا روانه شد ز بیم گزند
 تهی دستش از آنچه باید ی جنگ
 بران پشته شد پر ز تیمار و درد
 پس پشت او دشمن تینر چنگ
 بران بینوا لشکری گشته بخت
 زده دشمنان را بمشت و بسنگ
 چه تاب آورد ز دور با بخت شور
 فزون بود دشمن ز دام زدود
 ز لشکر بردن تاخته ی شمار
 بآهن نهان تیغ و زرد پین ی جنگ
 چو ار غنده شیر و پلنگ دمان
 رسیده چو دیوان دار و نه راه

افرادان به شمشیر و باران تیر بکشتند و افتاد ییلبی اسیر
 شش و سی زن نام آوران سپاه به گشته افتاد بر خاک راه
 همان نیز پنجاه از مهتران پرازد زخم بسته ببدن گران
 فرومایه لشکر بران تل خاک ازان هر که دارسته بد از هلاک
 بیفتاد بردست دشمن به بند گرازی تیغ بد خسته گریگزند
 یکی تن نگشته را از سپاه کسی خسته کس بسته کس شد تباه
 چنین است پایان رزم و نبرد سری زیر تاج و سری زیر گرد
 ظهور این فیروز نواب فریدون فررا نیکو سرمایه نازش و بالیدگی
 گردید؛ و شاهده تگابوی مردانه و دستبرد پر دلانه طیبو سلطان
 که درین جنگ مصدر آن شده و جوهر نامداری و دالاکوهری و کمال
 و هنر لشکر کشی و سپه سالاری که درین کارزار بر وجه ابلیخ از
 نمایان شده بود او را خیلی سرور و شادمان ساخت؛
 حیدر علی خان بمحرم آنکه جنود او از تعب و زحمات این رزم و پیکار
 که دران بسیاری از مردان کار و دلیران کارزار از طرف
 او افتاده (و فیروزی را او درین بازار بنهای گران سرای سران باز
 خریده بود) آرمیده بودند بمحاضره آرکات باز گردید؛ زیرا که او خیلی
 هوس استخلاص این قلعه داشت ازینرو که و دیعتگاه انبارهای
 گران و ذخیره های کلان بود؛ و بدین نظر که دارالملک آن
 صوبه و محل اقامتگاه نواب صوبه دار آن بود (اگرچه در این زمان

نواب از انجا بد راس آمده بود) مستخلص گردانیدن او را موجب استیلا بر تمامی آن صوبه و سبب فراهم آمدن تمامیت زمینداران آنرا در زیر رایش تصور می نمود؛

در آن زمان زمام قلعه داری آن حصار بدست راجه بیربر که مرد دلادر و لیکن از فنون جنگ کمتر بهره میداشت تفویض نموده شده بود اگر چه دو صد سپاه فرنگستان و هفت هزار از سپاه نواب محمد علی خان در انجا بودند و لیکن در مقابله آچنان افواج جنگ آزموده و کار دیده که سپه سالارش حیدر علی خان بوده باشد هیچ کاره بودند؛ چه امور جنگ و پیکار بجانب حیدری با کمال هوشیاری و دیده داری بکار برده میشد و از نتایج آن چنان پنداشته که مصدر آن کار را مردیست نیک آگاه باصول گوله اندازی و قواعد قلعه گیری و استعمال منجیق و مانند آن از آلات جنگ و جدال؛ فرار سیدن و ادبا کمال آرمیدگی و ضبط بوده؛ و حملات ادهو شش مندان و چابکانه و توپخانه اش نیکو ساخته و آماده با مو فوری ساز و سامان و کار گزار اش عالمان کار دان؛ منصبداران انگریز بمشاهده آن چابکی و آسانی که بدان مورچالهایش اتواب ایشان را فرو انداخته و آلات جنگی شان نابکار ساخته بود فرو مانند و شکسته دل گردیدند؛

در اداغرا کطوبر قلعه را بیورش گرفتند و سیوم نونبر شهر بخیم مظفر

تسلیم نموده شد راجه بیدر قلعه دار را حیدر علی خان بعزت و احترام تلقی نمود؛ انگریزان و قریبان محمد علی خان که در آرکات باز پس مانده بودند بعضی از ایشان مجبوس ساخته و برخی بسریرنگپتن گسیل کرده شدند و لیکن بادیگر باشندگان شهر نواب حیدر دل طریق مدارا و مردمی پیمود پس ازین فتح و فیروزی علی اسرع الحال فتحنامه بمخبر ازین فتوح بسریرنگپتن و پونه و حیدر آباد فرستاده شد و نیز بسوی زمینداران غراج گزار سرکار آرکات فرمان تهدید توأمان صادر گردید تا بهره معین از افواج خویش آماده و مهیأ دارند و اذوقه و علوفه بمعسکر مظفر بنرستند و دای بر جان کیکه هیچگونه باعانت و امداد انگریزان پردازند؛ سواران یغما گیر را فرمان داده شد تا گله های گادان و میشان و گوسفندان را از هر سو بزور فراهم آورند و دای و گشت زار را آتش زنند و بسوزند؛ و آبگیر را یکسر غراب و شکسته گردانند و چاه را بجیفه های کشیگان و مردگان بینبارند؛ حیدر علی خان میفرمود که من آله خشم خدا یم از بهر تعذیب مردم کرنا تک، هر کس که از زخم شمشیرش خسته نگشت در حالت اسیری بمیسور برده شد؛ هند و یچگان بزور در ربقه اسلام بسته و داخل جرگه سپاه گردانیده شدند و بر اسیران طبقه انگریزان تهدید حکم رفت که بتعلیم ایشان بتواعد حرب و ضرب پردازند

پسران را دمختون گردانیده کوه اسام پو شانیدند و دختران شان بعضی بکد بانوی جوانان داده و بعض دیگر در میان سپاه یکینیزی توزیع نموده شدند؛

پس از تسخیر آرکات حیدر علی خان، محاصره دیلور داندیو اش در میکایل و چنگلیطاش تغال درزید و لیکن فرار سیدن جنریل سریری کو ط با افواج جدید و علوفه داذقه دافی و سرمایه زر کافی از ملک بنگاله بزودی هوای روزگار دیگرگون ساخت؛

هفته هم جنوری سال ۱۷۸۱ سریری کو ط از حوالی مدراس کوچیده متوجه ملک داندیو اش گردید؛ حیدر علی خان، بمحرم استماع خبر جنریل موصوف از محاصره آن قلاع دست برداشته باتمائی حشمت کمر خویش در در تر رفته اقامت گزید و تا چند ماه همچگونه رزم و یگانه در میان نیامد و در همین اثنا خبری وحشت انگیز بحیدر علی خان بهادر رسانیدند که سراد دارد هیوس بر سر کالیکا و منگلو ر تاخت آورد و تمامت آلات و اسباب جهازی از آن او که در بنگلو ر بود تها و بر باد گردانید؛

در بعضی از روزهای ماهی یا جون حیدر علی خان بصوب بلاد شمالی نهضت نمود بدین نظر که سریری کو ط بمشاهده اینحال از حدود مدراس در تر خواهد رفت و انگاه او طپو سلطان را اشارت خواهد نمود تا باز بمحاصره دیلور پرداز و یا بر حصار نامدار تر چنا پلي پورشش آورد؛

با ایهمه افواج انگریزی از تعاقب او باز پس نیاستاد ولیکن تصور این معنی که این نخط معامله دیر خواهد کشید او را کشان کشان بر جنگ سلطانی آورد؛ درین زمان عدت جنود نواب حیدر علی خان به چهل هزار سوار و خوار و یک پاتن یا قشون از مردم فرنگ و یازده قشون از سیحیان هندوستانی و بیست و یک قشون از پیادگان جرّار و گرانمایه توپخانه و یشتار حشر از یغما گران میرسید؛ علاوه سی هزار سوار کار گزار که همراه طیبو سلطان بودند؛ ولیکن نواب بملاحظه کار دانی و بهادری سرئیری کوط و سپاه انگریزی بر حشر بیمر خود اعتماد ناکرده مقامی شایسته از بهر جنگ سلطانی بدست آورده مور چالهای خود را در پناه توپخانه نصب کرده انتظار حمله غنیمت می کشید؛

غره ماه جولائی بتقریب پورطونو و سرئیری کوط بحیل و دستبرد غریب حشر بیمر حیدر علی خان را شکست و بزور او را بران آورد که بزودی از میدان جنگ کناره گزید، و برادر نسبتی نواب موصوف یعنی میرعلی رضا بن خم کاری خسته و سه هزار کس را کشته در میدان وا گذاشت؛ ولیکن از جهت غایت قوت و چالاکي دواب و مواشې عراق به کش حیدر علی هیچ یک از ضربهای توپ و گرز و گرز اذوقه کش باز پس وا گذاشته نشد؛

و این حال برخلاف دواب انگریزان بود که بدشواری تمام توپها را میکشیدند؛

بعد این شکست حیدر علی خان افواج خود را بجوار آرکات برد و طیپو سلطان بسوچ این بلیه محاصره ویلور را داگذاشته بر جناح استعجال پیدر بزرگوار خود ملحق گردید؛

سریرری کو ط که بصوب شمال نهضت نموده بود در آغاز آگست بمقام پالیگهات با فوج بنگاله شش پلتن از سپاهیان هندوستانی و جماعه از گلنده از ان انگریزی که قائد آن کرنیل پیارس بود ملاقی گردید؛ سپس از انجا متوجه محاصره پیارسور یکی از ان قلاع که حیدر علی خان در سال گذشته بحین تخییر در آورده ذخیره گران از غله و غیره در ان بودیعت نهاده بود گشت؛ روزیکه این قلعه تسلیم نموده شد جمعیتی از سپاه میسور که بامدادش می آمد بشنیدن حال تسلیم و انقیادش بسوی پربناکم بازگشت چون این مقام همان مقام نیکو فرجام بود که حیدر علی خان را بر کرنیل یلی فیروزی حاصل شده بود؛ این بقعه را مبارک و خجسته دانسته عزیمت آن کرد که بار دیگر در ان مقام سخت آزمائی کند بنا بر ان هیچگونه کوشش و تدبیر درین جنگ فرو نگذاشته مقامیکه از بهر سپاه خود برگزیده بود نیکو استواری داشت و افواج خود را بنفر از کواچه مبرکشیده که پائین آن چند نهر و آبخوی عمیق روان بود، و عرصه گاه میان

دو لشکر بجو یها چندین بهره منقسم ساخته شده ؛ دست راست و چپ و پیشگاه معسکرش دهمه های هولناک بر کرده و در عقب آن مورچالهای دیگر بر بسته کارگزاران این توپخانه را مردم فرانسیس بودند و بیلدارانش در بند کردن راه ها که از آن افواج انگریزی گذرنده بودند اشتغال میورزیدند ؛

نیران جنگ و جدال در نه ساعت صبحی بدست و هفتم آگسٹ در اشتعال آمد و هنگام غروب آفتاب منظفی گردید افواج حیدری هزیمت خورده پس پاشند هممین یک غرب توپ کلان از ایشان در میدان باز پس مانده بود ؛ مشیر لالی که سرکردگی توپخانه حیدری در عهده او بود از نظر اعتبار حیدر علی خان افتاد ؛ چون نواب میدانست که افواج انگریزی بناچار بصوب مدراس از بهر اذوقه مراجعت خواهد نمود ؛ و بر تقدیر تاخت و تاراج او در آن حدود سبیل فراهم آوردنش برایشان جز براه دریا و شوار خواهد بود هست خود بران مصروف داشت تا قاعه و یاور را که دوبار از محاصره اش بحکم ضرورت پیشتر دست برداشته بود مستخلص گرداند بنا بران سواران طلایع خود را فرمان داد تا بدید بانی افواج انگریزی پردازند و هنگام کوچ براه زدن ایشان را حیران و سرگردان کنند و آوارگان ایشان را بکشند یا گرفتار سازند و اسباب و بنگاه غارت کنند و هر گونه علف و گاه و غله و گیاه که در میان

راه شان هنوز باقی مانده است خراب و تباہ گردانند ما دامیکه خودش
 با جمعیت پیادگان و توپخانه متوجه ویلور گردیده آنرا تنگ محاصره
 نمایند؛ چون ویلور این شهر است معمور و نامدار و قلعه آن بغایت
 متین و استوار که ملجای حاکمان کرناٹک هنگام بیم و خطر بوده؛
 بنا بران حیدر علی خان خیلی دل بستگی داشت که آنرا بتصرف خود
 در آورد لیکن چون سپاه انگریزی بضبط و حمایت آن حصار درازد زگار
 نیکو میکوشیدند بنا بران کامیابیش درین خصوص منخصر بود درینکه
 با طالت زمانه محاصره کار بر سپاه محافظ قلعه دشوار گرداند یا ببر بستن
 راه اذوقه و علوفه ایشان را بسختی مجامعت مبتلا سازد؛
 بدین منصوبه منصبه اران خود را فرمان داد تا بمحاصره قلعه تنگ پردازند و
 زنهار نگذارند که احدی اندر آید یا بیرون رود؛ و کار گزاران توپخانه را تاکید
 فرمود که دقیقه از دقایق فنون قلعه گیری فرو نگذارند؛ در ادغر سبطنبر
 قحط و غلبه بر قلعه گیان مستولی گردید؛ چون خبر جنرل سرئیر کوطا که
 با اذوقه فراوان بتخلیص محافظان حصار میرسد بحیدر علی خان رسید،
 بنا بران حشر سواران یفاگر را بکار محاصره و اگذاشته باقیه افواج
 خویش بصوب شولنگر نهضت نمود؛ و آنجا در مقامی شایسته
 میمنه و میسره را استوار و مقدمه را با توپخانه چنانچه معمول است نیکو
 محکم ساخت؛ بیست و هفتم سبطنبر افواج انگریزی درین مقام
 بر حمله آوردند جنود حیدری هزیمت یافته از ان مقام دورتر

شتافت ؛ و سر یئری کوط مظفر و منصور از انجار وانه گشته دیلوریان را
از دستبرد سپاه حیدری ربائی داد و قلعه چتور را باز پس گرفت ؛
چون جمعیت افواج انگریزی آنقدر نبود که بهره از ان از برای
اذوقه فرستاده شود و دیگر بهره یکنگ و جدال اشتغال ورزد
بنابر ان سر یئری کوط بمقتضای ضرورت با تمامی جمعیت
از بهر اذوقه بصوب مدراس مراجعت نمود و حیدر علی خان
باز بمحاصره دیلور پرداخت محافظان قلعه را قوت یکشنبه باقی
مانده بود که سر یئری کوط دهم جنوری سنه ۱۷۸۲ ع بر سر افواج
حیدری تاخت آورده ایشان را از محاصره دست بردار
گردانید و لیکن ازین شکستها همچگونه در دیلوری حیدر علی خان
کمی دکاستی صورت نگرفته زیرا که بعد سه روز بر جنود
انگریزی که از زمین شیبستان عبور می نمود حمله آورده اگر
افواج دیگر بامداد می پرداخت احتمال قوی بود که جنود انگریزی
یکسرتباه میشد ؛ برین واقعه هنوز زمانه دراز نگذشته بود که
بحیدر علی خان خبری وحشت افزا رسید تفصیل این قضیه
مجمه آنکه حیدر علی خان پس از تسخیر حدود ملیبار بموارد پچشم
غیرت بسوی انگریزان که شهر و قلعه تلیمجری را مستغرق
بودند می نگریست ، خصوصاً ازین رو که دوبار آن شهر ملتقای
افواج انگریزی ساخته شده و از انجا جنودشان بر سر قلعه ماهی مقبوضه

فرانسیسان که درون ممالک محمد سوم حیدری واقع است
 حمله آورده برگرفته بودند مشاهده این مکروءات و اراخیلی ناخشنود
 ساخته بودند بنابراین یکی از نخستین کارهای جنگ و جدال فریقین محاصره
 و محافظت نمودن این قلعه بود؛ افواج محافظ این حدود از طرف
 حیدر علی خان بسیار بود و سردار خان سپهدار که در فن سپاهیکیری
 کمتر بهره داشت بهمین قدر قناعت کرده که در محاصره آن قلعه نیکو
 جهد نمود و کار بر قلعه گیمان چنان دشوار کرد که یکباره ایشان
 در انچنان تنگی حال مبتلا شدند که در صدد واپرداختن آن گردیدند
 القصة ادایل ماه جنوری سنه ۱۷۸۲ ع جمعیتی از سپاه بکمال
 محصوران از جانب بنیعی بسرکردگی میجر اینگدر رسید؛
 و افواج محاصر را از جابر داشت در راه آمد و شد به شهر پیدا گردانیده
 و هشتم جنوری بر سر محاصران ناخت آورده و مورچالهای ایشان را
 تباہ ساخت، منبرزم گردانید؛ سردار خان باقتضای ضرورت مع
 متسببان خویش با جماعه از سپاهیان در خانه سنگین که از
 کوهیچه تراشیده شده بود پناه آورد؛ و در حمایت خود مردانه دار
 کوشید ولیکن چون خودش زخمهای کاری و اکثر رفیقانش
 کشته شده بودند بدست اعادی اسیر گردید؛

انگریزان تمامت توپخانه و ذخائر و اسباب جنگی و صد زنجیر
 فیل را متصرف شدند و یک هزار و پانصد کس را اسیر ساختند؛

و محال تلی پھری و حدود مجاور آنرا از تصرف کار گزاران
حیدری واپرداختند؛

الحق وقوع این سانحه بر دل حیدر علی خان گران گذشت
زیرا که چون حدود ملیبار از قوم نائربزور و قهر گرفته بود (چنانچه همواره
دستور جباران و کشورکشایان می باشد) سرداران آن بوم و بر همیشه
مترصد فرصت بودند که با آزادی فطری خویش باز گرایند؛ مقارن
این حال کار گزاران دولت مدراس از بهر نگاه داشت جمعیت
جدید از سپاه فرمان دادند تا بحر است حدود جنوبی زمین از تاخت
و تاراج حشر یغما گران حیدری پردازند عدت این سپاه نواز
دو هزار پیاده و دو صد و پنجاه سوار هندوستانی و سی ضرب
توپ میدانی وجود پذیرفته بود، و سر کرده آن کرنیل بریت و و
بود که در فنون شکرشی نیکو مهارت داشت در آن زمان
این فوج جدید بر کناره رودخانه کولیرم مقام داشت؛ از بجهت
که این رود سرحد شمالی کشور تنجادر است و از ممالک
حیدری برصافت بعید واقع، هیچگونه توهم حملاتی از ایشان
نبود؛ ولیکن نواب نامدار فرصت جوی بزودی هر چه تمامتر
طیپو سلطان را باد از ده هزار سوار بر چیده کارزار و هشت هزار
پیاده و چار صد از جوانان معین جماعه فرانس و بیست ضرب
توپ روانه میکنند و چنین فرمان میدهد که شبشب کوچیده

ناگهان بر سر افواج کرنیل بر تپه صوط بزند ؛ چنانچه فرمان حیدری
 نیکو کار بسته شد ؛ و پیش از آنکه جنود انگریزی از تقریب
 عادی خبر یابند خود را مرکز دار گرد گرفته و افواج غنیم را دایره کردار
 محیطی بینند ؛ این روداد در اکثر خصوصیات شباهت با واقعه است
 که در آن کرنیل میلی استتغال داشت آغاز این حمله در شانزدهم
 فبروری صورت گرفته ؛ و تا هیزدهم همان ماه معامله جنگ
 یکدنگشته سپاه انگریزان بشکل تربع تعبیه کرده
 و غربهای توب در هر ضلع از اضلاع آن جای منصوب ساخته شده
 و سواران در مرکزی بهره جا گرفته بودند پس از ستیزه آدیز
 در از سر دادن گوله دگلوله سلطان سواران خود را فرمان داد
 که یکباره بر عادی حمله آرند ؛ ولیکن اگر چه ایشان با کمال جرأت
 و جلادت بر پیادگان لشکر انگریزی زدند سپاه عادی
 بباریدن گوله های متصل آنچنان جمعیت ایشان را پریشان
 گردانیدند که از راه اضطراب با غایت پراگندگی گریختند
 و پشت دادند ؛

تا سه روز بعد ازین واقعه حملات شان بتکرار بعمل آورده شد
 و اثری بران مترتب نگشت در آخر موشیر لالی چون دید
 که فوج طیپو سلطان مصدر کاری نشد از چار صد جوانان فرنگستان
 که با خود داشت صفوف محکم آراست و دشوهای حیدری را

با عانت و امداد خود برگامشته سنگینه‌ها بر سر تفنگ
نصب کرده چون کوه آهنین متوجه آن ضلع مربع فوج انگریزی
که نسبت بدیگر اضلاع سست بنیاد بود گردید؛ در اثنای
این وقیعه مرد آزما و حمله جوهر مردانگی نما گلوله‌های آتشبار چون
باران ابرمد را بر جند انگریزی از هر جانب می بارید مادامیکه
سواران بر اندک مسافت منتظر و ایستاده بودند که
هنگام از هم پاشیدن جمعیت شان چون بلای ناگهان بر ایشان
بیفتند؛ آخر کار شیر لالی فیروز مند گشت و سپاهیان
هندوستانی کوفته زحمت تاب مقاومت یورش و لیرانه
مردم فرنگ که تازه دم بودند نیادرده بر شکستند و سواران
بران جماعه پاشیده از هر سو تاخته داد خونریزی و قتل عام
دادند؛ اگر مردم فرنگ در باره استبقای ایشان نمی‌کوشیدند
احتمال قوی بود که متذخسی از ایشان جان بسلامت
نمی برد؛

اگر چه مردعی و مرحمت پیشگی شیر لالی بسیار مضبدا ران
انگریز را از قتل حالی دار نایده ولیکن از استطاعت وی
بیرودن بود که ایشانرا از غلّ ثقیل و قید طویل نجات دادی
چنانچه بفرمان سلطان همه پابزنجیر بصوب سریرنگ پتن روانه ساخته
شدند؛ و در آنجا بزندان محنت بسر بردند و بعد چندی چندین کان

دیگر از طبقه انگریزان که مشیر دئی سفرین ایشانرا در جهاز جنگی
 هنببال پنجاه ضرب توپ دار یاد دیگر سفائن تجارت خلیج بنگاله
 برگرفته بود ، با آن اسیران در زندان محنت و بلایار ساخته شدند ؛
 بوزیدن نسیم این فتوح نمایان دل افسوده حیدر علی خان
 باز بگفتگی گرایید و مطمئن نظر همت والایش که از دیر باز
 تسخیر بلاد کرناٹک و بیرون راندن اعادی ازان و واسپردن
 حکومت آن ملک و سیع یکی از پسرانش بود ، بسبب
 نزول جیشی گران از فرانسیس در پانده پجیری بقیادت
 و بهمین (داین نخستین بهره بود ازان لشکر جرار که از بلاد
 فرنگستان بعزیمت آنکه با افواج حیدر علی خان یاور و همکار
 گشته با اتصال انگریزان از بلاد هندوستان پردازد ،
 روانه شده در نیمه راه بود) بزودی صورت تجدید و تمهید پذیرفت ؛
 بنابران افواج میسور ، و جنود فرانسیس . تسخیر تمام بعزم تسخیر
 قلعه گد اور متوجه گردید چنانچه آن حصار بهشتیم اپریل همین
 سال بطریق تسلیم بدیشان واسپرده شده سپس بزودی

* در ماه آگست سنه ۱۸۸۲ ع مشیر سفرین پانصد نفر را از اسیران انگریزی حواله
 حیدر علی خان نموده بود ؛ و بدینوسیله اسباب بدنامی ابد برای خود مهیا گردانیده ؛
 و عدویه در ارتکاب این جرمه اوبیان کردایی بود که کار گزاران دولت مدراس بمبادله
 آن اسیران راضی نبودند و او خودش آنقدر اذوقه نداشت که در پرورش آن مستمندان
 بکار برد ؟

بر ما کوئل را از آن خود ساختند و هنوز یکماه بران سپهری نشده بود
 که بمحاصره داندیو اش سخت اشتغال نمودند؛ سرپیری کوٹ
 ازین فیروزیهای اعادی آگاه گشته و بر غزیمتهای آینده شان
 پی برده با جمعیت سپاه انگریزی بصوب داندیو اش
 نهضت نمود؛ و نیکو دثوق داشت که چون حیدر علی خان حالا
 بدین کمک گرانمایه جنود فرنگ نیکوستظهر گردیده و حشر
 بیمراز سپاه از آن خود میدارد البته از جنگ سلطانی رخ
 برخواهد تافت بلکه یکباره از بهر کارزار نعل در آتش خواهد بود ولیکن
 ظن سرپیری کوٹ درین باب راست نبود؛ زیرا که حزم
 و تجربه کاریش درین هنگام که آنچنان کمک سنگین یاریگر جنود مجنده
 خودش داشت نیز او را رخصت آن نداد که خود را عرضہ خطر جنگ
 روبرو با چنین حریف پرکار سازد؛ بنابراین قبل ورود افواج انگریزی
 کناره گرفته مقامی بغایت استوار از کوهچہ های سرخ که از هر گونه حملات
 مصون تواند بود بدست آورد؛ چون سپهسالار افواج انگریزی
 بدینسان ناکام ماند، خواست تا دشمن را بزودی بر جنگ آورد
 یا سیغما بردن بر ذخیره خانه های شکری داهرای اذوقه و علوفه اش
 دست درازاد را از تعدی و تجاوز کوتاہ گرداند؛ بدین غزیمت
 سرپیری کوٹ بصوب ارنی کوچیده بر سافت پنج میل کمتر از ان
 قلعه رحل اقامت می اندازد، این منصوبه مصدر همان نتیجه گردید

که مطلقاً نظر سپهدار پر کار انگریزی بود زیرا که باستماع این خبر
 حیدر علی خان ازان کو هسار تنگبار خیام استقرار برکنده بر جناح
 استعجال بحمايت آن مکان که تمامی آلات جنگ و جدال
 و ذخیره های معین رزم و قتال در انجا موفور بود می شتابد؛ چون افواج
 انگریزی حالی بد انتقام رسیده بود که قلعه ارنی از انجا دیده میشد، جنود
 حیدری اکنون در عقب معسکر انگریزی نمایان و بناچار مصاف
 کارزار از هر دو سو آراسته میگردد هنگام نیمروز دوم لشکر حیدری
 دیگر بار یکسر هزیمت می یابد ولیکن چون افواج انگریزی از رساله
 سواران سبک عنان یکسر خالی بود بدین فیروزی فتوحات شایسته
 چون قتل داسر گریختگان هزیمت خورده و بدست آوردن
 آلات و اسباب جنگ واپس گذاشته اعادی و تباه گردانیدن
 جنودشان مترتب نگردید؛ ولیکن اگر چه جنود حیدری درین جنگ
 هزیمت یافته کناره گرفته بود؛ همت مردانه و طبع غیورش
 او را بران کار دبار داشت که گویی هیچگونه هزیمت با فواج
 او راه نیافته و در نظر اعدا همچنان پر خطر و هیبت آگین می نمود؛
 چنانچه برین جنگ هنوز یک هفته نگذشته بود که جمعیتی را از سواران
 برگزیده و چالاک خود بر اندک مسافت از معسکر انگریزی
 در کمینگاهی نصب کرد و آنگاه فرمان داد تا قطاری از شتران
 بار بردار دگله از نرگادان پر بار از نظر گاه فوج طلایه انگریزی

بگذرانند ؛ و چون مشاهده این شکار حرب پهلوانان
 دل فریب تر بود که دل‌های نظار گیان تشنه غنایم نربودی بنابراین
 منصبدار یتاقداران با جمعیت سپاه خود بهوس اصطیاد برایشان
 می شتابد ؛ ولیکن هنگام بازگشت خودشان در دام افواج حیدری
 که در کمینگاه مترصد این فرصت بودند می افتند و احدی ازین جماعه
 جان سلامت نمی برد و همه شان درین طمع خام سردر سرکار
 اغتنام می کنند ؛

این جنگ ، پسین پیکار و آخرین کارزار بود که این دد پهلدار
 نامدار و سه سالار شجاعت و ثار بهالت شعار نواب
 حیدر علی خان بهادر و جنریل سر ییری کو ط بنفیس نفیس دران حاضر بودند
 و جو هر پردلی و جنگ آزمائی و هنر سرشکری و مصاف آرائی
 خود را بر خویش و بیگانه داند نمودند ؛ افسوس که هیچیک
 ازین دو دلادر نامی و بهادر گرامی پس ازین کارزار روزگاری
 دراز بسر نبردند بلکه بزودی بهایی اند بردند اگر چه هر دو دلی
 جلادت توانان از اخطار جنگ و پیکار سالم و تندرست
 مانده بودند ؛ ولیکن ظن غالب همانست که از کثرت مشاق
 جدال و قتال که آن هر دو نامدار در میدان کارزار تحمل
 آن نموده بودند و از بیاری مصاف آرائی که آن هر دو
 سه سالار در اتمام آن جد و جهد فرموده تاب و نیروی شان

یکسره تحلیل رفته و مرگ ناگزیر زود باستقبال ایشان
بشتافت بود؛

حیدر علی خان از هند استانی جماعه مرهته و نظام علی خان بجز ناکامی
هیچ طرف بر نرفته و همچنین از ان امید است که بطبقه فرانسیس
داشت کامیاب نگردیده؛ چون خبر آشتی که در میان
جماعه مرهته و انگریزان در هفدهم ماه می سنه ۱۷۸۲ ع صورت
گرفته بود بدور رسیده؛ و در دادهای اخیر حملات افواج انگریزی
بر سر بنادر و محلات مقبوضه ادر سواحل ملیبار گوش گذاراد
گردید بحکم ضرورت پسر خجسته اختر خود طیو سلطان را با افواج
سنگین از کرناٹک روانه کرد تا حراست ممالک محروسه نماید؛



ارتحال نمودن نواب حیدر علی خان بهادر ازین عالم فانی
بعالم جاویدانی و بیان برخی از مکامل ذات
و دستورات آن محفوف رحمت سبحانی؛

هنگامیکه نواب فلک جناب از معامله پهلپوری حسب
تمنای خاطر اقدس بکامیابی معاودت فرمود ناگاه درم سرطان
بر پشت مقدس نمایان گشت اطبای حاذق هر چند در معالجه
کوشیدند فایده مترتب نگاشت و هر روز مرض اشتداد کرد
چون نواب والا جناب در ماه نونبر علامات ردی در خود

احساس نموده از شورش و هنگامه لشکرگاه کناره گزیده
 بشهر آرکات رحل اقامت انداخت و عنان خودداری
 از دست نداده باستقلال تمام در انتظام امور ملک و دولت
 احکام جهان مطاع صادر میفرمود درینولاروزی زبانی جواسیس
 گوش گذار او گردید که جنریل کوت بهادر ازین جهان فانی
 درگذشت نواب والا جناب نفسی سردبر کشید و گفت
 صد حیف جوانمردی بود خدایش بیامرزد درین زمان حاشیه
 نشینان بساط حضور بمعاینه برهمی احوال مکرر معروض داشتند
 که درینحالت که مزاج اقدس از جاده اعتدال منحرف است
 شب و روز خود متکفل همات عظیمه شدن موجب حرج مزاج
 است صلاح دولت چنان مینماید که شاهزاده و الا بتار را بحضور
 طلب فرماید تا بنظم و نسق مملکت محرومه پردازد پس
 نواب معلی القاب شتقه خاص بدین مضمون بنام شاهزاده
 صادر فرمود که آن نور چشم را اگر از گوشمال اشتیای آن
 نواح ان فراغ کلی دست داده باشد دیده مارا بحمال سعادت تمثال
 خود نورانی سازد و اگر فوجی دیگر مطلوب باشد بحضور اطلاع دهد
 و روز دیگر خود بدولت در خزانه واکرده جمیع ملازمان تنخواه یکماه
 انعام فرمود و سلخ ذیحجه که سنه یکهزار و یکصد و نود و شش
 هجری بود از حضار محفل استفسار فرمود که امروز که ام تاریخ است

عرض نمودند که وقت شام هلال محرم نمودار خواهد شد نواب
 معالی القاب بعد دریافت این سخن غسل کرده تبدیل پوشاک
 نمود و چیزی خوانده دست بر روی مبارک خود مالیده بر بستر آرمید
 و در آن حالت ده هزار سوار برای تنبیه راجگان شمالی آرکات
 و پنجهزار سوار برای حفاظت سرحد مدراس رخصت فرمود و بعد
 ساعتی چند در همان شب که ششم دسنبه سنه ۷۸۲ بود در سن
 شصت و شش و بردایتی هشتاد و هفت سالگی همای روح پرفقوح
 آن سرمداران و دره التاج صاعب افسران از آشیانه کالبد
 عنفوری پرداز کرده بسیر روضه رضوان پرداخت سپهداران
 و کارگزاران سرکار حیدری اخفای خبر ارتحال آن امیر ستوده
 خصال را از مصالح ملکی پنداشته تا چند روز نیکو پنهان داشتند
 و نعش مطهر او را بسری رنگپتن بردند و در آنجا با غایت عزت
 و حرمت در مقبره عظیم الشان رفیع البنیان درون لال باغ
 که یکی از بساطین نامدار شاهی بود مدفون کردند؛

محاسن افعال و مکارم خصال نواب کریم الذات جمیل
 الصفات منقول از کتاب های معتبر انگریزی و پارسی
 چون نشان حیدری از سید حسین کرمانی و فتوحات
 حیدری از لاله کیم نرائن دهلوی و فتوحات برطنیه
 از ملا فیروز پارسی و حمید خانی از منشی حمید خان ملازم
 گورنر جنرل لاردر کارنوالس بهادر و تواریخ منشی
 عبدالحق ملازم کپطان کنوی بهادر؛

محمد ذات مصدر حسنات آنقدسی صفات از آن ییش
 است که بدفاتر گنجایش پذیرد، الحق از نواب حیدر علی خان
 بهادر بسیار کارهای بزرگ و عمده بمنصه ظهور آمده که تا قیام قیامت
 بر صفحه روزگار باقی خواهد ماند نواب مغفور یک لحظه بی عزم رزم
 و جنگ و آهنگ توپ و تفنگ خالی نمی نشست
 از اقوال مردانه آن یگانه زمانه یکی این است که مرد پر دل از تماشاى
 جستن و طیدن سردتن بریده حظیکه می یابد از دیدن رقص زنان
 نمی یابد و نزد او صدای توپ و تفنگ هزار بار خوشتر است از سرود
 و آهنگ دیگر آنکه بهترین مقام مردان پشت زمین است روز
 میدان دیگر اینکه در دنیا هیچ خوشی زیاده تر از خوشی روز فتح نیست
 اکثر می فرمود که اگر یک کس مثل خود یا بسم بعونه تعالی در اندک زمان

هفت اقلیم زیر فرمان و از ترویج دین محمدی عهد عمر فاروق دیگر بار
عیان گردانم اگر چه بعضی مرا اتي میداند از ان باکم نیست که
نبی مأم اتي لقب داشت ازین یک جاہل آنچنان کارائی
نامی بظہور آمدہ است کہ از ہزاران فاضل یکی از ان صورت
نگرفتنی شائبہ اریاب نواب مغرت قباب یکی از ان
اسیران نامدار در رئیسان عالی مقدار بودہ کہ در اقلیم ہند از سالف
اوان تا این زمان بوجود آمدہ اند و فتوحات او نسبت بفتوحات
امیر تیمور و نادر شاہ کمتر نبودہ بآنکہ از حلیہ تربیت و تعلیم رسمی
عاری بود ولیکن فطرت بلندش از فنون سپاہیگری و کشور کشائی
و آداب جہانداری و مملکت آرائی حظی وافراند و ختہ بود
و بقیادت ہمت والا نہست خود را بر تہ شہریاری رسانیدہ ؛
طبع داد گستر و عدالت پرورش در انواع خصوصت راہ
معدلت پیمودی و فطرت بلند مرحمت پیوندش در دل
دادن اہل زراعت و اصحاب تجارت نیکو سعی فرمودی ؛
سلوک ادبایا مقارن ملاظفت و نرمی بود و با کافہ سپاہ در آداب
عرب و ضرب ملازم سختگیری و گرمی ؛ در بارہ سیاست
و عقاب اشرار قوی پشت خیلی درشت ، و در مکافات
و دشمنان باستمگیری ہمعنان ، مردمان او را متہم میدساختند کہ
معتقد احکام متجہان بود ازینرو کہ در ایام نوروز دسہرہ وغیرہ جشن

شاهانه و بزم نشاط ملوکانه در آئینه محمل آراسته میرشد ، و اوقات
 همایون بنظر آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمایی
 گاو میشان و حملات فیلان کوه شکوه بایکدیگر و مصارعت
 یلان تنومند مصروف می نمود ، و مردان دلادر را خفتان گلیم
 پوشانیده باغران می جنگانید و بعضی از ملازمان پردل را
 بر حسب آرزوی شان فرمان میداد تا با شیر غران در آویزند ؛
 اگر آمد دلاور بر شیر غالب آمدی او را بانعام زر و خایع فاخره
 و اضافی نواخت و اگر شیر غالب گشته او را بر زمین می انداخت
 نواب تفنگ برداشته بی تأمل چنان سر میکرد که گلوله از
 سر شیر میگذشت و مرد سلامت بر میخاست الحق در شست
 اندازی آلات عرب در جهان عدیل و نظیر نداشته ؛ از
 قطاع الطریق و گره برود ز دوا چکه در تمامی ممالک محروسه
 خود نام و نشان نگذاشته بود ؛ هرگاه بر مهمی فوجی متعین میساخت
 زنه از آن فوج غافل نمی نشست و بکلیه وجوه از زر نقد
 و اسباب جنگ و علوفه و رسید تأیید آن منظور نظر والا
 میداشت ، حقیقت حال این است که نواب موصوف
 در عهد خود امیری بود بی نظیر دولت را بوجودش افتخار بود
 نه او را بدولت و شجاعت را از قوت باز دیش گرمی
 بازار بودند او را از شجاعت چنانچه در چینا پش و مدراس

و غیره از بیم دهر اس آمد آمد آن هلاکوی عهد خورد و کلان و پیرد جوان
از برای گریختن آماده پابرکاب بودندی ؛ و از ترس حمه اوزهره
انگریزان آب بل خورد و خواب برایشان دشوار شده بود
چنانچه اکثری از خواب ترسیده حیدرسس و رسس حیدرسس
و رسس یعنی اسپه های حیدر گفته بیدار می شدند الحق در آن زمان
هیبتش در دل های صاحبان عالیشان چنان متمکن شده بود که
لحظه بی ذکر ادنمیکندشت و از زبانی انگریزان نامور معلوم شده که
در ولایت انگلستان طفلی که شوخی و گریه بسیار می کرد و او را دیگان از نام
حیدر میترسانیدند که اینک حیدر میرسد و ترا طعمه خود میکند و این غایت
مرتبه هیبت و بیم است ؛ در شیوه سپاه پردری از امراد و زرا
و سلاطین گوی سابقت ر بوده و در عهد سعادت مهرداد
رعیت و لشکری بسایه امن و عافیت از رنج زمانه آسوده
می زیستند ؛ در فن بندوق اندازی چنان مهارت داشت که
گلوه تفنگش چون شهاب ثاقب بخیطاسینه اخوان الشیاطین
میسوخت ؛ و شوق تیر اندازی را آنچنان بکمال رسانیده که
در شب و بجزر بنوک خدنگ چشم مور میدوخت ؛
نیزه بازیکه از سهم سنازش ماهی در آب زره پوش بود ؛
و تیغ زبیکه از بیم پلارک خارا شکافش کرگدن صحر اسپر بدوش ؛
تیزهوشی که از غایت فطانت طبع و حدت ذهن تعبیر

خواب فراموش می پرداخت ؛ رعیت پرور یکم گاهبانی خلایق
 چون پدر مهربان میکرد ؛ عالی همتی که متاع سبک تجارت را که
 جلاب نام نیک اند بقیامت گران می خرید ؛ سوداگرانیکه اسپها
 برای نواب بهادری آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
 بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب
 والا جناب می بردند آنگاه بر حسب گفته سوداگران نصف
 قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود ؛ قدر شناسیکه
 بمعاینه اندک جرأت و جلادت بهادران شکر ظفر پیکر را
 جاگیر است و خلع و جواهر بی بهاد نقود فراوان می بخشید ؛ بر سپاهیان
 لشکر خود هر ماه و بارش بهره تقسیم میکرد ؛ الو العزمی که اگر فوج
 اعدا مانند خیل انجم لاتعد و لاتحصی بودی یک تنه چون آفتاب
 جهمان گرد بمقابل و مقاتله ایشان می پرداخت ؛ توکل پیشه
 که در کوه و صحرا نظر عنایت بر فضل منضل حقیقی دوخته بفحوائی
 من یتوکل علی الله فهو حسبه و رگزار همیشه بهار مملکت بالا گماشت
 هر جا خارفتنه و فساد سر میکشید به تیشم عزم درست از پا
 می انداخت ؛ ادب سنجی که در محفل تقدس منزل او هرزه
 گویان و دیاده سربان را راه نبودی ؛ شکوه مندی که در حضور لامع النور
 ادبی اجازت کسی لب بچون و چرانمی کشود ؛ غریب پرور یکم شبها
 مانند سلطان محمود غزنوی در کوی و برزن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بفقراى محتاج و بینوایان میرسانید ؛ رفیق نوازیکه در هر ماهیش از علوفه مقرر یی برای سامان سازد و اوراق بغدادیان جان سپار می بخشید ؛ و الاسطوتی که هر که ام از گردن کشان دیار بجمع کردن غرمن استکبار می پرداخت چون برق خاطف بسوختن وجودش برباد صریحی می بست ؛ قیافه شناسیکه بیکدین از خبث طینت و صفای طویت مردمان آگاه می گردید ؛ عالی ذهنی که بجدت طبع مستقیم بی سخن بر سر ازل و لهامی از باب حواجج میرسید ؛ از سخنان مضفانه آنغز زانه است که میرعباس علی از غلام علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکند که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم چنانکه نواب پس از کوفتگی لشکر کشی روزانه اندکی با ستراحت و قیلوله میارایید در یکی از این اوقات نواب را در حالت خواب سراشید جست کنان و پریشان دیدم ؛ چون نواب بیدار شد به اسیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که او چگونه خواب دیده ؛ نواب فرمود ای همدم حال جوگئی در یوزه گم از سلطنت محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غم دشمنان خود کام جمعیت خاطر و آرام دارد ، و در حالت نوم دور از خیال خونریزان عیار خواب شیرین و قرار ؛

گویند نواب حیدر علی خان بهادر عادت داشت که هنگام عتاب و خشم بر یکی از ملازمان می گفت لوندیکا یعنی کنیزک زاده، علی زمان خان روزی در خلوت عرض کرد که شایسته حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ رکیک لب و زبان آلودن؛ نواب تبسم کرد و گفت که ماهمه کنیزک زادگانیم بی بی زاده همین حسین علیهما الصلوٰه و السلام بودند که از بطن مقدس خاتون جنت زادند؛

از مزایای مردم شناسی و پست گوئی نواب عالیشان یکی اینست که درباره طیبو سلطان می گفت که ادا از بلندی فطرت و الالمششی بهره ندارد و ستمگر و بیرحم است روزی چند سپاهیان انگریزی را سلطان ناگهان برگرفته سنگدانه پیش روی خود بزرور برخسته کردن شان فرمان داد، استکشاف این ماجرا بر نواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد؛

از آثار علوی فطرت و فراخی حوصله اوست که مردم هر طبقه از دین و ملت در مملکت و معسکر او خوش و خرم زندگانی میکردند و هرگز درین باب هیچگونه پر خاش و پر زدهش با هیچکس دستور نبود؛ حال حضور خاطر و قوت حافظه اش چنان بود که در یک زمان بچندین مقاصد مختلف اشتغال می ورزید بمنشی ببرانگاشتن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید و جواب میداد و با اهل کاری در مهمات پر شاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخور خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛

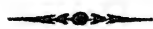
حال سیاست و تغذیه مجرمان این بود که دو صد جلا و یا تازیانه بردار همواره بر در دولت حاضر می بودند ، و هر گونه مجرم از هر طبقه که باشد یکسان سیاست کرده میشد هیچ امتیاز درین باب در میان امرای کبار و شاهزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛
از دستورات گزیده او یکی این بود که در تمامت ممالک او هر یتیم و یکس که مربی مهربان نداشت در سرکار حیدری آورده بشفت و محبت پرورده و فنون سپاهیکاری آموخته میشد و آنگاه در طبقه سپاهیان که بنام قشون یتیمانش می خواندند منسلک میگردد ؛

در زمان ارتحال او حوزه مملکت سوای محالات مفتوحه در ماک کرنا تک بر هشتاد هزار مربع میل انگریزی احتوا داشت و در ممالک محروسه او یک هزار قلعه بود هر شهر و قلعه را که تسخیر میکرد بته میسم آن و بنای حصارهای تازه فرمان میداد چنانچه ناخال اکثر قلاع زمین دوزی و کوهی پائین گهات شاهد این معنی است بعد وضع اخراجات ملکی و لشکری سه کرور روپیه سالانه از اخراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامه می گردید

جمعیت افواجش سه لک و چهل و چهار هزار میرسید ؛
 زبانی ثقات که بینندگان آن همه واقعات تا زمان حال قدم
 در دائره هستی میدارند به ثبوت پیوسته که آنقدر غرائن و دلائل
 و جواهریش بهادار خسته های طلا و نقره در خزانه میداشت که هنگام
 حساب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودند و بمن
 و پنجسیره می سخنچیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی نبواب
 غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبار و
 سلاطین پیشین و معاصر میسر شده باشد آخر چون دنیای دنی
 و فانی ننمود از اینجهان فانی در گذشت و همه اساس و اسباب
 ثروت و دولت باز پس گذاشت ؛

دیت

جهان گرد کردم نخوردم برش بر فتم چو یگانگان از سرش



نسب نامه نواب عالیجناب مغفرت مآب حیدر

علی خان بهادر ؛

نیر برج شرافت و سردری حسن بن یحیی که از اعیان
 عرب و رؤسان قریش بزور فصاحت آراسته
 و بخلیه دیانت پیراسته و جمال ظاهری باکمال باطنی فراهم

داشت بن سسی و پنج سالگی از بارگاه سلطان البربرین
 و خاقان البحرین سلطان روم بشرف عهده شریفی عربین
 شریفین زادهمالته شرفا محتناز گردید از ان دالانرا داد و گوهر خشنده درج
 ایالت محمد بن حسن و علی بن حسن بیادگار ماند علی بن حسن
 بعد از سالگی داعی اجل را الیک اجابت گفت و محمد بن حسن
 پسری خجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه
 هشتصد و هفتاد و چهار به بحرین بروی رضوان شتافت پدر
 مبرور حسن بن یحیی شریف مکّه معظمه از غم جانکاه پسر خود بعد
 یکسال ازین سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه
 هشتصد و هفتاد و پنج راهی ملک جاویدانی گشت چون این خبر وحشت
 اثر بگوش حاشیه بوسان سیر خلافت مصیر سلطان روم
 رسید فرمان قضاتو امان متضمن تعیین شریف مکّه معظمه بنام داد
 پاشا صادر گردید پاشای موصوف احمد بن محمد را با وجودیکه در ان هنگام
 پانزده سال عمر داشت و مستحق این عهده شریفه بود صغیر
 سن دانسته بجایش سید عبد الملک بن ابو عبد الله را که
 فصیح اللسان و از عمده خاندان بود شریف مکّه گردانید احمد بن محمد
 که شجاع با فرهنگ بود ازین رد داد دلتنگ شده بزودی
 عازم ملک یمن شد چندی در عدن توقف نموده بشهر
 صنعان رسیده از ملاقات داییش تنفید و در ملک زمره

متوسلانش منظوم گردید بعد چندی چون والیش از حسب و سب
 ایشان نیکو مطلع گشت و در دجا بهت و شجاعت او را بی مثل
 یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بر بست و رتق و فتق
 جمیع امورات ملکی و مالی بقبضه اختیار ایشان در داد پس از آنکه
 بیست سال برین عقد گذشت بود والی صنعا بمرض الموت
 گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که
 پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیت نمود که تا آزمان این
 ولد بر یغان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت
 از دور یغ نذارند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی
 قدم از حیطة اطاعت بیرون نه نهد الغرض بعد رحلت والی صنعا
 تاسیزده سال احمد بن محمد در انتظام مملکت داد نصرت
 و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عمده متوسلان آن
 ریاست که بظاهر دوست و در باطن تشنه خون ایشان بود
 نزد پسر والی صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان
 مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ ملال مکر گردید و سخنان
 ابله فریب در میان آورده عهد موکد در باب عهده سپه سالاری
 از وی گرفت و ذمه قتل آن نیک سیر پاک نهاد و نشاندنش
 بر سند حکومت موردیش بر خود لازم کرد و از آن روز بسازش
 سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

و ظاهراً جهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیرخواهی و اطاعت
 ییش از بیش کردن آغاز نهاد و در هر امر سعی فرادان بجای
 می آورد مگر فرصت وقت میبجست چنانچه مدت یک سال
 بدین نمط گذشت بعد از آن در سنه نهصد و یازده هجری بصلاح
 پسر والی صنعاء و ز قتل آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
 شمشیری زهر آلود همراه خود گرفته به بهانه گذراندن نذر
 خدمت ایشان رفت و از همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
 و شادان و فرحان نزد پسر والی صنعاء رفت و مابرای کشته شدن احمد
 بن محمد بیان کرده گفت که افعی کشتن و بچه اش را نگاهداشتن
 کار غرور مندان نیست باید که همین ساعت پسرش محمد بن
 احمد طلبیده و کشته و متاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
 قنبر نامی حبشی که غلام آن شهید پاکباز بود بشنید بگم نمک خوارگی
 آتش شمش چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
 تاب تحملش نمانده باریجان نامی دیگر غلام حبشی که نزدیکش
 استاده بود گفت که شرط نمک خوارگی همین است که
 بهر نوعیکه توانی زودتر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
 بغداد ببری و من هم انتقام خون ناحق مولای خود ازین بد گهر میگیرم
 و اگر زمانه مساعدت می نماید در آنجای رسیده و الا سرم فدا می
 قدم آقای خود خواهم کرد چون ریحان از آنجا روانه گردید شیخ سالم

بنجرانی جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخص شده بیرون رفت
 قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان شستی برگردنش زد که آن
 بد باطن بر بینی بنجاک افتاد بمحرد افتاد نش بر پشتش
 سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
 ببرید و خواست که خود را ازین در طه هلاکت و آریاند مگر
 همراهیانش بضرب تیغ و سنان او را پاره پاره کردند الحاصل ریگان
 نزد محمد بن احمد که در آن هنگام قدم بسن سیزده سالگی نهاده بود
 رفته از وقوع سانحه پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام او را بر اسپ
 سوار کرده و خود هم بر اسپ دیگر سوار شده از راه کوهستان
 عبور و جله نموده شهر بغداد بخانه طاهر افندی نژول کرد افندی
 مذکور اطوار سرداری از ناصیه حاش مشاهده کرده با دختر خود
 پیوندش داد و از بطن آن عقیقه سم پسر بوجود آمدند عبد الوهاب
 عبد الرزاق عبد الغنی بعد از آن محمد بن احمد بعمر هفتاد سالگی در سنه
 نهصد و شصت و هشت بمحرمی شربت مرگ از دست ساقی اجل
 نوشید عبد الوهاب مهین پور آن مبرور و خاف او سطرش
 عبد الرزاق هر دو بی اولاد بودند و پسر که بین آن مغفور که
 عبد الغنی نام داشت و با دختر آغا محمد طاهر تاجر که خدا شده بود در سنه
 یکهزار و سی بمحرمی صبح حیالش بشام ممات مبدل گشت
 و یک دختر و یک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میگردد در سنه هزار و چهل و هفت به بحری سم دختر دیک پسر حسن بن ابراهیم و انگذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقد امانتی آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دسم هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بزبانی اصاغردا کا بر آن شهر حال تمول آباد اجداد خود شنیده از ممر غیرت تهی دستی سکونت خود را در آن شهر نامناسب دانسته معه والد و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسید و بخانه متولی مرقد متبرک خوابه معین الدین چشتی قدس سره که مردی معزز و مکرم آن بقعه بود اقامت گزید متولی موصوف بملاحظه ستوده اطوارش دختر خود را بقتد نکاح او در آورد، چون آن دختر بارور گردید و مدت شش ماه ازین حمل منقضي شد ایشان بیمار شده در سنه هزار و هشتاد و پنج به بحری رحلت کردند بعد سه ماه پسری متولد شد پدر آن دختر این مولود را دلی محمد نام نهاد و پس از بلوغ بابت عمش که خدائی صورت گرفت و از بطن آن عقیقه پسری متولد شد روزی فیما بین دلی محمد و عمویش نزاعی رود داد ازین جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علی نام داشت بشهر دهلی روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهی گردید

و دار دکبر که گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بس تمیز
 رسیده و بحمیم علوم ماهر و بنیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن
 سعادتمند صبیحه سید معصوم صاحب سجاد سید محمد کیسو در از
 قدس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهللی است
 و در دیار دکهن از جهت غایت احترامش بلقب بنده نواز
 میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جادعوت حق را
 لبیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معز زوجه خود از آنجا
 نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در مشایخ پوره بنانه برادران
 زوجه خود فرد آمد پس از آن مع دابستان خود عازم کرنا تک
 بالا گهاست شده در قصبه کولار رخت اقامت انداخت و در
 چهارم فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس ددیم محمد سیوم محمد امام چهارم
 فتح محمد در سنه یک هزار و یکصد و نه بهجری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر
 کلان در تلبیت برادران کوچک کوشیده نظر پرورش
 بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا
 برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرنا تک
 پائین گهاست غرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر
 و حیدر صاحب نام داشت مع برادران و متعلقان در خانه گذاشته
 به تجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده بهجری
 از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسرمی برد پیرزاده

برهان الدین را از تنجاور طلب داشته دختر ایشان را که همیشه حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید و خواهرزاده عروس را که بسن زنان رسیده بود با امام صاحب برادر خود بعقد مناکحت بر بست و فتح محمد ستورات خود را در کولار گذاشته بمیسور شتافت و در آنجا پسری شاهباز صاحب نام متولد گشت و بعد دو سال پسری دیگر دلی محمد نام بوجود آمد و در سن دو سالگی فوت کرد و از آنجا برداشته خاطر شده معه متعلقان خود عازم بالا پور کمان گشت پس از آن در سنه یک هزار و یکصد و بیست و نه بهجری در دیوان هلی پسری سکندر طالع دارا شوکت در آن ساعت که آفتاب عالم تاب در برج حمل بود بوجود آمده و دودمان خود را منور ساخت و موسوم به حیدر شاه عرف حیدر علی گشت؛



تفسیر القاب مستطاب نواب فلك قباب خدیو رفیع الشان
منیع العنوان نواب حیدر علی خان فردوس آشیان؛

نواب بهادر

یعنی سپهبد مظفر و پر دل صفر و فیروز مند میدان رزم و جنگ رنجبر دار
راه ناموس و تنگ نیکو ماهر فنون پیکار و عرب و شیوه های
طعن و ضرب؛ و این خود لقبی بود که نواب حیدر علی خان را

کافه امام از خواص و عوام ممالک دکن بدان میخوانند ؛

نهناس

یعنی شایسته القاب نجفستہ امیر کبیر خداوند صولت و ایالت
وسطوت و بسالت ، طرازندہ سندنند جاہ و مکنت و فرازندہ
لوای دین و دولت ؛

صوبہ دار کشور سیرا ، و بادشاہ مرزدوم کترہ و کورگ ؛
سلطان حکمران ممالک چرکولی و کلیکوت کہ محتویست
بر چندین ریاست کوچین ترا دنکور و غیر آن ؛
نواب بنگلور و بالاپور و باساپتن یا بنگر ؛
مرزبان فرماندہ فرازستان و نشیبستان یعنی سلسلہ کوہستان
داد دیہ آن ؛

بہادران بہادر

و طرفدار فرمانفرمای جزائر دریای یعنی جزایر مالدیوہ کہ در حساب و شمار بیشتر
است از حیز گفتار ، و میگویند کہ عدت شان بہ دوازده ہزار می کشد ؛
و خاصگان دولت حیدری آنجناب را بنام حیدر شاہ و بہادر شاہ میخوانند ؛

سجیع نواب نامدار حیل و علی خان بہادر

بہر نغیر جہان شد فتح حیدر آشکار
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفتار

From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and Tippoo Sultan.

چون درین اوراق محمد صفات و مکارم ملکات نواب حیدر علی خان برنکاشته شد حالا اندکی از بیرحمی آن شیرصورت که با اسیران اعادی بکار می برد از کتاب اسکریس کپیوپی (یا اسیری اسکری) نوشته می شود تا خوانندگان این کتاب مولف آنرا بتهمت طرف گیری و مذهبنت یعنی بدعتگرایی و از مذمت کنار نهادن نمائی متهم نگردانند *

سپهر اسکری مینویسد که مدتی بانواع زحمت و رنج در اسیری قوم فرانسیس بسر بردیم؛ آخر کار ما اسیران انگریزی را که پانصد نفر بودیم در مختلف جهازها در نشاندند و بعد انقضای ششماه در قلعه گده لور رسیدیم؛ پس از چندی از انجا بچیلیدروم که از قلاع حصین حیدر علی خان بود نقل کرده شدیم در جاهای مختلف آنقلعه جوق جوق مردم را افتاده بل مرده دیدیم باقیماندهگان زنند را کار از گرسنگی بجائی رسیده بود که اگر استخوانی پوسیده در پلیدی افتاده میدیدند دهن شره کشاده میدیدند قوت مادرین مقام منحصر بود در برنج گنده و گوشت گاو؛ نتیجه این غذا و مکان شوره زار این بود که بسیاری از جماعه مازاری مردند و اکثر مردمان قوی جثه را دیدیم که در عرض یکساعت از بیماری تشنج اعضایی ایشان تباه و در زم میگردید؛ آنچه سبب بود که جماعه فرانسیس ما را حواله این چنین بیرحم و سنگدل نمودند نیز مقام حیرت بود که کار گزاران انگریز چرا از تحایص مادست برداشته بودند؛

ولیکن این اہمال انگریزان بسبب تباہی و بد حالی شان بود کہ
 در ہندوستان در ان مبتلا بودند؛ درین مقام قریب دو ماہ بسر بردیم
 نوزدہ نفر از میان ما با لفظ نط و سن قصد گریز کردند و گلیمی چند کہ
 با خود داشتند از ان ریسمانہا بر تافتند و در شب تار بد ستادیزان
 از بالای دیوار قلعہ فرود آمدند؛ ولیکن ندانستند کہ یکباروندہ در آخر
 نوزدہ کس روز دیگر دست بر کتف بستہ آورده شدند و شخص
 بیستم ہنگام عبور رودی غرق شد؛ لفظ نط و سن را برہنہ کردہ
 شاخ ترمہندی سخت زدند و دیگران را دست و پا بزنجیر
 بر بستند؛ و بعد دو روز بزند انخانہ استوار نقل کردہ شدیم و
 سابقہای ما را در قیود آہنین سفتند و عدد پاسداران دو چند گردانیدند
 و بعد دو ماہ از نزد حیدر علی خان حکم آمد تا ما را بہ بنگلور برند، بنا بر ان قیود
 پادشکستہ دست ہر دو کس در یک زنجیر بستند؛ و بدان
 حال نژند برہنہ پا از قلعہ روانہ شدیم نمیدانستیم کہ قضایر سرما
 چہ خواہد آورد؛ درینحال ہیچگونہ امتیاز نبود جز اینکہ منصبداران
 با ہم و سپاہیان بایکدیگر بر بستہ شدہ بودند؛ القصہ پس از
 انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور
 رسیدیم بعد سہ روز چند تن مسلمان و برہمن از اعیان قلعہ برآمدند و ما را
 در سہ زمرہ منقسم ساختند آنزمرہ کہ من در ان بودم بموضع بہرام پور
 کہ بر مسافت سہ روزہ راہ از بنگلور واقع است فرستادہ شد ناچار

با چشم های گریان و سینه بریان از هم جدا گشتیم چون در زندان
مقام معهود رسیدیم بندهای دست شکسته پارا برنجیر بستند
و تاده روز برنج گنده بخوراک ماداده پس از آن برنج را برای یعنی منده
بدل کردند و ازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند ؛ بعد سه ماه
پانزده نفر نوجوان را که من یکی از ایشان بودم برگزیدند و بند ۴ را
شکسته به بنگلور فرستادند و گفتند که در اینجا بیمار داری شما خواهد شد
چنانچه پس از سه روز بمنزل مقصود رسیدیم و با چندین نوجوانان
انگریزی دوچار شدیم که مانند ما از دیگر زندانخانه ۴ برچیده در اینجا
فرستاده شده بودند بدین هم شادمان گشتیم و چون از ما
حساب گرفتند همگی پنجاه و دو تن بودیم ؛

پس از سه روز قلعه دار ما را طلبید ، و ظاهر ا یکشتم مرحمت
بسی ما نگر یسته چند ثمر بها بخشید و اعلام نمود که حیدر علی خان
نسبت بها گمان نیک دارد و بجای فرزندانش می پندارد
بدین خبر برخی از ما متفکر و برخی غافل ماندند بعد از آن بسریرنگپتن
روانه ساختند و درین سفر خرام ما آن بود و تو شمه ما افراد آن
پس از نه روز بسریرنگپتن رسیدیم ، در میان دو دروازه قلعه تاسه
ساعت ما را نشانیدند ، تا دیر تماشاگاه مردمان بودیم و از اینجا
بسوی چوتره برده همان ملاطفت و مداراکه نسبت بها داشتند
ملوک نمودند ، ولیکن یکماه باعایت خوشحالی سپری شد

بعد از آن نزد ما جمعی از حجامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر برکشیدیم و ایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی در زی سلمانی با عمامه و سبیل
طولانی بر ما گذر کرد و بدوش مردم آزر م پیشه سلام کرده گفت
که مرا قلعه دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجزر و قهر کار معهود بعمل آورده خواهد شد
چنانچه این اندرز دوستانه او را پذیرفتاری نمودیم؛ چون اینها
کرده شد یک هفته دیگر ما را بطور خود واکنداشتن سپس چاشتگاهی همان
حجامان بادوا زده نغربلایت قوی و تاور در آمدند؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد بر ما عیان کرد که حیدر علی خان به ختان تان و باسلام آوردن
شما فرمان داده است؛ اگر چه ازین خبر هوش از سر ما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود؛ القصه معجون منشی هر یک را خورانیدند؛ پس
بوریا و چادری از برای هر یک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بوریا بنحوائیم چون اینها بعمل آمدنگه بسانان و حجامان
و آن دوازده تن تاور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کاظم را گرفته بردیگی بر نشاندند و حجام کار خود کرد؛
بر سبیل نوبت بر هر کس از ما این ماعرا گذشت
و درینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشمال باضمیمه درد که داشسیم دیدنی داشت

و تماشا کردنی شامگان بر سر سارهاینگان را متعین کردند تا عراست
ما از ستمگری و خونخوارگی موش و شتی که در آن ملک بکثرت می باشند
کرده باشند؛ پس از دو ماه که در بنحال نرشد بسر بردیم بحز و تن همه
به شمیم چون این رسوم دینی و سنن اسلامی طی شد ما را
به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون است
پایغمبر و مقرب نواب گشتیم؛

بر پر و هندگان سیر نواب حیدر علی خان مغفور و طیب و سلطان
مهرور پوشیده نمایند که آن عداوت دیرینه که این حضرات
نسبت بحماة انگریزان که در تخیل ممالک و کهن دعوی دار
سالم بل عریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه می پروردند
و آن تعذیب و تحقیر که نسبت با سیران این طبقه روا میداشتند
نه از آنمقوله است که احدی از روایان اخبار ایشان در آن
خلاف کند، روایات سطر اسکری متضمن گوناگون
محنت و عقاب و نقت و عذاب که حالی جزوی از آن
برنکاشته آمد اندکی است از آن محن و بلایای سیاه که آسرای انگریزی
در قید و بند ایشان کشیده اند و جرعه از آن تلخابه ای جانکاه که بندیان
انگریزی قدح قدح نوشیده؛ دفتر درین باب ساخته و طومار
پرداخته شده است روایت محن جیمس بر شطو که در اسیری
ده ساله ایشان کشیده فردیت از آن دفاتر غم پرداز کوه

خاراموساز، و سیاحت دوانالذکبیل و رقیست از ان اسفار
محنت بار، بسیاری ازین بیچارگان در دمنده در حالت قید و بند
بناغایت تلخکامی جان دادند و چندین ازین یکسان مسکین
بگوناگون شکنجه و عذاب کشته گشته اند؛ در اکثر جنگ و پیکار
پس از فتح و فیروزی بر مجروحان بقیة السیف کمتر ابقا میگردند
و محارب به کوهستانی که جنگ یابی شهرت دارد چندین هزار
سپاه هند وستانی و فرنگستانی از طرف انگریزان کشته و صدها
نفر از ایشان اسیر و بانواع اذیت پابز بخیر گردانیده شدند؛
و همچنین در جنگ کرنیل بریتویط که بر کنار رود کو لیرم
صورت گرفته و طیپو سلطان در ان مظفر گشته جم غفیر از طرف
انگریزان کشته شدند و بقیة السیف اسیر گشتند و بناغایت
محنت و عذاب سریر نگیتن روانه ساخته، اگر قدم
شفاعتگری موثر لالی در میان نیامدی همانا متفحسی از باقیمانده گان
جانبه گشتی همچنین در هر رزم و پیکار که فتح و فیروزی در ان
نضیب حیدریان گشتی مرحمت و ابقا بر مجروحان و زنده
ماندگان کمتر، و عقاب و تعذیب اسیران بیشتر بودی؛
با اینهمه بیرحمی و سنگدلی ایشان، آنته ر بخشایش و مرحمت
و بخشش و مکرمت از انگریزان مرحمت پرور و معدلت
گستر بعد خیر سریر نگیتن بر اولاد و اخفاء حیدر علی خان و طیپو سلطان

بعل آمده و هنوز می آید ، که بغایت ممنون و مشکور در سایه
عافیت سلطنت انگریزی با عزت و عمرت و آسایش
و آراش زندگی میکنند و بدعای ترقی جاه و دولت ابد مدت
ایشان مشغول میباشد ؛

از کتاب نشان حیدری

جلوس نمودن خدیو والاشان طیپ و سلطان بوسریو
سلطنت دکهن و لشکر کشیدن جنریل لانگ و جنریل
اسطوارط بسمت واندیو اش با دیگر کیفیات ؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس
کمال بهبوط و زوال گراید ارکان دولت و اعیان مملکت
که درین واقعه حاضر بودند چون غلام علی خان شوشتری و عبدالمجید خان
کابلی و سردار خان و اسد الله خان قندهاری و محمد علی کمیدان و
بدر الزمان خان و مهمامزاد خان و محمد رضا خان و حیدر علی بیگ و
سید حمید خان و غازیخان و ابو محمد و پورنیا دکن را در سر رشته
انتظام مهمام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواری
و خدمتگزاری به تقدیم رسانیدند و بدستوریکه در حیات نواب مرحوم
ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاری داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجهیز و تکفین صندوق نعش با عایت اخفا شباشب روانه سریر نگپتن نمودند و در گنبد رفیع البنیان در پهلوی مسجدی عالیشان در میان لال باغ که هنگام توجه نواب بیائین گهات باحداست آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و در آن زمان صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار راجد اجدامحبوس ساختند تا این راز از پزده خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت ملکه اری بالفعل شاهزاده کهمین صفدر شکوه عرف کریم شاه را بجای پدر بر سرند حکومت نشانیدند و او نیز مهمات مالکی را چنان بحال داشت که سرموی دران خلل و فتور واقع نشد چنانچه عوام و خواص لشکریان بصحت و سلامت ذات نواب مطمئن خاطر بودند و فرمان کریم شاه از بهر اطمینان کلی فوجداران و عهده داران ممالک محروسه تقدیم ماهیانه بآئین حیدری بول آورده شد و همانروز دوهزار سوار بمست نیلور و دوهزار بسوی شکرانگریز روانه کرده و مهمارز اخان با عرایض ارکان دولت متضمن اینواقعه و التماس قدم موکب دولت و اقبال علی اسرع الحال بحضور خسرو گیتی ستان طیبوسلطان که دران هنگام رونق بخش نواح کونباتور و پایلگهات بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشان پس از وقوف بر حقیقت حال اگرچه از مرزای فدویت شعار در خلوت بایمان شدید اطمینان کلی از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

ولیکن از جلوس کریم شاه بر سندی ریاست گونه تردد خاطر داشت
 بهر صورت چون بیشتر دولت و اقبال بگوشش هوش آنجوان
 بخت فرخنده فال این ند میداد ،

قطعه

همین به پای عزیزم در رکاب ای شهریار
 تا دود اندر رکاب دولت فتح و ظفر
 شاهباز از صعوه نهر اسد میندیش از عریف
 چون ترا اقبال یار است و سعادت راهبر
 بناچار ملتسم و لختوان صمیم را با جابت مقرون ساخته بصوب
 لشکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه
 بامدتقبال شتافته بزین بوسی جناب عالمیان مآب مشرف
 گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه
 آغاز سال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری آن پیرایه بخش مملکت
 بر سریر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت و ارکان
 مملکت رسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و گذرانیدند ،
 و سلطان قدر دان فراخور مراتب نیکو خدمتی و هواخواهی شان
 هر یک را بجاگاه بنوازشات شایسته نواخته بمناسب مناسبت سرفراز
 فرموده بترتیب بزم عشرت و سرور و جشن شادمانی دستور فرمان داد ؛

مثنوی

سران سپه خفل آراستند همه دست بر سینه بر خاستند
 بگفته کای شاه گردون سریر همه چاکر انیم فرمان پذیر
 مراست بر خط فرمانبری ز تو حکم کردن زما چاکری
 مترسیم از آتش و آب و خاک فدای هوا خواهیست جان پال
 چو سلطان لقب یافتی از نخست کنون تخت و تاج شهی زان تست
 پسر در جهان آن بود نیک نام که بر تر نهند از پدر چند گام
 ز رخسار چون ماه برکش نقاب نهان چند داری بابر آفتاب
 چو ایند ترا داد فر شهی بتقدیم فرمان مکن کو تهی
 سکندر صفت ملک تسخیر کن سر دشمنان زیر شمشیر کن
 بزن سکه خویش بر سیم و زر که از سکه نام شهان شد سمر
 بر جایه تاج شاهنشاهی بنه پای بر تخت فرماندهی
 بفتح و ظفر پای نه در رکاب جهانگیر شو چون بلند آفتاب
 بسی نامد از ان و گردنکشان پی خدمت تنگ بسته میان
 اگر حکم سازی بوقت و غا چو جوهر در آهن بازیم جا
 بفرمانت ای شاه مالک رقاب بدر یا بتازیم همچون حباب
 ز فرمان گریست باذر رویم نذاریم غم چون سندر رویم
 باقبالست ای سرور دین پناه رباییم از فرق کیوان کماه

خدا یار و بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
 سریر تو باد اسپهر برین سم مرکبت باد تاج زمین
 سر حاسد ان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد
 شعرای فصیح زبان و ندمای ملیح بیان در آرد از نظم و نثر نثار
 کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشته پس از
 انتضای مراسم سور و سر در سلطان معدلت نشان نظر
 بر انتظام امور مملکت برگماشته قلعه داران و عملداران
 ممالک محروسه را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی
 امیدوار و مستظهر گردانیده هر یک را بدستور سابق بکار و خدمت
 خود بحال داشت همدرین زمان سپهبد ار فرانسیس دوهزار
 مرد فرنگستانی را بسرداری مو شیر نیش بحضور لامع النور روانه کرد
 سلطان و الاشان بعد نظم امور معه شکر نصرت اثر کوچیده ساخت
 کاویری پاک از فرزند دل رایات همایون رشک افزای سپهر
 بوقامون ساخت و چون شکرانگریز بسرداری جنریل اسطوارط
 و جنریل لانگ از راه جنگل پینه بغزم مقابله سلطان بواندیو اش
 رسیده بمحرد استماع این خبر باتمامی شکر ظفر پیکر از راه دوشی مامیرو
 بدفع اعدا نهضت فرموده به فاصله سم کرده از داندیو اش
 محل نزدل جاه و جلال فرمود روز دیگر میمنه و میسر و قلب بآئین
 درست آراسته و توپخانه پیش رو داشته صف آرای جدال

و قتال گردید اگر چه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد جنگ شدند اما تعبیه افواج نظرا مواج و صف آرائی فرانسیس مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند و فردای آنروز هر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه داندیوایش را شکسته با تمامی اساس و اسباب بدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد ترواتور مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبنائی نواب مبرور که بایالت ممالک نگر دکوریال بندر و غیره از حضور نواب مغفور نامزد شده بود درینولاراه اتفاق و بیوفائی پیموده تمام قلاع آنولایت را با انگریزان سپرده خودش با توابع و اسباب و اساس بسیار و زر و جواهر بی شمار برجهماز نشسته داخل بنبئی گشت و انگریزان بران حدود تسلط شدند و فتنه جویان که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر نخوت برداشته در مقام عناد و فساد درآمد چنانچه انجی شامیا که سردار واک خانه دار السلطنت بود با قلعه داران آنجا یکدل و یکزبان شده در فکر خانه خرابی محمد دم خود در افتاده فتور عظیم برپا ساخته است و سید محمد خان داماد عبدالحکیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده و سوار جمع ساخته عهود موافقت با انگریزان مچھلیپتن در باب تسخیر کرپه بایمان موکده ساخته هنگامه و شورش دران حدود سناهماده ؛

ذکر توجه رایات ظفر آیات سلطانی باستخلاص
نگرو کوریال بنادر و غیره و غارتیده شدن جوقی از لشکر
بنبئی بدست غازیان و تقرّر صلح فیما بین سلطان
وانگریزان و انتقال محمد علی شجاع ؛

چون فتنه انگیزی ایاز و تسلط انگیزان در آنملک و بغاوت
قلعه داردارالسلطنت و غیره مسموع سلطان گردید دفع
شورش اشقیاراد وجهه همت والا نهمت ساخته
بدر الزمان خان را با هفت هزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را
باشش هزار سلحدار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده و سوار
مصحوب معین الدین بهادر سپه سالار از بهر تسکین فتنه
پایین گهاات دستور دی داده خود بدولت باتمائی فوج دریاموج
گهاات چنگم عبور کرده محمد علی شجاع را مع جمعیتش به بند و بست
دارالامارت و عزل بدخواهان و نصب فدائیان حلال نمک
پیشتر کوچانید و میر قمر الدین خان بهادر را با لشکر گران بدفع
سید محمد خان مختار کل کرده سمت کرپه رخصت فرمود و خود
باموکب اقبال از راه دیون هلی و مدگیری و صوبه سرا کوچیده چیتل
درگ را مضرب خیام زهرت اعلام ساخت و دو لختان فوجدار آنجا از راه
دولتخواهی مع توابع حاضر شده بشرف زمین بوسی مورد الطاف سلطانی

گشته از سر نو خلعت بجای یافت و از انجا ریاست سلطانی
پیش آهنگ گشته بر تو نزول برادری گهاست نگر انداخت
و محمد علی که از حضور عالی برای تنظیم دارالسلطنت رخصت
گردیده بود بر سبیل ایلغار از راه بنگلورشتافته در دامن کوچه
کری گشته بر کنار جو فرو آمده از راه گمرگ آشتی طریق مدارا پیموده
قلعه دار باغی را این پیغام فرستاد که اگر اجازت باشد یکشب
تنها بنخانه خود میروم و بملاقات مردمان خانه و فرزندان سر در
گردیده بامدادان حسب الامر سلطان و الاشان از بهرندوبست
نگر از راه کریگ میشتابم قلعه دار مذکور سخنان ابله فریب ادگوش
رضانها ده. محافظان قلعه اجازت و اگذاشتنش داد چون اد
کار بر حسب مراد دید وقت شب با جمعیت خود عبور جو نموده
و متصل دیوار قلعه سپاهیان خود را در کمینگاه و اگذاشته فرمان داد
که هرگاه من اندرون قلعه رفته کرنا بنوازم بلا توقف اندرون بیاید
و بر فصیل و برج و باره قلعه یزک بندی نماید پس خود بدرقه
پنجاه مرد دلادر اندرون دروازه قلعه رسیده کرنا بنواخت و محافظان
دروازه را مقید ساخته همراهیان خود را بر دروازه قلعه قایم گردانید
بمجرد استماع آواز کرنا کمین داران چاکلی بکار برده یکبار داخل
قلعه شده یزک بندی نمودند و شبیع دلادر پیش دستی نموده
نخانه قلعه دار و انجی شامیاد دیگر اهل شورش و بلوا در آمده ایشانرا

اسیر گردانید و بتجویز دالده ماجده سلطان بعضی را از توپ پراپند
 و شریکان انجمنی شامیارا بردار کشید و خودش را با بطوق و زنجیر
 در قفس آهنی محبوبس ساخت تا نفسی چند که از حیات
 ستعارش باقی است لذت نمک حرامی بچشد و قلعه داری
 دارالسلطنت بسید محمد خان مہمدی تفویض نموده عراست
 قلعه بزمہ اسد خان رسالہ دار کہ مرد شجاع و باتدبیر بود گذاشته
 با فوج خود از انجارا ہی شدہ پس از طی مسافت شرف
 اندوز جناب سلاطانی گشتہ حقیقت واقعہ معروض حضور
 ساخت سلطان از حقانزار بش خوشدل شدہ او را بعینیت
 پدک الماس و مالہ مردارید و خلعت سرفراز ساختہ روز دیگر فرمان
 عبور گھاٹ داد تا سپاہ ناموس پرست بزور بازوی شجاعت
 و مردانگی راہ ہی کتل را کہ افواج انگریزی باتوپ و تفنگ
 بستہ بودند گذاشتہ از جانب دیگر صعود کردہ در عقب ایشان
 رسیدہ شلک نمودند افواج مذکور بآئین خود داری یکجا جمع
 شدہ بتدرود شایان صحیح و سالم داخل قلعه گردید پس فدائیان
 سلطان کشورستان قلعه را محاصرہ کردہ مورچال قائم نمودند
 و بر شکست حصار ہست برگماشتند قضا را سنگی کہ از
 مورچال بزور باروت در قلعہ می انداختند بر مورچال قلعه کہ
 زیہ دیوارش چاہی بود افتادہ دیوار آنطرف را شکست

چنانچه آن چاه از خاک دیوار ریخته برگزیده ازین سبب قحط
آب در قلعه افتاد و بی آبی تاب از جان و قرار از دل محصوران
ر بود پس شبی قریب هزار مردم تفنگچی باد و سه هزار مزدور
و دیگر سکنه آنجا با خیمهای سی و گلی از قلعه بیرون آمده از تالابی که متصل
قلعه واقع است آب بردند فوج سلطان بر اینمخنی اطلاع یافته شب
دیگر راه تالاب بر بست باز قلعیان بدستور اذل آمده
هر چند به بردن آب خون ابرگردنده قطره زن ساعت تردد
گشتند اما از دست برق اندازان رعد صولت بعضی غرق خون
شدند و بعضی دست دیهای جرأت از آب یاس شسته
به پناه قلعه در شدند در آخر پس از جنگ دوز قلعه را تسلیم
گماشتگان سلطانی کردند و سلطان از آنجا بلا توقف ردی توجیه بجانب
کوریال بندر آورد در اثنای راه با فوج انگریز که بسرداری کرنیل
کیل که کممک قلعه نگر معرکه گران میرسید دوچار گشته
گردش گرفت سواران پالیکار را معافی اسباب غنیمت
و یغماگران و سواران را و عده دو صد روپیه عوض هراس
کشته بتاراج آن لشکر دلیر گردانید قضا را دران میدان معرکه
دو تالاب پر آب بفاصله نیم فرسنگ واقع بود و حسب الحکم
رساله های تفنگچیان و پیادگان شیر صولت و بانداران
برق نشان توپ خانه را براه تالاب ماقایم کرده با آتش

افروزي اشغال ورزیدند و سواران غارتگر را برای پریشانی
 بهیر و بنگاه بر لشکر غنیم نامزد فرموده خود بدولت با چند خواص
 و سواران خاص مشغول قرار دی گشته لکن جنریل کیمل
 تانصف النهار به دلادری تمام عرصه رزم قایم داشت آخر الامر
 بسبب قلت سرب و باروت و بی آبی سلسله جمعیت و بهادری
 آنجماعه که چهار هزار سپاه و هزار و دو صد پیاده اهل فرنگ و هفت
 ضرب توپ بود از هم گسیخته و چشم زخم عظیم بدور رسیده
 القصه سلطان جمیع اساس و سامان عرب و پیکار فوج مغرور را
 متصرف شده و جانبازان خود را بحلقه دست طلائی و پدک التماس
 و مالهای مردارید سرفراز ساخته بسرعت پیشتر کوچیده
 پاینت بندر را یک حمله گرفته سپاه دولتخواه را بر محاصره قلعه
 فرمان داد غازیان جنگ آزمادر اندک مدت با وجود موسم
 برشکال که در آن حین شدت تمام داشت مورچال شدید
 و صلابت کوچه های متعدد ساخته مشغول آتش اندازی
 به تفنگ و توپ و بان گشتند و راه دریاز آمد و شد رسد
 مسدود ساختند و اهل حصار به برج و باره هجوم آورده کوششهای
 مردانه نموده تا دو سه ماه داد جلاوت دادند آخر الامر از امتداد
 ایام محاصره و قلت اذوقه بتنگ آمده قاصدیرا بحضور روانه نموده
 امان خواسته و به پناه دامن دولت سلطان در خزیدند و هر یک

فراخور حال خود از منصب و نوکری عمده ناصیه ارادت را بنقوش
 قد ویت متجلی گردانیدند چون منگلور و بنادر و غیره بضبطا از زمان
 سلطانی در آمد موکب سلطان مظفر و مضور به سمت کورگ
 و بل مراجعت فرمود از قضایای دل گداز این جزو زمانه اینکه
 محمد علی شجاع که از فدویان خاص و حاکمزاران با اختصاص بود
 بقضای الهی ازین جهان ناگهان در گذشت و داغ حسرت
 دافوس بر دل هواخوانش داگذاشت القه بعد این واقعه
 سلطان گیتی ستان قلاع آن نواح را بدو و لتخوان سپرده و
 بدر الزمان خان را که از لشکر سید صاحب بعد جنگ کورپور
 که بجای خود مذکور خواهد شد طلب فرموده بود بنفوجداری و ایالت
 الگ نگر نامزد فرموده طرف کورگ روی توجّه آورد درین زمان
 مسطر شابرزو و کرنیل دالس بنا بر استحکام مبانی اتحاد حسب الحکم
 گورنر مدراس در حضور سلطانی آمده و در تمهید قواعد موافقت
 و مصادقت کوشیدند و زر و گوهر بسیار به نذر گذرانیدند و
 سخنان سنجیده از خاطر اشرف غبار کدورت و نزاع را
 شست و شودادند پس از توثیق مصالحه مقضی المرام معه نواب
 عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان که در دار السلطنت
 مقیم بود و دیگر اسیران اهل فرنگ مراجعت نمودند پس
 از ان قلعه داران و عمال مخالف از ممالک محروسه بر طرف

کرده شدند چون سلطان از جهت مصالحه مطمئن گردید
 عزیمت دارالسلطنت پیش نهاد اہمست ساخته نہضت
 فرمود و در حد و قلعہ بل سراپردہ خاص را با وج مہر و ماہ برا فراشت
 و آنرا بہ مظفر آباد موسوم ساختہ بہ قلعہ داری دلیر و اسپرد
 بہ ایالت اٹکای کوثر گ زین العابدین خان مہمدی را کہ دولخواہ
 خاص بود سرفراز فرمودہ در بارہ تذبذبیہ و تادیب شہرارت
 کیشان و باغیان آن نواح تا یکد فرمود و قلعہ صوبہ نشین را
 کہ پرکرہ نام داشت بہ ظفر آباد اسمی ساختہ خان موصوف را
 جہت اقامت در انقلعہ مرخص نمود و خود بدولت داخل
 دارالسلطنت گردید اکابر و اعیان دارالسلطنت از سادات
 و موالی برسم استقبال بیرون شتافتہ بہ سعادت تقبیل
 رکاب ظفر انتساب فایز گردیدہ بانواع عنایات سرفراز
 گشتند و خود بدولت بہ بند و بست ملک و لشکر و کار خانجات
 وابستہ ریاست اہمست مصروف داشتہ قواعد مراسم ملک داری
 بعنوان جدید ایجاد فرمود سابق بر این ایام در حین حیات نواب
 مرحوم اصطلاحات مقررہ سپاہیان و عرب دیپکار بردش
 فراموش بود سلطان قلم نسخ بران کشیدہ بتجویز زین العابدین
 شوشتری کہ برادر حقیقی ابوالقاسم خان المخاطب بہ میر عالم
 شوشتری نایب نواب نظام الملک بود الفاظ قواعد سپاہیان

پیارسی و ترکی موافق اسمای مندرجه فتح المجاهدین که نوشته
است مقرر فرموده شد ؛



ذکر تردد و تنگاپوی میرو معین الدین عرف سیک صاحب
سپه سالار سلطانی که در پائین گهات بود و خصوصیات
جنگ و پیکار که فیما بین آنسپه سالار و انگریز و فرانسیس
صورت گرفت و طالبیله شان سیک موصوف بعد تقرر
صلح واقع سنه یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری ؛
چون خدیو گیتی ستان متوجه نگر گردید سید صاحب در آن زمان
معه فوج خود بر جوی دالپندل مقام داشت جاسوسان خبر
رسانیدند که جنریل لانگ بهادر معه لشکر از طرف ترچناپالی
بر شتافته به تسخیر کرد و دندنگل و غیره هست برگماشته است بمحرد
اطلاع این معنی بدر الزمان خان حسب الحکم حضور معه تمامی
رساله های تفنگچیان جانباز و اتواپ برق آشوب بدفع خصم
پیشتر روانه کرده شد خود بدولت نیز عقبش با جمیع سپاه نهضت
فرمود چون خان مذکور بطریق ایلغار به ترور پاله رسید عثمان خان
قلعه دار کرد و با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و اسباب جنگ بفتوای بدلی
قلعه را حواله جنریل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپست راو
که جهت تنبیه نرآن شرارت کیش نامزد شده بودند بیامد چون جنریل

موصوف تخته در آن قلعه گذاشته از آنجا کوچیده قلعه ارداگرچی را
 محاصره کرده بواکشادش سعی نمود خان سطور بر سرس هجوم
 آورد این طرف جوی امرادتی را محل نزول معسکر خود نمود جنریل
 مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال
 پرداخته آن طرف جوی مذکور مقام کرد چون روز دیگر جمعیت
 سلطانی را ببمایه دیده بلا اندیش باز قلعه را گرد گرفته توپ
 اندازی شروع نمود خان سطور از رساله داران خود قمرالدین خان
 کابلی را مع قشونش انتخاب ساخته بامر قلعه داری و دفع خصم تاکید
 نموده بار ساله همت خان بختی در ساله بیر علی بیگ
 وقت شب روانه نمود چون هر دو در ساله دار بردانگی و جرات
 تمام بر مقتلامی انگریز زده قمرالدین خان را مع قشونش
 بتلعب رسانیده برگردیدند جنریل مذکور از رسیدن ملک
 آگاه گشته بتاکید تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان
 در عرصه شش ساعت دیوار قلعه را از یکجانب با خاک
 برابر ساخته بر قلعگیان هجوم آوردند محصوران هر چند بدافعه آن
 سعی کردند بجائی نرسید و همه شان کشته شدند و سپاه انگریز
 فتیاب گشته بعد ضبط قلعه رد بمقابله فوج خان مذکور آورد آن
 مسکین گریخته ملحق لشکر گردید بدو الزمان خان طاقت
 مقابله با سپاه انگریز در خود ندیده سمت دهاراپور شتافت

اماردشن خان در اؤ مذکور بغزم یغما گری گرداگر دآن شکر
 بودند و سید موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده
 عثمان خان قلعه دار کرد و رابا ثبات حرام نمکی بردار کشیده
 افواج بدفع شکرانگریز بسیار است در این اثنا خطی از موشر
 بهوسی سپهدارفرانسیس بدورسید متضمن اینکه تمامی شکرانگریزی
 بغزم جنگ بگود پور میرسد شما هم با جمعیت خود زود معاودت نماید تا بعد
 دفع غنیمت ما دشما بالاتفاق متوجه بند و بست آن نواح شویم پس
 سید صاحب بمحرد وصول مکتوب روشن خان و بدر الزمان خان هر دو
 سپهدار را تائیکه کرد تائیکو کوشیه نگذارند که من بعد آسیبی از سپاه خصم
 بر عیاد و سکنه آن نواح رسد و خود از راه تاتکار پاتی به تو بم سلی
 رسیده یکره مقام کرد در آن حال جاسوسان خبر رسانیدند که
 رسد و اذوقه شکرانگریز در قلعه کمر بلم آماده و همین معدودی چند
 از یز که اران نگهبان آن مقام اند بشنیدن این خبر رساله را با بندوق
 همراه خود گرفته بمحاره آن قلعه پرداخت اما وضع قلعه مذکور چنان
 بود که اطراف آن نهرهای جوی کاویری جاری و اهل حصار اگر چه
 از صدوسی زیاده نبودند اما غایت سعی در دفع اعدا بظهور
 رسانیدند سید موصوف غارتگر از فرمان داد که فردای آن روز
 مع اتواب و نزد بانهادر تاخته حصار را تسخیر نمایند و بعوض
 تهمانه داران مقتول ادا کرچی تهمانه داران انگریزی راته تیغ کشند

محصوران تاب مقاومت در خود ندیده همان شب قدری
از ساز و سامان برداشته و در بقیه آتش زده راه تر چنان پای
گرفتند ، پس سید موصوف از آنجا کوچیده بگود پور رسید و خان
سطور رساله داد اتواب بکیمک مو شیر بهوسی بقلعه
فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت البته شکر
انگریز بر کردگی جنرل اسطوار طایلغار کرده از راه پهلچری
و ناگور رسیده غربی قلعه برجوی کورت فرد آمد فرانسیس
یکهزار و پانصد سوار خود را باد از ده توپ پائین شکر انگریز
پیش قلعه داشته بود رساله های سلطانی بحکم خان سطور بردست
راست منقله فرانسیس دمه احداث نموده مقام داشتند
بعد در روز حینیکه جنرل بهادر بر کوچه که پیش رو بود وقت
شب اتواب قائم کرده ستعد آتش افروزی بود در اول
ساعت بامداد جهازی از طرف مدراس رسیده سه گلوله
جانب قلعه پرانید اهل دمه بتماشای جهاز متوجه بودند که ناگاه
از آن کوچه اتواب متواتر سدا داده شد و دشت و نهای انگریزی
بر جماعت فرانسیس و رساله های سلطانی تاخه قریب
رسیدند بوقوع این حال جمعیت فرانسیس تیار شده
توپ ها را همانجا گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور
تو پها را داگذاشته بطرف دریابگری سختند اما بهادر خان رساله دار

و ببر علی بیاب بدلاوری تمام توپ های رساله خود گرفته بر خندق
 قلعه رسیده آسودند و جماعه انگریز دمد مد را مستغرق شدند بمشاهده این
 حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد جوان فرنگ تانی خود را
 تیار ساخته بی توپ سرداری موشیر پیلس و موشیر کر میو کر نیل
 بدفع انگریز نامزد ساخت پس فرانسیسان بآئین درست
 قدم جرات در میدان رزم کشادند و سپاه انگریز که بمجموعه چهار هزار
 بودند بریزش گلوله های توپ اکثری را تلف کردند اما سرداران
 فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده کارزار سخت بظهور
 رسانیدند تا یکپاس کامل بازار پیکار گرم بود بهادران را کار
 از تفنگ گذشته با سنان دست و گریبان گشتند و از
 هر دو جانب چنان چپقلش سخت روداد که از معانیه آن
 زهره فلک آب شد و از صدمه تردد در ستانه فولاد تنان زمین
 ستوه آمده با وجود سنگدلی زمانه جفا کار برکشندگان آنهر که زار زار
 بگریست و بهرام خون آشام از بیم خون ریزی دلیران در پنجم
 حصار مینافام گریخت پس از آنکه تا دو ساعت جدال و قتال
 شدید بعمل آمد فوج انگریز تاب نیاد رده پس باشد در انخال
 قشونها کرناگی از میمنه و میسر و تاخته بازی بردند؛ پنج شش صد مردم
 که از فرانسیس زنده مانده بودند برگردیده بقاعده درآمدند و نیکه
 در شوکت دم سادات با فلک میزد از قاعده بعزم مدافعه خصم برآمد

درین اثنا سپاه انگریز بفردگاه معاودت نموده جنگ بر فردا بازداشت و جمعیت فرانسیس قریب قلعه قیام. درزید و بعد دو روز هنگامیکه انگریزان در دفع خصم و فرانسیمان در عزم مدافعه ایشان تردد مینمودند صلح خبر که فیما بین انگریز و فرانسیس در ولایت قرار یافته بود رسید نزاع و پرخاش از میان برخاست و سرداران هر دو طرف بر یک میز به اکل و شرب پرداختند و همان زمان بمعرفت فرانسیس و صوابدید محمد علی خان فیما بین سلطان و انگریز عهد و پیمان مصالحت مضبوط گردید القصه بدر الزمان خان و سید صاحب هر دو متوجه تردادی شدند و بعد تقرر صلح به اجازت سردار فرانسیس پیشتر کویچده حدود پلپور را مضرب خیام ساختند؛ همدرین اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پائین گهاٹ و غیره با انگریزان و معاودت کردن از ان بسید موصوف عزاصدار یافت بموجب فرمان قضا بریان همه قلعه داران و عالمان را از اطراف آن ملک جمع کرده بعضی قلاع کوہی و زمین دوزی را مع شہر پناه صوبہ آرکات کہ از سر نومرست شدہ بوجہ شکستہ با تمامی سپاہ و حشم بحضور سلطان فائز گردیدند و همدرین ایام کنایت شعاری میر محمد صادق کہ در کوتوالی آرکات بظہور رسانیدہ بود منظور نظر کیسبیا اثر گشتہ عہدہ دیوانی برد مقرر گردید

و همدرین اثنا خطوط کار پرداز پونه و ناظم حیدر آباد ششمن مبارکباد
جلوس با جواهر گران بهار سید ؛



ذکر تسخیر کوه نرکوند و شوارت راجه بنکور و متعین
شدن قشون ها و استیصال وی و مرقت یافتن رحمان گره
در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری ؛

اخبار نگاران ساحل جوی تنب بمهر را معروض داشتند که
اکثر باجگزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده دست
تطاؤل و بیداد بر کافه عباد دراز کرده اند و حاکم نرکونده ابواب مکر
و غدر بر روی رعایا کشاده و مبلغ پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان
درگاه نکرده و بر قلعه سدم که داخل سرکار گرم کنده است در تاخته
دات متعلقه آرا غارت کرده و اکثری را جلم شهادت نوشانیده
است در اجه مدن پل نیز با او موافق گشته با اجتماع این اخبار شعله
غضب اطانی مانتهب شده و راهبیت و آسودگی رعایا را
بر ذمت است لازم دانسته همان زمان سید غنار را مع قشونش
بدریافت حقیقت حال بدان سمت رخصت فرمود
سپهدار مذکور در آن حدود رسیده دریافت که ان شوارت
کیش باغوائی بر سر ام ناظم مرچ هوس ریاست مابین جوی کشتنا
و تنب بمهر را در سردار و دو خبر نزول فوج ظفر موج شنیده بعزم

جنگ متعدد شده است چون سپهبد ار مذکور صورت
واقع را بعرض حضور پرداخت بران الدین خان سپه سالار بانجهرار
سوار خوتخوار معه سه قشون شجاعت مشحون تسخیر کوه
واسیر کردن آن طاغی دستوری یافته و شیخ عمر سپهبد ار معه
دو قشون و دو هزار ساه و شش ضرب توپ با اتصال
راجه بنکور و مدن پلي و دیون هلي راهی شده و بسرحد بنکور رسیده
به بند و نصیحت ادر را بجاده اطاعت رهنمون فرمود اما آن شقی
بقدم مخالفت پیش آمده باد و از ده هزار پیاده سر راهش گرفته
متعدد رزم گردید و در روز در سواد رام سمندر م که سرحد او بود
آویزش سخت روداد اما هر روز غازیان سلطانی بضر ب تیر
و تفنگ و شمشیر آبدار سرد سینه کفار چاک می نمودند آخر الامر
سپهبد ار شجاعت آثار بضر ب شمشیر سر آن سر کرده اشقیار را
از تن جدا کرد از مشاهده آن حال جماعه کفار رو بفرار نهاده کو مچه
پھوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم است پناه گاه خود ساختند
عساکر مضوره در قتل و غارت آن دیار کوشیده قلعه رام سمندر م را
تسخیر کرده و بطرف پھوی کنده روی توجه آورده در عرض پنجره
آنها مفتوح گردانید و راجه آنحد و که چاک را بل نام داشت بمجد
استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعه بنکور را بدلیران
سلطانی سپرده بقله کوه اول پلي که محاط است بجنگلی کثیف پناه

گرفته چهار هزار پیاده بترار فراهم ساخت سپهدار مذکور اولاً
 بمحاصره قلعه بنکوره پرداخته بضرر توپ و عد آشوب حصار قلعه
 بشکست و قلعه را بامینان کار گزار سپرده بر تسخیر کوه مذکور
 همت گماشت از آنجا که تراکم اشجار مانع عبور غازیان بود سپاه
 دشمن سد راه ایشان شده آماده جنگ شد سپهدار موصوف
 تا یک ماه سعی موفور بظهور رسانید اما شاهد مراد رخ نه نمود
 بناچار بحضور عرضداشت نموده کمک درخواست امام خان کابلی
 سپهدار مع قشون خود بامدادی رسید پس هر دو سپهدار بر همنامی
 سکنه آن نواح از دو طرف جنگ کنان در بیابان غزیده
 در عرصه هفتاد روز قلعه کوه را بتصرف خود در آورند راجه بامعدودی چند
 بعد و چطور فرار نموده خود را از سطوت افواج سلطانی و ارئیند و هر دو
 سپهدار سالما و غنامراجعیت نموده بمحاذات باطبوسی
 استبعاد یافتند و سایر غنایم و فیل داشت بر بنظر همایون در آورده
 مورد عنایات و نوازشات سلطانی گشتند؛



ذکر انفتاح کوه ترکمنده بزور بازوی میرومقرالدین خان و
 حضور طلب شدنش باد دیگر وقایع سنه یکی هزار و یکصد
 و نود و هشت هجری؛

چون بران الدین خان سپه سالار از حضور مرخص گردیده در حدود

و هار آرد آرد بسید غفار ملحق شده در حدود کوه ترکنده مضرب خیام
 فرموده حاکم آنرا پیغام داد که اگر هوا می ملک داری در سر داشته
 باشد کوه را حواله قلعه دار سلطان نماید تا از سر نو ملک و دولت
 بروی ارزانی داشته شود چون از آن کوهستانی جواب درشت
 شنید فرمان داد تا پسران و دو تنخواه سید حمید و سید غفار بدلاوری
 تمام پیش دستی بکار برده کوه را نقطه وار در میان گرفته بتوپ
 و بندوق بشکست حصار اشغال نمودند حاکم آنجا شبی قابو
 یافته شبخون زده صلابت خان بخشی را باد و صد سوار شربت
 مرگ چشانید و ساعی سپهر از آن شجاعت تو امان از
 پیش نرفت و انگاه ترددات شایسته بعمل آورده مورچال
 تپای حصار رسانیدند اکنون حاکم مذکور هراسان شده از ناظم مرچ
 و کار برد از پونه مدد طلبید ، ناظم مذکور پنج هزار سوار باعانت او فرستاد
 و سواران مذکور برکنار رودی که در عین طغیان بود مقام کرده انتظار
 آن ده هزار سوار که از پونه بکمک می آمدند میکشیدند سپه سالار
 این حال را معروض حضور بخت منشور لامع النور بنام قمرالدین
 خان متضمن کوچید نش معیه جمعیت خود بداد آن سپه سالار و تنبیه
 غنیمت و تسخیر کوه ترکنده شرف نفاذ یافت مخفی نماند که درینولا
 سید محمد داماد حلیم خان حاکم کرپه انتها از فرصت نموده با جمعیت
 پانصد سوار و دو هزار پیاده بانگ ریزان محلهای بندر در ساخته یک پلتن

و دو غرب توپ از ایشان گرفته بعزم استخلاص حدود کمره
 و تسخیر قلعهجات آن نواح همت برگماشته بر جناح استعجال
 نهضت نموده قتل و غارت کنان به بدوایل رسید و در آن زمان
 که یزکد اران سه کار را که در قلعه بدوایل بودند بانعام زر خوشدل
 ساخته بصوابدید ایشان جوقی از ملازمان خود را در آن قلعه
 فرستاده رهگرای کمره شد قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری
 یافته وارد آن نواح گردید ستیزه آویز سخت بین الفریقین
 از صبح تا دوپاس رسد داد آخر خان مذکور بفریب دادن اعدا
 با سپاه خود از پیش غنیم در جنگلی که پیش آن تالابی پر آب بود
 و کواچه در وسط او پنهان گشته فرصت وقت نگاه میداشت
 سید مذکور بفتح مظنون خود نازان شده همانجا مضرب خیام لشکر خود
 ساخت و سردار انگریز هم خاطر خود از وسوسه ترود غنیم خالی کرده
 عقب آنجماعه آر مید و حینیکه سواران سید مذکور بی سلاح
 از بهر نوشانیدن آب اسپانرا بر تالاب آمده بودند فرصت
 وقت غنیمت شمرده سواران خان دلادر بر سه غنیم ریختند
 اکثری از آنجماعه بطرف لشکر خود گریختند و غلامه آمد آمد برداشتند
 سواران خان دلادر پاشنه کوب رسیده ایشانرا پایمال
 سم ستوران ساختند چنانچه احدی از ان معرکه جان بر نشد
 اما سید مستور و سردار انگریزان با هزاران محنت از ان مملکه

برآمده جان سلامت بردند خان ظفر مند قلمچه بدیل و کهمم را
 بضبط خود در آورده مستعد گوشمال اعدا گردید. بمجدد رسیدن منشور
 همایون با چهار هزار سوار خوشخوار رود کشتنار عبور نموده یک
 شب بخون لشکر مرهتّه را در بحر خون غرق ساخت و اکثر ایشان را
 اسیر کرده مظفر منصور عازم کوه گردید و شیخ امام سپهدار خود را
 بکماک سید غفار فرستاد چون حاکم کوه از رسیدن سردار
 و شکست مرهتّه خبردار گردید کمر همتش بر شکست و پیغام
 صلح و سپردن قلعه به خان مذکور فرستاد و ادفدای آن حاکم کوه را
 قولنامه بصحابت سید حمید و حیدر علی بیگ رساله دار فرستاد
 و از کوه فرود آورده معه عیال و اطفالش مقیم ساخته به بدرقه قشون
 احمد بیگ و مرزای مذکور بحضور روانه کرد و حکومت کوه
 بدست دولتخواهی امین و اسپرد؛



ذکر مخالفت باغیان کو ترک و توجه رایات ظفر آیات
 سلطان گیتی ستان به تنبیه اعدا و شرارت کیشان آن نواح
 و اسیر آملان هشتاد هزار مرد و زن معه دیگر کیفیات که
 در سنه یک هزار و یکصد و نود و هشت هجری واقع شده؛
 چون زمین العابدین خان مهدوی فوجدار کو رگ از جهت قدامت
 مختار کل شده جمیع ممالک محروسه برهم ساخته مهمات را

بر حسب هوای خود انجام میداد و دست شهوت پرستی
بر ناموس رعایا دراز کرده . بحجر زنان خوب و را هم . بستر خود می ساخت
بمشاهده این اعمال ناشایسته تمامی اهل کورگ مستعد جنگ
شدند و محموتی نایر در نگار کار پردازان راجه آنجا همه رعایا را
فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال
بر محصوران چنان تنگ ساختند که از قلعه بیرون آمدن بمحال نبود
خان مذکور از کرده خود پشیمان گشته جاسوسی را مع عریضه
متضمن حقیقت حال بحضور روانه ساخت سلطان گیتی
ستان . بمجد مطالعه عریضه بسزای اهل کورگ فرمان داد تا
اعلام ببری و خیمه زنگارگون در سواد سلطان پنبینه برافراشتند
و زمین العابدین شوشتری سپهدار را مع قشونش
بارسد موفور و دوهزار پیاده احشام نصرت انجام بدانصوب
روانه ساخت و ارشاد فرمود که بلا توقف داخل قلعه ظفر آباد شده
شرارت کیشان را تنبیه نمایند چون سپهدار مذکور تا در دازه
گهات رسید مردمان باقی از اطراف هجوم کرده به تیر
و تفنگ حواس او را منتشر ساختند چون ادگایی جنگ مردان
نیاز موده و عمر خود را بنزد و نعمت صرف کرده بود همت در باخته
در سداپور شهر بند گردید هر چند رساله داران و سپاهیان همراهش
ترغیبش به پیش رفتن می نمودند اما سپهدار هول زده عارضه

نپ و لرزه و پیچش را بهانه ساخته قدمی پیشتر نگذاشت
چون این معنی معروض حضور گردید بر جبین و بدولی او نفرینها کرد و
بعد دو هفته سلطان دادگستر با جمعیست بیست هزار بار و دوازده هزار
سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه
سنه مذکور با شوکت و حشمت تمام بآن حدود نهضت فرمود
چون رایات سلطانی مقابل خار بند کورگ نزل نمود خود بدولت
بایادگان و قشونها با سامان جنگ چون شیر غران و هزار برریان
قدم میمنت شیم در آن دشت هولناک نهاد ؛

بیت

پته گویم زاد صاف دشت عجیب بلرزد قلم از هجوم نهیب
تراکم نیستان چون زلف سلسل زنگیان و نشیب و فراز
آن سرزمین چون اتمت ارباب سخا و بخیل نامموار
و پست و بلند و شاخهای اشجار بلند مثل ساگووان و صندل
درال سفید و عود خام و غیره از طوبی سر رفعت برافراشته بود
و گیاه فلفل گرد دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده
و از کثرت زار هیل مانند کثرت از جو و گندم اطراف کوه و دشت
سربزگشته و درختان دارچینی چون طارم فلک سایه بر زمین
و رافکنده و ثمرات گوناگون با عستان در کام جان چاشنی شبیه

و شکر داشته انهار در آن سرزمین همیشه جاری و آبشار و حوضها
 و آبگیرها در اثنای راه لیل و نهار روان و گلکهای رنگارنگ تخته تخته
 هر سو شگفته و فیلان کوه پیکر چون جاموشان دشت پیما
 گردیده و بچه های اخیال چون طفلان حبشیان با بوی گل غرطوم با هم
 در شط و بازی عمارات آن دیار زیر کوهی و دانه درون اشجار
 واقع و پیرامونش حصار استوار و در میانش باغخانه و حجره های
 بسیار و خندق عمیق از برای حفاظت گردخانه ها که اکثر اوقات
 از دست برد فیلان غراب و تاراج میگردد و کنده می باشد ذکور
 بلند بالا و خوب رو و لباس شان پیراهنی گنده و دو دخته از گلو تا شالنگ
 و ستاره سیاه بر میان بسته و کلاه چرم بر سر نهاده اما همگی سپاه
 پیشه و امی تفنگ فتیله دار ساپوری پهنادر از میان
 آویخته دارند و انان با حسن و لطافت جمال رشک مهوشان
 چین و چگل در سرد بالائی و سیم تنی و خوبی لب و لجه محسود خوبان
 ترک و تاجیک در آن ریاض رشک جنان مانند خوران
 میخراشد اما همه از حسن پیرایه عاری همین یک پارچه شش
 دستی از ناف تا زانو و دستاره و دستی بر سینه می بندند
 مردان آن نواح خنک و سرد و زنان نسبت بردان
 بد لکرمی و تیز طبعی معروف در مذهب ایشان جایز است
 که اگر در یکخانه چهار برادر بوده باشند همین یک کس از ایشان

که خدا گردد و دیگران باز نشم هم بستر شوند چون نواب
 مرحوم بران مرزبوم تسلط شد این رسم پوچ از میان برداشت
 و اکثر زنان آن قوم را بزور گرفته بلشکریان خود بخشید برودت سرما
 دران دیار بحدیست که هر روز آفتاب با آن تابش و حرارت
 همواره لحاف ابر بردوش میدارد و هر شام ماه سریع السیر
 باندیشم سرما در بارانی نیلگون سرد تن میپوشد این شدت
 برودت که مرقوم گردید برودت موسم تابستان است
 هنگام زمستان جوانان تیر قامت گرم دم از دست برد سرما
 برنگ حلقه کمان پابینه کشیده در حجره تنگ میخوابند
 تا مدت شاه مردمان آن نواح از پاتا سرجامه گلیم پوشیده
 از دقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت
 میکنند کثرت زلوحه بدست که چون بلخ برجسته بر تن آدم
 و دواب می چسبند و سخت ایذا ب مردم میرساند از دران
 دماران مردم ربا و عقارب زهر بار که جانداران از سوزش
 نیش ایشان بغور جان میدهند دران دیار بسیارند و چون
 مور و بلخ یسما را القمه چون سلطان دین پناه دران از راه
 تنگ عبور کرده اینطرف در دازه خار بند که رن مندل نام داشت
 مضرب خیام ساخت و روز دیگر دو سپهدار را فرمان داد
 تا معه قشونها بر دوازه مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش

آن خندق عمیق حفر کرده اطرافش دیوار کشیده بودند حمله کرده جنگ آغاز کردند اما اهل شرک اکثر غازیان را مجروح و مقتول کردند اینده سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذار باد و باران دشوار بود گذشته خلقی بسیار از مشرکان را بدر البوار فرستاد از یکطرف قشون فرنگستانی بسرکردگی مو شیر لالی در ساله های اسد اللہی (یعنی چیلہ های که پرورش ساخته نواب مرحوم بودند شاه دین پناه ایشا را بقتب اسد اللہی ممتاز ساخته بود) از باب ضلال را طعمہ نهننگ تفنگ و مسان ساختند و از یکطرف پیادگان جاو دار شجاعت تمام اعدا را بر سر نیزه برداشته سرنگون به قعر جهنم در انداختند و هزار کفار را بزور مردی با سیری آوردند چون سلطان بر اعدا ظفر یافت بیشتر کوچیمہ بر سواد ہلکلی بار مقام فرمود سپاہ سلطانی برخوشحال پور تاخت و غارت نموده جمع کثیر را از اهل ضلال با زنان و فرزندان اسیر کردند حسب الحکم حضور چہار سالہ سپاہ با اذوقہ و ساز و سامان جنگ بقلعہ ظفر آباد روانہ شد و خود بدولت پانزدہم ماہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و نود و نہ ہجری از ان راہ نہضت فرمود کہ امرا و خوانین بموجب فرمان قضا عریان پیشتر رفتہ جنگل ویشہ آرا بہ تیشہ و تبر ہر روز قریب دو کردہ بریدہ و سوختہ در عرصہ قلیل کار بر اہل یشہ تنگ نمودہ بودند و از پیادگان

بمحاربه دوسه هزار نفر از ایشان تاف کرده و بعد طی منازل شرقي
 آنقاعه مضرب خیمه و خرگاه ساخت چون کفار حال تباه خود
 مشاهده کردند و قوت مجاوله با لشکر اسلام در خود ندیدند
 بکوهستان و جنگل کثیف پناه گرفتند سلطان شکری گمران
 به قصد گوشمال کفار و تسخیر آن ولایت نامزد فرمود چنانچه
 موشیرلالی را بطرف کوه الاهی از بهر اطفای شراره شرارت
 کیشان و قشون شوشتري را بادیگر قشون بادراری
 حسن علی خان بخشی بطرف عقرب تار و غیره روانه نمود
 و میر محمد محمود و امام خان بخاری و غیره را بجانب تهل کادیری
 و خوشحال پور مرخص ساخت و دوسه ماه خود بدولت همانجا
 مقام فرمود پس بخشی مذکور بر باغیان تاخت آورده هشت
 هزار مرد و زن اسیر کرد و موشیرلالی نیز از اطراف کوه سطور
 انبوه کثیر چون ریه گو سفند و گاد فرایم ساخته بحضور معاودت نمود
 پس از آن سلطان پشتر نهضت فرموده جنوبی کوه تهل کادیری
 که منبع رود کادیری بر بالای آنست رایست نصرت آیت
 برافراخته سپاه منصور را به تنبیه باغیان پشتر کو چانید تا سپهداران
 شجاعت پیشم از اطراف و جوانب هجوم کرده اهل
 ضلال را که نسل فساد ایشان منقطع کردن صلاح دولت خود
 دانسته بودند بکوشش نمایان جوق جوق گرفته آوردند در عرصه

هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مرد بازن و بچه اسیر گشتند
 و سرداران کفار بدست سعي موشيرالاي برکوه الاجي دستگیر
 شدند و ديگر سرکشان در حلقه قُدويت درآمد سلطان والا شان
 بعه بند بست آنجا و تيار ي چند قلعه جو بهما که لکتر لوت گویند
 بغراغت خاطر از راه سد ابور مظفر و منصور بدار السلطنت
 معاودت فرمود مموتي ناير کار پرداز در عرصه قُريب در گنشت
 درنگا ناير بدست سلطان دين پناه شرف بشف اسلام
 و مختون گردید و موسوم گشت. شيخ احمد و بعهد رساله داري
 سر فراز شده بجای فرزند پرورش يافت و بديا بانو حاکمه کنيار تور
 که از قوم باپام است بر سواد تھل کاديري بشرف ملازمت
 فايز شده مبالغ پيشکش دو ساله معافيا ل کوه شکوه داسپان
 و ديگر تحاييف نذر گذرانیده سرغرد باخلع شاهانه مرخص گشت
 چون سلطان بدار السلطنت رسيد از اسيران اهل
 کوزرگ که همه را سلمان کرده بالقاب احمد ي خوانده بود رساله
 ساخته بتر بیت شان رساله داران قدیم را تعين فرموده چنانچه
 سرداران مذکور باندک سعي بتر بیت ايشان پرداخته بقواعد
 جنگ واقف ساختند هدرين اوقات سلطان جهان پناه
 پدک های طلا و مَرصع سرداران جیش و عسکر اسدالکهي و احمد ي
 عطا فرمود لباس آنردم از قسم يار چه بهري بود که به اختراع تازه بافانیده

ایشان را پوشانید و از ملازمان شش هفت هزار مردم از قوم
شیخ و سید منتخب فرموده برای آبادی شهر کورگ روانه فرمود
تا در آن شهر سکنا گیرند ؛



ذکر اشک و کشتی مرهتته و ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر
ممالک خداداد و مفتوح کردن شان چند قلعه آن نواح و
متوجه شدن سلطان گیتیستان بدفع اعدا از راه دهنوی
و افتتاح آن در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری ؛
نانا پهر نویس بانظام علی خان یکمل دیکر بان شده بغرام آردن
سپهبداران افواج پرداخت چون در اندک مدت تمامی
امیران پونه با سپاه جمع شدند نظام علی خان با شیرالهاک و سیف
جنگ و تیغ جنگ و غیره با چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده از
حیدر آباد کوشیده بطرف قلعه بادامی که سرحد سلطانی بود نهضت فرمود
و نانا پهر نویس با ششاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ بهمانجا رسید و هر دو امیر متفق گشته به تسخیر
قلاع آن نواح دست بر گماشتند و قلعه بادامی را که قلعه دارش
مردی پردل بود محاصره کردند افواج شان به تیاری مورچال از بهر
شکست دمار اشتغال ورزیدند و بعد اتمام هزاران مردان کار و
انتضای ایام نه ماه برگرفتند پس از آن از بهر اعداد رسد دیگر سامان

جنگی، هماغس کونت ورزیده امیران خود را به مفتوح ساختن دیگر
 قلعات و ضبط قصبات بهر ناحیه مرخص کردند و ایشان قلعه دهار و ار
 و جالی هبل را. تنظیم قلعہ دار هر دو حصار که حیدر بخش نام
 داشت بسی هزار رویه در قبضه خود در آوردند و قلعه دار ناسپاسگزار
 معه احوال و انتقال به پونه رفت و نیز قلعه کچن گده و نو لکنده
 و نر کونده و تمامت مرز و بوم آن طرف جوی تنب بحد رار اقلعه
 داران نمک عرام بامید نوکری عمده و قدری زر نقد حواله ایشان
 نمودند و راجگان آن نواح مثل راجه سرهشی و دمل و کنک گیری
 و آئی کنده بی بایشان در ساختن چون جاسوسان این خبر معروض
 حضور ساختند و امراد خوانین و دولخواه بدافعہ اعادی ترغیب کردند اعلیٰ
 حضرت با جماع سپاه داد و ات حرب و پیکار فرمان داده از
 دارالطننت بتاریخ ششم شهر شعبان المعظم سنه مزبور
 بالشکر جرار و توپخانه بیست و سه بندوق بنگلور نهضت فرمود و
 چون در ان مقام رسید با حضار راجگان فرمان داد تا با سامان جنگی و اذوقه
 لشکر بمعافی پیشکش تا انتظام ایام مجادله با غنیمت فرمان داد
 و راجگان اطراف رای درگ و چیتل درگ و هرین هلی و غیره
 با جمعیت شایسته حاضر شدند الغرض بعد انقضای لیله القدر
 از تقسیم ماهیانه تمام لشکریان فارغ گشته اسباب لشکر
 و غیره بحر است پور نیادیوان گذاشته بریده بایا بغار پیشتر کوچید:

بر سواد کنگلی یک شب نزول نموده بمحرم میدان صبح در ظاهر کوه های ادهونی
 بهر اذل شکر رسید و ناظم ادهونی که نواب مهابت جنگ
 خلف نواب بسالت جنگ داماد نظام علی خان بایالت آنجا
 نامزد بود چون از ورود عا کر مضموره وقوف یافت هراسان
 شده اسد علی خان دیوان خود را به بهانه عرض داشتن پیام
 صلح روانه حضور ساخت و درین فرصت اسباب خود را معزانه
 بر کوه رسانید چون دکیل حاضر حضور گشته پیام ناظم ادا کرد سلطان
 بزبان مبارک ارشاد فرمود ما را با شما هیچ عناد نیست اما چونکه
 نواب صاحب بی موجب با ما عداوت و دشمنی پیدا کرده
 و بامر هتّه متفق گشته در مقام استیصال این دولت شده است
 و پاسبان دین و اسلام گذاشته با خصم قدیم این دولت در ساخته
 و بر دیار سلیمان مستولی گشته کار بجای رسانیده که عبده او ثان
 در مابعد و ما کن اهل اسلام آتش زده و غارت ساخته
 علم شور و شر در ولایت خداداد بر افراشته اند صلاح آنست که ما و شما
 سر رشته یگانگی را مستحکم ساخته بر دیار پونه شکر کشیم و از بهر
 تقویت دین متین و خشنودی خداداد امنیت خلق اند کمر غزا
 و جهاد بر میان جان بندیم چون ناظم موصوف بر ارشادات
 حضور کار بند نگردید و بر جنگ مستعد گشت بنابر عبرت و اظهار
 رعب فردای آن روز فرمان داد تا سپهبدان حمله کرده

شهر را بظبط آورده بخاروب غارت پاک برفتند و چون ناظم آنجا راه آشتی نه پیمود از هر دو جانب آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور و داروغه آتش خانه روی توجه به تسخیر آنحصار گردون آثار آوردند و مرکزدار در میان گرفته باستعمال آلات قلعه کشائی چون توپ و منجنیق اشتغال نمودند اما هرگز اراده تسخیر آن قلعه در دل رحمت منزل سلطان نبود؛ بلکه مطلق نظر فیض گسترش آن بود که چون صبیّه نواب نظام الدوله در قلعه جاداردانعلاب که نواب موصوف باسمع خبر محاصره پیاس ناموس صالح نماید پس بمحاصره قلعه فرمان داد چون بامدادان سپاه منصور حمله کرده دوازده قلعه شلک زمان رسیدند و دیدند که در دوازده قلعه کشاده و قلعه گیان بخوف جان برادر بمجموع آورده و ترس محارب به غازیان شیر صولت برمحصوران مستول گشته بمشاهده این حال بعضی امرای دولت به حضور عرض کردند که برای مفتوح کردن این حصار وقت همین است اگر حکم شود قلعه به ضبط خود آورده مهابت جنگ را بحضور حاضر سازیم درستم جنگ و موشیرالای فرانسیس نیز مکرر عرض نمودند سلطان اغماض نموده فرمود که هرگز برین کار اقدام ننمایند انشاء الله تعالی تا فردا پس فردا کلید فتح خود بدست ما خواهد آمد را قتم سطور هم در آن معرکه حاضر بود القاص بعد دو بهر روز حاکم محصور به بند و بست

قلعه فرمان داد تا ملازمانش که هفت هزار مردم بودند عهد قلعہ داری
 بزمه خود گرفته بدافع حملات سپاه منصور مشغول گردیدند چون ناظم
 حیدر آباد بر این معنی وقوف یافت بانغایت اضطراب کار پرداز
 پونه را ازین معنی آگاه ساخت و با امیران خود درین باب
 مشاورت کرد بعضی از عقلمای ایشان گفتند که چون قلعه سرحد
 باداعی که چندان استحکام نداشت بمحیی نه ماه و آن نیز بطریق
 مصالحه مفتوح گردید و تا مدت یکسال هیچگونه بندوبست واقعی
 آن صورت نداشت ازین مهم چه طرف توان بر بست
 چون سلطانین در غیبت بادشاه خود در محاربه قصور نمیکردند در حضورش
 چه مساعی که بظهور نخواهند رسانید آنست که چند سپهبدار
 را با فوج شایسته بتجربیه بممالک سلطان نامزد فرموده هر دو
 امیر کبیر بدرالریاست خود مراجعت فرمایند چون رای مذکور
 پسندیده ایشان افتاد ناظم حیدر آباد مشیرالملک و تیغ جنگ و سیف
 جنگ را بالیشکر گران بکمک ادهونی نامزد ساخت و کار پرداز پونه
 حسنت را دهلوی و کمر و پسر ام ناظم مزچ و هری پندت و غیره
 را باد دیگر امراد تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت امیران حیدر آباد
 و تاراج ولایات سلطان دستوری داده هر دو امیر به بهانه کس
 مزاج بدرالریاست خود معاودت کردند سلطان باستماع این خبر
 بر تسخیر قلعه ادهونی تاکید فرمود و سرکردگان لشکر تاییست روز در

کشایش قلعه و شکست حصارش دست و پا زدند ولیکن چون آن حصار بنا نهاده عادل شاه بدان استحکام و حصانت ساخته شده بود که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن خاک ریزش نمی نشست شاهد مراد رخ نه نمود بعد از آن حسب الحکم سلطانی شیران بیستم شجاعت از طرف مقبره بسالت جنگ رسید صاحب و قطب الدین خان و دولت رای از طرف دروازه تنبل و مو شیر لالی و امام خان سپهبد از بالای کوه باجموم آوردند حسین خان و محمد حلیم نزد بانهار است کرده آهنگ تسخیر حصار کردند مردم حصار بدافعه شان پرداخته خلقی کثیر را ته تیغ کشیدند زیرا که نزد بانها از بلندی حصار کمی کرد سپاه منصور اگر چه نزد بانها بر حصار نهاده بدستادیز طناب بلارفتند اما فتیاب نشدند ازین معنی غبار که درت بر خاطر اشرف نشست تا چند روز دیگر سپاه منصور را بجز بر فروختن آتش پیکار کاری دیگر نبود و از صبح تا شام نایره جدال التهاب میداشت و در آن زمان که نزد بانهای بلند و مستحکم بهر سائیده باطناب و کمند مستعد یورش گردیدند شیر جنگ و سیف جنگ معه لشکر مرهته بکمک قلعه دار رسیدند سلطان بدر یافت این خبر از انجا حرکت نموده کواستان نگر را خیمه گاه ساخت و اطراف و جوانب آنرا بطلایه مضبوط کرده مستعد رزم گشت بعد دو روز فیما بین طلایه داران سلطانی

و مرهه آویزشش سخت روداده بسبب نا تجربه کاری حیدر
 حسین بخشی سلحّار که با مقصد سوار غاز بخان از راه خود پسندی
 بر لشکر ده هزار سوار مرهه در تاخته بود تا بمحارب انبوه کثیر نیارده
 هزیمت خورد اما غاز بخان با همان جمعیت که حاضر داشت میدان
 جنگ را قایم داشته تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت داده
 آخر زخمهای کاری خورده از معرکه برگشت اهل غنیمت تعاقبش کرده
 چند کس را از رفیقانش بقتل رسانیدند و دو صدر اسب
 معه سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قادر خان رساله دار با سواران
 در تاخته هفتاد سوار رساله خودش و پنجاه سوار غنیمت بدست آورده
 بحضور رسید و همدرین زد و خورد وی محمد و مناجود هری دو زنجیر فیل
 و هشت مهار شتر و پنجاه اسب غارت کرده از لشکر
 نواب آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتمامی سپاه کوس جنگ
 نواخته چنان پاشنه کوب در رسید و اتواپ سر کرد که طلایه داران
 از کمال جبن و هراس در معسکر خود در غریدند و هر دو لشکر هزیمت
 خورده بقلاع پناه گرفتند و باز روی بمیدان معرکه نیاروند آنگاه سلطان
 و قشون ظفر مشحون را بمقابله اعدا گذاشته بنزد گاه معاودت
 نمود و فرمای آوردن شیر و غیره حاکم آنجا را معه زنان و سامان ضروری
 بقلاع را بمپور بردند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند همان
 زمان میر صادق را با جمعیت شایسته بضبط قلعه رخصت فرمود

میر مذکور قلعه و حویلی خاص ناظم ضبط کرده تمامت اسباب
توشکخانه و سلاح خانه و کتب خانه و فراش خانه نواب بسالت
جنگ مغفور داخل توشکخانه حضور گردانید و بعد فراغ این کار حصار
پایین قلعه و کوه را شکسته قطب الدین خان و دولت
رای را بایالت آن صوبه مقرر ساخت ؛



ذکر توجه ریایات نصرت آیات بگوشتال فوج موهته که
آنطرف جوی تنب بهدر را شورش افزا بودند و تسخیر
کنچن گره و عبور کردن سپاه منصور از جوی و مباریات
باغنینیم ؛

چون از تسخیر ادهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان
به عزم تنبیه مرهته از راه کنچن گره نهضت فرمود و چند سوار را بنا بر
اسیر کردن زن حاکمه آنجا که پس از مرگ شوهرش بجاکوست
می پرداخت روانه کرد زن مذکور ازین حال آگاه شده شبشب
خود را مع چند ملازم از آب تنب بهدر عبور کرده جان سلامت
برد اما فرزندش اسیر آمد و شرف اسلام شرف
و مختون گشته به علی مردان خان موسوم شد تفصیل احوال خاندانش
از آنچه راقم سطور در کیفیت کنچن گره علحه ترقیم کرده روشن
خواهد شد پس موکب سلطانی از آنجا پیشتر نهضت فرموده

بطرف سونده در آمد حاکم آنجا گویند را و برادر زاده مرار را و
 که بعد اسیر شدن را و مذکور به پونه رفته از سرداران پونه
 التماس نامه سفارشش موسوم ملازمان حضور سلطان حاصل
 ساخته فائز حضور گشت سلطان عطا پاشا خطا پوش پشاس خاطر
 سرداران پونه بعد گرفتن اقرار نامه بدین مضمون که از سرکار سلطانی گاهی
 بغاوت نخواهد ورزید تعلقه سونده بر دجال داشت بعد بند بست
 آنمکان حضرت فلک رفعت سمت کیلی نهضت فرمود
 قلعه دار آنجا بجنگ مستعد گشت هر چند امرای سلطانی به پند
 و نصایح او را باطاعت را ننمودنی کردند اما مفید نیفتاد پس حسب الحکم
 حضور سپهبدان تهور نشان و موشیر لالی او را تسخیر کرد
 و بنا بر عبرت دیگر اشتهای بغارت گری معوره و تاراجی عصمت
 کفار پرداختند و نقد و جنس بیش از خانه های سوداگران و ساوکاران
 بدست آوردند و اکثر زنان آن قوم باندیش تاراجی عصمت خود را
 در آب جو که طغیان تمام داشت زده از جان در گذشتند
 و قلعه دار نیز کشته شد آنحضرت خبر تاراجی زمان شنیده سپاه
 خود را برای شایسته داد و کناره جوی تنب بحد را مضرب
 خیام فرمود چون هنگام طغیان آب بود چندی در عبور توقف رو
 داد درین فرصت غنیمت تمامی ملک آنطرف جو تصرف خود
 آورده بغزم مقابله سپاه اسلام رسیده بر ساحل آنطرف جو

نزول ساخت در راه عبور سپاه اسلام بتوپ و تفنگ
در گرفت و سرداری را با جمعیت گران بمفتوح کردن کوه کپل و
بهادر بنده نامزد ساخت سردار مذکور بدان سودر تاخته و محاصره هر دو کوه پرداخته
سعی دو ماه بهادر بنده که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود اما
قلعه دار کپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه می جنگید و بار
بر مورچال زده اهل شرک را پریشان می نمود چون آب
جو خلی طغیانی داشت که عبور سپاه اسلام میسر نبود سلطان
فرمان داد که بیست و یک ضرب توپ گران بر کنار آب نصب
کرده ده غریطه باروت از یکیک به پراند چون گولند از آن
حسب فرمان عمل کردند همان زمان آب کم شد و غنیم از صدای
شلک توپ گمان برد که از دو حال خالی نیست یا ملک
از فرانسس رسیده یا غنائیان لشکر سلطانی سمت حیدر آباد
تاخته ناظم آنجا را مقهور کرده باشند بهر صورت اقامت آنجا مناسب ندیده
بطرف شانور شتافت و دو از ده هزار سوار بر ساحل جو گذاشت
چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور آن فرمان داد
تا اول دقشون جیش و ده هزار سوار دقت شب مع
توب خانه عبور کرده بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده
به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند هفت صد راس
اسب مع فیل نشان و شتر کوس غنیمت یافتند و

بقیه السیف اسپان خود را با اموال و ادوات محاربه و گذاشته
 بطرف لشکرگاه خود گریختند و از عبور اطنانیان بمرادر خود
 خبر کردند و دیگر سلطان خود بدولت مع سپاه عبور کرده خیمه
 برکناره مقابل برافراشت و در احداث مورچال تا یکماه اتفاق
 اقامت افتاد و غنیمت هم بغرم مقابله مع لشکر و توپ خانه رسیده
 بفاصله چهار فرسنگ فرود آمد و روزی سلطان باتمامی سوار
 و پیاده و توپخانه بمقابله اعدا و فرسنگ پیش آهنگ
 گردید و غنیمت نیز معرکه آراگشت سپه داران موکب
 سلطانی تفنگچیان را در نشیب زمین نشانده اتوایپ رتیار داشتند
 و سواری خاص باشان و تجمیل با سواران شجاعت دستگاه
 بر فراز زمین ایستاده بود پس غازیخان و ولی محمد خان و ابراهیم
 خان و غیره سپه داران بفرمان سلطانی بر لشکر غنیمت در تاختند و
 چون اعدا بدفعه ایشان پرداختند سواران غازیخان و غیره از راه خدع
 راه گریز می نمودند و افواج غنیمت تعاقب شان کرده تا توپ خانه
 رسیدند آنگاه کمین داران بریزش توپ و تفنگ دند ان های
 بمرات غنیمت را کند ساختند و سواران از عقب شان در آمده
 آشوب قیامت برانگیختند و آثار مردی بظهور رسانیدند و
 در عین گرمی پیکار باند اران آتش افشان با آنها فروخته جمعیت
 غنیمت را متفرق و پریشان ساختند ؛ سر داران غنیمت مع لشکر

راه فرار پیش گرفتند و سپاه مضور تا دو فرسنگ
 تعاقب کرده گرده گرده از ان انبوه قلیل و اسیر نمودند بعد این فتح
 شاه ظفر پناه مظفر و مضور پیشتر کوچیده بمیدان وسیع اعلام
 ظفر اتام برافراشت نقشه فرودگاه اشکر آن روز چنان بود
 که اطراف را قلعه بندی نموده بود قشون با معه اتوای و در
 قلب لشکر خیمه خاص و بر میمنه رساله و دسته های سواران و بمیسره
 ساحه اران و پیرامون سرپرده درگاه اسداللهی و احمدی و
 در چند اهل اعشام و کنداچار و یلداران و معماران و لشکر راجگان
 و سواران و سواران منقله بفاصله یکفرسنگ بامر
 یساقی می پرداختند و غنیم نیز با سپاه خود تیار شده بعزم رزم
 بر نهر کنگا فرود آمده سلطان شبی بعزم شبنون قشونها آراسته
 شیخ امام و شیخ عمر و امام خان سپهداران را با سامان
 جنگ و توپ و بانداران و غازیخان را بادو هزار سوار بسرداری
 حسین علی خان و مهمارزخان بصوب لشکر غنیم پیش
 آهنگ ساخت چون سپهداران و بخشیان بوقت
 سه پاس شب متصل طلایه داران غنیم رسیدند شیخ عمر که
 پیش رو ایشان بود جایجا آتش افروخته دیده لشکر غنیم
 انکاشته بی اطلاع سرداران توپ سرگرد و بانها پراپند از
 صدای توپ و بان سپاه خصم خبردار شده راه عافیت

پیش گرفتند و بعضی حمله کردند اما بخشیان دانا فوراً بر گردیده
 بحضور این ماجر عرض نمودند سلطان بغضب تمام شیخ عمر را
 معزول و قشونش بفاضل خان رساله دار حواله فرمود و
 روز دیگر بر ساحل جوی بالا نزل نمود غنیم هم بر ایر لشکر ظفر
 پیکر بفاصله سه فرسنگ فرود آمد شب دیگر امام خان
 و فاضل خان و میر محمود سپهبداران را با سامان جنگی مع
 ده هزار سوار و هزار باندار سرداری قادر خان و غاز خان
 از بهر تاخت و تاراج نمودن لشکر غنیم رخصت فرمود
 سپهبداران باهوش سپاه خود را گلیم پوشانیده عقب
 افواج غنیم رسیدند چون طلایه داران غنیم مزاحم گشتند ایشان
 بزبان مرهشی خود را از کمکیان لشکر مغول دانموده اندرون
 لشکرش غزیدند و هنگامه نبرد گرم ساخته شیرازه جمعیت
 شان از هم گسیختند سرداران غنیم بر اسپان بی زین سوار
 شده بطرف توپخانه خود گریختند و سپهبداران مظفر با غنیمت
 بسیار از نفع و جنس و سایر ادوات جنگ و هزار و پانصد
 راس اسب سواری و اکثر زن و فرزند سران کفار را اسیر کرده
 بحضور رسیدند بانعامات پدک الماس و مال مردارید و حلقه دست
 مرصع کار سرفراز گشتند اما سلطان مرحمت نشان زنان اسیر را
 با خلع گران در پاکلیه ها نشاند و بادرقه بانداران بلشکر غنیم فرستاد

ننز چهار زنجیر فیل و هفت راس اسب عراقی صبار فتار
نقد گمران بر سیل اخلا بنام هری پندت در استیه و ماد هو مایتی
مصحوب زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان خود ساخت القصة
غنیم از انجا پیشتر کو چیده بطرف سرهشی رفته مقام کرد؛



ذکر باز پس برگشتن سلطان کشور گیور بنابر مصلحت
و تعاقب کردن غنیم و رسیدن سپه سالار سلطانی با سپاه
شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار نگور
و ضبط کردن شانور و فوارنواب حکیم خان و متاربات
که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده؛

چون سلطان بعد شش بخون شب دیگر کوچ کرده بر سوادی که جوی بالا
در آن باتنب بمقد راعی پیونذ و مقام فرمود سپه سالار سلطانی از طرف
انوتی مع لشکر خود فایز حضور گردید و بدر الزمان خان بار رسد موفور
از نگر رسیده شرف دستبوس دریافت و آنگاه بایلغار تعاقب
غنیم کرده بفاصله دو فرسنگ در پس لشکر ظفر پیکر مقام کرد
چنانچه طلایه داران هر دو لشکر بدفع حملات یک دیگر پرداختند
پس جناب سلطان فکری کرده صبح و شام قشون را میگردود
تابه بهانه ورزش سلحشوری گرد میدان کردند و تفنگ
سردهند از صبح تا یکپاس روز و از سه پرتیا یک ساعت شب

همین معمول بود و درین میان میر معین الدین را بادقشون و پنج
ضرب توپ و رساله فرانیس بطرف میمنه لشکر غنیم
نامزد فرمود و بران الدین را با سه قشون و شش ضرب توپ بسوی
میسره آن روانه ساخت و خود بدولت باده قشون و سواران خاص
و پیاده های احشام اتمت بر شکست قلب خصم برگماشته
پیش آهنگ گردید چون تاریکی شب بر تبه اتم بود هزار
محنت راه طی کردند اما وقت صبح کاذب بران الدین از
همه سبقت کرده بر افواج هری پندت در استیه ابواب بلا
بر کشاد میر معین الدین اتواب کلان عقب گذاشته با
ده ضرب توپ فرانیس با یلغار بر لشکر سبقت کرده
هنگامه رستخیز بر پا ساخت خود بدولت نیز سرعت
تمام رو بقلب دشمن آورد چون اطراف میدان بر غنیم
تنگ گردید و سرداران که در باطن بآحضرت رسوخ
داشتند خود را از ان معرکه کناره گزیدند و لشکر نواب
نظام علی خان تمام و کمال منهزم و اموال و اسباب پایمال
سم ستوران مجاهدان گردید دیگر سران مرهقه بر اسپان
سوار شده رو بگریز نهادند سامان لشکر و اموال و خیم
و اعلام و اخیال داشتند و اسپ همه از آن ملازمان سلطانی
گشت ابا بعد دو ساعت سپاه غنیم باز رو با جماع آورد و بفاصه

یکنفر سنگت بدان نمط توپ ۴ مقابل نهاده مردادند که اکثر سپاه
 مضور را غرر کتی رسید نایره قهر سلطانی بر جرأت غنیم
 متهرب گشته بدفع آن فرمان داد تا سید حمید و شیخ انصرو
 احمد بیگ و دیگر سپهداران با فوج مو شیر لالی روی بجانب
 توپ خانه غنیم آوردند قضا را در اثنای راه با سپاه غنیم که در
 تالابی خشک پنهان شده بودند و از بهر تاخت بر مجاهدان ظفر توانان
 فرصت دقت می جستند مقابله روداد سپهداران دلیر و
 فرانسیس بنادیق راست کرده چنان شلمکه باز دند که سپاه
 خصم بسبب چپقلش فوراً باز گشتن نتوانستند و بناچار صینه ای
 خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجره ششک
 گشتند؛ دوسر دار نامدار کشته شدند و دیگران دست از اموال
 شسته خود را از ان مهملکه بیرون انداختند الغرض در طرفه العین
 هفت هزار سوار غنیم تلف گشتند و بقیه السیف روی
 از ان معرکه بر تافته پست رفتند سلطان مظفر معاً اسباب غنائم
 شاد یانه نواخته داخل خیمه خاص و روز دیگر بطرف شانور راهی
 گردید مخفی نماند که نواب عبدالحکیم خان حاکم آنجا بعد انتقال نواب
 مرحوم بی‌موجب با سلطان راه عناد پیموده با مرهقه طرح موافقت
 انداخته بود اکنون چون سلطان گیتیستان را بطرف خود متوجه
 دید چون یید بر خود لرزیده شباشب گریخته بالشکر غنیم در پیوست

و فرزند خود عبد النخیر خان را بشهر گذاشت چون سلطان بر این معنی واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و سید غفار و غیره سپهبدان را با ضبط شهر روانه کرد و خود بدولت در ظاهر معمره فرود آمد و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تا کیم فرمود که همه اساس و اسباب دولت و ثروت که خوانین پیشین جمع ساخته اند بحضور ترسیل دارند فرستادگان حسب الحکم سلطان هر چه از نقد و جنس یافتند حاضر ساختند منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و اتواب و غیره بتو پخانه پیوست و نواب عبد النخیر خان سعادت ملازمت دریافته سرخروئی حاصل نمود سلطان با وی گفت که پدر شمارا چه پیش آمد که خود بخود آواره دشت ابدار گشت مابه هیچ نوع مترعّض احوال ایشان نشده بودیم بلکه ساوگ شایسته بجالش روز افزون بود و ای برخویشی شما که با غنیم ما موافقت کرده نزد مخالفت با ما باختید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بی غردی بکار بردند فدوی برین مابرا هیچ و قوف نداشت والا البته مانع میشد بعد از آن ادرانزد خیمه خاص خود جاداده در نظر بندی داشت *

ذکر عاجزشان غنیمت از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین
آن شیرو جهانگیر و خصم بی تل بیرو بند و بست تعلقات
راجگان معه دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و دو صد
واقع شده ؛

چون سلطان بعد ضبط و بند و بست در شانور تخته گداشته بر سواد
جوبن گره خیمه بر پا کرد و سیزده روز محترم الحرام همانجا ماند پس
تمامی لشکر خود را در چهار جیش منقسم فرمود هر بهره بر بیست
و پنجاه پیاده و چهار ده هزار سوار مسلح از پانزده غرب توپ
اشتمال داشت جیش اول بمیر معین الدین نامزد کرد و جیش
دوم بدمه برهان الدین گذاشت و سیوم به مهمانزاد خان سپرد
و جیش چهارم به حسین علی خان میر بخشی و فرمان داد که جیوش
مذکور از لشکر قاهره بفاصله دو کمره مضرب خیام سازد پس
حسب الحکم سلطان میدان گرفته بترتیب مقدمات جنگ
پرداختند و خود بدولت باده قشون جیش و سی قشون
اسد اللهی و احمدی و سه موکب و هشت دسته های سوار و چهار هزار
ینما گرد و ده هزار احشام نصرت انجام بر سواد مذکور سکونت
داشت اما چنان آدازه در انداخت که سیه سالار اول بضبط ولایات
حیدر آباد و ثانی به تسخیر اقلیم پونه و ثالث بنظم و نق رایچور

دکو تور و غیره نامزد گشته و رابع به بدو دست قلعجات و تعلقات
 را بجان و غیره رخصت یافته و سلطان خود بدفع لشکر غنیم خواهد پرداخت
 اعدا از اجتماع این خبر مضطرب شدند و میر معین الدین به ترغیب
 سید حمید و سید غفار شجاعت شعار در شب کوچیده
 بر مندرگی درگ که تخانه غنیم بود تاخته یک آن کوه را مفتوح ساخته
 فوج غنیم راته تیغ کشید و معموره را غارت کرده بوفور سامان رسد
 و زوزیور بسیار مراجعت کرد و بران اندین بطرف بنگاپور
 و مهری کوته که در ضبط غنیم بود آتش قتل و غارت برافروخت
 سلطان کشورستان بطرف لشکر نکبت اثر ایشان
 متوجه گردید اما غنیم بر چند اذل فیروزیه حمله نموده طوفان بلا بر اهل
 بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال پر غله از بنجاره غارت کرده برد
 پس حضرت فلک در جت بسر کرده آن لشکر پیغام
 فرستاد که بی گناه بار بار خنق امه و رعایا را رنجانیدن شایان
 ارباب نیست نیست شایسته مردی و پردلی همانست
 که معامله مجادله و محاربه در یکروز کوتاه کنیم چون غنیم را بر بهادری
 سپاه خود اعتماد بود بجنگ سلطان رضاداد پس سلطان بر سواد
 نهر کتک هر چهار فوج را جمع ساخته بآئین رزم صفوف آراست
 و قشونها بر چپ و راست نامزد کرده خود بدولت فیل سواره
 با جلوداران استاده اذل شجاعان بارگاه را حکم محاربه در داد

تادسته دسته در میدان جنگ صف آر اگشتند غنیم نیز مسلح
و مکمل بعزم جدال در تاخت و فیما بین آویزش سخت روداد
اما چنان تقرر یافته بود که هر دسته همین تا نیم ساعت دادشجاعت
در دهد تا مراسم جان سپاری و دلیری تمام سپاه و مردار بظهور
رسد پس هر یک شجیع فدائی دار کوشیده ناسخ
داستان رستم و اسفندیار شدند تاد و پهر بازار جنگ چنان
گرمی داشت که دلیران از شمشیر و نیزه گذشته دست و گریبان
به خنجر و جمد هر گشتند هر دو طرف از کشته پشته مانمودار شد و پر دلان
بارگاه سلطانی و ساحه اران خونخوار بازوی مردانگی کشاده چهره میدار
از خون اعدا چون شفق رنگین ساختند سرداران غنیم به پندار
کثرت سپاه خود خواستند که بیکبار حمله کرده سلاطیان را مقهور
گردانند بدین عزم با سپاه خود که زیاده از هشتاد هزار سوار بودند
از جای خود حرکت کردند سلطان غنیم را چون از مقر خود جنبان دید
بتو پچیان اشاره فرمود که بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را منهنم
گردانند چون غنیم آواره دای فرار گشت سواران لشکر فیر و زی اثر
تاد و فرسنگ تعاقب کرده هم هزار اسب و سار و سامان بنگاه داده
ضرب توپ گرفته مراجعت کردند غنیم تاد و هم منزل شبگیر
زده رفت و هر ی نایک راجه کنانگرمی که بغنیم سازش کرده بود
چون بند و بست کارش ملاحظه کرد و بخدمت سلطان حاضر

شده سرغردگشت پس از آن سلطان معه لشکر خود بطرف
 بنکاپور نهضت فرموده قریب شانور نزول فرمود اما چند سوار
 ینماگر که بقصد تاراج کردن محالات در تاخته بودند قضا را طلایه داران
 غنیمت راه شان گرفتند و بیک حمله همه را کشتند سلطان
 باستمع این معنی دیگر ینماگران و سواران خود را حکم فرمود تا احدی
 بیرون طلایه لشکر نبی رخصت نشتابد پس یکماه در انجا سکونت
 فرموده بار سال زر و مال بسیار چند سران مرهته را مطیع و
 پرستار امر خود ساخت تا آنکه روزی بر حسب اشاره سران مذکور
 هر چهار جیش را برای شبخون تیار ساخته روانه فرمود طلایه داران
 غنیمت که ملازمان هری پندت پهرتیه بودند دیده و دانسته راه دادند
 چون نزدیک لشکرش رسیدند شخصی بر سیدن
 افواج قاہرہ واقف گشته بهو لکر خبر کرد که ساطانیان بقصور طلایه داران
 در لشکر در آمده اند. بمجراستمع این معنی پایاده از راه خیمه
 بیرون شتافته آتش افروزی بان و شلک و بنادیق
 نزدیک دیده و شنیده راه گریز سرگرد و عرم خاص که منظور نظرش
 بود در خیمه بر بستر استراحت گذاشت و دیگر سران راه
 خود گرفتند تمامی لشکر غنیمت عارت شد و فوج مغول یکسر
 به تاراج رفت و بمجده زن سرداران آن قوم باد و دگوهر
 به اسیری درآمدند چون روز روشن شد سپه سالاران مظفر منصور

مع غنایم اعلام و خیام و افیال و شتران و غرزان و چهارده ضرب
 توپ مراجعت کردند اگر چه غنیم با جماع بقیه السیف سر راه
 گرفته سعی مردانه بظهور رسانید اما کاری نکشود ناکام برگشت
 تا سیه سالاران بشرف بساط بوس مشرف گشته
 اسباب غنیمت مع زنان اسیر بنظر سلطانی گذرانیدند
 سلطان فیضسان تمامی سردار و سپاه را که مراسم جان نثاری
 بتقدیم رسانیده بودند دو ماهه مواجب انعام در بیعی از غنایم بخشیده
 بمناسب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمود و زنان اسیر را بدین
 وعده که هر حیل شوهران خود را از جنگ باز خواهند داشت سلطان
 ایشان را باز یور و اسباب شان بمرمت تمام بلدشکر غنیم
 روانه فرمود چون شوهران ایشان بگمان رخنه گری عصمت
 زنان که بدست سلمانان افتاده بودند در خیمه های خود بارندادند
 زنان زبان لعن و طعن بر بی همتی ایشان کشاده حسن سلوک
 و رعایت سلطان بیان ساخته بر مصالحه کردن اصرار نمودند
 چنانچه سران لشکر که درت بدگمانی و کینه از سینه پاک زدودند
 اکنون بهر جانب که سپاه نهرت اشتباه روی آورده مصاف
 آرمی شد ایشان ازان معرکه بر میگشتند چون سلطان کشور گیر
 ستعداد محاذ له در سپاه خصم مشاهده ننمود بعد یکماه بنظر ترحم
 بر خلق اسه مرغی داشته بر حسب اشارت سران لشکر غنیم

و مغول ساله جنبان آشتی گشته بد الزمان خان را باد یگر خوانین
 معه خطوط مصالحت و نقدی نمایان و تحایف نادر العصر و خلایع
 و جواهر گران بها که از انجمه یک گلوبند مرصع بود که پنج لک
 روپیه بهاداشت روانه پونه فرمود و هو لکر و غیره سرداران لشکر
 که بارها از دست سپاه مضوره گوشمال خورده و مال و ناموس
 بغارت داده بجان آمده بودند حقیقت جرأت و شجاعت
 ملازمان اعلیٰ حضرت بتفصیل برنگاشته در باب صلح ترغیب
 کردند چون حاکم پونه با اعیان خود درین باب مشورت کرد
 عرض کردند که صلاح دولت همین است که ازینجار سولان
 با تحایف و هدایا فرستاده خاطر آزرده آن حضرت را از عبار کدورت
 پاک گردانیم که اتفاق کردن بآبادشاه اسلام موجب انتظام
 سلطنت ما خواهد شد و گرنه چون جرأت و بهادری آن شوکت پناه
 اظہر من الشمس است هرگاه که عنان عزیمت باینصوب
 معطوف خواهد داشت بی زحمت بر ملک و مال ما استیلا خواهد یافت
 و مملکت از قبضه تصرف ما بیرون خواهد رفت چون سخنان
 ناصحان بر دل ادا کار گمر آمد و نیز خبر درود و جهازات فرانسیس باعانت
 آنحضرت سموع شده بود استرضای آنحضرت درین باب
 از مغتنمات شمرده عبار کدورتی که بین البجانیین بود به آب آشتی
 شست و از طرف خود نیز رسولی با تحایف بسیار و زر و جواهر

و اسپان پری تمثال و فیلان کوه پیکر روانه حضور سلطان
 کشورستان نموده بجای خود آسود اما تعلقه ترکونده و نوکنده و جایی مال
 بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصالح التماس
 او را بدرجه اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقات فرستاد
 و قلعهجات و مکانات آن نواح که بضبط سپاه خصم بود باز بسرکار
 خدا داد منتقل گردید درین ضمن هر ی پندت بسرکار فیض مدار
 التماس کرده استعفای جرایم نواب حکیم خان نموده صوبه شانور
 بردی باز بحال گردانید چون خاطر اشرف از مهر مصالحه جمع گردید
 مظفر و مضور مراجعت فرموده شانور رسید و هر ی پندت پهریکه که
 حلقه اطاعت در گوش جان انداخته بانی صلح بود تعلقه کنجن گده معه
 مضافات با چند قریه دیگر بطریق جاگیر بوی داده پیشتر نهضت
 فرموده بر تالاب محال در دجی پرتونز دل انداخت و راجگان
 رای درگ و هرین هلی بی طلب داخل شکر فیروزی اثر گشته
 امیدوار مجرب بودند چون سلطان کینه از ایشان در دل داشت
 زیرا که بروقت طلب حاضر نشدند و خیال بدخواهی در دل داشتند
 وقت شب قشون را فرستاده مع جمعیت شان اسیر
 کرده به بنگلور روانه فرمود و همه ملک و دولت ایشان بضبط
 درآمد و سلطان از انجا نهضت فرموده داخل دار السلطنت
 گردید؛

ذکر بنام و بست دارالسلطنت و تمامی ممالک محروسه
و تغیر میرصادق دیوان و باعثه بنای مسجد اعلی و معاودت
کردن و کلا از حضور سلطان روم که در سنه یکهزار
و یکصص و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن
و کلا بسید ارباب واقع سنه یکهزار و دوصص هجری؛

چون رای جهان کشای بتظیم ملک و لشکر اقتضای فرموده درین
اشنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبه آدهونی و شانور بعمل
آورده بود معروض حضور گشته معزول شد و اثاث خانه اش
حسب الحکم بضبط در آمد ده لک روپیه و لک هون محمدشاهی
برآمد و خودش محبوبس گشت و مهدی خان نایب یای او بخدمت
دیوانی مقرر گردید و بسجده اعلی که در سنه یکهزار و یک صد و نود
و هشت هجری در قلعه دارالسلطنت اساس آن نهاده شده باعثه
احداث اینک در حینیکه کهنه ی را و مخدول بعزم استیصال
دولت خداداد برخداوند نعمت خود شورش افزا گشته و نواب مرحوم
عزیده به بنگلور شتافته و آن شتی محل زمانه نواب راعه سلطان
که هفت ساله بود در خانه محبوبس ساخت که پیش
آخانه دیری و صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان
بمقتضای سن در صحن آن دیر که طفلان در آن بازی میکردند

از خانه بدر آمده بتماشای آن اشتغال میداشت اتفاقاً
 روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مرده داد که ای طفل
 دولت مند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد در آن
 زمان سخنم یاد آری و این دیر را شکسته سجدی بناسازی
 که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
 خواهم کرد چون بعد پدر و الی ملک شد دیر را شکسته بنای سجد
 نهاد به صرف شش لک روپیه در دو سال با تمام رسید
 چنانچه نماز عید الفطر در سنه یک هزار و دوصد و چهارم بجزی در آن
 ادا ساخته آنرا بمسجد اعلا موسوم فرمود و همدین روز ناپیرامون هر
 شهر و قصبه و قلعه بنما صله یک فرنگ خار بند تحکم تیار
 ساخته چهار دروازه مقرر فرمود و یز که در آن پر دل در انجا برگماشت
 تا احدی را بدین پر دانه قلعه دار آنجا بماند و بنمایند سرحدات
 ممالک محروسه و علاقه کرنا تک پائین گهاک و از حد دانه یگل و کرد و
 تا گهاک بدو دلیل و سرحدات که هم خار بند کشیده و دوازده هزار
 پیاده جرار و ده هزار سوار و خوارنگه بپایان گذاشته تا کسی
 از پائین گهاک بدیارد پانزده و از بالا گهاک احدی بآن
 سمت نشاند و در همین سال غلام علی خان و غیره را با سامان
 شایسته و تحایف بایسته مع بنادیق نو ساخته و ده لک روپیه
 نو غرب و قماشهای فاخره و زر و جواهر گران بها برای نذر سلطان

روم روانه کرد و از آنجا با سپر و شمشیر مرصع و جواهر زده هر دو
 عنایت نامه متضمن مبارکباد جلوس مراجعت کردند و اشیای
 مرسوله تمام و کمال بنظر انور رسید و آنگاه سلطان بر حسب ایامی
 سلطان روم همه اسباب سلطنت آماده ساخته تخت
 شاهی را بوضع نواز طلا و جواهر گران بها خراج مبلغ خطیر بر شکل
 شیر تیار فرمود چنانچه تخت مذکور تا حال در انگلستان موجود
 است و در هر سال یکبار روز جشن سالگرد پادشاه انگلستان
 در بارگاه شاهی بادیگر نفایس نادر العصر که بعد تسخیر میرنگپتن
 از سرکار سلطانی برده شده بود در نظر حضار دربار عام جلوه داده می شود
 و هنرمندان ماهر و پیشه دران نادره کار را از قوم انگریز و فرانسویس
 جمع کرده در ساختن اتواب و بنا دیق و مقراض و چاقو و آل ساعت
 نما و گنج های چینی و غیره بتاکید مشغول فرمود این نوع کارخانه
 در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم
 در چیتل در گ چهارم در نگر اما اوقات همایون را در فراهم آوردن
 مردمان جنگی حرف می نمود سپاه کهن و منصبداران آزموده جنگ
 را که نواب مغفور بهر حرف لکهار و پیه از هر دیار و بلاد جمع کرده بود
 یکسر از پایه اعتبار و اقتدار در انداخت و جوانان ادبаш
 و ناجربه کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد
 مملکت و سلطنت در اندک مدت خللها را در افتاد ؛

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلپکوت و کیفیت درتاختن
بر کوچی بندر و تعلقات حاکم ملیبار و چشم زخم رسیدن
بر سپاه منصور و مفتوح شدن بندر من کور و واقع سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری ؛

چون سلطان عالمگیر از بندوبست مملکت فراغت یافته
جاسوشان خبر رسانیدند که نائران نواح کلپکوت خیال
بغاوت در سردارند و ارشد بیگ خان حاکم آنجا اگر چه
باستمال ایشان می پردازد و بانعام تألیف قلوب می نماید اما از
اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیست سلطان بمحضر استماع این
خبر با چهار قشون و سه رساله سواران خونخوار و توپخانه آتشبار متوجه
آن صوب گردید ایشان از توبه سلطان بر جان و مال خود
ترسان شده بکوه و جنگل آواره شدند حاکم مذکور به استقبال
شناخته سعادت ملازمت دریافت سلطان از روی عناب
فرمود که تألیف قلوب و بندوبست آن ملک از شما
بواقعی صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشی را
بایالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدار السلطنت
مراجعت نمود مهتاب خان بخشی هر چند رعایای آن ضلع را
دلداری کرده طلبه داشت اما آن گروه گمراه باغوائی اهل کوچی سرفتنه

از هر گوشه برداشته آماده جدال و قتال گردیدند چون این معنی معروض
 حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت باشکوه خود را
 از راه سستی کال و کور کال به کایکوت نهضت کرد و سپاه را
 بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
 در قصبات و قریات زدند و آنحدود سرتاسر بجا و ب غارت
 رفته شد و جمعیت کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بیاد نیستی
 رفتند و بقیه البیف عابر گشته حلقه بندگی بگوش جان انداخته
 مطیع شدند درین میان چند قزاقان بحدود ترچناپی در تاخته آنرا پایمال
 ساختند سردار قلعه ترچناپی بحضور عریضه گذرانید که فیما بین سرکار خداداد
 و سرکار کنینی انگریز بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است
 و قزاقان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
 میخواهند که نهال اتحاد از بن برکنند ایشان را ادب ضرور
 سلطان در جوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
 نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جو یای چنین
 وقت بوده جرات پرداز گردیده باشند بهر صورت از جو اسیس
 کیفیت کوچی بندر در یافته با تمامی سپاه و حشم در تاخت
 اهل کوچی بغزم سلطان واقف گشته مورچال و خندق عمیق
 حفر کرده متعده جنگ شدند سلطان وقت شب
 بکشایش آن فرمان داد فدایان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود بدولت فی الفور عازم پیشتر گردید هوا خوانان عرض کردند که
پیشتر راه ناصاف درودخانه عمیق اندک بگیر زدن مناسب
نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان ستمزم شوند رای فدویان
نامنظور کرده همان زمان خود پالکی سواره با دو پاتن و دو هزار سوار
در شب تار راهی گشت فدویت کیشان حضور یک حمله
اعادی را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادی گریخته
بطرف قلعه رفتند و سلطان هم با نجا قیام در زیده هر کاره تار را
با حصار قشون و توپخانه فرمان داد چون ایشان دو قشون را که
منتقل می شکر دستبرد جنگ بودند روانه کردند و دیگر قشونها
تیار میکرد که یک ناگاه سپاه مخدول از روی دغا هنگام
دیدن صبح سد آب بشکستند تارودخانه پیر شد و راه ملک
بر سپاه منصور سد گردید درین فرصت اعادی بر اطراف
شکر منصور محبط شدند سلطانیان هر چند بدفع اهل ضلال
کوشیدند بنی نیل مقصود گرفتار انواع بلا گردیدند و چهار صد
سوار جانبا ز که اشراف قوم بودند داد مرادنگی داده و دردی
خورد عالی مقدار مجروح و مقتول گشتند در آن حالت قمرالدین خان
که متصل سلطان بود بسر و قتش رسید و بزودی از
پالکیش بیرون آورد و از آب گذرانیده سلامت باشکرگاه
رسانید لیکن احدی از موکب سلطان جان سلامت نبرد

د پالکې خاص مرصع کار که موسوم بادرنګ بود د بهر ف
نه لک روپیه تیار شده بافرش و یک قبضه کتار که دسته اش
از یکدانه زمره ساخته بودند دست اعدای افتاد الغرض آنحضرت
وقمردالدین خان از در طه هلاک بیرون آمده بار دیگر عبور رود
خانه نموده براهل شرک و ضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهداران
حسب الحکم سلطان بنضرب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر
که بنظر آمد و شش از بار سر سبک ساختند و بقیه السیف
دست از ملک و مال شسته بطرف مایبار گمریختند سلطان
کشت و رگیر داخل حصار بندر مذکور گشته همگی اسباب و اموالش
مع اتواب و غیره ضبط نمود؛



ذکر فوج کشیدن جنریل میندس بهادر بمقامیت راجه
ملیبار و وقوع جدال و قتال فیما بین انگریز و سپاه
منصور در نواح ستنی منگل و توجه ریات ظفر آیات
بصوب پائین گهاٹ و بیان فتوحاتی که رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بند بست آن نواح فراغت یافت
از راجه ملیبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر ساه نصرت
پناه چون یید بر خود لرزیده بگور زمره اس استغاثه نمود و جنریل
میدس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به متهرنگر رسید و از آنجا

بحمایست راجه مذکور یست تر کو چید و در سواد کوئنباتور و سنی
 منگل با فوج هرا دل سلطانی سخت آویزش روداد و بصدای
 شملک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو
 برخاست و قزاقان در جنگل اهل بنگاه اعادی را از مردوزن اسیر
 کردند سپاه هر دو طرف بدافعه یکدیگر پرداخته برابر ماندند اما وقت
 شام جرینیل مذکور دامن کوئی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطانی
 بمخا صره اش سخت کوشیده مانع گاه و هیبه و رسد شدند
 روز دیگر جرینیل پیشتر کو چیده قلعه سنی منگل را گرفته چندی
 بر آورده بطرف کوئنباتور که مطرب حیام ظفر انجام خاص بود
 شناخت سلطان جهانستان با سماع این خبر باتمائی
 سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و بترتیب
 جنگ صوفیها آراست اما آن روز جرینیل بر جنگ اقدام
 ننموده برجوی بهرانی فرد آمد و کرنیل مکسویل که از بنگاله با پنج پلتن
 هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجه کاستری
 و ینگت گری و غیره کو چیده و در دامنباری و ترپاتور محافظان
 گذاشته بطرف گهات پور نهضت کرد سلطان بر این معنی
 اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدافعه آن روانه فرموده
 و خود بدلت در نگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف
 بالشکر خود ابلاغ نمود و کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوری رفته بود

فوراً برگشته بجوار کندی رسید سید غفار باقر آکان از لشکر
 سپه سالار پیش آهنگ گشته بر هر اول فوج انگریز حمله برده
 صد و پنجاه سوار ترب و دود صد تفنگچی را اسیر کرد کرنیل
 بهادر آردز در جنگل و کوهستان بسر برده بطرف کادیری پائن
 راهی شد چون سپاه منصور را برگردن خویش مجتمع دید داسن کوه
 ودشت از دست نداده راه گهات تنور گرفت و جنریل
 میندس هم بر سیل ایلغار رسیده زیر گهات مذکور بدو ملحق
 شد اما پیش تر کالحاق فدائیان سلطانی در میان آمده داد
 مردانگی داده دستبردنی نمایان بعل آورند و سرداران
 انگریز بر سپاه منصور حمله برده آشوبی عظیم بر پا کردند خود بدولت
 باقش و نهایی اسدالاهی و توپخانه سرعت تمام بر عقب
 شان ناخته نوعی کار بر غنیمت ترک ساخت که بهیچ وجه طریق
 نجات پیدا نبود جنریل با سپاه خود قلعه بسته بهیر و بنگاه در میان
 گرفته باز بطرف سستی منگل زو آورد فی الجمله چون عرصه دوسه
 ماه در تردد و محاربه یکدیگر منتفی گردید رسد و آذوقه لشکر انگریز
 تمام شد و عسرت تمام رود داد و امید رسیدن رسد و آذوقه
 و اسباب ضروری نمائند جنریل بهادر باتنامی لشکر بصوب ترچناپلی
 عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور در میدان سستی منگل
 سر راهش گرفته از هر جانب بروی فردو یختند و آنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند و از حدت
 تیغ و تبر دلیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد
 اما شب پرده تاریکی بر روی شمشیر بازان فروهشت لشکر سلطان
 بیاسود و جرنیل بهادر دست از جنگ باز داشته و اسباب
 گمران باز پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران
 یغما گز و قشونها گردش هجوم کرده محاربه نمودند قضا را سپهر
 هر ادل سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و
 سلطان رحیم دل بر قتلش افدوس خورده در آرد ز سپاه خود را
 از جنگ باز داشت هر چند سپه داران و سرداران سوار
 در ناخن و انگینختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محاربه حکم خواستند
 اما فرمان نیافته دست حسرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را
 جرنیل موصوف غنیمت شمرده بلا اندیشه طی منازل
 کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را
 به تسخیر قلعه سستی منگل رخصت کرد و سواران را بتاخت
 و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تنجاور
 نامزد فرمود جرنیل بهادر از راه ساحل دریامعه لشکر بدراس رسید
 سلطان تعاقب آن لشکر کرده ناحده دچنجی و پرموکل گده رسید
 قمرالدین خان بهادر بمحاصره قلعه سستی منگل پرداخته از اطراف
 هجوم کرده در شکست و ریخت حصار حمله آور گشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سواران آنجماعه
از قلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده و کیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطانی
سپهروخان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الادغان
شرف صدور یافت که سواران را معه میحرسان بر قید کرده
بدار السلطنت برند و سپاهیان را داخل قشونها نمایند
چون جنهیل مذکور بدراس رسید سلطان رساله های سواران را
به تخییر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمرالدین خان به تخییر کوه پر موکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزار باغریاد و رعایای اطراف که بالمحافظت آنها ایمنی آن کوه را
پناه خود ساخته بودند خراب و تاراج گردانید زیرا که بمجرد
دروغ و کفر نظر مامورین در قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نصرت اشتباه و متعوبت ایام سابق یاد کرده
به بهانه در دسدر حجره غریبه بندوبست و جمع را بصوبه داران
و گذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی در خانه آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده بر حسب مرضی سواران خود قلعه را تسلیم
نمودند ؛

ذکر رسیدن گورنر جنریل لارڈ ارل کارن والس بهادر
از بنگاله و اتفاق کردنش بانظام علی خان و مرهتہ و لشکر
کشیدن ہر سہ سردار بعزم استیصال دولت خداداد و
تسخیر بالا گھاٹ و مسارباتی کہ فیما بین سلطانیان و سپاہ
ہر سہ لشکر روداد معہ دیگر حالات کہ در سنہ یکم ہزار
و دو صد و شش ہجری واقع شدہ ؛

چون منہ بیان اخبار دریا خبر توجہ سلطان پائین گھاٹ بسمع
گورنر جنریل بہادر رسانیدند کہ تمامی خطہ کرناٹک پائین گھاٹ
بہاد فنا رفتہ و سپاہ مضور سلطانی بر اطراف آن سر زمین محیط
شدہ و جنریل میندس چندی تردد کردہ بسبب ناداری رسد
و دیگر اسباب لاعلاج شدہ مراجعت بدراس نمود اگر ہدافہ
سپاہ خصم زود پیرد از ندیم است کہ آتش فتنہ تر و خشک
این ملک را ہم پاک بوزد و بزودی از قبضہ تہر ف
بدر رود مقارن این واقعہ ابو القاسم خان مخاطب بمیر عالم
وکیل نظام علی خان کہ پیش ازین بتجویز شیر الملک دیوان
ناظم حیدر آباد بہ بنگالہ رفتہ بگورنر جنریل موصوف ترغیب
و راستیصال دولت خدادادی نمود درینولا کار برد قف مراد خو و یافتہ
جہم بلیغ در اتمام آن کرد پس گورنر جنریل موصوف مکتوب ناظم

حیدرآباد و سردار پونه متضمن اتّفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
تمامی ملک بالاگهات ترقیم ساخته و تاکید تہیّہ اسباب
جنگ و ذخیر و فراہم سازی سپاہ بنام سرداران مدراس
ترسیل داشتہ و در بند و بست کار خود بود و ناظم حیدرآباد
و مرہٹہ کہ از بہر اخذ مالک خداداد وسیلہ میجستند بموجب
نوشتہ گورنر جنرل موصوف بہ ترتیب لشکر و آلات
عرب و پیکار مستعد گردیدند و سرداران انگریز با اجتماع آلات
و اسباب رزم و ہر خاش پرداختند و کرنیل ریت داروغہ
اخبار نویسان کہ بخواست انور گدہ نامزد گشتہ بودند بدایر
صایبہ و بزر پاشی و شیرین زبانی را جکان بالاگهات را کہ
از دست تطاول نواب مرحوم دہی رحیمی سلطان ذیشان
جلای وطن اختیار کردہ بودند قولنامہ بشرط فراہم سازی رسد
و بہرسانی دیگر اسباب فرستادہ اجازت تصرف حدود
تعلقات خود بدیشان در داد و نقضہ تمامی ملک بالاگهات با وجود
چنین بند و بست کہ احدی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حکم
آنجا رفتن نمی توانست بصرف مبالغہ خطیر و بوسیلہ ارسال جاسوسان
دانا و منشیان کامل عیار بلباس ارباب تجارت طلبید چند
سردار و عہدہ داران سرکار خداداد را از ہوا مان خود ساختہ منتظر
در د گورنر جنرل موصوف بود اگرچہ سید امام خفیہ نگار

کمر نیل ریت که در دار السلطنت پاشا اقامت داشته
 علاقه نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعی متواتر می فرستاد
 ولیکن رازشش فاش گردید آخر الامر نامبرده بحضور آورده
 و پرسیده شد که آنچه کرده اگر راست گوئی بجان امان یابی آن
 ناخبر به کار اسامی چند سردار دیگر نیز که نزد غایب خسته بودند نوشته بحضور
 گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلادان سپرده شدند چون از
 خفیه نگار پرسیدند که تو نمک ما خورده چنین سلوک کردی سرای تو
 چیست او خاموش ماند حکم شد که بادیگران او را هم بقتل
 رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده
 بطرف کولاردندی گده اقامت داشته بدریافت این
 خبر شبگیر زده بکرنیات متعلقه ساتمده شتافت ولیکن باوجود
 فاش گردیدن راز جاسوسانش و مقتول گشتن ایشان کمر نیل
 ریت دست از آنکار باز نکشید چون خبر تیاری لشکر وغیره
 بگورنر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنج هزار سپاه بنگاله
 دود هزار سپاهیان فرنگ سوار جهاز شده بدراس فرود آمد و بعد یکماه
 بانتظام تمام با چهار پلتن و شش هزار اهل فرنگ و سه هزار سوار
 بعزم نجیر بالا گهاست نهضت کرده برای ویلور رسید در آن
 حین که سلطان با سردار فرانسس پهلپتری جواب و سوال کمک
 میکرد جوابیس خبر کوچیدن سپه سالار مذکور بمسامع جاه و جلال

رسانیدند محمد خان بخشی از حضور بدر یافت این کیفیت
 با جمعیت گمران رخصت یافته از گهات جنگم به تریپا توری رسید
 یکصد و پنجاه انگریز که در آن قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کالستری
 که با سیصد پیاده بجز است آن قلعه می پرداخت همه محافظان
 پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انور گده گرفتند
 و سواران جرّار در تاخته یک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران
 مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علی خان با چهل هزار سوار
 و بیست هزار پیاده مع امر او عالیجاه و سکنه راجه پسران خود
 از حیدرآباد کوچیده برپانکل اقامت داشت و امرای خود را با فوج
 کثیر به تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنریل
 بهادر از گهات موکلی و نیکت گری عبور کرده در موپردا کل
 و کولار و مسکوته تهانها گذاشته راست بکنراج پور که برسه کردوی
 بنگلور است رسید سلطان با شماع این معنی بر سیل ایلغار
 در تاخت مخفی نماد که چون سردار فرانسیس خبر عزیمت لشکر
 انگریز و احوال برهم خوردگی حدود بالا گهات شنید با نهایت
 خیر خواهی و اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت اراده
 نمود که هزار مرد سپاهی را در خدمت سلطان روانه نماید
 اما بعضی نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال
 ایشان داشت از روی دودلتخواهی عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج نباید لشکر فرانسس که با هیچکس وفاداری
 سر نمی برد نیست چنانچه تنه با سپاه خود عزم مدافعه خصمان
 قوی بازو فرموده همان شب قزاقان و بان داران را حوالی
 لشکر انگریز با آتش افروزی دستوری داده خود بدولت
 به بنگلور شتافت ایشان شب را بترکتازی و بان پرانی
 بروز آوردند گورنر بهادر بلا اندیش پیشتر کوچیده از شهر بنگلور
 بفاصله یکفرسنگ خیام برپا کرد و سلطان سید حمید سپه دار را
 مع قشون بحراست دوم قلعه مقرر کرده محمد خان بخشی و بهادر خان
 قندهاری را با امر قلعه داری نامزد فرمود و شیخ انور سپه دار را
 بقلعه روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد
 تنگی حکم نصب خیام فرمود اما هنوز خیام خاصه و غیره ایستاده نشده بود
 و سواران برای همیشه و گاه با طراف زفته و چهار قشون
 حیش و اسد الملهی و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون
 سواری حلقه زده بودند که کمر نیل فلانده مع تمامی سوار ترپ اقدام
 کرده بغزو دگاه سلطانیان در تاخت و یکایک بر روی توپ خانه
 رسید توپچیان و سردار قشون سده شده بهرب توپ و تفنگ
 هزیمتش دادند قضا را کمر نیل مذکور گلوله بر کله خورده یارای زبان
 کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده
 رواز معرکه بر تافتند سواران ظفر مند داد شجاعت و مردانگی

در دادند و چهار صد سپاه انگریز را معه اسپان اسیر کرده
 بردند بقیة البسف افغان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
 روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
 بر شهر یورش کردند بعد تلف هزار و چهارم مردم طرفین شهر تسخیر
 کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که افلاس
 شان بغنا مبدل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
 مورچال ساخته تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند و قمرالدین خان
 حسب الحکم سلطان بالشکر خود درین مهمم بدد قلعگیان
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
 کردن قلعه فرمان داد کشتن را و تمامی اسباب و توپ خانه
 و غزانه و سامان دیگر کار نجات را روانه دارالسلطنت نمود
 فقط سه پلشن در آن گذاشت پس به تجویز بعضی دولتمندان
 چنان قرار یافت که قلعه را به عراست موشیر لالی فرانسیس
 گذاشته و میر قمرالدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
 کثیره بدفع لشکر غنیم نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
 نظام علی خان و مرهتہ شتابه چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
 یافته تا تالاب کاریز رسیده بود که کشتن را و نمک بحرام
 براین معنی اطلاع یافته هر کاره های انگریز را که بلباس نوکمرانش
 نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است پس
 خود بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با سردار فرانسیس برخورد
 و دستش گرفته چندی هم با نجاتانده به سخنان بیسوده اشتغال
 داشت سه داران مورچال بر حسب اشاره همان زمان سپاه
 خود را تیار ساخته بعد نیمشب به یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار
 و قلعه دار آن بر حسب حکم همان خانه برانداز رفتای خود را که
 مستعد دفع اعدای بودند بخوردن طعام و پخت و پز مشغول داشته
 خودشان با معدودی از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
 از زنجیر دروازه برگردانیدند پس از آن فوراً مردمان فرنگ شراب
 نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بر برج و باره
 برآمدند سید مذکور بی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجه لشکر
 گردید و هر دو سردار پیش دروازه قلعه پای مردی ثابت کرده
 با چهل و پنجاه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصاری سپهدار
 مع سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
 و عیال اسیر گشتند خان مزبور و سید صاحب در حمله بردن
 بر لشکر انگریز از سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
 فرصت از دست رفته سپاه را هرگز برانگنده مکنید هنگام صبح
 پیشتر کو پیاده در حدود ماکری به ضرب خیام فرمان داد بعد چهار روز
 گورنر جنرل بهادر سه هزار سپاهی و شش صد فرنگیان را

بحر است قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چاک بالا پور و بنگور و مدن پلي قلعات و قصبات و قریات موردی خود از قلعه داران سلطانی بعضی بجنگ و بعضی بصلح گرفته رسد و مواشی بر حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگر چه قمر الدین خان بهادر سر راه گرفته کوشش اعدا شکنی بظهور رسانید و قزاقان بر عقب لشکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثیر غنیمت بردند و بدفع سپاه غنیمت سبی موفور بجا آوردند اما چون فتح و نصرت ساعت نه نمود کنار کشیدند گورنر جنرل بهادر فردای آن پیشتر کوچیده سواد دیون اهلې مضرب خیام عسکر خود ساخت و قلعه دار آنجا ابر صالح آورده تمام ذخایر و غله هر قسم که در آن بود بسپاه خود تقسیم نمود بعد در روز پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور خورد و فرود آمد و قلعه دار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم و الاقلعه خالی کرده با تمام سپاه دادات جنگ بکوه تندی درگ شرافت و فوج هراول لشکر انگریز بی زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخایر آنرا مقترف گردید پس گورنر جنرل بهادر بر راجه آنجا رحم کرده بعد تفرق لک روپه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده بطرف انباجی درگ نهضت کرد چونکه بعد مدت طالع راجه یادری نمود ساعت سعید داخل قلعه گشته بعد بندوبست آن خاطر جمع شده به سمت تلکا کونده

بشتافت سلطان کشور کشاینگت نایر را با سرداران انگریز
 که در قلعه تریپاتور اسیر آمده بودند و جوگی بندت نایب صوبه
 آرکات را که آنحضرت بپایه بلند رسانیده براجه رام چند مخاطب
 نموده بر رشته داری همگی تعلقات بنگور ناعزد فرموده بود اکنون
 با مخالف یکدل شده همگی ایشانرا براجگان هرین هلی و رای
 درگ به تیغ سیاست مقول ساخت و کشتن را در از بهر
 بند و بست دار السلطنت و ارسال خزانه بنابر خرچ سپاه
 منصور رخصت کرد و خود بدولت باحشم و تجمعات متعاقب
 لشکر انگریز نهضت فرموده به بالا پور خوردر سیم چون طلیمه اعلام
 نصرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جمل به برج
 و باره کوس و کرنای جنگی نواختند سلطان فرمان داد تا شیران بیدار
 دلاوری قلعه را مفتوح کردند اگر چه اهل حصار داد دلاری داده
 و دهر از غازیان را تلف نمودند آخر عابر آمده کشته شدند و سیصد
 پیاده را که زنده اسیر آمده بودند بنابر عبرت دست و پایش کسته
 گذاشتند النرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان
 نمودار گردید پس حضرت والا منزلت از انجا کوچیده در سواد
 سالکته مقام فرمود و گورنر جنرل بهادر انباجی درگ را از دست
 محمد خان کابلی برگرفته و قلعه را منهدم ساخته دو روز مقام کرد درین
 فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد و مواشی و غیره به لشکر

انگریز رسانیدند سپس از انجا کوچیده در سواد میرک مآه فرود آمده درین
 اثنا سید علی خان و بهرآمل دیوان مشیرالملک با پنج هزار سوار
 داخل شکر شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چتتا سنی
 و سوپر داکل به ینگت گیمری بالار رسیدند هنگامیکه سلطان عالی شان
 با سپاه نهرت شمعارستعد جنگ بود از دارالسلطنت
 منتهی از حضور والدہ ماجدہ آن حضرت رسیده در خلوت بعرض
 رسانید کہ کشتن را دیا بعضی حرام خواران اتفاق کرده است
 اغلبکہ تاحال در دارالسلطنت فتنہ کہ تدارکش با سانی میسر
 نگردد حادث شده باشد یا عنقریب خواهد شد از بنہی شکر
 انگریز طلبیدہ است بمحرم و استماع این معنی سید صاحب را
 بشکر گران بدرختہ دارالسلطنت رخصت فرمود؛



ذکر بند و بست دارالسلطنت و سزای عمل را و بند کردار
 و رسیدن آن حضرت بدارالسلطنت و کیفیت شورش
 نواب نظام علی خان و مرہتہ در مملکت سلطان
 و تخریب آن ؛

چون سید صاحب مرخص گردیدہ نیم شب قریب
 دارالسلطنت رسید فوج خود را اینظرف جو فرود آورده خود با پنجمہ
 سوار بر دروازہ قلعہ آمدہ پیش از دیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزدا سه خان رساله دار که بخواست
آن باب می پرداخت از رسیدن سید موصوف خوشدل شده
و اگر دپس او داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کار خانجات
گماشته خود ادب زمین بوسی دالده ماجده شاه هایون بارگاه بجای آورده
به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت که رازدار کشتن راد
بود بخدمت صاحب موصوف شتافته سخنان دو لتخواهی خود نامانجاری
او بر زبان رانده بر حبس او اصرار نمود صاحب موصوف
چوبداری را با حضارش فرمانداد و در جواب گفت که باشما کاری
ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بجاخران تاکید فرمود
که در خانه اش غزیده او را تا تیغ ساخته لاشش را بر مرزبله انداختند اما
هنگام قتل آن جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا دم زندگی سلطان
انظفا نخواهد پذیرفت و بمچنان شد القعه سلطان هم بعد روانگی
سید صاحب ده هزار سوار خونخوار را بسرداری میر قمرالدین خان نامزد
فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاه اعدا تاخت می نموده
باشند و خود بدولت عنان توجه به بندوبست دار السلطنت
معطوف فرمود گورنر جریل بهادر با ذخایر آذوقه و افواج بحرامواج
به بنگلور شتافت سپهبدار سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکیه
ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول بر چند اول لشکر مخالف
در افتادند و دقیقه از غرابی فرو گذاشت نه نموده پنجم هزار اس گاد

پرغله باد و صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاقان
 و افغانه و دکھنیان پروانه دار خود را بر طلایه و قراول هر دو لشکر مغول
 و انگریز زده خلعتی کثیر را طعمه تیر و تفنگ می ساختند و راه آمد و شد
 مخالفان چنان سد و نمودند که احدی پا از دایره لشکر بیرون
 نمی نهاد و چون در مقدمه جدال بعون ایزدی و از شجاعت
 دلادران رعب و هراس بی قیاس بر خاطر مخالفان راه یافته پندار
 باطل که از عدم مقابله حضرت سلطانی در سر داشتند بخوف و بیم
 مبدل گشت و بغایت متوحش گردیدند حال نظام علی خان و مرهته
 این بود که نواب موصوف در پانگل منزل گزیده امر را را
 به سنجیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عیسی خان
 یار جنگ با افواج خود قلعه گنجیکوته و تار پتری و تار مری و غیره را
 بعد چند ماه بضبط خود در آورد و حافظ فرید الدین مخاطب بموید الدوله
 با لشکر گران بطرف گتئی در تاخت و قطب الدین خان
 دولت زئی با جمعیت خود بمقابل اش پرداخت اماروز اذل
 روی فیر زئی مشاهده نه نموده برگردید روز دیگر در پیش
 مخالف صف آرا گشته تردد شایان بظهور رسانید دران
 اثنا بحضور طلب شده مع فوج خود متوجه دار السلطنت گشت
 حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گتئی را در خود
 مشاهده نه نمود آنرا با خال برابر ساخته متوجه کمر په گشت پس

به سعی اندک شهر کمرپه و قلعه سد هوت بضبط خود آورده با چهار هزار
سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاربه گرم کنده پرداخت
و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران
حصار کوه و پائین دغدغه را بنحاطر خود جان داده از انواع آتشباری
و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند
و سرداران مرهته از کار پرداز پونه رخصت یافته بر تسخیر
قلعجات متصل سرحد خود دست گماشته در تاختند چنانچه
پرسرام ناظم مرچ بعضی قلاع و بقاع آنطرف یجنگ و بعضی بصلح
تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان صاحب
صوبه قلعه و آردار باذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد
بهادری داد و در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طلی شد بناچار
قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان و اسرده خود با جمعیت دو هزار
مرد جنگی در گوشه قلعه ماند غنیمت لئیم بکار پردازان خود تاکید کرد
که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر
باستماع خان موصوف رسید بر قول و قرار ایشان لاجول
خوانده دیرانه معهما هیان جنگ کنان سمت نگر راهی گشت
مخالفان چون مورد ملخ هجوم کرده باتیغ و تبر در آویختند سلطانیان
تا مقدر بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفار خان شجاعت
نشان زخم برداشته دستگیر گشت و محبوس در ترکونده ماند

و تابا عش یا مال ستم ستوران مخالف شدند پس تمامی
 قصبات و قریات آنضلع سخر سپاه غنیم گردید و هری پندست
 پهر کیه از راه هر پن هلی بعد ضبط اطراف و جوانب رسیده
 شوم شکر راجه آنجا را بر سرند در اثس نشاند و صوبه سرا
 بضبط خود آورد و هر سرام ناظم مرج از بند و بست و تار دار و انکوله
 و مرجان و شانور و غیره فراغت یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه
 بدین مضمون بدو لتخان قلعه دار آن فرستاد که بشرط تسلیم
 نمودن قلعه جاگیر چهار لک روپیه بدو داده خواهد شد و بهمال و متاع
 او آسیبی رسانیده نه و دلتخان ظاهر باقبال این معنی پرداخته گفت هنگام
 شب آمده رو برد حسب و انخواه سوال و جواب درست خواهم
 ساخت غنیم برین معنی خوش و خورم گشته مستظر بود چون شب
 شد دلتخان باد و رساله اسد اللہی و ہزار پیادہ ہزار از حصار بیرون
 شتافتہ باین ارادہ کہ بخیمہ اش رسیده بازوی سعی بکشاید متوجہ
 لشکرش گردید چون در وسط لشکرش رسید تفنگچی کہ شراب
 خورده بود در حالت نشہ بندوق سر کرد تمامی لشکر اعادی از صدای
 بندوق ہراسیدہ تیار شد و دلتخان بازوی شجاعت کشادہ
 جمعی کثیر را بر خاک ہلاک انداخت سپاہ خصم منفرق شدہ
 با سردار خود راہ سرا گرفت و دلتخان اعدا را مقہور گردانیدہ
 با ہمہ سامان آن لشکر و خیام و پنج صد اس اسب و آلات

عرب و پیکار مظفر بد را المقرم را جعت نمود ناظم مرج از سر کواچیده
 به مد گری رسید و خواهر زاده خود را که ماد هونام داشت
 به تسخیر کوه مد گری نامزد کرده خود با سامان رسد و مواشی بعزم
 الحاق لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار انگریز
 بهادر بندوبست لشکر خود کرده عازم دارالسلطنت گشت
 و پیاده های سپه سالار طائی که در جنگل مد کهری در کمین بودند
 دستبرد های رستمانه بر لشکر غنیمت نموده هر شب موازی پنج
 شش صد راس گادان پر غله از بنجار ها گرفته گوش و بینی
 دشمنان بریده معاودت می نمودند هر که بینی یا گوش بریده می آورد
 یک هون می یافت و یک راس گاد پر جوال را پنجره و ده واسپ را
 ده هون انعام مقرر بود و هر روز قزاقان گرد و پیش هنگامه آرا
 گردیده اکثر سپاه خصم را تصدیع کمال میسر نمایند و بار ها اهل
 بنگاه را پریشان می ساختند و تمامی گادان پر رسد و ذخایر را می
 بردند چون لشکر انگریز به نواح گری گشته رسید هیچ اثر رسد
 و ذخیره در آن لشکر نماند و رود کاویری طغیانی تمام داشت اما
 قبل از دردد لشکر انگریز سلطان والا شان چهار پنج مورچال
 پیش رود بنا ساخت سپه داران با سپاه رستم نهاد
 در مورچال قیام ورزیدند و پیش از دیدن صبح گورنر جنریل
 بهادر حمله کرده دو مورچال را تسخیر کرد و جنریل میندس با انبوه

کثیر برکوچه گری گشته در تاخت سپهدار آنجا که سید حمید بود
 از بالای کوچه گری گشته شلمکهای توپ و بنادیق چنان سرکرد
 که از صد ماتش پراگندگی تمام به جمعیتش روداد و بعد تلافی
 هزاران مردکاری بی نیل مقصود برگردید در آن اثنا دور ساله اهل
 فرنگ روی رزم بطرف فرو دگاه حسن خان خلیل سپهدار
 که پائین کوچه مذکور و قلعه بود در تاخت آن مرد دلدار از دور توپ
 اندازی نمود چون نزدیک رسیدند توپ ناگذاشته بر روی
 مخالفان صف کشیده پای ثابت فشرده در امر محاربه غایت
 سعی نمود آخر کار دادش بجاعت داده مجروح و اسیر مخالفان
 گشت و سپه سالار انگریز بهادر بسیار فکر و تردد در قلعه
 کشائی بعمل آورد اما مفید نیفتاد و از جهت فقدان اذوقه
 فغان البجوع از هر سر برخواست یک سیر برنج بشش
 روپی و آرد مسنده به دال بچهار دروغن بشانزده هم بهم
 نمی رسید اهل شکر تاب فاقه نیادیده حسب التاکید
 سرداران گلدان توپ کش را ذبح کرده میخورند چون
 گورنر جنمیل بهادر حالت تباه شکر بیان خود مشاهده کرد
 و استماع نمود که رسد گران که از طرف ملایبار به بدرقه شایسته
 می آمد قزاقان غازینخان و سلحداران سید صاحب همگی
 بغارت بردند و اهل بدرقه یکسر تلف شده همه سامان داخل

نظر کو کب گردیده بعد مشاوری و تجویز اتواب را زیر زمین
 پنهان و تمامی چوبینه آلات را آتش داد و اسپان لایع را
 کشته از راه گمری گت مراجعت نمود سلطان بدریافت
 اینمعنی بطریق مزاج پنج شش بنهگی میوه از طرف منشی
 خود بمنشی گورنر جنریل بهادر تبلیغ داشت بعضی سرداران
 آن لشکر بمزاحش می برده میوه آور از انعام داده بنهگی را
 واپس فرستاده جواب دادند که بالفعل منشی این لشکر حاضر
 نیست القصة لشکر انگریز به تصدیع تمام راهی گردید چنانچه
 توپهای جلوی راه سپاهیان خود میکشیدند هر روز از صبح تا دوپهر
 یک فرسنگ راه طی میشد بمشاهده این حال بعضی امراد خوانین
 دو لتخواه بحضور عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر
 حکم شود با سپاه خونخوار تعاقب کرده یکنک را دست بسته
 حاضر سازیم اما رای عالم آرای و عقل دور بین صلاح درینباب
 ندید و گورنر جنریل بهادر بی اندیشه روی به اتری درگ آورد
 قلعه داران کوه انبوه کثیر دیده مع کلید حصار استقبال کرده
 مورد الطاف گورنر جنریل بهادر گردیدند ذخیره و مواشی بسیار
 در انمکان دستیاب شد اگرچه آتش جوع اندکی تسکین
 یافت ولیکن بشره فاقه زدگی اکثری حرف گوشت خورده
 از مرض پیچش درگنشتند آخر کار سپه سالار چند راس گاو

بهم رسانیده بکار توپ کشی داد و از آنجا کوچیده بطرف سوند کیم
 بعد یکماه رسید درین مقام پیرسرام مرهتته مع سامان رسد و ذخایر
 فرا رسید تا لشکریان انگریز از دست بر وجوع خلاص یافتند
 و کرنیل ریت بهادر هم آذوقه و رسد و گله های گوسفند و گاو
 بکثرت بلشکر رسانیده مورد نوازشات گورنر بهادر گردید
 و در جلدی این نیکو خدمتی به تحصیلداری بنگور و غیره سر فزائی
 یافت سپس آن سپه سالار نامدار چند سرداران را معه فوج
 شاید به تسخیر ماکری درگ و تندی گره دستوری داده چنانچه
 کرنیل کوری با سه پادشاه و یک رساله فرنگی نندی گره را
 محاصره کرد و کرنیل ریت هم از کولار باشش صد سپاهی به تسخیر
 آن کوه شتافته سعی موفور بکار برد با وجود زخم تیر و تفنگ
 به ایجده روز مفتوح ساخت اما شب یورش جبریل مینه س
 در مور چال آمده اهل فرنگ را بمعافی اسباب غارت
 و زنان محصور حکم یورش داد محصوران پیاس ناموس از بالای کوه
 پائین آمده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشی لطف علی بیگ
 و سلطان خان قلعه دار اسیر و ماکری درگ هم بچنگ سه روز
 اصاح سحر گردید ؛

ذکر رسیدن سکنند رجاه فولاد جنگ بن نظام علی خان
 بامشیرالملک و سپاه کثیر بلشکر گورنر جنریل بهادر از
 نواح پانکل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شاهزاده
 فوج محاصره مل گزی و کشته شدن حافظ فرید الدین
 خان در سواد گرم کنده و تاختن گورنر جنریل بهادر
 کورت ثانی بسریونگ پتن و رسیدن مرهتہ بالشکر
 خود در انجا و تقریر صلح فیما بین سلطان و انگریز بحسب
 صواب یک هردو شرکامعه دیگر کیفیات واقع سنه یک هزار
 و دو صد و هفت هجری ؛

بعد معاددت گورنر جنریل بهادر سپہ سالار بنی نیل مقصود
 سلطان ذی شان پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر
 شاهزاده را بانشکر گران و مبلغ ماهیانه یک ساله محصوران گرم کنده
 که براعدا ابواب بلاک شده بودند مرخص فرمود چون شاهزاده
 والا قدر بطرف صوبہ سراردی توجہ آورده و لشکر خود را پیناہ جنگل
 کلوار ی و بوکا پتن فرود آورده خود با سواران جان باز از تمامی
 سہ انتخاب نموده برسبیل ایامغار بطرف گرم کنده روانه و آورد
 حافظ فرید الدین محاصر قلعه ازین معنی خبر دار شده بمقابلہ شتافت
 شاهزاده جوان سخت معہ میر علی رضا خان و دیگر جان بازان

دست و بازوی شجاعت برکشاده سرکافز را از تن
 جدا ساختند ابداعش یکسر منتشر گشته بطرف کز به راه گریز
 پیمودند شاهزاده منصور اساس و اسباب مقهوران را
 بقلعہ روانه کرد و زرمواجب حواله قلعه دار نموده خود بدولت
 بطرف مدگیری شتافت سکنه رجاہ و مشیرالملک
 که باهشت هزار سوار و سه هزار پیاده در سواد سورس پایی
 و پلمباری که هفده کرده از گرم کنده است فرود آمده بودند باستماع
 این خبر استقرار آنجا قرین صلاح ندیده در کوهستان سنگلی پاله
 پناه گرفتند شاهزاده شیر صولت از آنجا شبگیر زده در میان
 فوج محاصر مرهه هنگامه رستخیز برپا ساخته سرداران فوج را
 سر بریده مظفر و منصور بحضور رسید و قمرالدین خان همدین روزی
 بگرد آوری رسید و مواشی و غیره بطرف نگر بستافت بعد
 یک هفته سرداران نواب نظام علی خان بالمشکر خود در سواد
 خانخان هلی باگور ز بهادر ملحق گردیدند و جنریل میندس بعد
 تسخیر کوه ندی گره با جمعیت گران بعزم تسخیر کت نگیری
 در تاخت و هنگام شب بران معموره حمله کرده غارت ساخت
 و بر کوه تادروازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه بریزش توپ
 و تفنگ و حقه های آتشین هزیمتش دادند بلکه بر عقب منهران
 شتافته اکثری راز را به مرگ چشاندند جنریل از آنجا معادوت

کرده بلشکر رسید و کرنیل کوپری مع فوج خود بعد فتح نندی گده
 آمده ادل قلعه دار را بمشستی زرا از آن خود ساخته بعد پرانیدن
 چند گلوله کوته مذکور را مفتوح کرده تهانه گذاشته برگردید چون ایام
 برشکال منتفی گشت گور نر جنریل بهادر بالشکر ناظم حیدر آباد
 بعزم نخیر دار السلطنت سریرنگپتن بکوچه های دراز بسواد
 گری کوره رسیده لشکر ناظم را عقب گذاشته بر مورچال ها
 که بسبب قصور سپهداران سپاه خالی مانده بود حمله کرده
 بضبط خود آورد و دشمنان زنان رویه اردوی خاص نهاد سلطان
 که بالشکر خود اینطرف جوی بود و جاسوسان از رسیدن
 لشکر خصم خبر رسانیده بودند سراسیمه شده چون فرصت
 اعدا شکنی نداشت فرمان داد تا از اطراف فوج پیادگان
 تفنگچی و کماندار متوجه دار السلطنت شده باستحکام آن پردازند
 و خود بدولت سوار شده بافدایان رو بر زم اعدا آورد اما
 در شب تار لشکریان تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدیگر جنگیدند
 در آنحالت امام خان قندهاری و میر محمود سپهدار شیرازی
 با سپاه خود راه غنیم گرفته تا مقدر دمار از روزگار عادی برآورده
 آخر کشته شدند درین فرصت جنریل میندس بدلاوری تمام
 در ناخه حصار شهر گنجام و لعل باغ را که با خندق و باره استحکام تمام
 داشت ولیکن بسبب فریبناکی مهدی علی خان ایرانی دیوان

که در آن شب محافظان حصار مذکور را بمی حکم حضور ببهانه تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازه قلعه جمع ساخته برج و باره خالی افتاده بود بیک حمله مفتوح ساخت چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دارالسلطنت گردید و در ساله اسداللهی بانتراع نمودن مورچال که بشب انگریزان برگرفته بودند نامزد کرد چون روز روشن شد ساله های منظور بران مورچال حمله کرده پیاپی حصار رسیدند اما چون گورنر جنرل بهادر در آنجا بود همراهیان شب حمله آوردان را ناکام را برگردانیدند اگر چه کرات و مرات حملات بعمل آوردند اما شاهد مرادر رخ ننمود و اکثر کشته گشتند در آخر سلطانین بتامعه معاودت نمودند سلطان اطراف و جوانب قلعه دارالسلطنت را بتوپ و منجیق و انواع آلات آتشباری آراسته و مستحفظان شجاعت نشان را در همه جوانب گذاشته تمامی سواران را بطرف میسور روانه فرمود بعد دو بهر روز پیرسرام دهری پندت بالشکر خود بر سواد پیرکونی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیرالملک با افواج خود بر موتی تالاب مقام گزیدند چون معلوم بممکنان شده بود که ایام محاربه و محاربه با ستم خواهد کشید و ختم مناقشه بآسانی صورت نخواهد بست و خلقی بی شمار تلف خواهند شد هر شکر کای جای خود در تجویز مصالحه بودند و گورنر جنرل بهادر مورچالی آنطرف گنجام

جنوب قلعه احداث کرده و مورچائی دیگر شرقی قلعه اینطرف
جوی طرح انداخته ستعد کارزار گردید سلطان مختاصت
و مخالفت هر سه شرکای نامدار مناسب ندیده بتجویز بعضی
دولتخواهان و کالار انزدگوزن جنریل بهادر باتحلف و هدایای بسیار
فرستاده تادر تحریک سلسله آشتی و اتفاق بکوشند گوزن جنریل بهادر
موافقت حضرت طانی را فوز عظیم دانسته خواست تا
صلح کند اما جنریل میندس بدان راضی نشده بعد مطارجه بسیار
از سپه سالار رخصت گرفته بر نهر قلعه سونار پینه در تاخت
وسید غفار سپهدار پای ثبات فشرده با سپاه خصم در آویخت
و دستبرد های مردانه نموده گوی ظفر در ر بود و اعادی تاب نیاورده
پس پاشند اما بعد دو ساعت هنگامیکه سپاه منصور در پخت و پز
اشتغال و خاطر از بیم دستبرد خصم فارغ داشتند دلیران
انگریز فرصت یافته بیکبارگی حمله کردند و باندک سعی سپاه
منصور را متفرق ساختند و جای ایشان گرفتند سید حمید و فاضل
خان سپهدار با جمعیت خود به کمک سپهدار منهنزم رسیده
بیک حمله رستمانه باز بجایش قایم گردانیدند و هزار سپاهی
انگریز بر خاک هلاک افتاده بقیه الیف به شکر خود
معاودت نمودند و همان روز جنریل میندس بنحیمه خود آمده طپانچه
پر کرده از دست خود بر خود سدداد اما خطا کرد و طپانچه دیگر

پر کرده در پی سر دادن بود که کرنیل مالکم جنریل اجنت بر صدای
 طپانچه اندرون خیمه دویده طپانچه از دست او بر بود و سپه سالار
 خبر رسانید و او بخیمه اش آمده دستش گرفت و گفت بالفعل
 صلاح وقت است اگر چه قلعه گرفتن و سلطان را اسیر
 کردن آسان است اما از جهت شهر کا که در ملک و مال
 سلطان مشارکت دارند عائد کنی بسیار کمتر خواهد بود بنابراین
 مصالحه مناسب حال میدانم جنریل بدین سخن متسلل گردید
 الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه سردار ان هم عهد مصالحه بر این وجه قرار
 یافت که سلطان ملک سه کمر در روپیه برایشان داگذازد
 و سه کمر در روپیه بدیشان دهد و تا وصول مبلغ مذکور دو شاهزاده را
 بطریق نوازند گورنر جنریل بهادر روانه فرماید چون سلطان
 عاقبت بین همه کارهای سلطنت خود بسبب قصور و فتور اعیان
 حرام خوار بتردید لاجرم باقبال این معنی پرداخته ملک بارامحل
 و سلیم و انور انکری و سنکلی درک و داند یگل و کلیکوت و غیره
 بانگریزان داگذاشت و بوم و برکترپه و تارپتری و پار مری و بلاری
 و غیره تفویض نواب نظام علی خان کرد و تمامی ملک آنطرف
 جوی تنب بحد را برهته داد و کمر در روپیه نقتد با تحایف و نفایس
 بدیشان فرستاد و بر حسب استنادهای نواب گورنر جنریل سلطان
 عبدالحق و سلطان معزالدین را با جمعیت شایسته و تجمل

بایسته باتالیتی غلام علی خان و میرعلیرضا خان را بوکالت نزد
 نواب گورنر جنریل بهادر روانه فرمود تا ایشان خس و خاشاک
 دشمنی و عداوت از میان برچیده همه مخالفان را بتخایف و هدایا
 موافق سازند شرکای انگریز بهره خود از مبلغ مذکور گرفته بدیار خود
 مراجعت نمودند و گورنر جنریل بهادر باشاهزادگان جوان بخت
 بدراس نهضت نمود و کرنیل د فطن را بمیر سامانی شاهزادگان
 مقرر کرد و ادبآباد خسر وانه ناز برداری ایشان می نمودیز کد اران
 انگریز از تمامی مملکت خداداد برخاسته به بندوبست بارمحل
 و غیره شتافتند و منادی امنیت در تمامی مملکت بلند آوازه
 گردید چون سپه سالار بهادر بدراس رسید اندرون قلعه
 عمارت عالیشان خالی کرده شاهزادگان را فرود آورده فرمان داد تا
 همه سامان و اشیای ضروری مهیا گردانند نواب محمد علی خان
 و الاجاه هم در دلبجوئی شاهزادگان و الاتبار دقیقه نامرعی نگذاشته
 همیشه بار سال فواکه و هدایای امصار بنای مصادقت و موافقت را
 استوار می ساخت ؛

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه راجگان اطراف
و بند و بست ممالک محروسه و تعمیر قلعه دار السلطنت
بادیگر کوایف سنه یک هزار و دو و ص و هفت هجری ؛

از ان تاریخ که هر سه شمر کا بد یار خود مراجعت کردند سلطان
بدر یافت کوایف ممالک محروسه و امتحان خیر خواهی اعیان
دولت و عملد از ان و مهاجنان هست گماشت و از یکدیگر
ساب اعمال برگرفت از قراین نیکو معلوم اوشه که
مهد بخان مدار المهام با چند ساهو کار کمر ناکلی و دیگر حرام خواران
یکدل شده قدم در جاده خلاف گذاشته میخو اهد که سلطنت
مخدوم خود را بر باد دهد چنانچه توپهارا در عین کار زار بر حسب
اشارت همان بد بختان بریگ و گل انباشته از کار انداختند چنانچه
یکی را بسزای اعمال خود رسایده خانه های آن عاقبت غرابان
بغارت در داد اما میر محمد صادق علی باز بمسند دیوانی متمکن
و گرگ مردم خوار پاسبانی ایشان نامزد گردید پس آن
کهنه گرگ که عداوت دلی با سلطان از زمان عزل خود
داشت اکثر امراد خو این را که دو لتخواه قدیم بودند بفتور و قصور
به لایل بویج دلی معنی متهم ساخته حسب الحکم قتل میکرد در ان
حال بعضی امیران و جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که شمایی

دله السلطنت از هر گوشه و بیشه فتنه جویان و راهزنان سر بر کرده پای
 عناد در افساد بلاد پیش نهاده و در ایذای رعایای ممالک محروسه مکر
 سعی بسته اند چنانچه شخصی بدستور راجگان تری خود را از اولاد راجگان
 مرگسی دانموده مدگیرا بضبط خود آورده است و دیگری رتن گیری
 را گرفته در مقام عرب و قتال آمده و مقارن این حال سید محمد خان
 آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که
 شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی از مستولان راجه هرین هلی است
 خود را بنام سپانایک مقتول مشهور ساخته هوای سرداری
 در سردار دو و چهار هزار پیاده فراهم ساخته هو جنگی درگ و قلعه کو تور
 مضاف صوبه هرین هلی را از نظر هار خود ساخته است. بمحرد
 استماع این خیر سید صاحب راجا فوج سنگین بسزای ارباب
 ضمال بطرف مدگیری و غیره نامزد فرمود و میر قمرالدین خان را
 با فوج گران به تنبیه شقی هرین هلی دستوری داد خان مذکور
 بر سبیل ایلغار در تاخته قلعه مذکور را مفتوح ساخت و سمت
 هو جنگی درگ شتافت آن متمد قلعه را بنذ خایر و آلات
 عرب پستی داده باد و هزار پیاده در دفع سپاه منصور کوشیده
 تا هفت ماه جنگ نمود روزی خان موصوف بهم بر آمده
 با سپاه خود به تسخیر آن حصار سوار گردید سپاه منصور از کثرت
 هجوم دشمنان اندیش نموده روی بعزم انانام آن شقی آوردند

و بدلا دري تمام بر برج و باره برآمده کوس و کرنا نواختند و کفار هم
 بجان کوشيدند چنانچه خود خان مسطور زخمی گردید آخر کار
 آواره دشت اديار گردیدند و شقی مخدول با چهار صد کفار
 اسير شد و شوم شنکر برادر زاده نایک مقتول که بحمايت
 مرهقه اکثر تعلقات هرین هلی بضبط خود آورده در ناراین گیرا
 سکونت داشت باستماع این خبر شتافت خان
 مشارالیه بعضی اسیران را بنا بر عبرت دست و پاشکسته
 و اکثری را خصی ساخته آزاد کرد و حصار کوه هرین هلی و غیره را منهدم
 ساخته مراجعت نمود و ببر جنگ صوبه دار که در چیتل درگ
 پناه گرفته بود عازم آمد و شده آفی گندی و کنگاگیری را باز بضبط خود
 در آورده هری نایک راجه کنگاگیری را قولنامه فرستاده طلبیده و
 بدادن سند بحالی تعاقب مع خلعت و یک زنجیر فیل باعماری
 نقره باستالتش پرداخت چنانچه نامبرده خود را یکی از بندگان
 سلطان شمرده مطیع گشت و سید صاحب موصوف گوش
 و بیني اکثر مخدولان بریده معاودت نمود و سید حمید سپهدار
 در جلد وي يکوخد متي بانوبت و نقاره و فیل معه عماري طلا و نخطاب
 نواب سرفرازي یافته بايالت حیدرنگر نامزد گشت القصد راجگان
 آن نواح یسقیین دانستند که دشمني بآن حضرت فلک مرتبت
 نمودن خود بهای شقاوت در دامن رفتن است از کرده های خود

پشیمان گشته مطیع و متقاد گردیدند و راجه بنگور بوسیله سفارش
 گورنر جنرل بهادر بشروط داگنداشت لک روپیه سالیانه
 سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و همان
 زمان سلطان و الاشان خاطر اشرف از سیاست و تغییر و
 تبدیل اعیان دولت و عمال برداشته رای صوابی اندیشیده
 مقرر نمود که هر سال آصفان از تعلقات و پرگنات خویش
 مع عمال و اهل دقتر در شهر ذیحجه حاضر حضور شده بعد ادای نماز
 عید الاضحی پیش منبر کلام الله بر سر گزفته عهد کنند که تصرف
 دزیر محاصل و تمکون در ارسال آن بظهور نرسانند و روادار
 ظلم و تعدی بر غریبا و رعایانشوند و بزرهد و تقوی و ترک مناهی اوقات
 خود بسر برند چنانچه ایشان بدین معنی عهد و پیمان می بستند
 اما چون آن بیباکان بعد قسم کلام الله به پرگنات خاص خود می رفتند
 پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته هر گونه ظلم و ستم بعمل
 می آوردند چون سلطان از قوم هندو نفرت کلی داشت بنا بر آن
 اهل اسلام را که از نوشتن خواند بهره داشتند جمع کرده بخطاب
 میرزای دفتر سرفرازی بخشیده تحریر دقتر را بخط فارسی مقرر فرمود
 و در همه ممالک محمدوسم بر هر پرگنه آصفی و بر هر محال که محاصل هزار
 هون از آن بود یک عامل و یک سر رشته دار و یک مجموعه دار و یک
 امین و یک خزانهچی از اهل اسلام مامور فرمود و قانون گویان را که از

قوم برآین بودند یک قلم موقوف کرد اما این قوم بخوش آمدگویی
 و معامله دانی با عالمان و آصفان در ساخته بدون اطاع حضور و خیل کار
 و بار می شدند چنانچه آصفان و عالمان کار ملک را نی را برایشان
 گذاشته خود شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند
 و آن زمار داران تمام تعلقات را حسب دلخواه غارت
 ساخته نصف حاصل با آصفان میرسانیدند و نصف در تصرف
 خود می آوردند اگر چه از خارج اینهمه اخبار بسمع شریف میرسید اما
 نظر بعهد آن بدعهدان نموده گمرفتی نمی کرد و دیگر آنکه سلطان دین پرور
 از دنیای دنی دل برداشته بکارش التماس نمی کرد و این معنی
 شاهد این دعویست که خود بدولت اوقات شریف را در نماز
 و قرآن خوانی و تسبیح و تهلیل مصروف میداشت و تارک
 الصلوات و زانی را دشمن جانی می انگاشت و فرمان جهان
 مطاع بر عالمان و قلمه داران متضمن این معنی اصدار میفرمود چنانچه
 یک فرمان که بعبارت فارسی بمهر بادشاه دین پناه طیبو سلطان
 انار است بر ماه محرره سنه ۱۷۹۲ ع بود بحکم کرنیل جان مارس صاحب
 برش کمر سپاسکویر بمقام کاکته ترجمه نموده بود که خلاصه اش
 این است که هر یک از عالمان و قلمه داران را باید که کویف
 مواجب نتمدی و اقطاع معافی قاضیان و خطیبان و موزنان مساجد
 بحضور و الا بلاغ دارد و این معنی مطابق سندشان بجهل آورد در جمع آوردن

و تعلیم کردن اطفال مسلمانان قصبات سبی و کوشش کند
 و در طریقۀ داد و ستد راستی و دیانت مرعی دارد و اخبار
 تعلیم و تربیت بحضور مرسول نماید و قاضی بتائین و تعلیم دین
 و ایمان پردازد و نام نویسمان بساگ اسامی اهل ایمان
 درج سازد و سواى قاضی کسی دیگر احدیر اسلامان نسازد و بجای
 که مسجد نبوده باشد مسجد پنج گنبدی تعمیر کند و خطیب آن
 به مشاخره ده هون مقرر نموده بوجه مشاخره اوز مینی که حاصلش مساوی
 آن باشد از بهر ادا کند و نیز زمینیکه حاصلش از بهر روشنی و فرش
 مسجد و غیره کافی باشد وقف کند و برای تعلیم و تربیت اطفال
 اهل اسلام داد انمودن نماز پنجگانه با جماعت باشندگان را
 فرمان باید داد و اگر احدی از رعایله دین اسلام شرف شود
 از و غراج زمینیکه دارد گرفته و محصول زمین خانه اش معاف
 کرده شود و اگر تا بر باشد محصول اشیای تجارتی او نباید گرفت
 چون سلطان. محض پاس اسلام از مصلحت ملوک گیری
 و ملکه اری و باز پرس عمال و غیره دست برداشت بنا بران
 هر یک در مقام خویش بی باک گردیدند و از زیر و که رای عالی
 اقتضای آن فرموده که هر یک از اهل اسلام از خوان نوال
 ادبهره مند و متمتع گردند و اصاغر و ادانی نیز از مراتب بلند بی بهره
 نباشند خلل و فساد در اساس دولت راه یافته و دیگر

اراکین و خوانین بدگمان شده باتفاق هم باعث قتنه و فساد شدند
 میرصادق مذکور بسبب نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر
 بر روی اکابر و اصاغر می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام
 سلطنت در قبضه اقتدارش در آمده کارش بمرتبه بالا گرفت
 که باد غرور در دماغش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای
 اشرف فیصل میگرد و جمیع مملکت را پر فتنه و فساد ساخته کارهای
 عمده را بیدعای خود سرانجام میداد و از عزیمت خوانی و دعوت
 تسخیر ذات والا نموده در مهمات کلی و جزوی هیچکس را دخلی
 نمیداد و فرمان شتمن بر تحکّمات بی موقع بولایات میفرستاد
 و اخبار کار خانجات و حالات رعایا و اوقعات ممالک
 محروم بحضور فیض گنجور نمیرسانید چون سرداران دولت
 خواه مشاهده این حال نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی
 در کشیدند درین میان سلطان بتعمیر قلعه دار السلطنت دست
 گماشته طرح تازه انداخته و حصار قدیم را شکسته بطرف رود
 حصار کنین مع خندق عمیق و برج و باره و بسوی جنوب
 پنج حصار مستحکم بنا ساخته ؛

ذکر معاودت شاهزادگان از ملراس درسنه یکهزار و دو صد و هشت هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی و سرماییه مباحات اند و ختن اراکین بملقب میرمیران و بحالت غریب و آوارگی رسیدن شهزاده ایران و ظهور مراسم شادی کتخدائی شاهزادگان و الاتباع باد دیگر واقعات از ابتدای سنه ۱۲۰۸ تا سنه ۱۲۱۲ هجری ؛ چون یک سال و چند ماه شاهزادگان در چیناپتن سکونت داشته شرایط موافقت فیابین درست ساخته مبلغ موعود بمعرض ایفاد را آورده بخدمت پدر بزرگوار فایز گشتند سلطان دین پناه مردم بدرقه را بانعام شانه نواخته مرخص ساخت و محفل جشن و سرور ترتیب داده هر یک را از امیران و منصبداران بعواطف خردانه و مناصب ارجمند معزز و سرفراز گردانید ؛

نظم

بیفزودشان پایه عز و جاه بانعام شگفت خورم سپاه
همه خوشدل و شاد و خورم شدند ز بار عطا جمالی خم شدند
اعیان نامدار را بملقب میرمیران مخاطب و کچهریهای کارخانجات
خود را بحساب اسماء الحسنی که نود و نه نام است سقر
فرموده در هر کچهری چهار هزار سپاه را متعلق ساخت اکثر

پیر زادگان و شایخ زادگان که از هنر سپاه‌گیری و شجاعت
 معرّابودند منظور نظر سلطان دین پرور گشته میر میران و صائب
 نوبت و نقاره گردیدند طره‌های مردارید و جواهر معبدک‌های مرصع
 بدیشان عنایت شد همدران اداان شاهزاده ایران بسبب
 مخالفت و تسلط آقا باباخواجه سرآواره شده فایز حضور سلطان گشته
 حضرت عالم نواز با دعواطف خسروانه مرعی فرموده سوای
 خلّاع و فردش و اسباب لازمه ثروت و اغذیه و اثربه مبالغ
 ده هزار روپیه ماهواری از بهرادر مقرر فرمود چون همگی همست و الانهست
 باتفاق و ارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بودند بنابران از روی
 اخلاص و صدق نیت رسولان خود را با تحف بی پایان و فیلان
 کوه‌شان و مکتوب محبت اسلوب از بهر تمهید مقدمات
 امداد نزد زمان شاه درانی و الی کابل روانه ساخت و آن بادشاه
 و الا بهر رسولان را با خلّاع فاخره و انعامات و افره ممتاز فرمود
 و ایشان با تحف و هدایای آن نواح و جواب مکتوب
 متضمن انتظام مهمام مصادقت و استحکام مبانی مخالفت
 معاودت نمودند خدیو زمان با صدق و اخلاص تمام بر یک سه‌ط عام
 با جمیع امراد غیره شیر برنج خاصه تادل کرده بزبان مبارک ارشاد
 فرمود که ماهمه برادران دینی هستیم و وظیفه ما همانست که پیاس اسلام
 کینه از دل برآورده یکدل باشیم و خالصاً و بجهاد مکر جهاد بعزم شهادت

بر میان همت چست بندیم پس خلعتهای سرخ همه را
 عنایت ساخته فرمود این را لباس شهادت تصور باید نمود ولیکن
 باینهمه نوازشات شاهانه سنگین دلان عاقبت خراب
 طریق سعادت وفدیت نه پیمودند درین میان رای
 سلطان دین پرور چنان اقتضا فرمود که محفل شادی کتخدايي
 شاهزادگان ذوالاقتدار بسیار اید پس حکم جهان مطاع بسراجم
 این امر شریف نفاذ یافت تا کار گزاران سلطانی اسباب
 طرب و نشاط مهیا کردند و از برای همگی شاهزادگان از خاندان
 عمده پرده نشینان عصمت بهم رسانیده بآئین شاهی و عروسی
 بر تخت مناکحت جلوه گر ساختند و همدرین ایام شاهزاده ایران
 از حضور مرخص گردید و در ابا نواع تشریفات و نقد و جنس بسیار
 وداع کرده فرمود میخوام که بعد بدست سلطنت ایران
 ما و شما بازمان شاه اتفاق کرده به تنظیم و تنسیق هند و دکن کوشیم
 ادهم اقرار این معنی نموده پیش ازین بار بار بانی میر صادق
 نطفه شیطان بیوفائی و بدخواهی همدیان که راست باز و حلال
 نمک بودند و آن ملعون از آن قوم اندیشه تمام داشت
 معروض حضور گشت آن حضرت پیاس خاطرش آن
 قوم را باز و بچه از قلم رو خود اخراج فرمود پس بمقتضای عقل
 و درین خود از جمالگی شیوخ و سادات کنان سریر نگه داشتن

و کولار و هسکوتّه و دیون هلی و صوبه سرا و بالا پور کلان و اهل تنجاور
ده هزار مردم منتخب کرده بزمه خاص نامزد فرمود (چنانکه در لند آن
پارلمنت برای تمهید امور ملکی مقرر است) اهل این زمره
بر تمامی کار خانجات سلطنت استیلا یافته و خیل کار گردیدند چنانچه
از آنجمله میرندیم ناتجربه کار بقلعه داری دارالسلطنت مقرر گشته
اگرچه حضرت اعلا اعتبار تمام بران اهل زمره داشتند اما
آن بی دلتان در ظاهر مطیع و منقاد و در باطن پیردرای میرصادق
بودند و آن بدبخت فکر معقول در تاراجی سلطنت مخدوم
خویش کرده اول بر شکست شکر و خوانین و امرا بتفایل
مشا هره و عزل از منصب همت گماشت سپس بتقسیم
کلام الله خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی درباریان را از ان
خود ساخت تا آنکه عرض بیگی حضور و بعضی ندیم و لیس و اولان
و چادشان و خادمان و جاسوسان جز صوابدید و استرضایش عرض
پرداز حضور نمیشدند و عمایض ملکی و مالی که از ممالک محروسه
میرسید بی اطلاع حضور خودش مطالعه نموده چاک میکرد و مکتوبی دیگر
حب و انخواه نگذاشته بحضور میرفرستاد دیگر میر آصف
میران حسین و باش زانی و شارب بود که در تعلقات
و محالات در پالکی بردوشش لولیان برهنه برداشته در کچه ری
میکرد دید بعضی اوقات توّالان و لولیان را بی چادر و قبا جمع کرده

خود هم برهنه شده در آن مجمع جلوه گر میگشت از تسلط گردانیدن
این ناکسان مهمام ملک و دولت چنان ابرگشت که
از خراج و باج ممالک محروسه هشتادم حصه هم بخزانه داخل نمیشد
حاکم نامه و فرامین حضور عزیز السلطنت دیگر جانی رسید هر بن روز
دند و جی و اگر مرد شجاع با چهار صد سوار دوا سپه در ملک مرهه
و نواب نظام علی خان و ممالک محروسه بنه ب و تاراج
سر میبرد سلطان او را طلب داشت و او با جمعیت خود فایز حضور
گردید و وزیر پر تذر شیطان سیرت میر صادق در پی
شکست او حمله و انگیزت آخر مزاج و حاج سلطان را
بران آورد تا در محبوبس و مشرف بشرف اسلام
نموده ملک جهان خان بهادر شیر جنگ خطاب داد
و سوارانش را داخل عکر ظفر پیکر فرموده ده رویه یومیه مقرر
نمود و بعد یکجندی کچه ری سواران بنامش مقرر کرده بخلاصی او
فرمان داد اما وزیر عقرب صفت نیش زنی کرده عرض نمود
که اینچنین شجاع را سردار مطلق العنان ساختن از مصالح
مملکت بعید است خدا نخواسته اگر فتنه از حادث شود من بعد
دست ندارم که بدامن تلافی او رسد پس رای آن لعین
در حیز قبول افتاد و آنغده وی و دو تنخواه همچنان محبوس ماند قصه کوتاه آن
ابلیس چون دست تسلط خویش را قوی دید در هر امر بدعی

خود عمل می نمود چنانچه غازی خان رساله دار را که خیرخواه بلا اشتباه بود بی سابقه عرم متهم بازش مشیرالملک کرده حسب الحکم مجبوس ساخت ؛



ذکر لشکرکشی جنرل هارس سپه سالار انگریز حسب الحکم لازمه مارنگطن بهادر بتجو ویزا بالقاسم خان شوشتری و مشیرالملک بهادر دیوان حیدرآباد بسریونگ پتن و واقع شدن جنگها فیما بین سلطان و سپه سالار من کور و مستر گردیدن قلعه دارالریاست و شهید شدن سلطان عالم پناه که در سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری واقع شده ؛

پون سلطان بلا مشورت بر مهمات ملکی اقدام می نمود و عرض هواخوانان پسند خاطر اشرف نمیشد درینو لادکارا با تحف و هدایا یکی را نزد زمان شاه با مکتوب محبت اسلوب فرستاده سر رشته اتحاد و مودت را استحکام داد و دیگری را بطرف سلطان روم رخصت فرمود هر دو رین اوقات از بند ر مورس چند فرانسیس بسرداری موشیربوسی بحضور رسیدند چونکه فیما بین انگریز و فرانسیس از هفت سال در ولایات شان نأره جدال و قتال سر بشعله کشیده بود از فرد آمدن فرانسیس امرای انگریزان را اندیشه

در دل افشاده ترسیدند و در استیصال دولت خدا داد حیلۀ
انگیخته و در دفرانسینسان را بهانه عزیمت خویش کرده تجویز
مشیرالملک و میرعالم مفصل این اخبار را بامار دمارنگطن بهادر
که در کاکته بود نوشتند لار د موصوف که جویای چنین وقت
فتوحات بود بسرعت تمام با چهار پلتن بشهر شعبان المعظم
دار دمراس گشت و لشکر را جمع کرده بسر داری جنریل
مارس بعزم تخیر سیرنگ پلتن پیشتر کوچانید سپس
از حیدر آباد لرنیل را پست و کرنیل دال با چهار پلتن
شریک جنریل موصوف شدند و میرعالم با نشت هزار
سوار در دشن رای باشش پلتن بالشکر انگریز در پیوستند
پس لار د موصوف برای اتمام حجت متواتر مکاتیب در حضور
حضرت ظل سبحانی بدین مضمون ارسال نمود که بفسخ عهود
و موافقت کوشیدن شایان اتحاد و دفاق نیست لازمه اخلاص اول
آنت که چند فرانسیس نووار در اسپر داین خیر خواه فرمایند
و مامول ثانی آنکه سفیر انگریز بهادر در حضور سلطانی استقامت
داشته باشد و مطالب ثالث آنکه قلاع کور یال بندر و منگلور
و تهادر و غیره که محل عبور جهازات است تفویض سرکار
انگریز بهادر نموده شود در صورت اقبال این مطالب مزید
اتحاد متصور است اگر چه اقبال این مطالب محال نبود مگر

از آنجا که خاطر اقدس بانغواي میر صادق ملعون از جاده^۶
مصالحات دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس
جنرل موصوف حسب الحکم لارده معظم باجنرل فلانده
جنرل بر جس وغیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳
بمحری یکنهین کوچ بنواح رایکوتہ رسید در آنوقت بعضی اہل
غرض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند کہ فوج انگریز
مع فوج نواب نظام علی خان کہ جملہ چہار پنجہزار باشند
میرند اما سر دارپونہ بایشان اتفاق نکرده است
آنحضرت باستماع این خبر پوریا میر میران را با فوج گران
دیگر میر میران بدفع اعدا روانہ فرمودہ خود باعضار امراد سپاہ
رزم آرا فرمان داد چون میر میران مذکور رو سوی شکرانگریز
آورد سوارانش منتشر شدہ بہ پناہ جنگل در تاختند تا رسالہ ای
ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا اگر دیدند و سلطانین خلعتہ زدہ
بر رزم است گماشتند جنرل بہادر بر سواد آنیکل منزل گزیدہ
بود کہ سواران سلطانی بمنقلای انگریز تاختہ جوقی را طعمہ تیغ
ساختند و لیکن عوض تحسین و آفرین از میر میران و شنام مانعام
یافتند کہ چرا جرأت پرداز شدند پس معلوم ہر کہ ام گشت کہ
عزم سرداران برزم نیست لہذا دست دلیری و جرأت
باز کشیدند تا مانند اہل بدر قدس و پیش شکر غنیم راہی

می شدند چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل راییت سلطانی جمع گردیدند
 سلطان از مستقر سیر سلطنت نهضت فرموده در ساعت
 چن پتن قبه خیمه را باوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک حرام
 خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنریل
 مذکور از آنصوب رو تافته بخان خان هلی رسید و چون این
 خبر معروض حضور گردید بیامغار متوجه آن طرف گشته در سواد
 گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه
 خصم نیز آماده جنگ شد؛

نظم

ردار و بر آمد ز راه نبرد هزار در آمد بمردان مرد
 غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت برون شد ز دست
 جگر تاب شد نعره های بلند گلو گیر شد حلقه های مکند
 چو از هر دو سولت کمر آراستند یلان سوبو مرد می خواستند
 سیاست در آمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی
 ز بس خون که گرد آمد در مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خال
 دولت کمر چو مور و ملخ تاختند نبرد یی جهان در جهان ساختند
 اگر چه در آرزو سه داران دولت خواه که غاشیه اخلاص بردوش
 داشتند و مردن در میدان جنگ بهتر از تحکم میر صادق مردود

می پنداشتند در جنگ قصوری نکردند و قریب بود که مقدمه رزم
 بهمانروز فیصل شود مگر چون شهریار نامه بر میر قمرالدین خان اعتماد کرده
 او را بحماه کردن فرمان داد قضیه منعکس شد زیرا که چون آن
 تیره باطن ضایع ساختن مردان کاری را در دل بد سگالش قرار
 داده بود جوانان انتخابی فوج سلطان را همراه گرفته بر آتش
 توپ خانه جنریل بهادر زده خود کناره کشید بهادران یک
 شلیک بنادیق و اتوآپ پریدند و بقیه السیف از آن
 معرکه بدر رفتند سپاه انگریز فتحاب شده قرین سرت
 گشت در بن اشنا خبر رسید که از طرف بنی لشکر انگریز
 بو فور سامان رسد سرداری جنریل اسطوارط بصوب
 دارالسلطنت می آید سلطان چند سردار را با سپاه جرار
 بر روی خشم گذاشته خود با تمامی ششم بر سرش رسیده
 فرمان محاربه در داد سید غفار که در شجاعت و دولخواهی بی قرینه
 بود از یکطرف حمله کرده با فوج غنیم در آویخت و از یکجانب
 نواب حسین علی خان آتش کارزار را بر بفلک رسانید
 و دیگر میر میران ۴ در مدافعه اعدا کوششهای بلیغ نموده
 بضرب شمشیر و توپ و تفنگ آنها را اداره دشت
 انهم از گردانیدند انگریزان تاب حمله نیاد رده دست از
 بعضی اموال و اسباب خود برداشته به جنگل در خزیدند سپاه

منصور تعاقب نموده بدفع آن جماعه مساعی جمیله بظهور رسانید
 درین اثنانواب محمد رضا خان از حضور رخصت حاصل ساخته
 با سپاه خود چون هزبرثریان دست و بازوی شجاعت
 برکشاد قریب بود که جمله سپاه اعدایمال حوادث شود
 اما چون کار گزاران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام بودند
 قضا را گلوله تفنگی به نواب موصوف رسیده جیب وجودش را
 از نقه جان خالی ساخت سلطان نعلش آن شب بید را روانه
 دارالسلطنت فرموده خود بدولت برمد افعه غنیمت برگماشت
 درین اثنا جوایس خبر رسانیدند که لشکر اعادی روی از
 مقابله تافته بطرف کالیکوت کوچید آنحضرت بدارالسلطنت
 معاددت فرمود و جنریل هارس بغربی قلعه فرد آمد و روز
 دیگر رساله های انگریز حمایه کرده چند مورچالهای قلب را که سلطانیان
 در ظاهر قلعه برپا کرده بودند بعد جنگ و تلف اکثر سپاه گرفتند
 همان روز نواب حسین علی خان بشجاعت تمام خود را
 بر صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید سپاه
 انگریز بغربی قلعه مورچالی تیار کرده بشکست و ریخت
 عصار سعی موفور بعمل آورد سلطان والا شان چون ابتری کار از آن
 فتنه که پیرامون دارالسلطنت برخاسته بود مشاهده فرمود
 حمیت و پردلی شاهانه جایز نشد که دارالسلطنت را

گذاشته دیگر جانهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بناچار راضی
 بتضای ایزدی گشته از باعث و فور غیرت خندق عمیق گردد
 محاسن از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدا خواسته قلعہ بدست
 غنیم افتد آتش داده آنرا بپرانند پس برج و باره دار السلطنت را
 بجز است اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید و قمر الدین خان قابو جو را
 با لشکر گران بتاراج رساند و آن لشکر انگریز و فوج کومکش
 نامزد کرد و فرمان داد تا شاهزاده مهین سلطان فتح حیدر باتمامی
 عساکر باپور نیامیر میران و غیره در میدان کمر یگته آماده جنگ
 باشند چنانچه سواران سلطانی گاه گاه گرد لشکر انگریز میکشند اما حکم محارب
 از سرداران خود نیافته دست حست می مالیدند فی الجمله لشکر
 بنی فرار سیده سواد بهادر پوره را معسکر خود ساخت چون
 غازیان اسلام را بجزا فر و ختن آتش کارزار کاری دیگر نبود هر روز
 سلاح و کتک بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند و بجهت
 دفع فتنه سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تاید سلطانینان
 برداشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سید غفار
 که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سدر راه فوج انگریز بهادر بود
 بتجویز میر صادق و معاندان حضور آن سپهدار دولت خواه را
 از آن مکان بقلعه طلبه داشته دیگر برادر آنجا گذاشتند پس
 انگریزان همان روز بیک حمله آنرا گرفته تگرگ و اربارش

گوایل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان مو شیربوسی را بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مساعی می بینی ا و عرض نمود که صواب دید فدوی آنست که خود بدولت با جمعیت سواران خاص و خزانه و زانه از قلعه برآمده بطرف سرادچیتل درگ روانه شوند و سپاه را بدفع غنیم نامزد فرمایند یا فدوی را معه همراهیان بانگریزان سپارند تا پر خاش از میان برخیزد یا حراست قلعه بفدوی و شیرلالی حواله شود سلطان فرمود که اگر برای سلامت شهبازی سلطنت ماتف و تاراج شود راضی و خوشود هستیم پس شهریار نامدار میرصادق بی ایمان را بحضور دالا طلبیده در باب تفویض قلعه داری بموشیربوسی و شیرلالی مشورت خواست ا و حسب مرکز خاطر خود این چنین بیان نمود بر رای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم با کسی وفا نکرد حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحر است ایشان دا گذاشته شد به تسخیر انگریزان درآمد زیرا که هر دو پیاس قومیت یکدل و یکزبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات آنحضرت را از راه صواب باز داشت آنحضرت نظر بر آسمان کرده آه سرد بر کشیده فرمود که هر چه رضای حق جل و علی است بدان راضی هستیم حاصل کلام خبر شکستگی دیوار قلعه نیز کسی بسمع شریف نرسانید تا آنکه بیست

و هفتم ذیقعد از خارج فتور و قصور بعضی عرام خواران دولت
 بسمع مبارک رسیده فردای آردز بامدادان سلطان والا شان
 نام چند کس از نمک عرامان بخط خاص بر کاغذی نوشته و پیچیده
 بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب بر این نوشته
 عمل باید نمود تا امور دولت منظم گردد اما او غافل از شعبده
 بازی فلک ناسازگار سر در بار کاغذ داکرده مطالعه نمی نمود در اثنای
 مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشتن خواند بهره داشت
 و در اینجا حاضر بود بران کاغذ گوشه چشم منحوس خود انداخته دید
 که ادل نام آن کاذب نمک حرام نوشته بود فبی الفور این خبر
 بادورسانید که امشب شماراکور خواهند کرد و باستماع این معنی
 در عراست خود کوشیده وقت دوپهر محافظان جانب دیوار
 شکسته قلعه را بیدهانه تقسیم ماهیانه طلبه داشته نزد سجد اعلی جمع
 کرده جویای وقت بود که خسر و سلیمان شوکت بیست و هشتم
 ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران
 را بر مت آن امر فرمود و اربابان زرنگار برای تشریف
 داشتن خود بر فعیل برافراشته مراجعت نموده در محل زمانه
 حکام رفت چون اهل تبخیم و میر غلام حسین منجم هم از
 روی حساب آردز را منحوس دانسته عرض نمودند که تا دپهر
 دو ساعت روزه بر ذات آن حضرت گمران تراست

لهذا مصلحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف
 فرما شوند و صدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند زای و الانیامده اما
 به تهیه سامان صدقه که رد بای ارضی و سماوی از آن میتوان شد
 فرمان داد و پس از آنکه از حمام برآمده بود یک زنجیر فیل بابل سیاه و چند
 آثار در دگر و نقره و طلا در چهار گوشه جل بست بمسکینان بخشید
 و غریبان و مساکین و محتاج را جمع کرده رو پیر و اشرفی معه پارچه تقسیم
 نموده سفره خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تابدان
 مبارک رسیده اما مقصوم نبود زیرا که در همان دم ناگاه فغان و اویلا
 بسمع شریف رسید که سید غفار دو لتخواه جان نثار گردید پس
 دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرسیم و انگاه براسپ
 سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید اما معاندان
 قابو جو بمحرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن
 رد مال های سفید سپاه انگریز را که بکناره جوی جمع شده است تعد
 حمله بودند آگاه کردند تا بوقت دوپهرو دگر بی روز سپاه انگریز
 بادیگر رساله از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه
 منصور ببرز و باره آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود
 کرده باندک سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
 دفع آنها بتدریج آمدند و به تیغ و نیزه راه گرفتند اما از هر جانب چنان
 فتنه انیخته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا حمله سپر انداز شدند

مقارن اینحال آن بدبخت قابو جو همی نگه سوار می خاص
 بطرف علم مورچال رونق افزاید از عقب رسیده دریچه را
 بند کرده راه معاودت بر سلطان دین پناه سه د ساخته خود
 به بهانه آوردن کمک اسب سوار به بیرون در تاخت و تاسیوم
 در دوازده گنج نام رسیده بدر بانان گفت که زود بعد رفتن من در را
 بند سازید در آن حال شخصی پیش آمده زبان طعن بر کشاد
 و گفت ای ماهون بادشاه دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود
 بسلامت میبری سزای کردارت بکنار تومی نهم پس یک
 غرب شمشیر او را از اسب بر زمین انداخت و بعد چهار روز
 بر در قلعه نعلش او را بدون کفن دفن کردند و تا حال مردمان شهر
 بوقت آمد در رفت عمد ابر قبرش بول میکنند و تفری اندازند
 و کشتیهایی که بنه بر قبرش انبار میسازند میر معین الدین زخمی شده
 در خندق افتاده انتقال نمود و شیر خان میر آصف چنان گم گردید
 که نشانش پیدا نشد چون سلطان دین پناه نیکو شاهده
 کرد که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح
 و خاک کردند بر در آن دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن بدر بانان
 امر فرمود اما کسی متوجه حال سلطان مظلوم نگشت و طرفه اینکه
 میرندیم قلعه دار خود با چند سپاه در پس آن دریچه استاده بود
 اما مطلق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون حمله آوردن شیملک

زنان متصل رسیدند آنحضرت باپردی تمام بر آن جماعه
 حمله کرد و باوجود تنگی مقام چند کس را به ضرب شمشیر کشته
 و زخمهای کاری بر روی خود برداشته جام شهادت نوش فرمود
 خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان ناگفته به
 اما فرانسویسان بر در حرم سرای خاص جمع گردیده بر حمله آوران
 شیلک پراکنده دست از جنگ برکشیدند پس بمجموعه
 خزاین و اموال و اسباب شوکت و دولت خداداد
 که خارج از حیطه حد و شمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه
 انگریز که از افلاس جان بلب بودند یکبارگی تو نگر شدند
 و شاهزادگان معه محل زنانه و کریم شاه اسیر و دستگیر
 گشتند اما فتح حیدر میر شکر باتمنا پیاده و فیل خانه و پایگاه و اسباب
 سلطنت و جاه در سودا گری گشته منزل گزیده بود باستماع این واقعه
 جانگاه از آنجا کوچیده بطرف چند رای پتن شتافت پس
 سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نقش مبارک سلطان شهید را
 در پالکی انداخته شب در تو شکخانه داشته بامدادان تمامی شاهزادگان
 و خدمتگزاران وندماران را دیدار آخری نموده اجازت دفن دادند
 تا در لعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از
 کشمکش عوام خواران و ارست آه آنهمه شان و توزک و خیل
 و حشم بیک گردش پرخ شجبه باز کسی ندانست که چه شد

نظم

که ام دوچه اقبال سر بحر رخ رسیده که هر صراجلش عاقبت ز بیخ نکند
 کمرانها د فلک تاج سردری بر سر که بند حادثه بردست و پای او ننگند
 این چند بیت که مصراع اخبارش مخبر از تاریخ این واقعه است
 بطریق مرثیه مظلوم گشت

مثنوی

طیو سلطان شهید شد ناگاه خون خود ریخت فی سبیل اله
 بدزدی قتلیدست و ما شتم آن که شده روز شنبه شریعان
 بفت ساعت ز جبع بگذاشته خون زد یوار و در روان گشته
 زیست پنجاه سال با اقبال باد شاهی نموده هفده سال
 داشت در دل همیشه عزم جهاد گشته آخر شهید حسب مراد
 آه تاراجی مکین و مکان خون بگریه ای زمین و زمان
 شده خورشید و ماه بدر و شریک آسمان سرنگون زمین تاریک
 چون غم او بجزد گل دیدم سال ماتم زور و پر سیدم
 گفت : تف ز نیم آه به تف نور اسلام دین ز و نیارفت
 تاریخ دیگر این مصراع است حامی دین شه زمانه برفت
 و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منجم گفته این است ؛

شاه ما چون بملک برتر شد حاضر مجلس پیمبر شد
روح قدسی بعرض گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد
ماده تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین
خان که آنچنان روز از خدا میخواست بخوشی تمام بخد مت
جنریل حاضر شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از گرم کنده
است نموده سند بجالی حاصل ساخته کوس شادمانی زمان
بدان صوب شتافت و سلطان فتح حیدر هم بسنخان
عرب و نرم که ادرا بر تخت خواهند نشاند از زبان سپه سالار انگریز
و دیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگر چه
شجاعت کیشان کار گزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت
سلطان فردوس نشان از قید ربائی یافته بخد مت فتح حیدر
سلطان حاضر گشته بود و سید ناصر علی میر میران و غیره از آشتی انگریز
منع کردند و ترغیب بر جنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را
فدای رضای حق ساخته است ولیکن تمامی ملک و قلاع مستحکم و بقاع
قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر با سامان عرب و پیکار موجود اگر
عزم ملک گیري و دم بهادري باقي است همین وقت است یحنگید
مافدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر منش با آنهمه پردلی و شجاعت
ذاتی باغواي پور نیاز دارد که در شکست آن دولت کمر جهد
بر بسته بود و دیگر بدخواهان حضوري فریب خورده دل برضای

ایشان نهاد و التماس هواخواهان یک قلم نامنظور ساخت و دست از دولت و سلطنت برداشته بملاقات جنرل ۴۸ رس بهادر رفت بعد از آن کارگزاران انگریز طفلی پنجساله را از نسل راجگان میسور برای نام برمسند میسور نشانده ملک سی لک هون به یوآتی پور نیازدار بر دجال داشتند و تمامی فرزندان و خیل خانه سلطان خلد آشیان را معه کمریم شاه برادر سلطان مغفور و لواحق و توابع ایشان بسمت رای ویلور روانه کردند و مدد خرج شایسته از برای یکیک شاهزاده مقرر نمودند اسماعیل شاهزادگان و الابر این است فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محیی الدین سلطان معزالدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکرانسه سلطان سرورالدین سلطان جامع الدین سلطان منیرالدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان از ان پس جنرل موصوف بحمیمع وجوه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگرفته تمامی قلاع کوهی و بقاع بضبط خود آورده با کرنیل رید و جنرل فلامد و غیره روانه ولایت گردید و خطه گیتی در تن گیری و مرگسی و هر پن هلی دانی گندی و پنوکنده و مرگ سراد غیره که در حصه نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند در سده یکبر از دود و صد و پانزده بحرری باز بدولت انگریزی منتقل گشت؛ ولیکن ملک جهاتخان بهادر که از حضور سلطان فتح حیدر نا امید گردیده

بایک اسپ راهی شده بود در اندک مدت بحسن سنجی
 وقوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین
 رود کشتنا و تنب بحد راه هنگامه آرا گردید و بپیر جنگ و خیره
 نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک حمله شیرانه سر کهوگاه
 مرهه و پیرسرام ناظم مرچ از تن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزی
 تا چند گاه بجنگ و جدال بسر برد، اگر چه درین مدت فتوحات بسیار
 کرده و غنائم بیست هزار دست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت
 که پناهنش باشد و از عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دو سال
 بسبب قصور افغانه کرپه و کرنول در سواد کوتال بهمنوازدست
 سپاه انگریز بهادر شهید گردید و جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت
 و میر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر کلاه نخوت کج نهاده بود
 بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بخسرت و ناکامی
 جان داد و چند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان
 و علی رضا خان و چند میر میران و سپه داران و غلام علی خان بخشی
 و غیره پاداش تخریب مملکت سلطان دین پرور مواجب شایسته
 از سرکار کمپنی انگریز بهادر می یابند هزار آفرین و تحسین برامت
 شان باد و در سنه یک هزار و دویست و پانزده هجری فتح علی نامی ابن نواب
 کریم شاه بهادر غرور کرده بطرف مالک مرهه رفت *

ذکر اخلاق و اطوار و دستورات العمل فرمانروائی سلطان

دین خوش خرام چهارچمن جنت برین ؛

اخلاق و اطوار پسندیده آن زینت بخش سریر سلطنت

اگرچه از بس اشتهار محتاج شرح و بیان نیست اما بر سبیل

اجمال نگاشته می شود که سلطان مغفور از هر علم بهره دانی

برداشتن انشا پرداز در ست سلیقه دانی عصر و فرزانه

دهر بود در معامله فهیمی و تمشیت مهام برهنمونی غیر محتاج

نه سیر ستوده و اطوار پسندیده داشت جوهر شناس

و قدر دان اهل علم و هنر بود و در تربیت و پرورش اهل

اسلام جهد بلیغ میفرمود از صبح تا دوپهر شب در دربار

می نشست و بعد نماز عجب بقرآت قرآن شریف همیشه

عادت داشت و همه اوقات با وضو و تسبیح در دست میماند

و از سلخ ماه محرم الحرام تا سیزدهم بر سینه می نشست

و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوش میفرمود و هرگز

بامور ملکی و خانگی متوجه نمیشد و شب تلاوت میکرد و طعام

لطیف و لباس نفیس بفقرا و سائکین می بخشید تمامی امرا

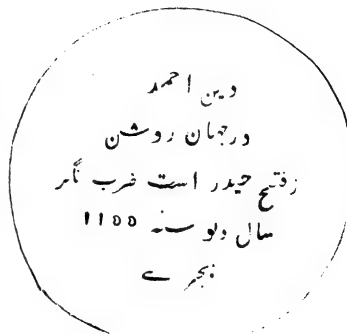
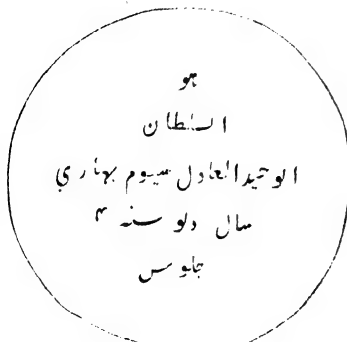
و شاهزادگان هر دو وقت بر سفره خاص حاضر می شدند و در ان زمان

حکایات از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

ادیان و حدیث شریف و شعر زبانی ارشاد می فرمود و از بعضی
 زمانه انقلابهای شایسته و لایق استماع می فرمود اما هرگز و مزاح را که
 کسر دین اسلام در آن باشد در بزم آن شاه دین پناه
 مدخلی نبود بزبان فارسی سخن میفرمود و در هیچ امر صرف
 نبود از لباس رنگین احترام می فرمود و بوقت سواری اسب
 گاهی قبای ببری زر و دوزی می پوشید و در آخر عهد خود دستار سبز بطور
 اهل عرب می بست و طره مرصع بر سر میگذاشت در نماز و روزه
 و دیگر مهمات دینی جهمی بلیغ داشت و همه اهل اسلام را درین
 امر اعلام میفرمود و ریش مبارک که زخمی بود کسرشان انکاشته
 میتراشید و در حیا سر آمد وقت بود چنانچه از ایام بلوغ
 تا وفات سوای شاتلنگ و بند دست ابد بمشاهده کسی نیامد
 و در حمام هم بدن پوشیده غسل میکرد و در حدود بالاگهات که
 اکثر زنان هندو در وینه کشاده چون حیوان میکردید حکم فرمود
 که احدی از زنان بنی قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم
 یحیائی از آنجا برخاست و در امر حق شناسی یگانه بود و در
 شجاعت و دلیری همسر نداشت و در اسب تازی و نیزه بازی
 عدیلش نبود با اسب و شمشیر کمال رغبت داشت و در
 هر باب اختراع نادر و بعل می آورد چنانچه توپهای نادر شیردان
 و تفنگ و دوزبه و سم ضربه و مفراض و چاقو و ساعت نما و قبله نما

و قطب نما و خنجر و سپهر بافته که تیر و تفنگ بر آن کارگر نشود
 بفرمان او ساخته می شد و شال و مخمل و بنات و کمخاب بافته
 کله مار و پیر درین کار خانجات عرف می نمود اما پاس داری دین
 و شرع متین محمد صلوات الله علیه و آله بر جمیع امور مقدم داشتی
 و گاهی خلاف شرع کاری نکردی و از مردجات غیر مشروع
 خود هم محترز بود و تمامی ملازمان خود را از آن منع می فرمود و بر طریق
 سنت جماعت بود و حکم نامه در هر باب و هر کار خانه علمه و علمه
 بچند قلم ترقیم ساخته بود اما هر کس را که از خدمت معزول میکرد باز
 او را بهمان خدمت منصوب میفرمود ازینجهت در سلطنتش خللی
 روداد و همیشه انی فزاین و پروانجات بدست خاص بسم الله تمام
 بطور ظفر انوشته زیر آن دستخط خاص این بود  نبی مالک؛

روایات نشان حیدری تصنیف میو حسین علی کرمانی با تمام رسید



۱۱۰۰
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۰

سلطان محمد

از تاریخ حمید خانی

ذکر عزیمت جناب مستطاب نواب معلى القاب لارډ
کارنوالس بهادر بجانب سریرنگپتن از راه خانخان
هلی و صعوبت آنراه ؛

فوج ظفر موج از راه خانخان هلی بحرکت آمده از بام تا شام طی
سافت نموده بهر مقام که اندک آب بنظر می آمد مقام
میکردند روز نهم در سوادهر و در بنفاصاه رسیده از قلعه سریرنگپتن اقامت
نموده در تجویز موضع یورش بر مورچال مخالف تاد و روز سترد ماندند
جاسوسان خبر آوردند که مقابل موکب انگریزی لشکر ساطانی عرابه ؛
چیده وقت فرصت بنظر میدارد و راهیکه از ان بسرعت
میتوان رسید آنقدر پراز گل دلا و سنگریزه است که اگر سوار ی
بران بگذرد اسب و سوار هر دو افتاده رخت و سلاح خود را
ضایع سازد و پیاده را چربار که عبور نماید و باین همه صعوبت اگر
فوج سرکار بحرکت آمده پراگنده شوند بیم است که از طرف
مخالف جماعه سپاه ازین حرکت آگاه گشته از چار سو چپقلش ؛
نمایند در آنوقت لشکریان را نه قدرت ستیز نه یارای گریز
خواهند ماند در راه دیگر اگر چه نسبت بدین راه آسان گذار تر است

اما از دامن کوه کمر یگانه تا عقب لشکر مخالف راه پرفراز
و نشیب است اگر بصد شنبون لشکر از آن راه بحرکت
آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب محمود
سلوک ثانی اختیار کرده بروزی که شنبه تاریخ پانزدهم ماه منی
رقعه متضمن اراده شنبون بنام سرداران فوج انگریز نوشته
فرستاد و بوقت ده ساعت شب خود با صاحبان دیگر
براسپ سوار شده متوجه شنبون شدند و با وجود برق و باران
که در آن شب بوقوع آمد نواب معلی القاب در آن تاریکی
شب و تاریکی راه باجنود و توپخانه و غیره بوقت دمیدن سفیده
صبح بر فوج مخالف رسیدند بعضی کسان که بتضای حاجت
آمده بودند فوج انگریز را دیده خبر کردند مورچال نشینان فی الحال
زدی عرابه اتواپ بجانب گذرگاه لشکر ظفر پیکر گردانیده
توپ ها کردند نواب معلی القاب ازین معنی متوهم شده
به آهستگی تمام سمت مورچال حمله کرده بوقت برآمدن
چهار گهری روز حکم بگوله اندازی فرمود و تاد و پهد و گهری جنگ
توپ و تفنگ چنان گرم ماند که هزاران مردم از جانبین کشته
و زخمی گشتند اما صفوف فریقین چون سردوین قایم ماند
باستعمال آلات حرب چنان گرم بودند که از خود خبر
نداشتند بمعاینه این حال اسد علی خان بهادر سپهسالار

نواب آصف‌جاه بهادر بوقت باقی ماندن شش گهری روز
 با سواران خود بر مورچال مخالف ریخت از آنجا که پیاده را
 بمقابلہ سوار یارای کارزار نمی باشد یکبار در جمعیت مخالف
 تفرقه راه یافت درین فرصت سپاهیان انگریز بتعاقب
 منہرمان پرداختند نوزده توپ کلان و چند نشان بدست
 بهادران لشکر ظفر پیکر افتاد هر چند پلتن های گوره و سپاهی
 بتعاقب گریختگان تاب دیول کریگست که برکنارہ رود کاویری
 واقع است پرداختند لیکن چون طغیانی آب مانع عبور بود
 بناچار باز گردیدند تا سه روز آب دریا از طخیان باز نماند و جای
 خاطر خواہم برای تیاری مورچال میسر نگشت و قحط غلہ در لشکر
 ظفر پیکر بد رجہ کمال رسید و هر گونه اشیای خوردنی حکم عنقا
 گرفته و کاه دانه و آب نایاب گشته انبوه جانوران ہلاک
 گشتند و چون از جهت موسم بارش یارای جنگ
 نبود جناب لارڈ صاحب تسخیر قلعہ سریرنگپٹن تا انقضای
 آن موسم موقوف داشته بتاریخ نوزدہم ماہ فی سنہ ۱۲۹۱ عیسوی
 در موضع کنم باری نزد دل فرمودند دران مقام بسبب ناتوانی
 گادان توپ کشی یازده ضرب توپ کلان را شکسته
 و گولہ مارا بدریا انداخته و گردون های باروت را باتش سوخته
 در صد در دانی بیشتر بودند کہ دالیہ های میوہ مرسلہ سید علی رضا

مع خط بنام خدایگانی ستر چیری صاحب بهادر بصحابت چو بهادر
 سرکار طانی رسید خدایگانی موصوف خط مزبور را ناخوانده بحضور
 لارده صاحب رفته عرض کردند که سلطان میو جات برای حضور
 فرستاده اند هر چه حکم شود بعمل آید نواب معلى القاب از اطلاع
 این معنی فرمودند که دریافت نمایند در خط چه نوشته است چون
 خدایگانی بر لغافه خط نگاه کردند خط بنام ایشان بود خواندند بدین مضمون
 که خداوند نعمت ما طیبو سلطان بهادر قدری میوه برای ارسال
 حضور حواله مخلص فرموده بودند چونکه آن مشفق فیما بین هر دو سرکار
 واسطه اتحاد اند به ارسال آن محرک سلسله محبت دوداد
 گردید متر صد اجابت است نواب ممدوح بدریافت
 مضمون خط فرمود که شما جواب خط متضمن استغذرا این معنی
 نبوی که رنجش خاطر ما از آن معلوم نشود نوشته ستر در نماید پس
 جناب خدایگانی جواب خط بدین مضمون نویسانند که خط
 آنمهربان مع میوه های مرسله سلطان جهت لارده صاحب
 رسید مخلص بر طبق ایهای سامی آنرا بحضور گذرانیده مراتب
 مندرجه محبت نامه معروض داشت از حضور ارشاد شد که چرا
 سلطان درین ماده باینجانب نوشتند قبول هدیه دوستان
 بذریعه سفارش دیگران چه ضرور است زیاده و السلام حلالان میوه
 را مع میوه رخصت نمودند و در دودم از آنجا کوچ کردند در اثنای راه فوج

مرهته نمودار شد و دوسوار در شکر ظفر پیکر آمده بحضور لارده صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذری نماید فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلى القاب اجابت این معنی نموده به نصب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهت آوردن غله در شکر مرهته رفته برنج فی روپیه و دسیر و آرد گندم و دودنیم سیر و روغن زردیک و نیم سیر خرید کرده آوردند و رنگ شاست بر چهره اهل شکر بنازگی پدید آمد صباح آرد و متصل موتی تالاب با سرداران مرهته ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو شکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلی درگ نزول فرمودند و در ان مقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا امتداد ایام برشکال انتزاع قلعجات کوه باشکوه که بقضه مخالف بوده مستظهر و مادای جماعه مقامیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله شکر فیروزی اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سریر نگین باید کرد و چنانچه برای صواب نمایی جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائی از آنجا کوچ کرده بموضع کمری ماتھلی مقام کردند بوقت دوپهو خبر تسخیر قلعه کنجی کوه به سعی مجاهدان شکر نواب آصفجاء بهادر رسید شکر ظفر اثر بموضع چهنتر وارد بود که قلعه دار

قلعه مذکور را بی جنگ گذاشته گریخت با شماع این خبر جناب
 نواب معلى القاب کپطان اسکاٹ واحد العین را بقلعه داری
 آنجا مامور ساخته بموضع بنور نزل فرمودند بوقت دوپہر از شکر
 ہری پندت تا تیا خبر فتح قلعه و شمار و آرسید از آنجا کوچ نموده
 متصل قلعه ہلہل درگ نزل فرمودہ محاصرہ بر آن قلعه انداختند روز
 دوم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود و ضیافت
 نواب معلى القاب بدیرہ تاتیا صاحب بہادر بعل آمد بتاریخ
 سی ام ماہ آگست بموضع اکرا نزل فرمودند و برای عشرہ
 محرم تا نہم ماہ بطنبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاہ ہندوستان
 یادہ گودنی ادب اند علی الخصوص ادا الطاس کہ در عشرہ
 محرم تبدیل ہیئت و تغیر لباس نمودہ بطور فقیر آزاد صد ادا
 فقرانہ در مجلس تعزیه نمیکند و بعضی موی سر پریشان کردہ
 و خاک تر مالیدہ فحش گوئی را شعار خود ساختہ در کوچہ و بازار
 می گردند و قبل از ایام عشرہ محرم جمیع فرقه سپاہ مغلیہ و مرہٹہ را
 یقین خاطر بود کہ قوم نصارا مخالف دین اند ازین معنی نام خورد
 و بزرگ صاحبان انگریز را کسی بتعظیم پر زبان نمی آورد بلکہ مسلمانان
 ملک بنگالہ کہ بسبب پاس نوکری صاحبان عالیشان را
 خداوند نعمت و صواب میگفتند مردمان آن ملک برستی
 دین و ایمان آنها خورده میگرفتند و غیر از لفظ کافر یا فرنگی اطلاق اسم

صاحب بر این صاحبان کفر میدانستند بنا بر آن در میان خود عهد کرده بودند که در عشره محرم بشکر فرنگی بناید رفت و اگر کسی از ملازمان و متعلقان نصارا که ظاهرا اهل اسلام و بیاطن کافرانند در لشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه آمد و در آسیلی زده از مجلس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمع صاحبان انگریز رسیده یا نه این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر در نهم ماه محرم در رجمنت ترک سواران چند جای مجلس تعزیه ترتیب یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زنی کرده و دهل ها نواخته برآمدند نواب معلى القاب آنها را رو بروی خود طلبیده پیاپی ادب استاد سلام بر تعزیه ها کرده نذر گذرانیدند این خبر در لشکر مغلیه و مرهه مشتهر گردید یکیک دود و گرده تعزیه دار علم با دست گرفته و دهاها نواخته لعن و طعن کنان بنزدیک دیره نواب معلى القاب آمدند نواب محمود و آنها را نیز بتعظیم تمام معرفت چیر یصاحب بحضور طلبیده بصدق ارادت و صفای دل بمعاینه شده ها از جابر خاسته ادای تعظیم بخضوع تمام نموده فراخور رتبه هر کدام در تهالی نقره روپیه ها نهاده بدست خود نذر گذرانیدند و بعد قبول نذر دوسه قدم پس پا شده آداب بجا آوردند چون این خبر در لشکر مرهه و مغلیه اشتهاار یافت هر روز کم از پنجاه گرده تعزیه دار بدیره خاص نواب

معلى القاب نى آمدند و جناب چيرى صاحب استقبال آنها
 کرده بچضورى آوردند و نواب معلى القاب نيز بعبادت
 معهوده از خيمه برآمده سلام ميکردند و نذر مى گذرانيدند از ابتداى
 هفتم محرم که اين سلوک از طرف نواب محمد و ج با تعزیه داران
 لشکر مرهت و مغاييه بعل آمد البته قريب چهار صد رويه در ميان
 سه روز بهمه جهت خرج شده باشد اما ذخيره نيك نامى آنقدر
 اندوختند که از زبان همان مردمان که اين صاحبان را کافر مى گفتند
 بيانگ بساند بر مى آمد که اين قوم نصارا از اهل اسلام بسيار
 افضل تراند من بعد کسى اطلاق کفر بنام صاحبان موصوف نکرد
 تا آنکه عشره محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه
 ندى در گ عرف گردون شکوه ديره نمودند در شب مسطور
 بهادران لشکر نظر اثر که از سابق بمحاره قلعه مذکور داشتغال
 داشتند بالای کوه که تخميناً سه کمره ارتفاع دارد برآمده مفتوح
 نمودند مال بسيار و جواهرى شمار از بتخانه ندى من قبيل زيور
 مرصع و سنگا سن الماس و چتر پر از جواهر گران بها منجمله مال
 کرد در رويه بتصرف سپاه انگريز در آمد و سواى آن از دقت
 يورش تا دم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن
 در احاطه تحرير گنجایش پذير نيست هر گاه روزم دشمن شد
 مناهى گردید که احدى متعرض حال و مال رعايان شود و سيد عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گره فار
 شده بودند بشکر فیروز بی اثر رسانیدند نواب معلی القاب فی اسماعیلی یک
 روپیہ و بجهت مصارف اہل خدمات بہرہ واحد سہ روپیہ یومیہ
 مقرر فرمودہ در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کردہ بموضع
 بودی گتہ دازان پس بگنجور و ناگ منگل آمدند بیست و چہارم
 ماہ سہطنبر بموضع سارکی متصل بنگلور دارو بودند کہ خبر تسخیر قلعہ
 بسوراج درگ باہتمام اسیر البحرکار نواس بہادر برادر کوچک
 جناب نواب گورنر جنرل بہادر رسید جناب نواب
 محمد وح باستماع این خبر سرور گردیدند اما از سوانح عجیب
 و غریب قلعہ مذکور کہ بسمع سودا دراق درآمد تحریر آن
 ناگزیر گشت پوشیدہ نماند کہ قلعہ مذکور من مضافات ملک
 کلیکوت ساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت
 واقع شدہ کہ دیدہ ہیچ جہان دیدہ ندیدہ باشد بنای قلعہ بر فراز کوه
 شامخ است و دریای شور از سہ طرفش محیط گوئی بقدرت
 آہی از وسط دریاسر بر آردہ با فرق فرقدان ہمسر گشتہ طولش
 غرباً و شرراً یکصد و چہل و چہار فرسخ و عرضش جنوباً و شمالاً
 تخمیناً سی و پنج فرسخ خواهد بود ہر چند کوه مذکور از سنگ لاج
 است اما اقسام زراعت و انواع فواکہ بالای آن کوه پر شکوہ
 پیدا می شود طرفہ اینکہ چشمہ های آب خوشگوار بیرون قلعہ

بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمشابه آب حیات
 از میان دو پاره سنگ منفجر گشته از بالای دو قد آدم فرو
 میریزد راجگان سلف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا
 داشتند تمثال گوساله بر منفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب
 از دهن آن تمثال فرو ریزد و پائین آن حوضی از سنگ رخام
 ترتیب داده و از روی تیمن نام آنرا گاو مکه نهاده اند القصه نواب
 معلى القاب پانزدهم دسنبه بمقابله قلعه ساونتی درگ نزول فرموده
 طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریز آن
 سد کنند ری را مفتوح ساختند قلعه داران آنجا کشته شدند
 و بقیه السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار
 رام گره بمحرد رسیدن افواج قاہرہ امان طلبیده قلعه را با اموال
 و اسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سپتمبر خبر آمد که
 ادیری درگ را کرنیل اشطنون صاحب گرفتند ؛



ذکر تسخیر قلعه ماکوری درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهده مسوداد اوراق
 درآمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هرگاه
 فوج ظفر موج از فاصله نیم کرده جنگل بریده راهی به پهنائی یک
 دیم کنز تازد یک قلعه پیدا ساختند و با وجود پرنامواری و نشیب

و فراز که در آن راه واقع گشته مدبران اهل فرنگ باصول فن
جرتقیل که در رفع و نقل اثقال بکار می برند و استعمال آلات
و ترکیب آن در آن مقام دیدنی داشت باکمال آسانی توپها را
از آن راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و بمحاصره قلعه پرداختند؛



ذکر بعض خصوصیات قلعه ها کوری

این قلعه بدان رفعت و مسانت برقله جبل واقع شده است
که طایر خیال را قرنهای تابذروه فلک سایش بال پرداز
تواند کشاد و غاریکه پهای دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع
است آن ژرفی و عمق دارد که فهم دانشمندان روزگار بیامردی
عقل تجربه کار بغور بسیار از تگ آن نشان تواند داد انبوهی
جنگل و کثرت اشجار خار دارد در حوالی آن بمرتب که باد را مجال
عبور از آن دشوار است هفت خوان رستم و اسفندیار
نسبت به پیچ و تاب راه پرفراز و نشیبش آسان تر از
صحن چمن و خیابان گلشن و دژ روئین ماژندران در برابر
حصانت و مسانت آن حصار کمتر از خانه خاک بازی
طفالان از غایت رفعت و شان آن مکان عجب نیست
که بگاه نگاهگاه ماه از سر گردون افتد القصه چنان اعجوبه افزا مقام
نه چشم فلک دیده و نه گوش روزگار شنیده و دو کوه رفیع و منبع

محاذی هم. فاصله پنجاه گز از بی‌ط‌زمین بر شده و بار تنفاع بانصد گز
 به بلندی گز آئیده سرحد و کوه بهم پیوسته گویا از یک گریبان
 سر بر آورده اندین الجبلین غاری عمیق واقع شده چنانچه اهل
 حصار آبی را که در موسم برشکال از بالای کوه در آنغار میریزد
 بقدر احتیاج که در غیر موسم باران غار مذکور از آن لبریز تواند بود
 بالای کوه بنگهای گران منفذ بسته میدارند تا دقت ضرورت
 هنگام حرب و پیکار یثرت بکاری آید طرفه اینکه درین یورش
 ازینگونه تدبیر هیچ بعمل نیامده بعرضه دوازده روز قلعه مذکور مفتوح شد
 و نواب معلی القاب شکرالهی بتقدیم رسانیده مرده افتاح
 قلعه مذکور بمیر ابو الفاسم خان و هری پندت فرستادند درین اثنا
 خبر فتح قلعه اوتری درگ بجی کرنیل اسطوارط بهادر رسیده
 برشادمانی خاطر عاظر افزود پنجم ماه فبروری سنه ۱۲۹۲ خبر تشریف آوری
 نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکمک سپاه
 کنپنی مع شیره الماک و غیره بجناب نواب معلی القاب
 رسید و بتقریب استقبال بامصاحبان خود و جمعیت ترک
 سواران رجمنت کرنیل فلیت بهادر مع جنرل منیدس
 بهادر تادیول سو میسر که بمسافت یک و نیم کرده از دایره
 شکر ظفر پیکر واقع است تشریف برده منتظر بودند که
 سواری نواب سکندر جاه رسید چنانچه هری پندت تا تابا

و نواب مشیر الملک بہادر کہ بر فیل سوار بودند نزدیک
 شامیانہ فرود آمدہ باجناب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بہادر
 معانقہ کردہ خیریت مزاج یکدیگر استفسار نمودند ہمدرین عرصہ
 فیل نواب سکندر جاہ بہادر نیز متصل شامیانہ آمد نواب موصوف
 پیش رفتہ بتعظیم از فیل فرود آوردہ خود بدولت و جنرل
 منیدس بہادر بانواب صاحب معانقہ کردہ درون شامیانہ آوردہ
 ساعتی کلمہ دکلام دوستانہ نمودہ رخصت کردند و ہری پندت
 تاتیا و نواب مشیر الملک بہادر باجناب لارڈ صاحب
 گفتگو نمائندہ گردانہ گردیدند و لارڈ صاحب بہادر شادان و فرحان
 بدیرہ خود مراجعت فرمودہ داخل خیمہ شدند و بیست و ششم
 ماہ جنوری از موضع اکل کوٹھ و پترہلی کوچ کردہ بموضع ہلہل
 درگ مقام کردند چنانچہ تا آخر ماہ جنوری در آنجا مقامات بود بروز
 سہ شنبہ سی و یکم ماہ نواب سکندر جاہ و نواب مشیر الملک
 و ہری پندت تاتیا و غیرہ بدیرہ لارڈ صاحب تشریف آوردہ
 بمجلس مشورہ نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دوم
 ماہ فبروری در موضع کیر کوڈوہو لل تہانہ از طرف سرکار نشانیدہ
 متوجہ سریرنگپٹن گردیدند چنانچہ روز یکشنبہ پنجم فبروری بطرف
 مشرق کوہ ہرور کہ از آنجا تاقلعہ سریرنگپٹن دو کردہ بود و تمام برج
 و دیوار آن حصار از دور جلوه میداد یکروز در آنجا متوقف گشتہ

اراده شب خون بر شکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروری
 بوقت دوپهر پنجگهری جناب لارده صاحب بیرون خیمه بالای
 کرسی جلوه فرمودند اول جنرل سنیدس بهادر و کرنیل مارس
 بهادر بالای اسپ همعنان به پیشگاه نواب معالی جاہ رسیدہ
 سرگوشی نموده جانب شکر خود پاشنه کوب شتافتند
 من بعد کرنیل کا کرنیل صاحب و کپتان دمل صاحب سرگوشی
 کردہ رفتند بعد از ان یکیک دود و سردار تاشام سرگوشی
 کردہ میرفتند همان زمان جناب نواب محمد وحیحیر یصاحب
 حکم فرمودند کہ دو قطعہ شتہ یکی بنام ہری پندت تا تیا دودم بنام
 نواب اعظم الامرا متضمن ارادہ شجنون و عدم حرکت افواج
 منلیہ و مرہتہ از مقام خود تا وقتیکہ احوال شجنون مفصل معلوم نشود
 و روز روشن نگردد بطوریکہ در جای خود قائم اند در لوازم پاسداری
 و حفاظت بہیر و بنگاہ خود زیادہ تر معروف باشند اینجانب
 بعد شجنون بخدمت ایشان معروض خواہد داشت مطابق
 آن بعمل خواہند آورد جناب موصوف سود اوراق را
 طلبیدہ بار قام شجاعت مذکور امر فرمودہ بندہ در گاہ ہر دو رقعہ نوشتہ
 بدیر لارده صاحب رفتہ بملا عظم جناب خدایگانی گذرانید جناب
 محمد وح مزین بدستخط ساختہ بالای میز بنظر نواب معالی القاب
 گذاشتند نواب موصوف آن ہر دو رقعہ را بغدوی توالہ فرمودہ

با خدا یگانی چیزى ارشاد فرمودند جناب خدا یگانی موصوف به بنده
 گفتند که جناب لارده صاحب بشما حکم میدهند که این هر دو رقعہ را به
 نزد خود نگاهدارد هر گاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعہ ۱ را
 بدست هر کاره باروانه لشکر مرهه و مغلیه ساخته سمت لشکر
 ظفر پیکر رهگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعہ را عرض جان
 خود ساخت و جناب نواب محمد وح بحمیع رفتا و مصاحبان
 که هر یکی پلنگ عرصه ایجا و نهنگ دریای و غاد بآئین رزم
 و قوانین بزم مهارت کلى دارند سوار شده روان شدند چون
 از دایره لشکر بیرون رفتند بایمای نواب معلى القاب موصوف
 لشکر سه گمرده شده ایستادند نواب معلى القاب جنرل
 منیدس بهادر راجهت مقابلت بمورچال مخالف جانب
 عیدگاه مامور ساخت و گمرده ثانى را شریک خود داشته سمت
 لعل باغ که مورچال خاص طیبو سلطان موصوف بود نامزد فرموده
 گمرده ثالث را بسرکردگی کرنیل مکسول بهادر بسوی مورچال
 کمریگته تعیین نمود چنانچه آن هر سه سردار هر یکی براه مقصد خود
 پویان گردیدند تا آنکه متصل چورپهره سواران شب گرد طلایه لشکر
 سلطان موصوف که بان در دست بان شعله جواله
 بگرد لشکر خود می گردیدند رسیده متوجه پیشتر شدند سواران
 مذکور اول از طرف عیدگاه بان باسرکردند و مقارن آن از طرف

لعل باغ هم دسته های بان برق جولان رو بآسمان بید حساب
 چون تیر شهاب التهام یافت و در لمحۃ البصر از جانب
 کمریگه نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلیده بان سرب آسمان
 کشیدنی شایه اغراق از مورچال عیدگاه تادامن کمریگه که از
 یک و نیم کرده زیاده خواهد بود بر تبه بان اندازیها نمودند که بعینه جلوه
 آتش بازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار عزراه
 رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب و کار
 خود عاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز باهل لشکر و مورچال
 نشینان رسانیدند بمجد استماع این خبر جمیع سواران
 لشکر مخالف که در آن وقت بتقسیم زرتنخواه سپاه مشغول
 بودند سراسیمه وار بر خاسته توپ اندازیها نمودند چنانچه از مورچال
 عیدگاه لعل باغ تادامن کوه کمریگه از لمحات صاعقه اتواب
 و بوارق چقماق بنادیق شعله برجسته بان خط کهکشان نمودار
 و از ریزش گوله و بان و مهره تفنگ آخنجان عرصه جنگ
 برشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال تردد مردم ننماید اما نواب
 محمدوح از غایت تمکین اصلاچین بر جبین نیارده متوجه امتزاع
 مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتی که از فوج مخالف مرغه شود
 یا مفرد سوار می مانند شرار از آتش بسته قصد اینطرف نماید
 بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و تردد دریای

کادیری عبور نموده نزدیک بارسیکا کائنی که آن درختی است
 خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دواب نمیتواند گذشت
 سلطان موصوف در حین تیاری مورچال بمزید احتیاط جهت
 انسداد راه یورش بر مورچال مسطور در برابر تفت مذکور
 خندق عمیق کنده آب دریا بریده و در آن رسانیده لبریز کرده بودند
 و بمقابل آن مورچال قائم ساخته توپها بر آن چیده بنفیس نفیس خود
 مدبر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستحکام
 آن مستعد می بودند نواب معالی القاب از چند جا تفت مذکور را
 بریده با فوج ظفر موج از آن خارزار کثیر الاخطار و از سر غار بی پایان
 و کنار گذشته حکم کرد که توپ ها سر کنند و شیلک بنادیق زنند عصب
 الحکم سرداران لشکر بن توپ انداز یها پرداختند و از طرفین
 نایره جدال و قتال بمرتبه اشتعال یافت که تقریر آن در عبط
 تحریر نمی گنجد چنانچه در آن هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
 کشته و زخمی گشتند کپتان فوج که سرگرم محاربه بود یک ناگاه
 از ضرب گوله مورچال جان بحق تسلیم نمود چیری صاحب
 بهادر بمعاینه احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کمرچ کشیده بجایش
 قائم گشتند تا وقتیکه سردار دیگر بجای کپتان متوفی قائم گرد و دو بکمال
 جگر داری حسن انصرام نمودند و کرنیل مگسول بهادر نیز از جانب
 کریدنه مورچال مخالف را بتصرف خود آورده مفضل شهر

گنجام رسید و از جانب عیدگاه نیز هزیمت نصیب مورچال
 نشینان شد اما بنریل میندوس بهادر بعد تخیل مورچال مذکور
 راه گم کرده بتائید نواب معالی القاب توانست رسید
 اگرچه از اجتماع افواج قاهره نواب معالی القاب را اراده دیگر بود
 اما بعد دست دادن اراده فی الجمله متغیر خاطر گشته با سپاه همراهی
 خود زده زده مورچال اعلیٰ باغ گرفته قصد قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
 مگسول نیز شهر گنجام را تسخیر کرده بفوج همراهی نواب
 موصوف پیوست و غنیمت بی شمار از شهر مذکور و از مورچال
 اعلیٰ باغ هفتاد و پنج ضرب توپ کلان بدست لشکر ظفر پیکر
 درآمد چنانچه آن هر دو فوج ظفر موج با هم شده متوجه استیصال قلعه
 گردیدند چون که منبر زمان در قلعه پناه گرفته بودند بمحرد و میدان سفیده
 صبح حشر انبوه مانند خطوط شعاعی آفتاب شمشیر کشیده بزمزمه
 اقاتلوا الکنار و المشرکین حیث وجدتموهم همداستان گشته بدان
 افراط و کثرت بر لشکر ظفر پیکر ریختند و کشت و خون آغاز
 کردند که شرح نمیتوان کرد و از بالائی قلعه سلطان خود مهتمم جنگ
 توپ و تفنگ گردیده توپ اندازیها میکردند تا چیرگی
 مقابله موجب ترلزل بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
 گردیده بحرکت منقلب چون راس و ذنب بمورچال متصرف
 پیوستند نواب معالی القاب با محاذ اینکه تمام شب سایر سپاه از تردد

راه دسته اید صدمات نبردگاه خسته و تباه شده اند حالاً قوت مقابله
 فوج مخالف در آنها باقی نیست تفریع لشکریان صلاح حال
 ندیده یک پلشن گوره در مورچال لعل باغ گذاشته عطف
 عنان نموده عبور دریا کرده بفاصله یک کمره دیره کردند همپنان
 کرنیل مگسول بهادر هم جنگ کنان تابد روزه شهر گنجام رسیده
 جمعی سپاه بردر شهر پناه نگاهداشته با همراهمیان خود مراجعت کرده
 متصل دیول کمریگه دیره ساخت هر چند فوج مخالف بجملمات
 متواتر در اغراج پلتن مذکور دستخلاف مورچال لعل باغ کوشش
 نمود فایده نکرد و بجانب شهر پناه گنجام نیز هجوم عام نموده بانواع
 تدابیر جنگ آهنگ باز گرفتن شهر مذکور کردند موثر نبفتاد آخر الامر
 تدویر جنگ کرده معاودت بتمامه نمودند پس سلطان عالیشان
 روز دیگر مکتوبه محبت آمیز و پیغام مصالحت بانگریز فرستاده خود
 با سرداران همراهی شوره نموده که علی الصباح بالشکر جنریل
 ابر کمرنبی بهادر و پیرسرام بهادر جنگیده فکر رائی ازین محاصره باید کرد
 چنانچه بهمین قول و قرار علی الصباح سایر سپاه بر فوج ظفر موج چیری
 صاحب بهادر و بهاد صاحب ریخته کوشش بجای نمودند که
 شرح آن نمیتوان کرد چنانچه در حمله اول بر فوج جنریل موصوف
 غالب آمده عساکر مضوره را از موضع فردگاه برداشتند
 افواج قاهره از آنجا پس پاگشته اینطرف ناکه که بفاصله یک دینم

کرده از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
 بمقتضای سوء تدبیر هیچ بندوبست آنمکان نکرده پاره جمعیت
 سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معاددت
 آنجماعه تیره اختر جماعه سپاه انجم اثتباہ متصل موضع مذکور رسیده
 عند الغفلت بران خون گرفته ناکه بحر است آنجا مامور بودند چنان
 شیلک نازدند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
 سمت قلعه گریختند و فوج ظفر موج در ان موضع قایم گشته
 آنچنان با استحکام آن پروا خنند که صباح آن هر چند فوج سلطان
 موصوف جد و جهد نمود کار گران شد و نواب معلى القاب
 جواب خط بلعنون خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
 فرمود در اثنای این حال تا سه روز فوج مخالف بالشکر چیری
 صاحب جنگیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ جنود ظفر در دو
 به تیاری مورچال درختان سرد و شمشاد را بریده از شاخ و برگ
 تنه درختان مذکور پشته تاره تارسته برای چیدن اتواب
 مرجه مترتب داده سه ضرب توپ کلان بالای آن پشته تاره
 نشانیده علی الصباح جانب قلعه مگردند چنانچه یک گوله آن
 در محل سرای طیبو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد و سیوم
 بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
 بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف چه صلاح اندیشید

متنفسی بران کنگاش اطلاع نیافت چون شب پیاپی رسید
 خطی بنام هری پندت تاتیا و بنام نواب معلی القاب در جواب
 مفاد مهر معاوضه متضمن بر فرستادن معتمدان جهت دوستی
 دایمی نوشته بدست سردار هرکاره بلشکر هری پندت تاتیا فرستاد
 هرکاره مذکور در شکر تاتیا بهادر رفت و گزارش پیغامها نموده از آنجا
 معاودت کرده جمیع مراتب مخفی بعرض سلطان موصوف رسانید
 همان زمان سلطان خطوط بنام نواب مشیرالملک و هری پندت
 تاتیا متضمن استعدای صلح دایمی فیما بین سلطان و هر سه سردار
 ارقام نموده روانه فرمود. بمحدر رسید خط مذکور هری پندت تاتیا
 بهادر بشب در دیره نواب مشیرالملک بهادر تشریف
 برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
 گورنر جنرل بهادر تواند بود نهاده علی الصبح میر عالم بهادر و بجاجی
 پندت را بنا بر استمراج این معنی بدیره نواب گورنر بهادر
 فرستادند چنانچه چیری صاحب بهادر قایم جنگ قیام و استحکام
 پیغام سلطان چنان بمعرض بیان در آورده که مزاج نواب
 معلی القاب را عجز باقبال آن هیچ عذر در میان ننماید مگر در باره
 تلفاتی اغراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
 بطریق کنایت از زبان مبارک چیزی ارشاد فرمودند از اطلاع
 این معنی آن هر دو معتمدان پرتدبیر سلسله تقرر بر ابر سبیل دلپذیر

تخریک داده ادا ساختن مبالغی از زر در عوض شارت
و نقصان سرکارات متشعار که بر ذمت سلطان واجب
و لازم گردانیدند که هم موجب خشنودی سلطان موصوف
و هم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
معلی القاب باستمع مفصل مراتب و بدریافت مضامین
خط سلطان موصوف در قبول صلاح فلاح شمرده بآمدن
معتد ان سلطان اجازت دادند چنانچه معتد ان سلطان
موصوف تشریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
معلی القاب برای دریافت مرکوزات سلطان از پیغام
معتد ان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکارات
نیز معتد ان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
سرکار کمپنی سوال و جواب این معنی مفوض بوکالت پیرخان
کنبود و لادور جنگ بهادر گردید و بتاریخ چهاردهم فبروری معتد ان
دیگر سرکارات متشعار که نیز حاضر آمده بطلب و کلامی سلطان
موصوف هر کاره مافراستادند معتد ان سلطان موصوف بدیره
و لادور جنگ بهادر تشریف بردند و میر عالم بهادر و لادور جنگ
و بجاجی پندت تاصحن جلوخانه باستقبال رفته معتد ان مذکور را
دست گرفته دردن خیمه آورده باهمه عز و امتیاز نشاندند از
جمله معتد ان سلطان سید غلام علی خان بهادر مرد عمده و عالی خانه ان

بود چنانچه سابق ازین مشارالیه از طرف طیپو سلطان
 سفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای جهاز
 از مرض تشنج لنگ شده متعذر الحركت گردیده ولیکن
 بذوفنونی و چالاکی خود چوکی از طلا ساخته بران نشسته تا پاییه
 سریر گردون مصیر رفته ادراک سعادت ملازمت
 نموده از تقریر و تمهید شایسته بلند نامی سلطان بموقف
 عرض بار یافتگان حضور رسانیده منشور کرامت شور
 بنام سلطان موصوف آورده ازین معنی قدر و منزلت
 خان مشارالیه نسبت بدیگر امرا پیش سلطان موصوف
 بسیار افزوده معتمد علیہ سلطان گشته بود درین هنگام برای
 بندوبست صلح سلطان او را شایسته این امر جلیل القدر
 دانسته خطیب علی رضا را که ادهم در هر گونه معاملات علی الخصوص
 در امر سفارت مهارت کلی داشت باتفاق خان موصوف
 نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
 عذر لنگ بالای چوکی مسطور نشسته نزدیک مسند
 دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پادر از کرده نشست و از
 هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازی و زبان
 آوری مشارالیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
 بواگذاشت ملک سم کردار روپیه از ممالک محمد س

سلطان و ادای نقد سه کرد و رویه در وجه اغراجات افواج متعینه،
 سرکار را تمشاک که بعد رود بدل بسیار فیما بین و گهای چهار
 سرکار تفریافت و شرط کرده شد که تمامی اسیران طرفین که از آغاز
 این یساق گرفته شده و آنانکه از عهد نواب حیدر علی خان بهادر
 مرحوم مقید اندرائی یابند و منجمه زر مصالحه نصف سردست
 و نصف موافق میعاد مودا گردد و تا مدت اخلت بر ممالک مقسومه
 و ادای باقی زر صلح بموجب اقساط دو شاهزاده سلطان و الاشان
 در لشکر سرکار کمپنی از بهر مزید توثیق عهد تشریف داشته باشند
 بهمین قول و قرار بنای صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان صلحنامه
 مجمل شرایط عهد و پیمان نوشته پیش سلطان ذیشان
 رفتند تا این همه مراتب را ذهن نشین سلطان موصوف
 ساخته فردا مع کاغذ محالات مذکور حاضر شده تقسیم ملک علی السویه
 کرده شود و نصف زر مصالحه نیز تا انفصال حصه ملک بعرضه
 سه چهار روز رسانیده و بتیاری عهد نامه مفصل پرداخته هرگاه از طرفین
 عهد نامجات بمهر و دستخط رسیده یکدیگر داده خواهد شد
 دو شاهزاده و الا تبار نیز در لشکر سرکار تشریف خواهند آورد
 بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بحضور نواب
 معنی القاب آمده مشرود احوال جواب و سوال ظاهر ساخته بدیره
 خود رفت روز دوم پگاه نواب معنی القاب مسطر پییر یصاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشی در مجلس عقد مصالحه حاضر بوده بمواجهه
 وکلای طرف ثانی عهد و پیمان دوستی را قلم بند نمایند چنانچه خدایگانی
 موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیره دلادور
 جنگ خواهم رفت شما نیز بیایید بنده بدیره دلادور جنگ بهادر
 رفته بتحریر تفصیل کائنات ملکی و حصه داری آن بقید جمع
 بندی مواضع متعلقه هر سه حصه پرداخت چنانچه وکلای سلطان
 تقسیم حصه هر سه سرکار بموجب سر رشته دفاتر علی السویه
 نموده داده تیار ساخته معرفت خدایگانی بحضور گورنر جنریل
 گذرانیدند بعد ملاحظه بمهرود دستخط رسیده بیست و چهارم ماه
 فبروری در باب موقوفی جنگ حکم کردند بیست و ششم فبروری
 معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجه عهدنامه شاهزاده عبدالخالق
 و معزالدین را باجمعیت پیاده و سوار و غیره بـ واری فیلان کوه
 تمثال خوش منظر که عماریهایی طلا و جواهری کار چوبی بران بسته
 بود از قلعه برآورده به تخیل تمام می آوردند باستماع خبر آمد آمد شاهزادگان
 و الابرار نواب معالی القاب سترچیر صاحب بهادر و دلادور
 جنگ را برای استقبال تاکنار رود فرستاده خود بدولت از
 پیشگاه خیمه گردون فرستادند و در رسته پلتن گوره استاده کرده
 و درون خیمه فرش چاندنی گسترده بالای آن کرسیهای زرین
 نهاده منتظر بودند در آنوقت جنریل میندس بهادر بدیره نواب

ممدوح تشریف آورده چه سخنها گفت که هیچکس دریافت
 کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین برآمده
 لب لزان بدیره خود رفته پستول برآورده بر شکم خود زد چنانچه
 گلوله آن از پهلوئی چپ پوست غراشیده گذشت و بیادش
 افتاد نواب معلی القاب باستمع احوال جهالت جنریل
 مذکور متخیر خاطر گشته برای ظاهر داری داکتر ایست و کپتن مارتین
 صاحب را طوعاً و کرهاً جهت خبرگیری موعی الیه فرستاده خود
 منتظر تشریف آوری شاهزادگان موصوف مانند چون سواری
 شاهزادگان رود را عبور نمود و لادر جنگ و چیر یصاحب هرکاب
 شده تاپشگاه خیمه فلک سارسانیدند بمجد رسیدن
 سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه مطور بتواضع
 سلامی بند و قبا بر زمین زده بر سرعت تمام شامک نمودند
 چنانچه از دیدن این حال شاهزادگان موصوف را که خور و سال
 بودند خوف و هراس بخاطر جا گرفت میرعلی رضاخان بهادر وکیل
 که در خواصی نشسته بود به سلیت پرداخته متقبل خیمه آورده فیلمان
 را انشاید نواب معلی القاب پیش قدمی کرده دست هر دو
 شاهزاده گرفته از فیمل فرود آورده درون خیمه برده به یمین و یسار
 خود بر کرسی نشانیده باطن و شفقت تمام استفسار
 خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی خان بهادر و علی رضاخان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که با صغای مردوت و شفقت
 سامی این دو فرزند گرامی را برای تربیت بخدمت سپرده ایم
 بر احوال ایشان زیاده از پدر عالقدر توجهات بزرگانه
 مبذول باید داشت این سخن گفته علی رضا بر خاسته دست
 هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب محمد وح سپرد نمود
 نواب معلى القاب دست آنها را بر سینه خود نهاده فرمودند
 که حق تعالی ایشان را بر خوردار گرداناد من زیاده از طفلان
 خود عزیز بآنکه بعزت مافوق رتبه بزرگان تصور میدارم تا وسیع
 امکان بخدمتگزاری و مزاج داری این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
 شما از طرف من این سخن بساطان برنگارید ساعتی این
 گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
 وقت برخاست شاهزادگان موصوف نیست و یکفریب توپ
 سامی سرشد بعد از آن شاهزادگان محمد وح بدیره که متصل دیره
 دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بغرخی و فرزندگی داخل شدند
 صبح آردز نواب معلى القاب برای بازدید بدیره شهرزادگان
 شریف بردند میر عالم بهادر و سماجی پندت هم عقب
 آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دوپهر مجلس ماند بعد از آن
 لارده صاحب بدیره خود شریف آورده وقت برخاست
 آنجناب توپهای خوشی بالای قلعه سریر نگین سرش در دیگر

نواب مشیرالملک بخدمت شاهزادگان حاضر شده بتقریب ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنها را بدیره نواب موصوف برده ملاقات کنانید چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبال نموده بتعظیم تمام معانقه کرده بر فراز سند خود نشانیده بانواع تاسطف و دلداري سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر خلعت هفده پارچه معه سپر و شمشیر و اسپ و فیل و عماري طلا برای هر دو شاهزادگان و خلعت شش پارچه معه جیغ و سرپیچ و مالای مردارید و غیره بهر دو معتمدان تواضع کرده رخصت نمودند نواب مشیرالملک بهادر ایشان را بدیره خود برده خوانهای خلعت و جواهر و اسپ و فیل از طرف خود نذر گذرانیده رخصت ساخت شاهزادگان موصوف وقت معاودت بدیره تاتیا صاحب تشریف برده ساعتی در انجانسته خلعت گمران و جواهر از تاتیا صاحب نذر گرفته داخل خیمه شدند هنوز عهد نامه از طرف سلطان بمهر و دستخط رسیده داخل سرکارات متشار که نشده بود که در باب تعیین تعلقات سرحدی هر سه سرکار با اهلکاران سرکار سلطانی معارضه در میان آمد سلطان موصوف ازین معنسی متغیر خاطر گشته باوصف اینکه شاهزادگان موصوف را بطوع رغبت خود بشروط مندرجه عهد نامه مجملی در ذیل عطاوت سرکار کمپنی

بحفاظت جناب نواب لار و صاحب بهادر سپرده بود از راه
 خشونت سر رشته دوستی را برهم زده بقصد ششخون بر فوج
 سرکار نامدار جمعیت جرار تعیین ساخت از آنجا که سواران
 مذکور از عقب کوه هر دو در راه دراز طی کرده بر پشت افواج سرکار
 اراده ششخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد
 نرسیده بوقت دمیدن سفیده صبح که اهل لشکر بعد نظر صلح
 و اطمینان خاطر از آمدن شهزادگان در قابوی انگریز بهادر از لوازمه
 پاسداری یخبهر بودند یکبارگی بر توپخانه سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند
 از صدای سم سمندان سردار متعین توپخانه بیدار شده بسرعت
 تمام چند ضرب توپ که از سابق پر کرده داشته بود بر سواران
 مذکور زد و چنانچه قریب بیست نفر سوار مع اسب بکار آمدند
 بمحایه این حال سواران مسطور عطف عنان نموده گمر بختند
 نواب معلی القاب ازین معنی متعجب گشته پلتن های گوره
 سپاهی برای آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قالب لشکر
 خود تعیین ساختند و سرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را
 در پاکی نشانیده با حیطات تمام آورده نگاهدارند سرداران مسطور
 حسب الحکم حضور مع پلتن متصل دیره شهزادگان موصوف
 رفته محاصره کرده شهزادگان را در پاکی نشانیده بحفظ و عراست
 تمام بلشکر آورده بمقام قلب لشکر ظفر پیکر داخل خیمه و چوکی دهره

جای ایشان مقرر ساختند و در باب بیاری مورچال حکم فرمودند
چند روز این فرخشم در میان ماند آخر با صلاح هری پندت تا تیا بهادر
رفع خلش از جانبین بعمل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر و
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلى القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گنہ را ایندند نواب معلى القاب از پا
بر خاسته عهد نامه را از دست سلطان عبد الخالق شاهزاده کلان گرفته
سلام کرده حکم بسر کردن توپهای سلامی دادند بعد از آن شهزادگان
رخصت شده بدیره خود تشریف فرما گردیدند همانروز بوقت
دوپاس دو گهری بطریق ضیافت نواب معلى القاب
خوانهای الوان اطعمه خاصه مرسمه سلطان والا شان بشکایت محمد علی چو بدار
رسید نواب معلى القاب بنحوشدی تمام ضیافت قبول نموده چو بدار
مذکور را دوشاله انعام و دو صدر و بیه نقد مرحمت فرموده تقسیم طعام
بسر داران فوج نموده مابقی بمطبخ خاص فرستادند که در وقت طعام بالای
میز حضور در چینند و تانصف شب چو بدار مذکور بدیره بود
ادراق بود پس از آن عهد نامه سرکار مکیننی بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلى القاب اول بدیره دلادر جنگ
بهادر رونق افزا شده ساعتی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را پیشتر بدیره شهزادگان مذکور جهت اطلاع خبر

تشریف آوری خود فرستاده بعد لمحہ پیادہ پادیرہ شہزادگان
تشریف بردند شہزادگان و الائبار باستقبال آمدہ نواب
موصوف را درون خیمہ بردہ بگفت و شنود دل آویز
در تمشیت مبانی اتحاد پرداختہ بندہ در گاہ نیز عہد نامہ مذکور را
بدست گرفتہ حاضر بود کہ نواب معلی القاب عہد نامہ مذکور
از دست بندہ گرفتہ بدست سلطان عبد الخالق شہزادہ کلان
دادہ تهنیت اگفتہ با کمال خوشدلی با ہم نشستند درین اشنا
توپ های سلامی بابت مرثوہ تشریف آوری آنجناب
و دادن عہد نامہ مذکور بدست شہزادگان موصوف از بالای
قلعہ سریر نگہبشن سر شد با سماع آواز اتواپ جناب معلی القاب
گوش بر آواز بودند کہ سید غلام علی خان بہادر عرض کرد کہ این
توپ خوشی بابت تشریف آوری آنجناب بالای
قلعہ سر میشود از اطلاع این معنی نواب موصوف دست
بر نہادہ سلام کردند و بخوشی دل از آنجا برخاستہ باشہزادہ
معانفہ نمودہ پادیرہ خود تشریف آوردند و از همان روز یقین خاطر
ہمکنان شدہ کہ فضال حقیقی بر احوال خلائق رحم کرد و صورت
نجات ازین مخمضہ شبانروزی رو نمود دیدست دشم ماہ مارچ
سنہ ۱۷۹۲ حسب قرار زر مصالحہ چند شتر بار از طرف
سلطان در ہرسم سرکار داخل شد چونکہ اقسام ہون و کاس و فلسم و چکری

و غیره از جنس طلا و نقره سکوک بیش تر ناقص عیار است و سوای
ملک سریر نگین و اطراف آن رواج ندارد و بنا بر آن صرافان
اردوی ظفر قرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتن
این قسم زرها خسارت کلی بر سر کار عاید خواهد گشت مگر
اشرفیه های حیدری و کاس و فلم در دپیه که مفرد ب بنام حیدر است
طلای بیغش و نقره کامل عیار دارد و در وزن هم از هون و دپیه
و فلم و کاس مروجه ملک چینا پتن و حیدر آباد و پونه و غیره چند ماش
و چند جو زیاده است گرفتن آن بنرخ بازار که فی هون چهار
و نیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد و سکه های کم عیار را
گداخته هر قدر طلای بیغش و نقره خالص از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود نواب معلی القاب این معنی را پسند
فرموده بمعتقدان سلطان مشروطه این مراتب را گفته فرستادند
معتقدان مذکور اقرار نمودند که فرد کیفیت این معنی معنونه طلا
و نقره که بعد گداختن و صاف نمودن چقدر کمی و نقصان در اوزان
هر رقم از سکوک بعمل آمده پیش سلطان و الافر ستاده
جواب طلبیده رفع خرخشه خواهیم کرد چنانچه در عرصه یک هفته
بموجب تجویز صرافان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
خسارت و نقصان دیگر چند شتر بار زر خالص بخزانہ سرکار رسیده
و رسید آن بمهر و دستخط جناب نواب معلی القاب

بحضور سلطان والاشان مرسل گشت و از طرف سرکارات متشار که
 نیز رسید ز راهی مصالحه بمهرود دستخط رسیده داخل سر رشته
 گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آن مقام مقرر
 گشته سلطان بمقتضای دوستی و نزاید یک جهتی بطریق
 ضیافت نواب معلی القاب پانصد و پنجاه دیگ کلان از
 الوان طعام و هشت صد و نود و یکم پراز قلیه و قورمه و دو پیازه و غیره
 و هفت صد خوان شیرینی و لوزینه و سنبوسم و غیره بران اضافه
 کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه محبت نامه متضمن این معنی
 که از راه دوستی و اتحاد ما حاضر مختصر مرسل است بذایقه آن ممنون
 باید ساخت معرفت محمد علی چو بد ار و غلام قادر خالمان
 بحضور نواب نالدار فرستادند نواب محمد وح بمعاینه ضیافت
 حردانی بنظر سمرت و شادمانی آنرا ذایقه فرموده چهار صد روپیه
 نقه و دو جفت شال و جواب خط بهر دو رسول داده رخصت
 نمودند و آنگاه نواب معلی القاب معه شاهزادگان از موضع هر در
 با هزاران میمنت و سرور دو گروه اینطرف کوه مذکور مقام نمودند
 در آن مقام اسیران قوم انگریز که سابق در جنگ نواب
 حیدر علی خان بهادر و خالد در جنگ ستنی منگلی و غیره گرفتار
 شده بودند بحالت تباہ در پیشگاه کیوان بارگاه نواب
 محمد وح رسیدند احوال آنها ناگفته به همین چرم و استخوان

و رفتی از جان باقی بود چون از آنها پرسیده شد که سلطان با شما
 چه معامله داشت گفتند که ما را پانز بجیر کرده بکار گل داشته بودند
 بعد از آن نواب معلى القاب بجهت استخلاص اسیران
 جانب سلطان که در قلعه بنگلور و ظیفه بمقدار حوصله خود از سرکار
 یافته آرام تمام بودند چتهی بنام کرنیل متعینه قلعه مذکور نوشت
 چنانچه حسب الحکم نواب معلى القاب خلاصی یافته روانه
 سریرنگپتن شدند پس از آن در باب واپس دادن قلعه
 بنگلور و نندی درگ و ماگرتی و غیره قلعجات متعلقه سریرنگپتن
 پروانجات بنام سرداران متعینه قلعجات مذکور بدین مضمون
 نوشته فرستادند که جمله اسباب جنگ که در حین انتزاع قلعه از
 قبضه قلعه داران سرکار سلطان فی شان درون قلعه یافته اند و بعد از آن
 نظر بامداد عرصه جنگ هر قدر سامان جنگی و اذوقه و غیره که از تردد
 خود درون قلعه ذخیره کرده باشند همگی آنرا تعلیق نموده منتظر
 ورود جنود عا که منصوره باشند تادر خالی کرده دادن قلعه بدست
 اہلکاران سرکار سلطان ہنگام مرور مواکب منصوره بنواحی
 قلعجات مذکور بہیچ نوع حالت منتظرہ باقی نماند بمجرد رسیدن
 افواج بحرامواج سرداران متعینه سرکار فرد تعالیٰ معہ کلید
 قلعه سپرد اہلکاران سلطان نموده با جمعیت خود از آنجا برخاستہ
 داخل لشکر نظر پیکر شدند و بہمین مضمون پروانجات انگریزی

بنام عالمان متعینه حضور در باب گذاشت دیهات
 متعلقه سلطان بمهر و دستخط نواب معلى القاب مرزین
 گردید. حواله سید غلام علی خان و غیره معتمدان سلطان شد
 پس از آنجا کوچ در کوچ در نواحی قلعه ماکری منزل نمودند
 سردار متعینه قلعه ماکری در حین مرد موکب منصور در نواحی
 قلعه مذکور با جمعیت خود شرف ملازمت حاصل کرد و رسید
 قلعه مع تفصیل اجناس که از اهل کاران سلطان موصوف
 گرفته بود بحضور گذرانید همچنین قلعه دار مسور نیز ذخیره غله و غیره
 اجناس را مع کلید قلعه حواله اهل کاران سلطانی نموده رسید گرفته
 باشکر ظفر پیکر ملحق گشت از آنجا در عرصه چند روز بموضع کونکل
 نزول اجلال فرموده پنجم ماه اپریل حسب الاستدعای بمهبانی
 تاتیا صاحب بهادر مع رفتا بخوشی تمام طعام خورده محفل آرا گشتند
 وقت رخصت تواضع خلعت و جواهر و فیل و اسب و عطر
 و پان گرفته بدیره خود تشریف آوردند از همان مقام هری پندت
 تاتیا برای رخصت مع سرداران همراهی خود بدیره لارده صاحب
 آمده رخصت خواست چنانچه بندگان نواب معلى القاب
 برسم هندوستان خلعت فاخره مع جعبه و سرپیچ و مالای
 مردارید و سپر و شمشیر و اسب مع ساز مینا کار و فیل و پاکلی
 مغرق و غیره لوازم تعظیم و تکریم تواضع تاتیا صاحب و سرداران

همراهی ایشان نموده رخصت ارزانی داشتند فردای آن
 فوج مرهقه از لشکر ظفر پیکر جدا شده رهگرای سمت پونه شدر روز
 دوم نواب معلی القاب بدیره نواب سکندر جاه تشریف
 بردند و خلعت و جواهر داسپ و فیل تواضع گرفته از انجا
 رخصت شده آمدند بعد از آن هفتم ماه اپریل نواب سکندر جاه
 واعظم الامراء سیف الملک در ای رایان در ای شام لعل
 بهادر جهت رخصت بدیره لارده صاحب تشریف آوردند
 ازین طرف نیز حسب المدا رج همه رسمیات بعمل آمده
 و انگاه تنزقه فریقین روداد پس از آن نواب معلی القاب
 شهرادگان را همراه گرفته با چندین کوچ و مقام شانزدهم ماه می
 متصل قلعه انبور پرتو نزل افکندند فردای آن سودا و اراق
 با چند کس از رفیقان خود که اکثری متوطن آنمکان بودند
 بدیدن قلعه رفت بانی این قلعه راجه بود بکمال ثروت و نخوت
 از نسل پاندان که تمام ملک کرنا تک از سرحد
 باغ ارم تا سیت بن را بیسر بقبض و تصرف خود داشت
 و چون بملک بالا گهات از قوم نایر قهرمانی بود پر صولت که تنخیر
 ملک پائین گهات اراده میداشت چنانچه در میان
 هردو راجه همیشه جنگ میماند ازین جهت راجه ملک کرنا تک
 برای حفاظت ملک خود قلعه مذکور ساخته بود و زانت

و متانت قلعه مزبور را از اینجا قیاس باید کرد که از وقت
 احداث تا این زمان قریب هزار سال گذشته هنوز عمارت
 قلعه روی کهنگی ندیده و ترمیم طلب نگردیده اگر این حصار را با
 دژ و دین ماژندران نسبت دهند بجاست بعد از آن اضعف
 الخلاق بتقریب سیر مکانات درون قلعه رفت استحکام
 در دیوار و متانت سقف مکانات قلعه مذکور آنچه تحمیر
 در آید محل استعجاب تواند بود لاجرم عنان شبه یز قلم را انعطاف
 نموده بمطلب می پردازد که از بستم ماه می بگو چه می شود و تاریخ
 بیست و نهم ماه مذکور داخل شهر چینا پتن شده نواب
 معلی القاب بسوی اسیر باغ عمارت کرده نواب و الajah بهادر ره گرا شدند
 و نواب و الajah و عمده الامرا بهادر که با حشم و خدم منتظر مقدم
 فیض توام بودند بمحرد رسیدن سوار نی خاص با استقبال رفته
 بانواب معلی القاب معانقه و مصافحه نموده رونق افزای
 آن مکان گشتند و شهرادگان را درون قلعه بحویلی دل
 چپ و عالی شان فرستادند هنگام عبور لشکر از شهر
 چینا پتن عجب انبوهی و طرفه شکوهی از نظار گیان بنظر درآمد که
 هر ذبیح و شریف از اناث و ذکور بالباسهای رنگارنگ
 و ساز و سامان گوناگون بیرون شهر دو رسته ایستاده
 تماشا میکردند و اهل سوادری بر اسپان خاصه زمین زرین

بسته و سلاح بران راست کرده نمودار می شدند و جمعی پالکی
 سوار با طمطمراق بسیار برسم استقبال می رفتند حتی جماعه نسوان
 هم بنباعثه شوق از بالای سقف و رخنه دیوارها نظارگی
 بدایع قدرت آفریدگار بودند که قادر برحق چگونه بنده خاص خود را
 بافتح و نصرت از بلای قحط و عسرت غانم و سالم باز آورده
 چون جان در تن و روح در بدن در این ملک متمکن گردانید
 سوبقان و اهل حرفه در دو رسته دکاکین هرگونه نمایش
 درغائب فراهم چیده بازار بیع و شری گرم داشتند بمجوم تماشاخانه
 و از دحام نظارگیان بشوق مشاهده جمال باکمال آن یوسفان
 زندان فرقت و غربت و عزیزان مهر حرمت و عزت
 یعنی شهزادگان و الادودمان که همراه لشکر ظفر نشان بودند
 بان زلیخا جویای لقابدان درجه بود که توان گفت که تراحم
 انظار حاجب تماشا گردیده کم کسی را دیدن جمال جهان
 آرای ایشان اتفاق افتاد الغرض آن نورچشمان سلطان
 ذیشان را چون مردم دیده غایب از چشم زخم مردمان
 در حدقه قلعه چینا پتن که از آشوب فتن ماسن بود نشایده سلامی توپها
 سر کردند تا آن زمانکه جناب نواب معالی القاب وارد آنجا بودند
 بعد یکروز همیشه برای دیدن شهزادگان و الایار درون قلعه
 تشریف فرمایی شدند بعد چندی باحاطه گرفتگی خاطر شهزادگان

ممدوح که دوام تمکن در یک مکان اگر چه روضه جنان باشد
 موجب آن میگرد این معنی را خاصه از مقتضات طبع بشری
 قیاس کرده متصل قلعه مذکور قطعه گلزمین فردوس برین که
 عمارات رنگین و فضای دلنشین است برای سیر
 و تفریح طبع شهزادگان تجویز نموده بنظر اینکه طبایع صیان
 مائل گلگشت باغ و بستان و لهو و لعب می باشد چنین
 مقرر ساختند که هرگاه خواسته باشند از قلعه برآمده مع استاد
 و اتالیق که بهمرای ایشان از حضور سلطان ذیشان مامور بودند
 روزانه بسیر و تهای آن گلزمین و شبانه درون قلعه آمده بآرام
 و استراحت می پرداخته باشند

روایات منبشی حمیدخان ملازم نواب گورنر جنریل لارڈ
 کارنوالس بهادر که درین مهم حاضر بود با تمام رسید؛

ذکر تولد بادشاه والا شان طیب و سلطان و خصوصیات

تعلیم و تربیت ایشان ؛

سلطان گیتی ستان حضرت طیبو سلطان یستم شهر
ذیحجه روز شنبه سنه ۱۱۶۳ هجری قدسی مطابق ۱۷۴۹ ع بولادت
پرسعادت خویش دودمان حیدری را سنور گردانید مادرش
دختر نواب میر معین الدین بود میگویند که این بانوی پاکدامن
بر وفق عادت و عقیدت ستمه هندوستان بزیارت
پارسی طیبوستان نام که در آن بلاد بکشف و کرامت
و اجابت دعوت شهره آفاق بود در فته دریوزه هست در باره
سلامت و صیانت آن بارگرا ن امانت نمود و عو تش
قرین اجابت گردید و آن مرد پاک نهاد ادرا بشارت داد
که فرزندش بادشاهی عظیم الشان خواهد گردید و فرمود تا در ابنام
طیبو موسوم سازند چنانچه بر حسب اشارت آن مرد پاکیزه خو
آن فرزند ارجمند با اسم طیبو خوانده شد پدر بزرگوارش
فاضلان ما هر گونه دانش و هنر و استادان کامل هر نوع علم
و ادب از هر کشور و دیار طلبیده فرزند گرامی خود را بتا کید نام فرمانداد
تا بذل جهد در اکتساب علوم نماید و هست خود را بر اقتنای
کمالات دانش و هنر مقصور فرماید چنانچه طیبو سلطان از همه

علوم بهره وافی اند و خند و نیز در آداب سپاه‌یگری و مصارعت و تیراندازی و گوی بازی و اسپ تازی و غیر آن در صغری سن تربیت یافته و در سن بلوغ آداب حرب و ضرب و قواعد رزم و جنگ فراگ نیکو آموخته بود و نخستین بار که مهارت و چابکی او در فنون سپاه‌یگری و مصاف آرایی جلوه ظهور نمود در سال ۱۷۷۷ ع ۱۷۷۸ ع بود هنگامیکه حیدر علی خان بناخت و تاراج کرناٹک اشتغال داشت در ان زمان سلطان نوزده ساله بود و بر حیدر علی گمران از سواران سبک‌نشان سپه‌سالاری داشت و مصدر نهیب و غارت عظیم گردیده حدود مجادر مدراس را یکسر غراب و ویران ساخت کافه سپاهیان اهل سیف و عامه دیوانیان اهل قلم عظمت و جلال عهد سلطنت او را پیش از وقوع از صفحات آثار و اطوارش مطالعه می نمودند در ماه جولای ۱۷۸۰ ع هنگامیکه افواج حیدر علی خان مانند سیلاب جوشان و دمان بر بوم و کرناٹک فروریخته سرگردگی فوج میسره تفویض سلطان نموده شده بود و این بهره لشکر که از هر ده هزار سوار و خوار و دشتش هزار پیاده جزار و دوازده ضرب توپ میدانی یا جلوی وجود پذیرفته از بهر تخیر مرز بوم سرکارات شمالی نامزد شده بود ششم سپتمبر با جمعیت مسطوره با ضمیمه هشت هزار مرد دیگر که کمک او در قیادت خالاش میر علی رضا خان بهادر که ملحق او گردیده بود بر سر فوج کرنیل بیلی

در حد و دهر یا پالم حمله آورد و لیکن پس از ستیز و آويز درشت
از میدان کارزار کناره گرفت اگر چه بر اعدای بکام دل مظفر و فیروز
نگرید باری بغارتیدن ذخیره و بنگاه ایشان را بروز سیاه هریمست
خوردگان نشانید در جنگ دهم روز همان ماه فوج انگریزان یکسر نیدست
و نابود گردانیده شد و پس از آنکه اربابه های باروت کمر نیل بیلی را
سوخته و پراکنده بود سواران خود را پیش رانده بر افواج انگریزی
زد و از هم پاشید مورد غایت نخستین و آفرین دالده ماجدش گردید
و از آن روز پس سر روشن اختر خود را از مبین سپیداران و گزین
سر لشکران پنداشت در آن هنگام که حیدر علیخان بمحاربه آرکات پرداخته
قلعه گیان را بر تسلیم مظفر ساخته طیپو سلطان حاضر بود و بر کارهای قلعه کشائی
مبتنی بر کمال هندو ری و چاکری و زور مندی ناظر و از آن پس خودش
بنفس نفیس بمحاربه دیاور و جنگلیط و دند یو اش اشتغال در زید
و در سال ۱۷۸۱ع هنگامیکه حیدر علی خان با جنود خود متوجه سمت جنوبی
شده بود تا بر سرتر چنابلی حمله برد طیپو سلطان را با جمعیتش پس
گذاشته تا کار محاربه دیاور و دند یو اش بانجام رساند و لیکن باستماع
خبر فیه وزی سرسری کو ط در پور طونو و از تمامی جد و جهد که در استفتاح
این قناع بکار می برد دست برداشت و در د کس پدر عالی گوهر
و سر بانند اختر همت برنگاهداشت فوج جدید و جبر آهنمه نقصان
که درین رزم و پیکار صورت گرفته برگماشته بعد ازین طیپو سلطان

بتجديد کار نامه رستمی پرداخته و نام مرده دلیبری در هندوستان
 زنده ساخته فوج کرنیل بریتانویط را در هیزدیم فبروری سال ۱۷۸۲
 برکناره رودخانه کولیرن تمامتر زد و خست میگویند که او چنانکه
 درین رزم و ستیز جوهر مردی و مردانگی خود بر خویش دیدگانه دانمود
 همچنان سنگدلی و بیرحمی خود را نیز هویدا گردانید و اگر موشیر
 لالی و دیگر منصبداران جماعه فرانسيس بشفاعت و جاتجشبی
 اسیران دشمن سمی ننمودند می متفلسی از فوج هیزدیمت یافته
 انگریزی از دست سیاستش جان سلامت بنزدی بسیاری
 از منصبداران انگریزی که زخمهای کاری خورده بودند روانه
 سریرنگپتن گردیدند و در این اسیران سکین در تاب آفتاب
 می سوختند و شب بهادر خیمه تنگ مانند میشان و گادان در آورده
 میشدند پس ازین واقعه انگریزان با جماعه مرهته عقد صلح و صلاح
 موبد بستند و در ایشان بارای آن پیدا گردید که افواج خود را
 باسخرلاص کرنا تک بفرستند چنانچه فوجی گمرانمایه براه دریابسرکردگی
 کرنیل هینبرطن در ماه آگست از جزیره بنیبی فرستاده شد تا
 برمرز دبوم ملیبار یورش کند کرنیل سطور در کلیکوت فرود آمد
 و در عرصه قلیل آن شهر را با تصرف خود در آور و سپس بدین فیروزی
 قوی دل گشته کرنیل مذکور در اندرونی بهره ملیبار دستیازی
 نمودن آغاز کرد و راه پالی کاچری برگرفت و قلاع پانیاری و رام

گمره‌ی و منگاری کوته بادیگر بقاع عصین و استوار که مشرف اند
 بشارع عامیکه جز آن عبور شکر را راهی نبود سخر گردانیده
 سیر حاصل محالات تنجاد و مالوه را از تباہی لازم یورش و لشکر کشی
 دار نمایند بمحدر رسیدن خبر تگ و تاز کر نیل همنبرطن سلطان
 سرعت بادوزان بافوج دریاموج خود قطره زمان در رسید
 تا بعد افعه یغما گمران پردازد شکر انگریزی نهم ماه اکتوبر بظاهر شهر
 یالیکا چری رسید ولیکن چون کر نیل همنبرطن آن مقام را استوار تر
 یافت از آنچه گمان داشت و خبر وصول شکر گمران دنبال ادر
 افواه عوام افتاده بود بنا بران صلاح وقت دبه از ان مهملکه کناره
 گزیده ولیکن در اثنای کوچ اول روز فوج محافظ آنقلعه و جمعیتی گمران
 از سواران سلطان که پیشتر از فوج انگریزی رسید بود بتعاقب
 فوج انگریزی پرداختند و اسباب و اذوقه ایشان را بسیار
 بغارت بردند سلطان عزیزت آن داشت که بهر سنجیکه دست دهد
 افواج خود را در میان ساحل دریاد جنود انگریزی در اندازد و بدینوسیله
 راه نجات و گریز برایشان سد و دگردانداگر چه تدبیر آن
 سپهر ار نماند با کمال هوشمندی و چابکی بکار رفته بود ولیکن از غایت
 عزم و احتیاط کر نیل همنبرطن منصوبه آن سپهدار ستوده فرجام
 نیک انجام نگردید و فوج انگریزی سلامت بیستم نونبر
 بموضع یاناری رسید پس از آنکه گوناگون زحمت و مشقت

از رهگذر تعاقب و حملات سواران سلطانی خاصه در دوردوز
 بین کوشش برکشید قلعه پانیاری متصل دهنه رودی بزرگ
 بر ساحل دریای شور بقریب چهل میل انگریزی بر جانب
 کلیکوت واقع است کرنیل مکلود با فوجی سبکیه باعانت
 کرنیل هنبرتون بدو پیوست و کرنیل مکلود نسبت بکرنیل
 هنبرتون بزمیدقد است خدمت استیاز داشت سرکردگی لشکر
 بدو باز گردید پس از آن بزودی افواج خود را بمقام شایسته
 کارزار متصل دریانهاد میسر و میمند و مقدمه آن را بمورچال و پشته
 محکم ساخت و سپهبدان جهان از است پادشاهی چونو دیندی پجری را
 فرمان داد تا هر قدر نزدیک تر بساحل ممکن باشد لنگر اندازند
 تا بتوپهای مراکب بحمایست لشکرگاه پردازند هنوز درین
 نظم و نسق بودند که لشکر سلطان که از هشت هزار پیادگان خوشخوار
 و چار صد مرد فرنگی و ده هزار سوار جرار و بیمر حشرینما گران وجود
 پذیرفته بمقابله معسکر انگریزی فرود آمده چند روز بسر دادن اتواپ
 پرداختند آخر سلطان موصوف پیادگان خود را در سه رده منقسم
 ساخته مو شیر لالی با جوانان ملک خود بقیادت یکی از آن
 سه رده پرداخته بر صفوف افواج انگریزی پردازد و تواتر حمله آورد
 ولیکن ناکام بازگشت و دو صد کس از فوج سلطانی کشته شدند
 و جنود قاهره از رود پانیاری عبور نموده بر جانب دیگر رحل

اقامت انداخت شب یازدهم ماه ذی‌حجه منتهیان اخبار
 وحشت بار رحمت والد بزرگوار اورا گو شگزار سلطان
 کردند بناچار بر جناح استعجال بصوب سریر نگین نهضت
 فرمود و بیستم ماه ذی‌حجه سنه ۱۷۸۲ ع بر سر حکومت جلوس
 فرمود و پس از واگزارش رسوم متمداری و ضبط و ضبط در بطور ری
 امور مملکتی بصوب ممالک آرکات باز گردیده بتصدی
 منصب جلیل سپهسالاری افواج پرداخت ولیکن خبر تسخیر
 جنرل میتوس او نور را دتکرار استماع اخبار فیروزی افواج
 انگریزی در نواح بدتور و در جوار ساحل ملیبار سلطان را بران
 آورد که از تمامی فتوحات حالی و فیروزیهای متوقع استقبالی
 در ممالک آرکات دست واکشیده متوجه حمایت و عراست
 ممالک محمد و سم خود که در نظرش یثتر قدر و منزلت
 داشت گرد و چنانچه افواج سلطانی از راه چنگامه در اوایل ماه مارچ
 سنه ۱۷۸۳ ع برگزشتن آغاز گرد تا آخر ماه متفلسی در مملکت
 آرکات نمایند سلطان موصوف باغایت سرعت کوس
 ارتحال بصوب بدتور بنواخت و با حشر و بیم از افواج در ادایل
 ماه اپریل در ظاهر بدتور نمودار گردید جنرل میتوس که ساوک اد
 درین مهم یکسر مقارن خطا و غفلت است بجای آنکه مقام
 جنگ شایسته و دره تنگ کوهستان که پناه گاهن استحکم

بودی بدست آوردی تا از انجا بهنگام ضرورت و اضطرار
ممکن بودی که بسوی او نور یا دیگر بقاع محکم و حصین بازگشتی و در انجا
هرگونه مدد و اذوقه از راه دریابد و رسیدی خود را در شهری پناه
بدنور عرضه یکسرافواج بحر امواج میسور که قیادت و سرکردگی آن
بنفس نفیس امیر صائب تدبیر باز بسته بود ساخت و بناچار
تن به بیچارگی و مجبوری و محصور ی در داد فوج انگریزی ششصد
مزدفرنگی و یک هزار و ششصد سپاهی هندوستانی بود باین جمعیت
سبکمایه جنرل پخته کار مامودی آن گردید که بی محابا بدافع و مقابله
شکرگشن سلطان که یک لک نفر میرسید پردازد ولیکن
در اندک زمانه بگام اضطرار راه فرار پیمود و بحکم ضرورت در حصنی
متحصن گردید و شهر بر غنیم مظفر و اسپر دپس از آنکه پانصد مرد را
از بهین جوانان خویش بکشتن داده بود برخی از سپاه گران خود را
سلطان فرمان داد که بمحاصره حصن پردازد و جمعیتی گرانمایه را
از ان سوی شاهراه روانه کرد تا در انجا اقامت گزیند و در
کمی نگاه اعادی هوشیار نشیند بدین منظره راه بازگشت بر قلعه گیان
بر بست چنانچه پس از هفده روز بخت برگشتگان اهل
حصار بدنور بر سبیل اضطرار سر تسلیم پیش نهاده تن با سیری
در دادند این بود قول و قرار با قلعه گیان که حرمت اهل قلعه سلم
داشته شود و اسلحه شان بر پشته قلعه توده کرده شوند آن مال

خواسته که خاص ازان ایشان است نزد خود نگه دارند و آنچه
 ز آن سرکار کپننی بهادر باشد تسلیم کنند و باید که ایشان از
 کوتاه ترین راه تا ساحل بردند و از آنجا بر جهان نشسته به بنی
 روانه شوند در راه و منزلگاه باذوقه و دیگر حوایج یاری کرده خواهند شد
 صد کس از سپاهیان جنرل خودش با اسلحه خویش
 پاسداری وی پردازند بدست دهم ابریل سنه ۱۷۸۳ ع
 سپاه مستطور از قلعه بیرون آمدند و سلاطهای خود را توده کردند و
 چون قریب یک میل راه از بد نور طی کرده رحل اقامت
 انداختند گرداگردشان جنود سلطانی محیط بود روز دیگر بر جنرل
 و علمدارانش چنان فرمان رفت که در حضور امیر حاضر گردند
 و پس از پردهش در قید سخت داشته شدند بعد دو روز
 منصبداران لشکر و بخشی فوج و داروغگان طلبیده شدند و همچنان
 در بند و قید داشته بخشی بنجیمه گاه باز آمد و منصبداران بار سوائی
 تمام پیش امیر برهنه ساخته و پرده میدهند زربسار
 نزدشان یافته شد شانزده روز در آفتاب گرم برهنه تن پابزنجیر
 تا آن مقامات که در اندرون بی بهره مملکت اند رفتند اگر چه
 این معنی متین است که جنرل در سختی تمام مرد ولیکن در
 کدام اذیت خاص مرد هیچ معلوم نیست و احتمال قوی است
 که با تعذیب سخت سرش بریده باشند و منصبداران

دیگر نیز همین تاج‌به‌جانگزارا چشیدند و سلطان شرایط تسلیم را نسبت به متعلقان مسطور بشکست و بدین گونه عذاب شهید ایشان را عقوبت کرد بعلت آن مال و متاع دزدی که جنریل می‌تھوس در بدآور یافته و هوسناکانه ساوک آنپاه در باره یورش کردن و گرفتن بعضی محال را که در مملکت محروسه او بود چنانچه این همه مراتب را سلطان خودش بیان میکرد بهر صورت این معنی نیز قرین قیاس است که مجبور گردیدن او از تسخیر مملکت آرکات از جهت تاخت و تاراج که این فوج انگریزی در ممالک محروسه او مصدر آن شده یکی از آن بواعث بود که او را برای نگونه سیاست و عذاب بر نهج انتقام تحریض نمود پس از استخلاص بدآور سلطان موصوف بزودی بالاکر جرار و شریشمار بجانب منگلور نهضت نمود و ازین رو که آن مقام از بنادر نامدار ممالک محروسه او بود امتزاع آن تخصیص وجهه است و الا نه است او گشت اگر چه قشون چهل و دوم و چند پلتن از سپاهیان هندوستانی در قیادت میجر کنبل بحراست آن مقام ینکواشتغال می نمودند ولیکن با وجود انبوه سجد که همراه سلطان درین یاق بود کار محاصره و همام قلعه کشائی همگی بر فوج فرانسیس که ممدو معاون او بود افتاده چنانچه همین جماعه بمر آدرن

مورچال و دمد مه بذل جهد نمودند و بمساعی ایشان در ادائیل
 ماه جولائی آنچنان ترلزل در بنای حصار راه یافته بود که هر روز محصوران
 توهم یورش میداشتند مقارن اینحال خبر صلح آشتی که در میان
 طبقه انگریزان و جماعه فرانسیسان در فرنگستان منعقد شده بود
 در معسکر سلطانی رسید بمحترداستماع این خبر فرانسیسان فوج
 سلطانی از قتال وجدال با انگریزان ابا نمودند سnoch این واقعه
 سبب غایت غضب سلطانی نسبت بجماعه فرانسیس
 گردید و چون نیکو میدانست که سپاه هندوستانی اوبر کفایت
 این مهم دسترس ندارند بنا بران گاهی باستمالت و ملاطفت و گاهی
 بتهدید و معاقبت می پرداخت تا ایشان را باز بر سر کار آرد ولیکن
 هیچ سود نداد آخر کار طبقه فرانسیسان لشکر گاه اودا گذاشتند کار
 محاصره منگلور پس از انصراف جماعه فرانسیس بتضییق محصوران
 وسدود نمودن راه دخول و خروج برایشان کشید و از رهگذر
 فقدان اذوقه و حال قلعگیان بنهایت تنگی و سختی رسید
 چنانچه سلطان موصوف را امید قوی بود که در روزی چند آنمکان
 ستخلص خواهد گردید ولیکن وصول جنرل مکاوڈ با کمک گمران
 و اذوقه فرادان که از بنبئی براه دریافه ستاده شده بود اود را نا امید ساخت
 سپس پیغام صلح در میان آمد سلطان آشتی رضاداد و در
 ادائیل سال ۱۷۸۴ ع مر جارج اسطاطن و دو سفیر دیگر

از مدراس بمحسکر سلطان رسیدند و در یازدهم مارچ عهده و پیمان مصالحه بسته شد بدین شرط که اُسرای طرفین از هر دو سو خلاص کرده شوند و محالّات یکی که هنگام جنگ و پیکار در تصرف دیگر در آمده بخداوند آن تفویض نموده آید چنانچه حصار منگلو و داو نور و دیگر قلاع که انگریزان متصرف آن شده بودند باز داده شد اگر چه در باره تسلیم قلاع و ضیاع از طرفین بشرط معااهده باتمام رسانیده شد ولیکن در خصوص شرط دیگر که اطلاق اسیران باشد زنهرا از طرف سلطان موصوف ایفای آن صورت نگرفت پیشتر که توشیح عهده و پیمان با انگریزان رفتار جماعه نانبجار مرهتّه سلطان را برافروخته کرده بود و چون درین زمان لشکر جرار و مظفر در زیر فرمان داشت و دزدگار موافق بنا بران فرصت کار مغتنم شده خواست تا معامله خصومت را با آنجماعه پر خاشخمر بمیانجی تیغ آبدار یکسو و کوتاه گرداند چنانچه بر طبق این غزیمت ممالک ملیبار را داگذاشته از راه بنور در خطه سیر حاصل شانور در آمد این خطه از قدیم الایام در تصرف اسلاف نواب عبدالحکیم خان بود و چار یک خراج آن بجماعه مرهتّه داده میشد در سال ۱۷۷۷ ع حیدر علی خان بهادر برین مرز بوم تاخت آورده نواب آنرا بنور در سلک خراج گزارانش منسلک ساخته و دختر او را بزنی پسر کوچکش کریم شاه برگرفته اگر چه نواب شانور را بدو دمان حیدری

بدینمطرابطه و پسوند صورت گرفته بود ولیکن ورود سلطان را بدان
سرزمین و ملاقات او را ناپسندیده انگاشته در ممالک محروسه
مرهته در آمد این حرکت از دبر طبع غیور سلطان ناگوار آمد و بقتوای
انتقام آنخشم را یکسر تاراج و غارت کرد و دولتسرای او را منهدم
و غراب گردانید و قلعه بنکاپور را سوخته با خاک سیاه برابر ساخت
و از شانور بر قلعه دهار و آرو بادابی حمله برده هر دو را بگرفت و از
جهت تسخیر این دو قلعه مملکت محروسه او بر تمامی محالات
جنوبی مملوک جماعه مرهته که در میان رودخانه کپوریه و کشتنه واقع
اند مشرف گردید بدین فتح و فیروزی مستظهر گشته عزیمت
آن کرد که رود کشتنه را عبور کرده افواج خود را در ممالک
مرهته در آورد و آشوب محشر بر پاسا زدارگان دولت پونه
از لشکر کشی او ترسان و اندیشناک گردیده بار سال
سفیران عرب زبان خواستند که سورت غضب او را
سکن گردانند و عهد پیمان صلح و صلاح در میان آرند در اواخر
سال ۱۷۸۴م عهد و میثاق آشتی بسته شد و مقتضای عهد اینکه
سلطان موصوف بر تمامی ممالک مفتوحه حال خود متصرف
و فرمانروا باشد بجز شانور که بنواب آن باز دهد بدان شرط که او چار
یک حاصل آزار به پیشوای جماعه مرهته میداده باشد چون سلطان
نامدار بدین نمط صلح و آشتی غالبانه با تمامی اعاد می خویش در میان

آورده و منظور بدار الملک میسور سریرنگپتن نهضت فرمود
 اکنون سلطان اقتدار و حکومت خود را مستقل و پایدار می یابد
 و جمہوز رعایای ممالک محروسه اش را مطیع حکم و فرمان و
 امیران و مہتران جوار را معترف رفعت و علو شان خود
 می بیند و بفتوای جاہ و جلال دارائی بر سر فرمان روائی جلوس
 میکند در سال ۱۷۸۵ سلطان موصوف بر خطہ ادھوتی کہ جاگیر
 مہابت جنگ خواہر زادہ نواب نظام علی خان بود بجنہر متسلط
 گردید نیز بقیہ بہرہ ریاست نواب کمرنول و کمرپہ را کہ بہرہ کلان
 آن را بدربزرگوارش در سال ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ مضاف ممالک
 محروسہ خود ساختہ بود بتصرف خویش آورد و بدینوسیلہ
 اورا بر قلعہ امتیاز گدہ کہ از قلاع حصین و نامدار در ممالک ہندوستان
 شمرده می شود و نامہ ت مدید نواب مرخوم حیدر علی خان و جماعہ
 مرہتہ بدان چشم طمع برداختہ بودند تسلط و تصرف پیدا آمد
 چنان معلوم می شود کہ سال ۱۷۸۶ از مدین دارائی سلطان والا شان
 در ضبط و ربط امور خانگی و ملاحظہ قلاع و حصون ممالک محروسہ و
 پردہش خزاین و ذخایر سر شد چون از نظم و نسق امور
 ضروری داپراختہ بسریرنگپتن مراجعت نمود فرمان داد تا ہرگونہ
 اشیاء و املاک بادشاہی را بر شمرده دفتری منقح پرداختہ شود
 و جواہر و زیورات و دیگر نفایس گہران بہار را تقویم نمودہ

بمعرض حساب در آرند چنانچه تمامی غزاین سیم و زر و دیار
 نمایس ثمین پس از تقویم مسدوی مبلغ هشتاد کمر و
 رویه گردیده عدت زنجیر فیلان به نهصد رسید و شمار قطار
 شتران بشش هزار و سی هزار اسپ تازی و چارلک
 را اس گاو و یک لک گاو میش و شش لک میش
 و سه لک تفنگ توره دار و سه لک تفنگ چقوق و دو لک
 شمشیر آبدار و بیست و دو هزار ضرب توپ مختلف
 و نه و بیست هزار ذخایر بار و دو دیگر جنگی اسباب و آلات این بود
 تفصیل اشیای منقوله وابسته سرکار دولتدار سلطان ؛
 اما مالک غیر منقوله چون عمارات و باغات و کار خانجات
 تجارتی و غیره ازین شمار بیرونست از انجماء یکصد و بیست
 و پنج قطعه باغ از آن سرکار طائی بود و قیاس دیگر املاک برین
 توان کرد که گفته اند * ع * قیاس کن ز گلستان من بهار مرا *
 و عدد افواج جنگی مع سوار جرار و پیاده های خوشنوار مرتب و مسلح
 یک لک و چهل و چهار هزار و علاوه آن یک لک و هشتاد
 هزار سپاه جهت حراست و حمایت حدود ممالک و غزاین
 بودند سلطان دستور نواز بهر افواج خویش بروی کار آورد
 یعنی از بهر بخشه های مختلف لشکر اسامی نوایجا کرد و الفاظ
 فرمان که سپاهیان را بوقت رزم می دهند پیش ازین

در زبان انگریزی یا فرانسوی بود حالا در زبان فارسی
و ترکی مقرر نمود نیز فرمان داد تا ذخیره غله که تا مدت یک سال
از برای یک لک فوج کفایت کند فراهم ساخته در انبار خانه
سریرنگپتن نهاده شود و همچنین در قلاع دیگر نیز بر حسب مدارج
شان ذخیره آماده کرده آید در سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ به است سلطان
تمامتر مهروف نسخیر کورگ و خطهای ملیبار بود راجه کورگ
پس از مدت چهار سال که در اسیر سلطان بود از زندان
گریخت و مصدر آنگونه شورش و هتکامه گردید که آخر کار در آن
فیروز مند گشت ولیکن نائران ملیبار برخی متاصل گردانیده
شدند و اکثر در جرکه سلمان در آورده و بعض دیگر بمالک
انگریزان یا هواخوانان شان فرار نمودند میگویند که سلطان دین پرور
هفتاد هزار نفر انیان را که از مرز بوم ملیبار با سیری برده بود بایک
لک هندو کوهت اسلام پوشانیده و آنچه مطمح نظر سلطان
از توبیع حوزه اسلام و تکثیر توابع و خدام بود بظهور سید زیرا که
چون این مظلومان در دمنده کیش و کنش فرمانفرمای خود برگزیدند و در
جرکه سلمان در آمدند در عدت جماعه اسلامی در محالک
محمود سلطان افزایش یدید آمد اراده سلطان در ابرای
شرایع اسلامی مقصور بر ساکنان ملیبار نبود بلکه باشندگان کوینباتور
و دیگر بخت برگشتگان هندو که بمعرض عتاب او در می افتادند

همین زهر آبه می چشیدند و آخر نوبت بدیوان نامدارش پوریه نیز رسیده بود اگر شفاعت والده ماجده سلطان که خاتونی بود موین دل پاک طینت در میان نیامدی او نیز با جبار سلیمان ساخته شدی و در همین زمان فرمان سلطانی صادر گردید که تمامی معابد و هیاکل ممالک محروسه را یکسر منهدم و ویران سازند و رسم خرید و فروخت اشربه سکره از میان بردارند و یکسر درختان خرما و تار را از بینج و بن برکنند و در آینده نه نشاند پس از عهد و پیمان با انگریزان در سال ۱۷۸۴ غ سلطان موصوف سید غلام علی خان و دیگر دو سفیر مدبر را بدولت فرانسیسه فرستاد بود از بهر مباحثه و مطارحه در باره مصالحه کردن آنقوم با انگریزان و شریک رنج در راحت گشتن باد ششمنان سلطان موصوف و از بهر تحریض کار گزاران آن دولت بر تجدید مخالفت و منازعت با انگریزان و هدایای گران بها و مکاتیب موسوم سلطان روم و بادشاه فرانس مصحوب ایشان ساخته شده در بعضی از شهرور سنه ۱۷۸۴ سفیران سطور از هندوستان روانه فرنگستان گردیده به دارالملک فسطظینه رسیدند بر استخباران آثار و اخبار پوشیده مباد که سفیر چرب زبان و آداب دان سید غلام علی خان دو مرتبه از سر کار سلطانی بدولت عثمانیه روانه کرده شده مرتبه اول هنگام جلوس طپو سلطان بر سریر فرمانفرمائی باهدایای

جزیره رفته و مشمول عواطف سلطان روم با تحایف خاصه آن بلاد
از برای سلطان و کهن بازگشته و بار دوم همان سفیر صایب تدبیر
با مکتوب محبت اسلوب ارسال نموده شده و بانامه سلطان
روم که در کتاب مندرج ساخته شده مراجعت نموده از آن
باز که سلطان بر تخت حکومت جلوس فرمود تا زمان ارتحال
زینهار از تگابوی برهم زدن و تباه نمودن اقتدار انگریزان
در ممالک هندوستان نیار امید و چون هیچ حیل و وسیله از بهر اتمام
این مرام قرین قیاس ادنی نمود جز اینکه با جماعه فرانسیس که عریف
انگریزان در هندوستان و در کار دانی و ذوق فنی همعنان ایشان
اند نیکو در سازد بمقتضای این * مصرع * نشاید کوفت آهن
جز بآهن * بکفایت این مهم پردازد بنا بران از ناکام بازگشتن
سفیرانش از ممالک فرانس خواست که باز سفیران
ستوده فن شیرین سخن بدار الملک فرانس بفرستد
بنا بران از میان ارکان دولت و اعیان حضرت خویش
محمد درویش خان و اکبر علی خان و محمد عثمان خان را برگزیده روانه
منزل مقصود فرمود چنانچه ایشان نهم ماه جون سنه ۱۷۸۸ ع در شهر
طولان از مرکب فرود آمدند بادشاه فرانس بسان لوئیس شانزدهم
ایشان را با کمال احترام و اکرام تلقی نموده بار دیگر سیوم آگسط
سفیران سلطانی بار داده شدند ایشان سالت امداد و اعانت

حالی از زبان سلطان دربار به در راندن گرده انگریزان از قاهره
هندوستان نیکو وانمودند و گفتند که در پاداش این یاری و همکاری
نیمه غنائیم که از کسر و نهیب اعادی و دستیاب و نیمه ممالک
که از کشتش و کوشش افواج دولتیین فرانسیسیه و میسوریه مفتوح
خواهد گردید هدیه دولت علیه فرانسیسیه نموده خواهد شد اگر چه پیغام
این سفارت و تقدیمه اینگونه اساس ثروت بادشاه
فرانسیسیه را بسیار دنواز بود ولیکن از دسترس او بیرون بود
که درخواستهای سلطان قبول نماید زیرا که در آن زمان گردنش
در زیر بار گران دام می فرسود بنا بر آن همین قدر در جواب آن
پیغام و پیشکش با سفیران گفت که هواخواهی و صداقت
او را خاطر نشین سلطان کنند و همینکه از کفایت مهمات خانگی
یا خطوط ملکی خویش پر داخته می شود با عانت دیار یگری سلطان
اشتغال نموده خواهد شد پس از آنکه سفیران سلطان چند ماه در شهر
فرانس بسر بردند و بلوازم همان نوازی و مراسم پر شکوه
ضیافت اختصاص داده شدند باز بر مرکب فرانسیسی بعزت
و احترام بر نشسته روانه هندوستان گشتند و در ماه می سنه ۱۷۸۹
بدار الملک سریرنگپتن رسیدند و چون بدان عرض که مطمیع نظم
سلطان بود فایز نشدند با غایت بی التفاتی و سرد مهری از حضور احتشام
گنجور سلطان پذیرفته شدند اگر چه سلطان از آن اعانت که از جماعه

فرانسیس داشت مایوس گشت هوای فردنی جاہ و مکنت او را
 به تسخیر و دقلعه که بنام کرنگاتور و جیا گوته خوانده می شوند سلطان را عرضه
 اخطار جنگ میکنند این قلاع اول در تصرف جماعه دچ تایک
 صد و پنجاه سال مانده بود در سنه ۷۷۹ هجری علی خان بهادر از آن خود ساخته
 چون آنجماعه در محاربه که حیدر علی خان را با انگریزان اتفاق افتاده با او
 یار گیر شده بودند در جلدی آن بدیشان باز داده شد این حصارها
 در حدود شمالی ترادن کور واقع اند و راجه آن که یکی از هواخوانان جماعه
 انگریزان بود خیلی شغف بتصرف آن میداشت و چند بار بکار
 گزاران دچ پیغام خریداری داده بود این روداد سبب
 ناخشنودی سلطان گردید زیرا که آن قلاع در اراضی مملوک راجه
 کوچین اند که یکی از خراج گزاران دولت میسوریه است بنابراین
 سلطان از مضافات مملکت خود می پنداشت و در سال ۷۸۹ ع
 سلطان از کار گزاران دچ بتهمید مطالبه فرمود و ایشان از سطوت
 سلطان ترسیده عقد بیع آن قلاع باراجه بسته بزدی تصرف
 کار گزارانش واسپردند سلطان ازین معامله خیلی برافروخته در ماه جون
 سنه ۷۸۹ با فوجی سنگین بصوب کرنگاتور بعزیمت تسخیر نهضت
 نمود راجه ترادن کور از انگریزان یاری خواست و سلطان ازین معنی
 بر آشفتہ بر مملکت راجه شکر کشید و بیست و نهم دسنبه بر سرحد
 تراونکور حمله برد و لیکن ناکام باز گردید و بسیاری مردم از افواج

اودرین یاق کشته شدند و چون این سلوک سلطان که ناقص
 آن عهد و پیمان بود که در بنگلور بسته شده و در آن صیانت
 مرز بوم راجه مرزبوریکی از شرایط گمرانمایه بود سبب ناخشنودی
 جماعه انگریزان گشته بنابران ایشان چند پلتن بامداد راجه فرستادند
 ولیکن سلطان با این همه از عزیمت و ایستادی نفرمود زیرا که
 در ششم مارچ سال ۱۷۸۹ بار دیگر بر آن سرحد حمله آورد و باز
 بهریمت خورداکنون توپخانه سنگین از سریرنگپتن طلبیده
 پانزدهم ماه اپریل یورش و جوش عام تمامی سرحد را بقبضه
 تصرف خویش درآورد و افواج راجه ناچار از آن سرحد بصوب
 دارالملک خود بازگشتند سلطان بتعاقب ایشان لشکر فرستادن
 مصالحت وقت ندید بلکه بنور متوجه یورش کمرنگاتور گردید
 و پس از محاصره شدید بزودی آنرا ستخلص گردانید و جیگوت و پارور
 و کوریاپالی و چند قلاع دیگر را باستانی تسخیر کرد و چون شمالی
 بلوکات تیراندکور مفتوح گردانیده شد سلطان فرمان داد تا آن سرحد
 را یکسر منهدم و دیران گردانند چون این همه جرات و
 پیشدستی سلطان در پندار انگریزان همعنان نقض پیمان
 و اعلان جنگ بود بنابران فوجی برکردگی کرنیل هرطلی باعانت
 راجه فرستادند و بر جنود بنیسی و مدراس فرمان رفت تا بقیادت
 سپهسالاران خویش آماده ضرب و پیکار گردند و مقارن اینحال

پیغام آشتی. جماعه مرهته و نظام علی خان از جانب انگریزان
پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان عهد استان شوند و از
بهر جنگ سلطان شکر آرا ایند چون جماعه مرهته و نظام علی خان
از سلطان دلهامپرداشتند بفور لیک اجابت گفتند سلطان
ازین خبر افواج خود را از دستبرد تراوندکور باز داشته بسریرنگپتن
برگشت و مکتوبی بکار گزاران مدراس ارسال نموده خواست
که سفیری روانه کنند تا بوجه شایسته خاطر نشین ایشان گرداند
که باعث شکر کشیدنش بصوب تراوندکور چه بود جنرل
میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان
در نفرستادن اسرای انگریزی بر حسب شرایط سنه ۱۷۸۴
مرتکب نقض پیمان گردیده است و باهمه عهد استانی بر بوم
دبر هواخواه انگریزان دست جبر و تعدی کشاده پانزد هم چون
سنه ۱۷۹۰ شکر ی گران که سپهسالاران جنرل میدوس
بود بممالک محروسه سلطان در آمده قلعه کرد را تصرف
کرد و از انجا جنرل مذکور به داراپورام و کونبنا تورا متوجه گشته
متصرف هر دو مکان گردید و کرنیل اسطوطا و دنگل و پللیکا چری
را استخلص گردانید و جنرل میدوس عزیمت آن نمود که از
راه کهات معبر فیلی داخل میسور شود و مادامیکه شکر انگریزی
در تحصیل اذوقه و غله در کونبنا تورا اشتغال داشت کرنیل

فلاید باقشون خویش از بهر تسخیر تیمنگل پیش فرستاده
 شد چنانچه این مهم را جنرل مذکور باسانی تمام سرانجام نمود در عرض
 این دستبرد که از افواج انگریزی بظهور رسید هیچگونه مدافعه
 و مقابله از جنود سلطانی بعمل نیامد همین رساله سواران سید
 صاحب و جمعیتی از سواران پنداره گاه بگاه بتاراج بنگاه و اسباب
 سپاهیان می پرداخت و پس ماندگان افواج را میکشت چون
 هیچ خبر از جنبش سلطان مسموع نشده چنان معلوم شد که سلطان هنوز
 در حدود مجاور سریرنگپتن سکونت میدارد ولیکن سیزدهم سپتمبر ظلمیه
 فوج متعینه کرنیل فلاید مقدمه الحیش سلطانی را مشاهده نمود و پس
 از ساعتی چند فوج سلطان موازی چهار هزار کس با توپخانه گران
 در میدان کاردار نمودار گردید و از گوله و گلوله بر افواج انگریزی
 باران سخت بارید بازار رزم تمام روز گرم بود و از هر دو سو
 مردان کار بسیار کشته شدند شباهنگام از میدان کارزار
 دور رفتند کرنیل فلاید خواسته بود تا بمحسگر انگریزی ملحق شود
 ولیکن از رهگذر عدم چارپایان بارکش بر سبیل اضطراب
 بهر گرانمایه از بنگاه و توپخانه باز پس گذاشته یا قشون خود چهاردهم
 سپتمبر روانه گردید و افواج سلطانی بزودی دنبال آن گرفتند و تمام امروز
 از هر دو سو گوله اندازی های درادور بسرشد ولیکن بهنگام چار ساعت
 ششگانه محلیکه آن قشون رحل اقلت انداخته بود جنگ سنگین

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان بازگشت فوج انگریزی بی دغدغه بسوی ویلاقی کوچ کرده روز دیگر به انجار رسید جنریل میدوس بمحرد شنیدن خبر رسیدن فوج لطانی بغور بمحکم کرنیل فلاید شتافت ولیکن رهبران بجای راه ستیمزگل او را بدامیکوته بردند و هر دو فوج یکدیگر را نادیده از هم در گذشتند ولیکن سلطان کوچ جنریل میدوس را حمل بر حیا نموده پنداشت که او بدین نط میخواهد که فوج خود را در میان سریرنگپتن و جنود او حایل گرداند بنابراین باز پس گشته رودیوانی را باز عبور کرده بر شمالی ساحل آن محل اقامت افکنده مادامیکه افواج انگریزی باهم متلاقی شده به کونبیا تو را باز گشتند از رهگذر چاکبی و کثرت چارپایان بارکش و نیکو توانا بودن شان بر حمل و نقل ذخائر و اسباب افواج لطانی باکمال سرعت و شتاب و همواره آماده بودن سواران یغماگرش بگردگشتن حوالی جنود او و خبردار بودن شان از جاسوسان انگریزی که هر کرا از ایشان می یافتند بی دریغ می کشتند و هر دم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزی بسطآن میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بی خبر می بودند و او از کوچ و مقام ایشان نیکو آگاه می بود چون کار گزاران مدراس معلوم کردند که جمعیت سپاه جنریل میدوس از ان کمتر است که مصدر اثری شایسته در مقابل جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنا بران کرنیل مکسویل را فرمان داده شد که باجنود خود متوجه کونستانتینوپل
 گردیده باجنریل میدوس ملحق شود منتهی بیان این واقعه را باسلطان
 رسانیدند و او بزودی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت و تا سه روز
 هنگامه گوله اندازی بر قشون کرنیل گرم داشت ولیکن کرنیل
 منظور از مقابله او کنار نه گزیده انتظار وصول لشکر جنریل
 میدوس میکشید چون نهم ماه نوامبر از وصول جنریل موصوف
 باسلطان اعلام نمودند بزودی روانه پولایستی گردیده افواج خود را
 فرمان داد که بی مقابله غنیمت بدو پیوندند و ازین رو که سلطان در خود یارای
 مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص بردش
 مستردا له مرحوم خود اقتدا کند و رفتار او را در امور کارزار دستور العمل
 خود گرداند و بجای حراست و حمایت ممالک محروم خویش
 بلاد و عباد مملکت اعادی را با آتش و آب تیغ طعمه عرق و غرق
 چنانکه بنا بران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارتحال
 بصوب جنوب از نواحی شمالی نواز بدین نیت که در بوم
 دیر تنجور دراید و یک ناگاه برتر چنابلی حمله آورد ولیکن چون برود
 کلیدون رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت
 دلتنگ گردید زیرا که عبور کردن رود اگر چه ممکن بود ولیکن افواج
 اعادی در تعاقب او بودند و میخواستند که راه بازگشت را بروی
 بسته سازند بنا بران بسوی دست چپ بازگردید و در اثنای راه

آنهمه دلت را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
 در ماه دسنبه تخیالگاه را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتب نگردید
 پس از هفده روز محاصره بر راه ترنابلی و چنابپت و داند یواشی
 بیشتر رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
 تخریب بلاد و اسیری برهمنان و آلوده گردانیدن معابد باشد
 و ایستاد نفرمود و بعد از ان متوجه پانده پجیری گردید شاید بدین امید که
 از جماعه فرانسیس امدادی یابد بایدهشان تجدید عهد وفاق و اتفاق
 کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که زنهار
 باعانت طرفی از فریقین نپردازد از انجانب ناکام برگشته قلعه
 برماکیل را در تصرف خود در آورد در زمان این جنگ و جدال
 سلطان سلیقه سپهبداری و هند دشمن شکنی و ذوق فونی خود را در امور
 کارزار نیکو آشکار و بر روی کار آورده سودای انگریزان را بچاکلی
 و جلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
 آنکه بهره اعظم از مملکت میسور بتصرف خود در آرند چنان مشاهده
 میکنند که سلطان بر حدود مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
 شاید بگو ناگون محنت و تشویش مبتلا می گرداند ولیکن وصول
 لار و کرونالیس در سال ۱۷۹۱ با عت گرانمایه سپاه و مبلغ
 افرادان از سوی مملکت بنگاله و توجه افواج مرهقه و نظام علی خان
 از پونه و حیدرآباد بامداد انگریزان برودی هوای روزگار دیگر

گون گردايند. بنا بران سلطان نواح کرناک را دگذاشته
 بحمايت و عراست ممالک محمده خویش بشتافت
 بيست و نهم جنوري سنه ۱۷۹۱ لاری کار نوایس عهده سپه سالاري
 در مقام و لهوت برگرفته يازدهم فبروري به ديلور رسيد چون
 سلطان پنداشت که افواج انگريزي از راه معبر انبور در سرحد
 ميسور داخل خواهد گرديد افواج خود را در ان نواح فراهم آورده بود
 وليکن لاری موصوف ديلور را گذاشته بوسی شمال متوجه گرديد
 ویش از انکه سلطان از قصد او آگاه شود معبر مگلي را بتمرف
 خود آورده در مملکت محمده سلطان در آمد و ساکنان
 دژ کولار و اسکوته بدن مقادمت و مزاحمت هر دو مکان را
 با تسلیم نمودند پنجم مارچ لاری موصوف ظاهر بنگلور را مضرب
 خیام افواج خود ساخت و سلطان با جنود خویش در مقابله معسکر انگريزي
 رحل اقامت انداخت و دژ بنگلور در میان هر دو لشکر بود در همین
 روز سواران انگريزي که از بهر پژوهش حال شکر سلطان مامور
 شده بودند بر جماعتی از افواج سلطاني حمله آوردند وليکن پس از
 کشت و کوشش بيار بگام اضطراب برگشته بيار کسان
 خود را بکشتن دادند شهر پنتیه بيورش برگرفته شد و بيارى
 از ميسور بآن کشته شدند و بيست و یکم ماه مارچ قلعه آن بجوش
 عام برگرفته و قلعه دار با هزار کس سپاهيان کشته شد و بقیه السيف

تن با سیري در دادند بوقوع این روداد سلطان بلار دکار نو الیس
مکتوبی بر نگاشت متضمن آشتی موقت ولیکن چون این پیغام
حسب دلخواه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهبداران
واگذاشت تا جنبش اعادی را در نظر دارند و خودش متوجه سریرنگپتن
گردید تا بعد از اسباب حمایت پردازد بیست و هشتم ماه
سطور لار دکار نو الیس از بنگلور نهضت نمود تا با جنود نظام
علی خان و افواج بد رقه که از مقام انور کوچیده بود ملاقی گردید و سیزدهم
اپریل شکر انگریزی با فوج نظام علی خان که پانزده هزار سوار
بود پیوست لار دکار نو الیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور
باز گردید و سیوم ماهی آغاز نهضت بر سریرنگپتن نمود و دو مقام
ار اگیری را مضرب خیام لشکر خود ساخت سلطان افواج خود را
بر شمالی ساحل کادیری آماده جنگ گردانیده که پیش
آن زمین نمناگ بود که پافر و رفتی پانزدهم ماه مذکور لار دکار نو الیس
بر حمله برد پس از ستیز و آذیر سخت بطریق اضطراب از آنجا
بر خاسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز پیشتر
رسیدن فوج مدراس جنود بنبنی در قیادت جنرل ابر کربنی
رسیده بود لار دکار نو الیس میخواست که هر دو لشکر بنبنی و مدراس
را با هم پیوسته گردانند ولیکن چون موسم برشکال بود و رودها
در طغیان این عزیمت در حین تعویق ماند ازین رهگذر دوازده صوح

موانع دیگر لار دکار نوالیس یورش سر یرنگپتن رانا جنگ
دیگر موقوف داشت بنابران بجنمیل ابر کمرنبی چنان اشارت
فرمود که زد و تر بصوب ملیبار مراجعت نماید از جهت نایابی
چار پایان بارکش جنمیل مذکور بحکم اضطراب تمامست توپخانه و
سامان جنگی باز پس گذاشته بود باینهمه از دعت سواران یغمائی سلطان
خیلی پریشان خاطر گردانیده شده چه ایشان لختی از بنگاه و اسباب
لشکری رانا را ج کرده و برخی از ساهیبان را اسیر و چندین
کسان را کشته بودند و تمامست انبار باروت را که در بتخانه
پریاپتن نهاده شده بود بامر سلطان آتش زده سواران یغماگر
سلطانی پرگاهن یا برگ گیاهی را در حدود مجاور معسکر انگریزی
داگنداشته بودند جماعه سواران انگریزی نیمه پیاده شده و مواشی
لشکر لار دکار نوالیس هر روز هزاران می مردند و در باره قطع راه
ر سد چنان کوشیده بودند که زنهاریک گاد پر بار از برنج بجنود
انگریزی نمی توانست رسید و تمامست راه اخبار و اعلام
هوخواهان انگریزی باهم دیگر آنچنان یکسر بر بسته شده بود که خبر
افواج مرهقه سرگرد کی پرسه ام بجا و دهری پندت که قبل ازین
سر یرنگپتن شان بایستی رسید نتوانستی رسید در این چنین
حالت بیدسترسی و بیچارگی لار دکار نوالیس بر سیل اضطراب
بران داشته شد که تمامست ساز و سامان توپخانه خود را تباہ گرداند

و گلوله‌ها در رودخانه از دو یکسر عرابه و گردون آلات لشکر کش
 سوزاند و در بیست و ششم ماه می بسوی بنگلور مراجعت
 نماید درین تقریب شاکه‌های مبارک باد از قلعه سریر نگپتن بلند
 گردید و در تمامت شهر سریر نگپتن شباهنگام چراغان شادی
 افروخته شد و اهل دربار و مقربان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
 پرداختند که دشمنان صعب را در جنگ دوم هزیمت داده
 بی بهره و ناکام باز گردانید ولیکن سلطان که هر روز اخبار فینوز سندان
 فرارسیدن جماعه مرهتّه بد و میر سید نیکو آگاه بود که اگر چه این
 بلای سیاه از سردار الملک اندکی دور شده ولیکن یکسر منفع
 نگشته است بنا بران مکتوبی به لارڈ کر نوالیس مستفمن خواهش
 صلح و صلاح بزرگداشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
 سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که در میان انگریزان و
 هواخواهان شان مرهتّه و نظام علی خان بسته شده است منحل گردد
 و او با جماعه انگریزان تنه‌ها میثاق هواخواهی و اتفاق استوار گرداند
 لارڈ کار نوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
 سلطان را که هواخواهان انگریز مرهتّه و نظام علی خان را دران
 مشارکت و مداخلت نباشد از در امکان نیست که او
 آنرا پذیرد ولیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
 و میثاق در میان فریقین این معنی پر ناگزیر است که سلطان

تمامی اسیران انگریزی را واسپار و سلطان یحیی و انمود که
 هیچیک از اسیران انگریزی در دست او نیست و چون
 نزد او بمعرض ثبوت در رسید که لارڈ کارنوالیس از آن
 معاهده که با هوخواهان دارد از مدینه و فسونش کناره نخواهد گزید
 در صد آن نشد که دیگر معاهدان را از آن خود گردانند یا از معهدی
 باز آرد و خود را عرضه اخطار جنگ دیگر با جماعه انگریزان سازد
 چون به پیوستن جماعه مرهتہ بمحسکر انگریزی باذوق تنگی بغراخی
 تبدیل یافته بود لارڈ کارنوالیس را توانائی آن پیدا گشت که
 چندی در حوالی سریرنگیتن بسر برد ولیکن چون این معنی از
 در امکان نبود که بزودی آنهمه ساز و سامان جنگی که عنقریب
 تلف گردانیده شده بود باز بهم آورده شود و بدین آن خسارت
 نمودن بر محاصره دشوار بود لارڈ کارنوالیس مردم شکر خود را فرمان
 داد که راه آمد و شد در میان کرناٹک و میسور پیدا گردانند تا حمل
 و نقل اسباب و ذخائر بخوبی صورت بندد و در بنگلور ذخیره
 و اذوقه و سامان جنگی فراهم آرند ششم ماه چون افواج متفقہ از راه
 ناکنگل و مولیدرگ داد تریدرگ و سادندرگ بهفتم جولائی در جوار
 بنگلور رسیدہ جنود مرهتہ بصوب چیتل درگ و سواران نظام علی خان
 سوی کپنیکوٹ نہضت نمودند و فوج انگریزی بہ بنگلور کوچ کرد
 و در اواسط جولائی بارہ اوسور را جمعیتی از سپاہ انگریزی منخلص

گردانید و بروز نایمجه که در آنجا یافتند چنان منکشف گردید که سه کس
از مردم فرنگستان در آن دژ بحالت اسیری بفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزی در جوار ادسوز بسربرد و بادره
گردانید که از کرناٹک می آمد باهم پیوست در عرض سه ماه آگست
سپتمبر اکتوبر چندین دژ و باره در حین تسخیر سپاه انگریزان
و هواخواهان شان در آمدند نامدارترین قلاع باره انجیتی در گم
دادیه درگ در ای کوه دندیدرگ بود درین هنگام منهبیان سلطان
را چنان گزشت که می کنند که محال کوننبا تور که در تصرف
انگریزان است سپاه محافظ آن قلیل اند سلطان فرصت
کار مغتنم شمرده قشونی را به تسخیر آن نامزد فرمود بمساعی کمک
سنگین که بقیادت میر قمرالدین خان سپه دار فرستاده شد
آن محال برگرفته و لفظظ کالمرس با ثنما می جمعیتش که یکبار
سپاهی بود اسیر گردید مقدارن این روزگار سلطان با لشکر جرار
بصوب بد نور نهضت نمود از بهر تلاقی با جمعی از سپاه بدره
که از آنجا روانه شده بود و وصول سلطان فوج مرهتہ را که بسرکردگی
پرسرام بھادو بمحاصره قلعه چیتلدرگ می پرداخت هول در دلها
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سرنگپتن گردید چون لارہ کارنوالیس راه آمد و شد در میان
کرناٹک و حیدرآباد و کشاده بود و عزیمت آن نمود که آنحصار را

که در میان بنگلور و سریرنگیتتن واقع اند متخاص سازد ازین
حصون ساوندرگ و اوتری درگ بغایت گرانمایه و نامدار
است و ساوندرگ آنچنان محکم و استوار که جمهورانام آنرا از ان
قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه کشایان از افتتاح آن بسته
است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف
و جوانب آن آنچنان ردی و ناملایم طبایع است که ازین جهات
آنحصار بقلع جبل اجل خوانده می شود سلطان آنقدر وثوق
بخصانت این دژ و در داءت هوایش میداشت که هنگامیکه
منهبیانش بد و این خبر رسانیدند که انگریزان عزیزست تسخیر
آن نموده اند با کمال شاشت بر زبان آورد که نیمه فوج انگریزی
بآب شمشیر غازیان تلخابه مرگ خواهد چشید و بقیه السیف
از دستبرد هوا ابر باد خواهد گردید و دهم ماه د سنبر سنه ۱۲۹۱ لاری
کار نو الیس بدین حصار همگی رسیده و پس از محاصره یازده
روز برگرفت اوتری درگ نیز بیست و چهارم د سنبر متخاص
نموده شد افواج سلطانی آنقدر خوف زده بودند که بمحردیدن
مردم فرنگستان از حصار بگریختند و اگه هی و غیره بی زحمت تسلیم
نموده شدند و سر تا سر آن بوم و بر محکم نهاد که در میان بنگلور و رود کادیری
واقع است تصرف انگریز بهادر در آمد جنود نظام علی خان از آگسط
تا نوبر بمحاصره گرم کنده اشتغال ورزیده قلعه پایین مفتوح نمود

و جمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی موید الدوله مشهور بنام
 حافظ جی بحراست و حمایت بقلعہ مفتوحہ ماند و باقی لشکر بسرکردگی
 امیر سکندر جاہ در اداسط و سنبر سوی کولار روانہ گردید
 بیست و یکم و سنبر شاہزادہ فتح حیدر با جمعیت دوازده ہزار
 سوار با سرعت یاد دوزان چون سیل کوستان کہ بر نشیبستان
 ریزد بر سر پتہ فردریخت و تمامی جماعہ مغلیہ را کہ بحر است آن مقام
 می برداختند با سیری برگرفت و محافظان قلعہ را بتجدید کمک
 نیر و مند گردانید و چندین خاندان سرداران را از قلعہ بر آورده سالم
 و غانم بسریرنگپتن مراجعت نمود چون در ماہ جون فوج مرہتہ
 بسرکردگی پرسرام بھاو بصوب چیتلدرگ نہضت نموده از ادضاع
 آن حصار چنان پنداشت کہ برگرفتن آن بزور از چیز اسکان
 بیرونست بنا بران بر شوت چارہ گری نموده بتطبیع کوتوال
 پرداخت تا قلعہ بدو اسپارد ولیکن فایدہ بخشید چندی در حوالی
 آن طرح اقامت ریختہ بتخریب آن مرز بوم اشتغال ورزید
 پس از ان بجانب غربی آن محال متوجہ گشتہ بددگاری فوج
 انگریزی بہ نخیرہولی مانور و چند قلعہ دیگر سرمایہ فیروزی اندوخت
 چون ہمین مرز بوم کانارہ و بدہ نور از ممالک محروسہ سلطانی
 از صدمہ تاخت افواج متفقہ محفوظ ماندہ بود سلطان ازین محالات
 اذوقہ و علوفہ ما محتاج می طلبید ولیکن چون میترسید کہ مبادا یغماگران

مرهقه رود تنب بجهه ره را عبور کرده دست تطاول و تعدی بران
بوم و بردا کشانید بمقتضای دوربینی و احتیاط فوجی گرانمایه بقیادت
نواب علی رضا خان بحر است آن برگماشت این سردار بقراب
لب غرنی رود تنب رحل اقامت انداخته بوضعیکه حصن سموکه
در چنه اول یا ساقه او بودیدست و پنجم د سنبر سنه ۱۷۹۱
فوج مرهقه از رود و بجهه در روز دیگر از رود تنب که هر دو در ان زمان
پایاب بود برگذشت و فوج انگریزی بیاریگری جنود او بر شکر
میسور حمله آورد و پس از کوشش بسیار مظفر گره دید نواب
موصوف با جمعیت یک هزار و پانصد پیاده و چهار صد سوار بحصار
کلیه رگ که بر سافت سینده میل از بد نور واقع است
و نواب موصوف پیشتر ازین فیلان و خزینه خود را بد انجا
فرستاده بود پناه برد سی و یکم د سنبر مور پال از بهر تسخیر
در سموکه بر آورده شد و پس از محاصره چهار روز در ادا سپردند
پرسام بجهاد مع فوج در جوار سموکه تا ماه جنوری سنه ۱۷۹۲ چندی
اقامت در زیده پس از ان بحصار بد نور رسیده فرمان داد
تا بر بعض مکانات بیرونی آنقلعه حمله کنند و لیکن چون اد شنید
که قمرالدین خان بهادر از سپهداران نامی سلطان بالشکر
جزار از بهر حمایت بد نور توجه نموده است از ان عزیمت
دست برداشته بر حسب عهد خواست که بلار دکار نوالیس

پیوند و تادرمحاصره دارالملک سلطان باادیارباشه چنانچه
 پراسرام برحسب این عزیزست کوچ نمود چون خبرهزیست
 نواب علی رضاخان بساطان رسید فوراً بقرالدین خان فرمان داد
 تا از بهر حفاظت بدنوربشتابد ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
 زنهاردربند تعاقب جماعه مرهقه نباشد بلکه این جماعه مگس طینتان
 پر آشوب را بباد حملاه سواران و غازیانش پراینده فوج خود را
 بغراهم ساختن اذوقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
 آن را بسیرنگپتن روانه سازد مقارن همین حال سلطان
 قشونی را از سواران ینماگمرش بصوب کمرناک روانه کرد
 تا بنهب و غارت آن بلاد پردازد و مطمئح نظر ازین ارسال
 همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزی که بر سر
 مملکتش هجوم آورده آند بحماییت مرز و بوم خودشان البته باز
 خواهد گردید و بناچار بارش و فساد عادی گونه بخفت خواهد
 گراید ینماگران سلطان بر حسب فرمان تا انجا رسیدند
 که مدراکس از ان سه میل کمتر بود مردمان را گشتند
 و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آغرد یافت
 که در این چنین نهب و غارت هیچگونه بهبود نیست بنابراین
 بتحمید از لارده کائوالیس درخواست آشتی و استجارت
 فرستادن سفیری میکنند ولیکن چون لارده کائوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفنگیها داشت همانزمان
 بر سول سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحم پذیرفته
 نخواهد شد تا آنکه تمامی اسیرانرا که اودر کوننباآتور برگرفته است
 خلاص نمیکند لار د کار نو الیس پس از آنکه تمامی ما محتاج محاصره
 و هرگونه اذوقه مهیا گردانیده بود انتظار نمودن پرسرام بهادر را
 بجاصل تصور نموده در غره فبروری سنه ۱۶۹۲ ع بهر اهی جنود
 نظام علی خان و هری رام پندت از مقام اودر درک پیشتر
 جنبش نمود و سواران سلطان قریب یکهزار در صد آن بودند
 که بغارت و نهیب پردازند ولیکن چون درین عزیمت
 ناکام ماندند و مات را که در اثنای راه واقع بود آتش زدند
 و مواشی و باشندگان آنرا یکسور اندند پنجم ماه افواج متفرقه در
 نظرگاه سریرنگپتن رسیدند و بقریب رود کاویری رخت اقامت
 انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده
 مصاف جنگ آراسته بود و نصاب جنود سلطان درین
 رزمگاه چهل و پنج هزار پیاده و ده هزار سوار و یکصد ضرب
 توپ بود لار د کار نو الیس در نه ساعت شب روز
 ششم فبروری با شش هزار و هفصد پیادگان انگریزی بدون
 توپ متوجه آن گردید و جنگ عظیم روداد و هفتم ماه سلطان
 چند بار حسارت نمود تا مقام شمالی رود را بدست آورد

د انگریزان را از جزیره بیرون راند ولیکن اثری مترتب نگردید
و چون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان
کناره گرفتند و جماعه فرانیسه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت
نظر کردن بانجام بدکار زار خود را تسلیم لارده کار نواییس نمودند
بر شرقی جانب جزیره سریرنگپتن بوستانیت شاهانه خوش
و غرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند و نشیمنهای
دلپسند است که بشرف انگریزان درآمده بود لارده بهادر
بحکم ضرورت مردمان را اجازت داد تا درختان بوستانی را بریده
مورچال سازند و مقارن اینحال قصرهای شاهانه و حجرهای عبادتخانه را
بیمارستان رنجوران و تیمار جای زخمیان نیم جان گردانیدند ؟

بیت

آری چه عجب داری کاند ر چمن گیتی
چغده است پی بلبل نوحه است پی الحان
سلطان بتماشای این عبرت فرا انقلاب که همان باغ دلکشا
و بوستان نشاط افزا که در ساختن آراستن آن هزاران هزار
روپیه صرف شده بود و بفحوی

بیت

جائیکه بود آن دلهستان باد وستان در بوستان ،
شد زاع و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را دطن ؛

خراب و دیران گردانیده شد خیلی دلخسته و پیریشان گشته فرمان داد
 تا گلوله های اتو پ پی هم از قلعه بران باغ و بقیاع که حالا در
 تصرف اعدای بود سردادند اگر چه بعضی ازین گولها بمعسکر انگریزی
 که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن هیچیک گره از کار
 فرو بسته اش نکشود چون سلطان نیکو دید که هیچگونه صورت بهبود
 در آئینه خیالش جلوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
 سله آشتی بجنبانند بنا بران از بهر تمشیت این مرام لفظنظ
 کلمس و ناش را که در مهم کوئنباتور در دست سلطان اسیر افتاده
 بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که میخواهم بزودی
 از قیدتان رهائی بخشم و چون از دیر باز خوانان آشتی و مصالحه ام
 بنا بران شمارا حامل این مکتوب بنام لارڈ کارنوالیس که
 درین باب نوشته ام می گردانم باید که جواب آن بمن باز رسانید
 و آنگاه مکتوب سطور بدست لفظنظ کلمس سپرد و دوتا شال
 و پانصد روپیه بداد و وعده کرد که اسباب و دابستانان او
 از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
 و ملازمان سلطانی او را بار فیکش در معسکر انگریزی ببرند چنانچه ایشان
 فردای آنروز در نیمه گاه انگریزی رسیدند شانزدهم فبروری فوج بنی
 سرکردگی جنرل ابر کرنبی بلارڈ کارنوالیس پیوست در این فوج
 دوهزار جوان فرنگی بودند و چهار هزار سپاهی هندوستانی در شب

میزند هم مورچال بر جانب شمالی قلعه بر آورده شد و نوزدهم فوج که
 قاید آن جنریل ابرکرنبی بود رود کادیری را عبور کرده بر جانب
 جنوب شرقی مقام برگرفت بدافعیت این یورش سلطان
 بنفس نفیس باجنود سنگین از پیاده و سوار کوشید و لیکن پس
 از کوشش سخت بر سر ننگپتن مراجعت نمود و بیست
 و دوم بران محال که جنریل ابرکرنبی برگرفته بود با کمال سطوت
 و شدت حمایا آورده شد و لیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
 در آشنای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
 ماه و کیلان سلطان و دکای سرداران هندوستان در خیمه که بتخصیص
 از بهر تلافی رسولان طرفین زده شده بود متلاقف شدند و گفتگو در میان
 شان بعمل آمد و لیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
 نگرفت اکنون مواد از بهر بر آوردن مورچال آماده ساخته شد
 و خبر وصول پسر ساهم به از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
 سبب درخواست لارده موصوف سلطان بفتوای ضرورت
 قبول میکنند که نیمه مملکت خود را بسرداران همه عهد و اگذازد
 و در عرض دو از ده ماه سه کمر و رد سی لک روپیه نقد بدیشان
 بدهد و تمامی اسیران انگریزی که خودش و والد بزرگوارش برگرفته
 بود از بندرها کند و دو تا فرزند دلبند خود را از بهر توثیق ایفای شرایط
 مسطور بدیشان و اسیر و بیست و ششم شاهزادگان

موعود با کمال احتشام و تمکین بمحسکرا نگر یزی در آمدند و لار د کار نو ایلس
 با جماعه از منصبداران بر در خیمه شانانه خویش شاهزادگان را
 پذیرفتاری نموده و پس از معانقه ایشان با کمال دلجوئی و ملاطفت
 در درون خیمه آورده نشاندند لار د کار نو ایلس بوکیل سلطان و شهزادگان
 فرمود که هرگونه دلجوئی و ملاطفت در خور مرتبت و منزلت شان
 مراعات کرده خواهد شد سپس بهر یک ازان شاهزادگان
 ساعتی زرین گرا ببهاب طریق نشان ملاطفت و معافیت
 داد و بعد از آنکه عطر و پان بدیشان داده شده بود جناب لار د
 صاحب تا فیل سواری شان بر رسم شایعت پرداخت
 و آنگاه باز ایشان را معانقه کرده مراجعت نمود و شهزادگان بنجیمهای
 خود باهمان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام داخل شدن خیمه لار د
 صاعب بعل آورده شده بود روز دیگر لار د کار نو ایلس بر رسم باز دید
 بنجیمه شهزادگان رفت و در ان مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت
 بلار د صاعب بتقدیم رسانیده و هنگام معاودت دو تا شمشیر
 پارسی با قبضه جواهر نگار بر رسم خدمت بدیشان داده شد مهر آزر م
 که لار د کار نو ایلس نسبت بشاهزادگان بتقدیم رسانیده سبب
 شادمانی سلطان و خاتونان عرم سرای او گردید پس ازان سلطان
 عهدنامه را بمهر و دستخط خود اختصاص بخشید نهم ماه مارچ شاهزادگان
 موصوف باهمه ششم دخدم از بهر سپردن عهدنامه عزیمت کرده

سلطان بخیمه لارده کار نو ایس در آمدن لارده صاحب ایشان را
 با عنایت و اکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال و مقال
 رسمی شاهزاده عبدالحق سه قطعه عهدنامه عزمی را بدست لارده صاحب
 و اسپر دپس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته
 بخیمه خود مراجعت نمودند بر دایت صحیح این معنی بثبوت پیوسته
 که پس از مراجعت سرداران همه عهد از حدود سریرنگپتن
 سلطان در حالت غم و غصه که ازین صلح مغلوبانه علّه اوشده بود چندی
 در گوشه تنهایی در میان دولت سرای خویش کنار گزین
 گشت آخر کار زاری و الحاح خاتونان حرم سرای خود را که در باره
 بد آمدن ازین کنج خمول می نمودند سمع رضا و قبول در آورد
 و مقر بان درگاه خاصه میر صادق دپور نیار ابحضور خود خوانده در خصوص
 اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود و در پر کردن خزانه عامه
 با ایشان رایها زد درین کنگاش آرای شیران بران قرار گرفت
 که به بهره از مال و نعمت خویش یاریگری خواجہ خود نمایند تا تلفی آن
 مبلغ زر که از خزانه سلطانی با عادی داده شده صورت پذیرد سلطان
 بتقاضای مرحمت و جواد می که داشت از ان مبلغ سه کمره و رد
 سی لک روپیہ که بدان آشتی داخریده بود سی لک روپیہ
 داگنه آشته چنین فرمان داد که باقی سه کمره و رد را بطریق اضافہ بر غراج
 معمول بر رعایا بر عایت تناسب توزیع نمایند تا برایشان چیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستی و انصاف از رعایا خواسته
 شدهی بران دردمندان سکیں چندان جور و بیداد نبودی ولیکن
 مقام دادیلا اینجاست که تحصیلداران این زر حکم سلطانی را بهمانه
 حیف و ستروانی خود ساخته حاکمان صو بجات را نیز بر شوت
 درین تعدی و تجاوز شریک خود ساخته تا بجای سه کمر و
 رویه ده کمر و در معرض تحصیل درآمد و آه و ناله ایشان زندهار بگوش
 سلطان نمیرسید سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائی دفتر
 نو دایسته خوابط باج و خراج تیار گردانیده بود و دست و الا نهست
 سلطانی پس از اهتمام در باره اضافه خراج مصروف برنگه داشتن
 فوج جدید بود و اگر چه مردم با و داعی نمودند که مبلغ زر کا سته خراج
 حالی آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
 نگه داشته شود سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
 نمی خواهم که یک رساله یا قشونی از قشونهای معدوده کم گردد باینجه
 حکم سلطانی چنین صادر گردید که عصاره دیوار آن در ثاق قلاع را که قلعه داران
 و دژبان نش در حمایت و حراست آن هنگام یورش و حملات
 عادی چنانکه باید بنکوشیده بودند منهدم گردانند و نسبت بقلاع
 بنگاور که از بهر افواج انگریزی کار ذخیره داری و انبار نانگی نمود آنچنان
 خست میکن و آشفته گشته که فرمان داد تا باینجه و حصار آنرا که در برآوردن
 آن خودش دیر برز رگوارش لکه بار دیره نرچ کرده بودند با خاک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ و جدال گذشته سلطان راه مراسلات
 باتیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی فرمانفرمائی کشور افغانستان که
 در میان ایران و هندوستان واقع است واکشاده بود و اکنون
 بایسر جانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
 میکند که وظیفه دینداری و حمیت اسلامی همین اقتضا میکند که او
 با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک دهلی
 شکر کشد نیز دکلاهی ذوفنون پرب زبان ابدیوان دولت
 پیش واد دولت رام سیند هیبه و نظام علی خان فرساده شده
 بودند تافتند و آشوب برپا سازند و آن عهد و پیمان اتفاق و هواخواهی
 یکدیگر که ایشان با جماعه انگریزان بسته اند بحیاله انگیزی شان
 بشکنند در بار دست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علی خان
 باشد نیز از سازش و بندش یا قسون سازنی و چاره گری سلطان ذوفنون
 پاک نموده بود پس از آنکه سلطان بایغای تهاقی شرایط عهد و پیمان گذشته
 پرداخته بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
 بادره شایسته بسر کردگی میجره دطن بیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۴
 بمعسکر سلطان پدر بزرگوار شان در دیونهبی رسیدند روز دیگر میجره دطن
 بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را واد سپرد سلطان میجره دطن
 را با کمال ملاطفت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
 اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بحضور سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذکر خیر قوم انگریزان
 تر زبان یافت؛ و رزید نط انگریزی که در پونه بود باعلام گورنر جنریل
 پرداخته بود از مراسلات پنهانی که در میان سلطان و جماعه مرهتہ
 در آن زمان بوده القصه ازان باز که عہد آشتی و مصالحہ در میان
 آمد تا سال ۱۷۹۶ بیچ سردار یا شخص نامور از ایران تاهمند وستان
 و از دکن تا کوهستان نیپال نبود که مکتوب یا سفیر سلطان
 به در رسیدہ باشد بالتماس اینکه او با سلطان حامی دین اسلام اتفاق
 کرده این گمرده جاہ طلب را از ہندوستان بیرون کند درین روزگار
 چنان می نماید کہ اختر سلطان یاد و معین او گردیدہ بود کہ از بہر
 به گالی انگریزان دشمنان نوپیدا گشتہ و در دولت ہوا خوانان
 شان نزاع و خصومت خانگی در میان آمدہ تفصیل این اجمال آنکہ
 در سنہ ۱۷۹۴ فیض احمد خان رام پوری سردار قوم روہیہ و ذات
 یافت و فرزندہ کلانش جانشین او گردید این سردار زادہ
 سند نشین بدوست عیاران برادر کوچککش غلام محمد خان کشتہ
 گردید و غلام محمد خان سند آرای ریاست گشت انگریزان
 باعنایت و حمایت فرزند سردار مقتول برخاستند و غلام محمد خان را
 پس از منہزم ساختنش در جنگ اسیر کردند و بہ دارالامارہ
 کاکتہ فرستادند در انجا او بجیہ رفتن سفر حجاز و حج بیت اللہ از
 انگریزان رخصت انہراف یافتہ بر جہاز نشینت و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور *ع* این ره که تو میرودی بترکستان
است * بعض بنادر متصرفه طیبوسالطان را که پنداشته از جهاز
فرو دادند و از آنجا بزودی با سفیران سلطان متوجه کابل شده بنای
بدگلی و هنگامه آرائی نسبت با انگریزان نهاد و زمان شاه
دالی کابل را بران تحریض نمود که بنهیب و غارت هندوستان
شکر کشند و همینکه ابد هلی میرسد یکسر جماعه رو هیلمه بهمد استانی
کمر هوا خواهی خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب
دولت رام سیندهیه شده بود و افرادی سپاه که گرد او فراهم آمده بود
عرق رشک و صد ارکان دولت پیشوای پونه
در حرکت آورده ایشان را بران داشت تا از سیندهیه
درخواستند که بهره شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش
داخل خزانه دولت پیشوایند و لیکن بجای ایصال مبلغ زر
آن سردار از روی حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتنی از آن
خود بر ذمه آن دولت بر آورد و با شکری جرار متوجه دارالملک
پیشوای گردید تا دعوی خود را بپیران قاطع شمشیر بمعرض اثبات
در آرد این چنین حریفی غالب از میان اتباع دولت پیشوای
پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از
همان زمان از رهگذر سونج ستیز و آویز خانگی یکیک رکن
از ارکان آن حکومت متزلزل گردانیده شد این بود حال دولت پونه

در آن زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
 در آن جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالی نواب نظام
 علی خان و حدودش ناخوشنودی گوناگون دلالت نمایان بر آن
 میداشت که آفتابش بر لب بام است و روز عمرش در حدود
 شام بنابر آن پسران جاه طلب آن امیر از بهر سبب خلافت
 در عهد چاره و تدبیر در آمده از هر سو استمداد می نمودند سلطان پنهانی
 به خواهی امیر زاده فریدون جاه میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
 زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سنگین بر سر کردگی سید
 غفار بدان ناحیه روانه میکند و در خفیه بدان سپه دار چنین تعلیم
 میدهد که در آن خصوص نیکو متیقظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
 بلا تعویق بعمل آرد ملاحظه تمامت این خصوصیات بالا گشته
 در برانگیختن بدگمانی انگریزان و آماده سازی شان بر اعدا سامان جنگ
 همچگونه کی نکرد در اوائل سال ۱۷۹۷ فوجی از افغانان که قاید شان
 زمان شاه بود از رود اٹک عبور نموده متوجه دہلی شد ولیکن جماعه نانکیان
 پنجاب آنقدر بمقتله و مقابله کوشیدند که ناکام بگام اضطراب مراجعت
 نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
 افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده بر حسب
 مضوبه نخستین ادتابر سردار انگریزان لشکر کش خبر نوح این
 واقعه ارکان دولت انگریزیه را آنچنان فرین سهم و هیبت

نمود که ایشان جمعیت گران از سپاه در مهدی گهات بر غربی
 کناره رود گنگ بر سیل اعلان از بهر مدافعه این جماعه فراهم ساخته بودند
 از فنون و فنون سلطان و جنبش و حرکت افواج او در آن زمان
 اگر چه مراسلت او با شاه زمان در آن هنگام معلوم نبود این معنی
 قیاس کرده می شد که او اراده داشت که این فرصت پیش
 آمده را ضایع نگذارد و بر سر کرنا تمک تاخت آرد چنانچه بر فوج
 مدراس چنان حکم رفت که زود در میدان جنگ آماده عرب
 و پیکار باشند مراجعت افواج زمان شاه از هندوستان و فاش
 گشتن بندش و سازش سلطان با فریدون جاه پیش از آنکه
 پختگی و نضج پذیرد و خوفناکی او از ادضاع افواج انگریزی که از بهر
 جنگ و جدال آماده و تیار بود این همه امور با هم متفق شده سلطان
 را باز داشته بود از اینکه بادی پر خاشخری نسبت با انگریزان
 گردد اگر چه چند ماه پیش ازین سلطان سفیران خود را پانهائی بسوی
 جزیره ماریطیس فرستاده بود تا تجدید ارتباط با جماعه فرانسیس پردازد و
 از ایشان التماس کمک ده هزار مرد فرنگی و سی هزار حبشی
 سپاهی نموده است که شاف این را از پنهان و فرستادن فرانسیسمان
 سبکایه کمک بساطان باز سلطان را بجزر و قهر بران آورد که از
 افواج انگریزی انتقام کشد در ماه جون سنه ۱۷۹۸ خبر فرار سیدن
 سفیران طیبو سلطان بحریره ماریطیس و خبر دیگر امور بگورنر

جنرل ہندوستان رسید بنا بران بزدوی از دیوان دولت
انگریزیه فرمان فراہم آوردن فوج جرار صادر شد دور اندیشی کہ
گورنر جنرل ہندوستان درین مهم بکار بردہ مسخہ در ممالک
محروسہ خودش نبودہ بلکہ درین امر اہتمام رفتہ کہ جماعہ طرفداران
سلطان و جماعہ فرانسیس را کہ در دیوان حیدر آباد اند یکسر مستاصل
گردانیدہ نواب نظام علی خان را بران باید آورد کہ شریک
و ہمکار انگریزان در ہزیمت و کسر دشمن عام گرد و نیز برین معنی
اہتمام نمودہ شدہ کہ تعارض فریقین کہ در دولت پونہ پیدا شدہ
از میان مرتفع شود ولیکن از رہگذر بدگمانی و دورنگی کہ سرداران
مرہتہ باہم داشتند و بعضی از ایشان ہواخواہ سلطان بودند این امر
از حیث امکان پیشوا بیرون بود کہ با آن مخالف و تعارض باینفای
عہد و میثاق کہ با انگریزان بستہ بود پردازیدارین حرب و پیکار
با ایشان مشارکت کند اگرچہ گورنر جنرل بدینمطہیہ اسباب
ہزیمت دشمن نمودہ بود با اینہمہ نمی خواست کہ درین مهم اصراف
طلب دقیقہ از دقایق آر میدگی و تاتی نامرعی گذارد بنا بران مناسب
چنان دانست کہ نخست براہ مناصبت با سلطان پوید تا او تنازع
و تخاصم دولتین را بوجہ شایستہ قطع کند و بشرائط جدیدہ پسندیدہ طرح مصالحہ
ریزد و از سر کینہ و پر خاش بر خیزد بنا بران چند قطعہ مکتوب بسلطان
نوشت و دران ایچگونہ اشارت بحرب و قتال نرمود بلکہ

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط و احترام واجب انکاشت بمینقدر
 باعلام سلطان پرداخت که مراسلت و مخاطبت او باجماعه
 فرانسیسان بتمام و کمال دانسته شد و از دالتماس نمودن مایمجره دوطن
 از طرف سرداران بمعهد بخدمت او فرستاده شود تا نظم
 و نسق امور متنازع فیه بخوبی صورت پذیرد ولیکن نامه ای سلطان
 که پیاکسخ این مکاتب فرستاده شدند همه پرحیاه و فسون بودند
 و التماس فرستادن مایمجره دوطن یکسر ابا نموده شد مقارن این حال
 خبر کوچ جیش فرانسیس در ممالک مصر و نیز خبر در جهاز نشستین
 موشیره دیک در طرنکبار بطریق سفارت از قبل سلطان
 بدولت فرانسیسیه بگورنر جنریل رسید از آگاهی این اخبار
 بمه فبروری سنه ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزی و جنود
 سرداران بمعهد دیگر آماده تاخت بر مملکت سلطان گردند
 و تاخیر درین باب جایز نشمارند درین اثنا از سلطان مکتوبی
 بگورنر جنریل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل
 سیر و شکاری باشد بنا بر آن از شهر برآمده ام امید که مایمجره دوطن را
 با ساز و سامان مختصر بسوی من روانه سازند یازدهم فبروری فوجی
 بقیادت جنریل مارس از دیاور کوچ کرد و بیست و هشتم همان
 ماه در مقام کار بمنگالم بجنود نظام علی خان که در آن شش هزار
 سپاهی بود پیوست چهارم مارچ افواج مجتمعه بقرب رباکاته

سرحد میسور اقامت ورزید و از انجا مکتوبی از طرف گورنر
 جنرل سلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
 سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بوساطت جنرل
 هارس معلوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای عرب و قتال
 بنسخیه کردن قلعه نیلدرگم و انجیتی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
 متفق که از بسی و هفت هزار مرد جنگی وجود پذیرفته بود در جوار کلا منگالم
 مجتمع شدند یشترا ازین فوج بنی قریب هفت هزار مرد
 از ساحل ملیبار کوچیده و در مرز بوم راجه کورگ در آمده بر سر
 رهگذر رسید اپور رسید اسیر مقام گزیده بود هنگامیکه اعادی
 سلطان بدین کثرت رسیده بودند عدت سپاه سلطانی کمتر بود
 چون خبر وصول اعادی در جدد مملکتش سلطان رسید با کلا نتر
 بهره از لشکرش نهضت نموده در مقام مادر متصل شارع عام
 که به بنگلور میکشد اقامت کرد و از انجا چندین جماعت از
 سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر د بوم را دیران کنند و در
 تمامی اذوقه و علوفه که در رهگذر اعادی باشد آتش زنند در همین
 مقام جاسوسان خبر آوردند که فوج بنی بقرب سرحد شرقی
 مملکت محروسه سلطانی رسیده و در چند بهره منقسم شده سید اسیر
 و سید اپور و امموتینت را مضر بخیام خود ساخته بنا بران
 سیوم مارچ از مادر کوچیده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی پیشتر شتافت
 تا بر مقدمه سه پلتن انگریزی که سرکرده آن لفظنظ کمریل مانطریسار
 بود تاخت آورده در میان گرفت و اگرچه ایشان باکمال
 پایداری و دلیری بحماییت خود پرداخته بودند البته یکسر کشته
 گردیدند اگر بکممک دیارگیری شان فوجی سنگین بسرکردگی
 جنریل اسطوارط نمیرسید افواج سلطانی پس از سبتینز و آدیز
 سخت از میدان جنگ کناره گزیده از پس این شکست
 سلطان بسوی پریاپاطن بازگشت و در انجا تا یازدهم مارچ اقامت
 ورزیده بسیرنگپتن متوجه گردید و در انجا نهم لشکر خود را تا چهار
 روز در استراحت و آرایش داداشته باز کوچ کرد تا با فوجیکه
 در قیادت جنریل نارس بود مصاف دهد افواج متفقہ دهم ماه مارچ
 از مقام ملا منگاکم نهضت نمود و چهاردهم ماه مذکور سواد منگلور را
 مغرب خیام گردانید در انشای این چهار روز سواران سلطان
 باکمال چابکی و چستی بنا بود گردانیدن هرگونه اذوقه و علوفه و سوتن
 دات که در رهگذر عبور افواج اعادی بود اشتهال ورزیدند
 افواج متفقہ درین خیمه گاه تا پانزدهم ماه اقامت نمود و از این محالت
 رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران
 افواج متفقہ میخواهند که بنگلور را باز ذخیره گاه لشکری گردانند بنابراین
 در تمامت دات که در حوالی آن بود آتش زد و شانزدهم

ماه جنرل ٲارس از راه کانکنیلی و سلطان ٲیتہ متوجہ سریرنگپتن
 گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در بارہ مدافعہ
 افواج بسیار غفلت و اہمال صورت گرفت کہ بغایت
 حصین و استوار اقامتگاہ خود را کہ برکنارہ رود ماڈور داشت و عبور
 دشمنانرا از ان معبر بروجہ شایدہ در ان مقام ممانعت
 توانستی نمود و اگذاشتہ مقام مالوالی را مضرب خیام خود ساخت
 روز آیندہ افواج متفقہ ہمان مقام را کہ در تصرف سلطان بود
 خیمہ گاہ خود ساخت بیست و ہفتم جنرل ٲارس بصوب مالوالی
 نہضت نمود و چون در ان مقام رسید دید کہ افواج سلطانی
 آمادہ جنگ اند از گلولہ و گولہ سخت آتش باریدن گرفتند
 و از طرف اعادی سلطان نیز قصوری ز رفت ولیکن سلطان کنارہ
 گرفتن از میدان جنگ مصاحت وقت دید و چون جنرل
 ٲارس در تعاقب افواج سلطانی چند ان فایدہ نہ انست سپاہ
 خود را فرمان داد تا بخیمہ گاہ خویش باز گردند سلطان درین رزم
 سہ سپہدار نامدار و یکہزار سپاہ خود را بکشتن داد بیست و نہم
 جنود متفقہ آغاز عبور رود کا دیری نمودند و سلطان پیادگان خود را فرمود
 تا با تو ٲخانہ متوجہ سریرنگپتن گردند و خود بہ دولت با جماعہ سواران
 رود را عبور نمودہ و دم اپریل آنتہ ر نزدیک رسید کہ افواج
 انگریزی را نظارہ کردہ پیادگان را چنان فرمان داد کہ مقل جانب

شرقی و جنوبی قلعه رحل اقامت انداخته بدافعه عادی پردازند پنجم
 اپریل آن سپاه که در سرکردگی جنرل مرس بودند در مقابل
 غربی جانب سه یرنگپتن مقامی استوار برگرفتند روز آینده
 جنرل مذکور پس از مقادست شدید جمعی را از افواج سلطان
 که در آبراه و دلت ویرانه رویاروی معسکر انگریزی مقام گرفته بودند
 از جا برداشت چون سلطان مقام عادی را اینکو نظر کرد
 و دانست که آنهمه مورچال و دمدمه که او بجانب جنوب
 و مشرق بر آورده بود برای شان هیچ کار نخواهد کرد فرمان داد تا
 دو خندق جدید بجانب غربی قلعه بر هر دو جانب رود کنند خندق
 غربی کناره رود از پل پریا پالم تا جنوبی کناره کاویری محدد شده
 تمامی آن قطعه زمین را که در عهد محاصره گذشته سوارانش در تصرف
 خود داشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنرل فلاید با چار قشون از رساله
 سواران از راه پریا پالم فرستاده شد تا با جنود بنی پیوسته شوند بشنیدن
 این خبر سلطان تمامی جمعیت سواران خود را بسرکردگی میر قمرالدین
 خان سپهدار روانه نمود تا بتعاقب افواج مرسله پردازند اگر میتواند
 این هر دو فریق عادی را از تلاقی بازدارند جد و جهد بکند این سپهدار
 درین خصوص بکار برد چنان می نماید که زنهار فراخور دلبستگی و اهتمام
 خواهش درین باب نبوده چه او آنگاه بفوج متعینه جنرل میر
 که با جنود بنی پیوسته بود و آن نیز بعزم مستمداست و مقابله

نبود بلکه همین در عقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و
 برگرفتن بعضی از اسباب بنگاه مترصد می ماند نهم ماه چون سلطان
 از هجوم اعادی متوهم گردیده خواست که با سپهسالار انگریزی
 راه مراسلت بکشد شاید بنا بر آن مکتوبی متضمن این معنی بدو میفرستد
 که گوزر جنریل لاردر مارنگان بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که نقل
 آن موقوف است بمطالعۀ شما خواهد رسید من بشرایط عهد
 و میثاق خود نیکو قایم و استوار مانده ام نمیدانم باعثۀ فوج کشی
 انگریزان بر ملک من چیست آگاهی بخشنند زیاده چه برنگار و جنریل
 هارس جواب بدین اختصار برنگاشت که سلطان مکاتب گوزر
 جنریل را نیکو مطالعه فرماید که در آن هر چیز تفصیل برنگاشته خواهد
 یافت یازدهم ماه چون کار مورچال بندی و خندق جدید گرد بجزیره
 باتمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطانی اندرون آن مقام گزیدند
 و روز آینده سلطان فرمان داد تا بر معسکر انگریزی گلوله باران کنند اثری
 بر آن مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بنبئی با فواج جنریل هارس
 پیوست شانزدهم ایشان از رود کادیری عبور کرده مقامی استوار
 بر شیبی کنارۀ آن رود برگرفتند سلطان که از بالای حصار این چالش
 را مشاهده کرده بود بزودی جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده
 در ده اکرا رم مورچال برپا سازند ولیکن جنریل اسطوارط برایشان
 تاخت آورد و ناکام باز گردانید بیستم ماه جنریل هارس بر مورچال

که بر جنوب غربی کناره رود بود حمله برد اگر چه آن مقام بشرف
یکهزار و هشتصد نفر از سپاه سلطانی بود انزعاع کرد بآن مقام این تعدی که
از جانب اعدای صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده برار را
که تمامت مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور
کرده در تاریکی شب برفوج جنریل اسطوارط حمله آرند اتمام این مهم
بر دست میر غلام حسین و محمد حلیم که هر دو سپهبد ارنا مار بودند
حوالت رفت دایشان با کمال جرات و جلادت بر لشکر
بنیسی تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداری
نموده بودند و شش یا هفت هزار کس را بکشتن داده و بشنیدن خبر آمد
جنریل اسطوارط با تمامی جنود خویش باز گشتند بیستم ماه سلطان
باز مکتوبی بجنریل هارس برنگاشته التماس آشتی نمود و بیست و دوم
ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران همه بجهت بران اتفاق نموده بودند
که اگر سلطان بدان راضی شود عقبه صلح باز در میان خواهد آمد
سلطان فرستاده شد شرایط بطور از یازده بابت وجود پذیرفته
واعظم شان این بود که سلطان بزودی تمامی مردم فرنگستان که ملازم
اویند از خدمت خود بر طرف کند و یکسره از اتفاق و مراسلات
مردم فرانسیس دست بردارد و یکنیمه از مملکت خویش
بسر داران همه بدهد و گذارد و دعه دادن دو کمر و زر و پیه نماید بدین نمط
که یکنیمه آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض ششماه ادا کند و

تمامی اسیران را رها کند و چار کس از فرزندان و چار نفر از منصبداران
 نامدار خود را از بهر نیکو و فایز نمودن عهد بسته حواله نماید و مهمات
 بیست و چهار ساعت سلطان داده شده بود که بدان شرایط
 همد استانی نماید یا از آن سرابا تا بد نهم ماه جماعتی از افواج سلطانی
 هنوز بهره را از خندق مورچال دار و از مورچالی که بر غمر بی کناره رود بود
 به تصرف خود داشتند و از برآوردن دمد مد های سرکوب قلعه عایق
 و مانع بودند و سید غفار بایک هزار و پانصد کس بحفاظت آن خندق
 میپرداخت که جنریل هارس سپاهیان خود و فرمود تا برین جماعه
 حمله آرند بیست و ششم ماه بران حمله آوردند اگر چه سپاهیان
 سلطان درین یاق سختکوشی را نیکو کار بستند ولیکن بر مدافعت
 حملات شان توانا نگشتند و بناچار پس از کشته شدن یکصد
 و پنجاه نفر از آنجا کناره گرفته رودخانه را عبور نمودند بیست و هشتم
 ماه سلطان مکتوبی بجنریل هارس فرستاده بدین مضمون که مکتوب
 سرت اسلوب شما محرز و بیست و دوم بمن رسید
 و کاشف مدعا گردید از نیرد که شرایط مندرجه آن گرانمایه اند
 و بدون وساطت سفیران چرب زبان طی نمودن آن دشوار
 بنابران اراده دارم که دو کس را از معتدیان خود بفرستم که امور
 شرایط بشرح و بسط بمعرض اعلام درآرند چه برنگاشته شود
 جنریل هارس چنین پاسخ نوشت که بابت های پیش کرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیر اند که بدون آن سرداران معهود
 ز بهار در آشتی و اتفاق همداستانی نخواهند نمود و جز آنکه رسولان
 مصحوب گردگان و مبلغ زرد در خواسته بیایند مقبول و پذیرفته
 خواهند گردید فردا تا سه ساعت انتظار جواب کشیده
 خواهد شد. پس شب غره ماه می بآتش باری از گلوله های
 حصار شکن شگافی در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد و چون سیوم ماه می
 منتهیان خبر آوردند که در حصار فراخورش راهی پیدا گردید
 نردبان ها و دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
 تمامی افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمحذور اشاره که یابند
 بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
 اختیار کرده بود تا نزدیک بمقام حمله و یورش بوده باشد اکثر بزرگان
 شجاعت ترجمانش گذرانیده که تادم واپسین در حمایت
 قلعه خواهم کوشید چه تلخابه ممات همین یکبار چشید نیست
 چهارم می سلطان سوی دیوار غربی رفته رخنه های آن را نیکو نظر
 کرده دریافت که مقام او حالا خیلی عرضه اخطار است با اینهمه
 همچگونه آثار یمیناکی از ظاهر حاش پیدا نگردید بلکه ادسید غفار را
 که بفرمان دهی سپاه که در حد درخه حصار در کار بودند اشتغال
 داشت با کمال آرمیدگی و در سنی فرمان میداد که چنین و چنین
 کند هنگام بازگشتن سلطان بمکان خویش بر مسمان منجم

خرد دادند که امروز بلای هولناک نسبت بد و بظهور رسید نیست مگر
 آنکه مدافعه آن بمسألت دعا از نیکان و ایصال خیرات به مستمندان
 و بیچارگان پرداخته شود بهر تقدیر از گفته منجّمان سلطان بمشکوی
 بادشاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعیین نموده بودند
 نیکو تقدیم نموده شود و برهمنان را بهدایای شمین اختصاص بخشید
 نواب عید ر علی خان خلد مکان باقوال منجّمان بسیار اعتقاد
 داشت و بدون استجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد و بنا بران
 این جماعه را بنار و نعمت می پرورد و لیکن حال سلطان دین پرور
 برخلاف حال نواب مرحوم بود و جز درین واقعه مانشیده ایم که
 از برهمنان پریش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون
 ملاقات مردم حرم سرای بیرون رفت درین زمان سلطان
 قبای از پارچه نیم رنگ و زبرد داشت و دستاری شانمه بر سر و
 شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش حرزی از اذعیه و
 قرآن مجید چون بکلائی قدیمی یعنی در دازه خورد رسید منهبان
 اخبار و منصبداران مشغول کار بمعرض اعلام در آوردند که از تباری
 فوج انگریزی چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه
 هنگام روز یا شب بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب
 داد که ز بهار قرین قیاس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند
 و شباهنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هر گونه جرأت

و بسارت اعداد ایرانی ثمر و رایگان خواهد گردانید هنوز برین گفتگو
زمانی دراز نگذشته بود که سلطان خبر آوردند که سید غفار بضر
گوله کشته شد با سماع این خبر وحشت اثر سلطان خیلی
متاثر گردید و بر زبان آورد که سید غفار مرد دلادور بود و از مرگ نیمه سید
آخر بد وجه شهادت فایز گشت بگویند که محمد قاسم بجایش
بفرماند ہی سپاه متعین رخنه حصار پردازد درین هنگام سلطان
پیش از آنکه از طعام فارغ شود شور و شغب یورش بگوش
ادرسید فوراً دست از طعام ناخورده باز نشست و شمشیر
حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پر کنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
سوی رخنه حصار غربی بشافت و چاکران و خدمتگاران
بیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهدار
با جماعتی چیده از بهادران همراه او شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
رنه حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
رده سپاه انگریزان از رخنه حصار در آمده بالای فصیل بر شده اند جهد کرد
تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
جماعه فراریان و لباخته را هم بگفتار و هم بکردار خود دل میداد تا
و ایستادی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم مرداد
و چند کس را از سپاه غنیم کشت با اینهمه کشت و کوشش
چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبدارانش او را داگذاشته بودند و نیز از سپاهیانش متنفسی
یا دشمنانه بود با وجود آن غیرت بآلتش و در مرتبه خود شمرده
که از مقام خویش پاپس تر گذارد درین حال سپاه غنیمت بر مردم
در دازه تفنگ اسر دادند گلوله از ان در شق اسر سینه
سلطان رسید باینهمه خواست که از ان میان بزور بیرون آید ولیکن
در همین تنگ و پوی جماعتی از سپاهیان فرنگستانی از ان درون
در دازه تفنگ اسر دادند و گلوله از ان بر شق اسر آمد در همین
اشناسی که بر ان سوار بود زخمهای کاری برداشته از پا در آمد
و سلطان بر زمین افتاد درین حال زاریکی از ملازمان سلطان
عرض کرد تا خود را بر انگریزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
رفت که لازم داشت هر گونه التفات را که شایسته
مقام اوست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانی
ازین معنی باستحقار تمام ابا نمود برین رد داد زمانی نگذشته بود
که فریتی از سپاهیان فرنگی را در ان راه گذار افتاده و یکی از ایشان
بر دال گرانهای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا از دور باید
ولیکن سلطان بحمد و ج که هنوز قایم شمشیر در دست خود داشت
بر ان سپاهی زده در حدود زانویش زخمی کاری رسانید
و آن سپاهی هماندم تفنگ خود را بر سلطان سر داد و گلوله
بر پیشانی سلطان خورد و جان شیرین بجان آفرین سپرد

چون جماعه انگريزان قلعه سرنگپتن را نيكو ستر ساخته و حال
 كشته شدن سلطان معلوم كرده بودند جنريل پيرد رزد بگيرد وقت
 شام همراه قلعه دار و چاكران سلطان بدروازه كه سلطان شهيد در آنجا
 افتاده بود در آمد و جسد مطهر او را به استجوي بسيار از ميان توده
 كشتگان بر آورد و چهره سلطان بهيچگونه خميده و در ثرم نگريده و ليكن
 آثار تلخكامي و دلادوري از دنمايان بود دستار و شمشير و دال جواهر نگار
 برده بودند جسد او را ملازماش نيكو و آشناختند و در پاكلي
 نهاده تمام شب در دولتمراي سلطاني نگاه داشتند بر هر بهره از
 قصر سلطاني سپاهيان پاسبان برگماشته شده بودند تا بهيچكس
 از مستمبان باقي مانده بدر نبهند و نيز تمامي خزاين و ديگر نفايس
 و نظايف گران بها از دستبرد مردم محفوظ ماند از اين پس باهتنام
 انگريزان از بهر نگاهباني خانه هاي مهتران و سر كردگان سلطان
 نگاهبانان انگريزي بزرودي فرستاده شدند اين تدبير دل پذير
 در باره حفاظت جان و مال سرداران و سپاهداران سلطان كه
 از انگريزان صورت گرفت در ستر نمودن تمامي مملكت
 ميسور خيلي كار گر آمد زيرا كه چون ايشان مشاهده كردند كه عرض
 و مال ايشان را انگريزان اين چنين حراست نمودند خود را
 ببايكسر افواج بدست اختيار جنريل هارس و اسپردند در قلعه سلطاني
 نهصد و بيست و نه ضرب توپ و نود و نه هزار فرد تفنگ

و قرایین و مشتاد و سه بار و تخانه و بیش از شمار گلوله و گوله
نوپ و زنجیری گوله و غیره یافته شد چون جنریل هارس فرمان
داده بود که هر گونه عرمت و تجلیل که ممکن است نسبت
بنعش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنابراین قاضی القضاات
شهر سریرنگپتن رسوم تجهمیز و تکفین سلطان مغنرت عنوان
بوجه شایسته و نمط بایسته تقدیم رسانید ایچگونه کنایت زر
درین خصوص جایز شده نشد و رسوم جنازه که پسین سواری
آن سلطان زینده تخت و عمارتی بود بدان توزک و شکوه که
مقضای حال و مقام باشد بجا آورده شد از پالکی سلطانی جنازه ساخته
پیارچه تنزیب کفن و بزرگفتیش بهابالا پوش نموده بودند
پنجمی وقت پیشین جنازه سلطان همراه چهار کنپنی از سپاهیان
فرنگ معسداران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم
جنازه ادر ابردوش گرفته بودند و شاهزاده عبده الخالق دوم پسر
سلطان مرحوم بیارمویه کنان و قلعه دار و قاضی و مفتی و دیگر
سلمان سریرنگپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازه
لعل باغ رسید تمامی سرداران و سلیمانان فوج نظام علی خان بجنازه
پیوستند از هر کوچه و برزن که جنازه سلطانی گذشته است کنان آن
دورسته استاده بدیده حسرت می نگریستند و اکثری خود را
بر خاک انداخته زار زار می مالیدند و مویه میکردند چون جنازه

به دروازه مقبره نواب حیدر علی خان فردوس مکان رسید
 سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرد کردن سلاح خویش رسم
 تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضی نماز جنازه خوانده متصل
 قبر و اله بزرگوارش در گور نهادند و برسم خیرات پنجهزار
 روپیہ برفقرا و ساکین که بمپای جنازه رفته بودند تقدیم نمودند
 از آن باز که جنازه سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند
 تا آن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک
 مائمی توپها سرداده میشد همان روز شامگان طوفان عظیم
 از باد و برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص
 بر مسجد و دیوانخانه و محسرای سلطانی گوی این واقعه مایه را
 بانجام رسانید ؟

قطعه

تاریخ شهادت متضمن تعزیت بادشاه جم جاه طیب و سلطان
 فردوس مکان که در ماه ذیقعد ۱۰۳۱ هجری واقع شده ؛

مویه کنبه ای مهان سینه زید ای گوان
 در غم تاج شهان و انده فخر انام
 مرگ چنان باذلی واقعه نیست خرد
 قتل چنان باسلی خطبی باشد عظام

کز گهر و از هنر داشت کلاه و کمر
 و ز بی مجد و خطر کو چش بود و مقام
 صاعب سیف و قلم و اهب کوس و علم
 کاسر بیت الصنم عامر بیت السلام
 سرور و الانب مهتر زیبا حب
 خبر و بیضا لقب طیو سلطان بنام
 حامی دین متین ماحی کفر مکین
 وارث تاج و نگین از پدر بوالکرام
 والی ملک دکن حیدر شکر شکن
 چون سمیش بوالحسن صفدر عالی مقام
 رزم ندیده چو او پهلوی اعدا گداز
 بزم ندیده چو او خردی شیرین کلام
 هند نیارده بر چون ادرائی دگر
 در فرد برز و هنر کجگاهی کشر ام
 ذکر اخبار او شیرین سازد زبان
 نشر آثار او مشکین سازد شام
 چون ز جهان بست رخت داد بکاتاج و تخت
 با این فرخنده بخت پور مہینش هم

پیر و گام پدر در ره ننگ و خطر
 لیک از دیشتر در دین بنهاده گام
 قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
 رنجبر و گرم کین از پی تحصیل نام
 از نیرنگ خان جوقی رذل از صغار
 دز مکر ناگان مشتی نذل از لیام
 بر دست دشمنان گامده از هر کران
 کشته شد آن پهلوان ناکام و تلخ کام
 کشته شده ای فغان مظلوم آن نامدار
 کوراد دولت کنیز بود و جلالت غلام
 در صف ناورد و عرب مادل مردان کار
 در هیز طعن و ضرب ثانی دستان سام
 با فرس و با حسام بود بجان مبر و زر
 در سفر و در حضر مونس شان برد دام
 اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
 اینست جواهر فشان آنت مرصع بتمام
 هندی اد چون نهنگ تشنه خون عدو
 تازی اد چون پلنگ گرسنه انتقام

تیغ در اہمقرین ہچو دلارام جفت
 اسپ در ازیرزین رانش را گشتہ رام
 سلطان بد شاہ مرد دین دو نجاج ہمش
 داشتہ از مردیش ہر دو را شاد کام
 ہر دو بفرش بہم ہدم و ہم ہمقدم
 ابن آن را ہمرکاب آن ابن را ہمنام
 بیوہ شدہ ہر دو تن از مرگش وز عزن
 چاک زنان پیرہن خاک برستہام
 سال شہادت ازان خامہ معجز بیان
 گشت عزادار ہم ادم گفت و سام

۱۱۵

۱۰۹۸

سنة ۱۰۹۸ ہجری

۱۲ ۱۳

سلطان ہنگام وفات پنجاہ سالہ بود بشرہ اش
 سبزہ رنگ داند اش قوی بالایش قریب شش ذراع
 رویش گرد و چشمش بزرگ و سیاہ گونه کجی سر بینش
 چہرہ را نیک نمایش دادہ بود سببت بزرگ میداشت
 دریش را می تراشید و از روی فطرت چست و چابک



TIPPOO SULTAUN,

FROM AN ORIGINAL PAINTING, PRESENTED BY LIEUT. COLONEL
DOVETON TO THE MOST NOBLE MARQUIS WELLESLEY.

بود سوارى اسپ بسیار دوست میداشت و اکثر تادور
 پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهره روزش بمطالعه قرآن
 مجید و کتب بسر میشد در عهد زندگانی والد بزرگوارش او خیلی
 محبوب دلها بود ولیکن پس از آنکه بر تخت سلطانی جلوس
 نمود بتأیید و بی ثباتی اطوارش اکثر مضببه اران و مردم خانواده
 نامی از او دلگرفته و ناخشنود می زیستند و با این همه از جهت
 تعصب دیندارى و مدد و دل بهی اهل اسلام عامه سلمان مملکت
 خود را خواسته بود و از حمایت دین محمدی باغایت
 غرت و احتشام بدرجه علیای شهادت رسید و از ده شهرزاده
 از اولاد سلطان و برادرش باسیری گرفته و با اهل و وابستگان
 خود به ویلوار و از آنجا در سنه ۱۸۰۶ به بنگاله نقل کرده شدند و سرکردگان
 و سپهداران او از امیران هم عهد جاگیر و وظیفه یافتند ؛

اجمالی رود ادهای اولاد و احفاد سلطان جنت آشیان
 پس از ارتحال او ازین سوای گذران ؛

چون قلعه سر برنگپتن مفتوح گردید و دولت اسلامیہ میسور که
 مؤسس بنیان آن نواب حیدر علی خان مغفور بود پس از انقضای
 شصت سال تفریباً بقبضه اقتدار انگریز بهادر درآمد رای
 اصابت انتهای ناظم ممالک هند ارل بارنگطن در میان

دیگر مهمام وابسته تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه درین دو مهم
آینده اعتنا نمودن از بهر مصالح فرمانفرمایی ناگزیر انگاشت اول
دلبجویی مضبده اران نامدار و استرخاصی قلعه داران والا مقدر
دوم روانه سازی و ابستگان نواب حیدر علی خان فردوس
مکان و اولاد و احمد سلطان جنت آشیان از دارالملک
سریرنگپتن بقلمه رای ویلور متعلقه حکومت مدراس و پس
از آنکه از سرکار دولتدار کنپنی بوجه مدد معاش یکیک
از ایشان سالیانه پنجاه هزار روپیه تعیین نموده و سوپرنتند نظی
ملاطفت پیشه زبان دان که بدلداری شاهزادگان نیکو
تواند پرداخت برگماشته شد تاباعزت و احتشام در دیار
غریب بسر برند چند سال برین منوال باخوشه لی
و شادمانی سپری شد تا در عهد حکومت لارده ولیم بنتک واقع
حشت افزای بلوای سپاهیان ملازم سرکار کنپنی بهادر
و بغادت و عصیان ایشان در ویلور رخ نمود که تفصیل آن
در ادراق آینده بمعرض اعلام خواهد آمد اگرچه براءت ساحت
شاهزادگان درین باب بر جناب گورنر بهادر و ارباب
کرنل مدراس بر وجه نیکو روشن و مبرهن گردید ولیکن
بمقتضای عزم و دور بینی آرای ارباب کونسل آن چنان
صواب دید که بجز تنی چند از ستورات دوده سلطانی همگی

شاهزادگان خوردگان بصوب ملک بنگاله ازان قلعه گسیل
 کرده شوند چنانچه بر حسب این عزیمت پس از اقامت
 قریب هشت سال شاهزادگان از راه تری و ستورات
 از راه خشکی بگلکته روانه گردانیده شدند ازین حضرات کلان
 ترین ایشان نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه بهادر
 برادر کوچک سلطان جنّت آشیان بود که برخی از حالات
 جلادت سمات او در اوراق پیشین مرقوم گردید باد و فرزند
 ارجمندش نواب صفدر شکوه عرف غلام علی و نواب حیدر
 شکوه عرف امام بخش و دوازده تن از اولاد صلیبی سلطان بدین
 تفصیل فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محی الدین سلطان
 معزالدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکرانسه
 سلطان سردارالدین سلطان جامع الدین سلطان منیرالدین سلطان
 محمد سلطان احمد سلطان دچهاردهم ایشان نواب حیدر حسین
 خان داماد سلطان مغفرت نشان این حضرات با توابع خویش
 در سنه ۱۸۰۶ در مقام راسکنداده شدند و پس از انتضای
 مدتی اولاد نواب سید شهباز مرحوم که نواسه سلطان غفران پناه
 می باشند بدیشان ملحق شدند و جمیع شهزادگان در مهند آسایش
 و آرامش بانواع ناز و نعمت پرورده شدند و ابواب هرگونه نوازش و آزادگی
 از قید و بند تدریج بر روی ایشان کشوده شد و در وجه مدد معاش

هر يك از چهار شاهزاده كلان فتح حیدر سلطان و عبد الخالق
 سلطان و محیی الدین سلطان و معز الدین سلطان و دهرار و پانصد
 روپیه و از بهر یک یک شاهزادگان دیگر دهرار و روپیه ماهیانہ بصوابید
 جناب لارڈ مظلوم و ارباب کونسل مقرر گردیده و از برای
 نواب کریم شاه و حیدر حسین خان و نواسگان سلطان
 شاہرہ شایستہ معین گشتہ چنانچہ ہمہ شان در سایہ این دولت
 معدلت گستر خوشدل و شادمان ایام حیات بسر برده اکثری
 از ایشان بر حمت حق پیوستند تواریخ ارتحال هر یک
 از شاهزادگان مرحوم بدین تفصیل است عبد الخالق سلطان
 بتاریخ غمرہ شہر شوال سنہ ۱۲۲۲ ہجری بعارضہ بواسیر ازین
 نشیبستان فانی بنزازستان جاودانی رحلت نمود محیی الدین
 سلطان بتاریخ چهارم شہر ربیع الثانی سنہ ۱۲۲۶ ہجری بعرض
 گلوہ تفنات از کشمکش این عالم دورنگ خود را دار نمایند
 فتح حیدر سلطان بتاریخ بیست و یکم شعبان سنہ ۱۲۳۰ بعارضہ
 سرسام ازین دیر فنام مکرای عالم بقا گردید معز الدین سلطان
 بتاریخ بیست و دوم جماد الاول سنہ ۱۲۳۳ بعارضہ ہیضہ
 جامہ عنبری گذشت احمد سلطان بتاریخ دہم شہر شعبان
 سنہ ۱۲۳۹ بعارضہ سرسام ازین دار الغرور ظلمانی بدار السرور
 نورانی رحلت گزید نواب کریم شاه بہادر در سن ہشتاد



MOHUMED SOOLTAN

PRINCE GHOOLAM MOHUMED,

SON OF TIPPOO SOOLTAN.

BORN IN MARCH 1795, LIVED UNTIL TAKEN IN APRIL, 1848.

و دو سالگی در ماه جماد الثانی سنه ۱۲۴۶ ازین دارهوان بنجله جنان
انتقال کرد و سرور الدین سلطان بتاریخ ششم جماد الثانی سنه ۱۲۴۹
بعارضه تب و عرع و دیعت حیات بخالق کاینات باز سپرد
شکر الله سلطان بتاریخ بیست و چهارم جماد الثانی سنه ۱۲۵۳ بعارضه
هیضه ازین نشیمن خاک بجوار یزدان پاک ارتحال نمود و منیر الدین
سلطان بتاریخ دوم شهر رمضان سنه ۱۲۵۳ بعارضه سپهر
بنجله برین رحلت گزین گردید جامع الدین سلطان بتاریخ هفدهم
شوال سنه ۱۲۵۸ هجری در دار الملک پارس از مملکت
فرانسیس بافسح فرادیس خرامید سلطان محمد سبحان
بتاریخ بیست و چهارم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۱ بعارضه هیضه
محبس تلخابه محاسن چشیده اکنون از اولاد امجاد سلطان جنت
آشیان همین دو شاهزاده یاسین سلطان و محمد سلطان که مدت
حیات شان چون عمر خضر و الیاس در از باد باقی مانده اند شاهزاده
محمد سلطان عرف شاهزاده غلام محمد بعالمو نظرت و نظنت و مزید
فتوت و مروّت و حسن نیّت و پاکب طویّت و مکارم
صفات و محاسن ملکات ممتاز است عنان همت و الایش
همواره بافاضت خیرات و اشاعت مبرات معطوف
و اوقات میمنت سمانش در اقتنای دولت ابد مدت
نیک نامی و گوهر نبی بهای فرزند فرجامی معروف می باشد و تا پسر

دارد پس کلان شهزاده فیروز شاه جو اینست نیکو نهاد که فرخنده
 هنر نجابت گوهر او را رونق و بها بخشیده است و فضائل کسبیه
 کمالات و هبیه او را دو بالا گردانیده؛ از ابنیه صوری آن شاهزاده
 و الاثر او تا مسجد بلند بنیاد است یکی در مقام رسا با کمال رونق
 و بها که از بناهت بنیان و متانت ارکان و فصاحت و غریم
 مکان و زینت و دلگشایی آن این قطعه منبیه از تاریخ اتمام
 آنمقدس مقام لختی روایت میکنند؛

قطعه

تاریخ مسجدیکه در سال ۱۲۵۱ هجری در مقام رسا
 احداث کرده شد؛

نام خدا سجده‌ی پر ز بها و صفا
 قباء اهل سجود لعبه اهل قیام
 بامش گردون سنا بومش مینو نشان
 رضوان هر بامداد داده ز خلدش سلام
 گرچه بنای جدید است بیت العقیق
 نیست دویی در گذر بیت الله خوانش نام
 پیوست هر دردش طالب حق را در آ
 اینک مرده صفای مزم و رکن و مقام



SHAHAZADA MOHUMED FEROZE SHAH,

ELDEST SON OF

PRINCE GHOLAM MOHUMED,

LIKENESS TAKEN IN APRIL, 1858

سال بنایش ازان گفت سرش اینچنین
گمره دومی خاستی ثانی بیت الحرام

۱۲۵۳

۲

۱۲۵۱

و دیگر در ناف دارالاماره شهر کلکته بمقام دلگشا و نزهت
پرور و موضع روان افزا و نشاط گستر که از جانب جنوب
مشرف است بر مرغزار مینا فام مینو فست که از جهت
وسعت فضا و لطافت هوا از آینده صحت و بهجت است
و سیرگاه هر صباح و ساء از بهر اکابر و اعظم آن شهر خجسته بهر که
این قطعه مشعر بر تاریخ تعمیر آن خجسته مکان از مزایای آن اندکی
از بسیار حکایت میکند .

قطعه

تاریخ مسجد یکده در سال ۱۲۵۸ هجری در مقام دهر متله
شهر کلکته بنا نهاده شد :

ابن سلطان طیبوی مغفور هم محمد بنام و هم به ثنا
نه محمد که بنده اش از دل پیر و دین ادب صدق و صفا
کرده تعمیر این نشیمن پاک بهر ذکر و نماز و درد و دعا
همچو سبع شداد محکم بام همچو ذات العمد خرم جا

در تمنع چو کعبه اسلام در ترفع چو مسجد اقصا
خویشی چون مسجد اقصا داشت دوستی اندر میانه ناپیدا
گفت روح الامین از آن تاریخ بهر اتمام او بطرز دعا
عمرک اند مسجد الاقصی بر رسول حق و باهمل عبا

۱۲۵۸ هجری

الحق در دار اماره کلمه تا حل اینچنین مسجد بنا کرده شده و از
ابنیه معنوی آن زینت بخش لقب مهتری این کتاب
کارنامه حیدری است که با تمام تمام و محمود اثباتش در اکثر مقام
صورت اتمام پذیرفته و در سال ۱۲۶۳ هجری آن تواریخ گزیده
که لقب تاریخی آن نامه نامی و صحیفه گرامی است پیرایه طبع

پوشیده؛

ترجمه رساله دوازدهم جلد ثانی

از کتاب رسایل مارکوئس ویلزلی

از ارل اف مارننگطن بلفطنط جنریل هارس و کرنیل
ارثر ویلزلی و آنرئیل هنری ویلزلی و لفظنط کرنیل
ولیم کرکپاترک و لفظنط کرنیل باری کلوزامینان
امور تنظیم میسور؛

حضرات آزر م پیش

مند مصحوب ساقه این نامه بر حقیقتیکه زمام آن بکف کنایت

شهادت سپردن مناسب انگاشته ام آگاهی خواهد بخشید چون امور
دایسته نظم و نسق میسور آنچنان آسان می نماید که بی حضور من
در سریر نگاپتن انجام داده میتواند شد بنا بران اراده اقامت
در مد راس کرده ام و هر که ام سم کس از امنای نامبرده
هنگام رسیدن این نامه در سریر نگاپتن حاضر باشند باید که بزودی
پیرداختن کارهای سنده کور قیام نمایند و تعلیمات مندرجه را
کار بند شوند قایم گردانیدن جانشینی از خانواده راجه میسور
برسند راجگی مقارن تقسیم ملک در میان سرداران
معهده که در آن سهم جماعه مرهقه است بقا گرد نیست نزد من
اساسیست که بران بند و بست جدید مبتنی می نمایم
و در عرض دور و ز شرایط معامله حال درست کرده بشما میفرستم
باید که درین دو امر آینده اہمال جایز داشته نشود تا آن نظم و نسق
که مطلق نظر است نیکو سرانجام پذیرد امر ادل دایسته
استالت منصبداران ندارد و استرضای قلمداران چندین
حصار که از طبقه اسلامی اند امر دوم دایسته وضع روانه سازی
اہل خانوادہ سلطان مرحوم از مملکت میسور با ہر چه تمامتر
و لجوئی و آزر م کہ در چیز امکان است در بارہ امر نخستین حالی
بخدمت سطر ہنری و یانزلی خط اسمعی میر عالم و نقل مکتوب
نظام الدولہ اسمعی را قلم الحروف ارسال داشته ام و مراد ثوق

است که شما بذریعه آن در نیکو استرضای نواب میر قمر الدین خان می توانید کوشید و بودنش در سریر نگین از رهگذر عزت و اعتباریکه او نزد مردم دارد در استرضای طبقه اسلامیة آن مقام نیکو موثر و مفید خواهد افتاد میخوانم که شما بتعجیل تمام او را بران آرید که به گرم کنده روانه گردد و بادیگر سه کردگان اهل اسلام آنچنان عهد و میثاق پیش کنند که احتمال بیم و خطر بند و بست جدید از دلهای ایشان بدر شود و در تنظیم امور همواره این معنی در نظر خواهید داشت که تا توان غزانه سرکار کنپنی متحمل بار گران اخراجات نشود و عهده توظیف تمامی سرداران سلطان بر ذمه سرکار کنپنی نیفتد بلکه آنرا بر امیران متعاهد و راجه میسور توزیع باید نمود و از برای پس ماندگان سرداران سلطان مرحوم که درین جنگ کشته شده اند نیز وظیفه مناسب معین باید کرد از میان قلعه داران آنانکه حصون متعینه خود را تسلیم کرده اند و آنانکه هنوز متصرف قلاع خاصه خود اند بقیه تنخواه ایشان بابت ماه اپریل و می البته از سرکار کنپنی داده خواهد شد و تا آمدت که عراست حصون بر ذمه ایشان خواهد ماند مشا هه بدیشان ادا کرده خواهد شد و بعد سربراهی امر نخستین بر شما لازم است که اهتمام امر مردم را که تربیل و تجهیز اهل خانواده سلطان مرحوم است وجهه است خود

ساخته در آن باب آنچه ناگزیر است بعلل آرید از بهر تفویض
 این مهم در دلائل که از اتمام آن چاره نیست هیچکس از کار گزاران
 کهنی که از عهده این کار دشوار بر تواند آمد بحر کربل و یلرلی شایسته تر
 نمی نماید بنابراین زمام اهتمام تمامی این مهم بکف کفایت او
 می سپارم لفظنظ کربل و وطن را بقاعه داری حصار دیلور که اقامتگاه
 خانواده سلطان مرحوم خواهد بود متعین نموده ام و نیز کربل موصوف را
 مقرر کرده که وظایف ماهواری بدیشان میرسانیده باشد
 و هرگونه اسباب ضروری از بهر ایشان در دیلور آماده نماید
 و این خود اراده منست که از بهر ایشان وظیفه شایسته که ملایم
 از باب منست تواند بود معین کنم و شمار لازم است که از
 برای مدد معاش یکیک فرد از ایشان و اغراجات زنانه نصابی
 از زر معین کنید بدانش که مبلغ جمله زر و وظیفه اهل خانواده از سه لک
 و بنهایت درجه از چهار لک هون سالانه تجارزن کنند پسران مرحوم
 سلطان را میرسد که ملازمان خاص خود را از بهر آوردن همراه خویش
 برگزینند مشروط بر اینکه جمعیت ایشان بدان عظمت نرسد
 که مظنه فراهم ساختن انبوه هواخواه سلطان مرحوم باشد
 این معنی منحصس می نماید که علی رضاخان که یکی از هواخوانان کهنی
 و مهرورزان شاهزادگان است همراه ساخته شود خاتونان و فرزندان
 یکیک خانه از دودمان سلطان هر قدر دودتر که ممکن باشد پیر و شاهزادگان

گردانیده شوند کرنیل و یانزلی از طرف من به بیان شافی
حمایت و رعایت مرا خاطر نشین ایشان خواهد کرد و مکتوب
فارسی اسمی شهزادگان (که در ذیل مندرج ساخته شده)
بدیشان خواهد رسانید ؛ و لفظنظ جنریل مرس در بذل هر گونه جهمد

• صاحب بسیار مهربان استظهار مخلصان سلامت

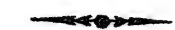
از آنجا که بالفعل مزده رسیدن آنمهربان مع اخیر و العافیت در قرب و یلور
که جای اقامت آنمهربان تجویز شده است سرور افزا و فرحت پیرای
خاطر دوستی مائز گردید لهذا در دل خود چنان قرار داد که بهمین تقریب
باز بذریعه محبت نامه با رقام مراتب محبت و رافت بطمانیت آنمهربان
پرداد آنمهربان یقین کلی دارند که خاطر اینجانب همواره در ابراز و اظهار
دلایل دوستی و خیر خواهی متوجه و مصروف خواهد بود و بهر صورت
منظور خاطر بوده است که مکان سکونت در آنچه بفراغت باشد حتی المقدور
بعمل آید چنانچه حکم هم نموده بود که در تدبیر و بند و بست آن دقیقه
از دقائق سعی و محنت فرو گذاشت نگردد از آنجا که همت اهالی
سرکار کنینی انگیز بهادر همواره در پاس رفاهیت و آرام آنمهربان مصروف
خواهد بود و از طرف لفظنظ کرنیل دقتن بهادر نیز بجمیع وجوه پیوسته
لوازم حسن سلوک در حق آنمهربان مرعی خواهد گردید درینصورت
رجای واثق است که در آنجا هیچ نوع تصدیع و تکلیف عاید حال آنمهربان
نخواهد گردید و حتی الامکان از رعایت رفاه و فارغ البالی آنمهربان سرور
واقعی در دل محبت منزل حاصل خواهد گردید و اینجانب را یقین است
که اطوار برگزیده و صفات پسندیده آنمهربان همواره مستوجب ظهور و
از دیاد لوازم دوستی و محبت اینجانب خواهد گردید و آنچه بالتخصیص
موجب خوشنودی خاطر دوستی مائز تواند بود اینست که بصفائی دل
و بشحابی در اظهار راز و اسرار با کرنیل صاحب موصوف طریق اعتماد و اعتبار
کلی مسلک دارند و صاحب موصوف آنچه مراتب صلاح دهی آنمهربان
از روی ایمانی مخلص گاه گاهی بر زبان راند آنرا بسمع قبول اصفا نمایند و ترصد
که همیشه هر چه بخلص ظاهر گردنی باشد آنمهربان آنرا بمعرفت صاحب

دستی در تیسیر هزد شواری که در حالی انقلاب امور میسور
 صورت گرفته است از خود بتصور راضی نخواهد گردید بشنیدن
 این سخن مرا خیلی حیرت دست داد که پس از تسخیر
 سریر نگپتن محلسرای زنانه سلطانی از بهر غزینہ پنهانی پرده بیدند
 دیاس نام و احترام کینپی نه نمودند چقدر افسوس می خورم که
 جگوبیم ای کاش بیگمات محلسرای سلطان ازین رهگذر
 متشوش و پریشان خاطر ساخته نشدی آری هنگام جوش
 حمله و آشوب یورشش امثال این بی اعتدالی با
 اوقات ناگزیرانه صورت میگیرد من همواره نعره دادیلا خواهم زد
 که این تعدی پس از انتضای جدال و قتال بزمانی دراز بعد
 از آنکه مقام متنازع فیه تماما بقبضه اقدار ما تسلیم کرده شده
 و اکبر و اساعمر آنطرف بحکمملگی منقاد و فرمان پذیر ما گشته باشند
 روداده باشد اگر نفیسی از نفایس یازیوری از زیورات
 از محل زنانه در ان ساعت نایمبون برگرفته شده باشد

موصوف بمعرض اظهار خواهند درآورد و اراده مخلص چنانست که بعد
 اندک روز با رسال چیزى تبرک بطریق نشان دوستی خود معرفت شخصی
 صاحب معتمد خود سرور افزای خاطر خود خواهد گردید ترصد که پیوسته
 اینجانب را خواهان خیریتها انگاشته بارقام مکاتبات مسرت آیات مسرور
 و مبتهم مینموده باشند زیاده چه بر طراز *

مرانیکو و ثوق است که سپهسالار فرمانده از جمله وظایف خود خواهد شمرد که در واپس دادن این چنین چیز می‌شوم نیکو بذل جهد فرماید باغایت دل‌بستگی چشم داشت من این است که از ان باز که هنگام ارتحال ایشان میرسد در صیانت و عراست اشیاء خواسته‌ای یکیک شاهزادگان و دستورات اهتمام تمام بکار برده شود سپاهیان انگریزی از بهر بردن اهل و دودمان سلطان مرحوم بمادای مقدرشان هر قدر که ضرور باشند از سپهسالار فرمانده البته خواهیم گرفت تا هیچگونه فتنه و آشوب راه جواز نیابد این معنی مستحسن می‌نماید که یکی از مضبدهاران سپاه که از آنست و اطوار این مملکت آگاه باشد تا فرار سیدن لفظنظ و دطن همراه شاهزادگان ساحت شود و تا ایمانی از من نیاید در بند و بست صوبه کنه‌ده باید مداخلت از شما بعمل نیاید به جنریل اسطوارط اشارت رفته است که نظم و نسق چند روزه را در فرماندهی آن صوبه کار بند و تا آن زمان که از خصوصیات آن را در نیافته باشیم در باره دستور العمل آن ناحیه حکم قطعی دادن نمی‌توانم و امینان پیشین را که معطل شده اند از جانب من مراتب استخسان کارگزاریهای شان خاطر نشین ایشان کنید و نام و سپاهداری مرابازای نیکو خدمتهای شان برسانید

بنای این ضوابط برین رای نهاده شده است که سپهسالار
فرمانده را امواره اختیار در حکومت ملکی یا امور دیوانی نباشد
ویشن از یک عصایان شان اعتمادی نزد خود نگاه ندارد
چنان در خاطر میگذرد که اگر محکم شما از سریر نگاپتن به بنگلور
نقل کرده شدی همانا نتیجه سودمند که بیرون آور دن جم غفیر
از لمانان بدینوسیله باشد از سریر نگاپتن مترتب گشتی
درین امر زودتر اهتمام بکار رود که مهیست پر خرد را تبرایمینی ما
در مملکت میسور ؛



عهدنامه یا وثیقه

عهدنامه که از بهر توثیق عهد استانی در میان شرقی
هندوستانی انرئبل کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله
آصفیاه بهادر و پیشوار او پندت پردهان بهادر و بانام رسانیدن
نظم و نسق ممالک سلطان شریک برنگاشته شد ؛

چونکه سلطان مرحوم بدون آنکه باعث ازبوعثت پر خاشجوعی از جانب
امیران بهمه نسبت باد صورت گرفته باشد باقوم فرانسیس
پیمان عهد استانی بسته و جمعیتی را از سپاه فرانسیس بقصد بنانهادن
جنگ و پیکار با انرئبل کنپنی انگریز بهادر و هواخوانش نظام الدوله
بهادر و پیشوار او پندت پردهان بهادر در لشکر خود در آورد

و از درخواستهای یاکه انریئل کینینی انگریز بهادر و هو اخوانانش
 وابسته ضمانت و گروگان دادن از بهر حمایت و عراست
 خویش از عزایم متفقہ سلطان مرحوم و جماعہ فرانیس از مرحوم
 سلطان نموده بودند و سلطان مرحوم از اجابت آن ابا نموده بود
 جیوش متفقہ انریئل کینینی انگریز بهادر و نظام الدولہ آصفجاہ بہادر
 از برای حمایت حقوق خود و عراست ممالک خاصہ خویش
 از اغطار افواج بیگانہ و نہیب و غارت اعادی ستمکارہ سنگدل بعزم
 جنگ و بیکار متوجہ گردید و چونکہ قضای یزدانی بران رفتہ بود کہ امیران
 ہمعمہ انریئل کینینی انگریز بہادر و نواب نظام الدولہ بہادر مظفر و فیروز
 گردند و سلطان مغفور بردست ایشان کشتہ شود و رعایا و متسببانش
 مطیع ایشان شوند و چونکہ مطمہح انظار امیران متعاہد آن بود کہ این
 اقمہار و مکننت جدید را کہ یزدان پاک بدیشان ارزانی فرمودہ
 در تلافی اغراجات جنگ گذشتہ و امن و امان موبہ از برای
 خود و رعایای ممالک خاصہ خویش و ہم از برای ریاست مجاورہ
 ممالک شان بکار برند بنا بران عہد و پیمان از بہر نظم و نسق
 ممالک مرحوم سلطان در میان انریئل کینینی انگریز بہادر
 و نواب نظام الدولہ آصفجاہ بہادر تالابستہ شدہ بوساطت
 لفظہ نظہریل ماریس سپہ سالار فرماندہ افواج بادشاہ انگلستان
 و جنود انریئل کینینی انگریز بہادر کہ در کرناتک و ایبار می باشند

و انزبیل کرنیل ارثرویلزلی و انزبیل هنری دیلزللی و لفظنظ کرنیل
 و لیم کرنیکا طریق و لفظنظ کرنیل باری کلوز از طرف ریط انزبیل
 ریچارڈارل اف مارنگنطن گورنر جنریل و نواب میر عالم بهادر
 از طرف نواب نظام الدوله بهادر تابر حسب شرایط آئندہ
 کہ بتوفیق ایزد سبحانہ در میان ادداد و پس آئندگان امیران
 متعاهد تاخورشید و ماه بر آسمان پایندہ اندموبہ دستہ ام خواهد بود
 ایشان داغاف و اعقاب شان لوازم آنرا بر سیل
 تشارک بجد مراعات نمایند؛

شرط اول

چون این امر قرین قیاس و مقتضای انصاف است کہ
 سرداران ہمعہد بوسیله این عہد نامہ باتمام نمودن مقاعد اصلی
 یعنی تلافی اغراجات کہ در باب حمایت و حراست خود شان
 صورت گرفتہ و حراست واقعی ممالک خاصہ شان کہ در آئندہ
 از اعدای محفوظ تواند بود البتہ بکوشند برای منعنی اتفاق نمودہ شدہ
 کہ بردہوم مندرجہ فرد آ کہ این عہد نامہ بدان مذیلست باغمیمہ
 سر رادہ کہ از ممالک مرحوم سلطان بیہرہ از املاک داغمال کپنی
 انگریز بہادر یا ہواخوانان یا عراج گزارانش کہ واقع پائین گھا تہا
 برہرہ و دواغل شرقی و غربی است یا بقلعجات کہ مجاور و
 مشرف بر ہمان راہ اند مملوک و متصرف فیہ دولت

انگريز بهادر خواهد بود و كنپني انگريز بهادر عهد ميكنند كه ادا از خراج
 اين بر د بوم از براي نيكوترين و پرورش تمامي و ابستگان
 دودۀ مرحوم حيدر علي خان و د ابستگان مرحوم سلطان نصايي
 شايسته از زر كه كمتر از دو لک استار هون نباشد و آن
 از روي حساب دو لک و چهل هزار كانتره هون مي باشد كه
 مساوي هفت لک و بيست هزار روپيه است و قيمت
 يك كانتره هون سه روپيه مقرر خواهد فرمود چنانچه پس از وضع
 مدد معاش خاندان حيدر علي خان و دودمان سلطان مغفور
 از خراج بوم و بر كه در فرد آ شمرده شده بر حسب تعيين
 سلطان مرحوم در سال ۱۷۹۲ هفت لک و هفتاد و هفت
 هزار و يكصد و هفتاد كانتره هون است در بهره شريقي هندوستاني
 كنپني پنج لک و سي و هفت هزار و يكصد و هفتاد كانتره هون
 باقي مي ماند :

شرط دوم

بمقتضاي شرط نخستين بوم و بر مندرجه فرد ب مملوك
 و مسترف فيه و همواره منضاف ممالك نواب نظام الدوله
 بهادر خواهد بود و نواب موصوف بدین معني پيمان كرده است
 كه از خراج همان بوم و بر مدد معاش مير قمر الدين خان بهادر و اهل
 و عيال و مستسبان دي مقرر خواهد فرمود و از براي اتمام اين مرام

جاگیر خاص از بهراد در خط گرم کنده که حاصل سالانه اش مساوی
 دودک دوهزار و دویست و پانصد هزار کانتریه هون باشد جدا خواهد
 ساخت و نیز نواب موصوف عهد کرده است که علاوه
 جاگیر مذکور بطریق جایاد محالی از بهر تنخواه جمعیتی شایسته از سپاه
 که از برای ملازمت سرکار نواب ممدوح بسرکردگی
 میر قمرالدین خان بهادر نگاه داشته خواهد شد نامزد ادو خواهد نمود و چون
 مبلغ خراج بوم و بر مندر بر فرد ب بر حسب تقویم مرحوم سلطان در
 سنه ۱۷۹۲ ع شش لک و هفت هزار و سه صد و سی دود است پس
 از وضع جاگیر خاص میر قمرالدین خان در بهره نواب نظام الدوله بهادر
 پنج لک و سی و هفت هزار و سه صد و سی و دو کانتریه هون خواهد بود؛
 شرط سیوم

از بهر نگاه داشت امان و اطمینان جمهور و بندوبست
 امیران متعاهد این معنی مناسب پنداشته شده که قلعه سریرنگپتن
 بکف کفایت کنیسی بهادر و اسپرده شود و اتفاق برین امر نموده
 شده که قلعه مسطور مع جزیره و قطعه زمین که بجانب غربی جزیره
 است و سمت غربی محدود است بجوی که بنام میسور ناله
 خوانده میشود و در رود گادیری بنزدیک جنگل گهات میریزد
 منضاف آن بوم و بر شمرده خواهد شد که در بهره کنیسی ممدوح افتاده
 است و همیشه در ملک و تصرف کل ادو خواهد ماند؛

شرط چهارم

اینکه حکومتی ممتاز جداگانه در میسور قائم کرده خواهد شد و آن این است که چهار اجه میسور کشته را بر او دیاور بهادر که از اولاد قدیم راجگان میسور است قابض و متصرف آن بوم و بر خواهد بود که بعد ازین تجدید کرده شده است بدانشرایط که ازین پس مذکور خواهد گشت ؛

شرط پنجم

امیران متعاهد باهم اتفاق کرده اند که بوم و بر مندرجه فردج که در ذیل این عهدنامه است بر چهار اجه موصوف بدانشرایط که مستور خواهد گشت البته داگذاشته خواهد شد ؛

شرط ششم

کنپنی انگریز بهادر درین باب اختیار خواهد داشت که آن مبلغ زر را که از برای مدد معاش اهل خانواده نواب حیدر علی خان و سلطان مرحوم بر حسب نخستین شرط این عهدنامه متعین شده است وقت بعد وقت بر حسب اقتضای روداد های مختلف چون فوت رکنی از ارکان آن خانواده یا در صورت وقوع بغاوتی یا عصیان از رکنی از ارکان آن بر حکومت و اقتدار سرداران متعاهد یا بر غم امن و امان ممالک ایشان و مملکت راجه میسور محدود و موقت گرداند یا یکسر آنرا موقوف سازد یا بهره از آن بکاهد چنانچه مناسب داند ؛

شرط هفتم

پیشوار ادیندست پروهان بهادر از بهر همداستانی و اتفاق
 درین عهد و میثاق البته استداکارده خواهد شد و اگر چه پیشوا
 موصوف درین جنگ و پیکار در اغراجات لوازم
 و جهدها آن مشارک سرداران بمعهد نبوده و زنها را استحقاق آن
 نداشت که در غنائیم و منافع ظفر بناچار سهم فریقین متعاهد که کنپنی
 انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر باشند گردد و لیکن از بهر پیاس
 حقوق دوستداری که در میان پیشوا بهادر و کنپنی انگریز بهادر
 و نواب نظام الدوله بهادر و هماراجه میسور کشته راجه بهادر متحقق
 است برین معنی عهد و اتفاق کرده شد که آن بوم و بر خاص که
 در فرد ذیل این عهدنامه تفصیل آن مذکور است استبقا کرده
 خواهد شد که از آن اوساخته شود تا تمام و کمال مملوک و متصرف
 فیه و مضاف ممالک پیشوا بهادر بوده باشد بدان نمط که گوئی
 فریتی از فرق متعاهد درین عهدنامه بوده است بشرطیکه پیشوا
 موصوف این عهدنامه را بتمام و کمال متاقی بقبول اندر دن یکماه
 از ان روز که در ان برج سب ضابطه امیران متعاهد باعلام این عهدنامه
 خواهند پرداخت گردد و نیز بشرط آنکه پیشوا موصوف در باره
 آن مقدمات که اکنون میان نواب و پیشوا محمد دج
 مذنب مانده اند و نیز در باره آن مقدمات که به پیشوا

موصوف از طرف کنپنی انگریز بهادر گورنر جنریل بانگریزی
رزیدنت در پونه اعلام خواهد نمود کنپنی و نواب ممدوح راتبشی
و جمعیت خاطر بخشد؛

شرط هشتم

اگر برخلاف چشداشت دستدارانه امیران بمعهد
پیش و موصوف سرابا از قبول این عهد نامه یا از تشییج بخشی
در آن خصوصیات که در شرط هفتم بدان ایما رفته بر خواهد تافت
در این صورت استحقاق و حکومت آن بوم و بر که ازین پیش
از بهر اداست بقا کرده شده در مشترک قبضه اقتدار دولتین
کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر خواهد ماند و انگاه
ایشان آن بوم و بر را بدان خطه و ناحیه از آن راجه میسور که متصل
ممالک خاص ایشان است باراجه میسور مبادله یا معاوضه
خواهند نمود یا بند دست آن بتجویز دیگر که مناسب دانند
خواهند کرد؛

شرط نهم

از بهر قایم گردانیدن مهاراجه میسور گشته بهادر بر سر
مملکت میسور این معنی مناسب پنداشته شده که راجه
موصوف بحکمیتی شایسته از افواج کمکی یاری داده شود و بر بنمینی
اتفاق نموده شده که افواج مذکور آراسته کرده خواهد شد باهتمام

کنپنی انگریز بهادر بر حسب شرایط آن عهد و میثاق
جد اگانه که بزودی در میان کنپنی انگریز بهادر و مهاراجه مذکور
بسته خواهد شد؛

شرط دهم

این عهد و میثاق متضمن ده شرط امری است که بیست و دوم ماه جون
سنه ۱۷۹۹ مطابق هفدهم محرم سنه ۱۲۱۴ هجری است در میان لفظنظ
جنریل جارج هارس و انزئیل کرنیل ارثرویلانزلی و انزئیل هنری ویانزلی
و لفظنظ کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز
از یک جانب بنام ریپت انزئیل ارل اف مارتنگطن گورنر
جنریل بهادر و میر عالم بهادر از جانب دیگر بنام نواب نظام الدوله
بهادر منعقد گردانیده شد لفظنظ جنریل جارج هارس و انزئیل
کرنیل ارثرویلانزلی و انزئیل هنری ویانزلی و لفظنظ کرنیل ولیم
کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز یک نقل همین
عهد نامه را بدستخط و مهر خود موسوم گردانیده به میر عالم بهادر دادند
و میر عالم بهادر نقل دیگر را بدستخط و مهر خود موسوم ساخته به لفظنظ جنریل
جارج هارس و انزئیل ارثرویلانزلی و انزئیل هنری ویانزلی و لفظنظ
کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز حواله نمود و
لفظنظ جنریل جارج هارس و انزئیل کرنیل ارثرویلانزلی و انزئیل
ویانزلی و لفظنظ کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز

و میر عالم بهادر از جانبین عهد و میثاق می بندند که عهد نامه سطور اندرون
هشت روز از روز تاریخ عهد نامه بد ستخط و مهر گورنر جنریل
البتة موثق و استوار گردانیده و اندرون بیست و پنجروز
از روز تاریخ عهد بد ستخط و مهر نواب نظام الدوله موثق
و استوار کرده خواهد شد ؛

مهر نواب نظام الدوله

موثق گردانیده در حیدر آباد بنواب نظام الدوله بتاريخ میزدهم
ماه جولائی سنه ۱۷۹۹ع موثق گردانیده در قلعه سبط خارج
به ریط انریبل گورنر جنریل بهادر بتاريخ بیست و ششم
جون سنه ۱۷۹۹ع ؛

AN ACCOUNT OF THE MUTINY AT VELLORE,

IN THE YEAR 1806,

BY J. DEAN, ESQ. M. D.

Translated from "the United Service Journal and Naval and Military Magazine."—

1841. Part 2.

اخبار هنگامه و قتل عام که در قلعه ویلور در دهم جولائی
سنه ۱۸۰۶م واقع شد بر روایت مسطر جونس سر جیمن و مسطر
ج دین معین سر جیمن که از آغاز این ساحه نامیمون تا
انجام آن حاضر بودند؛

سر کرده سپاه محافظ قلعه مذکور در تاریخ سطور کرنیل سبط جان
فکوروب بود و سپاه محافظ بدین تفصیل چهار کپنی از شصت
و نهم رجمط بادشاهی شش کپنی از اول رجمط پیادگان هندوستانی
دوم دسته از بیست و بیوم رجمط پیادگان هندوستانی
جمعیتی از گولندازان فرنگستانی همگی سپاهیان هندوستانی
یکهزار و پانصد هیچ گونه عرف و حکایت بدگمانی در میان نبود
از سانحه واقع دهم جولائی سنه ۱۸۰۶م من طعام شام روز گذشته
با کرنیل ماکراس خورده از میدان گاه قواعد میرفتم که در دو لتخانه
قلعه هنگامه عیش و عشرت گرم تر یافتم محل شهزادگان
منور و روشن بود و از آهنگ رود و سه و د آثار جشن

و شادمانی نمایان ز نهار خیال بلیه آینده پیرامون خاطر نمی گشت
 در اوایل ساعات صبحی روز دهم جولائی سنه ۱۸۰۶ ع. آواز
 شلک تفنگ بیدار گردانیده شدم چون از دریچه نظر
 کردم دیدم که چندین کس دو ان میروند در عرصه قابل
 دو منفیدار نوجوان از همان دسته که من متعلق آن بودم در خانه
 من آمدند و گفتند که سپاهیان فرنگستانی رجمنت شصت و نهم
 بیرون رفته اند و بنای آتشباری بر سپاهیان باغی نهاده گفتم
 من حالی رخت پوشیده همراه شما ببارک سپاهیان
 میروم ایشان انتظار من نکرده راه خانه خود گرفتند بعد از ان موزه
 می پوشیدم که لفظ نط کطکلیف از رجمنت اول آمده ظاهر کرد که زخم
 گلوله بیازدی من رسیده من او را همراه خود بخانه سطر جونس
 براج برده صورت واقع را بدو انمودم او گفت سانحه سهمگین
 رو داده است القه زخم آمد خسته بسته شد آنگاه بخانه اعیطن
 نخستین دسته اول رجمنت پیادگان هندوستانی رفتیم در آنجا
 ماه نفر اسلحه پاسداران هندوستانی گرفته آماده جنگ شدیم
 درین میان آواز شلک بنه وق از هر بهره قلعه شنیده می شد
 و آتشباری گلوله صورت عموم پذیرفته چند نفر را شنیدیم که در راه
 صدر خانه در تگ و ناز بودند هنگام بیرون آمدن در خانه را نیمه
 وا گذاشتم تا اگر کسی قصد در آمدن کند دیده شود اکنون جماعتی

از باغبان که قریب بیست نفر بوده باشند از کوچه بصدر برآمده
در آمدند و در صدر آن بودند که داخل ایوان شدند تفنگ
برایشان سرداده شد چنانچه ایشان فی الفور باز پس
گرمی بختند و آنان را که از گلوله زخمی یا مرده بودند همراه خود بردند و باز
از ایشان اثری پیدا شد و چنان پنداشتیم که خانه مسطر
جونس از آفات ایمن تر است ازین رو که نزدیک بارک
بود زمانی متردد ماندم که در بارک خود را دار سازیم ولیکن چون
سپاهیان باغی گرداگرد خانه را بر گرفته بودند اثری مترتب
نگردید اکنون سپیده صبح نمودار شد چنان بگوش میخور که
سیاری از سپاهیان در عقب خانه مایه گردند و راه در آمدن
میجویند ولیکن تا آن زمان که روز روشن شد هیچگونه دست و پا زدن
ایشان بجائی نرسید در آخر جم غفیر از باغبان بنای بر شدن
بر دیوار خانه های بیردنی عقب خانه مانمودند و آماده حمایت خود
گشتیم همین یک دروازه بود که از آن در آن حجره که مقرر
گرفته بودیم آمدن ممکن بود و دروازه دیگر در صدر که از آن بسوی
برآمده و کوچه میتوان رفت اکنون سپاهیان باغی قصد
تقریب بسوی ما کردند و چون بدیشان نظر کردیم بدیوار
بر شدند و بنای سردادن تفنگ نهاده به حمایت دروازه
پرداختیم و چنانکه ایشان نزدیک آمدند بسوی برآمده شناختیم

و بجای گلوله بکنده تفنگ بدافعت شان پرداختیم و ایشان
 بر ما گلوله می زدند من ضربی خورده فرد افتادم درین میان مردم
 شصت و نهم رجمط آواز آتشباری شنیده در یچه بارک را
 که بجانب ما بود و اگر ده بر ما بانگ زدند تا در بارک بیاییم
 بشنیدن این آواز باغیان بدنبال ما شتافتند ولیکن آتشباری
 ایشان باز داشته شد بدان گلوله ها که سپاهیان شصت و نهم
 رجمط از این دریچه ها که مشرف بر برآمده بود بحمايت ما
 بر ایشان سرنی دادند التمه صحیح و سالم با آمد مجروح از راه
 دریچه داخل بارک شدیم در این اثنا باغیان سم غرب
 نوپ از سلاخخانه آورده بر بارک قدیم چیده بر بارک
 شصت و نهم رجمط که در میان شان راهی بود تنگ
 بر میل استمرار بنای آتشباری نهادند و گلوله های تفنگ
 از هر دریچه بارک باریده می شدند و علم طیبو سلطان برافراشته شده
 جوق جوق باغیان دیده می شدند که بمقامهای منصبه اران میروند
 تا ایشان را از میان بگیرند و دو تا منصبه ار خالی دیده شدند که عاصیان
 ایشان را مانند بنی بسوی قلعه می بردند و تمارت قلعه در تصرف
 این باغیان در آمده است عجیب پریشانی و آشوب در بارک
 پیدا گشته بود سپاهیان بارک باید ادا ان پگاه قصه آن کرده بودند که
 راه در دانه بارک بزد در در قبضه خود در آرند ولیکن چون توپها بران

مشرف بود گلوله های ایشان را بر خال انداخت در آخر سپاهیان
 بر این قدر دست یافتند که راه دروازه بارک را بسته ساختند باز
 آن گلوله های تفنگ از هر سو بر دریاچه های بارک متصل بهم می بارید
 و پناه گاهی که از برای دوم در آن ملتجی توان شد منحصر بود
 در عقب پیل پایه های بارک کپتان مکلاکلن فرصت کار از دست
 نداده فرمود تا همه ساز و سامان جنگی را فراهم آرند و هر کس که توانائی
 حرکت داشته باشد از راه دریاچه های که متصل دیوار قلعه بود بیرون
 رود چنانچه از هر یک از آن دریاچه ها دو کس در یک بار بگونه زحمت
 بدر آمدند و امید چنان بود که از آشباری اعداد در پناه خانه های
 سپاهیان زن و بچه دار سالم خواهیم رفت و نیز باعث قوی برین
 حرکت آن بود که نزدیک ذخیره خانه کوچک مقام خواهیم گرفت
 چنانچه کپتان مکلاکلن همراه سپاهیان از آن دریاچه بدر آمدن و
 مسطره جونس هر دو گاه سپاهیان بر سر نهاده و تفنگ
 در دست گرفته همراه سپاهیان بدر آمدیم و رفیق مجروح مانیز
 همراه ما بود البته مردم در پناه خانه ها میرفتند چند کس زخمی شدند
 و هر قدر که بدیوار قلعه نزدیکتر می شدیم عرضه گلوله بیشتر بودیم
 چون بدان ذخیره خانه رسیدیم دروازه آن را کشاده یافتیم
 معلوم شد که گلوله های آنرا با غیاب برده اند لاف های خالی از گلوله
 بهر یک از ما داده شد و انگاه بحصار بر شدیم کپتان مکلاکلن ما را

فرمان داد تا در آن برجی که نزدیک بود بنشینیم تا دیگر سپاهیان
 برسند معبد هندوان که بران باغیان جا گرفته بودند مشرف
 بود بران برج که مادران بودیم باغیان از آن معبد آتشباری
 شدید بر ما کردند پیش روی ما برجی و دمدمه بود که بران توپ
 با مدادی و شامگاهی سرداده میشد این برج را فوجی سنگین از
 باغیان بنصرف خود داشتند کپتان مکلاکلن هنگام رسیدن
 جمعیت کثیفی از سپاهیان فرمانه اد تاپیش روند و او نیز پیش
 سپاهیان میرفت زخمی کاری برانش رسید و فرد افتاد
 و در همین زمان کپتان بارو که در زیر حصار قلعه با عیال خود زندگی
 میکرد با جماعه سپاهیان مایوسه بزدی برج و دمدمه مذکور
 بدست آوردیم درین چالش چند کس از طرفین کشته شدند
 و در آخر باغیان آنمکان را داگذاشتند کپتان بارو و همراهانش
 بسی در دانه متوجه شدند و باز از معبد آتشباری با کمال شتابکاری
 بر ما صورت گرفت هنگامیکه متوجه بخشی خانه و غیره بودیم معلوم
 گردید که باغیان بخشی خانه را غارت کرده اند و کلبه های زر قریب
 حصار نهاده بعضی از سپاهیان بر جملت شصت و نهم که از حصار
 به اتخانه میرفتند کشته شدند سپاهیان که در صدر برآمده بودند با آن
 بلند گلوله میخواستند گفتم که رویه های آرکات را بجای گلوله بکار
 برند و چون این خانه حفاظت کرده شدند ما متوجه راه در دانه شدیم

و آنکسان که از مایشتر در انجا رفته بودند باغیان را از انجا ببردن
 رانده و ریختن کیمه زر که باغیان از بخشی خانه گرفته گریخته بودند یافته شد
 بعض سپاهیان و منصبداران شان مائل آن شدند و بعضی
 از حصار آماده فرود آمدن گشتند کپتان باردیدن این پاسدارانرا
 بران معین کرد و فرمان داد که نخستین کس را که قصد واگذاشتن
 مقام خود کند بگلوله بندوق بکشند دران زمان که در راه دروازه
 بودیم تماشای جگرگداز بنظر آمد که جمعی را از فرنگستانیان تخمیناً
 پانزده نفر از بیارستان فرنگستانی فوجی سنگین از باغیان تاصدر
 دو تنخانه بردند و بشلمک همه را کشتند و تا غرب توپ
 باغیان از سلاح خانه برده و رانده و رونی راه دروازه نصب کرده بودند
 شاید بدین نیت تا ما را از رفتن بمیدانگاه قواعد باز دارند حالا
 گلوله ماطی شدند در دل کپتان بارد گذشت که از سلاح خانه
 بم بردف میتوان یافت زیرا که در استعمال کردن ردیه
 بجای گلوله بسیار وقت تلف میشد و ریختن چندین خانه متصل
 حصار بودند کپتان دیو دیلس که منصبدار بیست و سیوم رجمط
 بود جدرا پیش خانه اش یافتند بر دیگر جانب حصار خانه
 بود که دران اهل و عیال لفظنظایی منصبدار شصت و نهم
 رجمط سکنا داشتند چون بعضی از جماعه ماندرون رفتند یکی از
 یچگانش را یافتند که با کمال میرحی کشته بودند درین زمان

جوق جوق باغیان در مختلف بهره قلعه دیده می شدند و آتشباری
 سخت بران مردم که در راه دروازه بودند بعمل آورده میشد چنانچه
 لفظ نظریکائیل منصبه از شصت و نهم رجمنظر را از ان گلوله به بند دست
 رسیده و از ریزش خون بسیار بی تاب شده اکنون در اینجا
 همین کپتان بارو و سطر جونس و من با سپاهیان باقی مانده
 بودیم یتاق سنگین در مکانی بیخطر از آتشباری باغیان در جایی
 مختلف و آگذاشته سپاهیان ما با کپتان بارو در جستجوی
 ساز جنگی بدان سلاح خانه در مقابل قلعه که بالا نوشته شد متوجه
 شدند پیشروی ما برچی بود نزدیک بیمارستان فرنگستانی
 و خانه کپتان فنکورت قلعه دار برج قلعه را باغیان با استواری تمام
 در تصرف خود داشتند چون متصل آن رسیدیم عرض آتشباری
 خطرناک گشتیم به کپتان بارو و بر اقم عروف گلوله رسید مرا
 بر پشت پا که بدان چندان متاثر نشدم ولیکن کپتان بارو را
 در ساق سخت زخم رسید که در رفتن محتاج یاریگری دیگران
 گردید مرا سفارش کرد تا همراه سپاهیان بروم چنانچه بدیشان
 پیوستم و داخل برج شدم اگر چه درین مقام از مختلف جاها سخت
 آتشباری بعمل می آمد چون مردم رجمنظر شصت و نهم آنرا متصرف
 شدند همه باغیان راه گریز پیمودند سپاهیان معلوم کردند که کپتان بارو
 مجروح گشته بچند اهل برده شده ایشان گفتند که اکنون ما قید نداریم

گفتم من وسط رجوس همراه شما ایم و در هر کار خطرناک
 شریک شما درین مقام یکی از سپاهیان بیمارستان بما پیوست
 و گفت که انبوهی گمران از باغیان در بیمارستان آمدند و
 همگی سپاهیان بیمار را کشتند و من از انمیان گریختم چون
 بسیاری از چند اول بما پیوستند آماده رفتن سلاح خانه مذکور
 شدیم در اشنای راه تفنگها بر ما سرداده و کس را از جان کشتند
 و دیگران را مجروح کردند و درین زمان چند نفر از سپاهیان با ما
 پیوستند اکنون از حصار فرود آمده و در پناه دیوار انبار خانه غلام بهیشت
 مجموعی در آمدیم من قصد یکی از باغیان کردم او تفنگ سرداد
 و گاه از سر من بر افتاد و این کس یکی از سپاهیان دسته من بود
 او را می شناختم گویی بی اختیار از زبانم برآمد چیست آدم خان
 چون گاه از سرم فرود افتاده بود مراد اشناخت و فریاد کرد واکظم
 صاحب معاف کرد و معاف کرد اکنون ما متوجه سلاخخانه شدیم
 و هنگام گذشتن ما تفنگها سرداده شد بهر صورت با چند کس
 در سلاخخانه رفتیم و با مصیبتی تازه دوچار گشتیم تمامی یاقیان
 فرنگستانی و سپاهی پاسه را بقتل رسیده بودند و منضبدار
 در حال خواب بگلوله کشته شده خواستیم تا بدشته تفنگ
 و غیره قتل سلاخخانه را بشکنیم میسر نشد چون بمسطرجوس
 اظهار اینمعنی کردم گفت که بحصار برشوم و خودش پائین آمد

و گفت که بکام دل رسیدم القصه خمی پراز باروت بالای حصار
آورده شد و لیکن گلوله نداشت چون از یافتن گلوله مایوس شدیم
قصه اینم معنی نموده شد که باز بسوی کلاحتخانه باید شتافت و دور
راه علم سلطان را از پایاید در انداخت چون از بارک سپاهیان
دور تر نبودییم چند کس را همراه خود گرفته بسوی برج قلعه بشتافتیم
دیدیم که سپاهیان باغی مشغول بر بستن غنایم اند با اینهمه
مبجود دیدن ماتفنگ ما را سردادند ما باز گشتیم و ایشان در پناه دیوار
و دلتخانه پیروی ما کردند بزودی باریقان باز پیوستیم و سردادن
تفنگ ما پرداختیم بدینمط جنگ کنان تا علم رسیدیم و در آشنای
راه از اعطبل شهرادگان و از باغ عرضه گلوله های تفنگ گشتیم
سه کس از ما آماده شدند تا بر چوب علم بر شوند نخستین بگلوله کشته
شد بعد از آن سار جنت ما کمانس مقصدی این مهم گردید در حالیکه
باز آن گلوله از خانه های متصل برومی بارید شخصی بیوم پریویط
فلیب باطم در قدمگاه نردبان استاده بود تا بر تقدیر رسیدن
آسیبی بسار جنت مذکور خودش بالای آن بر شود درین میان
چندین کشته و مجروح شدند چون دوست من جو نس علم از سار جنت
بر گرفته بود ما بسوی راه دروازه باز گشتیم اکنون ما را گزیر نبود ازینکه
آن مجروحان را از انمقام ببریم اگر چه درین میان عرضه سخت
آتشباری بودیم چه اگر اینان همانجا افتاده بودند بی شک

کشته می شدند این زخمیان را در بر جیکه نزدیک بیمارستان بود واگذاشتم
 درین هنگام چند مضبده اران بیکار پیش من آمدند و از راه کمال
 مهره آزارم دانمودند که نزد شما اکنون نه اسباب جنگی مانده است
 نه آذوقه و آثار مایوسی بهمه حال ظاهر و امید کمک منقطع بنا بران
 چنان مناسب حال می نماید که از برای سلامتی جان چند کس
 از بقیه آسیف طرح آشتی بر بهین وجهیکه ممکن باشد ریخته شود
 من بجوابش پرداختم که چندین مضبده ار که بیرون قلعه می باشند بعضی
 از ایشان البته انهای این واقعه به کار پردازان آرکات نموده
 باشند چه زنهار قرین قیاس نیست که این چنین ساخته سهمگین
 یکسر از اخبار مهمل واگذاشته شده باشد و از ان پس گفتم اینک
 راه صدر در و ازه حالی در تصرف ماست و از میان باغیان
 کیست که خود را بدو تسلیم نمایم و شک ندارم که کمک
 نزدیک است و ما را باید تادم داپسین در تصرف و نگاه داشت
 آنچه داریم بگوئیم دوست من جونس درین زمان از خانه
 کپتان ما کراس بر حصار آمد من سخنان آن مضبده اران بیکار بدو گفتم
 ادباً من درین معنی یار شد که کمک حالی میرسد برین ماجر از مانی
 در از برنگذشته بود که کرنیل گلپی و کپتان ولسن فرمانده
 نوزدهم در اگون متصل راه در و ازه کمک رسیدند بر کرنیل گلپی
 در اینجا دانمودند که جمعیتی کثیر از باغیان از راه دریچه نهانی حالی

میگریزند چنانچه جمعی از سواران به انصوب فرستاده شدند
 پس از آن کرنیل حال من پرسید و ما هر دو بیرون حصار رفتیم
 و چون علم میسور را که برگرفته شده بود بدست کرنیل داد
 و حال کرنیل فنکورت پرسید ولیکن هیچ نتوانستیم گفت
 و از نگاه خبر کپتان بارو پرسید من اشارت بدان برج کردم که او در آن بود
 و چگونگی مجروح شدنش بر او پدید اساتیم پس از من پرسید که هیچ
 زخمی بمن نرسیده من اشارت بقدم خود نمودم که نشان آن
 بر موزه من نمایان بود پس مرا گفت تابد آن برج که کپتان بارو در آن
 بود همراه او بروم علمهای بیست و سیوم رجمط از خانه کرنیل ماکراس
 بصره در دایره قلعه در آورده شده بود وزیر حصار نهاده سپاهایی علم بادشاه را
 برداشت و همراه ما برج دمد مد رفت اگر چه عرضه شلماک
 باغبان در اثنای راه شده بودیم بسلامت بدان برج رسیده
 دیدیم که سواران دیگر با توپهای میدانی پویان از آرکات
 بسوی قلعه می آیند هنگامی که گذشتن برج دمد مد کرنیل گل سپی
 با کپتان بارو گفت یاری خدای پاک اتته تمام شما خواهم گرفت
 هنگامیکه بسوی در دایره باز گشتیم عرضه گلوله از معبد میسور بودیم
 تا آنکه دورتر گشتیم چون بدو دایره رسیدیم توپهای ملکی بدو دایره
 درونی آورده شد و کرنیل گل سپی فرمان داد تا توپها را سردمند چنانچه
 لفظظ بلاک طین مضبده را که با سواران از آرکات آمده بود این

کار را به آن خوبی بعل آورده که دروازه در نخستین شلک واگشت
 حالا کرنیل گلپی فرمان داد تا آماده جنگ شوند اگرچه در اینجا
 بیشتر از پنجاه کس نبودند که در خور کار باشند البته از حصار
 با کرنیل گلپی روانه شدیم و یک رساله در اگون و یک
 رساله هندوستانی در عقب ما بودیم که آوازیش روید
 از زبان کرنیل گلپی شنیده شد ما بسوی میدان گاه روانه شدیم
 بمحور وصول ما در آن از معبد و بارک قدیم آتشبارنی سخت
 صورت گرفت جمعیت سپاهیان ما بسوی صدر دو لتخانه بیشتر
 رفت و چون نزدیک آن مقام که در آن سپاهیان بیمار کشته شده بودند
 رسیدیم باران گلوله بسیار سنگین بارید بسیاری از جماعه ماکشته
 و زخمی شدند البته بدین آتشبارنی نظام جمعیت ما برهم خورد
 و ما دامیکه کرنیل گلپی ما را بسوی راست راه می نمود
 تا سواران در اگون را بجمعه کردن فرمان دهی یکی از سواران که
 شاید زخمی شده بود از صف بیرون جست و کرنیل بصدقه
 آن فرد افتاد من و سار جظ بر آدی او را از زمین برداشتیم
 اگرچه آسیبی سخت رسیده بود مگر تدرست مانده حالا
 سواران متوجه صدر دو لتخانه شده تمامی باغیان را که از دو لتخانه
 راه گریزی پیمودند کشتند پس از آن دیدم که کرنیل ما را بط
 از خانه بیرون می آمد من بکرنیل گلپی نشان دادم و بزدی

نزدیک آمده بمصافحه اش پرداختم هر دو کرنیل با هم در سخن بودند که ماداخل دوتخانه شدیم و مقام شگفت بود که از بام دوتخانه جمعی از باغیان تفنگها سردادند و راه فرار پیش گرفته کرنیل گلدپی مرا فرمود تا ایشان را مقید گردانم بعضی ازین باغیان سلاح افکنده بودند بعضی را از ایشان که تفنگ در دست داشتند گفتم تا آنرا بر زمین بانهند و بروند اگر چه بیشتر پاسبانان بر دروازه نشانیده بودم تا ایشانرا از بیرون رفتن باز دادند آنگاه کمر بند ایشان را بر گفتم از جیب ایشان چند گلوله بر آوردم و بدان تفنگهای خود را پر کردیم کرنیل گلدپی و کرنیل ماریط گفتگو در میان داشتند کرنیل ماریط دانمود که هیچکس از شاهزادگان از دوتخانه بیرون نرفته است و چنان اعتقاد دارم که هیچکس از ایشان درین هنگامه با باغیان مشارکت نداشته چون کرنیل گلدپی در باره اندرون دوتخانه رفتن سخن میکرد مرادر صحن دوتخانه وا گذاشت و فرمود تا در نگاهداشت قیدیان نیکو بگویشم این قیدیان از بیست و سیوم رجمند بودند هنگام رسیدن سواران بدروازه جماعتی از سپاهیان فرستاده شده بودند و بسیاری باغیان را که از در پیچ پنهانی میکرد بخند کشته هیچکس از مفیداران با سپاهیان کار ناخال بجز کرنیل ماریط نه پیوسته بود کرنیل گلدپی بمن گفت که من

شمار ایکی از منصبداران می شمارم برود بنگر که آنجا چه حال است و اگر با منصبداري از رجمط شصت و نهم دوچار شوي بگو تا بزودي با سپاهيانش باز پیوند من از میدانگاه ورزش سلاخانه گذشتم با سار جطی از در آگون دوچار شدم و گفتم که من از برای تفتیش حال از نزد کرنیل گل سپی می آیم اد گفت که سلاخانه حالی باتش پرانیده می شود از بهر خدا درون آن مرد القصه اندرون رفتم و دیدم که هنگامه آتشباري در میان در آگونان و سپاهیان که در آنجا پنهان گشته بودند سخت گرم است لفظنظ بلا کدسطی را در آنجا دیده صورت حال را از پرسیدم گفت باغیان در سلاخانه آتش زده بودند بزودي خاموش گردانیده شد چون از آنجا می آمدم دو منصبدار را از شصت و نهم رجمط دیدم و پیغام کرنیل گل سپی بدیشان رسانیدم تا بزودي سپاهیان خود ملحق شوند کرنیل گل سپی را در صحن دو لتخانه یافتیم و آنچه لفظنظ مذکور گفته بود بدو رسانیدم تمامی منصبداران که به عادت بخت از ستمگری باغیان کناره گزیده بودند بزودي پیدا شدند من از دو لتخانه متوجه خانه خود شدم دیدم که خانه مرا تاراج کرده اند مگر اسپ و چند چیز دیگر از دستبرد ایشان باقی مانده بود بزودي بر اسپ سوار شده باز بمیدانگاه ورزش رفتم دیدم که قیدیان را از دو لتخانه برده اند و زیر دیواری نشانیده

سامان کشتن شان آماده کرده می شود چنانچه توپهای میدانی در قلعه
 آورده مقلل سپاهیان رجمط بیست و سیوم که موجه
 شورش و بلوا پنداشته شده قریب شصت نفر از
 ایشان بودند که گلوله های توپ برای شان سه داده شده
 کشته شدند بعد نیمروز جماعه از سپاهیان باغی که بامدادان قلعه را
 واکنداشته حصار کوه را بتصرف خود در آورده بودند حاضر
 کرده شدند و بر اجساد کشتگان بر نشانیده همان آتش در کاسه
 ایشان ریخته و همان خاک بر سر شان پخته شد بعه زمانی منکشف
 گردید که بیست و سیوم رجمط سر بلوا بود بلکه نخستین رجمط
 اینهمه گرد محنت و بلا برانگیزخته مضبداران هندوستانی که بامدادان
 دارناید شده بودند بعد زمانی در محکمہ جنگی داور می رانده کشته گشتند
 بعضی بگلوله توپ پراکنده و برخی بگلوله تفنگ زده و دیگران از
 دار آویخته این سبب است بعد چند هفته بعمل آمد هر دو رجمط
 بر طرف کرده شد و علمهای شان در میدانگاه ورزش سوخته یاد
 دارم که قریب چهار و نیم صد از جماعه باغیه در قلعه کشته شدند
 اکنون ختم کلام بشمردن مضبداران کشته و خسته نموده می آید؛
 شمار کشتگان بدین تفصیل قلعه دار لفظنظ سبجان فنکور ط
 فنده سی و چهارم رجمط شاهی از رجمط شصت و نهم لفظنظ
 ابلی انبیس یونم از نخستین دسده اول رجمط پکان میسر لفظنظ

طکیورن وریلی و اسمارط از دوم دست یست و سوم رجمط
 لفظنط کرنیل جیمس ماکراس کپطان دیو دو ویسن لفظنط و طیش پ
 لفظنط ر جالی استمه اسکویئر بخشی من دیو پی مکساری توپخانه
 سطر گیل کاند کطر همان توپخانه میجر چارلس ارم اسطر انگ
 فرمانده پیادگان هند و ستانی شمار زخمیان بدین تفصیل از
 شصت و نهم رجمط کپطان بارو و مکلاکلن لفظنط میگائیل از نخستین
 دست اول رجمط لفظنط کط کلیف همه شان زخم کاری خورده؛

روایات سطر جونز سر جیان و سطر ج دین معین سر جیان
 با تمام رسید؛

از طرف نواب حیدر علیخان بهادر فرمانفرمای ملک دکن
بکریم خان فرمانروای ایران مسوده لاله مهتاب رای منشی
سرکار حیدری محروبه تاریخ نهم رمضان سنه ۱۱۷۹ هجری؛

تا سطوع شعل خورشید درخشان و لموع شمع ماه تابان
بر سطح ارض و سامان و افشان و از فیض ابر آذاری چمنستان
شش جهت امکان سرسبز دریان است شبستان
سلطنت و اقبال و گلستان خلافت و اجلال صدر نشین
محفل عظمت و فرمانروائی و مسند گزین بساط شوکت
و کشور کشائی زینت آرای و ساده ابهت و کامگاری
رونق افزای کارگاه بسالت و بختیاری بانی بیان داد و دهی
و عدالت موجد قوانین خلق نوازی و نصفت با استنباط پرتو
افضال خالق ظلام و انوار و باستر شاح کباب الطاف
آفریننده غزان و بهار روشنی ریز و نصارت خیز باد نامه عطوفت
آگین و صیغه مهر تضمین شعر اصناف خلقت و ولاد محتوی
آلاف توجده صفادر ادانیکه چشم مشتاق بر راه انتظار جویای خیریت
بود و زمانیکه سعادت از ان در یوزه سعادت می نمود
صحابت سیادت اکتساب و نجابت انتساب
شاه نورانه و عالیجانبان و الامکان میرزا محمد سلیم و زین العابدین خان

لمعه و وصول افکنده ساحت دل صفوت منزل را بغایت
 شگفتگی رشک گلشن و دیده منتظر را منور و روشن فرمود
 و تفهیم خصوصیات که بزبانی سیادت اکتساب و عالیجائن
 مسطور محول بود ممنون اعطاف نمود از آنجا که رب الارباب
 و ثوق مراسم محبت و دفاق و ثبوت لوازم الفت و اتفاق
 در میان جمهور انام شریف ترین صفتی آفریده و خصوص فیما بین
 حکام عظام و فرمانروایان ذوی الاجرام انضباط این امر اشرف را
 منتهج مصالح موفور و مورث فوائد نامحصور گردانیده بناء علیه
 اخلاص منش باصغای خوبیهای ذاتی و صفاتی آن گوهر اکلیل
 جهانبانی بمصداق اینک

مصاحبت چه ضرور است آشنائی را

هنوز بادی من محو نکهبت عربی است

محرک سلسله موانست و موافقت گردیده نه الحمد آنچه از آئین
 مروت و تفقه چشم داشته بود بمنصه ظهور رسید و بحسب
 آرزو اساس موالات استخکام یافت و آفتاب مواخات
 بر کشور بواطن تافت زیب نگارش یافته بود که از بنادر
 منعلقه ممالک ایران هر بندری که جهت لنگرگاه غرابات
 و جهازات سرکار صداقت کیش مطلوب و مرکوز باشد
 ایما نمایند چون در عالم اتحاد ولایت طرفین حکم واحد دارد تمامی

سواحل متعلقه ممالک ایران از خود دانسته میشود و امید
 آنست که آن زمینت بخش او رنگ فرماندهی نیز بمقتضای القلب
 بهمدی الی القلب همه بنادر و سواحل متعلقه ولایت این صافی
 منشی را از خود تصور فرموده هر بندری که پسند افتد بمخاص اعلام و متعمدان
 سرکار خود را روانه آن مقام فرمایند که بجان منت تفویض نهاده آید
 تا از انجا چوبینه و تخته ها و غیره سرانجام تیاری جهازات که درین ضلع
 بوفور است و هم تخایف و نوادر این دیار متواتر میرسیده باشد
 دیگر مراتب از گزارش سیادت مآب سید نورالله
 مبرهن رای کشور کشا خواهد گردید ترصد از ناطف قلبی آنکه
 پیوسته باصدار صحایف شرایف مشتمل بشارت خیر
 و عافیت ذات جامع حنات و فرمایش کار و خدمات
 سرت بخش خاطر نیاز مظاهر خواهند بود؛ آفتاب سلطنت
 و اقبال از افق اجال لامع باد؛



صورت کتابی که زمانشاه فرمانفرمای افغانستان به طیمو
 سلطان شهریار دکهین برنگاشته؛

پس از سنایش ایزدادار و در و در رسول مختار و القاب
 سلطان مکتوب الیه کتاب اینچنین نقاب از رخ میکشاید؛
 مکتوب بهجت اسلوب مشحون بکنوز مودت و دلا و مخزون

بر موز صفوت و صفا، منہبی از توجہ ہمت والا نہمت بر اشاعت دین
 اسلام، واسیتہ سال بد کیشتان نافر جام، و مشعر برینکہ در روزهای
 جمعہ پس از ادای نماز در ساجد جامع واقع ممالک آن سلطان
 ادعیه ترقی حوزہ مملکت و فیروزی را بے ندرت آیت ما
 بدرگاہ باری عزاسمہ پیش کردہ می شود، و برینکہ دیگر خصوصیات
 آنجا زبانی سفیران آن والا مرتبت سید حبیب اللہ و سید
 محمد رضا بر ما منکشف خواهد گردید، و تحایف چند مصحوب
 سفیران مطہر فرستادہ شدہ اند، باضمیمہ درخواست
 اینکہ دو کس از سرکار ایشان در دیوان دولت ما مسموارہ
 حاضر باشند معہ دیگر خصوصیات مہر و موالات در اسعد
 ساعات رسید و چہرہ اتحاد و داد و درارنگی تازہ بخشید؛
 چون وجہ ہمت آنمعالی منزلت قلع و قمع بی دینان شقاوت
 شعار و اذاعت ملت بیضای رسول مختار است بعنایت
 ایزد سبحانہ بزودی با افواج منصورہ بد انصوب نہضت خواہیم کرد
 تا با کفرہ بد آئین و سہ خوانان بطالت قرین مصاف جنگ
 آر ایم و باب شمشیر بران آنممالک را از آلائش کفر
 شست و شود ہم خاطر مودت مظاهر درین باب قرین
 جمعیت باد کہ سگان آن بلہ ان عنقریب بداد خود خواہند
 رسید بطمانیت و آرامش خواہند گراہند؛

در باره ار سال دو کس از آن سرکار که درخواست کرده شد
تا از بهر مزید استحکام بنای دوستی والتیام در میان ما و آن والا مقام
در دیوان دولت ما اقامت و رزند آنرا بطیب خاطر پذیرفتیم؛
همراه سفیران آن والا مقام که مراتب سفارت
و مقاصد رسالت را که بدیشان واسپرده شده بود بر وجه حسن
بمعروض تبلیغ در آوردند بنزدی از هدایای برگزیده ذیل فرستاده
شده است تا ادا باشد بر مزید توجیه و التفات ما؛
همواره باخبار ضمائر و خصوصیات خویش دلخوشی افزای ما باشند؛

درست در است ترجمه مکتوب انگریزی که ادلا از پارسی
بانگریزی نقل کرده شده بود؛

فارسی ترجمه از انگریزی مترجم از عربی مکتوب
سلطان سلیم خوند کارروم موسوم به شهریار دکن طیبو
سلطان محروء هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۳ هجری که
از سرکار سلطان موصوف بمسطور اسپنسر اسمته که رزیدنط
دربار سلطان مدوح از طرف پادشاه انگلستان است
حواله شده بود؛

بران سلطان برادر قدر دان دافع باد درین روز که قوم فرانسیس

با اکثر ریاسات ولایت فرنگ جنگ و جدل در پیش
 داشتند مابعد دولت بهیچ نوع در قصد معاندت قوم مزبور
 شریک دیگران نشده پس اتحاد قدیم که با قوم مزبور منوط
 و مربوط بود سلوک طریق صلح کل و عدم جانب داری اختیار نمودیم
 بلکه در باره آنها چنان شفقت و الطاف بظهور رسانید بودیم
 که موجب شکایت دیگر سرکارات بود بمقتضای همین قسم
 صداقت خاطر شفقت مظاهر مابعد دولت که در حق آنها مبذول بود
 نیز بجهت اینکه اعتماد مابعد دولت بر اظهارات دوستی آیات
 آن قوم محکم بود سوالات چند در چند تمهیدات مما و الا تنفعات
 سرکار مابعد دولت را که از طرف سرکارات جنگ آرامش و
 بجانب داری بعمل آمده بود. سمع رضا اصغان باختیم بلکه
 نظر بر اقتضای قوانین حلم و حق بینی که دستور العمل مابعد دولت
 است تا عدم وقوع سببی صریح از مناقشه آنها اجتناب
 در زیدیم و به ثابت قدمی در جاده بی طرفداری مستقل ماندیم چنانچه
 این همه مراتب بر تمامی عالم ظاهر و آشکار است در همین حالت
 که انالی قوم مزبور دلائل عظیمه شفقت های مابعد دولت را
 مشاهده نموده بودند و مابعد دولت را جای انتظار این بود که بجای
 آن از طرف آنها نیز همان قسم سلوک محبتانه مرعی خواهد گردید بر غم این
 چشم داشت درینوقت که هیچ یک امر موجه موجب تحلل

سر رشته آشتی و مصالحت فیما بین مطلق عارض نشده بود اهلای آنقوم
 مزبور ناگه همان باظهار حرکات دغا و فریب پرداخته اند اول
 در تولون یکی از بنادر متعلقه ملک فرانسیس به تیاری جہازات
 بظریکه ادراک غایت آن دور از دهم و خیال دیگران بود پرداخته
 بعد انجام سرانجام و لوازم روانگی جہازات مزبور فوجی عظیم بران
 جہازات نشاندند و نیز بعضی مردم دیگر را که در زبان عرب
 مهارتی داشتند و سابق در ماک مصر رفته بودند همراه دادند و سرکردگی
 آن بموسی بونا پارٹی که سپہ سالار آنقوم است مقوض
 ساختند چنانچه موسی مزبور مع جہازات و غیره مرقوم الصد
 سمت عزیرہ مالطمرہ گمران شدہ در انجار سیدہ آرا بہ تحت
 تصرف خود آورده و از انجا بطرف اسکندریہ روانہ شدہ
 بتاریخ ہفتم شہر محرم الحرام سنہ ۱۲۱۳ ہجری محاذی آن رسیدہ
 ناگاہ تمامی فوج ہمراہ خود را در انجا فرو کنانیدہ بزور داخل شہر گردید
 بعد اندک روز در میان جمیع فرق آنجا شہار ناجات بزبان
 عربی باین مضمون شہر ساخت کہ عزیمت ما ہم آرائی
 بر سر کار عثمانیہ نیست حرف تنبیہ و سزای بیگای مصر کہ در
 اوقات ما غیہ نسبت بتابعان قوم فرانسیس مجوز بی عربی
 و ظلم شدہ بودند منظور است در رابطہ صلح و آشتی با سرکار
 محمد و ج بدستور برقرار پایدار است و از مردم عرب کسانیکہ

با قوم فرانسیس موافق شوند ساوک مستحسن در حق آنها مرعی
 خواهد بود و کسانیکه طریق مخالفت اختیار نمایند بعقوبت مرگ گرفتار
 خواهند شد و نیز در بعض جاهای دیگر علی الخصوص در بعض سرکارات
 هواخواهان مابده دولت اینهم برسبیل کنایه شایع گردایند که مهم
 بیگها باطلاع و استصواب مابده دولت بعلل آمد و حال آنکه
 این معنی دروغ محض است بعد ازین شهر روضه را بتصرف
 خود در آورده حتی که نوبت جنگ با افواج عثمانیه رسید که از
 شهر قاهره در کمک آفت رسیدگان متعین شده بودند در میان
 جمیع اقوام و ریاسات قاعده ایست ماستم که در اوقات
 ابقای صلح بر تعلقات یکدیگر تعدی نمی نمایند و در صورت وقوع
 هیچ یک حادثه هم که مفنی بمناقضت شود اول از وجوآت
 آن یکدیگر اطلاع می سازند و تا زمانیکه اظهار جنگ بطور علانیه
 بعمل نیاید بعزم تاخیر بر تعلقات یکدیگر مبادرت نمیکنند
 پس هرگاه در حالتیکه در میان سرکار مابده دولت و سرکار قوم
 فرانسیس نسبت بسرشته صلح و آشتی مطابق رخنه بظهور نرسیده
 و هیچ گونه آزارنا موافقت فیما بین بوقوع نیامده بود قوم مزبور چنین
 حرکات گستاخانه و بی موجب از راه دغا نگهان بظهور رسانیدند
 این معنی دلیل ناطق بر خفت مابده دولت و بی ایمانی قوم مزبور
 متصور است و سرزمین مهربابب بمقاربت مکّه معظمه

که قبله مسلمانان است و نیز مقاربت مدینه منوره که مرقد مطهر پیغمبر
 علیه الصلوٰۃ والسلام است در میان جمیع اهل اسلام معزز
 و محترم و هم سرچشمه رسد و اذوقه سکنه حرمین الشریفین
 است ماسوای آن از مضامین بعض خطوط آنها که گرفته شد
 نقشه عزیمت آنها چنین بوضوح پیوست که ملک
 عرب را در سرکار است خور و منقسم نمایند و با مسلمانان
 بقصد انصاح کمال و انهدام دین و تخریب آن محاربه دریائی پیش
 آیند و بتدریج کل مسلمین را از روی زمین منهدم سازند
 پس بمقتضای اینهمه وجوہات که بالا مذکور شد بخاطر مابعد دولت
 نصیبیم یافت که توکل بر خدای عز و جل که سرچشمه عون و اعانت
 است داشته و بر شفاعت آنکس که فخر انبیا است تکیه نموده
 بدافعت این اعدا پر دازیم و هر گونه ترددات جهت دفع این
 مخربان دین بر روی کار آریم از آنجا که در حقیقت سوای واسطه
 هم مذهبی روابط یگانه و اتحاد بآن برادر قدر دان که در کمال
 پاسداری دین و اسلام بواقعی مشهور اند استقامت
 و استقامت تمام دارد و نیز رسمهاییکه در عالم اتحاد مرسوم است
 کمرآت و مرات فیما بین مابعد دولت و آن برادر بعین آمده
 و بذریعہ آن رشته ارتباط مابین ممالک طرفین استحکام تمام
 پذیرفته است درین صورت ر جای واثق از دالامنشئی آن

برادر آرد که بمقتضای ثابت قدمی و میلان خاطر آن برادر
 مهربان در باب اصلاح اینحال عرق حمیت دینداری
 بجوش آمده در هم غمی مابد دولت حتی الاسکان بتقدیم لوازم
 شراکت و امداد از طرف آن برادر دریغ نخواهد گشت
 و بسمع مابد دولت رسید که درین روز با قوم فرانسیس در اخلاص
 متعلقه سرکار انگریز در کشور هند بر حسب اقتضای ضوابط مستمره
 خود در اخفا انواع سازش بکار برده اند و در ضمن آن فیما بین قوم
 مزبور و آن برادر مراققت کلی بعمل می آید چنانچه االی قوم مزبور
 وعده نموده اند که برای نوکری سرکار آن برادر و الا قدر جمعیت
 افواج از راه مصر متعین خواهند ساخت مابد دولت را یقین
 متصور است که نتایج و مقاصد تدبیر قوم فرانسیس که درین
 روز با بطهور می رسند از نظر فرانت مظهر آن برادر مخفی
 و محتجب نخواهد بود و نیز بر اظهارات مگر آیات آن قوم توجیه
 مصروف نخواهند داشت و چون از یکطرف االی سرکار
 انگریز بر سر مهم قوم مزبور مصروف اند و از طرف دیگر
 مابد دولت در مدافعت شیر و فساد آنها متوجه ایم ازینرو که
 قوم فرانسیس معاند هر دو سرکار اند پس بمقتضای یگانگی
 فیما بین لازم که االی هر دو سرکار در تقدیم هر گونه اعانت و امداد
 یکدیگر که مقتضای مشارکت است سرگرم باشند و این معنی

مشهور عالم است که الهی قوم فرانسیس همت نکبت
 سرشت در اضمحلال و انهدام جمیع دین و مذہب برگماشته
 سلسلی جدید را موسوم با اسم آزادی بنا نهاده اند و خود طریق
 دہر اختیار نموده تا آنکہ دست تطادل از ممالک پایای روم
 کہ از ائمہ متقدمین آن سرزمین و در میان جمیع اقوام
 ولایت فرنگ محترم و معزز است باز نداشته اند و نیز ریاست
 بیش گران ہم کہ از قبیل ریاست الاجماع بود با وجود اینکه الهی
 آن ریاست در ہم فرانسیس از مخالفت آنها اجتناب
 داشتند بلکہ در اثنای آن خدمتہای قوم فرانسیس نموده بودند
 تمامی ممالک آن ریاست از دست تصرف الهی مزبور
 باتفاق دیگران انتزاع نموده در میان خود تقسیم کرده گرفتند
 و نام آن ریاست را از دفاتر روزگار محو ساختند و درین معنی
 شک و شبہ نیست کہ از تاخت قوم مزبور بر ممالک سرکار عثمانیہ
 دین از ارادہ مابعد آن کہ بمقتضای طمع دولت و خزاین ہندوستان
 در سر آنها پیچیدہ مقصود ہمین است کہ بہمانہ ضرر رسانی
 نسبت بقوم انگریز تمامی ممالک ہند را خدا نخواستہ سخر
 و ہر یک سالار از ان بد سازند و قصد آن قوم ہمین است
 کہ یکمرتہ در ممالک ہند دخل یابند تا مرکوزات و مکنونات
 خاطر خود از کمین قوہ بنجیل آرند چنانچہ در ہر جا کہ دخل یافتہ آند ہما تقسیم

لعل آورده اند خلاصه اینکه فرانسویس قوم نیست که سازش
 مکارانه و داعیه های غدر انگیز آنها حد و حصر ندارند و سودای تطویل
 دست تطاول بر جان و مال مردمان و اضمحلال بنیان مذاهب
 و ملل در هر جا که قابوی آنها میرسد خیال دیگر ندارند پس هرگاه
 این همه مدارج باطلاع آن برادر قدر دان خواهد درآمد امید قویست
 که بر حسب قوانین دین اسلام در اعانت و امداد جمیع
 هم مذہبان خود بلکه جهت محفوظ بودن ملک هند هم از شر
 تسویلات قوم فرانسویس لوازم تنهائی و تردد در بیخ نخواهند
 داشت در صورتیکه اشتهار مربوطی روابط موافقت و
 مراقت فیما بین آن برادر قدر دان و قوم مزبور که بشمع مابدولت
 میرسد اصلی داشته باشد امید چنان است که حسن و قبح مراتب
 و نتایج حال و استقبال را که از روی این تقسیم روابط مستج می تواند
 شد در میزان عقل سنجیده آن برادر قدر دان از ان احتیاط
 در زند و احیاناً اگر خیال مشارکت قوم فرانسویس یا قصد مهم
 آرائی برانگیزد در خاطر آن برادر قدر دان راه یافته باشد و جا که
 این تقسیم اراده را از دست خواهند داد الغرض بالتحقیق استدعای
 مابدولت اینست که آن برادر قدر دان از ارتکاب قصد مهم
 آرائی برانگیزد دست بردار شوند و اظهارات قوم فرانسویس
 بمعقول اصغاف نمایند در صورتیکه آن برادر را بجای شکایت

بر سر کار انگریز باشد از کیفیت آن مابدولت را اطلاع دهند
 که هر گونه سعی مجتبه از طرف مابدولت جهت تصفیه آن
 مرعی خواهند یافت تمامی خواهش مابدولت اینست که
 موافقت آنقدر دان با قوم فرانسیس برافقت سرکار انگریز
 مبدل گردد و مابدولت را انتظار کلی این معنی است که آن برادر
 بعد غور و تأمل مراتب سنده این مکتوب و ضرورت اعانت
 جوامع مهم هم مذہبان درین جهاد نیز در لوازم مشارکت
 جهت استخلاص اضلاع مبارک از دست معاند بدکیش بمقتضای
 دین داری هر گونه تدبیر باعانت این مهم که مقدمه جمیع سرکارات
 است بتقدیم رسانیده بذریعه آن اتحاد و یکجهتی قدیمانه که بوجه
 احسن فیما بین سرکار مابدولت و آن برادر قدر دان منوط
 در مروط است مستحکم و مستدام سازند زیاده چه ؛

غلط نامه



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۲	آینده گان	آیندگان	۲۱	۱	واقع	واقع
۵	۱	قردون	قردون	۱۷	ایضا	که	که
ایضا ۸		بنالند	بنالند	۲۳	۷	محتویست	محتویست
ایضا ۱۱	ایضا	مخص	مخص	۲۵	۱۷	میکشد	میکشد
ایضا ۱۱		بسبی	بسبی	۲۶	۹	کشتنه	کشتنه
۶	۱۶	سیر	سیر	۲۷	۵	سیر	سیر
۸	۳	مروم	مردم	۲۹	۱۱	کواهی	کواهی
۱۰	۵	والای	ولایی	ایضا ۱۵		کابلیان	کابلیان
۱۱	۳	شئل	شمال	۳۰	۱۱	میکشد	میکشد
ایضا ۵		سیر	سیر	۳۱	۲	ازان	ازان
ایضا ۶		متختم	متختم	ایضا ۲۹		بجبله	بجبله
۱۲	۱۱	پرواز	پرداز	۳۶	۱۲	کونبازور	کونبازور
ایضا ۱۶		توارنج	توارنج	۳۸	۱	ملتان	ملتان
۱۵	۴	شور	شور	ایضا ۳		نیپال	نیپال
ایضا ۱۱	ایضا	شای	شای	۴۸	۱۳	ایخامه	ایخامه
ایضا ۹		متصاف	متصاف	۵۸	۱	ملسبار	ملسبار
۱۶	۴	آقسط	آقسط	۶۳	۹	لگا پوی	لگا پوی
۱۹		(۱۹)		۶۶	۱۰	فرمانبه	فرمانبه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۱۲	اختلال	اختلال	۲۳۲	۱۸	لمین	کمین
۷۵	۱۰	سپهار	سپهدار	۲۷۲	۱۷	ستر	باستر
۷۶	۱	جینش	جینش	۲۷۹	۱۷	لپرد	گیرد
ایضا	۱۳	مد	پدر	۲۹۴	۲	چناب	چنگ
۷۷	۹	بقیه	بقیه	۲۹۷	۳	گرفتا	گرفتار
۸۰	۱۴	بنده	نیده	۳۳۰	۹	افاوغنه	افاغده
۸۸	۶	۶		۳۳۱	۳	شمار	شما
۹۲	۹	روزا	روزه	۳۴۶	۱۷	شخص	شخصی
۹۳	۶	آدری	آدری	۳۵۰	۱	لنبد	گنبد
۹۴	۱۵	حاصره	محاصره	۳۵۴	۱۱	طفال	اطفال
ایضا	۱۸	اشتغال	اشتغال	۳۵۶	۱۵	تا	اتا
۹۵	۶	شتافه	شتافته	۳۶۵	۱	اطال	اطفال
۹۷	۳	نمز	نیز	۳۶۶	۱۱	شخصی	شخصی
۱۰۲			۱۰۲	۳۷۲	۳	ضرب	ضرب
ایضا	۷	مسور	میسور	۳۷۸	۱	حلم	حکم
ایضا	۱۳	حدر	حیدر	۳۸۳	۶		و
۱۰۳	۷	میزند	میزند	۴۰۹	۵	ملنار	بایلنار
ایضا	۱۳	ترویز	تزویر	۴۳۳	۳	انصاص	اختصاص
۱۱۸	۸	لشته	کشته	۴۳۷	۱۸	یلنجخت	نیکنجخت
۱۳۲	۱۶	خالدان	خاکدان	۴۴۸	۱	ر	قاهر
۱۴۸	۱۴	یلنده	بیفگنده	ایضا	۳	بامیرانی	بمگمرانی
۲۱۳	۱۵	سم	شدر	۴۶۵	۱۹	انبر	اینبخبر
۲۱۹	۴	و	آفر	۴۹۰	۱۳	چلو	چگو

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۴	۱۷	طوفانی	طولانی	۷۸۰	۱۹	ب	ک
۴۹۷	۶	لرده	کرده	۸۲۶	۲	بصد	بقصد
۵۶۹	۴	فرسنگتا	فرنگتا	۸۳۲	۱	نمی	می
۵۷۵	۸	خوبی	خواهی	۸۵۰	۳	لزان	گزان
۵۷۷	۱۸	خور	خود	۸۶۳	۹	تماهی	تماشای
۵۹۸	۱۷	لردید	گردید	۸۷۷	۱۰	حرو	محروسه
۶۱۶	۲	شید	کشید	۸۷۷	۱۷	پراخته	پرواخته
۶۱۴	۱۳	مکیه	تکیه	۸۷۸	۱۳	لفته	گفته
۶۲۹	۲	جناب	جنگ	۸۷۹	۲	ترلی	ترکی
ایضا	۵	لینه	کینه	ایضا	۱۰	جوکه	جرکه
۶۳۳	۸	خوآن	خوآن	۸۸۰	۱۶	فطنطیه	فطنطیه
۶۴۷	ایضا	رهاندر	رهگذر	۸۸۲	۱۹	پذیرفته	پذیرفته
ایضا	۹	لز	گز	۸۸۳	۵	محاریه	محاربه
۶۷۲	۱۶	۱۸۸۲	۱۷۸۲	ایضا	۱۳	مطالیه	مطالبه
۶۸۳	۱۳	میلراشد	میگرایند	۸۸۴	۵	وایستادی	وایستادی
۶۸۸	۱۷	باف	بافر	ایضا	۱۸	یقبادت	بقیادت
۷۳۲	۱۶	بر	بر	۸۸۵	۱۳	ان	آن
۷۴۷	۲	.	با	ایضا	۱۶	اسطواط	اسطوارط
۷۵۵	۱۸	ستعداد	استعداد	۸۸۶	۱۹	شه مگایی	شامگایی
۷۶۹	۱۳	ب	ک	۸۸۸	۱۵	ویر	وبر
۷۷۰	۱۸	ان	خوان	۸۸۹	۷	باندیشان	بابدیشان
۷۷۴	۱۱	کارنجات	کارخانجات	۸۸۹	۱۲	کارزار	کارزار
۷۷۶	۱۴	مگ	جنگ	ایضا	۱۷	کارنوالیس	کارنوالین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۹۰	۱	ک	ک	۹۱۷	۶	مقام	مقام
ایضا	۳	کرنوالیمن	کرنوالیس	۹۲۳	۲	یاو	یاو
۸۹۲	۷	سپا	سپا	۹۲۵	۳	تجوی	تجوی
۸۹۳	۳	نماید	نماید	۹۲۹	۱۳	مہروز	مہروز
۸۹۶	۱	تخلص	تخلص	۹۳۱	۱۱	ویوار	ویوار
ایضا	۹	سخیر	سخیر	۹۳۲	۹۳۲	۹۳۲	۹۳۲
۸۹۷	۵	یاد	باد	ایضا	۹	شاہرگان	شاہرگان
ایضا	۱۸	مخفوظ	مخفوظ	۹۳۳	۳	عز	عز
۸۹۸	۲	واکشاند	واکشاند	۹۵۰	۳	اولاد	اولاد
ایضا	ایضا	تقیادت	تقیادت	۹۷۲	۵	اذا ری	اذا ری
۹۰۰	۵	ازوفہ	ازوقہ	۹۸۱	۱۶	شیر	شیر
۹۰۳	۳	منفس	منفس	۹۸۳	۱	لعل	لعل
۹۰۳	۶	نبہا	نبہا	ایضا	۹	اشہار	اشہار
۹۰۶	۶	نا	نا	ایضا	۵	انگریز	انگریز
۹۰۹	۹	نہ	نہ	۹۸۵	۷	آلالیہ	آلالیہ
۹۱۱	۱۹	بحریرہ	بحریرہ	۹۸۶	۲	و	و
۹۱۶	۳	اسوار	اسوار	۹۸۷	۱	ننو	ننو

جواب مكتوب خونى كار روم از شهر يار دكهن طبيب و سلطان

الحمد لله الذي زين الاسلام بضبط الرؤساء العظام وشيّد اساس
الدين بتنسيق السلاطين الكرام والصلوة والسلام على رسوله محمد
 وآله وصحبه مويدي طريقة خير الانام اما بعد فلا يخفى على جناب
 وارث المرتبة السليمانية جامع رموز الحكمة اللقمانية مظهر القدرة
 آلاهيّة مورد الكرامة الغير المتناهيّة مجمع العلوم والحكم معدن معالي
 الهمم مقدّمه جنود الفتح والظفر منتخب كتاب القضاء والقدر سلطان
 البر والبحر خليفة الله في الارضين سلطان الروم خلد الله ملكه
 وخلافته ان كتابكم العالي المتعالي متضمناً على ما يميم القوم الفرنجويان
 ومعاد انهم لاهل الاسلام وارادة استيصالهم جميع الملل والنحل من
 العالم وحمايد القوم الانكترلويان وعزيمة جنا بكم العالي على التكفل
 بالتصفيه فيما بيننا وبينهم وامر جنابكم المتعالي لنا ببيان سبب
 المعاندة الواقعة بيننا وبينهم وصل الينا في احسن الاوقات وعلمنا كل
 مطوياته ليس مخفيا على جنابكم ان هممتنا الجهاد في سبيل الله
 وتنظيم امور دين الله والحق ما قلتم ان القوم الفرنجويان قوم ليس
 لهم وفاء ونحن نعلم ذما يمههم ولكن في هذه الاوقات قدم القوم
 انكترلويان على حربنا وهياً واسباب الحرب والضرب فلهذا وجب

علینا الجهاد بل علی جمیع اهل الاسلام فالمرجو من جنابکم ان
یدعولنا فی خاصۃ الاوقات ویعاونوا بدعائکم و همّتکم وهوالمستول
منکم واللّه یکنفی لنا ولکم و کتّا ارسلنا المکتوب قبل هذا الزمان
بصحابه سید علی محمد ومدار الدین وفصلنا فیہ امورنا باحسن التفصیل
وايضاً ارسلنا المکتوب الثانی بوساطة یوسف وزیر من طریق المدینة
المنورة سیظهر علی جنابکم تمام المרכזات مشروحا ومبسوطا
وصالی اللّٰه علی النبی محمد وآله واصحابه الابرار؛



مکتوب مہار کوئٹہ ویلزلی گورنر جنرل بنگالہ
بہ ریطا نر ٹیبل ولیم بنٹلک گورنر مدراس، (و این یکصد
وچہل و ہشتتم مکتوب است از جملہ سیوم کتاب رسائل
و حکایب آئینہ امارت مآب)

خدیو من

مکتوب بہجت اسلوب مرقومہ بدست دہنجم نونبر مشتمل
بر نقل رقیمہ کرنیل کنبل فرماندہ دیاور متضمن روایت مظنون
قتل کنیزی بامر شاہزادہ عبدالخالق امروز رسید؛

پاس عرمت و عزت فرزند ان مرحوم طیہو سلطان اقتضای
آن میکند کہ ایشان از تکلیف محکمہ های عدالت ما معاف
داشته شوند، ولیکن این معافی مخصوص خواهد بود بر خودشان و چاکران

و لواحق ایشان ازین معافی بهره در نخواهند گردید بنا بران کار گزار مامور عبدالخالق در باره این قتل مظنون البته پشوده و پشیده خواهد شد تا بر حسب ضابطه عدالت بروی داورى رانده شود و یگانه‌ی یاجرم عبدالخالق بمقام ثبوت رسد؛

در کاغذ متضمن پروش اظهاریات که درین باب در ویلور بعلم آمده چنان ملاحظه کرده می شود که آنکس که زهر پیش کنیز متقول آورده برین معنی اطلاع داده شده بود که همین بر است گفتن جانش از سیاست مامون خواهد ماند؛

این اطلاع بخشی پروش عدالت و حکم سیاست را از وی بر استی موقوف نمی تواند داشت، ولیکن در باره جریمه اش که بثبوت رسانیده شد اگر وعده از ان قبیل که مذکور شد رفته است البته آن جناب را میرسد که بجان بخشیش فرمان دهد؛

اگر پروش گماشته مذکور اتهام بر عبدالخالق بمقام ثبوت رسد سیاستی که بروی بعلم آورده می است همین کاهش مشاخره و افزایش شد و قید و بند او خواهد بود؛

اگر بشهادت درست نیگوید اگر در که عبدالخالق مصدر این کیره گشته است آنجناب را میرسد که بفرمانده ویلور اشارت کند تا آن شاهزاده را فرصت آن دهد که در تبریه و حمایت

خود کوشد و براءت ساعت خود بر آنجناب وانماید؛ و پس
از در یافت سخنانش که در تبریه یا اظهار پاکه امنی خود
بر نگاشته است اگر نزد آنجناب بریمه عبد الخالق ثابت
گردد، التماس من آنست که آتحدیو بکاستن لا اقل
نیمه شاهراهش و بتضییق قید و بندش لا اقل تا ششماه
در قلعه ویلو زخرمان دهد؛

این امر نازیباست که بدستور مستمر عدالت پردهش
عبد الخالق نموده شود ولیکن مصلحت چشم نمایی و عبرت
عام و غرورست برستن راه این چنین کبیر؛ مقتضی آن می باشد
که لا اقل نامت حد و بالا برد سیاست را نده شود؛
محرره نهم د سنبر سنه ۱۸۰۳ ع

تمام شد

